



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ایجاد میں تمام بنیابی عناصر

مجموعہ قرآن آداب و اخلاق و اسلام

تہذیب و تمدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه ورام : آداب و اخلاق اسلام (تنبيه الخواطر و نزهه النواظر)

نویسنده:

ابوالحسین مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	مجموعه ورام : آداب و اخلاق اسلام (تنبيه الخواطر و نزهه التواظر)
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	فهرست
۲۳	مقدمه مترجم
۲۳	اشاره
۲۴	مؤلف کتاب
۲۶	مجموعه ورام:
۳۰	شرح حال مؤلف و توصیف او توسط دیگر دانشمندان
۳۲	احادیث و مواعظ متفرقه
۳۲	اشاره
۶۹	احادیث و مواعظ متفرقه
۹۱	بوهای خوش و عطریات
۹۱	اشاره
۹۲	بوهای خوش و عطریات
۹۳	آداب معاشرت
۹۳	اشاره
۹۷	آداب معاشرت
۹۸	نامها، کنیه ها و لقبها
۹۸	اشاره
۱۰۰	نامها، کنیه ها و لقبها
۱۰۱	آداب سیر و سفر، وداع خانواده، و بازگشت از سفر
۱۰۱	اشاره

- ۱۰۷ آداب سیر و سفر، وداع خانواده، و بازگشت از سفر
- ۱۱۰ اشتیاق به وطن و خانواده -
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ اشتیاق به وطن و خانواده
- ۱۱۱ شرح حال بدکاران و تبهکاران
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۳ شرح حال بدکاران و تبهکاران
- ۱۱۵ بردباری و خویشتن داری
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۷ بردباری و خویشتن داری
- ۱۱۹ صنعتها و حرفه ها
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۱ صنعتها و حرفه ها
- ۱۲۲ راستی و صداقت و خشم و غضب برای خدا
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۳۰ راستی و صداقت و خشم و غضب برای خدا
- ۱۳۴ طمع و امثال آن
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۷ طمع و امثال آن
- ۱۳۹ بدگمانی و حسن ظن
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ بدگمانی و حسن ظن
- ۱۴۱ ظلم و ستم
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۶ ظلم و ستم
- ۱۵۰ سرزنش دیگران

۱۵۰	اشاره
۱۹۷	سرزنش دیگران
۲۱۳	عوامل حسن خلق
۲۱۳	اشاره
۲۱۸	عوامل حسن خلق
۲۱۹	تهذیب اخلاق
۲۱۹	اشاره
۲۳۲	تهذیب اخلاق
۲۳۷	خاموشی و نگهداری زبان
۲۳۷	اشاره
۲۴۰	خاموشی و نگهداری زبان
۲۴۱	آثار بزرگان
۲۴۱	اشاره
۲۴۴	آثار بزرگان
۲۴۵	جدال، شوخی و مسخرگی
۲۴۵	اشاره
۲۵۲	جدال، شوخی و مسخرگی
۲۵۶	دروغ
۲۵۶	اشاره
۲۵۷	دروغ
۲۵۹	غیبت
۲۵۹	اشاره
۲۶۸	غیبت
۲۷۱	سخن چینی
۲۷۱	اشاره
۲۷۲	سخن چینی

۲۷۳	خشم
۲۷۳	اشاره
۲۷۸	خشم
۲۸۰	حسد
۲۸۰	اشاره
۲۸۳	حسد
۲۸۴	نکوهش دنیا
۲۸۴	اشاره
۳۱۵	نکوهش دنیا
۳۲۴	حقیقت و ماهیت دنیا برای انسان
۳۲۴	اشاره
۳۲۹	حقیقت و ماهیت دنیا برای انسان
۳۳۰	نکوهش مال و کراهت مال دوستی
۳۳۰	اشاره
۳۳۳	نکوهش مال و کراهت مال دوستی
۳۳۵	ستایش ثروت و جمع بین ستایش و نکوهش آن
۳۳۵	اشاره
۳۴۱	ستایش ثروت و جمع بین ستایش و نکوهش آن
۳۴۲	نکوهش حرص، طمع و ستایش قناعت و قطع امید از مال مردم
۳۴۲	اشاره
۳۴۸	نکوهش حرص، طمع و ستایش قناعت و قطع امید از مال مردم
۳۴۹	درمان حرص و طمع، و داروی کسب قناعت
۳۴۹	اشاره
۳۵۴	درمان حرص و طمع، و داروی کسب قناعت
۳۵۵	فضیلت سخاوت
۳۵۵	اشاره

- ۳۵۶ فضیلت سخاوت
- ۳۵۸ نکوهش بخل
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۹ نکوهش بخل
- ۳۶۰ ایثار
- ۳۶۰ اشاره
- ۳۶۳ ایثار
- ۳۶۴ درمان بخل
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۶ درمان بخل
- ۳۶۷ نکوهش توانگری و ستایش تنگدستی
- ۳۶۷ اشاره
- ۳۷۵ نکوهش توانگری و ستایش تنگدستی
- ۳۷۷ نکوهش شهرت و فضیلت گمنامی
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۹ نکوهش شهرت و فضیلت گمنامی
- ۳۸۰ مقام دنیوی قابل ستایش
- ۳۸۰ اشاره
- ۳۸۴ مقام دنیوی قابل ستایش
- ۳۸۵ نکوهش ریاکاری
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۹۰ نکوهش ریاکاری
- ۳۹۲ جواز پنهان داشتن گناهان و کراهت مطلع ساختن مردم از آنها
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۷ جواز پنهان داشتن گناهان و کراهت مطلع ساختن مردم از آنها
- ۳۹۸ ترک طاعات به خاطر ترس از ریا!

- ۴۰۴ نکوهش خودخواهی و تکبر
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۷ نکوهش خودخواهی و تکبر
- ۴۱۰ فضیلت تواضع
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۶ فضیلت تواضع
- ۴۱۸ درمان خودخواهی و کسب تواضع
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۲۸ درمان خودخواهی و کسب تواضع
- ۴۳۲ آفت خودپسندی
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۴۲ آفت خودپسندی
- ۴۴۵ دانشمندان به خود مغرور
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۸ دانشمندان به خود مغرور
- ۴۴۹ فضیلت توکل
- ۴۴۹ اشاره
- ۴۵۱ فضیلت توکل
- ۴۵۳ دوستی برای خدا و پیامبر(ص)
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۶۴ دوستی برای خدا و پیامبر(ص)
- ۴۷۰ محاسبه نفس
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۹۴ محاسبه نفس
- ۵۰۰ تفکر
- ۵۰۰ اشاره

- ۵۰۹ تفکر
- ۵۱۱ کیفیت اندیشه در آفرینش
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۲۷ کیفیت اندیشه در باره آفرینش
- ۵۳۳ یاد مرگ
- ۵۳۳ اشاره
- ۵۳۷ یاد مرگ
- ۵۳۹ طول امل و سبب آن و فضیلت قصر امل
- ۵۳۹ اشاره
- ۵۴۵ طول امل و سبب آن و فضیلت قصر امل
- ۵۴۷ علت آرزوی دراز و درمان آن
- ۵۴۷ اشاره
- ۵۵۰ علت آرزوی دراز و درمان آن
- ۵۵۱ درجات مردم در درازی و کوتاهی آرزو
- ۵۵۱ اشاره
- ۵۵۲ درجات مردم در درازی و کوتاهی آرزو
- ۵۵۴ اقدام در کار
- ۵۵۴ اشاره
- ۵۵۷ اقدام در کار
- ۵۵۹ مختصری از سخنان افراد مختصر
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۶۲ مختصری از سخنان افراد مختصر
- ۵۶۳ سخن عارفان کنار جنازه ها و در گورستان
- ۵۶۳ اشاره
- ۵۶۸ سخن عارفان کنار جنازه ها و در گورستان
- ۵۷۰ آنچه شایسته گفتن در مرگ فرزند است

- ۵۷۰ اشاره
- ۵۷۱ آنچه شایسته گفتن در مرگ فرزند است
- ۵۷۲ زیارت قبور و دعا برای میت
- ۵۷۲ اشاره
- ۵۷۳ زیارت قبور و دعا برای میت
- ۵۷۴ سخن گور با مرده و سخن مردگان به زبان حال
- ۵۷۴ اشاره
- ۵۷۶ سخن گور با مرده و سخن مردگان به زبان حال
- ۵۷۷ عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۸ عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر
- ۵۸۰ نفخهٔ صور
- ۵۸۰ اشاره
- ۵۸۳ نفخهٔ صور
- ۵۸۵ توصیف زمین محشر و اهل محشر
- ۵۸۵ اشاره
- ۵۸۶ توصیف زمین محشر و اهل محشر
- ۵۸۸ توصیف روز قیامت و گرفتاریهای آن
- ۵۸۸ اشاره
- ۵۹۰ توصیف روز قیامت و گرفتاریهای آن
- ۵۹۳ کیفیت پرسش در روز قیامت
- ۵۹۳ اشاره
- ۶۰۶ کیفیت پرسش در روز قیامت
- ۶۱۲ درباره مرکز

مجموعه ورام : آداب و اخلاق اسلام (تنبيه الخواطر و نزهه النواظر)

مشخصات کتاب

سرشناسه: ورام بن ابی الفراس، - 605ق.

عنوان قراردادی: تنبيه الخواطر و نزهه النواظر المعروف بمجموعه ورام. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه ورام : آداب و اخلاق اسلام (تنبيه الخواطر و نزهه النواظر)/ تالیف ابوالحسین ورام بن ابی فراس؛ ترجمه محمدرضا عطائی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 136 - 1369.

مشخصات ظاهری: 560ص.

شابک: 62500ریال دوره

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، 1369.

یادداشت: ج2 (چاپ اول : 1369).

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن 7ق

احادیث شیعه -- قرن 7ق

شناسه افزوده: عطائی، محمدرضا، 1315 -، مترجم

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی.

رده بندی کنگره: BP248/4ت 1300 9041ی

رده بندی دیویی: 297/218

شماره کتابشناسی ملی: م 70-584

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

مجموعه ورام

آداب و اخلاق اسلام

تأليف ابوالحسين ورام بن ابى فراس

ترجمه محمد رضا عطائى.

ص: 3

مقدمه مترجم 9

شرح حال مؤلف و توصیف او توسط دیگر دانشمندان 16

احادیث و مواظمت متفرقه 18

بوهای خوش و عطریات 69

آداب معاشرت 71

نامها، کنیه ها و لقبها 76

آداب سیر و سفر، وداع خانواده، و بازگشت از سفر 79

اشتیاق به وطن و خانواده 87

شرح حال بدکاران و تبهکاران 88

بردباری و خویشتن داری 92

صنعتها و حرفه ها 96

راستی و صداقت و خشم و غضب برای خدا 99

طمع و امثال آن 110

بدگمانی و حسن ظن 115

ظلم و ستم 117

سرزنش دیگران 125

عوامل حسن خلق 181

تهذیب اخلاق 187

خاموشی و نگهداری زبان 204

آثار بزرگان 208

دروغ 222

غیبت 225

سخن چینی 237

خشم 239

حسد 246

نکوهش دنیا 250

حقیقت و ماهیت دنیا برای انسان 287

نکوهش مال و کراهت مال دوستی 293

ستایش ثروت و جمع بین ستایش و نکوهش آن 298

نکوهش حرص، طمع و ستایش قناعت و قطع امید از مال مردم 305

درمان حرص و طمع، و داروی کسب قناعت 312

فضیلت سخاوت 318

نکوهش بخل 321

ایثار 323

درمان بخل 327

نکوهش توانگری و ستایش تنگدستی 330

نکوهش شهرت و فضیلت گمنامی 340

مقام دنیوی قابل ستایش 343

نکوهش ریا کاری 348

جواز پنهان داشتن گناهان و کراهت مطلع ساختن مردم از آنها 355

ترك طاعات به خاطر ترس از ریا! 361

نكوهش خودخواهی و تكبر 367

فضیلت تواضع 372

درمان خودخواهی و كسب تواضع 380

آفت خودپسندی 393

دانشمندان به خود مغرور 405

فضیلت توکل 409

ص: 6

دوستی برای خدا و پیامبر (ص) 413

محاسبه نفس 428

تفکر 456

کیفیت اندیشه در آفرینش 467

یاد مرگ 486

طول امل و سبب آن و فضیلت قصر امل 492

علت آرزوی دراز و درمان آن 500

درجات مردم در درازی و کوتاهی آرزو 504

اقدام در کار 507

مختصری از سخنان افراد محاضر 511

سخن عارفان کنار جنازه ها و در گورستان 515

آنچه شایسته گفتن در مرگ فرزند است 522

زیارت قبور و دعا برای میت 524

سخن گور با مرده و سخن مردگان به زبان حال 526

عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر 529

نفخه صور 532

توصیف زمین محشر و اهل محشر 537

توصیف روز قیامت و گرفتاریهای آن 540

کیفیت پرسش در روز قیامت 544

ص: 7

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی که نشر علوم اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام را به مثابه مایه اصلی فعالیت‌های خویش می‌شناسد، در پی انتشار آثاری ارزنده در این زمینه (1)، بر آن شد تا کتاب حاضر را که بحق یکی از ذخایر علمی اسلام و از منابع ارزشمند اخلاق و حدیث شیعه است، از زبان عربی به فارسی ترجمه و برای استفاده دانش پژوهان فارسی زبان منتشر کند. با اینکه متن اصلی کتاب بسیار مشکل و از لحاظ شمول بر عبارات و اشعار دشوار در حد معضله ای در زبان عربی بود، به یاری خداوند، این بنده از عهده ترجمه آن بر آمد و در حد توان، آن را به عبارات ساده و روان فارسی برگرداند. اما از آنجا که مترجم خود را به حفظ امانت مقید می‌دانسته، جانب احتیاط را از دست نداده و در نقل مفاهیم به بسط نامحدود تعابیر پرداخته است، از این رو ممکن است خواننده در متن حاضر به تعبیراتی برخورد کند که در حد کفایت از روانی برخوردار نباشد و یا حتی ثقیل و معضل به نظر برسد. امید است خوانندگان فاضل در این کاستیها که برخی اجتناب ناپذیر و پاره ای ناشی از تواناییهای محدود مترجم بوده است

ص: 9

1- کتاب امیر المؤمنین اسوه وحدت چاپ اردیبهشت 1366 و کتاب شیعه و تهمت‌های ناروا چاپ آذر 1366 به ترجمه نگارنده از جمله این آثار است.

به دیده اغماض بنگرند و از سر لطف لغزشهای مترجم را یاد آوری کنند تا ان شاء الله در چاپهای بعدی اصلاح شود.

و اما شایسته ذکر است که این جانب تصمیم به نگارش مقدمه نداشتم لیکن، گرچه این کتاب از امهات کتب حدیث شیعه و از منابع و مآخذ عمده کتابهای حدیث متأخران از قبیل بحار الانوار است، نه کتاب و نه مؤلف آن را همگان بخوبی نمی شناسند؛ از این رو مناسب دیدم که با استفاده از منابع اصیل مطلبی مختصر در معرفی کتاب و مؤلف بزرگوار آن ذکر و موجبات آگاهی و اطلاع بیشتر خوانندگان را از این اثر گرانقدر فراهم کنم.

مؤلف کتاب

گرچه در مقدمه ناشر اشاراتی به شخصیت و مقام علمی و دینی مؤلف شده است، اما بزرگی مقام وی ایجاب می کند که در این باره جزئیات بیشتری بیان شود.

شیخ امیر زاهد، أبو الحسین ورام از صالحان و بزرگان علمای شیعه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که از خاندانی فاضل و جلیل القدر برخاسته و نه تنها با چند تن از بزرگان علمای شیعه در عهد نزدیک به خود قرابت داشته بلکه نسب شریفش به مالک اشتر نخعی صحابی و یار معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام می رسیده است. نسب وی را چنین نوشته اند: أبو الحسین ورام بن ابی فراس بن ورام بن حمدان بن عیسی بن ابی النجم بن ورام بن حمدان بن خولدن بن ابراهیم بن مالک بن حارث اشتر نخعی.

مولد وی ظاهراً شهر حله بوده و در همین شهر می زیسته و به نشر علم و وعظ و تدریس و تألیف اشتغال داشته است. منتجب الدین در «فهرس» می نویسد: «امیر زاهد ابو الحسین ورام بن ابی فراس از اولاد مالک بن حارث اشتر نخعی، مصاحب امیر مؤمنان (ع)، عالمی فقیه و صالح است و من او را در حله دیدم...» چنان که از مآخذ موجود بر می آید آن بزرگوار حدیث و وعظ را نزد شیخ سدید الدین محمود حمصی، صاحب «تعلیق عراقی» و از علمای بزرگ زمان،

تلمذ کرده است.

ابو الحسین ورام، جد سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی (متوفی 664) معروف به سید بن طاوس از علما و محدثین بزرگ قرن هفتم است.

برخی از نویسندگان بر اساس قول سید بن طاوس، گمان کرده اند که ورام جد پدری سید بوده (1) چرا که وی نه تنها در کتاب «امان الأخطار» ورام را به عنوان جد خود ذکر کرده بلکه در کتاب «البهجة لثمرة المهجة» نیز گفته است «جد صالحم ورام بن ابی فراس - قدس الله روحه - از حمصی نقل کرده...». اما گمان کسانی که ورام را جد پدری سید بن طاوس تلقی کرده اند درست نیست. زیرا نام اجداد سید بن طاوس در کتب ضبط است و در میان آنها نام ورام دیده نمی شود. از طرفی مرحوم مامقانی در کتاب خود «أمل الآمل» پس از نقل قول منتجب الدین در باره ملاقات ورام در حلّه، می نویسد: «این شیخ بزرگوار جد مادری سید رضی الدین علی بن طاوس است و کتابی به نام «تنبيه الخاطر ونزهة الناظر» از اوست که کتاب خوبی است...» (2) در باب احوال و مقام معنوی ورام، سید بن طاوس در کتاب «فلاح السائل» می نویسد: «جدم ورام بن ابی فراس - قدس الله جل جلاله روحه - از کسانی بود که از اخلاق و رفتارش دیگران تقلید می کردند. او وصیت کرد تا پس از مردن در میان دهانش نگین عقیقی را که اسامی ائمه علیهم السلام بر آن منقوش باشد، قرار دهند. این بود که من بر نگین عقیقی این عبارات را منقش کردم: الله ربی و محمد نبی، - آنگاه ائمه علیهم السلام را یکایک نام بردم - ائمتی و وسیلتی و اوصیت ان يجعل في فمي بعد الموت ليكون جواب الملكين عند المسألة في القبر سهلا ان شاء الله تعالى.» (3) د.

ص: 11

1- از جمله قاضی نور الله شوشتری به نحوی از این مطلب یاد کرده است که گویی ورام جد پدری سید بن طاوس بوده است.

2- امل الآمل 338/2.

3- در ربیع الابرار زمخشری - در باب لباس و حلی - آمده است که بعضی اشخاص روی نگین می نوشتند: «شهادة ان لا اله الا الله» و وصیت می کردند تا آن را در وقت مردن میان دهانشان قرار دهند.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار از شیخ منتجب الدین نقل می کند که «ورام بن ابی فراس عالمی بزرگوار... است و سید بن طاوس او را ستوده است.» (1) یکی از شعرای عرب زبان در مدح وی می گوید:

ورام بحر لا یجاء بمثله *** فی کل بحر منه سبعة ابجر

حلف الزمان بان یجئ بمثله *** حنث یمینک یا زمان! فکفر (2)

مرگ آن بزرگوار در اوایل قرن هفتم در شهر حلّه اتفاق افتاده است.

ابن اثیر در اواخر کتاب مشهور خود، «تاریخ کامل» در شرح وقایع سال 605 ه. ق می نویسد: «در روز دّوم محرم امسال ابو الحسین [ابو الحسن] ورام بن ابی فراس زاهد، در شهر حله، در ناحیه سیفیّه، که اهل آنجا نیز بوده است درگذشت و او مردی صالح بود...»

مجموعه ورام:

از قرنهای پیش مرسوم بوده که دانشمندان از دانسته های خویش مجموعه ای فراهم می آورند و یا در جمع شاگردان و مجمع دانش پژوهان نکاتی از محفوظات ذهنی خویش را تقریر و املا می کردند تا آنان بنویسند و بعدها این نوشته ها منقح شود و به صورت کتابی مدون درآید. البته گاه مطالب آنقدر متنوع و یا مشوش بود که تنقیح نوشته ها میسر نمی شد و مجموعه، صورت کتابی قابل نشر را پیدا نمی کرد. اما در هر حال به گفته کتاب شناس بزرگ، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی - قدس سره - در کتاب شریف «الذریعه»:

«مجموعه» عنوان کلی برای نوعی از تصانیف است که مشتمل بر فوایدی بوده و مؤلف در طول دوران زندگی آن را فراهم می آورده است و از معلومات خود در آن جمع می کرده و به نام کشکول، جنگ، مخلاة، خرقة و دیگر نامها

ص: 12

1- بحار الانوار: 10/1.

2- ورام اقیانوسی است که نظیر او نیامده است، در هر اقیانوس - کتاب - او، هفت دریاست. روزگار سوگند یاد کرده بود که نظیر او را بیاورد. ای روزگار! سوگندت را شکستی، پس کفاره بده.

می نامیده...» (1) این گونه کتابها منحصر به مباحث مذهبی و یا اخلاقی نبوده بلکه در زمینه های مختلفی از قبیل علوم تجربی، علوم اجتماعی، ریاضیات، ادبیات، فلسفه و مطالب دیگر نیز مجموعه هایی فراهم می آمده، اما گاهی مجموعه ای منحصر شامل احادیث، با عنوان امالی یا اربعینیات تألیف می شده است.

صاحب «الذریعه» می گوید: «استقصاء این نوع از تصانیف برای من مقدور نیست و تنها به آن مقدار که اطلاع دارم، از آثار علما و فضلا که در موضوع خاصی نوشته اند، بسنده می کنم.» با این حال نام 313 اثر را که عنوان «مجموعه» دارند همراه نام مؤلفین آنها، ذکر می کند که برخی از آنها بسیار مفصل و شامل چندین مجلد می باشند که از آن میان مجموعات کثیره تألیف تستری نجفی که در ده مجلد بزرگ فراهم آمده، قابل ذکر است. از جمله مجموعه های یاد شده در کتاب «الذریعه» همین کتاب حاضر یعنی «مجموعه ورام» است که در باره آن چنین آمده:

«مجموعه ورام، موسوم به «نزهة الناظر» که به همان نام «مجموعه ورام» مشهور است. نویسنده آن شیخ سعید أبو الحسین ورام بن ابی فراس بن ورام بن حمدان از نواده گان مالك اشتر نخعی، در گذشته به سال 605 ه. ق است که با عبارت (الحمد لله الاوّل بلا ابتداء) آغاز می گردد و این کتاب در سال 1300 ه. ق در تهران، اولین بار به چاپ رسید و پس از آن نیز سه بار چاپ و منتشر شده است.» (2) مرحوم مجلسی در باره این کتاب نوشته است: «کتاب «تنبيه الخاطر و نزهة الناظر» از شیخ زاهد ورام... است. سند این کتاب در اجازات آمده است.» (3) به طوری که از بخش اول نام این کتاب- تنبيه الخاطر- آشکار است، محتوای آن بیشتر در باب موعظه و نصیحت است و في الواقع مجموعه ای 0.

ص: 13

1- الذریعه: ج 57/20.

2- الذریعه: 57/20.

3- بحار: 10/10.

است شامل بر آیات، احادیث، روایات، نکات پند آمیز، گفتار بزرگان و اشعار و قصص اخلاقی و از لحاظ شمول بر مطالب سودمند و آموزنده کتابی کم نظیر است که به عنوان مآخذ مورد استناد و استفاده مؤلفان متأخر از جمله صاحب بحار الانوار واقع شده است. با اینکه بیشتر روایات این کتاب مرسل است، بعضی از بزرگان بخشی از آنها را در حدّ مسند تلقی کرده و پذیرفته اند. از دیگر خصوصیات ارزنده این کتاب آنست که مؤلف از فضلا و دانشمندانی مانند شیخ معری محمد بن هارون معروف به ابن کمال و سید بزرگوار شریف ابو الحسن علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی روایت کرده و بر فواید عدیده کتاب خود افزوده است.

صاحب کتاب حاضر، اثر دیگری نیز به نام «مسألة في الموسعة و المضایقه» دارد که مورد توجه فقها بوده و شهید در «غایة المراد» آن را ستوده و صاحب «الذریعه» در باره آن نوشته است: «کتاب مسألة في الموسعة و المضایقه از شیخ زاهد ابو الحسین ورام بن ابی فراس بن ورام بن حمدان از اولاد مالک اشتر نخعی متوفی به سال 605 ه. ق در شهر حلّه می باشد و شهید در غایة المراد في شرح نکت الارشاد می گوید آن کتاب بسیار مفید بوده و مطالب ارزشمندی دارد که مؤلف در آنجا قول به مضایقه را تأیید کرده است...» (1).

شهید در بحث صلاة فائته می نویسد «از جمله مؤیدان قول به مضایقه، شیخ زاهد، ابو الحسین ورام بن ابی فراس (رضی الله عنه) است، زیرا وی کتابی پر فایده و نیکو مقصد در این باره تألیف کرده است...» نسخه ای که از کتاب مجموعه ورام در دسترس ما بوده در دو جلد، چاپ «مکتب الفقیه» - قم - ایران، است که ظاهراً از روی چاپ «دار صعب» و «دار التعارف» بیروت افست شده و فاقد تاریخ نشر است، نسخه معمول و متداول کتاب همین است و متن حاضر ترجمه ای از آنست.

گویا نسخه ای در دو جلد بزرگ نیز از این کتاب وجود داشته که بنا به نوشته 0.

بعضی، نزد اولاد میرزا یوسف اعتماد الدوله بوده است.

به هر حال امید است کتاب حاضر که حاصل دانش آموزی و تجربه اندوزی زاهدی صالح و فقیهی فاضل می باشد، خواننده فارسی زبان را سودمند افتد و موجب برخورداری جویندگان دانش و پویندگان راه حق شود.

اللهم اغفر له و لنا و لجميع اخواننا الذین سبقونا بالایمان.

محمد رضا عطائی

ص: 15

شرح حال مؤلف و توصیف او توسط دیگر دانشمندان

فرمانروای پارسا، دانشمند فقیه، محدث بزرگوار، ابو الحسین ورام فرزند ابو فراس عیسی بن ابی النجم، پسر ورام بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی صحابی امیر مؤمنان (ع). این بزرگوار - خدایش بیامرزد - جدّ مادری سید رضی الدین علی بن طاوس بود.

منتجب الدین - خداوند بیامرزدش - می گوید: ورام پسر ابو فراس، از اولاد مالک بن حرث، اشتر نخعی صحابی امیر مؤمنان (ع)، فرمانروای پارسا، ابو الحسین، فقیه شایسته ای است من با او در شهر حله ملاقات کردم. این خبر با خبر بالا مطابقت دارد. سید بن طاوس همین خبر را از منتجب الدین نقل می کند و او را مورد ستایش قرار می دهد.

در خبری از فلاح سائل چنین آمده است: جدّ من، ورام بن ابی فراس از جمله کسانی است که رفتارش سرمشق دیگران بود. او وصیت کرده بود که نگین انگشتری عقیقی با نام ائمه (ع) را در داخل دهانش بگذارند، و من نیز نگین عقیقی را که نام: «اللّه ربّی و محمد نبیّی و علی - و همه امامان را نام بردم - ائمتی» ⁽¹⁾ بر او نقش کرده بودم، وصیت کردم تا پس از مردنم میان دهانم قرار دهند.

سید بن طاوس نیز در کتاب «کشف المحجّة» او را به شایستگی توصیف کرده، و صاحب معالم در مبحث اجماع، از قول او مطالبی نقل کرده

ص: 16

1- یعنی: خدای یکتا پروردگار من، محمد (ص) پیامبر من، و حضرت علی و دیگر امامان (ع) رهبران منند.

است. و شهید-خدایش بیامرزد-در «شرح ارشاد» از او تمجید زیادی کرده است آنجا که می گوید: «از جمله کسانی که قول به «مضائقه» را تأیید کرده اند، شیخ زاهد ابو الحسین ورام بن ابی فراس-خدایش از او خوشنود باد-است، زیرا وی در آن باره مسأله ای را با فواید نیکو و هدفهای جالب مطرح کرده است».

محقق کاظمی در «التکملة» در باره او می گوید: «براستی او، مورد اطمینان، پارسا، فردی شایسته، معاصر منتجب الدین بود.» شهید سعید، شمس الملة و الدین محمد بن مکی، از قول محمد بن جعفر، معروف به ابن مشهدی، از طریق شیخ ما (ابو الحسین ورام)، از سدید الدین محمود حمصی، و او از شیخ صالح، ثقه، موفق الدین، حسین بن فتح واعظ گرگانی، از شیخ ابو علی طوسی، و او از پدرش شیخ الطائفة-بهشت خدا بر همه آنان ارزانی باد-نقل حدیث می کند.

بیشتر دانشمندان رجال این چنین نقل کرده اند، جز اینکه نقل شهید اول متوفی 786 از قول مؤلف «ابو الحسین ورام» متوفی 605 با يك واسطه بسیار بعید است، زیرا این بدان معنی است که ابن مشهدی که از قول مؤلف نقل حدیث کرده از سالخوردگانی باشد که 130 سال و یا در همین حدود عمر کرده باشد، و قهرا چنین عمری باید در شرح حال دانشمندان نوشته می شد، در صورتی که ما در طی شرح حال دانشمندان به چنین چیزی برنخورده ایم. و شاید-همان طوری که از اجازات بحار برمی آید-بین آن دو تن، شیخ نجیب الدین محمد، واسطه بوده است.

ورام-قدس سره-در شهر حله، دوم محرم الحرام سال 605 هجرت پیامبر-بر هجرت کننده هزاران درود و سلام باد-از دار دنیا رفت.

سپاس خداوندی را که او آغاز بی آغاز و پایان بی پایان است، و آشکاری است که از قلمرو دیدگان غایب، و نهفته ای است که به وجود آثار درک می شود، موجودی است بدون سابقه نیستی، و جاودانه ای است بی انجام و بدون مدّت، قدیم پیش از همه زمانها و همیشه استوار قبل از تمام مکانها، آن که بزرگیش از همه چیز بالاتر است، و نزدیکی که بر هر رازی آگاهی دارد، یکتایی که از انکار منکران پاک، و ذات تنهایی که از شرک مشرکان-با دلایل قوی و کوبنده، و شواهدی آشکار و هویدا-بر کنار است، او را می ستایم و از او کمک می طلبیم، و بدو ایمان دارم و بر او توکل می کنم، و گواهی می دهم که جز او خدایی نیست، یکتای بی شریک است، و گواهی می دهم که محمد-درود و سلام مؤکد خدا بر او و خاندان او باد-بنده و فرستاده اوست.

نخستین مجموعه را آغاز می کنیم.

دنیا با دهان پر می گوید: زنهار، زنهار، از گزش و رنجش من. پس نباید لبخند خوش من شما را بفریبد زیرا گفتار من خنده آور است و کردارم باعث گریه. من همان دنیایم که اگر مرداری مشک آیین نباشم، شهدی زهر آلودم. (1) از پیامبر (ص): «یا علی! عقل آن است که بدان وسیله بهشت را تحصیل کرده و خوشنودی خدا را به دست آورند.» (2) و به سلمان-خدایش از او راضی باد-فرمود: «هر گاه بیمار شدی مبادا

از سه چیز غفلت کنی: (یکی) آن که بیماری باعث مرحمت خداوند بر تو است، (دوم) آن که دعایت مورد قبول است، و (سوم) آن که بیماری هیچ گناهی را بر تو فروگذار نمی کند، تا اینکه از نامه عملت محو گرداند و خداوند تا پایان عمر، تو را از نعمت سلامتی و عافیت برخوردار نماید.» (3) آورده اند که مالک اشتر - خداوند از او خوشنود باد - از بازار کوفه عبور می کرد و یک پیراهن کرباسی بر تن و شال کرباسی بر سر داشت، یکی از افراد بازاری او را با آن هیأت دید و به سخریه گرفت، و یک گلوله گلی به قصد تحقیر به سوی او پرتاب کرد، او توجهی نفرمود و براهش ادامه داد، در این بین کسی به آن بازاری گفت: وای بر تو! آیا فهمیدی که به طرف چه کسی گلوله را انداختی؟ گفت: نه. گفتند: بیچاره، او مالک اشتر صحابی امیر مؤمنان (ع) بود، آن مرد به خود لرزید، و به دنبال مالک رفت، تا از او معذرت خواهی کند، وقتی که آمد دید، او وارد مسجد شده و مشغول نماز است نمازش را که تمام کرد، آن مرد روی پاهای مالک افتاد و شروع به بوسیدن پاهای مالک کرد، مالک رو به آن مرد کرد و فرمود: این چه کاری است؟ عرض کرد، از کاری که کرده ام معذرت می خواهم مالک فرمود: چیزی نیست، به خدا قسم وارد مسجد نشدم مگر این که برای تو طلب مغفرت نمایم.

بعضی از بزرگان می گویند: هر گاه زندگانی من، همانند زندگانی شخص نادان و مرگ من بسان مرگ او باشد، از ارزشمندترین معلومات من، مرا چه سود! یکی از بزرگان گفته است: در تورات آمده که هر کس همسایه گنهکاری داشته باشد و او را از گناه منع نکند، با او شریک جرم است. و نیز از تورات نقل کرده اند: هیچ بنده ای به عقوبتی بزرگتر از قساوت قلب دچار نمی گردد.

گویند: حضرت سلمان - خداوند از او راضی باد - روزی به دیدن ابو - درداء آمد، مادر ابو درداء را دید سخت ژولیده است، فرمود: چه اتفاقی افتاده؟ آن زن جواب داد: برادرت ابو درداء به هیچ چیز از امور دنیایی توجهی ندارد. ناقل

می گوید: وقتی که ابو درداء آمد به سلمان خوش آمد گفت و برای او غذایی حاضر کرد، سلمان رو به او کرد و گفت: خودت هم غذا میل کن، او گفت: من روزه دارم، و تو را قسم می دهم که باید غذا بخوری. سلمان گفت: تا تو غذا نخوری من نمی خورم، سلمان آن شب را پیش وی ماند، وقتی که شب هنگام فرا رسید، ابو درداء برای انجام نافله برخاست، سلمان او را نگهداشت و فرمود: ای ابو درداء پروردگارت به تو حقی دارد، جسمت بر تو حقی دارد، خانواده به تو حقی دارند، بنا بر این روزه بگیر و افطار کن، نماز بخوان، بخواب، و حق هر کسی را به خودش بده. ابو درداء خدمت پیامبر (ص) آمد، آنچه سلمان گفته بود به عرض پیامبر رساند، پیامبر (ص) نیز سخن سلمان را مورد تأیید قرار داد.

عمر بن عبد العزیز به یکی از کارکنانش نوشت: تو را به تقوای الهی سفارش می کنم، هر چند گوینده آن زیاد و عمل کننده به آن اندک است.

از ابن عباس - خدایش از او راضی باد - نقل است که می گفت:

خداوند به حضرت داود (ع) وحی کرد؛ به ستمگران بگو! آنها مرا یاد نکنند، زیرا بر من حق است که هر کس مرا یاد کند، من هم او را یاد کنم و یاد کردن من آنها را، به این ترتیب است که آنان را از رحمت خود دور سازم.

پیامبر (ص) فرمود: «از آتش دوزخ پرهیزید، اگر چه به نصف خرمایی باشد (4)».

از آن بزرگوار پرسیدند: چه کسی در قرآن خواندن خوش صداتر است؟ فرمود: «آن کسی که هر گاه آوای قرآن خواندن او را می شنوی بینی که او خود، خداترس است (5)». و هم از آن گرامی است که فرمود: «هر کس از روی ناآگاهی فتوا دهد، فرشتگان آسمانها و زمین او را لعن کنند. (6)» و از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «هیچ چیز بهتر از زن صالحه، به کسی نداده اند، آن زنی که دیدنش باعث شادی همسر گردد، و اگر سوگندش

دهد، سوگند او را گرامی داشته و در پشت سر، حق شوهر را نسبت به ناموس و مال پاس دارد(7).» پیامبر(ص) فرمود: «خوشا به حال غریبان» عرض شد: یا رسول الله! غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردمان شایسته اندکی که در میان انبوه زیاد از مردم باشند؛ که بدکاران آنان بیش از مطیعانند(8).».

و از آن گرامی است که فرمود: «هر که تسلیم امر خدا بوده، و روزیش در حد نیاز، و بر آن قانع باشد، رستگار است(9).» از پیامبر است که فرمود: «هلاکت زنان امت من در گرو دو کالای سرخ فام است: یکی طلا و دیگری جامه های نازک، و هلاکت مردان امت در ترك دانش و گرد آوری ثروت(10).» و از آن بزرگوار است که فرمود: «مبادا ترس از مردم، فردی از شما را مانع شود، از اینکه اگر در مورد حقی چیزی را دیدید و یا شنیدید، سخن بگوئید(11).» ابو هریره می گوید: به محضر پیامبر(ص) وارد شدم، در حالی که او نشسته نماز می خواند، عرض کردم: یا رسول الله! شما را چه شده است، می بینم نمازتان را نشسته می خوانید؟ فرمود: «ابو هریره گرسنگی و ناتوانی!» ابو هریره می گوید: من گریستم، آن گاه به من فرمود: «ابو هریره گریه مکن! همانا سختی و عذاب قیامت به آن کسی که در دنیا گرسنگی را تحمل کرده، صدمه ای نمی رساند(12).» و از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «گفته های شما ما بین خودتان يك امانت است. هیچ مؤمنی حق ندارد که پیش دیگران مطلب ناپسندی را از مؤمنی بازگو کند(13).» یکی از اصحاب می گوید: ابن عباس سخنانی را به من توصیه کرد، که از انبوهی گاو و شتر بهتر بود، فرمود: در باره آنچه به تو مربوط نیست هرگز سخن

مگو، چه آن برای تو بهتر است و من از پیامد ناروای چنان سخنی تو را در امان نمی بینم، و در آنچه که به تو مربوط است نیز سخن مگو! تا وقتی که جای مناسبی برای آن سخن پیدا کنی، زیرا چه بسا گوینده سخن حق نابجا سخن گفته و در نتیجه مورد سرزنش قرار گرفته است و نباید با نادان و همچنین با شخص بردبار مجادله کنی زیرا که نادان تو را می آزارد، و بردبار با تو دشمن می شود. در پشت سر، برادر دینیت را یاد نکن مگر به آن طوری که دوست داری او هم در پشت سر، تو را یاد کند، و همچون کسی کار کن که می داند به کار نیکش پاداش و به کار بدش کیفر می دهند. در اینجا یکی از حاضران مجلس گفت: ای ابن عباس! این سخنان از ده هزار اشرفی بهتر بود، ابن عباس گفت:

هر کلمه ای از اینها ارزشمندتر از ده هزار درم بود.

پیامبر(ص) فرمود: «خداوند وقتی که بنده ای را دوست دارد، او را گرفتار می کند، تا صدای ناله و زاریش را بشنود(14)». از مجاهد نقل کرده اند، گفت: مردی بر پیامبر وارد شد، پیامبر(ص) به او خوش آمد گفت و نزدیک خود نشاند، وقتی که از محضر پیامبر(ص) بیرون شد، عایشه عرض کرد: یا رسول الله، درود خدا بر تو باد، آیا این فلان کس نبود؟! - عایشه قبلا - شنیده بود که پیامبر(ص) از او شکوه می کرد - پیامبر(ص) در جواب فرمود: «ای عایشه! بدترین مردم آن کسانی هستند که از ترس شرارتشان مورد احترام قرار گیرند(15)». و از آن بزرگوار نقل کرده اند که می گفت: «بار خدایا هر کس با امت من مدارا کند تو نیز با او مدارا کن، و هر که با آنان سخت گیرد، تو نیز بر او سخت گیر(16)!» نقل کرده اند که پیامبر(ص) بر بالین جوانی که مشرف به مرگ بود، فرا رسید، فرمود: «خود را در چه حال می بینی؟» آن جوان عرض کرد: یا رسول الله! به خدا امیدوار و از گناهانم بیمناکم. پیامبر خدا(ص) فرمود: «در چنین

موقعیتی بر قلب بنده ای، این دو مطلب وارد نمی شود، مگر اینکه خداوند آنچه را که او امید دارد، به وی مرحمت می کند و از آنچه بیمناک است او را مصون می دارد(17).» ابو سعید خدری می گوید: پیامبر خدا(ص) فرمود: «خداوند از بنده ای که نماز جماعت بخواند و بعد از نماز از او درخواست حاجتی بکند، شرم می کند، که تا حاجتش برآورده نشده از نماز برگردد(18).» و از آن بزرگوار است که فرمود: «بیشترین خطاهای فرزند آدم برخاسته از زبان اوست(19).» و آن گرامی فرمود: «هر کس زبانش را حفظ کند خداوند ناموس او را بپوشاند، و هر کس خشم خود را فرو خورد، خداوند عذاب خود را از او باز دارد، و هر کس از خدا پوزش بطلبد، خدای بزرگ عذر او را بپذیرد و از گناه او درگذرد(20).» و آن حضرت فرمود: «هر که به غلام و کنیزش نسبت زنا دهد، خداوند در روز قیامت بر او حدّ، جاری می کند مگر این که آنچه گفته است، راست باشد(21).» و نیز فرمود: «با همّت ترین مردم آن مؤمنی است که برای دنیا و آخرتش همّت می ورزد(22).» و فرمود: «هر کس در خلوت دو رکعت نماز بگزارد که جز خدای بزرگ و فرشتگان الهی کسی او را نبیند، از آتش دوزخ بر کنار خواهد بود(23).» و نیز فرمود: «هر گاه گروهی در انجمنی بنشینند و برخیزند، و خدای بزرگ را در آن انجمن یاد نکنند، روز قیامت جز حسرت چیزی عاید آنها نشود(24).» و فرمود: «بنده ای نمی تواند پرهیزگار باشد مگر این که زبانش را نگهدارد(25).» و آن بزرگوار فرمود: «زیاد استغفار کنید، زیرا خداوند بزرگ استغفار را به

شما نیاموخت، مگر برای این که می خواسته شما را پیامرزد(26).» و آن گرامی فرمود: «روزی که قیامت فرا رسد، دنیا را، بیاورند، آنچه را که از آن خدا بوده است از آن جدا سازند، و آنچه برای غیر خدا بوده است، در آتش دوزخ اندازند(27).» از سخنان آن حضرت است: «آیا من شما را بر چیزی راهنمایی نکنم که خداوند بدان وسیله خطاها و لغزشها را از بین برده و گناهان را ببخشد؟ گفتیم چرا یا رسول الله، درود خدا بر شما باد! فرمود: «وضو گرفتن در وضعیت سخت و زیاد رفتن به مساجد، و نمازی را پس از نماز انتظار کشیدن(28).» و باز فرمود: «از محرمات پرهیز، تا بهترین بندگان خدا در میان مردم باشی، و بدان چه خدا روزی و نصیبت کرده است، راضی باش، تا بی نیازترین مردم باشی، و به همسایه ات نیکی کن تا مؤمن به حساب آیی، و بر مردم پسند آنچه بر خود می پسندی، تا در زمره اهل یقین باشی، و زیاد مبخند، زیرا خنده زیاد دل را می میراند(29).» آن بزرگوار فرمود: «پایین ترین مرتبه ریاکاری، شرك است، و محبوبترین بندگان نزد خدا پرهیزگاران در نهانند که هر گاه دور از انظار باشند کسی آنان را نجوید و هر گاه در بین مردم ظاهر شوند کسی آنان را شناسد(30).» و نیز فرمود: «هر گاه کسی از برادر دینیش طلبی داشته باشد، و تا پایان مدت بایستد، پاداش صدقه را دارد، و اگر پس از پایان مدت نیز بایستد، برای هر روز تأخیر پاداش صدقه را دارد(31).» فاطمه دختر قیس می گوید: پیامبر(ص) بر گروهی از زنان عبور کرد، فرمود: «سلام بر شما ای کفران نعمت کنندگان» فاطمه گوید: زنها عرض کردند: بخدا پناه می بریم از این که نعمتهای خدا را ناسپاسی کنیم. فرمود:

«هر کدام از شما وقتی که از شوهرتان خشمگین می شوید می گوید: هرگز از تو خیری ندیدم(32).»

و آن گرامی فرمود: «نیکی فراوان است، نیکوکار اندک است (33)». فرمود: «بدانید که هر کدام از شما بمنزله شبانی هستید و تمام شما نسبت به رعیت خود مورد بازخواست قرار می گیرید، بنا بر این فرمانروای مردم از رعیت خود بازخواست می شود، و مرد نسبت به خانواده اش سرپرست است و مسئول، و زن سرپرست اهل خانه شوهر و فرزندانش و مسئول آنهاست، و خدمتکار، ناظر بر مال آقای خود، و مسئول آن است. هان، همه شما شبانید و تمام شما از رعیت خود بازخواست می شوید (34)». و از آن بزرگوار است: «حلال، واضح است، و حرام هم روشن است، بین آنها موارد شبهه ناک است بنا بر این موارد شبهه را به مواردی که تردید و شبهه ای نداری واگذار! در موارد مجهول و جاهایی که قطعی نیست، توقف کن و به آنچه مورد یقین است پای بند باش (35)». و از آن گرامی است که فرمود: «توبه کننده و پشیمان از گناه همچون کسی است که هیچ گناه نکرده و طلب آمرزش کننده ای که اصرار بر گناه ورزد همانند کسی است که پروردگارش را مسخره کند، و هر کس مؤمنی را بیازارد، بر ذمه اوست گناه آنچه از آب رود نیل مشروب گردد (36)». و از آن حضرت رسیده است: «هر گاه خداوند، نسبت به گروهی اراده نیکی کند، هدیه ای به ایشان مرحمت می فرماید، عرض شد: یا رسول الله (ص) آن هدیه چیست؟ فرمود: «مهمان است که با روزی خود می آید و می رود، با این حال باعث آمرزش اهل خانه می گردد (37)». ابو ایوب انصاری می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «ای ابو ایوب! آیا دوست داری که تو را آگاه سازم، و بر صدقه ای رهنمون باشم که خدا و پیامبرش آن را دوست می دارند؟ هر گاه کسانی با هم اختلاف پیدا کردند و میانشان تفرقه افتاد، آنها را صلح و آشتی بده (38)».

از ابو ذر - خدایش از او خوشنود باد - نقل شده، که پیامبر خدا فرمود:

«ای ابو ذر، مبادا از انجام کار نیکی خودداری کنی! او اگر هیچ کاری نتوانی انجام دهی، با چهره باز با مردم حرف بز (39)».

و نیز می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه شوربایی طبخ کردی، مقداری آب آن را زیاد کن و برای همسایه ها کمی از آن ببر (40)». و از آن بزرگوار است که فرمود: «سه کس را خداوند در سایه عرش خود جای ندهد: آن کسی که از خود خواهی و تکبر لباسش آویخته و بلند باشد، و آن کس که با کسی در حضور دوستی نماید، و در غیابش که او بی اطلاع است، از او غیبت کند، و مردی که برای کالایش تبلیغ کند، و آن را بر خلاف واقعیت تزیین نماید (41)». و فرمود (ص): «مردم تا وقتی که شتابزده نشده اند در راه خیر و صلاحند» گفتند: یا رسول الله چگونه شتابزده می شوند؟ فرمود: «می گویند: ما دعا کردیم، خدا دعای ما را مستجاب نکرد (42)». و نیز فرمود (ص): «من فقط وسیله رحمت و هدایتم (43)». و از آن بزرگوار است که فرمود: «هر کس چهل روز نماز جماعت را درک کند، خداوند به او وسیله دوری از دورویی و آزادی از آتش جهنم را مرحمت کند (44)». و فرمود: «همانا خداوند بنده تهیدستی را که عائله مند و آبرودار است دوست می دارد (45)». و فرمود: «دهانتان را با مسواک پاکیزه نگهدارید که دهانها گذرگاه قرآند (46)». و فرمود: «کسی پروردگارش را می خواند، و او روبرو می گرداند، و دوباره می خواند او اعتنا نمی کند، و باز می خواند، و او توجه نمی فرماید، اما وقتی که چهارمین بار می خواند، خداوند تبارک و تعالی می گوید: بنده ام مرا می خواند و من روبرو می گردانم، او دانسته است که جز من کسی گناه او را نمی آمرزد، من شما

[فرشتگان] را گواه می‌گیرم که او را آمرزیدم (47).» و فرمود (ص): «نباید فردی از شما آرزوی مرگ کند، زیرا که ترس عذاب قیامت سخت است، و براستی از سعادت شخص است که عمری طولانی کند و خداوند توبه را نصیب او فرماید (48).» ابو سعید خدری می‌گوید: مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: چه کسی از همه مردم افضل است؟ پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در راه خدا با مال و جان جهاد کند» و بعد فرمود: «مؤمنی که در گوشه ای خدا را عبادت می‌کند و شَرش به مردم نمی‌رسد (49).» و پیامبر فرمود: «پیوسته گروهی از اتم پشیمان حَقّند، سرکوبی و اهانتی که از دیگران به آنها رسد تغییری بر رفتارشان وارد نمی‌سازد، آنها چنینند تا وقتی که امر الهی فرا رسد (50).» و فرمود: «در بهشت درختی است که شخصی سواره صد سال در سایه آن راه برود، به آخر آن نمی‌رسد، اگر خواستید این آیه مبارکه را «و ظِلٌّ مَّـدُودٍ» سایه ای گسترده را بخوانید، و جای تازیه ای در بهشت بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است، اگر مایلید معنی آن را بدانید این آیه را بخوانید: «... پس هر کس از آتش دوزخ دور شد و وارد بهشت گردید، البتّه رستگار است، و زندگانی دنیا جز کالای فریب چیزی نیست (51).» و فرمود: «در بهشت پرنده ای است با هفتاد هزار پر، می‌آید و کنار مردی از اهل بهشت قرار می‌گیرد، آن گاه بال می‌زند، و از هر پری از پرهای او رنگی سفیدتر از برف و نرمتر از کره و گواراتر از شربت، بیرون می‌آید، و هیچ کدام از رنگها به رنگ دیگری شباهت ندارد، و بعد پرواز می‌کند و می‌رود (52).» و فرمود: «دعوت دعوت کننده را بپذیرید و از بیمار عیادت کنید (53).» و فرمود: «همانا خداوند از آن بنده ای راضی است که پس از خوردن غذا

و نوشیدن آب، حمد و سپاس خدا را بر زبان جاری کند(54).» موسی بن عمران عرض کرد: «بار خدایا آدم کی می توانست که حق شکر نعمت تو را بجا آورد، او را به قدرت خود آفریدی و از روح خود بر او دمیدی، و در بهشت خود جا دادی و به فرشتگان دستور دادی تا او را سجده کردند؟» خداوند فرمود: «ای موسی! همین قدر که او فهمید این همه از جانب من است، و مرا سپاس گفت، این خود شکر نعمت من بود.» پیامبر خدا(ص) فرمود: «خداوند هیچ نعمتی - کوچک یا بزرگ - به بنده خود مرحمت نفرمود مگر اینکه پس از شکرگزاری وی از آن نعمت، بیشتر از آن به وی مرحمت کرد(55).» و فرمود: «حساب اعمال مردی از پیشینیان را رسیدگی کردند، هیچ کار نیکی در نامه عملش ندیدند جز اینکه او مردی متمکن بود و با مردم نشست و برخاست داشت، به غلامانش دستور داده بود که به افراد تهیدست سخت نگیرند و گذشت کنند، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ما سزاوارتر به گذشتیم، از او درگذرید(56).» و آن بزرگوار فرمود: «همواره به یاد خدا باشید که یاد خدا شفابخش است، و از یاد مردم خودداری کنید که آن خود درد است(57).» و فرمود: «هر مسلمانی باید هر روز صدقه ای بدهد» عرض شد: چگونه می توان این کار را انجام داد؟ فرمود: «کنار زدن آنچه باعث اذیت است از قبیل سنگ و چوب از میان جاژه و راهنمایی کسی، و عیادت مریض، تشییع جنازه، امر به معروف و نهی از منکر و جواب سلام دادنت، همه صدقه است(58).» و فرمود: «هر که لقمه حلال بخورد، و عمل به سنت کند و مردم از آزار او در امان باشند، وارد بهشت می شود.» مردی عرض کرد: یا رسول الله! امروز چنین کسی میان مردم زیاد است پیامبر فرمود: «در قرنهاى آینده نیز زیاد خواهند بود(59).»

و فرمود: «هر که در دنیا دور و دوزبان باشد، خداوند در روز قیامت برای او دوزبان از آتش قرار می دهد(60)». بلال بن حارث مزنی از پیامبر(ص) نقل کرده است که فرمود: «همانا مردی که سخنی را می گوید اما نمی داند به هر کجا بر خورد! خداوند متعال او را بدان وسیله تا روز قیامت مشمول غضب خود گرداند(61)». یکی از بزرگان می گوید: هر وقت من می خواستم حرفی بزنم، سخن بلال مانع حرف زدن من می شد.

و از آن بزرگوار است: «وقتی که فردی از شما سخنی می گوید، و این سخن را جز برای خنداندن اهل مجلس نمی گوید، در حقیقت از بلندایی که فاصله اش دورتر از ما بین آسمان و زمین است، سقوط می کند، و برآستی او بیش از آنچه از پایش بلغزد از زبانش می لغزد(62)». و فرمود: «مؤمنی که با مردم معاشرت دارد، و اذیت و آزار مردم را تحمل می کند، اجر بیشتری دارد تا آن که با مردم معاشرت ندارد، و اذیت و آزار آنان را تحمل نمی کند(63)». «عرب بادیه نشینی خدمت پیامبر(ص) عرض کرد: یا رسول الله! روز قیامت چه کسی به حساب مردم رسیدگی می کند؟ پیامبر(ص) فرمود: «خداوند بزرگ». آن مرد عرض کرد: سوگند به پروردگار کعبه که نجات یافتیم.

پیامبر(ص) فرمود: «ای مرد! چطور نجات یافتیم؟» آن مرد عرض کرد:

چون کریم اگر توانایی داشته باشد می بخشد(64).

پیامبر(ص) فرمود: «حجامت از سر، زکام و درد دندان را برطرف می کند(65)». و نیز فرمود: «هر که را خداوند به اسلام هدایت کند و قرآن را بیاموزد، با این حال، از مردم چیزی درخواست کند در پیشانیش تا روز قیامت نوشته می شود که این در مانده است(66)».

و فرمود: «از افراد رحم دل اتم طلب حاجت کنید، به حاجتتان می رسید و پیروز می شوید، زیرا که خداوند بزرگ می فرماید: «رحمت من بر کسی است که بر بندگانم دل رحم باشد» از سنگدلان درخواست حاجت نکنید، که به حاجتتان نمی رسید، و موفق نخواهید شد، زیرا خداوند بزرگ می فرماید: «آنان محل خشم منند (67)». از آن بزرگوار است: «از جمله وسائل آمرزش، سیر کردن مسلمان گرسنه است (68)». و فرمود: «مبادا کسی از شما بگوید: برده و یا کنیز من! زیرا همه شما بندگان خدا و تمام زنها کنیزان خدایند، بلکه باید بگوید: غلام، کلفت، خدمتگزار و فرزندم (69)». و از آن حضرت است: «اگر چیزی استوارتر از پیکان تیر بود، مردم برای آن هم سعایت می کردند (70)». و از آن گرامی است: «چهار خصلت است که اگر دارا باشی، آنچه از مال و مقام دنیا را از دست بدهی، باکی نیست: امانتداری، راستگویی، خوشخویی، و قناعت در زندگی (71)». یکی از بزرگان می گوید:

«مردم می گویند، سرزمین شام، اهلش را می کشد.

پس چه کسی برای من ضمانت می کند که اگر به شام بروم عمر جاودانه کنم؟ پدران و نیاکانم از دنیا رخت بریستند چه راه فراری از مرگ داشتند اگر از دنیا نرفته بودند (72)». آنچه کنار محتضر می خوانند: بعضی گفته اند: سوره مبارکه «الصافات» را بخوانید، زیرا این سوره نزد هیچ مریض و گرفتاری خوانده نشده، مگر اینکه خداوند او را بزودی راحت کرده است، و اگر محتضر، درگذشت، بگو: «انا لله و انا اليه راجعون، اللهم اكتبه عندك في المحسنين و ارفع درجته في عليين

و اخلف على عقبه في الغابرين و نحتسبه عندك يا رب العالمين (73).» از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده اند که پیامبر (ص) فرمود: «وقتی که مردم به مستمندان خشم گیرند، و بازارهایشان را پر رونق سازند و يك دیگر را بر گرد آوردن پول آفرین گویند، خداوند آنان را به چهار بلا مبتلا سازد: به قحطی روزگار، ستم پادشاه، خیانت زمامداران حاکم، و هیبت دشمن (74).» ابو درداء می گوید: «در دوران زندگی تان به جستجوی خیر باشید و تا می توانید شاخص خیر باشید و خود را در معرض نسیم های رحمت حق قرار دهید، زیرا خداوند اندوخته هایی از رحمت دارد که نصیب آن بنده ای از بندگان می شود که خدا بخواهد، و من از خدا درخواست می کنم که آبرویم را حفظ کند و از ترس عذاب ایمن دارد.» ابراهیم بن ادهم به دوستش گفت: «آیا خانواده داری؟» او گفت:

آری. گفت: «بنا بر این آنچه تو را از جانب داشتن خانواده، بیم می دهد، بالاتر است از حالتی که من دارم.» یکی از بزرگان می گوید: «مردم در آغاز این طور نبودند که کسی به کس دیگر بگوید: چطور صبح کردی، و چگونه شام کردی؟ مگر این که تصمیم داشت اگر طرف ناراحتی دارد، آن را برطرف سازد.» (75) در تفسیر آیه: «وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (76). آمده است: مقصود از «اجل» زمان مرگشان است، که آنان را دعوت می کند بر این که نسبت به دینشان دقیق باشند و نسبت به خویشان که پس از مرگ، در رهگذر آخرت چه می شوند، تا در دنیا آنچه از افتخار و شرف، و عزت می جویند، با پارسایی و پرهیز همراه باشد.

و نیز در تفسیر آیه: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (77)» از حسن، سدی، مجاهد، و ابن عباس، نقل شده است که این آیه در باره اهل جمل نازل شده است. قتاده می گوید: زبیر گفته است: این آیه نازل شد، و هیچ کدام از

ما را ندیدند که دچار فتنه شود، بعد مدتی را پشت سر گذاشتیم تا این که آن فتنه، ما را -به خصوص- فراگرفت.» این سخن را به گونه هایی از زیر نقل کرده اند؛ امّ سلمه همسر پیامبر (ص) از پیامبر نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «من بشری همانند شمایم، و شما اختلافتان را به من عرضه می کنید، و شاید برهان بعضی از شما از بعض دیگر استوارتر باشد، و من به نفع او -همان طوری که می شنوم- حکم می کنم، پس اگر من به سود او چیزی از حق برادرش حکم دادم، نباید آن را بپذیرد، که این عمل [بمنزله آن است که] پاره ای از آتش را برای او جدا سازم (78).» و از آن بزرگوار نقل کرده اند که فرمود: «زمانی بر مردم بیاید که شخصی اهمیت ندهد، که مال برادر مسلمانش را از راه حلال به چنگ آورد یا از راه حرام؟! (79)» و آن حضرت فرمود: «مبادا کسی از شما به شوخی یا جدی مال برادر مسلمانش را [بدون اجازه] بردارد، کسی که این کار را بکند، معصیت کرده است، باید به او بازگرداند (80).» پیامبر (ص) فرمود: «حرمت مال مسلمان همانند حرمت خون اوست (81).» ابو سعید خدری نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «چگونه من آسوده باشم در حالی که اسرافیل طومار زمان را درهم پیچیده است، و زانو به زمین زده، و گوش فرا داده آماده است تا فرمان برسد و در صور بدمد، عرض کردند: یا رسول الله! آن گاه چه بگوییم؟ فرمود: بگوید: «حسبنا الله و نعم الوکیل» یعنی خداوند ما را بس است و او نیکو و کیلی است (82).» از سخنان امیر مؤمنان (ع): «همانا خداوند از شما بندگان، راجع به کردار کوچک و بزرگ، آشکار و نهانتان می پرسد، پس اگر شما را عذاب کند، از آن جهت است که شما ستمکاره اید و اگر ببخشند، او کریم و بخشنده است، ای بندگان خدا بدانید که پرهیزگاران منفعت دنیای گذرا و آخرتی را که نیامده

است، بردند، پس آنان با مردم دنیا در دنیاشان شریک شدند، در حالی که اهل دنیا در آخرت آنان شریک نشدند، در دنیا در بهترین جایگاهها منزل گزیدند، و بهترین غذاها را خوردند، بنا بر این از دنیا بهره مند شدند بدان گونه که اهل رفاه و خوشگذران بهره مند شدند، و از آن برخوردار شدند، بدان چه ستمگران خودخواه برخوردار شدند، پس از دنیا رفتند با زاد و توشه ای که آنان را به منزل می رساند، و تجارتی که سودبخش بود، به لذت پارسایی دنیا در دنیا رسیدند، و یقین پیدا کردند که فردا در قیامت در جوار رحمت حق هستند، آنجا که خواسته هایشان پذیرفته است، و استفاده شان از لذت و آسایش کاستی ناپذیر است پس ای بندگان خدا از مردن و نزدیکی اجل بترسید، و زاد و توشه آن را آماده کنید، زیرا مردن به صورت امری مهم و خطری بزرگ خیری به همراه می آورد که شری هرگز با آن نیست، و یا شری به همراه دارد که هرگز خیری با آن نیست! پس چه کسی از آن که برای بهشت کار کرده است به بهشت نزدیکتر است و چه کسی به دوزخ نزدیکتر است از آن که برای دوزخ کار کرده است؟! و شما را مرگ دنبال می کند، و اگر قدری بایستید شما را خواهد گرفت، و اگر هم فرار کنید، شما را خواهد یافت، و آن از سایه تان به شما نزدیکتر است، مرگ به موهای پیشانیان آویخته است، و دنیا از دنبال شما عمرتان را درهم می پیچد، پس از آتشی که ژرفا و گرمای آن بی حد و حساب است و آزار و گرفتاریش، تازه به تازه است، برحذر باشید.

جهنم، خانه ای است که در آنجا رحمت و مهربانی نیست، و هیچ درخواستی پذیرفته نمی شود، و غم و اندوهش پایان ندارد. اگر شما می توانید که هم از خدا ترس و بیمتان زیاد باشد، و هم به او امیدوار و خوش گمان باشید، پس بین آن دو را جمع کنید، زیرا خوش گمانی بنده به پروردگارش به اندازه ترس و بیم اوست از پروردگارش، و براستی خوش گمان ترین مردم به خداوند متعال، کسانی هستند که از او بیشتر می ترسند (83).»

در باره آیه: وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا (84) دو معنی نقل کرده اند: یکی آن که مقصود از دیدن، به چشم دیدن است و دیگر اینکه مقصود، دیدن با چشم دل است، یعنی، ما را آگاه ساز.

حطایط می گوید:

«بخشنده ای را که از ضعف و لاغری مرده باشد و بخیلی را که همیشه زنده بماند، به من نشان بده، تا شاید من هم با تو هم عقیده شوم؟! (85)» ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل می کند که آن بزرگوار فرمود: «مردم را به نیکوکاری- نه به زبانتان- دعوت کنید تا آنها از شما تلاش، راستی و پرهیزگاری در عمل مشاهده کنند (86)». از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل کرده اند که به مردی از اصحابش فرمود:

«فلانی از خدا بترس و سخن حق را بگو هر چند که باعث هلاک تو شود، در صورتی که رستگاری تو در آن است، و فلانی از خدا بترس و باطل را رها کن، هر چند که نجات تو در آن باشد، در صورتی که باعث هلاکت تو است (87)». موسی بن بکر واسطی از حضرت ابو الحسن، موسی بن جعفر (ع) نقل کرده است که فرمود: «مردم زمین تا وقتی که به یک دیگر محبت کنند، و امانت رعایت کنند و به حق عمل کنند، مورد مرحمت خداوندند (88)». معاویه بن عمار از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «امانتداری باعث بی نیازی است (91)». و آن گرامی فرمود: «از خدا بترسید، و امانتها را به سفید و سیاه- اهل حروراء (90) باشند یا اهل شام- بازگردانید (91)». و فرمود: «امانت را به صاحبش برگردانید، زیرا پیامبر خدا (ص) نخ و سوزن را به صاحبش باز می گرداند (92)». و فرمود: «براستی اگر قاتل و آن کسی که شمشیر بر فرق جدم علی (ع) زد، امانتی به من بسپارد، و از من راهنمایی و مشورت بخواهد، من پس از پذیرش

ص: 34

از وی، امانت را رعایت خواهم کرد(93)». و از آن بزرگوار است که از پیامبر خدا(ص) نقل می کند: «زنهار از نفرین پدر، که تا بالای ابر، پیش می رود، خداوند متعال، می فرماید: آن را به جانب من بیاورید تا مستجاب کنم، و زنهار از نفرین مادر، که از شمشیر بران تر است(94)». سدید می گوید: به حضرت ابو جعفر(ع) عرض کردم: آیا فرزند می تواند حق پدر را ادا کند؟ فرمود: «جز در دو مورد، امکان ندارد: یکی آنجا که پدر برده باشد و فرزند او را بخرد و آزاد کند، و یا وامی داشته باشد او وامش را بپردازد(95)». ابو حمزه ثمالی از امام باقر(ع) نقل کرده است که پیامبر(ص) فرمود:

«از خدا بترسید، موقع درخواست، خوب درخواست کنید، مبدا دیر رسیدن روزی باعث شود تا شما چیزی را از راه معصیت خدا طلب کنید(96)». ابن فضال از قول کسی از امام صادق(ع) نقل کرده است: «بیش از کسی که بیهوده کاری می کند، و کمتر از آن کسی که به دنیا حریص است و دل به آن بسته، در پی روزیت باش، بنا بر این خود را در موضع شخصی قرار داده که دارای انصاف و آبرو است خویشتن را بالاتر از موضع کسی بدان که بیکاره و ناتوان است، و آنچه را که برای مؤمن لازم است تحصیل کن، براستی کسانی را که مالی داده شد و سپاسگزاری نکردند، [عاقبت آن مال از آنان گرفته می شود] انگار مالی ندارند(97)». ابن جمهور به نقل از پدرش در حدیث مرفوعی از قول امام صادق(ع) نقل کرده است که امیر مؤمنان(ع) بارها این مطالب را می فرمود: «به یقین بدانید که خدای متعال - هر چند بنده ای پرتلاش، کاملاً چاره اندیش و توانمند در مکر و فریب باشد - بیش از آنچه در علم الهی مقدر شده است، برای او قرار نداده است، براستی که نه به دلیل کاردانی و نه به خاطر نادانی کسی، به مقدار حبه ای، هرگز بر روزی کسی افزوده نمی شود، بنا بر این کسی که از این امر مطلع است و بدان عمل می کند، بیش از همه سود می برد، و کسی که اطلاع دارد، اما

پای بند نیست بیش از همه زیان می بیند و بسا کسانی که خداوند نعمت داده، اما در نتیجه غفلت از رحمت پروردگارشان دور شده اند، و بسا خودخواه که بی جهت به خود مغرورند. بنا بر این از شتاب خود کم کن، و کمتر عجله کن، ای انسان شتابزده، و از چرتی که بر تو عارض شده، به خود آی! او در باره آنچه از طرف خداوند به زبان پیامبر خدا (ص) آمده است بیندیش! او به این هفت کلمه پایبند باش! که این سخنان از گفته خردمندان و از جمله امور مهمی است که در قرآن مجید آمده است:

براستی، کسی که دارای یکی از این خصلتها باشد نمی تواند با خدا ملاقات کند که: در انجام واجبات الهی، شریک برای خدا قائل شود، یا به خاطر فرونشاندن آتش خشم، خود را به هلاکت رساند، یا دیگران را به چیزی امر کند که خود عمل نکند، یا با اظهار بدعتی در دین خدا بخواهد نیاز خود را از مردم برآورد، یا بر آنچه انجام نداده است، خوشحال باشد که مردم از او ستایش کنند و بگویند او انجام داده است، و خودخواه گردنفرز که بر دیگران فخر فروشی کند و یا کسی که دیگران از او بترسند. (98)» عبد الله بن سلیمان می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«خداوند روزی افراد نادان را فراخ کرده تا خردمندان عبرت گیرند و بدانند که با کار و تدبیر نمی شود، به دنیا دست یافت (99).» سلمة بن کهیل می گوید: از علی (ع) شنیدم که به شریح می فرمود: «از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می گفت: امروز و فردا کردن مسلمانی که قدرت ادای حقی را دارد، ستمکاری بر تمام مسلمانان است (100).» بدان که مردم را وادار بر انجام حق نمی کند مگر آن کسی که مانع انجام باطل می شود.

یکی از بزرگان گوید: «اگر تو بزرگواری باشی احترام دیگران به تو باعث رنجش و زحمت تو می شود و اگر تو خردمندی، توهین دیگران به تو باعث آسایش تو

خواهد بود.» شاعری می گوید:

«هر که در حمایت محمد(ص) باشد در امنیت است* هم گوسفند بیماری که از گله مانده و هم گرگی که به رنگ کبود است نه این ترسی دارد، و نه آن مرتکب جرمی می شود* مادامی که رهبری با صداقت عهده دار رهبری مردم است(101)». در باره آیه مبارکه: «انّ اللّٰه یأمر بالعدل و الاحسان...»(102) گفته اند:

«هر گاه ظاهر و باطن یکی شد، عدالت است و اگر باطن بهتر از ظاهر بود، همان احسان است، و اگر ظاهر بهتر از باطن باشد، ستمکاری و ظلم است.» گویند: «هر کس در زوایای قلبش بیاد خدا باشد، خداوند او را در حرکات اعضای بدن حفظ می کند.» بعضی گفته اند: «پنج دسته از مردم از پنج چیز ناگزیرند، و آن پنج چیز هم ناگزیر از آتش دوزخند: تاجر ناگزیر از دروغ گفتن است و دروغگو ناگزیر از آتش دوزخ است، و آن که پا بر بساط شاهان بگذارد ناگزیر از گفتن سخن مطابق هوای نفس است، و هر که پیرو هوای نفس باشد ناگزیر از آتش جهنم است، و هر که با دخترکان و پسران به شوخی پردازد ناگزیر دچار زنا می شود، و زناکار ناگزیر از آتش است، و آن که لباسی بلند و آویخته بر تن کند ناگزیر متکبر است، و شخص متکبر ناگزیر از آتش دوزخ می باشد، و هر کس شراب پخته بیاشامد ناچار مستی می کند، و هر که باده گساری کند ناگزیر از آتش است.» امام صادق(ع) فرمود: «سوگند بر سه نوع است: سوگندی که کفاره ندارد، و سوگندی که کفاره دارد، و سوگند دروغی که باعث آتش دوزخ است؛ اما سوگندی که کفاره ندارد، آن سوگندی است که شخص قسم می خورد کار نیکی را انجام دهد و آن را انجام نمی دهد، کفاره اش آن است که آن کار را انجام دهد، و سوگندی که کفاره دارد، آن است که کسی در مورد گناهی سوگند یاد می کند که

ص: 37

آن را انجام ندهد، و آن را مرتکب می شود، در این صورت باید کفاره بدهد، و سوگند دروغ که باعث آتش دوزخ است آن است که شخصی سوگند یاد می کند تا مال مسلمانی را به ناحق غصب کند (103).» سکونی از امام صادق (ع) به نقل از پدر بزرگوار و اجداد طاهریش می فرماید: «خداوند به پیامبری از پیامبران وحی کرد که به قوم خود بگو:

لباسهای دشمنان مرا نپوشید و از خوراکیهای دشمنانم نخورید، و به راه و روش دشمنان من رفتار نکنید، که در این صورت شما نیز مانند آنان دشمنان من خواهید بود (104).» شعر:

«همانا ایمنی از دست سلمی و همسایگی او* در آن است که هیچ گاه از بیابانهای او گذر نکنی (105).» بزرگان گفته اند: «اگر عقل را به حال خود بگذارند- بدون مزاحمت هوای نفس، و بدون خو گرفتن با عادت بد، و بدون اطاعت از روی جبر و فشار- انسان را به جانب رستگاری رهبری می کند و به سمت کمال سوق خواهد داد.» طاوس یمانی حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد، امام (ع) فرمود: «تو طاوس هستی؟» عرض کرد: بلی.

امام (ع) فرمود: «طاوس پرنده بد یمنی است، بر در خانه هیچ قومی فرود نیامده مگر این که اعلام کوچ بر آنها داده است، تو را به خدا ای طاوس، آیا کسی را پوزش پذیرتر از خدا سراغ داری؟» عرض کرد: نه. فرمود: «تو را به خدا آیا می دانی که هیچ کس راستگوتر از آن آدمی نیست که بگوید ناتوانم و ناتوان هم باشد.» عرض کرد: نه. فرمود: «پس چرا نپذیرفته ای از آن کسی که پوزش پذیرتر از او نیست، و از کسی که راستگوتر از او کسی نیست.» راوی می گوید:

این جا بود که طاوس گرد و خاک لباسهایش را تکان داد و گفت: بین من و خدا دشمنی وجود ندارد (106).

علی بن اعبد عون ازدی، از امام صادق (ع) نقل کرده است که آن بزرگوار فرمود: «سخاوت آن است که هوای نفس بنده ای، نسبت به درخواست کار حرام سخاوتمندانه برخورد کند [طلب نکند] و هر گاه به حلالی دست یافت، از انفاق آن در راه اطاعت خدا والا همت باشد (107)». از سخنان امیر مؤمنان (ع) است: «بد زبانی دلیل بر ناتوانی و ضعف تدبیر است و ارتکاب کار بد حاکی از بی حیائی است (108)». و از آن بزرگوار است: «هیچ ذلتی را در حد آن ذلتی نیافتم که دلم در گرو آن کسی باشد که قلبش تهی از محبت به من است (109)». از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است که صدقه بدهد.» گفتند: اگر کسی نداشت چه کند؟ فرمود: «با دست خودش کاری بکند که خود بهره مند شود و بعد از آن صدقه بدهد.» گفتند: اگر نتوانست چه کار کند؟ فرمود: «به نیازمندی که گرفتار است کمک کند.» عرض شد:

«اگر نتوانست چه؟ فرمود: «به کار شایسته و یا کار نیکی راهنمایی کند.» گفتند: اگر آن کار را هم نکرد، چه کند؟ فرمود: «از ضرر رساندن به دیگران خودداری کند که این کار، خود صدقه است (110)». راوی می گوید: رسول خدا (ص) -وقتی که نیازمندی خدمتش می آمد -رو به افراد مجلس می کرد و می فرمود: «مهربانی کنید تا به اجر و پاداش آن برسید که خداوند آنچه را دوست دارد به زبان پیامبرش جاری می کند (111)». از آن گرامی است: «بی تابی در مصیبت آن است که انسان کاری بکند، که نمی کرد و یا کاری را ترك کند که همیشه آن کار را می کرد (112)». کسی به مردی در مقام تسلیت گفت: اگر این مصیبت، انگیزه خیری برای تو باشد، و یا تو اجر و پاداشی به دست آوری، خوب است، اگر نه مصیبت درونی تو برای تو مهمتر از مصیبتی است که از طرف این در گذشته رسیده است.

سماعة بن مهران می گوید، امام صادق (ع) بارها می فرمود:

«امیر المؤمنین (ع) می گفت: دوستدار من نیست کسی که مال مؤمنی را به حرام بخورد (113)». از ابی جعفر (ع) است که فرمود: «صبر دو نوع است: یکی، صبر در برابر گرفتاری است که نیکو و پسندیده است اما بالاترین صبر، کناره گیری از کارهای حرام است (114)». سماعة بن مهران از ابن سنان و او از ابی الجارود به نقل از اصبع بن نباته می گوید، امیر مؤمنان (ع) فرمود: «صبر بر دو نوع است: یکی، صبر بهنگام مصیبت که نیکو و زیباست، و نیکوتر از آن صبر در برابر آن چیزی است که خداوند حرام داشته است، و ذکر خدا نیز دو قسم است، یکی یاد خدا در هنگام مصیبت، و بالاتر از آن، یاد خداوند بزرگ است آنجا که خداوند چیزی را بر تو حرام داشته است و یاد خدا مانع از ارتکاب آن حرام می شود (115)». از امام صادق (ع) است که فرمود: «خداوند پیامبری را بر قومی مبعوث کرد، و او از ناتوانی خود به خداوند شکوه کرد! پس خدای متعال بر او وحی کرد:

که پس از پانزده سال یاری خدا شامل حال او می شود، وی به یارانش گفت: خداوند به من امر کرده است تا با قبيلة فلان پیکار کنم، مردم از ناتوانی خود به شکوه پرداختند، او در جواب گفت: خداوند به من وحی فرموده است که پس از پانزده سال، پیروز خواهم شد، اصحاب گفتند: هر چه خدا خواسته است هیچ نیرو و توانی جز نیرو و توان خدا نیست، می فرماید: این بود که یاری خدا در همان سال فرا رسید، به این سبب که آنان با گفتن این جمله که «هیچ نیرو و توانی جز نیرو و توان الهی نیست» کار خود را به خدا واگذارند (116)». از ابو حمزة ثمالی نقل کرده اند که می گوید: «امام باقر (ع) فرمود: وقتی که پدرم علی بن الحسین (ع) در آستانه وفات قرار گرفت، مرا در آغوش خود فشرد، آن گاه فرمود: پسرم به تو آن سفارشی را می کنم که پدرم - امام حسین (ع) - به هنگام شهادت به من وصیت کرد، از جمله آنچه فرمود، این است که پدر

بزرگوارش به او فرموده است: ای فرزند! در راه حق ایستادگی کن، هر چند که تلخ و ناگوار باشد (117). ابن ابی سَمَّاک از امام صادق (ع) نقل می کند که مردی از مردم جبل، از امام (ع) مسأله ای را پرسید، و آن حضرت پاسخی که داد، بر خلاف خواست و میل آن مرد بود، امام (ع) در چهره او آثار ناراحتی را مشاهده کرد، فرمود: «آی مرد! در برابر حق پایدار باش، زیرا کسی در برابر حق هرگز استقامت نمی کند مگر آن که بهتر از آن را خداوند به او عوض می دهد (118).» ابن رباط می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «براستی طرفداران حق از آغاز همواره در سختی و مشقت بوده اند، اما این سختی مدتش کوتاه است و سرانجام عافیت طولانی در پی دارد (119).» هم علی بن رآب و هم کرام بن عمر و خثعمی، از ابو بصیر، و او از امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: «خداوند بزرگ بندگان مخلصی در روی زمین دارد که هیچ تحفه (120) ای از آسمان به زمین نازل نمی شود مگر این که متوجه آنها می سازد (121).» از سکونی و او از امام صادق (ع) از قول علی (ع) نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «همانا بنده خدا برای هر گناهی از گناهانش صد سال بازداشت می شود در حالی که به برادران و همسرانش در بهشت می نگرد (122).» محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل کرده است که علی (ع) می فرمود: «تنها معیار عمل، خوشنودی و ناخوشنودی از کار است، در حقیقت شتر [حضرت صالح (ع)] را تنها یک مرد پی کرد، اما چون دیگران از کار او اظهار رضایت کردند، مشمول عذاب الهی شدند، و از طرفی اگر رهبر عادل قیام کند، مردمی که به حکومت او راضی باشند و او را در راه اجرای عدالت یاری کنند، سرپرست

ایشان همو خواهد بود، و اگر زمامدار ستمگری روی کار آید، هر کس به حکومت او تن دهد، و او را در راه جور و ظلمش یاری کند، وی سرپرست او خواهد بود (123). «طلحة بن زید از امام صادق (ع) نقل کرده است که امیر المؤمنین (ع) می فرمود: «ستمگر و هر کسی که او را بر ستمش یاری کند، و آن که راضی و موافق با اوست، همه شریک ظلمند (124).» محمد بن عیسی می گوید: ابو محمود، احمد بن حمّاد، نامه ای طولانی خدمت امام باقر (ع) فرستاد، امام (ع) در پاسخ نامه ای نوشت: «اما ما در نواحی مختلف دنیا پراکنده ایم، لیکن هر کس به شخصی ارادت ورزد و از راه و روش او پیروی کند، هر چند که از او دور باشد، با اوست، و اما آخرت جای آرامش و دارالقرار است (125).» نوفلی به اسناد خود نقل می کند که پیامبر (ص) بر گروهی گذر کرد که مرغی را به عنوان هدف جایی نهاده بودند و با تیر می زدند، پیامبر (ص) فرمود: «اینان کیستند؟! خداوند آنها را از رحمتش دور سازد (126).» جابر بن یزید جعفی از قول ابی جعفر (امام باقر) (ع) نقل می کند که در باره آیه مبارکه: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» فرمود: «اصرار، عبارت از آن است که انسان مرتکب گناهی شود، و استغفار نکند، و خود را وادار به توبه نسازد، این است معنی اصرار (127).» سیف بن یعقوب از امام صادق نقل می کند: «کسی که بر ارتکاب گناه ادامه می دهد، و در همان حال استغفار می کند همچون کسی است که کار مسخره ای را انجام دهد (128).» ابن فضال از قول کسی که او نام می برد، از امام باقر (ع) نقل کرده است: «نه به خدا قسم، خداوند از مردم دو چیز خواسته است: یکی این که اقرار به

نعمتهای الهی کنند تا بیفزاید، و دیگر اینکه اقرار به گناهان کنند تا پیامرزد (129).» از سخنان آن بزرگوار است: «به خدا سوگند از گناهان رها نمی شود، مگر کسی که در نزد خدا بدان اعتراف کند (130).» از سخنان جعفر بن محمد (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس مرتکب گناهی شود، و خوش و خندان باشد، وارد آتش جهنم خواهد شد، در حالی که گریان است (131).» از سخنان پیامبر (ص) که فرمود: «آیا می خواهید که بزرگترین گناهان کبیره را به شما معرفی کنم؟» سه مرتبه این سخن را تکرار کرد، راوی می گوید:

عرض کردیم: آری یا رسول الله! فرمود: «شريك قائل شدن برای خدا، عاق والدین» سخن به اینجا که رسید، تکیه داده بود، نشست، و فرمود: «بدانید: و سخن نادرست [گواهی ناروا]» پس همواره آن را تکرار می کرد، به حدی که ما گفتیم: ای کاش او سکوت می کرد. (132) عبد الرحمن بن ابی بکر از پدرش نقل کرده است که مردی نزد پیامبر (ص) از کسی تعریف کرد، پیامبر (ص) فرمود: «وای بر تو، گردن دوستت را بریدی!» سه بار این جمله را تکرار کرد، آن گاه فرمود: «هر کس از شما برادرش را بستاید، ناگزیر باید بگوید: من فلانی را چنین گمان می کنم، و خدا حسابرس اوست، و من کسی را در برابر خدا تزکیه نمی کنم، من چنین و چنان تصوّر می کنم، اگر خدا این امر را از وی می دانسته است (133).» علی بن حکم از کسانی که این روایت را به امام صادق (ع) رسانده اند، نقل کرده است که آن بزرگوار فرمود: «داود پیامبر (ع) عرض کرد: بار خدایا! همنشین و کسی که در بهشت جایگاهی چون من دارد، بر من بنمایان، پس خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد، که او، ابو یونس، متی است» امام (ع) فرمود: «آن گاه حضرت داود از خداوند اجازه دیدار او را خواست، به او اجازه

دادند، داود و پسرش سلیمان، حرکت کردند، نزد مَتّی آمدند، ناگهان خود را در خانه ای از لیف خرما دیدند، کسی به ایشان گفت: مَتّی میان بازار است، به جستجوی او داخل بازار رفتند، گفتند: او در بازار هیزم فروشان است، آنجا رفتند و از او پرسیدند، عدّه ای از مردم به آنها گفتند: ما نیز اکنون منتظر او هستیم تا بیاید، پس آن دو هم به انتظار وی نشسته بودند که ناگاه از راه رسید، و بالای سرش پشته ای از هیزم بود، مردم از جا بلند شدند و هیزم را از بالای سرش بر زمین نهادند، او شکر و سپاس خدا را گفت، و اضافه کرد: کیست که مال حلالی را به بهای حلالی بخرد؟ پس یکی بهای کمی بر او پیشنهاد کرد، و دیگری بهای بیشتری تا اینکه وی به یکی از آنها فروخت» امام (ع) می فرماید: «اینجا حضرت داود و حضرت سلیمان به او سلام دادند، او گفت: بفرمایید با هم به خانه برویم، و با پولی که به همراه داشت طعامی خرید، سپس آن را آسیاب کرد و در آوندی که داشت مخلوط کرد، آن گاه آتشی برافروخت، و آن معجون را روی آتش گذاشت، و شروع کرد با ایشان به سخن گفتن، تا نان او پخته شد و آن را در آوند قرار داد، و در پارچه ای پیچید، و مقداری نمک روی آن پاشید، و پهلویش ظرف پر آبی گذاشت، و روی دو زانو نشست، یک لقمه برداشت، وقتی که نزدیک دهانش رساند گفت: بسم الله، وقتی که لقمه را بلعید، گفت: الحمد لله، سپس بار دیگر و بار دیگر همین عمل را تکرار کرد، و بعد شروع کرد به نوشیدن آن آب، و بسم الله گفت، و هنگامی که ظرف را روی زمین گذاشت، گفت: الحمد لله، بار خدایا چه کسی را هم چون من نعمت داده، و دوست داری چنان که مرا دوست داری، چشم، گوش و بدنم را سالم داشته و به من نیرو داده ای تا بتوانم نزد آن درختی بروم که خود نکاشته ام، و برای نگاهداری آن زحمتی متحمل نشده ام، آن را وسیله روزی من قرار داده ای، و این تو هستی که بر دل کسی می اندازی تا آن را از من بخرد و من با پول آن نانی را بخرم که خود گندمش را نکاشته ام و تو آتش را برای من مسخّر کرده ای، تا با آن غذا را طبخ کنم، و مرا طوری آفریده ای که با میل و

رغبت آن غذا را بخورم، تا توان بندگی تو را داشته باشم، پس سپاس تو را.» امام(ع) می فرماید: «آن گاه گریه کرد، داود(ع) به سلیمان(ع) گفت:

پسرم! بلند شو تا برویم، که من هرگز بنده ای را ندیده ام تا این حد شاکر باشد، درود خدا بر او، و بر آنان باد(134).» در کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری، در حدیثی از حضرت علی(ع) دیدم، که نام حضرت مهدی(ع) از فرزندان امام حسن(ع) را برده، و فرموده است:

«او مردی است پیشانی فراخ، با بینی کشیده، و شکم برآمده، رانهای کشیده، دندانهای ثنایای او با هم فاصله دار است، روی ران راستش خال سیاهی وجود دارد.(135)» یکی از راویان شیعه نقل می کند که او در بغداد از محدثی شنیده است که این حدیث را نقل می کرد، و آن را به جابر بن عبد الله انصاری نسبت می داد، در جلد 16 کتاب اعلام النبوة تألیف ابن شاهین، آمده است که پیامبر(ص) به جابر بن عبد الله انصاری، فرمود: «جابر! تو زنده می مانی تا این که علی بن حسین، سید العابدین(ع) را ملاقات کنی از نسل او فرزندی متولد خواهد شد که نامش نام من است پس سلام مرا به او برسان، بدان که او پدر مهدی این امت است(136).» در داستانی از معاویه نقل کرده اند که دید یزید، غلامش را می زند، گفت: وای بر تو! کسی را می زنی که توان دفاع از خود را ندارد، به خدا سوگند که توان و قدرت مرا از چنین عملی بازداشته است.

در یکی از کتابهای متکلمان جبری مذهب چیزی را دیدم که باعث تعجب بود، خواستم آن را اثبات کند تا آنچه باعث گرایش ایشان بدان مذهب شده، روشن شود، او در جواب گفت: هر گاه دانستی که اندیشه صحیح باعث علم، و اندیشه غلط باعث جهل می شود، همان طوری که امام به تفصیل بیان کرده است، پس بدان که گاهی اندیشه صحیح باعث گرایش به نادانی و نظر نادرست باعث علم می شود، اما توضیح این مطلب که اندیشه غلط باعث علم می شود، آن

است که پیروان مذهب جبر معتقدند که: همان طوری که رنگها جدای از محلّ و موضع رنگ قابل رؤیتند همچنین خداوند را می شود دید اما نه در جهتی از جهات، این نظر همان نظر غلطی است که باعث علم به جواز رؤیت خدا شده است، و اما بیان این مطلب که اندیشه صحیح باعث جهل می شود، همان مطلبی است که معتزله می گویند: خداوند حکیم است، و شخص حکیم کار زشت نمی کند، و چون فساد و کفر دو عمل قبیحند پس خداوند اینها را خلق نکرده است و همچنین سایر گناهان و اعمال خلاف را نیافریده است و این يك نظر درستی است که باعث جهل می شود.

معتزله معتقدند چون مردم بطور معمول آنچه دیدند این بوده است که خدای حکیم کاری را که ضرر آنی و یا زبانی در آینده داشته باشد انجام نمی دهد، بنا بر این اعتقاد یافته اند که موسوم شدن خدا به حکیم همین است، در صورتی که چنین نیست، معنای حکیم بودن خدا آن است که آنچه را بخواهد انجام می دهد، و بر آنچه اراده کند فرمان می دهد، به خدا سوگند که این عقیده آنها را نسبت به حق کور و کر کرده است، بلکه معنای اینکه خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد آن است که او قادر توانایی است که از انجام هیچ کاری عاجز نیست و هیچ چیز در برابر او مانع نمی شود و معنی آن که او هر چه اراده کند فرمان می دهد آن است که هر چه را حکمت او پسندد و اقتضا کند حکم می کند، و حکمت او بر انجام کار نیک و ترك کار بد اقتضا دارد و شأن حکیم هم همین است که جز کار روا انجام ندهد، خداوند از آنچه ستمگران می گویند برتر و بالاتر است.

از کتاب «الغریبین» هروی، در حدیثی از علی (ع) نقل کرده اند: «ما را حقی است که اگر به ما باز دهند، می گیریم، و اگر ندهند، ما به آخرین قسمت پشت شتر سوار می شویم، هر چند که سیر شبانه به درازا کشد (137).» (قتیبی گوید: اعجاز الابل، یعنی: انتهای پشت شتر اعجاز جمع عجز، یعنی: مرکب سواری ناهموار.) و معنای جمله چنین می شود: اگر مانع حق ما

شدند، به مرکب سختی و مشقت سوار می شویم، و بر آن صبر می کنیم. از هری می گوید: مقصود علی (ع) تحمل سختی و مشقت نیست، بلکه «اعجاز الابل» را مثل برای تقدّم دیگران بر او و عقب افتادن او از حق مسلم خود آورده است و از این رو می گوید: «اگر امامت را به ما دادند، جلوتر به حق خود، رسیده ایم و اگر به عقب رانند- هر چند طول بکشد- صبر می کنیم. (138)» در حدیث است که مردی دشمن خود را دست بسته نزد عمر آورد، عمر به وی گفت: آیا بر او خشم می گیری، و پیش از این که داوری صورت گیرد، و او را محکوم کند، مجازات می کنی؟! (محدثان عبارت را اصلاح کرده اند و می گویند: آیا بدون دلیل... قول خدای متعال: «علی شفا جرف» (139) یعنی: پرتگاه سیل، نظیر آیه دیگر: «علی شفا حفرة من النار» (140).) یعنی: بر کنار گودالی از آتش. می گویند: «أشفی علی الهلاك» زمانی که کسی مشرف بر هلاك باشد، شفای هر چیزی لبه آن است، تشبیه آن «شفوان»، و جمعش با الف ممدوده «أشفاء» است.

در حدیث ابن رمل آمده است: پس آنان در پرتگاه کفران نعمت قرار گرفتند، یعنی: بر آن مشرف شدند.

قتیبی، می گوید: بعید نیست که «أشفی» در مورد بدی تنها استعمال شود.

در حدیث دیگری «أشفی علی الموت» آمده است، یعنی: در آستانه مرگ قرار گرفت، عرب، می گوید: أشفی علی شیء، یعنی: به چیزی نزدیک شد.

در حدیث ابن عباس، آمده است: ازدواج موقت، جز رحمتی از جانب خدا نبود، که امّت محمد (ص) را بدان وسیله مورد لطف قرار داد، و اگر منع خلیفه نبود، کسی دچار زنا نمی شد، جز جماعتی از مردم که چیزی برای حفظ ناموس خود از راه حلال نداشتند.

در حدیثی از عمر آمده است: «إِذَا اتَّمَنَ أَذَىٰ وَ إِذَا أَشْفَىٰ وَرِعٌ» یعنی: اگر به او امانتی بسپارند، از قبول امانت آزرده شود، و هر گاه اشراف بر مال دنیا پیدا کند، خودداری کند، و یا اگر مشرف بر معصیت شود، پرهیز کند. [که در اینجا هم، اِشْفَاءٌ بمعنی اشراف آمده است.] از این قبیل است، حدیث: «لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ صَوْمِ الرَّجُلِ وَ صَلَاتِهِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَىٰ وَرِعِهِ إِذَا أَشْفَىٰ يَرِيدُ إِذَا اشرف على الدنيا» (141) که مقصود از «أشفی» اشراف بر دنیا یافتن است.

در حدیثی از عمر است که وی از حج تمتع منع کرد و گفت: می دانم که پیامبر (ص) خود حج تمتع را به جا آورده است اما روا ندیدم که مردان با همسران خود رابطه زناشوئی را از دست دهند! و این تخفیفی برای آنهاست.

و در سخنی از ابن مسیب آمده است: خدا عمر را بیامرزد! اگر از متعه کردن نهی نکرده بود، هر آینه مردم آن را وسیله زنا قرار می دادند. یعنی بهانه ای مرموز برای زنا.

در حدیث است که او بر حمزه سجده می کرد، یعنی سجاده ای از حصیر یا لیف خرما و به اندازه ای بود که شخصی موقع سجده صورت روی آن بگذارد.

در حدیث آمده است که پیامبر (ص) به زنان خود می گفت: «کاش می دانستم کدام يك از شما صاحب شتر پرکرکید، که سگهای حوآب بر او پارس می کنند. (142)» بعضی گفته اند کلمه «عسی: امیدواری» از طرف خدا به معنی واجب است، از آنرو که امید و وعده مرحمت از شخص بزرگوار وعده حتمی است، و امیدوار کردن عبارت از رجحان یکی از دو کار بر دیگری بدون وجود دلیل بر برابری دو طرف در جواز هر دو، و بیرون شدن کلمه «عسی» در این صورت از معنای تردید و شك مانند بیرون شدن آن، در گفتار آن گوینده ای است که می گوید: از امر و نهی خداوند اطاعت کن، امید است که به خاطر اطاعتت رستگار شوی.

[که این امید، به معنی حتم و قطع است.]

از سخنان امیر مؤمنان(ع) است: «چه دور است فاصله میان دو نوع عمل:

عملی که لذتش ناپایدار و گذراست اما پیامد و رنج آن باقی، و عملی که زحمت آن از بین می رود، و مزد و پاداش آن می ماند(143).» یکی از شعرا می گوید:

هنگامی که از دنیا بروم، مردم دو دسته می شوند: گروهی شادمان از مرگ من. و گروه دیگر غمگین به خاطر رفتار من در طول زندگی. (144) شیخ مقرئ، محمد بن محمد بن هارون، معروف به ابن کیال، نقل کرد، که بر ابو المعالی، فضل بن سهل بن بشر اسفراینی این حدیث قرائت می شد، و من حاضر بودم و می شنیدم. از قول خطیب، ابو بکر تبریزی، از حسین بن محمد بن حسین، برادر ابو محمد خلال، به نقل از ابو صادق احمد بن محمد بن عمر ریاشی در استرآباد، از قول ابو نعیم بن عبد الملک بن محمد بن عدی، و او از احمد بن یحیی اودی، از اسماعیل بن ابان، و او از عمرو بن حریث که مردی مورد اعتماد بود، از انس بن مالک که پیامبر خدا(ص) فرمود: «از اتمم هفتاد هزار تن بی حساب وارد بهشت می شوند» آنگاه نگاهی به سمت علی(ع) کرد و فرمود: «آنان پیروان تو و تو امام آنهايي (145).» محمد بن محمد کیال، مقرئ از قول فضل بن سهل (146) و او از خطیب ابو بکر تبریزی از باب اجازه در نقل حدیث نقل کرده است که محمد بن احمد بن رزقویه از اسماعیل بن علی حبّطی و او نیز از عبد الرحمن بن علی بن خشرم، از قول پدرش، از فضل بن موسی و او از عمران بن مسلم، به نقل از عطیة عوفی از قول ابو سعید خدری از پیامبر(ص) در باره آیه مبارکه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (147)» نقل می کند که آن حضرت، علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) را جمع کرد، آنگاه عبایی روی آنان انداخت، و فرمود: «اینان اهل بیت منند، بار خدایا پلیدی را از آنان دور کن! او آنان را كاملاً پاك و پاکیزه گردان.»

ام سلمه کنار در منزل بود، عرض کرد: یا رسول الله! آیا من از آنها نیستم؟ پیامبر (ص) فرمود: «تو نیکوکار و یا به راه نیک هستی (148)». و با همین اسناد از خطیب نقل شده است که وی از قول ابو محمد عبد الله بن محمد بن حذاء به نقل از محمد بن مظفر حافظ، از عبد الله بن محمد بن عزیز، از قول جدش، و او از علی بن صالح، لباسفروش که از کسی نقل می کند:

علی (ع) را دیدم مقداری خرما به یک درهم خرید و با گوشه عبایش به خانه می برد، کسی گفت: یا امیر المؤمنین، اجازه می دهید، من آنها را بیاورم؟ فرمود:

سرپرست خانواده به حمل آن سزاوارتر است. (149) آورده اند که از امیر المؤمنین سؤال شد: خیر چیست؟ فرمود: «خیر آن نیست که مال و فرزند زیاد داشته باشی، بلکه خیر آن است که عملت را زیاد کنی و بیشتر شکیبا باشی و به بندگی پروردگارت، افتخار کنی، اگر توانستی کارهای نیک انجام دهی، سپاسگزار خدا باشی و اگر بد کردی از خدا طلب بخشش کنی، در دنیا جز برای دو تن خیری وجود ندارد: یکی آن که مرتکب گناه شود، اما با توبه گناهان خود را جبران کند، و دیگر آن کسی که به جانب کارهای نیک می شتابد، هیچ عمل با وجود تقوا اندک نیست، چگونه ناچیز باشد آن عملی که پذیرفته است! (150)» و آن بزرگوار فرمود: نزدیکترین مردم به پیامبران، کسانی هستند که به دستورهای ایشان بیشتر عمل کنند، آنگاه این آیه را تلاوت کرد: *إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ* (151).

و نیز فرمود: «دوست محمد (ص) کسی است که مطیع فرمان خدا باشد، هر چند از رحم او نباشد، و هر که معصیت کند خدا را دشمن محمد (ص) است اگر چه خویشاوند نزدیک وی باشد (152)». حضرت علی (ع) -در حالی که صدای قرائت نماز شب یکی از خوارج را می شنید- فرمود: خوابی که همراه با یقین باشد بهتر از نمازی است که

در حال شك باشد(153). [گمان و شك و احتمال همسانند، جز اینکه در ظن و گمان يك طرف رجحان دارد بر دیگری و ظن عبارت از آن چیزی است که در نزد صاحب ظن رجحان دارد، ولی او احتمال خلاف مورد ظن را نیز می دهد. بنا بر این «ظن» به لحاظ همین احتمال خلاف مورد آن از علم می شود، و به لحاظ رجحان- از شك و تقلید و دیگر چیزها، جدا می گردد. در آیه مبارکه: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ...» (154) خدای متعال، شك را بیماری شمرده است، زیرا که او تباهی نیازمند به چاره جویی است مانند برهم خوردن و تباهی در بدن که نیاز به معالجه دارد، و بیماری قلبی مشکلتز و علا-جش دشوارتر و دارویش با ارزشتر و پزشکانش کمترند. رجس و نجس يك چیز هستند، کفر را از باب نکوهش رجس نامیده است و دوری از آن واجب است همان طوری که اجتناب از نجس لازم است. مفهوم زیادت را در مورد شدت بیماری از آن جهت بکار برده است که بیماری افراد از این نوع روز افزون می باشد و نظیر آن است عبارت: يك درد برای از بین بردن تندرستی کافی است. همان طور که شاعر گفته است:

بینایم پس از بهبودی، به من دروغ نمایاند، و خیانت کرد يك درد، کافی است که بهبودی و سلامتی را بر هم زند(155) در باره آیه مبارکه: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» (156): و این يك استعاره ای(157) است و مقصود آیه این است که اگر حق بر طبق خواست آنان و پیرو خواهشهای ایشان باشد، آسمانها و زمین و مردم آنها تباه گشته و مردم به هر نوع گمراهی کشیده می شوند و دچار هر گونه مظلومه ای می گردند، زیرا حق به مصلحتها و خوبیها می خواند و هوای نفس به مفسده ها و بدیها دعوت می کند. پس اگر حق تحت رهبری هوا قرار گیرد هر آینه فساد فراگیر و اشتباه کاری همگانی شده، و پرچمهای هدایت پایین آمده، و مناره های گمراهی برافراشته می شود.

و در مورد آیه مبارکه: «أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»

فَكَرِهْتُمُوهُ (158): و این نیز استعاره است و اساس آن هم بر پایه اصل معروف در کلام عرب است یعنی، نامیدن شخص غیبت کننده به خورنده گوشتهای مردم، به حدی که شاعر عرب گفته است: و گر چه آنها گوشت مرا خوردند اما من به گوشتهای ایشان افزودم و هر چند آنان بنیاد عظمت مرا ویران ساختند، من کاخ عظمت آنان را بنانهادم. (159) و حسان بن ثابت در سوک دخترش می گوید:

دختر پاکدامن موقری که هرگز سخن ناروایی به زبان نیاورد و از گوشتهای افراد غفلت زده نخورده و گرسنه ماند. (160) یعنی از غیبت زنانی که از غیبت خود غفلت داشتند خودداری کرد، پس به وسیله خودداری از غیبتی که صاحب آن خورنده گوشت طرف غیبت شمرده شده، گویا او گرسنه مانده چیزی نخورده است. «فکرهتموه» یعنی نفوس شما آن را پس می زند.

و بعضی گفته اند: خلاصه این مطلب آن است که هر کس به خوردن گوشت مردار برادرش خوانده شود، نفس او پس می زند و از ناحیه طبع و سرشت پذیرای آن نیست، زیرا شایسته همین است که هر گاه کسی به غیبت شخصی خوانده شود، نفسش از ناحیه عقل سرباز زند، پس لازم است که عقلا ناپسند باشد چنان که در مورد اول طبعاً ناروا بود، زیرا انگیزه عقلانی سزاوارتر به پیروی است از انگیزه طبع، زیرا طبع کور ناآگاه است اما انگیزه عقل بینا و آگاه است و هر دو در مقام نصیحت و خیر خواهند جز اینکه نصیحت عقل سالم و مورد اعتماد است، اما خیر خواهی طبع، ظنی و احتمال نادرستی و ناخالصی دارد.

آیه مبارکه: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (161). استعاره است و رید، رگی است که آن را ریسمان گردن می نامند، و اینها دو رگ، یکی در راست و یکی در طرف چپ گردن قرار دارد، و مقصود خدای متعال، آن است که نهان آدمی را می داند، زیرا کسی که

از نهانیهای دل انسان آگاهی دارد از رگها و اعصاب او هم نزدیکتر به اوست، و نزدیکی در اینجا از نظر مسافت و مساحت نیست، بلکه از جهت آگاهی و احاطه است.

و قول خدای تعالی: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (162-) و مقصود از بیهوشی مرگ در اینجا آن گرفتاری است که باعث بیهوشی محتضر بهنگام مرگ می شود، او قوه تمیز و تشخیص خود را از دست می دهد، و به همراه آن معقولانش هم از بین می رود، این است که خداوند متعال آن حالت را به مستی شراب تشبیه کرده است جز این که آن مستی گوارا و این مستی ناگوار و آزار دهنده است، و کلمه «بالحق» یکی از دو معنی را احتمال می دهد: یکی آن که «و جاءت بالحق» به معنی امر اخروی باشد به حدی که انسان از آن آگاه شود، یا بطور قهری و یا آن را علنی ببیند، و معنای دیگر آن که مقصود از «بالحق» در اینجا است یعنی مرگی که حق است.

و آیه مبارکه: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (163-) استعاره است، مقصود از آن، چیزی است که انسان بهنگام از بین رفتن تکلیف، از نشانه ها و شرایط رستخیز می بیند، در نتیجه عوارض شکها و شبهه های هر چیزی از بین می رود، و آنچه را که باور نداشت باور می کند و آنچه را انکار داشت اعتراف می کند و طوری می شود که گویا، پس از يك ایستائی چشمش تیز بین، و پس از يك بیماری و درد، بیناتر می شود، این است معنای آیه مبارکه: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَاهِدٌ (164-) پس معنای آیه چنین است: برای هر کسی که دل سود بخشی دارد، زیرا بعضی از دلها بی سود است آنگاه که به گمراهی گرایش یافته و از راه راست به دلیل پیروی از هوای نفس منصرف گردد.

و معنای: «القی السمع» آن است که انسان در گوش فرادادن به تذکر و

موعظه، آن قدر مبالغه ورزد و آن را در دل جای دهد، که گویی، به دلیل قرب شنوایی و به خاطر علاقمندی به گوینده و واعظ گرش خود را به جانب او افکنده است! آیه مبارکه: *وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (165)*- آن نفسی که در روز قیامت نفوس را به خاطر کوتاهییشان در راه تقوی ملامت، و یا آن نفسی که خود را پیوسته سرزنش می کند، هر چند که در نیکوکاری تلاشگر بوده است.

و از حسن بصری نقل شده است که مؤمن را هیچ گاه-جز در حال سرزنش نفس خود- نمی بینی، اما فاجر، هر چه پیش برود نفسش را ملامت نمی کند.

یکی از شعرا می گوید:

امید من تشنه به در خانه تو [احسان تو] است، پس آبیاری کن * زیرا من گیاهی هستم که تو عهده دار کشتن آنی! و پای بخت و اقبالم لغزید، و تو آن را برطرف کردی * پس نگذار که روزگار عزم مغلوب ساختن آن را بنماید (166)! و اشعار زیر از عمر بن عبد العزیز است:

آن کس که بهنگام برخورد آفتاب، و یا گرد و غبار با پیشانی، از بهم ریختن سر و صورت و غبار آلودگی می ترسد و با سایه انس می گیرد، تا شادابیش باقی بماند، سرانجام روزی علی رغم میلش ساکن گور خواهد شد. در گودال خاك بی آب و علف و تاریک، در زیر خاك با غم و اندوه آنجا مدت درازی درنگ خواهد کرد.

ای نفس پیش از اینکه سقوط کنی به توشه و وسایلی مجهز شو، تا بدان وسیله به مقصد برسی، تو بیهوده آفریده نشده ای (167)- شعر زیر از اعشی، میمون بن قیس است، از يك قصیده که پیامبر (ص) را بدان وسیله ستوده است:

و هر گاه با توشه ای از تقوا کوچ نکرده باشی و پس از آن روز کسانی را دیده باشی که زاد و توشه برگرفته اند، پشیمان خواهی شد که همچون او نباشی، و براستی که تو پیش از این کار نیکی انجام نداده ای چنان که او انجام داده است. (168- ابو زید کلابی می گوید: «لم ترصد» یعنی تو کار نیکی پیش نفرستاده ای تا منتظر دریافت نتیجه آن باشی.

شاعری می گوید:

ای ساقی! جام شرابی به ما بده تا ما شاد باشیم، نمی بینی که تاریکی شب پشت کرده و سپیده صبح نزدیک است بدمد؟ (169- یکی از صوفیه می گوید:

ای جوان! خودت را به ذکر خدا عادت ده هر چند که وضعت دگرگون شود، و پناه بخدا مبدا روزی سوای او بر زبان جاری شود! بیت:

هر گاه اشتباهی از من سرزند، تو مرا به باد دشنام می گیری، و هر گاه آنان نومید گردند، گویند: مرگت باد! (170)

احادیث و مواظ متفرقه

1- هي الدنيا تقول بملاء فيها *** حذار حذار من بطشي و فتكي

فلا يغركم حسن ابتسامي *** فقولي مضحك و الفعل مبك

أنا الدنيا كشهد فيه سم *** و إلا جيفة طليت بمسك

2- يا عليّ العقل ما اكتسب به الجنة و طلب به رضا الرحمن.

3- عليك في علتك اذا اعتلت بثلاث خصال: أنت بذلك من الله مرحوم و دعاؤك مستجاب

ص: 55

و لا تدع العلة عليك ذنبا إلا حطته، متّعك الله بها العافية إلى انقضاء أجلك.

4- اتقوا النار ولو بشقّ تمرّة.

5- من إذا سمعت قراءته رأيت أنه يخشى الله.

6- من أفتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماوات و الارض.

7- ما اعطي أحد شيئا خيّر له من امرأة صالحة إذا رآها سرّته و إذا أقسم عليها أبرّته و إذا غاب عنها حفظته في نفسها و ماله.

8- طوبى للغرباء قيل: من الغرباء يا رسول الله؟ قال: اناس صالحون قليل في اناس سوء كثير، من يعصيهم أكثر ممّن يطيعهم.

9- قد أفلح من أسلم و كان رزقه كفافا و صبر على ذلك.

10- هلاك نساء امتي في الأحمرين: الذهب و الثياب الرقاق و هلاك رجال امتي في ترك العلم و جمع المال.

11- لا يمنعن أحدكم هيبة الناس أن يقول في حقّ إذا رآه أو سمعه.

12- لا تك يا أبا هريرة فإنّ شدة القيامة لا تصيب الجائع إذا احتسب في دار الدنيا.

13- أحاديثكم أمانة بينكم فلا يحلّ لمؤمن أن يرفع على مؤمن قبيحا.

14- إنّ الله إذا أحبّ عبدا ابتلاه ليسمع تضرّعه.

15- يا عايشه إنّ شرّ الناس الذين يكرمون اتقاء شرّهم.

16- اللهمّ من رفع بامتّي فارق به و من شقّ عليهم فشقّ عليه.

17- لا يجتمعان في قلب عبد في مثل هذا الموطن إلا أعطاه الله ما يرجو و آمنه ممّا يخاف.

18- إنّ الله عزّ و جلّ يستحيي من عبده إذا صلّى في جماعة ثمّ سأله حاجة أن ينصرف حتّى يقضيها.

19- أكثر خطايا ابن آدم في لسانه.

20- من خزن لسانه ستر الله عورته و من كفّ غضبه كفّ الله عند عذابه و من اعتذر إلى الله عزّ و جلّ قبل عذره و تجاوز عنه.

21- من قذف مملوكه بالرّنا أقام الله عليه الحدّ يوم القيامة إلا أن يكون كما قال.

22- أعظم الناس هما المؤمن الذي يهتمّ لدنياه و آخرته.

23- من صلّى ركعتين في خلاء، لا يراه إلا الله عزّ و جلّ و الملائكة كانت له براءة من النار.

24- اذا قعد القوم في المجلس ثم قاموا فلم يذكروا الله عزّوجل فيه إلا كانت عليهم حسرة يوم القيامة.

25- لا يتقى العبد حتى يخزن من لسانه.

26- أكثروا من الاستغفار فإنّ الله عزّوجلّ لم يعلمكم الاستغفار إلاّ وهو يريد أن يغفر لكم.

ص: 56

27- إذا كان يوم القيامة جيء بالدنيا فيميز منها ما كان لله عزّ وجلّ وما كان لغيره رمي به في النار.

28- ألا- أدلكم على ما يمحو الله منها الخطايا ويذهب بها الذنوب؟ قلنا: بلى يا رسول الله صلّى الله عليك فقال: إسبغ الوضوء في المكروهات وكثرة الخطا إلى المساجد وانتظار الصلاة بعد الصلاة.

29- اتق المحارم تكن أعبد الناس وارض بما قسم الله تكن أغنى الناس وأحسن إلى جارك تكن مؤمنا وأحب للناس ما تحب لنفسك تكن مؤقنا ولا تكثر الضحك فإن كثرة الضحك تميت القلوب.

30- أدنى الرياء شرك وأحب العباد إلى الله الأتقياء الأخفياء الذين إذا غابوا لم يفتقدوا وإذا شهدوا لم يعرفوا.

31- إذا كان للرجل على أخيه دين فأخره إلى أجل كان له صدقة، فإن أخره بعد أجله كان له بكل يوم صدقة.

32- السلام عليكم يا كوافر المنعمين.

- تقول إحداكن إذا غضبت على زوجها: ما رأيت منك خيرا قطّ.

33- الخير كثير من يعمل به قليل.

34- ألا- كلّكم راع وكلّكم مسئول عن رعيته، فالأ-مير على الناس راع وهو مسئول عن رعيته، والرّجل راع على أهل بيته وهو مسئول عنهم؛ فالمرأة راعية على أهل بيت بعلها ولده وهي مسئولة عنهم، والعبد راع على مال سيّده وهو مسئول عنه، ألا فكلّكم راع وكلّكم مسئول عن رعيته.

35- الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات، فدمع ما يريبك إلى ما لا يريبك، فامر بالتوقّف على ما لا يعلم ولا يقطع عليه ولزوم ما يقع اليقين به.

36- الذّائب من الذّنب كمن لا ذنب له والمستغفر عن الذّنب وهو مصرّ عليه كالمستهزئ ربّه ومن أذى مؤمنا كان عليه مثل ما أنبت الثّيل.

37- إذا أراد الله عزّ وجلّ بقوم خيرا أهدى إليهم هديّة، قيل: وما تلك الهدية يا رسول الله صلّى الله عليك قال: الضّيف ينزل برزقه ويرحل و قد غفر لأهل المنزل.

38- يا أبا أيوب ألا اخبرك وأدلك على صدقة يحبّها الله ورسوله: تصلح بين الناس إذا تفاسدوا وتباعدوا.

39- يا أبا ذرّ لا تدع من المعروف شيئا إلا فعلت فإن لم تقدر على شيء فكلم الناس وأنت إليهم طليق الوجه.

40- إذا طبخت مرقة فأكثر ماءها واغرف لجيرانك منها.

41- ثلاثة لا يظلمهم الله في ظلّ عرشه: رجل أرخى أزاره أسفل من كعبه خيلاء وتجبراً ورجل يضحك في وجه رجل ويغتابه من حيث لا يعلم ورجل أنفق سلعته يزينها بما ليس فيها.

42- لا يزال الناس بخير ما لم يستعجلوا، قيل: يا رسول الله صلى الله عليك و كيف يستعجلون؟ قال: يقولون: دعونا فلم يستجب لنا.

43- إنما أنا رحمة مهداة.

44- من أدرك الصلاة أربعين يوماً في الجماعة كتب له براءة من النفاق و براءة من النار.

45- أن الله يحب عبده الفقير المتعفف بالعيال.

46- طهروا أفواهكم بالسواك فإنها طرق القرآن.

47- إن الرجل ليدعور ربه و هو عنه معرض، ثم يدعور ربه و هو عنه معرض، ثم يدعور ربه و هو عنه معرض فإذا كانت الرابعة يقول الله تبارك و تعالى: يدعوني عبدي و أنا عنه معرض، عرف عبدي أنه لا يغفر الذنب إلا أنا، أشهدكم أنني قد غفرت له.

48- لا يتمنين أحدكم الموت، فإن هول المطلاع شديد و إن من سعادة المرء أن يطول عمره و يرزقه الله الإنابة.

49- رجل يجاهد في سبيل الله بماله و نفسه، قال: ثم مؤن في شعب من الشّعاب يعبد الله ربه و يدع الناس من شره.

50- لا تزال طائفة من أمّتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله و هم كذلك.

51- في الجنة شجرة يسير الراكب في ظلها مائة سنة لا يقطعها فأقروا إن شئتم قول الله تعالى: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ * و موضع سوط في الجنة خير من الدنيا و ما فيها، اقروا إن شئتم: فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. *** واقعه، آية 30.

**آل عمران، آية 185.

52- في الجنة لطيرا فيه سبعون ألف ريشة، فيجيء فيقع على صحيفة الرجل من أهل الجنة ثم ينتفض فيخرج من كل ريشة لون أبيض من الثلج و ألين من الزبد و أعذب من الشهد، ليس فيها لون يشبه صاحبه، ثم يطير فيذهب. *** ابن قبيال احاديث در بين احاديث اسلامي و در كتب معتبره وجود دارد و به تعبير بعضی، از متشابهات است. م.

53- أجيبوا الداعي و عودوا للمريض.

54- إن الله ليرضى عن العبد أن يأكل أكلة أو يشرب شربة فيحمده عليها.

55- ما أنعم الله على عبده من نعمة صغيرة و لا كبيرة فقال: الحمد لله إلا كان قد أعطى أكثر ممّا اخذ.

56- حوسب رجل ممن كان قبلكم فلم يوجد له من الخير شيء إلا أنه كان رجلاً موسراً و كان

يخالط الناس و كان يأمر غلمانه أن يتجاوزوا عن المعسر، فقال الله تبارك و تعالی: نحن أحقّ بذلك منه، تجاوزوا عنه.

57-عليكم بذكر الله فإنه شفاء و إياكم و ذكر النَّاس فإنه داء.

58-إنّ على كلّ مسلم في كل يوم صدقة، قالوا: و من يطيق هذا؟ قال: إماتتك الاذى عن الطّريق صدقة و إرشادك الطّريق صدقة و عيادة المريض صدقة و اتباع الجنّاة صدقة و أمرك بالمعروف صدقة و نهيك عن المنكر صدقة و ردّك السّلام صدقة.

59-من أكل طيباً و عمل في سنّة و آمن النَّاس بوائقة دخل الجنّة، فقال رجل: يا رسول الله إن هذا اليوم في الناس لكثير، قال و سيكون في قرون بعدي.

60-من كان ذا لسانين في الدّنيا جعل الله له لسانين من نار يوم القيامة.

61-إنّ الرّجل ليتكلّم بالكلمة لا يدري أنّها بلغت منه حيث بلغت فيوجب الله له بها سخطة إلى يوم القيامة.

62-ان أحدكم ليتكلّم بالكلمة لا يقولها إلا ليضحك بها أهل المجلس فيهوى بها أبعد ممّا بين السماء و الارض و أنّه ليزلّ عن لسانه أكثر ممّا يزلّ عن قدمه.

63-المؤمن الذي يخالط النَّاس و يصبر على أذاهم أعظم أجرا من المؤمن الذي لا يخالطهم و لا يصبر على أذاهم.

64-يا رسول الله من يحاسب الخلق يوم القيامة قال: الله عزّ و جلّ، قال: نجونا و ربّ الكعبة، قال: و كيف ذاك يا أعرابي؟ قال: لأنّ الكريم إذا قدر عفا.

65-الحجامة في الرّأس تذهب بالتّعاس و وجع الأضراس.

66-من هداه الله للاسلام و علّمه القرآن ثمّ سأل النَّاس كتب بين عينيه فقير إلى يوم القيامة.

67-اطلبوا الحوائج إلى ذي الرّحمة من امّتي ترزقوا و تنجحوا فإنّ الله عزّ و جلّ يقول: رحمتي في ذي الرّحمة من عبادي و لا- تطلبوا الحوائج عند القاسية قلوبهم، فلا ترزقوا و لا تنجحوا، فإنّ الله عزّ و جلّ يقول: إنّ سخطي فيهم.

68-من موجبات المغفرة إطعام المسلم السّغبان.

69-لا يقولنّ أحدكم عبدي و لا أمّتي كلّكم عبيد الله و كلّ نسائكم إماء الله و لكن ليقل: غلامي و جاريتي و خادمي و فتيانتي.

70-لو أنّ أمرا أقوم من قدح لكان له من النَّاس غامز.

71-أربع إذا كنّ فيك لم تبل ما فاتك من الدّنيا: حفظ أمانة و صدق حديث و حسن خليقة و عقّة في طعمة.

72- يقولون إنّ الشّام يقتل أهله ***

72- يقولون إنّ الشّام يقتل أهله ***

73- همانا ما از آن خداییم و همه ما بسوی او باز می گردیم، بار خدایا او را از نیکوکاران در نزد خود قرار ده و مقام او را در درجات بهشتی بالا ببر، و در بین اهل زمین از فرزندان وی جایگزین ساز، و ای پروردگار جهانیان ما او را در نزد تو، به حساب می آوریم.

74- إذا أبغض الناس فقراءهم وأظهروا عمارة أسواقهم وتباركوا على جمع الدّراهم فما هم الله بأربع خصال: بالقحط من الزمان والجور من السّلطان والخيانة من ولاة الحكّام والشوكة من العدوان.

75- کنایه از اینکه احوالپرسی زبانی و خشک و خالی نبود. م 76- وأن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأى حديث بعده يؤمنون.

یعنی: چون اجل و مرگ آنها بنا باشد که به آنان بسیار نزدیک شود آنگاه به حدیثی پس از این (کتاب آسمانی) ایمان می آورند.

اعراف، آیه 185.

77- واتقوا فتنة لا تصيبنّ الذين ظلموا منكم خاصّة.

یعنی: بپرهیزید از بلا و فتنه که به ستمکاران تنها نمی رسد. انفال، آیه 25.

78- إنّما أنا بشر مثلكم وإنكم تختصمون إليّ ولعلّ بعضكم أن يكون ألحن بحجّته من بعض فأقضى له على نحو ما أسمع منه. فمن قضيت له بشيء من حقّ أخيه فلا يأخذه فإنما أقطع له قطعة من النّار.

79- ليأتينّ على النّاس زمان لا يبالي الرّجل بم يأخذ مال أخيه بحلال أو حرام.

80- لا يأخذنّ أحدكم متاع أخيه جادًا ولا لاعبا، من أخذ عصى أخيه فليردّها إليه.

81- حرمة مال المسلم كحرمة دمه.

82- كيف أنعم وقد التقم صاحب القرن القرن وجثى جثية وأصغى سمعه ينتظر أن يؤمر فينفتح قالوا: كيف نقول يا رسول الله؟ قال: قولوا: حسبنا الله ونعم الوكيل.

83- إنّ الله يسألکم معشر عباده عن الصّغيرة من أعمالکم و الكبيرة، الظاهرة و المستورة، فإنّ يعدّبکم فأنتم أظلم و إن يعف فهو أكرم، و اعلموا عباد الله أنّ المتّقين ذهبوا بعاجل الدّنيا و آجل الآخرة فشاركوا أهل الدّنيا في دنياهم و لم يشاركهم أهل الدّنيا في آخرتهم، سكنوا الدّنيا بأفضل ما سكنت و اكلوها بأفضل ما أكلت، فحظّوا من الدّنيا بما حظى بها المترفون و أخذوا منها ما أخذته الجبابرة المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزّاد المبلّغ و المتجر الرّابح، أصابوا لذّة زهد الدّنيا في دنياهم و تيقّنوا أنّهم جيران الله غدا في آخرتهم لا تردّ لهم دعوة و لا ينقص لهم نصيب من لذّة، فاحذروا عباد الله الموت و قربه و أعدّوا له عدّته فإنّه يأتي بأمر عظيم و خطب جليل، بخير لا يكون معه شرّ أبدا و شرّ لا يكون معه خير أبدا، فمن أقرب من الجنّة من عاملها؟ و من أقرب من النّار من عاملها؟ و أنتم طرداء للموت فإن أقمتم له أخذکم و إن فررتم منه أدركکم و هو ألزم لكم من ظلّکم، الموت معقود بنواصيکم و الدّنيا تطوى من خلفکم، فاحذروا نارا قعرها بعيد، و حرّها شديد و عذابها جديد، دار ليس فيها رحمة و لا تسمع فيها دعوة و لا يفرّج فيها كربّة، فإن

استطعتم أن يشتد خوفكم من الله و أن يحسن ظنكم به فاجمعوا ما بينهما، فإن العبد إنما يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه. وإن أحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا له.*.

* این قسمت از سخنان امیر المؤمنین (ع) از نامه آن بزرگوار به محمد بن ابی بکر است، موقعی که او را به استناداری مصر تعیین کرد، و آغاز نامه با این عبارت شروع می شود: «فاخفض لهم جناحك» نامه شماره 27 از نهج البلاغه-م.

84- و أرنأ مناسكنا...

-بقره، آیه 128.

85- أرینی جواد امانت هزلا لعلتی ***أری ما تراه أو بخيلا مخلدا.

86- كونوا دعاة للناس إلى الخير بغير ألسنتكم ليروا منكم الاجتهاد والصدق والورع.

87- يا فلان اتق الله و قل الحق و لو كان فيه هلاك، فإن فيه نجاتك، يا فلان اتق الله ودع الباطل و إن كان فيه نجاتك فإن فيه هلاكك.

88- إن أهل الارض لمرحومون ما تحابوا و أدوا الأمانة و عملوا الحق.

89- الأمانة غنى.

90- حروراء به فتح دو حرف اول، سکون واو، و رای آخر، و الف ممدوده، روستایی است بیرون کوفه. بعضی گفته اند محلی است در دو مایلی کوفه و چون خوارج مخالف امیر مؤمنان علی بن ابی طالب آنجا جمع شدند، بدان جا منسوب گردیدند-م.

91- اتقوا الله و أدوا الأمانات إلى الأبيض و الأسود و إن كان حروریا أو كان شامیا.

92- أدوا الأمانة فإن رسول الله صلى الله عليه و آله كان يؤدى الخيط و المخيط.

93- إن ضارب علي بالسيف و قاتله لو اتممني و استصحني و استشارني ثم قبلت ذلك منه لأدیت إليه الأمانة.

94- إياكم و دعوة الوالد، فإنها ترفع فوق السحاب، يقول الله عز و جل: ارفعوها إلى حتى استجيب له و إياكم و دعوة الوالد فإنها أحد من السيف.

95- هل يجزي الولد والده؟ فقال: ليس له جزاء إلا في خصلتين: يكون الوالد مملوكا فيشتره فيعتقه أو يكون عليه دين فيقضيه عنه.

96- اتقوا الله و أجملوا في الطلب و لا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق أن تطلبوه بشيء من معصية الله.

97- ليكن طلبك المعيشة فوق كسب المضييع و دون طلب الحرير الراضي بدنياه المطمئن إليها و لكن أنزل نفسك من ذلك بمنزلة المنصف المتعفف، ترفع نفسك عن منزلة الواهي الضعيف و تكتسب مالا بد للمؤمن منه، إن الذين أعطوا المال ثم لم يشكروا لا مال لهم.)

98- كان أمير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول، اعلموا علما يقينا أنّ الله تعالى لم يجعل للعبد وإن اشتدّ جهده وعظمت حيلته وكثرت مكائده أن يسبق ما سمّي في الذكر الحكيم أيها الناس إنه لن يزداد امرء، نقيرا بحذقه ولن ينقص امرء نقيرا لحمقه، فالعامل بهذا العامل به أعظم راحة في منفعة، والعالم بهذا، التارك له أعظم الناس شغلا في مضرة و ربّ منعم عليه مستدرج بالإحسان إليه و ربّ مغرور في الناس مصنوع له، فافرق أيها الساعي من سعيك واقصر من عجلتك وانتبه من سنة غفلتك و تفكّر فيما جاء عن الله عزّ وجلّ على لسان نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم واحتفظوا بهذه الحروف السبعة فإنها من قول أهل الحجى و من عزائم الله في الذكر الحكيم، انه ليس لأحد أن يلقي الله عزّ وجلّ بخلة من هذا الخلال الشرك بالله فيما افترض عليه أو شفاء غيظ بهلاك نفسه أو امر بأمر يعمل بغيره أو استنجح إلى مخلوق باظهار بدعة في دينه أو سرّه أن يحمده الناس بما لم يفعل والمتجبر المختال و صاحب الأبهة.*

*با اینکه در متن تا آخر صفحه به عنوان سخن امام(ع) آمده است، اما در نسخ موجود نهج البلاغه جز همان دو سطر که در ضمن کلمات قصار آمده، بقیه با بررسی که به عمل آمده در مأخذ دیگر نبود، بعلاوه آنکه مضمون بخشهایی از آن، مانند:... این سخنان از گفتار خردمندان (...فإنها من قول أهل الحجى ...) و... راه این احتمال را باز می کند که شاید این قسمتها از امام نباشد و سر فصل جدا داشته است که در استنساخ اشتباه شده است!-م.

99- إنّ الله وسّع أرزاق الحمقى ليعتبر العقلاء ويعلموا أنّ الدنيا ليس ينال ما فيها بعمل ولا حيلة.

100- مظل المسلم الموسر ظلم للمسلمين.

101- يلقي الأمان على حياض محمد***تولاء مخرفة و ذنب أطلس

لا ذي تخاف ولا لذلك جرامة***تهدى الرعية ما استقام الرئيس

102- إنّ الله يأمر بالعدل والإحسان**.

**«براستی که خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد.» نحل، آیه 90.

103- الأيمان ثلاثة: يمين ليس فيها كفارة و يمين كفارة و يمين غموس توجب النار، فاليمين التي ليس فيها كفارة الرجل يحلف على باب برّ لا يفعله فكفارته أن يفعله و اليمين التي تجب فيها الكفارة الرجل يحلف على باب معصية ألا يفعله ففعله فيجب عليه فيه الكفارة و اليمين الغموس التي توجب التار يحلف على حق امرء مسلم على حبس ماله.

104- أوحى الله عزّ وجلّ إلى نبيّ من الأنبياء قل لقومك: لا تلبسوا ملابس اعدائي و لا تطعموا مطاعم اعدائي و لا تسلكوا مسالك اعدائي فتكونوا اعدائي كما هم اعدائي.

105- إنّ السلامة من سلمى و جارتها***أن لا تمرّ على حال بواديها.

106- أنت طائوس؟ قال: نعم فقال: طائوس طير مشئوم ما نزل بساحة قوم إلا آذنتهم بالرحيل نشدتك بالله يا طائوس هل تعلم أن أقبل للعذر من الله قال: اللهم لا قال عليه السلام: فشدتك بالله هل تعلم أن أحدا أصدق في القول ممن قال لا أقدر ولا قدرة له، قال: اللهم لا، فلم لا تقبل ممن لا أقبل للعذر منه وممن لا أصدق في القول منه قال: فنفض أثوابه وقال: ما بيني وبين الحقّ عداوة.

107- السخا أن تسخو نفس العبد عن الحرام أن يطلبه فإذا ظفر بالحلال طابت نفسه أن ينفقه في طاعة الله.

108- البذاء من ضيق التصرف وفعل السوء من قلة الحياء.

109- ولا وجدت ذلاً مثل اشتغال قلبي بفارغ القلب مني.

110- على كلّ مسلم صدقة قيل رأيت إن لم يجد قال: يعمل بيديه فينفع به نفسه ويتصدق قيل رأيت إن لم يستطع قال: يعين ذا الحاجة الملهوف قال له رأيت إن لم يستطع قال: يأمر بالمعروف أو الخير، قيل: رأيت إن لم يفعل؟ قال: يمسك عن الشرّ فإنّها صدقة.

111- كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أتاه طالب حاجة أقبل على جلسائه فقال:

اشفقوا توجروا ويقضى الله على لسان نبيّه ما أحبّ.

112- إن الجزع على المصيبة أن يعمل شيئاً لم يكن يعمله أو يترك شيئاً كان يعمله.

113- كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول ليس بولّي لي من أكل مال مؤمن حراماً.

114- الصّبر صبران صبر على البلاء حسن جميل أفضل الصّبرين الورع عن المحارم.

115- الصّبر صبران صبر عند المصيبة حسن جميل وأحسن من ذلك الصّبر عند ما حرّم الله عليك والذكر ذكران ذكر الله عزّ وجلّ عند المصيبة وأفضل من ذلك ذكر الله عزّ وجلّ عند ما حرّم الله عليك فيكون حاجزاً.

116- بعث الله نبياً إلى قوم فشكا إلى الله الضّعف فأوحى الله عزّ وجلّ إليه إن النصر يأتيك بعد خمس عشر سنة فقال لأصحابه: إنّ الله عزّ وجلّ امرني بقتال بني فلان فشكوا إليه الضّعف فقال لهم: إنّ الله قد أوحى إليّ أن النصر يأتيني بعد خمس عشر سنة فقالوا: ما شاء الله لا حول ولا قوّة إلا بالله قال: فأتاهم الله بالنصر في سنتهم تلك لتفويضهم إلى الله لقولهم: ما شاء الله لا حول ولا قوّة إلا بالله.

117- لمّا حضرت أبي عليّ بن الحسين عليه السلام الوفاة ضمّني إلى صدره ثم قال: لي أي بنّي أوصيك بما أوصاني به أبي حين حضرته الوفاة ممّا ذكر أن أباه عليه السلام أوصاه به أي بنّي اصبر على الحقّ وإن كان مرّاً.

118- يا هذا اصبر على الحقّ فإنّه لم يصبر أحد قطّ على الحقّ، إلاّ عوّضه الله ما هو خير له.

119- إنّ أهل الحقّ لم يزالوا مذ كانوا في شدّة أما أنّ ذلك في مدة قليلة وعافية طويلة.

120- نعمتهای مادی، دنیاوی و زودگذر مورد نظر است نه الطاف معنوی الهی که همیشه شامل حال آنهاست که این نیز خود از آن جمله است-م.

121- إنَّ لله عزَّ وجلَّ عبادا في الارض من خالص عباده و ما تنزل من السماء تحفة إلى الأرض إلا صرفها الله عنهم و ما تنزل من السماء بليّة إلا صرفها إليهم.

122- إنَّ العبد لتحبس على ذنب من ذنوبه مائة عام وإنه لينظر إلى إخوانه و أزواجه في الجنّة.

123- كان عليّ عليه السلام يقول: إنما هو الرضا و السخط و إنّما عقر الناقة رجل واحد فلما رضوا أصابهم العذاب، فإذا ظهر إمام عدل فمن رضي بحكمه و أعانه على عدله فهو وليّه و إذا ظهر إمام جور فمن رضي بحكمه و أعانه على جوره فهو وليّه.

124- العامل بالظلم و المعين له و الراضي به شركاء فيه.

125- أما الدنيا فنحن فيها مفترقون في البلاد و لكن من هوى هوى صاحبه و دان بدينه فهو معه و إن كان نائبا عنه و أمّا الآخرة فهي دار القرار.

126- من هؤلاء؟! العنهم الله.

127- و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون قال: الاصرار هو أن يذنب و لا يستغفر و لا يحدث نفسه بتوبة، فذلك الاصرار.

-آل عمران، آية 35.

128- المقيم على الذنب و هو منه مستغفر كالمستهزئ.

129- لا و الله ما أراد الله من الناس إلا خصلتين: أن يقرّوا له بالنعم فيزيدهم و بالذنوب فيغفرها لهم.

130- و الله ما ينجو من الذنب إلا من أقرّ به.*

*يعنى به جرم و گناهش در پیشگاه خدا اعتراف کند-م.

131- من أذنب ذنبا و هو ضاحك دخل النار و هو باك.

132- ألا- أتبتكم بأكبر الكبائر- ثلاثا-؟ قلنا: بلى يا رسول الله، قال: الإشرار بالله و عقوق الوالدين- و كان متكيا فجلس- و قال: ألا و قول الزور، فما زال يكررها حتّى قلنا: ليته سكت.

133- و يلك قطعت عنق صاحبك، قطعت عنق صاحبك- ثلاثا- ثمّ قال: من كان منكم مادحا أخاه لا محالة فليقل: أحسب فلانا و الله حسيبه و لا ازكى على الله أحدا أحسب كذا و كذا إن كان يعلم ذلك منه.

134- يا ربّ أخبرني بقريني في الجنّة و نظيري في منازلنا فأوحى الله تبارك و تعالى إليه أن ذلك متّى أبا يونس قال: فاستأذن الله في زيارته فأذن له، فخرج هو و سليمان ابنه عليه السلام حتى أتيا موضعه، فإذا هما بيت من سعف، فقيل لهما: هو في السوق، فسألا- عنه، فقيل لهما: اطلباه في الحطّابين، فسألا- عنه، فقال لهما، جماعة من الناس ننتظره الآن حتّى، يجرى، فجلسا ينتظر انه إذ أقبل و على رأسه و قر من حطب، فقام إليه التّاس فألقى عنه الحطب فحمد الله و قال: من يشتري طيبا بطيب فساومه واحد و زاده

آخر حتى باعه من بعضهم قال: فسلمنا عليه فقال: انطلقا بنا إلى المنزل واشترى طعاما بما كان معه ثم طحنه و عجنه في نقير له، ثم أجمج ناراً و أوقدها ثم جعل العجين في تلك النار و جلس معهما يتحدث، ثم قال: وقد نضجت خبيزته فوضعتها في النقير فلفها و ذرّ عليها ملحاً و وضع إلى جنبه مطهرة ملى ماء و جلس على ركبتيه فأخذ لقمته، فلما رفعها الى فيه قال: بسم الله فلما ازدردها قال: الحمد لله ثم فعل ذلك باخرى و اخرى ثم أخذ الماء فشرب منه فذكر اسم الله فلما وضعه قال، الحمد لله يا رب من ذا الذي أنعمت عليه و أوليته مثل ما أوليتني قد صححت بصري و سمعي و بدني و قويتني حتى ذهبت إلى شجر لم أغرسه و لم أهتم لحفظه، جعلته لي رزقا و سقت لي من اشتراه مني فاشتريت بثمنه طعاما لم أزرعه، و سخّرت لي النار فأنضجته و جعلتني آكله بشهوة أقوى بها على طاعتك: فلك الحمد، قال: ثم بكى، فقال داود لسليمان: يا بني قم فانصرف بنا فإنّي لم أر عبدا قطّ أشكر لله من هذا صلّى الله عليه و عليهما.

135- رجلا أجلى الجبين ألقى الأنف ضخم البطن أزيل الفخذين أفلج الثنايا بفخذه اليمنى شامة [الزبل التباعد بين الفخذين].

136- إنك، تعيش إلى أن تدرك عليّ بن الحسين سيّد العابدين عليه السلام و يولد له ولد اسمه كاسمي فاقرأه السّلام مني ألا أنه أبو مهدي هذه الأمة.

137- لنا حقّ إن نعطه نأخذه و إن نمنعه نركب أعجاز الابل و ان طال السرى.

138- إن قدّمنا للامامة تقدّمنا و إن أخرنا عنها صبرنا على الاثرة و إن طالت الأيّام.

139- على شفا جرف.

-توبه، آيه 109.

-آل عمران، آيه 101.

140- على شفا حفرة من النار...

141- لا تنظروا إلى صوم الرّجل و صلّاته و لكن انظروا إلى ورعه إذا أشفى يريد إذا أشرف على الدّنيا.

*يعنى: به روزه و نماز كسى منگرید بلکه بهنگام اشراف بر دنیا، به پرهیزگاریش نگاه کنید.

142- ليت شعري: أيتكنّ صاحبة الجمل الأدب، *ينبجها كلاب الحوآب**.

*گویند: منظور از «ادب» «ادب» بوده است، بعد به صورت مضاعف ابراز شده است و ادبّ یعنی پر پشم و كرك، گفته می شود: «جمل ادبّ» وقتی كه پر كرك باشد، و «الدّب» زیادى مو در صورت است-م.

**نام محلى است در نزدیکی بصره-م.

143- شتّان بين عملين: عمل تفنى لذّته و تبقى تبعته و عمل تذهب مئوته و يبقى أجره.

144- إذا متّ كان الناس صنّفان شامت *** و آخر مثن بالذی أصنع

145- يدخل الجنة من امة سبعون ألفا لا حساب عليهم، ثم التفت إلى علي عليه السلام فقال:

هم شيعتك و أنت إمامهم.

146- در بعضی نسخه ها، فضل بن جمیل آمده است-م.

147- «إِنَّمَا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا».*

*خدا چنین می خواهد که هر پلیدی را از شما خانواده ببرد و شما را از هر عیب پاک کند.

احزاب، 33-ام.

148- هؤلاء أهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و أم سلمة على الباب، فقالت، يا رسول الله أ لست منهم؟ فقال: إنك لعلی خیر-أو إلى خیر.

149- أبو العیال أحق بحمله.

150- ليس الخیر أن یكثر مالک و ولدک و لكن الخیر أن یكثر عملک و أن یباهی بعبادتک ربک فإن أحسنت حمدت الله و إن أسأت استغفرت الله و لا خیر فی الدنیا إلا لرجلین رجل أذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة و رجل یسارع فی الخیرات و لا یقلّ عمل مع تقوی و کیف یقلّ ما یتقبل.

151- إن أولى الناس بالأنبياء أعملهم بما جاءوا به ثم تلى عليه السلام «إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا معه و الله ولي المؤمنين».

-نزدیکترین مردم به ابراهیم آنانند که پیروی کردند از او و این پیامبر، و کسانی که ایمان آوردند، و خدا دوست مؤمنان است.

-آل عمران، آیه 68.

152- إن ولي محمد صلى الله عليه و آله و سلم من أطاع الله و إن بعدت لحمته و إن عدو محمد صلى الله عليه و آله و سلم من عصى الله و إن قربت قرابته.

153- نوم على يقين خیر من صلاة في شك.

154- فإما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم.

-اما آنان که در دلهاشان بیماری است پس پلیدی روی پلیدیشان افزود.

-توبه، آیه 125.

155- أرى بصري قدر ابني بعد صحّة*** و حسبك داء أن تصحّ و تسلما.

156- ولو اتَّبِع الحقُّ أهوائهم لفسدت السَّمَاوَات و الارض و من فيهن.

-اگر حق پیرو خواسته هایشان بود هر آینه آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه شده بود مؤمنون، آیه 71.

157- استعاره عبارت است از نوعی تشبیه که یکی از طرفین آن (مشبه یا مشبه به) حذف شده باشد و در علم بلاغت به طور مفصل از آن بحث شده است-م.

ص: 66

158- أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. .

- آیا دوست دارد کسی از شما گوشت مردار برادرش را بخورد، پس ناخوش دارید آن را.

-حجرات، آیه 12.

159- وَإِنْ أَكَلُوا لَحْمِي وَفَرَّتْ لِحَوْمِهِمْ *** وَإِنْ هَدَمُوا مَجْدِي بَنِيَتْ لَهُمْ مَجْدًا

160- حصان رزان لا ترنّ بریبة *** و تصبح غرثی من لحوم الغوافل

161- ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب إليه من حبل الوريد.

-همانا آفریدیم انسان را و ما آنچه را وسوسه می کند نفسش آگاهیم و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.

-ق، آیه 16.

162- وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد.

-به حق بیهوشی مرگ فرا رسید، این است آنچه که از آن می گریختی.

-ق، آیه 19.

163- ولقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاؤك فبصرك اليوم حديد.

-برطرف ساختیم از تو پرده ات را پس دیده ات امروز تیزبین است.

-ق، آیه 22.

164- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَاهِدٌ.

-براستی این پندی است برای کسی که دارای قلبی است، یا گوش شنواست و او گواه است.

-ق، آیه 37.

165- وَلَا اقْسَمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.

-سوگند به نفس ملامتگر.

-قیامه، آیه 2.

166- رجائی ظمان ببابك فاسقه *** فإني نبت قد توليت زرعه

وقد كان جدّي عاثراً فنعشته*** فلا تدع الأيام تقصد صرعه

167- من كان حين تصيب الشمس جبهته*** أو الغبار يخاف الشين و الشعثا

و يالف الظل كي تبقى بشاشته*** فسوف يسكن يوماً راغماً جدثا

في قعر مقفرة غبراء مظلمة***

168- إذا انت لم ترحل بزاد من التقى*** ولا قيت بعد اليوم من قد تزودا

ندمت على أن لا تكون كمثلته*** وإنك لم ترصد بما كان أرسدا

169- أدر الكأس علينا أيها الساقى لنطرب*** ما ترى الليل تولى و ضياء الصبح ترقب

170- و تشميني إذا ما عثرت*** فإذا ما قنطوا قالت تعس.

ص: 67

166- رجائي ظمان ببابك فاسقه ***فائي نبت قد توليت زرعه

وقد كان جدّي عاثرا فنعشته ***فلا تدع الأيام تقصد صرعه

167- من كان حين تصيب الشمس جبهته ***أو الغبار يخاف الشين و الشعثا

و يالف الظل كي تبقى بشاشته ***فسوف يسكن يوما راغما جدثا

في قعر مقفرة غبراء مظلمة ***

168- إذا انت لم ترحل بزاد من التقى ***ولا قيت بعد اليوم من قد تزودا

ندمت على أن لا تكون كمثلته ***و إنك لم ترصد بما كان أرسدا

169- أدر الكأس علينا أيها السّاقى لنطرب ***ما ترى اللّيل تولى و ضياء الصّبح ترقب

170- و تشميني إذا ما عثرت ***فإذا ما قنطوا قالت تعس.

ص: 68

و آنچه در باره بوی خوش و انواع بوهای خوش و استفاده و استعمال بوی خوش آمده است.

انس بن مالك از قول سلیم نقل می کند: پیامبر خدا(ص) روزی بر ما وارد شد و نشست، و خواب قیلوله را نزد ما ماند و عرق کرد، مادرم شیشه ای آورد، طوری قرار داد که عرق پیامبر(ص) میان آن شیشه می چکید، تا پیامبر(ص) از خواب بیدار شد و فرمود: ای امّ سلمه! این چه کاری است که می کنی؟ عرض کرد: این عرق تو است که ما او را با بوهای خوشی که داریم مخلوط می کنیم و آن از خوشبوترین عطرهاست. بعضی نقل کرده اند که گفت: امیدواریم باعث برکت باشد، پیامبر(ص) فرمود: درست گفتی. (1) از عایشه نقل کرده اند که گفت: وقتی که پیامبر(ص) محرم بود، بر او می نگریستم گویی برقی خوشبو در فرق سر او می دیدم! گویند: ابن عباس - خدایش از او راضی باد - بدنش را با مشک معطر می کرد، و هر گاه از راهی می گذشت، مردم می گفتند: ابن عباس، از اینجا عبور کرده است یا مشک گذر کرده است؟ پیشینیان، شب هنگام که برای عبادت قیام می کردند، جلو محاسنشان را با بوی خوش معطر می کردند و این عمل را مستحب می شمردند.

گفته اند: شخص بدکار پلید است هر چند که به عطردان فرورفته باشد.

مردی کاغذی را که نام خدا بر آن نوشته شده بود، پیدا کرد، و او یک درهم پول داشت و آن را بوی خوش خرید و آن کاغذ را معطر کرد، پس در خواب دید کسی به او می گفت: همان طوری که تو نام مرا معطر کردی من هم نام تو را به خوبی بلند می کنم.

عیسی (ع) بینی خود را از بوی خوش می گرفت، نه از بوی بد، به او گفتند: چرا این طور؟ جواب داد: بوی بد حساب، ندارد، اما بوی خوش حساب دارد.

آن بزرگوار فرمود: هر زنی که خود را معطر کند و از خانه بیرون رود تا مردم بوی خوش او را استشمام کنند او در زمره زناکاران است و هر چشمی زناکار است! و آن گرامی فرمود: دو رکعت نماز با بوی خوش برتر است از هفتاد رکعت بدون استعمال بوی خوش.

بوهای خوش و عطریات

1- یا امّ سلمة ما هذا الذی تصنعین؟ قالت: هذا عرقك نجعله في طیننا و هو من أطیب الطیب و یروی نرجو به برکة، فقال: أصبت.

ص: 70

در باره معاشرت با مردم، دیدار، مصافحه، هم نشینی، مکاتبه، احوال پرسی، جواب سلام و درود، آداب نفس و آنچه مربوط به اینهاست.

جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر نقل کرده است: «از جمله خو و خصلت پیامبران و صدیقان است که هر گاه يك ديگر را ببینند گشاده رو باشند، و هر گاه با هم رو برو شوند، مصافحه کنند، و کسی که به خاطر خدا به دیدن دیگری می رود بر عهده دیدار شده است که او را گرامی دارد.» (1) ابو هریره از آن حضرت نقل کرده است: «هر گاه بنده ای، برادرش را برای خدا دیدار کند سروشی از آسمان ندا می کند، خوشا به حال تو و گامهای تو، برای خود، خانه ای در بهشت فراهم کردی.» (2) پیامبر (ص)، می گوید که خداوند بزرگ می فرماید: «محبّت من لازم است در حق کسانی که يك ديگر را بخاطر من دوست می دارند و همچنین برای خاطر من به دیدن هم می روند.» (3) و از آن گرامی است: «مثل آن کسی که در مجلسی می نشیند، و حکمت را از دیگری می شنود، و آن را نقل نمی کند، مگر به نوعی بدتر از آنچه شنیده است، مانند مرد شبانی است که نزد او آمدند و گفتند: گوسفندی از گوسفندان را بده، او گفت: برو بهترین آنها را جدا کن! او آمد و گوش سگی را که همراه گله بود گرفت.» (4)

ابن عباس-خدایش راضی باد-می گوید: عزیزترین مردم نزد من، همنشین من است، مگسها که روی همنشین من می نشینند در حقیقت مرا می آزارند، و من از آن کسی که سه بار پا روی فرشم بگذارد، و هیچ خیری از من نبیند، شرم می کنم. کثیر، کسی را دید، که سواره است و حضرت محمد بن علی، باقر العلوم(ع) پیاده راه می رود، به وی گفت: تو سواره ای و ابو جعفر(ع) پیاده راه می رود؟ جواب داد که آن بزرگوار امر کرد، و به دستور او سواره بودن برای من بهتر از نافرمانیم و پیاده رفتن است.

پیامبر(ص) فرمود: «هر گاه قاصدی را نزد من می فرستید، خوش صورت، خوشنامی را بفرستید.» (5) به يك نفر صوفی گفتند: چگونه داخل صبح شدی؟ جواب داد: در حال تأسف بر روز گذشته، ناراحت از امروز بدبین به فردایم. (6) ابن عباس-خدایش از او راضی باد-می گوید: همنشین من بر من سه حق دارد: وقتی که رو به من می آید به او نگاه کنم. وقت نشستن به او جا بدهم، وقتی که حرف می زند، به حرفش گوش دهم، و همنشینی با نادان خطر، و کناره گیری از او پیروزی است.

و از سخنان او است: هر گاه کسی از شما چیزی از برادرش گرفت باید باز پس دهد. (7) به محمد بن واسع گفتند: چرا تکیه نمی کنی؟ جواب داد: آن طور نشستن مال کسانی است که در امن و امانند.

سخن برادرت را محترم شمار! با گوش فرا دادن خود، و آن را از گزند بی توجهی خود باز دار.

به ابراهیم بن ادهم گفتند: چگونه داخل صبح شدی؟ گفت: تا وقتی که زحمت من بر دوش دیگران نباشد، خوب. از حقوق پادشاه! آن است که هر گاه خمیازه کشید، یا بادبزن را انداخت، یا پاهایش را دراز کرد، و یا تمدد اعصاب

کرد، و یا تکیه داد، یا کاری کرد که دلیل کسالت او بود، هر کس نزد اوست از جا بلند شود، و حرفی را بازگو نکند، هر چند که مدت‌ها طول بکشد! با دینداران همنشینی کنید، هر چند که در مرتبه آنان نباشید، زیرا در مجالس ایشان سخن نامربوط نیست.

مردی وسط جمعیت نشست و به حذیفه یمانی گفت: برادرت، فلان کس مرد، او گفت: و تو سزاوارتر بودی که خدایت بمیراند، من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: کسی که وسط جمعیت بنشیند، از رحمت خدا بدور است. (8) گشاده رویی نخستین پذیرایی مهمانان است، هر کس ستایش مردم را بخواهد، نه سرزنش و عیبجویی آنان را باید با خوشرویی با ایشان برخورد کند.

جریر بن عبد الله می گوید: از زمانی که من مسلمان شدم، هر وقت پیامبر مرا می دید، به چهره ام لبخند می زد.

العتابی، می گوید: کسی که چهره اش گرفته باشد، در کار خیر گرفته تر و بخیلتر خواهد بود.

از پیامبر خدا (ص) نقل کرده اند که اگر کسی با آن بزرگوار مصافحه می کرد، او دستش را رها نمی کرد، مگر اینکه طرف آغازکننده مصافحه رها کند. و هرگز کسی با او در مجلسی نشست که رسول خدا (ص) پیش از او بلند شود. (9) به محمد بن واسع گفتند: چگونه صبح شدی. گفت: صبح کردم در حالی که مرگم نزدیک، آرزویم دور و دراز و عملم بد بود.

گویند: هیچ قومی نبودند که در انجمنی بنشینند، و از جابر خیزند پیش از آن که از خداوند بهشت را تقاضا کنند و از آتش دوزخ به خدا پناه ببرند، مگر اینکه فرشتگان گفتند: بیچاره ها دو امر مهم را فراموش کرده اند.

هر کس قصد عزت آخرت را دارد، پس باید نشست وی با بیچارگان باشد.

از آن حضرت است: نباید کسی از مسلمانان را کوچک شماری، زیرا کوچک آنها نزد خدا بزرگ است. (10)

عربها می گویند: قلبت را به من بسپار، و هر وقت خواستی با من دیدار کن! مقصود آن است که ارزش به صمیمیت در دوستی است نه به دیدار زیاد.

به کسی گفتند: حالت چطور است؟ جواب داد: چه گمان می برید در باره مردمی که سوار کشتی باشند تا به وسط دریا برسند و کشتی آنها بشکند و هر آدمی به يك چوب بیاویزد، در این صورت، حال آنها چگونه می تواند باشد؟ گفتند: سخت. گفت: حال من بدتر از حال آن قبیل افراد است.

عبد الملك بن مروان از یارانش جدا شده و به عرب بیابانی رسید، به او گفت: آیا عبد الملك بن مروان را می شناسی؟ جواب داد: آری او ستمگر گمراهی است. عبد الملك گفت: وای بر تو من عبد الملکم. آن مرد گفت: خدا تو را بکشد و زنده نگذارد، و تو را به رحمت خود، نزدیک نگرداند! مال خدا را خورده و پاس حرمت او را نداشتی، عبد الملك گفت: وای بر تو، من هم زیان دارم و هم سود. او جواب داد: خدا سود تو را نصیب من گرداند و زیان تو را از من باز دارد. راوی داستان می گوید وقتی که سپاهیان عبد الملك رسیدند، آن مرد گفت یا امیر المؤمنین، آنچه رد و بدل شد، پنهان بدار! زیرا مجالس امانتند [باید امانتدار بود].

علی (ع) فرمود: گشاده رویی کابین دوستی است، و بردباری و تحمل، مخفیگاه کاستیها و عیبهاست. (11) لقمان به پسرش گفت: پسرم، هر گاه وارد مجلس جمعی شدی، با تیر سلامت نخست آنها را هدف قرار ده آنگاه در کنار آنان بنشین و سخن نگو تا ببینی که آنها آغاز سخن کنند، پس اگر آنها سخن به یاد خدا گفتند تو نیز به سهم خود سخن بگو، اگر نه از نزد آنان به جمع دیگران برو.

ابو امامه می گوید: پیامبر خدا (ص) در حالی که تکیه به عصا داشت بیرون آمد، ما نیز به احترام او بلند شدیم، فرمود: مانند عجمها از جا بلند نشوید، و آن طور،

تعظیم نکنید. (12) اسماعیل بن سالم از حبیب نقل کرده است که این سخن پیامبر (ص) به ما رسید: «همانا بالاترین فرد مؤمن آن کسی است که از همه مؤمنان خوش اخلاقتر باشد» (13) حبیب گفت: از جمله حسن خلق آن است که انسان با دوستش که حرف می زند در حال تبسم باشد. و حبیب اضافه می کند: که از سنت پیامبر (ص) است که وقتی که با گروهی حرف می زنی رو به طرف يك نفر از اهل مجلس نکنی بلکه هر يك باید سهمی از نگاه تو داشته باشند.

آداب معاشرت

- 1- من أخلاق التَّيِّبِينَ وَ الصَّادِقِينَ البَشَاشَةَ إِذَا تَرَاوَا وَ المَصَافِحَةَ إِذَا تَلَاقُوا وَ الرَّائِرَ فِي اللَّهِ حَقَّ عَلَى المَزُورِ إِكْرَامَهُ.
- 2- إِذَا زَارَ العَبْدَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ طَبَّتْ وَ طَابَ مِمَّشَاكَ، بَوَاتَ مَنْزِلًا فِي الجَنَّةِ.
- 3- حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلْمَتَحَابِّينَ فِيَّ وَ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ.
- 4- مِثْلَ الَّذِي يَجْلِسُ فَيَسْمَعُ الحِكْمَةَ مِنْ غَيْرِهِ وَ لَا يَحْدُثُ إِلَّا بَشْرًا مَا سَمِعَ مِثْلَ رَجُلٍ أَتَى رَاعِيًا فَقَالَ لَهُ: أَعْطَنِي شَاةً مِنْ غَنَمِكَ، فَقَالَ: اذْهَبْ فَخُذْ خَيْرَهَا فَبِجَاءٍ فَأَخَذَ بِأُذُنِ الكَلْبِ الَّذِي مَعَ الغَنَمِ.
- 5- إِذَا أُبْرِدْتُمْ إِلَى بَرِيدَا فَاجْعَلُوهُ حَسَنَ الوَجْهِ حَسَنَ الاسْمِ.
- 6- دَر بَعْضِي نَسْخَهُ هَا بِه فِكْرُ فِرْدَايِم - م.
- 7- إِذَا أَخَذَ أَحَدُكُمْ مِنْ رَأْسِ أَخِيهِ شَيْئًا فَلْيُرِدَّهُ.
- 8- الجَالِسُ فِي وَسْطَةِ الحَلْقَةِ مَلْعُونٌ.
- 9- أَنْ لَنْ يَصَافِحَهُ أَحَدٌ فَنَحَى يَدَهُ حَتَّى يَكُونَ الرَّجُلُ البَادِي. وَ لَا جَلِيسَ إِلَيْهِ أَحَدٌ قَطَّ فَقَامَ رَسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.
- 10- لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا مِنَ المَسْلَمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ.
- 11- البَشَاشَةُ حِبَالَةُ المَوَدَّةِ وَ الاحْتِمَالُ قَبْرِ العَيُوبِ.
- 12- لَا تَقُومُوا كَمَا يَقُومُ الأَعَاجِمُ، يَعْظُمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.
- 13- إِنَّ أَفْضَلَ المُؤْمِنِينَ أَحْسَنُهُمْ خَلْقًا.

انس از قول پیامبر خدا(ص) نقل کرده است: «هر کس کاغذی را که:

بسم الله الرحمن الرحيم، روی آن نوشته شده است به خاطر تجلیل از خدا و نام مقدسش از زمین بلند کند تا پایمال نشود، نزد خدا در زمره صدیقین بحساب آمده و از گناهان پدر و مادرش کاسته می شود هر چند که مشرك باشند.» (1) ابن عباس - خدایش از او راضی باد - شیطان هرگز فریاد بر نیاورده است آن طوری که در سه مورد برآورده است: يك فریاد آنگاه که از رحمت خدا دور شده و از ملکوت آسمانها رانده شد. و يك بار آن موقعی که حضرت محمد(ص) متولد شد، و فریاد دیگر آن هنگام که سوره حمد و در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحيم نازل شد.

پیامبر(ص) فرمود: «دعائی که شروعش با بسم الله الرحمن الرحيم باشد رد نمی شود.» (2) و نیز فرمود: «امتم روز قیامت می آیند در حالی که بسم الله الرحمن الرحيم بر زبان دارند، در نتیجه حسنات آنان در میزان سنگین می شود، می گویند:

چطور شد که وزن اعمال امت محمد(ص) سنگین شد؟ پیامبران(ع) در جواب می گویند: از آنرو که در آغاز سخن ایشان سه نام از نامهای پروردگار بود که اگر در يك طرف میزان گذاشته می شد و تمام گناهان خلق را در کفه دیگر هر آینه حسناتشان سنگین تر می شد.» (3)

جابر بن عبد الله می گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هیچ خانه ای نیست که نام محمد در آن خانه باشد مگر اینکه خداوند روزی اهل خانه را زیاد می کند، پس هر گاه نام محمد بر آنها گذاشتید، حق ندارید آنها را بزندی و یا دشنام دهید.» «و هر کس سه فرزند پسر داشته باشد، و نام هیچ کدام را احمد یا محمد نگذارد، برآستی که به من جفا کرده است.» (4) ابو هریره از پیامبر (ص) نقل کرده است: «هر کس نامش نام من است، نباید کنیه اش کنیه من باشد، و هر کس کنیه اش کنیه من است پس نباید نامش نام من باشد.» (5) محمد بن حنفیه - خدایش پیامرزد - از حضرت علی (ع) نقل کرده است که آن بزرگوار فرمود: «به پیامبر (ص) عرض کردم: یا رسول الله! اگر بعد از شما پسری خدا به من داد، نامش را نام شما و کنیه اش را کنیه شما بگذارم؟ فرمود:

آری.» (6) ابو وهب در حدیث مرفوعه (7) ای از آن حضرت نقل می کند: «بر فرزندان نام انبیاء (ع) را بگذارید، و محبوبترین نامها نزد خدا «عبد الله» و «عبد الرحمن» و راستترین نامها «حارث» و «همام» و زشتترین آنها نام «حرب» و «مّرة» است.» (8) و نیز فرمود: «هر گاه به نامی مثل: عبد الله و عبد الرحمن، نامیده شدید، بندگی کنید خدا را.» (9) قتاده بن نعمان انصاری در جنگ احد، تیری به چشمش رسید، و چشمش روی صورتش افتاد، و پیامبر خدا (ص) آن را به حال اول برگرداند، و از چشم دیگر بهتر و سالمتر بود، و چشم مانده علت پیدا می کرد، اما چشم بهبود یافته به وسیله پیامبر (ص) بیمار نمی شد، به او می گفتند: «صاحب دو چشم، یعنی جای آن يك چشم، دو چشم دارد.»

1- من رفع قرطاسا من الارض مكتوبا عليه بسم الله الرحمن الرحيم إجلالا لله و لاسمه، عن أن يداس كان عند الله من الصديقين و خفف عن والديه و إن كانا مشركين.

2- لا يردّ دعاء أوله بسم الله الرحمن الرحيم.

3- امتي يأتون يوم القيامة و هم يقولون: بسم الله الرحمن الرحيم، فتثقل حسناتهم في الميزان، فيقال: الا ما أرجح موازين امة محمد صلى الله عليه و آله و سلم؟ فتقول الأنبياء عليه السلام إن ابتداء كلامهم ثلاثة اسماء من اسماء الله لو وضعت في كفة الميزان و وضعت سيئات الخلق في كفة أخرى لرجحت حسناتهم.

4- ما من بيت فيه اسم محمد إلا أوسع الله عليهم الرزق فإذا سمّيتموهم فلا تضربوهم و لا تشتموهم و من ولد له ثلاث ذكور فلم يسمّ أحدهم أحمدا أو محمدا فقد جفاني.

5- من تسمّى باسمي فلا يتكنّ بكنيتي و من تكنّى بكنيتي فلا يتسمّ باسمي.

6- قلت: يا رسول الله إن ولد لي ولد بعدك اسميه باسمك و اكنّيه بكنيتك؟ قال: نعم.

7- مرفوعه روایتی را می گویند که سلسله سند ذکر نشده باشد مثلا: كليني از امام صادق (ع) نقل کرده است-م.

8- تسمّوا بأسماء الأنبياء عليهم السلام و أحبّ الأسماء إلى الله عبد الله و عبد الرحمن و أصدقها حارث و همّام و أقبحها حرب و مرّة.

9- إذا سمّيتم فعبدوا.

حسن(1) از رسول خدا(ص) نقل کرده است: «هر کس به خاطر دینش از جایی به جایی بگریزد، هر چند که يك وجب زمین باشد، بهشت بر او واجب شود، و همراه پدرش ابراهیم و پیامبرش محمد(ص) باشد.» (2) ابو هریره می گوید: پیامبر خدا(ص) فرمود: «اگر مردم رحمت خدا را نسبت به مسافران می دانستند، هر آینه مردم هر بامداد عازم سفر بودند، براستی خداوند نسبت به مسافر، مهربان است.» (3) هنگامی که حضرت یوسف(ع) از چاه بیرون آورده و خریداری شد، کسی به ایشان گفت: نسبت به این غریب سفارش خیر و نیکی کنید، یوسف(ع) فرمود: کسی که با خدا باشد غربت برای او معنی ندارد.

امیر المؤمنین(ع) موقع رفتنش به سمت شام عرض کرد: «الهی به تو پناه می برم از رنج سفر و غم بازگشت، و دیدار وضع ناگوار خانواده، مال و فرزندان، بار خدایا تو در سفر همراه منی، و در نبودنم سرپرست خانواده ام هستی و جز تو کسی نمی تواند این دو سمت را داشته باشد، زیرا کسی که جایگزین در خانواده باشد دیگر همراه مسافر نیست، و همراه مسافر نمی تواند جانشین در خانواده باشد.» (4) به ابن اعرابی گفتند: چرا سفر را سفر نامیدند؟ جواب داد: «چون در سفر پرده از اخلاق مردم برداشته می شود.»

حسن(5) قصد حج داشت و مایل بود که ثابت نیز همراه او باشد، گفت:

«وای بر تو، بگذار تا در عیب پوشی خدا زندگی کنیم من از آن می ترسم که هم سفر شویم، و از يك ديگر عملی ببینیم که باعث کینه شود.» پیامبر(ص) فرمود: «بر شما باد به سفر در اول شب، زیرا زمین آن طوری که شب طی می شود در روز طی نمی شود.» (6) کعب می گوید: کمتر اتفاق می افتاد که رسول خدا(ص) جز روز پنجشنبه، عزم سفر کند. و آن بزرگوار کراهت داشت که شخص بدون همراه اقدام به سفر کند.

و نیز گفت: «کسی که تنها سفر کند شیطان است، دو نفر مسافر نیز دو شیطان است، اما سه نفر همراه در سفر خوب است.» (7) یکی با رفیقش خداحافظی می کرد و گفت: با تو خداحافظی می کنم همان طوری که پیامبر خدا(ص) با من خداحافظی کرد: دین و امانت (8) و سرانجام کارت را به خدا می سپارم. (9) انس می گوید: پیرمردی نزد پیامبر خدا(ص) برای عرض حاجتی آمد، مردم در بازکردن راه برای او کوتاهی کردند پس پیامبر(ص) فرمود: «از ما نیست کسی که به كوچك ما رحم نکند و بزرگ ما را گرامی ندارد.» (10) از جعفر بن محمد(ع) است: «هر کس احترام بزرگتر را به خاطر سنش نگهدارد، خداوند او را از ترس روز قیامت ایمن می دارد.» (11) و نیز فرمود: «هر گاه مؤمن به سن هشتاد سالگی رسید، اسیر خداست در زمین، خداوند برای او حسناتی را نوشته و گناهی را از او محو می کند.» (12) و فرمود: «هر کس به صد سالگی برسد، خداوند او را پیشتاز خانواده اش به جانب رحمت خود قرار دهد.» (13) سلیمان بن عبد الملك وارد مسجد جامع دمشق شد، پیرمردی را دید که بدنش رعشه دارد، گفت: پیرمرد، آیا خوشحال می شوی که بمیری؟ گفت: نه.

ص: 80

گفت چرا؟ پیر مرد گفت: جوانی با بدیهایش گذشته، پیری با خیر و نیکیش مانده است! زیرا وقتی من می نشینم بیاد خدایم و برمی خیزم، سپاس خدا را می گویم و من دوست دارم که این دو خصلت برای من دوام داشته باشد.

فرمود: هر گاه کسی از شما به چهل سالگی رسید، پس باید نهایت ترس از خدا را داشته باشد.

عباده بن صامت می گوید (14) جبرئیل به رسول خدا (ص) عرض کرد: به دو فرشته موکل انسان دستور می دهند که نسبت به بنده من در سن جوانیش مدارا کنید، اما وقتی که به چهل سالگی رسید، او را نگهبانی کنید و استوار بدارید. (15) ابن عباس - خدایش از او راضی باد - می گوید: هر کس به چهل سالگی رسید و خیرش به شرش غلبه نکرد، باید آماده آتش دوزخ شود.

محمد بن علی بن حسین بن علی - درود خدا بر همه ایشان باد - می فرماید: «هر گاه مردی به چهل سالگی رسید، منادی از آسمان ندا در می دهد، زمان کوچ نزدیک شده است، توشه سفر را آماده کن! (16)» هلال بن یساف (17) می گوید: هر گاه مردی از اهل مدینه به چهل سالگی می رسید، تمام وقتش را به عبادت اختصاص می داد.

می فرمود: مردم به فکر دنیا می باشند اما وقتی که به چهل سالگی رسیدند، باید به فکر آخرت باشند.

حسن (18) همواره می گفت: براستی که حجّت بر شخص چهل ساله از طرف خدا تمام شده و با همان حال هم می میرد.

و نیز او می گوید: به تو فرصت داده شده است که عمرت به چهل سالگی رسیده است پس پیش از فرارسیدن اجل مهلت را غنیمت دان هان به خدا سوگند، در زمان گذشته چنین بود، وقتی که مردی به چهل سالگی می رسید، خود را سرزنش می کرد.

حذیفه نقل می کند: به پیامبر عرض کردند: یا رسول الله (ص) عمر امت

شما چه قدر است؟ فرمود: به خاک افتادن آنها از پنجاه سالگی تا شصت سالگی است. عرض کردند: یا رسول الله! پس هفتاد ساله ها چه؟ فرمود: کم اند افرادی از امتم که به هفتاد برسند، خدا رحم کند به هشتاد ساله ها (19)! و هب از سنّ يك نفر پرسید: جواب داد، شصت سال. گفت: سزاوار است کسی که شصت سال رو به خدا می رود، آماده مرگ باشد.

روایت شده است: تو شصت سال به جانب خدا حرکت داری، نزدیک است که سفرت پایان یابد و در سر منزل فرود آیی. (20) از بعضی نقل کرده اند که می گفتند: ما آرزوی جوانی را می داشتیم، اما وقتی که جوانی نزد بزرگتر از خود سخن می گفت، از تمام خوبی جوانی دست شستیم! حسان و پدرش ثابت و جدّش منذر، و همچنین پدر منذر، هر کدام صد و چهار سال عمر کردند.

هر وقت برای عبد الرحمن، حدیثی چون حدیث زیر را نقل می کردند، برای شنیدن آن گردن می کشید، و دست به دست می سایید، و او در چهل و هشت سالگی مرد، «مقدار عمر تو در برابر زندگی در بهشت همچون يك نفس کشیدن است، پس اگر آن يك دم را تباه کردی، زندگی ابدی را از دست داده ای، و برستی که تو از زیانکارانی.» از آن بزرگوار است: فرزند آدم را آفریدند و در کنار او نود و نه نوع مرگ هم آفریده شد! اگر آن مرگها به خطا برود، وی به پیری می رسد. (21) علی (ع) می فرماید: «بهای باقیمانده عمر آدمی را کسی نمی داند، زیرا بدان وسیله از دست رفته را جبران، و نابود ساخته را می توان احیا کرد.» (22) ابن معتز می گوید: بزرگتر را گرامی بدار، زیرا او پیش از تو خدا را شناخته است، و به کوچکتر مهربانی کن، زیرا او از تو به دنیا ناآشنا تر است.

سبب گوید: کسی که سنّش بالا رفته و استخوانش خورد شده، و خواب راحت ندارد، و طعم خواب را از یاد برده، دهان باز کرده، در غم دنیاست گویی

همیشه جوان می ماند و هرگز پیر نمی شود! اوای بر تو! امید داری که جوانی برگردد؟ که بر نمی گردد، آیا در باقیمانده مدّت عمر خود را در نمی یابی؟ آیا به طرف خدا بر نمی گردی؟ ایاس بن قتاده آثار پیری در محاسنش دید، گفت: می بینم که مرگ در پی من است و من از دست او خلاص نمی شوم. پروردگارا از مرگ ناگهانی به تو پناه می برم، ای فرزندان سعد! من جوانیم را در راه شما دادم، شما پیریم را به خودم واگذارید، و از آن روز در خانه نشست، خانواده اش به وی گفتند: از گرسنگی می میری! گفت: اگر من با ایمان از گرسنگی بمیرم بهتر است از اینکه منافق، سرحال و فربه بمیرم! بعضی گفته اند: آیا ظهور موی سفید (در سر و صورت) تو را از نافرمانی خدا باز نمی دارد؟ بعضی گفته اند: یورش ناگهانی مرگ بر پیر، همانند یورش ناگهانی آن بر جوان است! یونس می گوید: رؤیه (23) حتی به من گفت: تا چه وقت از این سخنان بیهوده می پرسی، سخنانی عجیب تر از عجیب! من از تو در شگفتم آیا اثر پیری را که در محاسنت پدید آمده نمی بینی؟ پیری بیماری است که بهبودی ندارد، و مصیبتی است که کسی بخاطر آن به تو تسلیت نمی گوید.

حکیم نورسیده ای سفیدی موی خود را دید گفت: آفرین به نتیجه حکمت و گزیده تجربه و لباس تقوا و پرهیزگاری! نوجوانی، پیری را صدا زد، و از روی تمسخر گفت: آی پشت خمیده! این کمانت را چند خریدی؟ پیر مرد جواب داد: پسرم اگر زنده بمانی بدون پرداخت بهایی، به تو خواهند داد! (24) چه گوار است زندگی اگر زلالش آمیخته نبوده و نتیجه اش پیری نمی بود.

ابن معترّ گوید:

چه قدر زشت است کوتاهی در دوران نوجوانی، چه رسد به آن وقتی که پیری بر سر انسان سایه افکند. (25) از پیامبر (ص) رسیده است که خداوند می فرماید: «موی سفید پیری، نور من است، زبینه من نیست که نورم را به آشم بسوزانم.» (26) عیسی (ع) هر گاه به جوانها برخورد می کرد، به آنها می گفت: بسا زراعتی که به درو نمی رسد، و هر گاه به پیر مردها گذر می کرد، می گفت: زراعت، وقتی که برسد انتظاری نیست جز اینکه درو شود.

یکی از بزرگان در حدیث مرفوعی می گوید: جوانی لذت دنیا و بازیچه های آن را ترك نمی کند، و با وجود جوانیش به استقبال اطاعت از اوامر الهی نمی رود، مگر اینکه خداوند به او پاداش هفتاد تن از صدیقان را مرحمت می کند. خداوند متعال می گوید: ای جوانی که تو جوانی خود را در راه من صرف کرده، و خواسته های خود را ترك کرده ای، تو در پیشگاه من هم چون برخی از فرشتگان منی.

حضرت ایوب (ع) می فرماید: خداوند حکمت را در دل کوچک و بزرگ می کارد، پس اگر خدا بنده ای را در نوجوانی حکیم قرار داد در نزد حکما، کمی سنّ او، از مقامش نمی کاهد، و نور کرامتی را که خداوند به او مرحمت کرده است، مشاهده می کنند.

بعضی از بزرگان گفته اند: هرگز بزرگی آبی برای آشامیدن نطلبیده که کوچکی پیش از او آشامیده باشد مگر اینکه چشمه ای از چشمه ها خشکیده است.

یکی از دانایان می گوید: با هوای نفستان مبارزه کنید، همچنان که با دشمنان پیکار می کنید، و بعد اضافه کرد: چه دشوار است بریدن از هوا و هوس برای بزرگسال.

آداب سير و سفر، وداع خانواده، و بازگشت از سفر

- 1-ظاهرا حسن بصرى است-م.
- 2-من فرّ بدينه من أرض إلى أرض وإن كان شبرا من الأرض استوجب الجذّة و كان رفيق أبيه إبراهيم و نبيّه محمّد صلى الله عليه وآله و سلم.
- 3-لو يعلم الناس رحمة الله للمسافر لأصبح الناس على ظهر سفر، إنّ الله بالمسافر رحيم.
- 4-اللّهم إني أعوذ بك من وعشاء السّفَر و كآبة المنقلب و سوء المنظر في الأهل و المال و الولد، اللّهم أنت الصّاحب في السفر و أنت الخليفة في الأهل فلا يجمعهما غيرك فإنّ المستخلف لا يكون مستصحباً و المستصحب لا يكون مستخلفاً.
- 5-رك. پانوشت شماره 1.
- 6-عليكم بالدّجّة فإنّ الارض تطوي بالليل ما لا تطوي بالتّهار.
- 7-الزّاكب شيطان و الزّاكبان شيطانان و الثلاثة ركب.
- 8-در بعضى نسخه ها: ايمانت، آمده است-م.
- 9-استودع الله دينك و أمانتك و خواتيم عملك.
- 10-ليس منّا من لم يرحم صغيرنا و لم يوقّر كبيرنا.
- 11-من عرف فضل كبير لسنه فوقه آمنه الله من فزع يوم القيامة.
- 12-إذا بلغ المؤمن ثمانين سنة فإنّه أسير الله في الأرض تكتب له الحسنات و تمحى عنه السيئات.
- 13-من اتت عليه مائة سنة بعثه الله وافدا لأهل بيته.
- 14-در بعضى نسخه ها آمده است كه پیامبر (ص) گفت: خداوند به فرشتگان نگهبان فرمود-م.
- 15-يؤمر الحافظان أن ارفقا بعبدى في حداثة سنّه فإذا بلغ الأربعين احفظا و حقّاه.
- 16-إذا بلغ الرّجل أربعين سنة نادى مناد من السماء دنا الرّحيل فأعدّزادا.
- 17-تابعى كوفى.
- 18-رك. پانوشت شماره 1.

19- مصارعهم من الخمسين إلى الستين، قالوا: يا رسول الله فابناء السبعين؟ قال: قلّ من يبلغها من أمّتي فرحم الله أبناء الثمانين.

ص: 85

20- أنت تسير إلى الله منذ ستين سنة أو شك أن تريح راحتك و تحط رحلك.

21- خلق ابن آدم و إلى جنبه تسع و تسعون منية، إن أخطاه وقع في الهرم.

22- بقية عمر المرء لا ثمن لها يدرك بها ما فات و يحيى بها ما مات.

23- نام کسی است.

24- همين مطلب را شاعر پارسی گوی چه خوش سروده است:

تازه جوانی ز سر ریشخند *** گفت به پیری که کمانت به چند

پیر بخندید بگفت ای جوان *** چرخ تو را نیز کند چون کمان-م.

25- و ما أقيح التفريط في زمن الصبا *** فكيف به و الشيب للرأس شامل

26- يقول الله تعالى: الشيب نوري فلا يجمل بي أن احرق نوري بنارى.

ص: 86

اشاره

ابان بن سعید حضور پیامبر خدا(ص) شرفیاب شد، فرمود: ابان! مردم مکه را در چه حال ترك گفتی؟ عرض کرد: آنان را در حالی ترك گفتم که خوب بودند، و بوتۀ گل خوشبویی را پشت سر نهادم که شاخه آن را بریده بودند، و آن گیاه معطر را پشت سر نهادم که کم بو شده بود! پیامبر(ص) با شنیدن این سخنان چشمانش به اشک گشت، و همدم او شد. (1)

اشتیاق به وطن و خانواده

1- یا ابان کیف تركت أهل مکه؟ تركتہم وقد جئدوا و تركت الإذخر وقد أعذق و تركت الثمام وقد خاص فاغر و رقت عینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و صحبہ.

از پیامبر (ص) نقل کرده اند: پیش از قیام قیامت، خداوند بادی سرد خوشبو می فرستد، و بدان وسیله روح هر مؤمن مسلمان گرفته می شود، و ارواح بدکاران می مانند در حالی که مانند خران به آشوب و قتل يك دیگر مشغولند، در همان حال قیامت بر پا می شود (1).

یکی از بزرگان گوید: همین قدر در شرارت آدمی بس، که درستکار نباشد، اما در میان نیکان و صالحان باشد.

لقمان به پسرش گفت: پسرم، دروغ گفت، آن که گفت: آتش بدی را بدی خاموش می کند، پس اگر او راست گفته باشد باید دو آتش افروخته شود، بعد ببینند آیا یکی از آنها دیگری را خاموش می کند، بلکه این نیکی است که شرارت را خاموش می کند همان طور که آب، آتش را خاموش می کند.

حسن بصری می گوید: معاویه سه صفت کشنده مزمن داشت: 1- غصب زمامداری این امت در حالی که در میان ایشان بازماندگانی از اصحاب رسول خدا (ص) بودند. 2- پسرش یزید میگسار، دائم الخمر را که لباس حریر می پوشد و ساز و طنبور می نواخت بر آنها زمامدار قرار داد. 3- زیاد را برادر خود شمرد و او را آستاندار عراق ساخت در حالی که پیامبر (ص) فرمود: «فرزند ملحق به بستر است و زناکار محروم است.» (2) علاوه بر آنها حجر و یارانش را کشت، وای بر او نسبت به قتل حجر و

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «ریشه شرّ و بدی را از قلب دیگران برکن! در حالی که از دل خود ریشه کن می سازی.» (3) ابو هریره در حدیث مرفوعی از پیامبر (ص) نقل می کند: ایمان لباسی است که خداوند آن را بر تن هر کس که بخواهد می پوشاند، پس اگر بنده ای مرتکب زنا شد، خداوند از تن او لباس ایمان را بیرون می آورد، اما وقتی که توبه کرد، دوباره، باز می گرداند. (4) و نیز از ابو هریره نقل کرده اند: همانا هفت آسمان و هفته (طبقة) زمین پیرزن و پیر مرد زناکار را لعن می کنند.

انس در حدیث مرفوعی نقل می کند: براستی اهل جهنم از بوی بد آلات زناکاران می نالند. (5) عربی بدوی می گوید: هر چیزی پلیدی دارد، و پلیدی زبان به هرزه گویی است.

از علی (ع) است که می گوید، عرض کردم: «الهی مرا به کسی از خلق محتاج نکن، پیامبر خدا (ص) فرمود: یا علی! این طور نگو! زیرا کسی نیست که به مردم نیازمند نباشد. عرض کرد: یا رسول الله! پس چه بگویم؟ فرمود: بگو:

بار خدایا مرا به اشرار خلقت محتاج نکن. گفتم: یا رسول الله اشرار خلق چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که اگر چیزی به کسی ببخشند، منت گذارند، و اگر چیزی ندهند، عیب گیری کنند.» (6) ابن عباس - خدایش از او خوشنود باد - می گوید: مردم را در حالی یافتیم که هوای نفسشان پیرو دینشان بوده است، به راستی که دین مردم امروز تابع هوای نفسشان می باشد.

پیامبر (ص) فرمود: «همین قدر در شرارت يك فرد مسلمان بس، که برادر مسلمانش را بترساند.» (7)

عبد الله بن عمر می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من از او حتمی است.» (8) از آن بزرگوار (ص) نقل شده است: «دو تن از ائمت بی نصیبند از شفاعت من: رهبر ستمکار بی دین، و تندرو در دین که از حریم دیانت پا بیرون نهاده است.» (9) آورده اند که جبرئیل عرض کرد: یا محمد (ص) اگر عبادت ما (فرشتگان) روی زمین بود، سه خصلت را بکار می بستیم: آب دادن به مسلمانان، کمک به افراد عیالمند، و پرده پوشی گناهان. (10) ابو درداء در حدیث مرفوعی نقل می کند: آیا شما را به چیزی بالاتر از روزه داری، صدقه و نماز آگاه سازم؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. فرمود:

آشتی دادن بین مردم، زیرا برهم زدن بین مردم نابودکننده است. (11)

شرح حال بدکاران و تبهکاران

- 1- قبل قیام الساعة يرسل الله ريحا باردة طيبة فتقبض بها روح كل مؤمن مسلم و يبقى شرار يتهارجون تهارج الحمير و عليهم تقوم الساعة.
- 2- الولد للفراش و للعاهر الحجر.
- 3- احصد الشر من صدر غيرك تقلعه من صدرك.
- 4- إن الايمان سربال يسربله الله من يشاء فإذا زنى العبد نزع الله منه سربال الايمان فإذا تاب رده الله عليه.
- 5- إن لأهل النار صرخة من تنن فروج الزناة.
- 6- قلت: اللهم لا تحوجني إلى أحد من خلقك، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا علي لا تقولن هكذا فليس من أحد إلا و هو محتاج إلى الناس، قال: فقلت: يا رسول الله فما أقول؟ قال:
قل: اللهم لا تحوجني إلى شرار خلقك، قلت: يا رسول الله من شرار خلقه؟ قال: الذين إذا أعطوا متوا و إذا منعوا عابوا.

7- حسب امرء مسلم من الشرّ أن يخيف أخاه المسلم.

8- من زار قبري وجبت له شفاعتي.

9- رجلان من أمّتي لا تنالها شفاعتي إمام ظلوم غشوم و غال في الدين و مارق منه.

10- يا محمّد لو كانت عبادتنا على وجه الارض لعملنا ثلاث خصال سقى الماء للمسلمين وإغاثة أصحاب العيال و ستر الذنوب.

11- ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصدقة و الصلاة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال، صلاح ذات البين و فساد ذات البين و هي الحالقة.

ص: 91

ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «شکیبایی نیمی از ایمان است، اما مرتبه یقین تمام ایمان است.» (1) و از آن گرامی است: «اگر پایداری خود، به صورت یک مرد بود، هر آینه بزرگوار می بود.» (2) علی (ع) فرمود: «پایداری سه نوع است: 1- در اجرای فرمان خدا. 2- در برابر نافرمانی خدا. 3- در هنگام مصیبت؛ پس هر کس در مصیبتی پایداری کند به حدی که آن مصیبت را خوب تحمل کند، خداوند برای او سیصد درجه می نویسد که ما بین هر درجه با دیگری به اندازه فاصله ژرفای زمین تا عرش خداست، و هر کس در اجرای فرمان خدا پایداری کند، خداوند برای او ششصد درجه می نویسد که فاصله هر مرتبه با مرتبه دیگر از ژرفای زمین تا عرش است، و هر کس در برابر معصیت ایستادگی کند، خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که فاصله هر درجه با درجه دیگر، به اندازه ژرفای زمین تا عرش است.» (3) از ایوب (ع) نقل کرده اند که همسرش به او گفت: کاش دعا می کردی خدا شفایت می داد؟ فرمود: وای بر تو، هفتاد سال من در رفاه و نعمت بودم، پس بگذار تا همان قدر در سختی باشم، و چیزی نگذشت که بهبود یافت.

از حسن نقل کرده اند: خود تجربه کردیم، و از تجربه آزمودگان بهره مند شدیم، وجود هیچ چیز را مفیدتر و فقدان هیچ چیزی را زیانبخش تر از پایداری

نیافتیم، چاره همه کارها اوست، اما خود به چیزی درمان نمی شود.

احنف می گوید: من بردبار نیستم بلکه من سخت پایدارم.

از یکی از بزرگان پرسیدند: چه چیز به کفر نزدیکتر از همه چیز است؟ جواب داد: تنگدستی که شکیبیا نباشد.

به وهب گفتند: فلانی به حدی از عبادت که می دانی رسیده بود، بعد عقب گرد کرد. گفت: از کسی که عقب گرد می کند تعجبی نیست، بلکه تعجب از کسی است که پایداری می کند.

یکی از بزرگان را نقل می کنند که هر وقت به بازار می رفت، آنچه را می دید و هوس می کرد، خطاب به نفس خود می گفت: ای نفس صبر کن! من خواسته های تو را بر تو حرام نمی کنم مگر به خاطر کرامتی که تو در نزد من داری.

یک از بزرگان به شخصی می گفت: اگر دوست داری که طعم شیرین عبادت را بچشی و به بالاترین مرتبه آن برسی، بین خود و بین خواسته های دنیوی، دیوار آهنین بکش! به یکی از بزرگان گفتند: تو ناتوانی، روزه داری تو را ناتوانتر می سازد، جواب داد: من روزه را برای گرفتاری روزی طولانی اندوخته می کنم، ایستادگی برای اجرای فرمان خدا سهل تر است از تحمل عذاب الهی.

به کسی گفتند: چگونه از آمیزش با زنان خودداری کردی؟ گفت: در آغاز بلوغم به مدت یک سال بر شهوتم سخت گرفتم، پس از آن این حالت برای من آسان شد.

یکی از بزرگان می گوید: من کسانی را سراغ دارم که اگر دستور می رسید که آب نخورید، آب نمی خوردند حتی اگر سرشان را می بریدند! و سخن عمر بن عبید نظیر آن است که می گوید: من چنان نفسم را ریاضت داده ام که اگر بخواهم آب نیاشامد، نمی آشامد.

مؤمن نادان نمی شود، و اگر کسی بر او نسبت نادانی بدهد، او تحمل

می کند، و مؤمن ستم نمی کند، اگر کسی به او ستم کند، می بخشد، و مؤمن بخیل نیست، اگر کسی نسبت به او بخل ورزد، صبر می کند.

اکثم بن صیف می گوید: تحمّل رنج صبر و بردباری، گواراتر از چیدن میوه پشیمانی است، چون کسی باش که جهت معالجه زخمش و نجات از رنجی طولانی بر درد مرهم صبر می کند.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «در برابر عملی که از پاداشش بی نیاز نیستی و هم چنین عملی که به کیفرش طاقت نداری، ایستادگی کن، بر قضای آن کسی که پناهی جز او، و غمخواری غیر از او نیست، پایدار باش، هر گاه در برابر رنج با خرسندی و بردباری برخورد کردی، نعمت دائمی خواهد شد، و هر گاه نعمتی بیرون از شکر و سپاس باشد، اندوه مداوم می شود.» (4) رومیان چهار صد گاو نریکی از بزرگان را بردند، غلامانی که آن گاوها را نگهبانی می کردند، آمدند و با عصبانیت گفتند: آقا! گاوها از دست رفتند! گفت: شما هم با آنها بروید، شما در راه خدا آزادید، بهای غلامان هزار دینار بود. پسرش گفت: بابا تو ما را بیچاره کردی! جواب داد: پسرم! ساکت باش که خداوند مرا آزمود، من خواستم بیشتر آزموده شوم.

بردباری و خویشتن داری

1- الصبر نصف الايمان و اليقين الايمان كله.

2- لو كان الصبر رجلا لكان كريما.

3- الصبر ثلاثة: صبر على المصيبة و صبر على الطاعة و صبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسع مائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما

ص: 94

بين تخوم الأرض إلى العرش.

4- اصبر على عمل لا- غنى لك عن ثوابه و من عمل لا طاقة لك عن عقابه، اصبر لحكم من لا معول إلا عليه و لا مفرع إلا إليه المحنة إذا تلقيت بالرضا و الصبر كانت نعمة دائمة و النعمة إذا خلت من الشكر كانت محنة لازمة.

ص: 95

رسول خدا(ص) فرمود: شغل نیک مردان، دوزندگی و نیک زنان ریسندگی است. (1) پیامبر(ص) خود، جامه اش را می دوخت و کفشش را وصله می کرد، و بیشتر کارش در خانه دوزندگی بود.

علی(ع) در مغازه خیاطی رسید، فرمود: «زنان داغدار بر سوگت بنشینند، نخها را محکم، و کوکها را ظریف و نزدیک هم قرار ده زیرا من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می فرمود: روز قیامت دوزنده خائن می آید با پیراهن و ردایی از آنچه دوخته و خیانت کرده است، و پیرهیزید از تکه پارچه ها(سرقیچی ها) زیرا صاحب جامه سزاوارتر به آنهاست، مبادا از آنها جامه و پوشش برای خود تهیه کنید که کیفر و عقوبت در پی دارد.» (2) ایوب سجستانی همواره می گفت: ای جوانان! حرفه ای بیاموزید، زیرا من بر شما مطمئن نیستم، اگر محتاج آن گروه، یعنی فرمانروایان شوید.

شخصی جامه ای دوخته بود، که خوب در آن دقت کرده بود، اما به خاطر عیبی در آن بازگردانده شد، دوزنده گریست، مشتری به وی گفت: گریه نکن که من با همان عیب راضیم، دوزنده گفت: چیزی باعث گریه من نشد مگر اینکه من با دقت کارم را انجام داده بودم، باز هم به دلیل عیبی بازگردانده شد، ترس من از آن است کاری که در طول چهل سال انجام داده ام، به من بازگردانند.

یکی از بزرگان همواره می گفت: هر گاه خوراکی فراوان باشد مرا دو گرده نان بس است، و اگر کمیاب باشد، يك گرده مرا کافی است، پس اگر مسلماً نان نباشد، باکی از گرانی و ارزانی ندارم.

گویند: خداوند متعال دوست دارد که هر بنده ای حرفه خودش را بکار گیرد، تا بدان وسیله از مردم بی نیاز گردد، اما از متعلمی که علم را به عنوان حرفه ای مورد استفاده قرار دهد، متنفر است.

بعضی گفته اند: وای بر تاجر از گفتن: نه بخدا و آری بخدا. و وای بر کارگر از گفتن فردا و پس فردا.

حضرت داود(ع) به کفش دوزی بر خورد، گفت: ای مرد کار کن و از مزد کارت بخور، زیرا خداوند دوست می دارد کسی را که کار کند و از مزد کارش بخورد، و دوست ندارد آن کسی را که می خورد و کاری انجام نمی دهد.

بعضی گفته اند: اگر دانشمندی بدون حرفه و بی باغ و ملک باشد، مأمور ستمکاران خواهد شد! حضرت داود(ع) از مردم، به صورت ناشناسی از حال خود جو یا شد، جواب دادند، خوب بنده ای است جز اینکه از مال بنی اسرائیل تغذیه می کند، پس داود(ع) از خدا خواست که به او کاری بیاموزد، این بود که زره سازی را به او تعلیم داد. و حضرت سلیمان زنبیل می بافت و می فروخت و از این راه زندگی می کرد.

یکی از بزرگان می گوید: من مردی را بینم که باعث تحسین و شگفتیم شود، وقتی که پرسم، شغلی دارد یا نه؟ اگر بگویند: نه، از چشمم می افتد و در نظرم بی ارزش می شود! در تفسیر آیه مبارکه: لا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةً وَ لا بَیْعَ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ (3) آمده است که آنان آهنگران و مهره فروشان بودند، در باره آنها نوشته اند که هر گاه چکش و مهره سوراخ کن را بلند کرده بود و صدای اذان را می شنید، مهره سوراخ کن را از

مهرة، بیرون نبرده و چکش را نزده به سویی می انداخت و نماز را بپا می داشت.

صنعتها و حرفه ها

1- عمل الأبرار من الرجال الخياطة وعمل الأبرار من النساء الغزل.

2- يا خياط ثكلتك الثواكل صلّب الخيوط ودقق الدروز وقارب الغرز فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يحشر الله الخياط الخائن وعليه قميص ورداء ممّا خاط و خان فيه واحذروا السقاطات فإنّ صاحب الثوب أحقّ بها ولا تتخذ بها الأيدي تطلب المكافات.

3- لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله.

-يعنى: مردانی که کسب و تجارت آنها را از یاد خدا باز نمی دارد.

-نور، آیه: 37

ص: 98

عبد الله بن عمر می گوید: مردی خدمت پیامبر (ص) آمد عرض کرد: یا رسول الله! شغل اهل بهشت چیست؟ فرمود: «راستی و راستگویی، هر گاه بنده ای راست گوید، نیکوکار است، و هر که نیکوکار باشد، در امان است، و هر که در امان باشد وارد بهشت می شود. عرض کرد: یا رسول کار اهل جهنم چیست؟ فرمود:

«دروغگویی، هر گاه بنده ای دروغ گوید، بدکار است و هر گاه بدکار شد، کافر است، و هر گاه کافر شد، وارد آتش دوزخ می شود.» (1) و از آن بزرگوار است: راستگویی باعث نیکوکاری و نیکوکاری راهنمای بهشت است، البته انسان باید در پی راستگویی باشد تا از راستگویان محسوب شود. (2) عایشه می گوید: از رسول خدا (ص) پرسید، مؤمن را با چه خصوصیت می توان شناخت؟ فرمود: به وقار، و نرم گویی و راستی سخنش. (3) مهدی (عباسی) روزی خطبه می خواند، گفت: بندگان خدا از خدا بپرهیزید. پس مردی از جا بلند شد و گفت: و تو نیز از خدا بترس زیرا تو کار ناحق می کنی، آن مرد را گرفتند، نزد وی آوردند، گفت: زنازاده، تو به من می گویی از خدا بترس، در حالی که من روی منبرم؟! آن مرد در جواب گفت: وای بر تو! اگر کس دیگر چنین دشنامی داده بود، از تو یاری می طلبیدم، خلیفه گفت: من تو را يك فرد عوام و آدم ساده ای می بینم. جواب داد: این بیشتر حجّت را بر تو تمام

می کند که يك مرد عامی تو را به تقوای الهی دعوت کند.

شخصی به مهدی (عباسی) گفت: چهارپایانی را که تو سوار می شوی با دستمال تیمار می کنند، و آب سرد می خوراندند، و علوفه را آماده می سازند تا تو از فربهی و تمیزی و خوشرنگی آنها لذت ببری، در صورتی که دینت، تیره و کدر است، بخدا قسم اگر بینی از دیدنش ناراحت می شوی! بشر رحال، و مطر و راق را دست بسته نزد منصور (دوانیقی) آوردند، که با ابراهیم بن عبد الله بن حسن، قیام کرده بودند. منصور به بشر گفت: آیا تو گوینده این سخنی: من در دلم غمی احساس می کنم که جز نسیم سرد عدل و داد و یا گرمی نیزه، آن را از بین نمی برد؟ جواب داد: آری. گفت: به خدا قسم که گرمی نیزه ای را بر تو می چشانم چنان که موهای سرت سفید شود. در جواب گفت: من هم چنان پایداری کنم که سلطنت و قدرت تو را به خاک نشانم. آنگاه دستش را بریدند، چهره درهم نکشید و تکان نخورد! سپس به مطر گفت: ای زنازاده! مطر جواب داد: البته تو خود می دانی که مادر من از سلامه- نام مادر منصور- بهتر بود. منصور گفت: ای احمق! جواب داد: احمق کسی است که دینش را به دنیایش فروخته است. دستور داد او را از بالای بام انداختند و او از دنیا رفت.

از پیامبر خدا (ص) نقل کرده اند: نخستین چیزی که روز قیامت از بنده مؤاخذه می شود، آن است که به او می گویند: آیا به تو تن سالم نداده و از آب سرد، سیراب نکردیم (4)؟! (از علی (ع) در باره قول خدای متعال: **ذُمَّ لَسَّ ثُلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** (5) روایت شده است که فرمود: نعمتهایی که مورد بازخواست قرار می گیرند: امنیت، تندرستی و عافیت است.

از ابن عباس نقل شده است: خداوند متعال، از بندگان در مورد تندرستی بدن، و سلامت گوش و چشم می پرسد که در چه راهی به کار برده اند، با این که او خود داناتر است.

از علی(ع) نقل کرده اند که، چه بسا نعمتهای الهی که در رگ ساکن از بدن موجود است! (6) ابن سماء می گوید: ای کسی که به تندرستی و نشاط خود مغروری، آیا نمی دانی که روانها هر صبح و شام با مرگ و مردن روبرو است. از تمام مردم، محاسبه آن کسی دشوارتر است، که تندرست و آسوده باشد. هر گاه نان بدون خورش خود را خوردی، به یاد تندرستی باش و آن را خورش خود قرار ده! قبیصة بن ذوب، می گوید، ما صدای عبد الملك بن مروان را-موقعی که بیمار بود- از پشت در حجره می شنیدیم که می گفت: ای صاحبان نعمت، هیچ نعمتی را با وجود سلامتی، نعمت نشمارید.

و نیز نقل کرده اند وقتی که عبد الملك در حال احتضار بود، دستور داد او را بالای بلندترین بام کاخش بردند، خطاب به دنیا، گفت: ای دنیا چه خوشبویی! ای کسانی که تندرستید، هیچ چیز را جدای از عافیت و تندرستی به حساب نیاورید، هر گاه روان انسان، در سلامتی و آسایش باشد، آب نوشیدنی بدبو و بدطعم نمی شود! به یکی از دانشمندان گفتند: تو نیز اگر تحرکی داشتی، در خاطره ها می ماندی، چنان که دیگران مانند.

یکی از بزرگان گوید: چون کارهای مهم و برجسته را دیدم که در گرو خطرهایست، گفتم مبدا تندرستی را از دست بدهم، به گمنامی و گوشه گیری بسنده کردم.

پیامبر(ص) فرمود: «هر که فقیر و عیالوار نباشد، ولی راه درخواست از دیگران را به روی خود بگشاید، خداوند دری، پیش بینی نشده از تنگدستی به روی او بگشاید.» (7) ثوبان نقل می کند: پیامبر خدا(ص) فرمود: «هر کس يك صفت مرا پذیرا باشد، من بهشت را برای او می طلبم.»

آنگاه فرمود: «من از مردم چیزی را درخواست نمی کنم» (8) ثوبان در نتیجه این گفتار پیامبر (ص) چنان بود که هر گاه تازیانه اش از دستش، هنگامی که سوار بر مرکب بود، می افتاد، از کسی نمی خواست تا به دست او بدهد، و خود فرود می آمد و بر می داشت.

مردی از انصار را حاجتی پیش آمد، پیامبر خدا (ص) اطلاع یافت، فرمود: «هر چه در خانه داری نزد من بیاور! و چیزی را بی ارزش نشمار!» آن مرد يك زیرانداز زین اسب و يك كاسه آبخوری، حضور پیامبر (ص) آورد، پیامبر خدا فرمود: «چه کسی خریدار اینهاست؟» مردی عرض کرد: به يك درهم می خرم، پیامبر (ص) فرمود: «کی بیشتر می خرد؟». مردی گفت: دو درهم. پیامبر (ص) فرمود: «آنها مال تو» بعد رو به آن مرد کرد؛ فرمود: «به يك درهم غذایی برای خانواده ات تهیه کن، و با درهم دیگر تبری بخر!» آن مرد رفت و تبری خرید آورد خدمت پیامبر (ص) فرمود: «کی يك دسته برای این تبر دارد؟» یکی از اصحاب عرض کرد: من دارم. پیامبر خدا (ص) دسته تبر را از آن مرد گرفت و با دست خود، درست کرد و به آن مرد داد و فرمود: «برو و هیزم جمع کن، و هیچ خار، و کنده خشک و تری را ناچیز مپندار!» آن مرد تا پانزده شب آن کار را کرد، پس از آن خدمت پیامبر (ص) آمد، در حالی که وضع او خوب شده بود، پیامبر (ص) فرمود: «این حال تو بهتر از آن است که تو روز قیامت با حالتی بیایی که در چهره ات اثر صدقه گرفتن است.» (9) نجار عدوی در حالی که عبایی به دوش داشت، بر معاویه وارد شد، معاویه به چشم ذلت بر او نگریست. گفت: معاویه! عبا با تو حرف نمی زند، کسی که داخل عباست حرف می زند. آنگاه شروع به صحبت کرد، به طوری که مورد توجه او قرار گرفت، و از جا بلند شد و از معاویه چیزی نخواست. معاویه گفت: من هیچ مردی را در آغاز ناچیزتر از وی و سرانجام بزرگتر از او ندیده ام.

فضل بن ربیع - در وقت بیچارگیش - از ابو عباد در خواست حاجتی کرد

و او قادر بر انجام درخواست او نبود، پس به وی گفت: آیا با همین زبان دو خلیفه را پشت سر نهادی؟ جواب داد: ای ابو عباد من عادت داشتم که دیگران از من درخواست کنند و عادت نکرده بودم که من از دیگران درخواستی بکنم.

از پیامبر (ص) نقل کرده اند: «هیچ ظرفی را آدمیزاد، پرنکرده است بدتر از شکم، پس شخص از خوراکش به مقداری که باعث بقای نسل است بسنده کند اما در صورتی که فرزند آدم قناعت کند، نان، آب و نفس به نسبت، يك سوم، کافی است» (10) و از آن گرامی است: «هر کس خوراکش کم باشد، شکمش سالم، و قلبش صاف خواهد بود و هر کس خوراکش زیاد باشد، شکمش مریض و سختدل خواهد بود.» (11) و از آن حضرت (ص) نقل کرده اند: «دلها تان را به زیادی خوردن و آشامیدن نمیرانید! زیرا دل مانند زراعت، وقتی که آب زیاد بخورد، می میرد و فاسد می شود.» (12) عوف بن ابی جحیفه از پدرش نقل می کند: روزی آب گوشت و گوشت چربی را خوردم، آنگاه خدمت رسول خدا (ص) رسیدم، در حالی که آروغ می زدم، پیامبر (ص) فرمود: «ای ابو جحیفه! جلو آروغت را نگهدار! زیرا پرخورترین شما در دنیا، گرسنه ترین شما در آخرت است.» (13) عوف گوید: پس از آن ابو جحیفه هیچ گاه از خوراک پرخوری نکرد تا خداوند او را از دنیا برد.

علی (ع) خرمایی از بدترین خرماها را میل کرد، و روی آن مقداری آب نوشید، و با دست روی شکمش زد و فرمود: «هر کس آتش میان شکمش جا دهد، خداوند او را از رحمش دور سازد.» (14) یکی از بزرگان می گوید: من اقوامی را دیده ام که هیچ کدام جز به مقدار گوشه ای از شکمش غذا نمی خورد، هیچ فردی از آنها از خوراکی سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت، وقتی که غذا می خورد، نزدیک سیری می رسید، از غذا دست

حضرت عیسی (ع) فرمود: بنی اسرائیل! پرخوری نکنید، زیرا پرخوری، باعث پرخوابی، و هر کس پر خواب باشد، نماز کم می خواند و هر که نماز کم بخواند از غافلان بشمار می رود.

به یکی از دانشمندان گفتند: نظر شما در باره انسان چیست؟ جواب داد:

چه بگویم در باره کسی که بهنگام گرسنگی تن به ذلت می دهد، و بهنگام سیری، سرکشی می کند.

مردی وارد بر قصر یکی از خلفا شد، و او با قاشق غذا می خورد، گفت:

برای من از جد شما در باره آیه شریفه: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (15)** نقل کرده اند که خداوند می فرماید: برای بنی آدم دو دست قرار داده ام تا بدان وسیله غذا بخورند، این بود که خلیفه قاشق را زد و شکست.

پیامبر (ص) فرمود: «حرمت نان را نگهدارید زیرا خداوند آن را گرامی داشته و برکات آسمانها و زمین را برای آن رام ساخته است.» (16)
پیامبر (ص) فرمود: «هر کس غذا بخورد و در همان حال شخصی با چشم ناظر غذا خوردن او باشد، و با او هم غذا نشود، به دردی گرفتار شود، که درمان ندارد.» (17) بعضی گفته اند: پیامبر خدا (ص) از نان گندم سیر نخورد تا وقتی که از دنیا رفت.

همواره ما از پیامبر (ص) می شنیدیم که یکی از عوامل رحمت پروردگار غذا دادن به برادر مسلمانی است که گرسنه باشد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس مقدار کمی از خوردنی را پیدا کند و آن را بردارد و بخورد، خداوند بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند.» (18)
انس در حدیث مرفوعی از پیامبر (ص) نقل کرده است: از جمله موارد اسراف آن است که انسان هر وقت که میلش کشید بخورد. (19)

نقل کرده اند: شخصی بر دوستش وارد شد و او داشت گوشت بریانی را می خورد، گفت: چه می خوری؟ جواب داد: میلم به گوشت کشیده بود! گفت:

وای بر تو، میل نفسانیت کشید و تو خوردی، همین قدر در بدی يك شخص بس است که هر چه دلش خواست بخورد! از ابن عباس - خدایش از او راضی باد - نقل کرده اند که گفت: پیامبر خدا (ص) شبها گرسنه می خوابید، خود و خانواده اش شامی نداشتند، و بالاترین خوراک او نان جوین بود.

عایشه می گوید: سوگند به خدایی که محمد (ص) را به حق فرستاده است، نه ما غربالی داشتیم و نه پیامبر (ص) از روزی که مبعوث شده بود تا روزی که از دنیا رفت نان سبوس گرفته ای میل کرد. گفتم: پس چگونه نان جو سبوس نگرفته را می خوردید؟ گفت: همیشه با ناراحتی می خوردیم. و هرگز رسول خدا (ص) نان سبوس گرفته ندید، تا اینکه به دیدار پروردگار شتافت.

ابو هریره می گوید: پیامبر خدا (ص) و خانواده اش هرگز سه روز پیاپی از نان گندم سیر نخوردند تا اینکه دنیا را وداع گفت.

از جابر در حدیث مرفوعی نقل شده است: خوب خورشی است سرکه، در گناهکاری يك شخص همین قدر بس، از آنچه مقدر اوست ناراضی باشد. (20) نقل کرده اند، نزد رسول خدا (ص) دو نوع خورش فراهم نشد مگر اینکه یکی را میل کرد و دیگری را صدقه داد، هرگز دو رنگ غذا در يك لقمه داخل دهان پیامبر (ص) قرار نگرفت، اگر گوشت بود، دیگر نان نبود، و اگر نان بود، دیگر گوشت نبود.

از اسود، و علقمه نقل کرده اند که خدمت امیر المؤمنین (ع) وارد شدیم، در جلوی آن حضرت طبقی از برگ خرما و روی آن يك و یا دو گرده نان جو بود، و برآستی قشر سبوس روی نان مشخص بود، و آن بزرگوار با زانوهایش نان را می شکست، و با نمک ساییده میل می کرد، به کنیزش فضّه که از اهل آفریقا بود

گفتیم: چرا سبوس این آرد جورا نمی گیری؟ گفت: آیا او غذای گوارا را بخورد، در صورتی که وزر و وبال آن بر عهده من بماند؟ امیر المؤمنین (ع) از شنیدن سخن فصّده خندید و فرمود: «من دستور داده ام که مبادا سبوس جورا بگیرد». عرض کردیم: چرا یا امیر المؤمنین؟ فرمود: «این عمل برای خوار ساختن نفس و رام نمودن آن و برای این که مؤمن از من پیروی کند و من با اصحابم همسان باشم بهتر است.» (21) مدائینی می گوید: مردم عرب طوری بودند که غذاهای رنگارنگ را نمی شناختند. و خوراکشان گوشتی بود که با آب و نمک می پختند تا اینکه زمان معاویه فرا رسید و او غذاهای رنگارنگ و متنوع می خورد، معاویه با وجود غذاهای رنگارنگ فراوانی که می خورد به دلیل دعای پیامبر (ص) (22) هرگز سیر نشد تا مرد.

بر عهده صاحب خانه است که به مهمان دستشویی را نشان دهد و اوقات نماز را به اطلاع او برساند.

پیامبر (ص) با نمک غذا را شروع و با نمک هم ختم می کرد، و می فرمود:

که شفای هفتاد درد است. (23) هر کس هم و غمّش فقط خوردنش باشد، ارزشش نیز به همان مقدار است.

لقمان به پسرش گفت: بهترین غذا را بخور و بر نرمترین بستر بخواب! مقصودش آن بود که زیاد روزه بدار و نماز طولانی بخوان تا غذا گوارا و بستر نرم و خوشآیند باشد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «اگر تمام دوستانم برای تناول مقدار ده سیر خوراکی در کنار من جمع شوند برای من دوستداشتنی تر از آزاد ساختن يك برده می باشد.» (24) پیامبر (ص) فرمود: «هر کس برادر مسلمانش را آنقدر غذا دهد که سیر شود و آنقدر آب دهد که سیراب سازد، خداوند او را سه مقدار هفت خندق که

فاصله هر دو خندق مسافت هفتصد سال باشد-از آتش دوزخ دور سازد اشکالی ندارد که برادری به خانه برادرش وارد شود، و درخواست غذا کند به دلیل دوستی صمیمانه ای که دارند.» (25) اصحاب پیامبر (ص) پاره نان خشک و خرماي خشکیده ای را به يك ديگر هديه می داشتند و می گفتند: ما نمی دانیم گناه کدام شخص بزرگتر است، آن که هديه را کوچک می شمارد، و یا آن که موجودی خود را ناچیزتر از آن می داند که به دیگری هديه کند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس يك لقمه شیرین به دهان برادر مسلمانش بگذارد، خداوند تلخی روز قیامت را از او باز می دارد.» (26) یکی از بزرگان می گوید: هر گاه نانی گرم و آبی سرد و سرکه ای ترش در اختیار داشتی، زیاده بر آن نخواه.

ابن عباس -خدایش از او راضی باد- در حدیث مرفوعی گوید:

«هر گاه کسی غذایی را خورد، تا دستش را نلیسیده نباید پاک کند.» (27) از کعب بن مالك نقل شده است، که من رسول خدا را دیدم، سه انگشش را پس از غذا خوردن می لیسید.

گویند: یکی از بزرگان به همراه رفیقش وارد بازار شد، دید بازار به میوه های رنگارنگ آراسته است، گفت: فرض کن این میوه ها دیروز بودند! یعنی عاقبت کار میوه ها آن می شود که می دانی! [سرانجام به فضولات مبدل می شوند.] ابن عباس -خدایش از او خشنود باد- می گوید: هر کس مایل است خیر خانه اش بیشتر بشود، باید موقع غذا خوردن وضو بگیرد.

راستی و صداقت و خشم و غضب برای خدا

1- الصّدق إذا صدق العبد برّ و إذا برّ أمن و إذا أمن دخل الجنّة الكذب إذا كذب العبد فجر

وإذا فجر كفر و إذا كفر دخل النار.

2-الصدق يهدي إلى البرّ و البرّ يهدي إلى الجنّة وإن المرء ليتحرّى الصّدق حتى يكتب صديقاً.

3-بوقاره و لين كلامه و صدق حديثه.

4-أول ما يحاسب به العبد يوم القيامة أن يقال له: ألم أصحّ بدنك و أروك من الماء البارد.

5-«ثمّ لتسألنّ يومئذ عن النّعيم»*قال: الأمان و الصّحة و العافية.

*يعنى: البتة أن روز از نعمتها بازخواست می شويد.

-تكاثر، آية 8 6-كم من نعمة الله في عرق ساكن.

7-من فتح على نفسه باب مسألة من غير فاقة نزلت به أو عيال يطيقهم فتح الله عليه بابا من فاقة من حيث لا يحتسب.

8-من يتقبّل لي واحدة أتقبّل له الجنّة، فقال إنا لا نسأل التّاس شيئاً.

9-أتني بما في منزلك و لا تحقر شيئاً، فأتاه بحلس و قدح، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من يشتريهما؟ فقال: رجل هما على بدرهم، فقال: من يزيد؟ فقال: رجل هما بدرهمين، فقال:

هما لك ابتع بأحدهما طعاماً لأهلك و ابتع بالآخر فاسأ فأتاه بفاس فقال عليه السلام: من عنده نصاب لهذا الفاس؟ فقال أحدهم: عندي فأخذه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فأثبته بيده، فقال: اذهب و احتطب و لا تحقرنّ شوكا و لا رطبا و لا يابساً ففعل ذلك خمس عشرة ليلة فأتاه و قد حسنت حاله فقال عليه السلام:

هذا خير من أن تجيء يوم القيامة و في وجهك كدوح الصّدقه.

10-ما ملأ ابن آدم وعاء شراً من بطن، فحسب الرّجل من طعمه ما أقام به صلبه، أما إذا ابنت ابن آدم فثلث طعام و ثلث شراب و ثلث نفس.

11-من قلّ طعمه صحّ بطنه و صفا قلبه و من كثر طعمه سقم بطنه و قسى قلبه.

12-لا تميتوا القلوب بكثرة الطعام و الشّراب فإنّ القلب يموت كالزّرع إذا كثر عليه الماء.

13-احبس جشاك يا أبا جحيفة إنّ أكثركم شبعاً في الدّنيا أكثركم جوعاً في الآخرة.

14-من أدخل بطنه النار فأبعده الله.

15-اسراء، آية 70 16-أكرموا الخبز فإنّ الله أكرمه و سخر له بركات السّماوات و الارض.

17-من أكل و ذو عينين ينظر اليه و لم يواسه ابتلى بداء لا دواء له.

18- من لقط شيئاً من الطعام فأكله حرّم الله جسده على النار.

19- إنّ من السرف [أن] تأكل كلّما اشتهيت.

20- نعم الأدام الخللّ، وكفى بالمرء إثماً أن يسخط ما قرر إليه.

ص: 108

21- أنا أمرتها ألا تتخله ذلك لأجدر أن تذلل النفس و يقتدى بي المؤمن و الحق بأصحابي.

22- پیامبر (ص) فرمود: «لا اشبع الله بطنك» یعنی خدا شکمت را سیر نکند.

23- ابدأ بالملح و اختتم به فإنّ فيه شفاء من سبعين داء.

24- لئن أجمع إخواني على صاع من طعام أحبّ إليّ من أن أعتق رقبة.

25- من أطعم أخاه حتى يشبعه و سقاه حتى يروّيه أبعد الله من النار سبع خنادق ما بين الخندقين مسيرة سبعمائة عام، لا بأس أن يدخل الرّجل دار أخيه و يستطعم للصدقة الوكيدة.

26- من لقم أخاه لقمة حلوا ردّ الله عنه مرارة الموقف يوم القيامة.

27- اذا أكل احدكم طعاما فلا يمسح يده حتى يلغها.

ص: 109

ابن عباس-خدایش خشنود باد-می گوید:رسول خدا فرمود:«براستی سنگ صاف صیقلی که پای دانشمندان روی آن می لغزد، طمع است.»(1) و از آن بزرگوار نقل کرده اند که به انصار فرمود:«همانا شما در هنگام قناعت، به فزونی می رسید، و موقع طمع کاستی می یابید.»(2) علی(ع)می فرماید:«بیشترین مغلوبیت و تباهی عقول در موارد جلوه گاه طمع است.»(3) بردگان سه دسته اند:بندۀ آزاد، و بندۀ شهوت و بندۀ طمع.(4) هر کس مایل است، در دوران زندگیش آزاد زندگی کند، پس نباید طمع را در دلش جا دهد.(5) کعب، عبد الله بن سلام را دید، گفت:صاحبان دانش چه کسانی هستند؟ جواب داد:کسانی که به علم خود عمل کنند.

گفت:پس چه چیز باعث زدودن علم از دل علماء پس از فراگیری شان می شود؟ جواب داد:طمع و آزمند نفس، و عرض نیاز به مردم، از خدمت حرص و طمع دوری کن، که حریص آسایش ندارد.

به اسکندر گفتند:چه چیز باعث خوشنودی در دنیا است؟گفت:راضی بودن به آنچه نصیب شده، پرسیدند:چه باعث غم و اندوه دنیا است؟ جواب داد:

حرص و آز.

ص: 110

سعید بن جبیر می گوید: خودبینی و غرور در برابر خدا، ایستادن روی گناهان و امیدواری بر آمرزش است.

آدمی محاسبه و تدبیر می کند، اما قضای الهی آن را دستخوش تغییر قرار می دهد.

شخصی نقل می کند، اسامه بن زید، کنیز اولاد آوری را به صد دینار يك ماهه خرید، شنیدیم که رسول خدا(ص) می فرمود: «آیا در شگفت نیستید که اسامه برای يك ماه خرید کرده است؟ براستی که اسامه طول امل و آرزوی دراز دارد.» (6) گویند: پیامبر خدا(ص) در کفش مردی، بندی از آهن مشاهده کرد، فرمود: «آرزوی طولانی داری و از آخرت کم بهره، و از حسنات خود را محروم ساخته ای، هر گاه کسی از شما رشته طمعش را برید و کلمه استرجاع(7) را گفت، از جانب خدا بر او درود می رسد.» (8) یکی از بزرگان می گوید: به حدود يك صد و سی سالگی رسیدم، هیچ چیز در رابطه با من نبود مگر اینکه کاستی را در آن احساس کردم جز آرزویم، همچنان که بود، ماند.

لقمان به پسرش گفت: ای پسرک من! دارای دو قلب باش، قلبی که بوسیله آن چنان از خدا بترسی که هیچ گاه بر آن ترس، کاستی راه ندارد، و قلبی که به خدا آنچنان امیدوار باشی که غفلت در آن راه ندارد.

به یکی از بزرگان گفتند: خود را چگونه یافتی؟ فرمود: با عمری کوتاه، آرزوی زیاد، کردار بد، مبادا شما آرزوی دراز داشته باشید، زیرا آن کسی که سرگرم آرزویش باشد، مرگ او را خوار و ذلیلش سازد، مبادا کلمه «اگر» بگویی زیرا این کلمه پیشینیان را به زحمت انداخته و شما را هم هرگز آسوده نخواهد گذاشت.

علی(ع) می فرماید: «هر کس به دورترین آرزویش رسید باید منتظر هر چه

نزدیکتر فرارسیدن اجلش باشد.» (9) از امیر المؤمنین (ع) است که به فرزندش امام حسن (ع) می فرمود: «پسرم، از خداوند چنان بیمناک باش که می بینی اگر تمام خوبیهای مردم روی زمین را انجام دهی، ممکن است از تو نپذیرد، و چنان امیدوار باش که اگر تمام گناهان مردم روی زمین را مرتکب شوی تو را می بخشد.» (10) از علی (ع) نقل کرده اند: پیامبر (ص) سپاهی گسیل داشت و مردی را به فرماندهی آن تعیین کرد، و به سپاهیان دستور داد، تا فرمان او را بشنوند و از او اطاعت کنند، فرمانده، آتشی برافروخت و به آنها امر کرد تا میان آن آتش بروند، گروهی از آنان خودداری کردند، و گفتند: ما از آتش فرار کردیم، و جمعی هم می خواستند وارد آتش شوند که خبر به پیامبر رسید، فرمود: «اگر آنها وارد آتش می شدند، پیوسته در آتش می ماندند.» (11) و اضافه کرد: «اطاعت در نافرمانی خدا معنی ندارد، تنها در کار نیک اطاعت واجب است.» (12) و بعضی نقل کرده اند که آن گروه تصمیم داشتند تا وارد آتش شوند، اما جوانی به آنان گفت: شتاب نکنید تا رسول خدا (ص) بیاید، اگر آن بزرگوار شما را دستور داد که وارد آتش شوید، آنگاه وارد شوید، پس خدمت پیامبر خدا رسیدند، آن گرامی فرمود: «اگر وارد آتش شده بودید، هرگز از آن بیرون نمی شدید، اطاعت تنها در کار نیک لازم است، و اطاعت مخلوق، در آنجا که نافرمانی خدا باشد معنی ندارد.» (13) گویند: نام آن فرمانده عبد الله بن مخمر بود، که اهل شوخی بود و وقتی که آن گروه می خواستند وارد آتش شوند به آنها گفت: بنشینید، قصد خنده و بازی را داشتیم. که رسول خدا فرمود: «اطاعت مخلوق در آنجا که نافرمانی خدا باشد معنی ندارد.» (14) از حجاج نقل کرده اند که ضمن خطبه ای می گفت: ای مردم، این

هواهای نفس را به حال خود بگذارید! زیرا به آنها اگر خواسته هایشان را بدهید، بیشتر می خواهند، و اگر باز دارید، بخشنده تر شوند، پس خدا بپایمزد آن کسی را که برای نفسش لجام و افساری فراهم آورده و آن را با لجام به سمت طاعت خدا بکشد، و با افسار از معصیت خدا باز دارد، که من خود، ایستادگی در برابر محرمات الهی را آسانتر یافته ام تا پایداری بر عذاب خدا.

عربی می گوید: مردم را بر آنچه مأمور شده اند، مؤاخذه کنید و در آنچه نهی شده اند، به حال خود رها کنید.

یکی از بزرگان می گوید: اگر من خدا را اطاعت کنم و داخل آتش شوم، دوستتر دارم تا نافرمانی خدا را کرده باشم و وارد بهشت شوم.

اسفندیار می گوید: وقتی که آقای به نوکرش دستوری بدهد که از عهده او ساخته نباشد، در حقیقت برای نافرمانیش بهانه ای به دست او داده است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هر کس می خواهد، بدون ثروت بی نیاز باشد، و بدون قوم و قبیله، عزیز باشد، و بدون قدرت فرمانش را ببرند، پس باید از زیر بار ذلت نافرمانی خدا به زیر پوشش عزت طاعت خدا برود، که او تمام اینها را دارد.» (15) صاحب (کلیله) می نویسد: خطر دشمن نیرومند را هیچ چیز مثل فروتنی و تواضع از بین نمی برد، همان طور که خاشاک به دلیل نرمش و هماهنگی از دست تندباد سالم می ماند.

یکی از بزرگان می گوید:

تلخترین طعمی که از هر طعمی تلختر است، کرنش شخص آزاده، برای غیر آزاده است. (16)

طمع و امثال آن

1- ان الصفاة الزلال الذي لا تثبت عليه أقدام العلماء الطمع.

ص: 113

- 2- إنكم لتكثرون عند الفنون و تقلون عند الطمع.
- 3- أكثر مصارع العقول تحت بروق الأطماع.
- 4- العبيد ثلاثة. عبد رق و عبد شهوة و عبد طمع.
- 5- من أراد أن يعيش حرًا أيام حياته فلا يسكن الطمع قلبه.
- 6- ألا تعجبون من اسامة المشتري إلى شهر، إنَّ أسامة لطويل الأمل.
- 7- آية مباركة إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ راجعونَ را كلمه استرجاع می گویند که بهنگام پیشامد عزا و سوگی گفته می شود و در اینجا کنایه از این است که آمادگی خود را برای مردن اعلام کرد-م.
- 8- قد أطلت الأمل و زهدت في الآخرة و حرمت الحسنات انه إذا انقطع قبال أحدكم فاسترجع كان عليه من الله صلوات.
- 9- من بلغ أقصى أمله فليتوقع أدنى أجله.
- 10- لاجنه الحسن عليه السلام: يا بنی خف الله خوفا ترى أنك لو أتيت بحسنات أهل الأرض لم يقبلها منك و أرج الله رجاء إنك لو أتيت بسینات أهل الأرض غفرها لك.
- 11- بعث النبي صلى الله عليه و آله و سلم: جيشا و أمر عليهم رجلا و أمرهم أن يستمعوا له و يطيعوا فاجح نارا و أمرهم أن يقتحموا فيها فأبى قوم أن يدخلوها و قالوا: إنا فررنا من النار و أراد قوم أن يدخلوها فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال: لو دخلوها لم يزالوا فيها.
- 12- لا طاعة في معصية الله إنما الطاعة في المعروف.
- 13- لو دخلتموها ما خرجتم منها أبدا إنما الطاعة في المعروف و لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.
- 14- لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.
- 15- من أراد الغنى بلا مال و العز بلا عشيرة و الطاعة بلا سلطان فليخرج من ذل معصية الله إلى عز طاعته، فإنه واجد ذلك كله.
- 16- أمر طعم من كل مرّ *** خضوع حرّ لغير حرّ.

ابن عباس - خدایش از او خوشنود باد - می گوید: رسول خدا (ص) به کعبه نگاهی کرد و فرمود: «مرحبا به تو ای خانه! چه قدر با عظمتی و چه قدر احترام داری! به خدا سوگند که حرمت مؤمن نزد خدا از حرمت تو بیشتر است، زیرا خداوند نسبت به تو یک چیز را حرام کرده است اما از مؤمن سه چیز را: خون، مال و بدگمانی به او را.» (1) از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند: «هر کس به تو خوش گمان بود، تو نیز با عملی راستی آن را ثابت کن.» (2) و از آن گرامی است: «از بدبینی مؤمنان به خود بترسید که خداوند حق را بر زبان آنان جاری ساخته است.» (3) یکی از بزرگان در نامه ای به دوستش نوشت: سپاس خدا را که زشتی را از من و تو پنهان داشت و خوبی من و تو را بر ملا ساخت تا مردم نسبت به ما خوش گمان باشند، و السلام.

از پیامبر (ص) است: «حسن ظنّ به خدا از بهترین عبادت خداست.» (4) پیامبر (ص) فرمود: «آنچه را که باعث شك و دودلی است، با آنچه شك ندارید، حل کنید، پس هر که پیرامون آتش بچرخد، [کنایه از اینکه: کسی به محرمات الهی نزدیک شده یا مرتکب مکروهات شود] نزدیک است که در آن بیفتد.» (5)

یکی از بزرگان می گفتند: خیری نیست در زندگی آن کس که به عقل نبیند آنچه را که با چشم ندیده است.

به حضرت یعقوب(ع)گفتند: در مصر مردی است که مستمند را غذا می دهد، و دامن یتیم را پر می سازد، فرمود: او باید از خانواده ما باشد وقتی که بررسی کردند، دیدند او حضرت یوسف(ع)است.

امیر المؤمنین(ع)فرمود: «هر کس در حال شك و تردید به سر ببرد، با اولین قدمهای شیاطین لگدکوب می شود.»(6) امام حسن(ع)فرمود: «شما را به تقوای الهی و اندیشه مداوم سفارش می کنم، زیرا اندیشیدن پدر و مادر هر خیر و خوبی است.»(7) و از آن بزرگوار است: «هر کس خدا را بشناسد او را دوست می دارد و هر که دنیا را بشناسد، پارسایی در دنیا را پیشه کند، مؤمن چون کار بیهوده نمی کند لذا غفلت نمی ورزد که هر گاه بیندیشد، دچار اندوه شود.»(8)

بدگمانی و حسن ظن

1- مرحبا بك من بيت ما اعظمك و ما اعظم حرمتك و الله إن المؤمن أعظم حرمة عند الله منك لأن الله تعالى حرم منك واحدة و حرم من المؤمن ثلاثا: دمه و ماله و أن يظنّ به ظنّ السوء.

2- من ظنّ بك خيرا فصدق بظنّه.

3- اتقوا ظنون المؤمنين فإن الله جعل الحق على ألسنتهم.

4- أن حسن الظنّ بالله من حسن عبادة الله.

5- دع ما يريبك إلى ما لا يريبك فمن رعى حول الحمى يوشك أن يقع فيه.

6- من تردّد في الرّيب وطنته سنابك الشّياطين.

7- أوصيكم بتقوى الله و إدامة التفكّر، فإنّ التفكّر أبو كلّ خير و أمّه.

8- من عرف الله أحبّه و من عرف الدّنيا زهد فيها؛ و المؤمن لا يلهو حتى يغفل فإذا تفكّر حزن.

ابو هریره می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند آن بنده ای را پیامرزد که برگردن برادر پیش از او، مظلومه ای در جهت ناموسی و یا مالی داشته است، و نزد او بیاید، و او از این مظالم درگذرد، پیش از آنکه فرا رسد آن روزی که دینار و درهمی به همراه ندارد.» (1) و از آن بزرگوار است: «هر کس از مال شخص مسلمانی به دست خود چیزی را برای خود بردارد، خداوند بهشت را بر او حرام گرداند.» عرض کردند: یا رسول الله! هر چند که مقدار ناچیزی باشد؟ فرمود: «هر چند که شاخه ای از چوب اراك باشد.» (2) از حذیفه نقل کرده اند که پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدا بر من وحی کرد ای برادر پیامبران و ای برادر بیم دهندگان، قوم خود را بیم ده از اینکه وارد خانه ای از خانه های من نشوند، در حالی که نزد بنده ای از بندگانم، مظلومه کسی باشد، که من او را تا وقتی که در برابر من ایستاده نماز می خواند، لعنت می کنم، تا آن که آن ناحق را به صاحبش برگرداند، آنگاه من گوش او خواهم شد که با آن می شنود و چشم او خواهم بود که با آن می بیند، و از اولیا و برگزیدگان من خواهد شد، و در بهشت همراه پیامبران، راستان و شهیدان خواهد بود.» (3) ابو هریره در حدیث مرفوعی نقل می کند: نباید نسبت به ستمگری، در ستمی که مرتکب می شود، غبطه بخورید زیرا وی در نزد خدا طلبکاری تند و

سریع دارد، آنگاه این آیه مبارکه را قرائت فرمود: «کَلَّمَا خَبِتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا.» (4) امیر المؤمنین (ع) در حدیث مرفوعی فرمود: «خداوند متعال می فرماید:

خشم شدید من بر کسی است که نسبت به آن که جز من یار و یاورى ندارد، ستم کند.» (5) هر کس نعمت دیگران را سلب کند، خداوند نعمت او را سلب کند. (6) یکی از بزرگان شنید مردی نسبت به کسی که بر او ستم کرده است، نفرین می کرد، گفت: هر ستمگری نسبت به ستمی که کرده است، اثر و رابطه سربعتری از نفرین تو دارد، مگر اینکه وسیله عملی آن را جبران کند و شایسته داند، که ستم نکند.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر کوهی نسبت به کوهی ستم کند هر آینه آن که ستمکار است از هم می پاشد.» (7) ابو مسلم در عرفات همواره می گفت: بار خدایا من از آنچه گمان نمی برم تو به من ببخشی، توبه می کنم، به او گفتند: آیا بخشش گناهان را برای خدا بزرگ و مشکل می شماری؟ جواب داد: من لباس ستمی را بافتم که تا دولت بنی عباس ادامه دارد هرگز کهنه نمی شود، بهنگام شدت ظلم چقدر فریاد است که مرا لعن و نفرین می کند، حال چگونه آمرزیده می شود آن که تمام مردم دشمن اویند، و یک بار نیز به او گفتند: تو دست به کاری زدی که از بهشت تو را جدا نمی سازد، گفت: ترسم از آتش سزاوارتر است تا طمع به بهشت، زیرا هر چند که از من کار نیک اندکی سرزده اما از طرفی مرتکب کار بدی شدم، با نتایج بد زیاد [روی کار آوردن بنی عباس، و تضييع حقوق اهل البيت (ع)]، پس اگر من به اندک کارهای نیکم دل خوش باشم، و او ویلا از گناهانم! از پیامبر (ص) در حدیث مرفوعی نقل کرده اند: «وای بر کسی که به اهل بیت ستم روا دارد، عذاب اینان با منافقان در درك اسفل (پایین ترین مرتبه جهنم) از آتش دوزخ است.» (8)

و از آن بزرگوار است: «بدانید که ستمکاری سه نوع است: يك نوع ستمی که قابل بخشش نیست، و ستمی که فروگذارنی نیست، و دیگر ستمی که قابل بخشش است و پی گیری نمی شود. اما ستمی که بخشودنی نیست، شرك به خدای تعالی است، خداوند فرموده است: «ان الله لا یغفر ان یشرك به».

اما ستمی که قابل گذشت است، ستم کردن انسان به خویشتن است، با ارتکاب بعضی از گناهان (نسبت به خود) و اما ستمی که فروگذار نمی شود، ستمکاری بعضی از افراد به بعضی دیگر است، مجازات، در آنجا سخت است، نه از نوع زخم با شمشیر، و نه از نوع زدن با تازیانه است، بلکه کیفر آنجا طوری است که همه اینها در برابر آن ناچیزند. «(9) و از آن گرامی است: «نباید ستم کسی را که بر تو ستم می کند، بزرگ شماری، زیرا ستمکار به ضرر خود و به سود تو تلاش می کند.» (10) اوس بن شرحبیل در حدیث مرفوعی آورده است: هر کس با ستمکاری برای کمک به او، همگام شود، و بداند که او ستمکار است، به حقیقت از دین اسلام بیرون گشته است.

یکی از بزرگان می گوید: هر کس برای بقای عمر ظالمی دعا کند، در حقیقت اظهار علاقه کرده است که خدا را در روی زمین نافرمانی شود.

یکی از بزرگان می گوید: هنگامی که خلیفه، ابن هبیره را برای منصب قضاوت خواست، او گفت: من نمی توانم عهده دار چنین کاری شوم، آن هم پس از حدیثی که از ابراهیم شنیدم! گفتند: مگر چه حدیثی نقل کرده است؟ گفت:

ابراهیم، برای من از علقمه، و او از ابن مسعود نقل کرد که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هر گاه روز قیامت شود، منادیی فریاد می زند، کجایند ستمکاران، و کسانی که آنها را یاری کرده اند، و هم آن کسانی که به ستمکاران شباهت داشتند، حتی کسی که برای آنها قلمی سر کرده، و یا دواتی را لایقه نهاده است؟ پس آنان را در تابوتی از آهن می گذارند و میان آتش می اندازند.» (11)

از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند که فرمود: «خداوند به حضرت مسیح (ع) وحی کرد، به بنی اسرائیل بگو: به هیچ خانه از خانه های من نباید وارد شوند، مگر با چشمان فروتن و دل های پاک و دست های پاکیزه، و به آنها خبر کن که من دعای کسی را که مظلومه ای از مردم در گردش باشد، هرگز مستجاب نمی کنم.» (12) یکی از بزرگان به برادر دینیش از دست ظلم و جور پادشاه، در نامه ای گله گزاری و شکوه کرد، او در جواب نوشت: هر که نافرمانی کند از کیفر و مجازات برکنار نمی ماند.

مردی در تفریحگاه هشام بن عبد الملک- که برای ساختن آن زحمت کشیده بود- وارد شد، و نوشته ای را به طرف هشام انداخت و خود فرار کرد، پس از اینکه هشام به نوشته نگاه کرد، دید نوشته اند: بدترین توشه راه قیامت، ستم کردن بر بندگان خداست! در نتیجه آن روز عیش وی منغص شد.

به منصور [دوانیقی] گفتند: محمد بن مروان در زندان تو زندانی است، خوب است که او را بطلبی و از آنچه میان او و پادشاه نوبه گذشته است، از او پرسی، منصور او را احضار کرد و از ماجرا پرسید، او در جواب گفت: من در پایان کارم به جزیره نوبه رفتم، و دستور دادم نوازندگان بنوازند و نواختند، مردم جزیره از خانه ها بیرون شده بودند و از مشاهده آن منظره تعجب می کردند، تا اینکه پادشاه آنها که مردی بلند قد با سر تاس، که عبایی به دوش داشت آمد و سلام داد و روی زمین نشست، گفتم: چرا روی فرش نمی نشینی؟ گفت: من پادشاهم، و حق است بر آن کسی که خدا او را بلند کرده است، در برابرش تواضع کند، سپس گفت: چرا شما زراعتها را زیر پای اسبانتان لگدکوب می کنید در صورتی که مطابق کتاب شما فساد و خرابکاری حرام است؟! گفتم: غلامان ما از روی نادانی آن کار را کرده اند، گفت: چرا می گساری می کنید، در حالی که مطابق دین تان می گساری بر شما حرام است؟ گفتم: بعضی از افراد ما از روی نادانی

مرتکب می شوند؛ گفت: پس چرا لباسهای ابریشمی می پوشید و استفاده از طلا را حلال می شمارید در صورتی که مطابق گفتار پیامبرتان استفاده از اینها بر شما حرام است؟! گفتم: خدمتگزاران غیر عرب ما چنین کاری را کرده اند و ما نخواستیم بر آنها خرده بگیریم.

آن مرد، بهانه ای که می آوردم، با خود تکرار می کرد، و به چهره من نگاه می کرد، دوباره عذرهای مرا با مسخره، تکرار می کرد، آنگاه گفت: پسر مروان آن طوری که تو می گویی نیست، بلکه شما ملتی هستید به قدرت رسیدید و ستم کردید، و آنچه را که بدان مأمور شدید رها ساختید، در نتیجه خداوند عواقب بد کارهاتان را به شما چشاند، و خداوند برای شما مجازاتهایی دارد که هنوز وقت آنها نرسیده است، و من از آن می ترسم در حالی که تو در سرزمین من هستی. این مجازات نازل شود و ما را با شما بگیرد، زود از مملکت ما برو! از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند: «اگر شب را بیدار، روی خار سعدان (نوعی خار تیز) بگذرانم و مرا به غلها بسته بکشند، خوشتر است برای من که روز قیامت خدا و پیامبرش را ملاقات کنم، در حالی که به بعضی از بندگان ستم کردم، چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم، چگونه به کسی ستم روا دارم، در حالی که نفس من به سرعت رو به فرسودگی و پوسیدگی می رود، و در زیر خاک ماندنش به طول می انجامد، به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آنهاست به من دهند تا اینکه خدا را در باره مورچه ای که پوست جوی را از او بگیرم، نافرمانی کنم، نمی کنم به راستی که دنیا شما نزد من پستتر از برگ است که در دهان ملخی باشد که او را می جود، علی را چه کار! با نعمتی که از دست رفتنی است، و لذتی که پایدار نمی ماند، به خدا پناه می برم، از غفلت‌های عقل و از زشتیهای لغزش.» (13) از انس، در حدیث مرفوعی نقل کرده است که خدای تعالی به مردم عرفات نگاه می کند، و به آنها مباحث کرده به فرشتگان می گوید: به بندگانم

بنگرید، چگونه ژولیده و غبار آلود، به سوی من با شتاب از هر راه دوری می آیند، شما گواه باشید که من -جز آزار و اذیت یک دیگرشان- آنها را آمرزیدم. (14) از جابر بن عبد الله در حدیث مرفوعی نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود:

«از ستم پرهیزید که ستمکاری در روز قیامت، باعث تاریکی هاست و از بخل دوری کنید که بخل مردمان پیش از شما را هلاک ساخته است، آنان را وادار کرد تا خون یک دیگر را بریزند و ناموس هم را حلال شمارند.» مجاهد در حدیث مرفوعی نقل می کند: خداوند مرض گری را بر اهل دوزخ مسلط می کند آن قدر بدن خود را می خارند که استخوانهایشان نمایان می شود، بعد به آنها می گویند: آیا این کار باعث آزار شد؟ جواب می دهند: آری به خدا قسم، آنگاه گفته می شود: این در مقابل آن اذیت هایی است که مؤمنان را می آزرید. (15) گویند: سلیمان بن عبد الملك به مکه رفت، و در آنجا طاوس یمانی را دید، به طاوس گفتند: برای خلیفه حدیثی نقل کن! گفت: پیامبر خدا (ص) فرموده است: «همانا از همه مردم -روز قیامت- عذاب آن کسی بیشتر است که خداوند او را بهره ای از سلطنت خود دهد، اما او در قلمرو حکومت الهی، به ستم برخیزد.» (16)

ظلم و ستم

1-رحم الله عبدا كان لأخيه قبله مظلمة في عرض أو مال فأتاه فيحلله منها قبل أن يأتي يوم ليس معه دينار ولا درهم.

2-من اقتطع شيئا من مال امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة، قالوا: يا رسول الله وإن كان شيئا يسيرا قال: وإن كان قضيبا من أراك.

3-أوحى الله إلي أن يا أخا المرسلين يا أخا المنذرين أنذر قومك لا يدخلوا بيتا من بيوتى ولا أحد

من عبادى عند أحد منهم مظلمة، فإني ألعنه ما دام قائما يصلّي بين يديّ حتى يردّ تلك الظلامة إلى أهلها فأكون سمعه الذى يسمع به و أكون بصره الذى يبصر به و يكون من أوليائي و أصفيائي و يكون جاري مع النبيين و الصّديقين و الشهداء في الجنّة.

4- لا تغبطنّ ظالما بظلمه فإنّ له عند الله طالبا حيثما ثمّ قرأ «كلّما خبت زدنا هم سعيرا»*.

*يعنى: هر گاه آتش فرو نشیند، ما برافروخته تر گردانیم.

-اسراء، آیه 99.

5- يقول الله تعالى اشتدّ غضبي على من ظلم من لم يجد ناصرا غيري.

6- من سلب نعمة غيره سلبه الله نعمته.

7- لو بغى جبل على جبل لدكّ الباغي.

8- الويل لظالم أهل بيتي، عذابهم مع المناققين في الدرك الأسفل من النار.

9- ألا و إنّ الظلم ثلاثة فظلم لا يغفر و ظلم لا يترك و ظلم مغفور لا يطلب، فأما الظلم الذي لا يغفر فالشّرك بالله تعالى قال الله تعالى: «إنّ الله لا يغفر أن يشرك به»* أما الظلم الذي يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات و أما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا، القصاص هناك شديد ليس هو جرحا بالمدّي و لا ضربا بالسّيّاط و لكنه ما يستصغر ذلك معه.

*يعنى: همانا خداوند نمى آمرزد كسانى را كه شرك آورند به او.

-نساء، آیه 51.

10- لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فإنّه يسعى في مضرتّه و نفعك.

11- إذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الظلمة و أعوان الظلمة و أشباه الظلمة حتى من برى لهم قلما أو لاق لهم دواة فيجعلون في تابوت حديد ثمّ يرمى بهم في نار جهنّم.

12- أوحى الله إلى المسيح عليه السّلام قل لبني إسرائيل: لا يدخلوا بيتا من بيوتي إلا بأبصار خاشعة و قلوب طاهرة و أيد نقيّة و أخبرهم أنني لا أستجيب لأحد منهم دعوة و لأحد من حلقي لديهم مظلمة.

13- لأن أبيت على حسك السعدان مسهّدا و أجرّ في الاغلال مصفّدا أحبّ إليّ من أن ألقى الله و رسوله يوم القيامة ظالما لبعض العباد و غاصبا لشيء من الحطام، و كيف أظلم أحدا و النفس يسرع إلى البلى ققولها و يطول في الثرى حلولها و الله لو اعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصى الله في نملة أسلبها جلب شعيرة لما فعلته، و إنّ دنياكم لأهون عليّ من ورقة في فم جرادة تقضمها، ما لعلّي و نعيم يفنى و لذة لا تبقى، نعوذ بالله من سيئات العقل و قبح الزلّل.

- این بخش از سخنان امام(ع) در نهج البلاغه(صبحی صالح) شماره(224) است و در آنجا از کلمات آن بزرگوار مفسّر متر از این آمده

است-م.

14- إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ عِرْفَاتٍ فَبَاهَى بِهِمُ الْمَلَائِكَةَ قَالُوا: انظُرُوا إِلَى عِبَادِي شَعَثًا غَبْرًا

ص: 123

قد أقبلوا يضربون إلى من كل فج عميق فاشهدوا أنني قد غفرت لهم إلا التبعات التي بينهم:

15- يسأط الله الجرب على أهل النار فيحكون حتى تبدووا عظامهم، فيقال لهم: هل يؤذيك هذا؟ فيقولون: إي والله، فيقال: هذا بما كنتم تؤذون المؤمنين.

16- إن من أعظم الناس عذابا يوم القيامة من أشركه الله في سلطانه فجار في حكمه.

ص: 124

انس می گوید: من ده سال در مدینه خدمتگزار پیامبر (ص) بودم، و من پسر بچه ای بودم، تمام کارهایم آن طور نبود که آقایم می خواست، اما هرگز به من افّ نگفت، و نگفت چرا این کار را کردی، و باید این کار را بکنی.

و از پیامبر (ص) نقل کرده اند: «هر گاه خدمتگزاری مرتکب زنا شد، باید حد زنا را در باره او جاری کنند اما حق ندارند او را ناسزا بگویند.» (1) یکی از بزرگان می گوید: در مسافرت همراه مردی اعرابی بودم، همین که به یکی از برکه های آب رسیدیم، با پسر عموی آن مرد، روبرو شدیم، با هم معانقه کردند، و در کنار آنها پیر مرد افتاده ای از همان قبیله ایستاده بود، خطاب به آنها کرد و گفت: خوش زندگی کنید، سرزنش به يك دیگر باعث ارتکاب گناه است، و ارتکاب گناه باعث دشمنی و دشمنی باعث کینه، و چیزی که نتیجه اش کینه باشد خیری در آن نیست.

از احنف نقل کرده اند: به عمویم، صعصعه از درد شکم شکایت کردم، مرا منع کرد، آنگاه فرمود: برادر زاده، هر گاه به تو گرفتاری رو آورد، نزد کسی شکایت نکن، زیرا مردم دو دسته اند، يك دسته دوستند، ناراحت می شوند و يك دسته دشمنند، خوشحال! آنچه را که درگیر آن هستی نباید نزد مخلوقی مثل خودت شکایت کنی که او قادر نیست از خودش چنان گرفتاری را دفع کند، بلکه نزد کسی شکایت کن که تو را مبتلا کرده است، زیرا او قادر است تا

گرفتاری تو را برطرف سازد، پسر برادرم، چهل سال است که با یکی از این دو چشمم، هیچ دشت و بیابانی را ندیده ام، و از آن همسر و هیچ کسی از خانواده ام را مطلع نساخته ام.

مردی از تنگدستی شکایت می کرد، به او گفتند: ای مرد! شکایت کسی را که به تو رحم می کند نزد کسی مبر که به تو رحم نمی کند.

از علی (ع) نقل کرده اند که پیامبر خدا (ص) فرمود: «نخستین کسی که وارد بهشت می شود، شهید است و آن بنده ای است که خوب عبادت کند پروردگارش را و خلوص داشته باشد.» (2) از معذور بن سوید نقل کرده اند که گفت: در ربه بر ابو ذر - خدایش از او خوشنود باد - وارد شدم، دیدم بردی روی دوش دارد که روی دوش غلامش نیز همانند آن برد است، گفتیم: اگر برد غلامت را نیز به برد خود می افزودی، پیراهنی برای تو می شد، و جامه دیگری بر تن او می کردی؟ فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: زیر دستان شما برادران شما هستند، بنا بر این هر کس که برادرش زیر دست او باشد باید از آنچه می خورد به او بخوراند و از آنچه می پوشد، به او بیوشاند و او را به چیزی که عاجز است تکلیف نکند و اگر چنین تکلیفی کرد، پس باید او را بفروشد. (3) از ابو مسعود انصاری نقل کرده اند که گفت: غلامم را داشتم می زدم، از پشت سرم صدایی را شنیدم که می گفت: ای ابو مسعود! بدان که قدرت خدا نسبت به تو بیش از قدرت تو نسبت به آن غلام است. پس نگاه کردم دیدم پیامبر (ص) است، عرض کردم: یا رسول الله او را در راه خدا آزاد کردم، آنگاه فرمود: اگر این کار را نکرده بودی، آتش تو را فرا می گرفت و می سوزاند. (4) یکی از بزرگان به شبانی که برده بود، گذر کرد، از او درخواست فروش گوسفندی را کرد، او جواب داد که مال من نیست. پرسید: صاحب گوسفند کجاست؟ او در جواب گفت: خدا کجاست؟ (5) پس او را خرید و آزاد کرد. غلام

رو به طرف آسمان کرد، گفت: خدایا آزادی کوچک را نصیب من کردی، پس آزادی بزرگتر را نیز نصیبم فرما! مردی می خواست کنیزی را بفروشد، آن کنیز شروع به گریه کرد، پرسید: چرا گریه می کنی؟ گفت: اگر من مالك تو بودم، و همان اختیاری را که تو نسبت به من داری، من می داشتم، تو را از دست نمی دادم، آن مرد با شنیدن این سخن او را آزاد کرد.

از آن گرامی است که فرمود: به قدر فهم و عقل بردگانتان آنها را سرزنش کنید. (6) از عبد الله بن طاهر نقل کرده اند که گفت: روزی نزد مأمون بودم و کسی جز ما دو نفر نبود، مأمون، دو بار با صدای بلند صدا زد: غلام! غلام! پس يك غلام از غلامان ترك وارد شد و رو به مأمون کرد و گفت: آیا غلام نباید، چیزی بخورد و یا آبی بنوشد، و یا وضو بگیرد، یا نماز بخواند هر وقت من از نزد تو بیرون رفتم داد زدی؛ غلام، غلام تا چه حد، غلام؟ پس مأمون مدتی سرش را پایین انداخت، پس تردیدی برای من باقی نماند که مأمون دستور خواهد داد تا گردنش را بزنم، رو به من کرد و گفت: عبد الله! وقتی که انسان خوش اخلاق می شود خدمتگزارانش بد اخلاق می شوند و اگر شخص بد اخلاق شود، خدمتگزارانش خوش اخلاق می شوند، و ما هم که نمی توانیم بد اخلاق شویم تا خدمتگزارانمان خوش اخلاق شوند! سالم در حدیث مرفوعی نقل کرده است: برده در دستکار نزد خدا بهتر از آقای تبهکار است. (7) کسی غلامی خریده بود، گفتم: مبارك است! گفت: برکت همراه آن کسی است که خود از عهده وظایف شخصی برآید و از دیگران بی نیاز باشد، هم هزینه اش کم می شود، و وظایفش سهل و ساده می شود، و هم از ادب کردن بردگان راحت می شود.

حجاج بن عبد الملك بن حجاج بن يوسف، می گوید: اگر بنا بود مردی از طلا باشد آن مرد من بودم، گفتند: چگونه؟ جواب داد: من از هیچ کنیزی-از حال تا زمان حضرت آدم- جز هاجر به دنیا نیامده ام، گفتند: اگر هاجر (8) نبود که تو سگی از سگان بودی! پیامبر (ص) فرمود: «دشمنترین دشمنان نفس خود تو است که در درون خویشان است.» (9) امیر المؤمنین (ع) فرمود: «سختترین کارها سه تا است: به یاد خدا بودن در همه حال، کمک مالی و همدردی با برادران مسلمان و نسبت به رفتار خود با مردم انصاف داشتن.» (10) عدی بن اریطه به عمر بن عبد العزیز در نامه ای نوشت: اما بعد، پیش از ما گروهی بودند که مالیات نمی پرداختند مگر این که تحت شکنجه و آزار قرار می گرفتند! نظر شما چیست؟ عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت: اما بعد، بسیار تعجب از شما دارم که به من می نویسی تا اجازه دهم که مردم را شکنجه کنی، گویا اجازه من بجای عذاب خدا، بهشت را برای تو تضمین می کند، و یا رضایت من باعث نجات تو از خشم خداست، پس هر کس مالیات را از روی میل داد بگیر، و اگر نداد، رها کن و به خدا واگذار به خدا قسم اگر آنها با پرداخت مالیاتشان خدا را ملاقات کنند بهتر است نزد من تا آن که من خدا را ملاقات کنم در حالی که مرتکب اذیت و آزار آنان شده باشم، و السلام.

سلیمان بن عبد الملك به ابو حازم گفت: راه نجات از این کار چیست؟ جواب داد: چیز سهل و ساده ای است. گفت: چیست؟ جواب داد: چیزی را جز از راه درست به دست میاور، و جز در راه درست، هم صرف نکن، سلیمان گفت:

چه کسی توان چنین رفتاری را دارد؟ جواب داد: آن کس که طالب بهشت و بر حذر از آتش است.

مأمون به یکی از کارگزارانش که از او شکایت کرده بودند، چنین

نوشت: نسبت به کسانی که تحت امر تو هستند خود با عدالت رفتار کن! و اگر نه از طرف کسی که صاحب اختیار تو است، رعایت انصاف کن! سعد بن ابی وقاص می گوید، خدمت پیامبر خدا (ص) بودیم، فرمود: «آیا نمی تواند هر فردی از شما روزی هزار حسنه به دست آورد؟» کسی پرسید: چطور ممکن است يك نفر هزار حسنه کسب کند؟ فرمود:

«صد تسبیح بگوید، هزار حسنه برایش نوشته می شود و یا هزار خطا از نامه عملش محو می شود.» (11) امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هر کس در کارها سهل انگاری کند، حقوق دیگران را تباه کرده است.» (12) حسن بصری می گوید: روز قیامت بیش از همه کس آن مردی می نالد که سئت غلط و گمراه کننده ای را رایج کرده و مردم دنبال آن رفته اند، و آن مرد مرفهی که به قدر کفایت دارد، و از نعمتهای الهی در راه نافرمانیهای او، بهره گیری می کند.

لقمان به پسرش می گفت: پسر از تنبلی و بی حوصلگی دوری کن، زیرا تو اگر تنبلی کنی، حق دیگران را ادا نمی کنی و هر گاه بی حوصله باشی در راه حق پایدار نخواهی بود، شنیدن حکمت باعث جلای دلها، و افسردگی و سستی باعث تیرگی آنهاست. از او نقل کرده اند، که هر گاه دلتنگ می شد، به صحرا می رفت.

از آن بزرگوار نقل کرده اند: روز قیامت حساب آن کسی از همه کس سختتر است که به مقدار کافی دارد و مرفه است، اگر کار کردن زحمت دارد [پسندیده است] اما آسودگی و رفاه باعث فساد است. (13) پیامبر (ص) فرمود: «بنده ای به مقام پرهیزکاران نمی رسد مگر این که ترك کند آنچه را که بی اشکال است از ترس اینکه مبدا در خطر افتد.» (14) علی (ع) می فرماید: «پاکدامنی زینت تنگدست است.» (15)

حضرت داود(ع) به بنی اسرائیل فرمود: همه جمع شوید، می خواهیم دو کلمه، در میان شما بگویم، بنی اسرائیل در خانه داود(ع) گرد آمدند، از خانه، بیرون آمد و فرمود: ای بنی اسرائیل! نباید جز غذای حلال داخل شکمتان وارد شود، و جز سخن خوب نباید از دهانتان بیرون بیاید.

حضرت سلیمان(ع) می فرماید: کسی که بر هوای نفسش پیروز شود، سرسختتر است از آن کسی که شهری را به تنهایی فتح کند.

زن قرشیّه ای موهای سرش را از ته زد، با اینکه بهترین موها را داشت، علت این امر را از او پرسیدند گفت: روزی می خواستم در منزل را ببندم، مردی چشمش افتاد، و سرم برهنه بود، دیگر به هیچ وجه مویی را که نامحرم دیده باقی نمی گذارم.

خودت را به سیری از راه حلال عادت نده، تا مبادا دچار خوردن حرام شوی.

گروهی در يك مجلس انسی در باره سختترین کارها گفتگو می کردند، پس همه بر این مطلب که پرهیزکاری سختترین کارهاست، هم عقیده شدند. یکی آمد و گفت: نماز زحمت دارد، صدقه دادن هزینه دارد، و چه قدر پرهیزکاری آسان است! هر وقت امری به تو مشتبه شد، آن کار را نکن! یکی از بزرگان می گوید: مالی که دستت می رسد، ببین در مرحله آخر از کجا آمده است؟! جابر می گوید: از پیامبر خدا شنیدم که به کعب بن عجره می فرمود:

«کسی که گوشتش از حرام روییده باشد، وارد بهشت نمی شود، برای او آتش جهنم سزاوارتر است.» (16) از آن گرامی است: «همانا خداوند ورود بر بهشت را بر کسی که از راه حرام تغذیه کرده است، حرام ساخته است.» (17) حدیث مرفوعی نقل کرده است: گروهی روز قیامت می آیند که دارای حسناتی به اندازه کوهها بوده اند اما خداوند آنها را ارزش و اعتباری قائل نمی شود، و دستور می دهد آنان را به جهنم ببرند، سلمان عرض کرد: یا

رسول الله! آنان را برای ما توصیف کن، فرمود: «اما این گروه نماز بپا می داشتند و روزه می گرفتند، و نیمه شب، شب زنده داری می کردند، لکن وقتی که مال حرامی بر آنها عرضه می شد، به سرعت آن را می ربودند، مؤمن کسی است که از مال خود می بخشد و از مال دیگران پرهیز می کند.» (18) مطر و راق به عمرو بن عبید گفت: من به تو در باره آنچه مردم راجع به تو می گویند، رحم می آید، عمرو گفت: آیا از من هم چیزی در باره آنان شنیده ای؟ گفت: خیر، عمرو گفت: پس به آنها رحم کن! گویند: عمرو بن عبید، به کسی در مصیبت پسرش چنین تسلیت گفت:

پدرت که اصل تو بود، و پسرت هم که فرع تو بود، رفتند و اگر کسی اصل و فرعش رفته باشد، سزاوار است که دوامش اندک باشد.

و نیز از او نقل کرده اند، وقتی که از بخشنده‌گی نزد او صحبت کردند و زیاد آن را تعریف کردند، او خاموش بود، بعد گفتند نظر شما چیست؟ گفت: شما به تعریف واقعی سخاوت نرسیدید، بخشنده کسی است که مال خود را سخاوتمندانه و بی چشمداشتی می بخشد و از مال مردم از روی تقوا خودداری می کند.

شنیدند کسی در همان شبی که از دنیا رفت، می گفت: بار خدایا! تو می دانی وقتی که دو کار برای من پیش می آید که یکی رضای تو در آن باشد، و دیگری خواست خودم، هرگز کاری جز اینکه رضای تو را بر هوای نفس خود مقدم بدارم، انجام نمی دادم پس مرا بیامرز! یکی از بزرگان می گوید: هر کس در ترك لذت راست بگوید، از زحمت هوای نفس آسوده بماند، خداوند بزرگوارتر است از اینکه دوست خود را که به خاطر وی ترك لذت گفته است، عذاب کند.

کسی از پیامبر پرسید: یا رسول الله! مؤمن کیست؟ فرمود: «مؤمن کسی است که وقت بامداد به قرص نانی که می خورد نگاه می کند که از کجا به دست

می آورد» عرض کرد: یا رسول الله! آیا چنین نیست که اگر دیگران، او را وادار کنند، او نیز قبول زحمت می کند؟ فرمود: «بدان مردمی که او را وادار می کنند، خود به سختی عاشق و دلبسته دنیايند(19) [اما مؤمن دل به دنیا نمی بندد]».

حضرت عیسی (ع) می گوید: نباید به چیزی که بر تو روا نیست، خیره نگاه کنی، زیرا تا وقتی که چشمت را حفظ کنی هرگز دچار زناکاری نمی شوی، و اگر توانستی به لباس زنی که نامحرم است نگاه نکنی، نگاه نکن! امیر المؤمنین (ع) فرمود: «در شگفتم از بخیلی که به طرف تنگدستی می شتابد که از آن گریزان است، و توانگری را که جسته است از دست می دهد، در دنیا مانند مستمندان زندگی می کند و در آخرت همچون ثروتمندان مؤاخذه می شود، و تعجب دارم برای آدم خودخواهی که دیروز نطفه بود، فردا [پس از مرگ] مردار می باشد، و در شگفتم از کسی که در مورد اعتقاد به خدا تردید دارد، در حالی که مخلوقات او را می بیند، و در شگفتم از کسی که مردن را فراموش می کند در حالی که به چشم کسی را که می میرد مشاهده می کند، و تعجب دارم از کسی که منکر رستاخیز است در حالی که خلقت اولیه را می بیند، و در عجبم از کسی که خانه فنا را آباد می سازد و خانه بقا را ترك می کند!». (20) گویند: شگفتا از کسی که پروردگارش را می شناسد اما يك چشم برهم زدن از او غافل است.

به ابن جمهور گفتند، چه کسی از همه مردم، به وضع دنیا آگاه تر است؟ گفت: آن که از همه کس کمتر از وضع دنیا در شگفت است.

یکی از بزرگان می گوید: اگر از من پرسند از نظر تو شگفت آورترین چیز چیست؟ خواهم گفت: دلی که خدا را بشناسد و بعد نافرمانی کند.

انس می گوید به پیامبر خدا عرض شد: یا رسول الله! آیا ممکن است مردی دارای عقل خوبی باشد اما مرتکب گناهان زیاد؟ فرمود: «هیچ آدمیزادی نیست که گناهان و خطاهایی او را فرا نگیرد، اما کسی که دارای روش عقلانی و

خصلت یقین باشد، گناهان به او صدمه ای نمی زنند.» عرض کردند: چگونه ممکن است؟ فرمود: «زیرا چنین کسی هر گاه مرتکب خطایی شود، بلا فاصله وسیله توبه و پشیمانی بر خطایی که مرتکب شده است، آن را جبران می کند، پس گناهایش محو می شود (یعنی گناهانش آمرزیده می شود).» یکی از بزرگان می گوید: هر گاه از آنچه به تو مربوط نیست خودداری کردی، تو شخص خردمندی هستی.

علی بن عیید می گوید: عقل پادشاهی است که خصلتها به منزله رعیت اویند، پس هر گاه عقل از اقدام بر امور رعیت ناتوان شود، خلل و درهم ریختگی در مملکت بدن پدید می آید، عربی بیابانی این مطلب را شنید، گفت: این سخنی است که شیرینی از آن می چکد، عقل غریزی نردبانی است به سمت عقل تجربی، هر کس اساس عقلش را بر تقوا بنیانگذاری نکند، از عقل بی بهره است.

مهلب می گوید: اگر من عقل کسی را برتر از زبانش ببینم، محبوبتر است نزد من از اینکه زبانش را بالاتر از عقلش ببینم.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «خردمند کسی است که آزمونها به او پند دهند، خردمند آن است که زمام شهوتش را در اختیار داشته باشد.» (21) حجاج به ابن فریه گفت: عاقلترین مردم کیست؟ گفت آن کسی که، با مردم زمانش نیکو مدارا کند.

یکی از بزرگان می گوید: خودم را در دوزخ، میان غل و زنجیرها مجسم کردم، دیدم در آتش و زقومها و آبهای جوشانش دست و پا می زنم، گفتم: ای نفس! چه می خواهی؟ گفت: می خواهم به دنیا برگردم تا کاری بکنم که از این عذاب نجات پیدا کنم، و باز خویشتن را در بهشت مجسم کردم، با حوریان بهشتی که لباسی از سندس و حریر به تن داشتم، گفتم: ای نفس چه می خواهی؟ جواب داد: می خواهم که به دنیا برگردم و کاری بکنم که بر اجر و پاداشم افزوده شود، آنگاه گفتم: ای نفس! اکنون که تو در دنیا و در امن و امانی

پس کار کن! هر کس اراده و تصمیماتش قوی باشد، ارگان و پایگاههای فکریش قوی است.

می گویند: هر کس فکرش را بکار اندازد و از پروردگارش طلب خیر کرده و با دوستش مشورت کند، او وظیفه خود را انجام داده است، و خداوند آنچه را که دوست دارد در باره او، مقدر می کند.

دوراندیشترین مردم دو گروهند: یکی آن که خداوند در دنیای او گشایشی داده و او سپاسگزار است تا در آخرت هم خداوند بر او گشایش بخشد، دوم آن کسی که خداوند در دنیا او را تنگدست نموده و او تحمل می کند تا خداوند در آخرت او را دچار تنگنا نسازد.

بهمن پسر اسفندیار می گوید: آزموده را آزمودن، وقت تلف کردن است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: [در فرمان به مالک اشتر] «در مشورت خود، بخیل را دخالت نده، زیرا که او از نیکی و بخشش تو را باز دارد و از تنگدستی بترساند، و هم شخص ترسو را که تو را در کارها سست کند، و نه حریص را که حرص و آز را در نظر تو جلوه دهد، پس بخل، ترس و حرص، طبایع مختلفی هستند که از بدگمانی به خدا سرچشمه می گیرند.» (22) پیامبر (ص) فرمود: «بهترین عمل آن عملی است که بیشتر دوام داشته باشد هر چند که اندک باشد.» (23) امیر المؤمنین (ع) فرمود: «کار اندکی که به آن ادامه داده شود، بهتر از کار زیادی است که خستگی و ملال آور باشد.» (24) و از آن گرامی است: «بهترین اعمال آنهایی است که خلاف هوای نفست باشد.» امام زین العابدین (ع) وقتی که از دنیا رفت و آن بزرگوار را غسل می دادند، بر روی پشتش - در اثر آب و نان و انبانهای غذایی که شب هنگام به

در خانه همسایگان ناتوان و خانواده های مستمند، حمل می نمود آثار زخم و جراحت مشاهده کردند.

بعضی از بزرگان گفته اند: می دانید که يك جنگجو وقتی که قصد رفتن به جبهه جنگ را دارد، وسایل جنگ را فراهم می آورد، خوب، حال اگر تمام عمرش را در راه فراهم آوردن وسایل جنگ به سر ببرد، کسی می تواند بجنگد؟ براستی دانش وسیله عمل است پس اگر کسی تمام عمرش را در راه جمع آوری علم بگذراند، پس چه وقت عمل خواهد کرد؟ بعضی از بزرگان بودند که از صبح زود به آبیاری و چرانیدن گوسفندان می پرداختند، و در بین روز باغها و مزارع مردم را نگهداری و جمع آوری می کردند و شب به نماز مشغول می شدند.

پیامبر(ص) می فرماید: «هر چه می خواهید بیاموزید، اما اگر چیزی آموختید، خداوند، تا عمل به آموخته تان نکنید، هرگز تنها به علم و دانش سودی به شما نمی دهد، زیرا که دانشمندان بر عمل و دقت همت می گمارند، اما همت نادان تنها به نقل و روایت محدود است.» (25) حضرت عیسی(ع) فرمود: تا وقتی که عمل نکنی به عملی که می آموزی فایده ای به حال تو ندارد، زیرا زیادی علم تا وقتی که عمل نکنی چیزی جز نادانی بر تو نمی افزاید.

علی(ع) می فرماید: «مردی حضور پیامبر خدا(ص) رسید، عرض کرد:

چه چیز علّت نادانی را از من برطرف می کند؟ پیامبر فرمود: دانش. عرض کرد:

پس علّت دانش را چه چیز از من می زداید؟ فرمود: عمل.» (26) پیامبر(ص) فرمود: «انسان هوشیار آن کسی است که نفس خود را خوار سازد، و برای پس از مرگ عمل کند و ناتوان آن انسانی است که از هوای نفس پیروی کند، آنگاه از خدا آرزوی آمرزش و بخشش کند.» (27) امیر المؤمنین(ع) فرمود: «به پذیرفته شدن عمل بیشتر اهمّیت دهید تا خود

عمل، زیرا عملی که توأم با تقوا باشد، اندک نیست، و چگونه اندک محسوب شود، آن عملی که پذیرفته است.» (28) یکی از بزرگان می گوید: عملت را از آفتها نگهدار که چنین عملی - هر چند اندک باشد در دو جهان باعث خوشبختی است، و هر کس در عملش از آفتها نپرهیزد، - هر چند پر تلاش باشد - ممکن است رستگار نشود، و البته گروهی به جایگاه والایی رسیدند، به خاطر توجه داشتن به اصلاح باطن شان، آنجا بود که خداوند آنان را بر شیطان پیروز و بر فریبکاریهای آن آگاه ساخت.

به یکی از بزرگان گفتند: زیاد مقابل آفتاب ایستادی؟ جواب داد: تا توقم در سایه زیاد شود! (29) گویند: هر کس مغزش در شدت گرمای تابستان بجوشد، دیگش در زمستان بجوشد. (30) یکی از بزرگان می گوید: شخص تلاشگر در میان شما هم چون کسی است که در گذشته سرگرم بازی بوده است.

یکی از بزرگان، در عبادت چنان کوشا بود و در روزهای گرم، آن قدر روزه می گرفت که بدنش زرد و زبانش نزدیک بود از شدت تشنگی گرمای نیمروز تابستانی سیاه شود، وقتی که می گفتند: چه قدر این تنت را عذاب می دهی؟ در جواب می گفت: کار، کار شوخی نیست، ای فلانی تلاش! تلاش! هرگز مردم تلاش نکردند مگر اینکه یافتند آنچه را می خواستند.

حضرت عیسی (ع) به مردی گفت: چه می کنی؟ عرض کرد: سرگرم عبادتم. عیسی فرمود: پس چه کسی هزینه زندگی تو را می دهد؟ گفت: برادرم.

فرمود: بنا بر این برادرت از تو عابدتر است.

ابو مسلم خراسانی می گوید: من با کوشش و تلاش رسیدم بر آنچه که پادشاهان بنی مروان دسته جمعی از رسیدن به آن ناتوان شدند. هنوز با تلاش و کوشش خود، در پر کردن گنجینه های آنان می پردازم، در حالی که آنان در شام

در ملک خود آرمیده اند. تا وقتی که ضربت شمشیرم بر آنها وارد شد، آنها از خواب بیدار شدند، از چنان خوابی که پیش از آنان کسی آن چنان نخفته بود. هر کس گوسفندان را در زمینی پر از درنده بچراند، و خود از آنها در غفلت بخوابد، بدیهی است که چراندن آنها را شیر، عهده دار خواهد شد. (علی(ع) در حدیث مرفوعی فرموده است: «هر که را خداوند از ذلت معصیت به عزت تقوا رساند، او را بدون ثروت، توانگر و بدون داشتن عشیره و قبیله، عزیز و گرامی، و بدون داشتن همدمی، مانوس، قرار داده است.» (32) از محمد بن حنفیه- خدایش پیامرزد- پرسیدند: چه کسی از همه مردم مهمتر است؟ فرمود: آن که دنیا را بهای جسم و جان خود نپندارد.

سپس گفت: برای این بدنهای شما بهایی نمی توان قائل شد، جز بهشت، پس آنها را به غیر از بهشت به بهای دیگری نفروشید.

علی(ع) فرمود: «هیچ چیز را از صدای کفش افرادی که پشت سر کسی راه می روند، برای دلهای آدمیان زیانبخش تر ندیدم.» (33) گویند: غلامی از غلامان نعمان، به گروه فرومایگان پیوست، کم کم کارش بالا گرفت تا اینکه بر حکومت نعمان چیره شد، موضوع را به اطلاع نعمان رساندند، گفت: من باعث چنین پیشرفتی در او نشدم، بلکه این مجموعه خصلتهای نهانی وی بودند که باعث پیشرفت او شدند.

کسی عاشق ریاست نشد مگر اینکه بخیل، ستمگر و طغیانگر شد.

یکی از بزرگان می گوید: دم باش نه سر، زیرا دم نجات پیدا می کند و سر از بین می رود [کنایه از اینکه متواضع باش نه گردن فراز].

حسن می گوید: من با اقوام زیادی همراه شده ام، هر گاه بر کسی از آنها حکمتی القاء می شد با اینکه اگر سخن می گفتند هم خود بهره مند می شدند و هم یارانشان سود می بردند، اما از ترس شهرت از گفتن آن خودداری می کردند.

به عتابی گفته شد: فلانی همت والایی دارد، در جواب گفت: در این

صورت او هدفی جز بهشت نباید داشته باشد.

یکی از دانایان که کنار تابوت اسکندر ایستاده بود، گفت: نگاه کنید به فرمانروای خفته چگونه دورانش پایان یافت و چون ابر تابستانی چه زود از بین رفت.

رابعه فیسثیه می گوید: هیچ وقت صدای اذان به گوش من نخورد، مگر اینکه به یاد منادی روز قیامت افتادم، و هیچ وقت چشمم به دانه های برف نیفتاد مگر اینکه به یاد تطایر کتب افتادم، و هیچ وقت بخشنده ای (34) را ندیدم، مگر اینکه به یاد محشر افتادم.

امام جعفر صادق (ع) از پدران بزرگوارش نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود: «آن که خدا را شناخت، زبانش را از سخن بیهوده و شکمش را از غذای حرام مانع می شود، و خود را به روزه و نماز عادت می دهد.» (35) پیامبر خدا (ص) به جبرئیل فرمود: «چرا من هیچ وقت میکائیل را خندان ندیده ام؟ عرض کرد: میکائیل از زمانی که آتش دوزخ را آفریدند هرگز نخندیده است.» (36) گویند در اثر برافروخته شدن آتش جهنم صدایی بلند شد که هیچ فرشته مقرب و پیامبری نماند مگر اینکه به خاک افتد در حالی که اعضای بدنش می لرزد، حتی حضرت ابراهیم (ع) روی دوزانو می نشیند و می گوید: بار خدایا از تو درخواستی جز نجات خودم ندارم! خدای از پیامبر (ص) نقل می کند: «اگر کوه را با یکی از میله های آهنی دوزخ بزنند کوه درهم می شکند و به صورت گرد و غبار در می آید.» (37) حسن می گوید: غل و زنجیرها را در گردن اهل دوزخ نمی گذارند تا آنان را در برابر قدرت خدا ناتوان کنند بلکه برای آن است که هر گاه شراره آتش آنها را از جا بکند آنان را در دوزخ استوار سازد، سپس با گفتن این حرف، حسن از هوش رفت، وقتی که بهوش آمد در حالی که اشکش جاری بود، گفت: ای فرزند آدم!

مواظب خودت باش، مواظب خودت باش، زیرا تو يك جان بیش نداری اگر نجات یافت، نجات یافتی و اگر هلاك شد، آن که نجات یافته به حال تو فایده ای ندارد، و هر نعمتی جز بهشت بی ارزش است و هر گرفتاری جز آتش دوزخ ناچیز است.

طاوس یمانی می گوید: وقتی که آتش جهنم را آفریدند، دل‌های فرشتگان از جا کنده شد، اما وقتی که شما آدمیان را آفریدند، آنها آرام گرفتند.

بعضی از بزرگان گفته اند: ای کسی که يك سخن او را از جا می کند، و يك پشه او را از خواب می اندازد، آیا همچون تو کسی توان شعله آتش را دارد، و یا صفحه‌گونه اش برخورد با حرارت آتش را تحمل می کند؟ و آیا نازکی دستگاه گوارش او بر خشونت آب جوشان، و نرمی کبدش بر نوشیدن آبهای بدبوی بسیار سرد، طاقت دارد؟ از غلام احنف بن قیس نقل شده است: اکثر نمازهای احنف در شب بود، چراغ را نزدیک خود می گذاشت، و انگشتش را روی چراغ می گرفت و می گفت: ای احنف خوب رفتار کن! چه چیز باعث شد تا فلان روز فلان کار را بکنی! هشام بن حسن از اصحاب حسن، هیچ وقت چراغ را شبها خاموش نمی کرد، خانواده اش گفتند: آخر این چه کاری است، ما شب را از روز تشخیص نمی دهیم، گفت: من هر گاه چراغ را خاموش می کنم به یاد تاریکی قبر می افتم و خوابم نمی برد.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: (بدانید که این پوست نازک بدن طاقت آتش دوزخ را ندارد پس بر خودتان رحم کنید، زیرا شما که خود را در گرفتاریهای دنیا آزموده اید، و دیده اید که چگونه فردی از شما را که خاری به بدنش می خلد بی تاب می کند و در اثر لغزشی خون از بدنش جاری می شود، و شنهای گرمی که او را می سوزانند، پس چه خواهد بود حال او، وقتی که ما بین دو طبقه از آتش: هم بستری با سنگ و همدمی از شیطان، قرار گرفته باشد، آیا می دانید که مالک

دوزخ هر گاه بر آتش خشم گیرد، به خاطر خشم او، شعله های آتش، افروخته تر شده و درهم پیچند، هر گاه مانع شود و آن را زجر کند، آتش بی تابى کند و میان درهای جهنم غرّش کنان بر جهد! حال ای پیر فرتوتی که آثار پیری تو را در بر گرفته است چگونه خواهی بود وقتی که طوقهای آتش استخوانهای گردنت را بگیرد، و غل و زنجیرها بر بدنت پنجه در افکند حتی گوشتهای بازوهایت را بخورد؟» (38) مردی به پیامبر خدا (ص) عرض کرد: یا ابا القاسم! آیا به نظر شما اهل بهشت می خورند و می آشامند؟ فرمود: «آری، سوگند به خدایی که جان من به دست قدرت اوست، هر کدام از آنها را برابر صد نفر در خوردن و آشامیدن توانایی دهند.» عرض کرد: آن که چیزی می خورد، احتیاج به دفع آن نیز دارد، در صورتی که بهشت پاکیزه است و آلودگی در آنجا نیست؟ فرمود: «به صورت قطرات عرق که چون مشک خوشبو است از بدن اهل بهشت جاری می شود، و در نتیجه شکمشان فرو می نشیند.» (39) حضرت داود، به غاری از غارهای بیت المقدس وارد شد، دید حضرت حزقیل به عبادت پروردگار مشغول است به حدی که پوست بدنش به استخوان چسبیده، سلام داد و به او گفت: صدای شخص سیر مرفه‌ی را می شنوم، تو کیستی؟ گفت: من داوادم، گفت: آن که این طور زن و آن طور کنیز دارد؟ گفت: آری، و تو با این سختی به سر می بری. گفت: نه در سختی به سر می برم و نه تو در نعمت، تا وارد بهشت شویم! [آنگاه معلوم خواهد شد].

ابو هریره می گوید، بر رسول خدا (ص) برخورد کردم، در حالی که همراهم چند نهال درخت بود. فرمود: «آیا می خواهید شما را بر نهالهایی بهتر از اینها راهنمایی کنم؟ بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، پس هیچ کلمه ای از این کلمات نیست که بگویی مگر اینکه خداوند در بهشت درختی برای تو بنشانند.» (40)

ابو ایوب انصاری از آن بزرگوار نقل می کند: «شبی که مرا به معراج بردند، ابراهیم (ع) به من گذر کرد و گفت: به امت خود دستور ده تا در بهشت زیاد درخت بنشانند، زیرا زمین بهشت پهناور و خاکش پاکیزه است. گفتم: درخت بهشتی چیست؟ گفت: لا- حول و لا- قوة الا بالله.» (41) از امیر مؤمنان (ع): «آیا آزاد مرد بزرگواری نیست که این ریزه های غذایی را که لای دندانها باقیمانده است [متاع دنیا] به اهلش واگذارد، زیرا برای وجود شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز در برابر بهشت به چیز دیگری نفروشید.» (42) از آن بزرگوار است: «اگر به دیده دل آنچه را از بهشت برای تو وصف می کنند ببینی، نفس تو از آنچه در دنیاست دوری خواهد کرد؛ از خواسته ها، خوشیها، و زینتهایی که در دیدگاههایش وجود دارد، و اندیشه در صدای بهم خوردن برگ درختان که کنار جویباران بهشت است حیرت زده می شود، که ریشه آن درختان در تلهایی از مشک فرو رفته است. (43) و در آویزان بودن خوشه های مروارید تازه در شاخه های نازک و ضخیم، و در نمایان شدن میوه های رنگارنگ در پوست شکوفه هایی که بدون زحمت چیده می شوند، و طبق خواست چیننده در دسترس قرار می گیرد، برای اهل بهشت در جلو کاخهای بهشتی، عسلهای پاکیزه و شربتهای مصفا گردش داده می شود، بهشتیان گروهی هستند که پیوسته مشمول بخشش الهی هستند تا در منزل همیشگی فرود آیند، و از جابجایی مسافرتها آسوده شوند.» هارون الرشید از ابن سماء خواست تا او را موعظه کند، ابن سماء گفت: بترس از اینکه بهشتی را که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است، به تو عرضه شود، اما به مقدار جای پای، برای تو نباشد.

پیامبر خدا (ص) وارد مسجد شد، گروهی از انصار را دید که با يك نی مسجد را متر می کردند، عرض کردند: می خواهیم مسجد تو را تعمیر کنیم!

پیامبر(ص)، نی را گرفت و دور انداخت و فرمود: «مقداری چوب و مختصر تعمیر و اصلاحی و سایبانی مانند سایبان حضرت موسی(ع) که با معنویت و شأن مسجد مناسبتر است.» (44) و از آن بزرگوار نقل کرده اند که: «محبوبترین جاها در نزد خداوند مساجد هر شهری است، و مبعوضترین آنها بازارهاست.» (45) و از آن گرامی است: «هر چیزی کثافتی دارد و کثافت مسجدها گفتن:

نه به خدا قسم، و آری به خدا قسم، است.» (46) و از آن حضرت است: «در آخر الزمان، مردمی بیایند که مسجد می روند و در آنجا دور هم می نشینند، صحبت از دنیا و محبت دنیا می کنند، با آنها همنشین نشوید، خداوند به ایشان نیازی ندارد.» (47) سعید بن مسیب می گوید: «هر کس در مسجد بنشیند، در حقیقت همنشین خدا شده است، پس حق ندارد سخنی جز سخن خیر بگوید.» مردی از اهل سمرقند از فضیل پرسید: کدام یک را بهتر می پسندی؟ مجاور مکه شوم، و یا اینکه به شام بروم؟ گفت: اگر انسان پرهیزگار باشی چه فرق می کند که در شام باشی یا مکه؟ حضرت عیسی(ع) می فرماید: من دنیا را به صورت پیرزنی دیدم که دندانهای ثنایش افتاده، و به هر نوع آرایشی خود را آراسته است، از او سؤال شد:

چند شوهر کرده ای؟ جواب داد: آن قدر زیادند که شمار آنها را نمی دانم. سؤال شد: آیا همه آنها مردند، و یا تو را طلاق دادند؟ جواب داد: بلکه همه آنها را کشتم. گفتند: وای به حال همسران مانده ات، چگونه از شوهران گذشته ات عبرت نمی گیرند، و از تو نمی ترسند؟ امام حسن(ع) بیشتر اوقات به عنوان تمثیل در مورد دنیا می فرمود:

«ای کسانی که طالب لذت‌های دنیوی هستید، دنیا دوام ندارد برآستی که گول خوردن به سایه ای که گذر است از نادانی است.» (48)

پیامبر(ص) فرمود: «دنیای سرای کسی است که سرایی [در آخرت] ندارد، و سرمایه کسی است که سرمایه ای [در آخرت] ندارد، و کسی که بی خرد است برای دنیا مال و منال جمع می کند، و آن که نادان است، طالب شهوات و لذات دنیاست، و کسی که ناآگاه است بر سر دنیا دشمنی می کند، و شخص بی بصیرت بخاطر دنیا حسادت می کند و آن که یقین و باور به [مردن] ندارد، برای دنیا تلاش می کند.» (49) مالک بن دینار می گوید: از این جادوگر [دنیا] بترسید که دل‌های دانشمندان را جادو می کند.

هر که در دلش بخشی از ایمان باشد، به امروز و فردا کردن، خام نمی شود، شخصی که در گرو: «سوف-لیتی» (یعنی: بزودی، و ای کاش من...) است، نابودیش در همان «سوف-لیت» است.

هر کس که هدفش دنیا باشد، در دنیا و آخرت غم و اندوهش فراوان گردد! امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «چه قدر زود می گذرند ساعتها در روز، و چه زودگذر است روزها در ماه، و چه قدر شتابان است گذشت ماههای سال، و چه قدر زود می گذرند سالهای عمر!» (50) از نخعی در باره تهیه منزل و ساختمان پرسیدند، گفت: وزر و وبال است و اجر و پاداشی ندارد. گفتند: مقدار بنایی که ناگزیر از آنیم؟ گفت: در آن صورت نه اجر و پاداش دارد، و نه وزر، و وبال! سلمه احمر می گوید وارد کاخ هارون الرشید شدم، گفتم:

اما کاخهای تو در دنیا بزرگ و وسیع است، ای کاش که پس از مرگ قبرت نیز وسیع می بود! (51) حسن (52) به کاخی گذر کرد، گفت: این کاخ از آن کیست؟ گفتند:

متعلق به اوس است. گفت: اوس، دوست داشت که به جای این کاخ یک گرده

نان در آخرت می داشت.

حضرت نوح(ع) هزار و چهار صد سال در يك خیمه ای که از موی بافته ساخته شده بود زندگی می کرد و هر وقت به او می گفتند: ای پیامبر خدا کاشکی يك خانه گلی می داشتی تا سر پناهت می شد؟ می فرمود: من فردا می میرم و آن را وامی گذارم؛ و در همان خیمه بود تا از دار دنیا رفت.

مردی به امام حسین(ع) عرض کرد: خانه ای ساخته ام، دوست دارم، شما وارد آن شوید، و در پیشگاه خداوند دعا کنید.

پس آن بزرگوار وارد خانه شد و يك نگاهی کرد، و فرمود: «آیا خانه خود را خراب کرده و خانه دیگران را آباد کرده ای؟ مردم زمین تو را فریفته اند، و اهل آسمان از تو خشمگینند.» (53) از انس در حدیث مرفوعی آمده است که پیامبر خدا(ص) ساختمانی گنبدی شکل مرتفعی را دید، پرسید از کیست؟ عرض کردند: مال فلان شخص انصاری است، خدمت پیامبر آمد و به او سلام کرد، اما پیامبر(ص) از او روگرداند! مرد انصاری نزد اصحاب پیامبر، گله کرد، گفتند: پیامبر(ص) بیرون که بود ساختمانی تو را دید. آن مرد به مجرد شنیدن این مطلب، خانه را خراب و با زمین یکسان کرد، پیامبر(ص) وقتی که مطلع شد، فرمود: «بدانید که هر ساختمانی وزر، و بالی است برای صاحبش مگر اینکه چاره ای از آن نباشد.» (54) مرد تنگدستی با زن توانگری ازدواج کرد، آن زن از کوچکی خانه دلتنگ شد، مرد تنگدست به او گفت: از جا بلند شو! زن از جا بلند شد، سرش به سقف خانه نخورد، گفت: فرض کن که سقف خانه نزدیک آسمان است، وقتی که سرت به آن نمی خورد، چه سودی به حال تو دارد؟! سپس گفت: بخواب! زن خواب از خواب بیدار شد، باز هم پاها به دیوار نخورد، گفت: فرض کن که دیوار خانه کنار کوه قاف است، وقتی که پاهایت به آنجا نمی رسد چه سودی به حال تو دارد؟! زن گفت: بس

است مرا کافی است و راضی شد.

حسن و وهب نقل کرده اند که: فرشتگان در زمان حضرت ادریس، برای هدایت و اصلاح مردم آن زمان، با مردم مصافحه می کردند و سخن می گفتند، تا اینکه در زمان حضرت نوح این رابطه قطع شد.

ابو هریره در حدیث مرفوعی نقل می کند: هیچ کسی نیست که از خانه اش بیرون رود مگر اینکه در خانه اش دو پرچم برافراشته است: یکی به دست فرشته و دیگری به دست شیطان، پس اگر به دنبال فرمان خدا برود، آن فرشته با پرچمش در پی او می رود تا وقتی که به خانه اش برمی گردد، اما اگر در پی کاری بیرون رود که رضای خدا در آن نباشد، شیطان با پرچم خود او را دنبال کند، و همواره زیر پرچم شیطان خواهد بود تا وقتی که به خانه اش برمی گردد.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «هیچ کسی صدقه ای نمی پردازد، مگر اینکه هفتاد شیطان را از خود دور می سازد.» (55) مردی به فضل بن مروان گفت: فلانی به تو بدبین است، گفت: البته از دست آن که ویرا به چنین کاری واداشته است خشمناکم، خداوند من و او را بیامرزد، گفتند: چه کسی او را وادار کرده است؟ گفت: شیطان.

امیر المؤمنین (ع): «در شکم مادرت به حالت جنینی می جنبیدی، نه از جایی خبر داشتی و نه صدایی را می شنیدی، و بعد تو را از جایگاهت به سرایی آوردند که قبلاً ندیده بودی، و راههای سود بخشش را نمی شناختی، پس چه کسی تو را راهنمایی کرد تا از پستان مادرت شیر بمکی؟ و در هنگام ضرورت توان حرکت به سمت موارد نیازت را داد.» (56) از امیر مؤمنان (ع) در حدیث مرفوعی که خداوند می فرماید: «ای فرزند آدم، نسبت به من بی انصافی می کنی، آیا دوست داری که نعمتهای خود را مورد محبت تو قرار دهم، و تو با گناهانت نافرمانی مرا بکنی، خیر و خوبی من به تو فرو می ریزد، و شرّ و بدی تو به طرف من بیاید؟ همواره فرشته ای بزرگوار - هر شب و

روز-از تو، کار ناپسندی نزد من می آورد، ای فرزند آدم! اگر تو از کس دیگری راجع به خود صفتی را بشنوی، در حالی که موصوف به آن صفت را شناسی، فوراً به دشمنی و مخالفت او قیام می کنی!» (57) ابو مسلم خولانی می گوید: مردم چون برگ نرم بی خاری بودند، در صورتی که شما امروز خاری بی برگید.

یکی از بزرگان می گفت: شیاطین بر اطراف قلب آدمی جمع می شوند همچون مگسائی که روی زخم ازدحام می کنند، پس اگر رانده نشوند باعث فساد می شوند.

از امیر المؤمنین (ع) است که فرمود: «هر که سر نیزه خشم را برای رضای خدا تیز کند، خداوند او را بر کشتن پیروان سرسخت باطل نیرو و توان می بخشد.» (58) و از آن گرامی است: «از جمله کفاره های گناهان بزرگ دادرسی ستمدیده و رفع گرفتاری غمدیده است.» (59) از امیر المؤمنان (ع) است: «خود را از هر پستی والاتر بدان، هر چند که آن فرومایگی تو را به منافع کلانی دعوت کند، زیرا تو آنچه را که از شخصیت خود، از دست بدهی، هرگز عوض آن را به دست نمی آوری، و بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است.» (60) از پیامبر (ص): «هر کس از ناموس برادر مسلمانش دفاع کند، این عمل او، باعث جلوگیری از آتش جهنم می شود.» (61) وقتی که یزید بن معاویه مسلم بن عقبه را برای قتل و غارت مردم مدینه فرستاد، حضرت علی بن الحسین (ع) چهار صد زن و دختر از اولاد عبد مناف را تحت حمایت گرفت، آنها را نگهداشت و اداره کرد، تا اینکه سپاه مسلم بن عقبه به هزیمت رفتند، بعدها یکی از آن زنان می گفت: به خدا قسم پیش پدر و مادرمان با چنین احترامی زندگی نکرده بودیم.

از اصمعی نقل کرده اند، گفت: بر خلیل وارد شدم، دیدم که روی بوریای کوچکی نشسته است، پس به من اشاره کرد بنشین! گفتم: جا را بر شما تنگ می کنم. گفت: دنیا را با همه تشریفاتش رها کن که دو دشمن در آن نمی گنجد، و یک وجب در یک وجب آن دو دوست را بس است.

از امیر المؤمنان (ع) است: «باطن هر چیزی تو را از حقیقت آن چیز آگاه می سازد، هر دوستی که انگیزه اش حرص و آز باشد، ناامیدی به بار می آورد.» (62) به خالد بن صفوان گفتند: کدام یک از دوستانت نزد تو محبوبترند؟ گفت: آن که جلو نارساییهای مرا می بندد، و از لغزشهای من چشم پوشی می کند و بهانه های مرا می پذیرد.

محمد بن واسع می گوید: هر گاه دل متوجه خدا شود، خداوند نیز از طریق دلهای مؤمنان به او عطف توجه می کند.

مجاهد می گوید: اگر دوستی، از همراهان شایسته نباشد، جز اینکه شرم او باعث شود که از معصیت خدا خودداری کنی، تو را بس است. فقیری، توانگری را به خاطر خدا دوست داشت، حاجتی را سه مرتبه از او درخواست کرد، و او رد کرد، و فقیر از دوستیش دست برنداشت، توانگر علت را پرسید، فقیر گفت: برادر، من تنها برای خدا تو را دوست دارم، هیچ چیزی از امور دنیا بین من و تو را بر هم نزد، توانگر با شنیدن این حرف، نیمی از مال خود را به او داد.

هر کس نسبت به برادر مسلمانش در دل محبت داشته باشد، و به اطلاع او نرساند، خیانت کرده است.

هر کس از همراهی شخص بی خیر راضی باشد، به همراهی کسی که خیر دارد، راضی نخواهد بود! یکی از بزرگان همواره می گفت: هر کس دوست نگیرد، مگر فردی را که بدون نقص و عیب است، دوست کم خواهد داشت و هر کس جز به فداکاری دوست برای وی، از دوستش خوشنود نگردد، پیوسته ناراضی خواهد بود، و هر که

دوستش را برای هر گناهی مورد سرزنش قرار دهد، دشمن زیاد خواهد داشت.

ابن مسعود در حدیث مرفوعی از پیامبر (ص) نقل می کند: «به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، کسی مسلمان نیست مگر اینکه دل و زبانش سالم باشد و همسایه اش از گزند وی محفوظ باشد.» پرسیدند: چه گزندی؟ فرمود:

«از جور و ستم او.» (63) فرقد می گوید: دنیا را دایه و آخرت را مادر خود قرار دهید، آیا نمی بینید که کودک وقتی که نگران است، و توجه پیدا می کند، خود را به آغوش مادر می افکند و دایه را ترک می کند.

هرم بن حیان (64) می گوید: شخص بزرگوار و با شخصیت نه دنیا را بر آخرت ترجیح می دهد، و نه خدا را معصیت می کند.

شاعری می گوید: من بمانند شب، سپری مقاوم و شجاع ندیده ام، هر گاه چیره شود، زود سپری می گردد، اگر نه عابدی آن را به عبادت می گذراند. (65) یزید رقاشی می گوید: روزهای مهم تو سه روز است: یکی روزی که تو به دنیا آمدی، و یکی روزی که سرازیر قبر می شوی، و روزی که در پیشگاه خدا حاضر می شوی، وای از آن روز کوتاه در برابر این دو روز طولانی! جمعی از فقها و زهاد، نزد رابعه عدویه اجتماع کرده بودند، و همه از دنیا بد گفتند، او خاموش بود، وقتی که آنها حرفشان را زدند، رابعه خطاب به آنها کرد و گفت: هر کس چیزی را زیاد دوست دارد، -چه به ستایش و چه به نکوهش- زیاد یاد می کند حال اگر دنیا در دل شما چیزی به حساب نمی آید چرا این قدر از هیچ چیز یاد می کنید! هر گاه دنیا، دین شخص را لطمه نزند، پس آنچه از مال دنیا را از دست بدهد، ضرر ندارد. (66) داود طائی می گوید: شب و روز، تنها مرحله هایی هستند، پایان سفر نزدیک است، و امر مردن، با شتابتر از اینهاست، و گویا مرگ تو را غافلگیر

و از او است: دینت را کابین دنیا قرار مده، زیرا کسی که دینش را کابین دنیا قرار دهد، هر چه زودتر پشیمان می شود! مردی که قصد آموختن تیراندازی داشت، از او نظر خواست، او گفت:

خوب است اما تیراندازی همان روزهای زندگی تو است پس ببین که روزهای زندگی را با چه وسیله به پایان می رسانی؟ عمر بن دژ همدانی می گوید: دیروز و امروز برادرند یکی وارد بر تو شده است و تو بد رفتاری کرده، و بد پذیرایی کردی، از نزد تو رفت در حالی که تو را نکوهش می کند، و بعد برادرش مهمان تو شده و می گوید: بد رفتاری با برادرم را به وسیله نیکی به من جبران کن! پس اگر به من هم مانند برادرم بدی کنی، چه بسیار سزاوار آنی تا با گواهی ما به هلاکت افتی! محمد بن سوقه می گوید: دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازویند، هر وقت یکی سنگین شود، دیگری سبک می شود.

پادشاهی در بنی اسرائیل، شهری زیبا بنا کرد، و بعد مردم را به مهمانی دعوت کرد، و دم دروازه شهر کسی را گذاشت تا از مردم عیب و نقص شهر را بپرسند، هیچ کس نقصی نگرفت جز سه تن، که هر سه هم پیر و عبایی بر دوش داشتند، گفتند: ما دو عیب در آن دیدیم. پرسیدند: آن عیبا چیستند؟ گفتند:

یکی اینکه این شهر سرانجام از بین می رود، و دیگر اینکه صاحبش روزی می میرد! پادشاه پرسید: آیا شما منزلی را می شناسید که این دو عیب را نداشته باشد؟ گفتند: آری، سرای آخرت. این بود که شاه، سلطنت را رها کرد، و مدتی با آنها به عبادت پرداخت و پس از مدتی، از آنها خدا حافظی کرد، پرسیدند: مگر از ما چیزی دیدی که باعث رنجش تو شد؟ گفت: خیر، اما شما مرا می شناختید و در نتیجه احترام می کردید، می خواهم با کسی همراه باشم که مثل شما مرا نشناسد!

ابن سماء می گوید: هر کس را که دنیا به میل خود او، شیرینیش را بچشانند، آخرت، تلخیش را با سختگیری به او خواهد چشانند.

از مجاهد نقل کرده اند: هیچ روزی از روزهای دنیا نمی گذاشت مگر اینکه می گفت: سپاس خدا را که مرا از دست دنیا و اهل دنیا آسوده کرد. آنگاه، از مردم کناره می گرفت، تا خداوند او را عاقبت بخیر سازد! پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه امتم دنیا را اهمیت دهند، خداوند شکوه اسلام را از آنها می گیرد.» (67) فضل می گوید: اگر دنیا با تمام تجهیزاتش به صورت حلال به من عرضه شود، و در آخرت هم از من حساب نکشند، اما من از آن بیزاری خواهم جست، همان طوری که هر يك از شما از مردار تنفر دارید، وقتی که از کنار آن بگذرید، می ترسید که لباستان به آن بخورد! و هم از او نقل کرده اند: اگر دنیا از آن تو باشد، و به تو بگویند: دنیا را رها کن تا قبرت را وسعت دهند، آیا تو این کار را نمی کنی؟ و یا بگویند: دنیا را رها کن تا جرعه ای آب در وقت تشنگی روز قیامت بدهند، آیا انجام نمی دهی؟ و نیز از وی نقل شده است: اگر من دنیا را با طبل و شیپور بجویم بهتر است نزد من از اینکه به وسیله دینم دنیا را بطلبم! عابدی در موقع جان دادن می گفت: حسرتی نسبت به سرای اندوهها و غمها، خطاها و گناهان ندارم، تنها تأسفم بر شبی است که خوابیدم و روزی که روزه ام را خوردم و یا از آن ساعتی است که از یاد خدا غافل شدم.

از ابراهیم بن ادهم نقل کرده اند: دلت را از یاد دنیا تهی کن، تا رضا و خوشنودی جایگزین آن شود.

زن عربی کنار جمعی ایستاد و گفت: آماده لقای پروردگار باشید زیرا روزگار اندک اندک ما را بدان سوراخ می کند!

انس می گوید: خداوند دنیا را سرای گرفتاری و آخرت را سرای جاوید قرار داده، و گرفتاری دنیا را وسیله ای برای پاداش آخرت و پاداش آخرت را عوض از گرفتاری دنیا قرار داده است، پس می گیرند تا بدهند و گرفتار می کنند تا پاداش بدهند.

حسن (68) می گوید: به دنیا توهین کنید زیرا این برای شما گواراتر است، و برای شما آسانترین چیز است.

خداوند متعال به دنیا وحی کرد: هر کس به تو خدمت کرد، بر او سخت گیر، و هر کس به من خدمت کرد، پس تو هم به او خدمت کن.

مردی به حسن گفت: ای ابو سعید، وقتی که گرسنه می شوم ناتوان و ضعیف می شوم و هر گاه سیر می شوم، از سیری نفسم بند می آید؟ جواب داد: ای برادر دنیا سرایی است ناموافق، پس در پی سرای دیگر باش.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «دنیا سرای گذراست و مردم در دنیا دو دسته اند، يك دسته خود را فروخته و هلاك و نابود ساخته اند، و دسته دیگر خود را خریده و آزاد ساخته و نجات داده اند.» (69) و از آن بزرگوار است: «شما مردم در این دنیا هدفی هستید که مرگها بر آن تیر اندازی می کنند، با هر جرعه نوشیدنی گلوگرفتگی است و با هر لقمه غذایی استخوانی گلوگیر می باشد، به هیچ نعمتی از نعمتهای دنیا نمی رسید، مگر اینکه نعمت دیگری را از دست بدهید.» (70) انس در حدیث مرفوعی از پیامبر (ص) نقل می کند: «همانا خداوند دنیا را در پرتو نیت آخرت می دهد، اما آخرت را با نیت دنیا نمی دهد.» (71) حضرت علی بن الحسین (ع) می فرماید: «از پستی دنیا در پیشگاه خداوند همین بس که سر یحیی بن زکریا به عنوان هدیه در طشت طلایی برای زناکاری برده می شود، این خود باعث دلداری برای آزاده گانی است که می بینند فرومایه پستی از دنیا به خوبی کامیاب می شود، چنان که آن زن بدکاره به چنین هدیه

بزرگی می رسد!» (72) علی (ع) می فرماید: و اگر دنیا از يك طرف گوارا و شیرین باشد، طرف دیگرش تلخ و باعث بیماری و باست (73) [کنایه از اینکه مهلك است. م] ثابت بن سعید می گوید: دنیا مانند دم عقرب در پایان خود زهر کشنده دارد.

مأمون می گوید: اگر از دنیا بخواهند که خود را توصیف کند جز به مانند ابو نؤاس توصیف نخواهد کرد.

هر گاه خردمندی دنیا را بیازماید، برایش روشن خواهد شد، که دنیا دشمنی در لباس دوست است.

حضرت عیسی (ع) فرمود: کیست آنکه روی موج دریا منزل بنا کند، آنجا همین دنیا است، پس در آن نباید آرام بگیرد و مطمئن باشید. محمد بن یحیی الواسطی می گوید: خدا را آن طوری که باید بشناسد، نشناخته است آن که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدم می دارد، و آخرت را چنان که باید بشناسد، نشناخته است، آن کسی که دنیا را بر آخرت مقدم می دارد.

بشیر بن حارث می گوید: آخرت را سرمایه خود قرار بده، هر چه از دنیا نصیبت شد آن را سود حساب کن! محمد بن بشیر می گوید: هر خودخواه و گردنفرازی را می بینم که برای خود چنین آرزومند است، سال تندرستی که گذشت برمی گردد! (74) از نشانه های رستاخیز، زیادی باران، و کمی گیاه، و زیادی قراء و کمی فقهاء و زیادی فرمانروایان و کمبود افراد امین و درستکار است.

ابو هریره: قیامت قیام نمی کند مگر اینکه از رود فرات کوهی از طلا درآید، و مردم به خاطر دست یازیدن بدان يك دیگر را می کشند، به حدی که از هر صد نفر نود و نه تن کشته شوند و هر يك از آنها بگوید: شاید آن که نجات یابد من باشم!

حسن می گوید: چه گمان می برید به اقوامی که پنجاه هزار سال، برای خدا روی پای خود ایستادند، يك لقمه از غذای دنیا را نخورده و يك جرعه آب آن را نیاشامیدند، تا اینکه گردنشان از تشنگی زیاد بریده، و درونشان از گرسنگی سوخت آنها را وارد آتش کردند، آنگاه از چشمه آب گرم جهنم نوشیدند که به شدت می جوشید! داود بن هند می گوید: برای هر بنده ای از جانب خدا در روز قیامت پنجاه ایستگاه است، مدت هر کدام، هزار سال برآستی شب و روز دو گنجی ای هستند که هر چه به امانت در آنها قرار دهی، به خداوند، می پردازند، و آن دو در باره تو وظیفه خود را عمل می کنند، تو هم در آنها وظیفه ات را انجام ده.

علی (ع) فرمود: «دنیا خود را برای تو وصف کرده، و بدیهایش را آشکار ساخته است، مبادا به دلیل دل بستگی و اعتماد اهل دنیا به آن و حرص و دشمنی آنان بر سر دنیا، گول دنیا را بخوری زیرا که آنان سگهای پارس کننده، و درندگان شکاری هستند، بعضی از آنها از بعضی ناراحت شده و فریاد می زند، و توانایشان ناتوان را بخورد، و بزرگ آنها با زور به کوچک زیان رساند، چهار پایانی هستند که بسته شده اند و بعضی دیگر چهار پایانی رها شده، که عقل و خرد را از دست داده، و در بیراهه، سوار مرکب نادانی خودند.» (75) عبد الملك به حجاج نوشت که روزگار را برایم توصیف کن، پس در جواب او نوشت: دیروز گویا نبوده است و فردا گویا ممکن است باشد، و امروز را بیهوده کاران طولانی می بینند و به هرزگی کوتاه می کنند، اما خردمند از امروز برای روز قیامتش توشه برمی دارد.

حسن می گوید: به خدایی که جان من در دست اوست، گروههایی از مردم را دیدم که دنیا در نظر آنان پستتر از خاکی بود که روی آن راه می رفتند، و باکی نداشتند که دنیا به آنها رو آورد و یا از آنها رو برگرداند به این طرف برود و یا به آن طرف!

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «مردم دنیا همچون کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که آنها خوابند.» (76) محمد بن حنفیه می گوید: هر کس آخرت در نظرش ارزشمند باشد دنیا در نظرش خوار و بی مقدار می شود.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «و من شما را از دنیا بر حذر می دارم زیرا دنیا جای پایداری، و سرای اقامت و آرمیدن نیست، سرایی است در نزد پروردگارش بی مقدار، خوبی و بدی، و شیرینی و تلخیش بهم آمیخته است، خداوند متعال آن را برای دوستانش نپسندیده، و از دادن آن به دشمنانش بخل نورزیده است.» (77) بسا کاری که به موقع انجام می گیرد، یک سنتی می شود، و گاهی بی موقع انجام می گیرد، گناه محسوب می شود.

عربی می گوید: فلانی در نظر من کوچک شد، چون دنیا در نظرش بزرگ است.

حسن می گوید: فرزند آدم، در حقیقت تو همان عدد روزهای عمر هستی هر روزی که می گذرد، مقداری از عمر تو می گذرد.

سلام بن مسکین نقل می کند که حسن به ما گفت: ای گروه جوانان، در پی آخرت باشید، به خدا قسم ما گروههایی را دیده ایم که در پی آخرت بودند، هم به دنیا رسیدند و هم به آخرت، و به خدا سوگند کسی را ندیدیم که طالب دنیا باشد و به آخرت رسیده باشد.

ابو العتاهیه می گوید: ای کسی که طالب دنیایی تو را چهره ظاهری دنیا فریب می دهد و حتماً اگر آن طرف دنیا را ببینی پشیمان می شوی. (78) حکیمی می گفت: آگاهترین مردم به وضع روزگار، کسی است که از رویدادهای آن کمتر در شگفت باشد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «به خدا قسم، این دنیای شما در چشم من پست تر از استخوان ساق خوک در دست مبتلا به بیماری جذام است.» (79) یکی از بزرگان می گوید: ای دنیا چه جگرهایی را که مجروح ساختی و

چه پلکهای چشم را [در اثر گرفتاری و گریه زیاد] زخمی کردی.

یونس بن میسره می گوید: ما را چه می شود که هر زمانی که بر ما بیاید از دست آن می گرییم و هر زمانی که برود بر آن می گرییم.

امام حسن (ع) روز عید فطر جمعی را دید می خندند و بازی می کنند، فرمود: همانا خداوند روزه را میدان مسابقه برای بندگانش قرار داده است تا در اطاعت او بر یک دیگر سبقت گیرید، و به جان خودم که اگر پرده ها به یکسو روند، هر آینه نیکوکار و بدکار، هر دو در اندیشه کار خود بوده، و فرصتی برای نو کردن لباس و یا سرودن شعری نخواهند داشت. (80) حضرت عیسی (ع) می فرماید، از پلیدی دنیاست که معصیت خدا در آن صورت می گیرد، و کسی به آخرت نمی رسد جز با ترك دنیا.

به راهبی گفتند: چگونه خویشتن را از دنیا وارستی؟ گفت: دانستم که از دنیا ناراضی بیرون خواهم شد، پس خواستم که خوشحال از آن بیرون روم.

عمر بر رسول خدا (ص) وارد شد در حالی که پیامبر روی بوریایی نشسته بود که در پهلوی وی اثر گذاشته بود، عرض کرد: یا رسول الله! خوب بود که فرش نرمتر از او تهیه می کردید، فرمود: «مرا چه کار به دنیا، داستان من با دنیا مانند سواره ای است که در روز گرم تابستان راه پیموده است و ساعتی از روز را زیر سایه درختی به سر برده و پس از آسایش آنجا را ترك می گوید.» (81) ابن میّاده می گوید: نه کالاهای دنیا و نه سخن آن را، هیچ يك را فراموش نمی کنم، در حالی که اشکهایی که از دست دنیا جاری است انبوه سر مه های چشم را می زداید. از این روز کوتاه بهره برداری کن که تو در گروهی ایام ماههایی طولانی هستی! (82) امیر المؤمنین (ع) فرمود: «خداوند شما را پیامرزد، بدانید که شما در زمانی زندگی می کنید که در آن گوینده حق اندک، و زبان از راستگویی الکن، و طرفدار حق خوار است، مردم آن بر نافرمانی رو آورده و بر ظاهرسازی

خو گرفته اند، جوانشان پلید و تندخو، و پیر مردشان گناهکار، و دانشمندان دورو، و قرآن خوانشان بی صداقت شده، کوچکشان به بزرگ شان، احترام نمی گذارد و توانگرشان از مستمندشان دستگیری نمی کند.» (83) یکی از بزرگان می گوید: دوری کن از غم و غصّه فردا و برای فردا به پروردگار فردا دلخوش باش! ابو ذر - خدایش بیامرزد - می گوید: روز تو به منزله شتر سواری تو است، هر گاه سرش را در اختیار بگیری، دمش به دنبال می آید یعنی هر گاه اوّل صبح کار نیکی را آغاز کنی، تا آخر روز سرگرم نیکی خواهی بود.

لقمان به پسرش گفت: پسرک من! آن چنان گرفتار دنیا مباش که به حال آخرت زیان رساند، و آن طور دنیا را ترك نکن که سربار دیگر مردم باشی.

علی (ع) کمتر اتفاق می افتاد که روی منبر نشیند، مگر اینکه پیش از خطبه می گفت: «ای مردم از خدا بترسید که هیچ کس بیهوده آفریده نشده تا بازی کند و خود سر رها نشده تا کار بیجا انجام دهد، و دنیایی که برای او خوب جلوه می کند جایگزین آخرت که با نگرش بد، در چشم او بد جلوه کرده است نمی شود و نیست فریب خورده ای که به همّت والای خود، از دنیا به پیروزی رسیده است مانند دیگری که از آخرت به کمترین بهره اش دست یافته است.» (84) معاویه از ضرار بن صمره شیبانی راجع به حالات امیر المؤمنین پرسید او گفت: گواهی می دهم که در بعضی از موارد دیدم او را هنگامی که شب پرده های تاریکی را گسترده و آن بزرگوار در محراب عبادت ایستاده و محاسن خود را گرفته، به خود می پیچید مانند پیچیدن مارگزیده و گریه می کرد مانند اندوه رسیده و می گفت: «ای دنیا ای دنیا از من بگذر، خود را به من عرضه می کنی؟ مرا می طلبی؟ نزدیک مباد آن هنگام! او چه دور است آرمان تو! دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست و تو را سه بار طلاق داده ام که در آن بازگشت نیست، پس زندگانی تو کوتاه و ارزش تو اندک، و آرزوی تو پست است، آه از کمی توشه و

درازی راه، و دوری سفر و سختی جای ورود (85) [قبر و...].» و از آن بزرگوار است: «آگاه باشید که دنیا به سرعت رو می گرداند، و باقی نمانده است از آن مگر ته مانده ظرفی که دور ریخته می شود، و بدانید که آخرت نزدیک است، و برای هر يك از دنیا و آخرت فرزندان است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، زیرا بزودی در قیامت هر فرزندی به مادر خود ملحق می شود، و بدانید که امروز روز عمل است و حساب و بازخواستی ندارد و فردا روز حساب و بازخواست و دیگر موقع کار نیست.» (86) محمد بن واسع به گروهی گذر کرد، گفتند: اینان پارسایانند، او گفت:

دنیا چه ارزشی دارد که پارسایش قابل ستایش باشد! لقمان به پسرش گفت: پسرک من! همان طوری که می خوابی، همان طور می میری! او همان طوری که از خواب بیدار می شوی، همان طور برانگیخته می شوی.

به عابدی گفتند: چرا دنیا را ترك گفتی؟ جواب داد: زیرا مرا از حلالش مانع شدند، و من خود از حرامش خودداری کردم.

به دیگری گفته شد: از دنیا بهره خود را بگیر که تو بزودی از دنیا خواهی رفت. گفت: پس اکنون واجب شد که از دنیا بهره ای نگیرم! ابو حازم می گوید: فرزند آدم در دنیا به هیچ حال نیست، مگر اینکه تصویر او در عرش به همان حال است، بعد یکی از شنوندگان به او گفت: اگر خداوند به تو نگاه می کند که تو اطاعت او را می کنی یا معصیتش را، مهمتر از تصویر تو در عرش است، و اگر تمام مردم روی زمین به تو بنگرند، تو مایل خواهی بود که تو را در حالی که دوست داری ببینند نه در حالی که دوست نداری، پس چگونه نسبت به پروردگار توانایی که خیانت چشمها و اندیشه های نهانی مردم را می داند؟ خداوند به حضرت عیسی (ع) وحی کرد: ای عیسی چون زمین زیر پای مردم با مردم شکیبیا و فروتنی کن، و در بخشندگی چون آب روان، و در مهربانی

و گذشت نسبت به همه چون خورشید و ماه باش که بر نیک و بد یکسان می تابند.

زید بن یحیی می گوید: در نزد مالک بن دینار بودیم، خلیفه بهرانی بر ما گذر کرد، و به مالک سلام داد، و گفت: ای ابو عبد الله ما را موعظه کن! مالک گفت: ای ابو یحیی براستی تو اگر خدا را چنان که شایسته است بشناسی، از هر سخن و موعظه ای بی نیازت می کند.

ابو یحیی می گوید: همانا مؤمنان خدایشان را از روی دید نمی پرستند، بلکه از روی نشانه می پرستند، به خدا قسم آنان وقتی که به رفت و آمد شب و روز و گردش چرخ، و برافراشته بودن آسمان بلند بدون ستون، و جریان این دریاها و رودها می نگرند، می فهمند که اینها سازنده و اداره کننده ای دارد که هیچ ذره ای از اعمال و رفتار مخلوقاتش در آسمان ها و زمین بر او پوشیده نیست، پس او را -روی دلایل هستیش- چنان پرستند، که بدنهایشان فرسوده و رنگها دگرگون گردد، اما از آن جهت نیست که عبادتشان از روی دید است! مؤمنان در دنیا، دلهاشان زنده، اعضا و جوارحشان مرده است، جز در هنگامی که مشغول ذکر و مناجات و قیام بر طاعت و بندگی او دارند مردی در بنی اسرائیل اگر سی سال خدا را عبادت می کرد، ابری بر سر او سایه می انداخت، شخصی سی سال عبادت کرد و ابری سایه نیفکند، به مادرش شکایت برد، مادرش به وی گفت: شاید تو در این سی سال گناهی مرتکب شده ای؟ گفت: نه. مادر گفت: آیا به سمت آسمان نگاه کرده ای و بدون اینکه بیندیشی چشمت را برداشتی؟ گفت: آری. مادر گفت: به همین دلیل است که نتیجه نگرفته ای! به عربی بیابانی گفتند: منزلت کجاست؟ گفت: دو طالق بعد از یمن! یعنی دو ماه پس از یمن! (87) می گویند: عرش خدا به خاطر سه چیز می لرزد: 1- برای انجام گناه کبیره. 2- برای گفتن کلمه اخلاص (لا اله الا الله) 3- برای مردن مؤمن پرهیزگار.

یکی از بزرگان می گوید: آن خدایی که کشتی را در آب دریا برای انسان رام ساخته، همان خدایی است که کرات آسمانی را در آسمان نگاه داشته است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «حکمت گم شده مؤمن است، پس آن را فراگیر هر چند که از زبان مشرکان باشد.» (88) یوسف بن اسباط می گوید: ابو حنیفه، چهار صد حدیث و یا بیشتر از احادیث پیامبر (ص) را رد کرده است. پرسیدند: چگونه؟ گفت: پیامبر (ص) فرمود: سواره دو سهم از غنایم جنگی و پیاده یک سهم می برد، ابو حنیفه گفت:

من سهم یک چهار پا را بیشتر از سهم یک مؤمن قرار نمی دهم! پیامبر خدا (ص) موی بدن را ازاله می فرمود، ابو حنیفه زدن مو را مثله شمرد، پیغمبر فرمود: فروشنده و خریدار تا وقتی که از هم جدا نشده اند اختیار فسخ معامله را دارند، ابو حنیفه گفت: اختیار ندارند. پیامبر (ص) وقتی که قصد مسافرت داشت بین زنانش قرعه می انداخت، و اصحاب آن بزرگوار هم همین کار را می کردند، ابو حنیفه گفت:

قرعه قمار است، (89) و ما به این چهار مورد بسنده کردیم تا کتاب طولانی و پر حجم نشود.

پیامبر (ص) فرمود: «علم را بیاموزید، و با علم آرامش، متانت و بردباری را کسب کنید، و از دانشمندان خودخواه و گردنفرافز نباشید، که علمتان در برابر جهل و نادانی تان تاب مقاومت نمی آورد!» (90) به کسری گفتند: آیا برای پیرمرد آموزش خوب است؟ او گفت برای هر کس که نادانی زشت است، دانش خوب است. علم و عمل همراهند مانند همراهی روح و بدن، و یکی بدون دیگری بی فایده است، آگاهی انسان از نادانی خود بهترین علم است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «دو تن پشت مرا شکستند: دانشمند تبهکار، که با بدکاریش جلو دانشش را می بندد، و عابد نادانی که مردم را با نادانی به عبادت دعوت می کند!» (91)

مردی از پیامبر خدا(ص) پرسید: بالاترین اعمال چیست؟ فرمود: «یقین به خدا و بینش در دین خدا.» و این ها را تکرار کرد. عرض کرد یا رسول الله! من از عمل می پرسم، شما از علم پاسخ می دهید؟ فرمود: «علم با عمل کم سودمند است، اما جهل با عمل فراوان بی فایده است.» (92) عیسی (ع) فرمود: هر کس عالم باشد و عمل کند و به دیگران هم تعلیم دهد، در ملکوت آسمانها بسیار با عظمت یاد می شود. یکی از بزرگان می گوید: هر گاه عالمی به علم خود عمل نکند موعظه اش در دلها نمی نشیند چنان که قطرات باران روی سنگ صاف می لغزد.

یکی دیگر می گوید: مثل قاریان این زمان، مثل آن مردی است که دامی بگسترد، و گنجشکی در نزدیکی دام بنشست و از دام پرسید: چه کسی تو را در خاک پنهان کرده است؟ دام جواب داد: فروتنی خودم! پرسید: پس چرا قلدت خمیده است؟ گفت: بخاطر عبادت زیاد. پرسید: پس این دانه ها که ریخته اند چیست؟ جواب داد: برای افطار و روزه داران آماده کرده ام. گفت: خوب همسایه ای هستی تو! وقتی که آفتاب غروب کرد، گنجشک رفت دانه ای را بردارد، دام گردش را گرفت. گنجشک رو کرد به دام و گفت: اگر همه عابدان مثل تو دیگران را خفه می کنند که هیچ خیری در عبادت نیست.

گفت: ای حاملان قرآن! قرآن در دلهای شما چه کاشته است؟ زیرا قرآن بهار مؤمن است چنان که سبزه بهار زمین است.

یکی از بزرگان می گوید: فردی از شما همت می کند، قرآن می خواند، علم می آموزد، اما وقتی که عالم شد، دنیا را می گیرد، به سینه می چسباند، بالای سرش می گذارد! آنگاه سه کس که شاهد حال چنین فردی هستند؛ یکی زن ناتوان، و بیابانی پابرهنه و یک فرد نادان، می گویند: این شخص از ما به خدا عارفتر و داناتر است اگر در دنیا ذخیره ای نمی دید این کار را نمی کرد، در نتیجه آنها نیز علاقمند به دنیا شده و شروع به گردآوردن مال دنیا می کنند، داستان

چنین کسی داستان مردی است که در قرآن آمده است: «...از بارهای گناه آنان که گمراه می کنند ایشان را بدون علم و آگاهی، آگاه باشید که آنان بد باری را حمل می کنند.» (93) حضرت عیسی (ع) می گوید: چگونه می تواند از اهل علم به حساب آید آن کسی که او را به آخرت دعوت می کنند، ولی او رو به دنیاست، و به آنچه برایش زیان بخش است بیشتر دلبستگی دارد تا به آنچه سودمند است.

یکی از بزرگان می گوید: دو دسته عالم داریم: يك دسته، عالم دنیا و دسته دیگر، عالم آخرت، اما عالم دنیا، علمش، همه جا زبان زد است و عالم آخرت، علمش پوشیده از دیگران است، شما از عالم، آخرت پیروی کنید.

بدترین عالمان کسانی هستند که با پادشاهان هم نشینند، و بهترین شاهان کسانی هستند که با عالمان مجالست دارند.

لقمان (ع) می فرماید: با دانشمندان مجالست کن، و یا با زانو زدن در محضرشان، مزاحم آنان باش! زیرا خداوند دلها را به نور حکمت زنده می کند، چنان که بارانهای تند زمین را زنده می کند.

ابن مسعود وقتی که طالبان علم را می دید، می گفت: آفرین بر شما! چشمه ساران حکمت، و چراغهای تاریکی، لباسها ژنده، اما دلها تازه، گلهای خوشبوی هر قبیله.

همو گفته است: خداوند این قرآن را نازل کرده است تا در آن بیندیشید، و بدان عمل کنید، اما گروهی خواندش را به جای عمل گرفته اند، مثلا مردی می گوید من قرآن را از اول تا آخر - بدون اینکه يك حرف بیندازم - تلاوت کردم، و حال اینکه به خدا سوگند که او همه قرآن را انداخته است! عیسی (ع) برای حواریون غذایی فراهم کرد، و پس از آنکه آنان غذا را خوردند، حضرت عیسی (ع) خود دست آنها را شست، عرض کردند: ای روح خدا ما خود سزاوارتر از شما بر این کار بودیم، فرمود: من این کار را کردم تا شما هم

نسبت به شاگردان خود، همین کار را بکنید.

جاحظ در وصف کتاب می گوید: کتاب، آن چیزی است که اگر در آن بنگرید، روحتان شاد، و دلتان آباد می شود، در يك ماه از آن چیزی می آموزید که در يك روزگار از دهان افراد نیاموخته آید، و اگر هیچ لطف و احسانی نکرده جز اینکه تورا مانع از نشستن در خانه ات و نگرستن به رهگذران شده، که نگرش زیاد، باعث تعرّض به حقوق دیگران، و تجسّس حال مردم و سر و کار با حرفهای مفت و افکار فاسد، و اخلاق پست و جنبه های نکوهیده مردم است. هر آینه مفید سلامتی و غنیمت بود.

خلیل می گوید: هر گاه کتابی سه بار استنساخ شود، و آن نسخه ها با هم مقابله نشوند، آن کتاب گنگ و نامفهوم شود.

همو می گوید: هیچ کسی به نیازمندیش نمی رسد مگر با دانستن چیزی که نیازمند نیست.

پیامبر (ص) فرمود: «نگاه کردن به چهره علما عبادت است». از امام صادق - جعفر بن محمد (ع) - راجع به این سخن پیامبر پرسیدند، فرمود:

«مقصود، آن عالمی است که هر گاه به او نگاه کنی، تورا به یاد آخرت بیندازد، و هر کس جز این باشد، نگاه کردن به او، فساد است.» (94) یا عالم باش، یا متعلّم، یا مستمع، و یا دوستدار عالمان، پنجمی نباش که هلاک می شوی! علم، عمل را می طلبد، اگر عمل پاسخ داد چه خوب، اگر نه علم از بین می رود.

مردی به برادرش نوشت: به راستی تورا علم داده اند پس مبادا - آن روزی که دانشمندان با نور دانش خود پیش می روند - تو نور علمت را به تاریکی گناهان خاموش کرده باشی.

پیامبر خدا (ص) می فرماید: «همواره این امت زیر حمایت و لطف

خدایند مادامی که قاریانشان نزد فرمانروایان چاپلوسی نکردند و عالمانشان با تبهکاران سازش نکنند، که خوبانشان، به بدان متمایل نشوند، و هر گاه چنین باشند، خداوند لطف خود را از آنان سلب می کند، و بعد ستمگران بر آنها مسلط می گردند، و بدترین ستم را بر آنها روا می دارند و پس از آن، بیچارگی و تهی دستی را برایشان مقرر می کند.» (95) هر گاه قاری قرآنی را دیدی که به دربار شاه پناه می برد، بدان که او دزد است، و مبادا فریب بخوری! او می گوید: قصدش رفع ظلم و دفاع از مظلوم است، و این خود فریب شیطان است که از آن دامی ساخته و خواندن قرآن را نردبانی برای هدف شوم خود قرار داده است! حضرت عیسی (ع) می گوید: مثل علما سوء مانند تخته سنگی است که بر دهانه نهری قرار داده باشند، نه خود آب می نوشد و نه می گذارد تا آب به زراعت برسد.

مأمون از حاضران در مجلس راجع به منافقان، لیلۃ العقبه پرسید، جوابهای مختلفی دادند، در آن میان احمد بن ابی داود وارد شد، و آنها را یکی یکی با نام، کنیه و نسبشان برشمرد، مأمون گفت: هر گاه مردم بخواهند مجلس با فضیلتی داشته باشند با مثل احمد بن داود، همنشین شوند.

هر کس از آنچه ترسناک است [عذاب آخرت] آگاه باشد، دوری کردنش از آنچه نهی شده [محرمات الهی] آسان خواهد بود.

امام صادق (ع) می فرماید: «بر عالم لازم است که موقع تعلیم درستی نکند، و اگر دیگران چیزی به او آموختند ننگ نداشته باشد.» (96) پیامبر (ص) فرمود: «از بهترین زندگیها زندگی آن مردی است که لجام مرکبش در راه خدا به دست گرفته، روی زمین محکمی می رود. هر گاه صدای سهمگین دشمن را می شنود، به جانب او می شتابد، به قصد کشتن وی، در حالی که احتمال مرگ خود را نیز می دهد، و یا آن مردی که در قلّه کوهی، از این قلّه ها و

یا در دل دشتی از این دشتهها نماز را بپا می دارد، و زکات می دهد، و پروردگار را عبادت می کند، تا به مرحله یقین برسد.» (97) عایشه بهنگام مرگ، جزع و بی تابی می کرد، از علت آن پرسیدند، جواب داد: روز جمل به صورت عقده ای راه گلویم را گرفته است! پیامبر (ص) فرمود: «نابودی و پایان دنیا در نزد خداوند سهل تر از ریختن خون مسلمان است.» (98) نیز پیامبر (ص) فرمود: «برای فریبکار روز قیامت پرچمی نصب می شود و به او گفته می شود: این است فریبکاری فلانی!» (99) پیامبر (ص) بر مردی گذشت که غذایی را می فروخت، از او پرسید:

چگونه می فروشی؟ او پیامبر را مطلع ساخت، پس خداوند وحی کرد تا دست مبارکش را داخل آن ظرف غذا کند، پس آن حضرت دست خود را داخل ظرف کرد، ناگاه آمیخته به آب بود، آنگاه پیامبر (ص) فرمود: از ما نیست کسی که در معامله غش زند! (100) مردی به عمرو بن عبید گفت: اسواری همواره تو را یاد می کند و می گوید:

او گمراه است، عمرو گفت: به خدا قسم تو نه حق همنشینی او را رعایت کردی، در این که سخنش را برای من نقل کردی و نه حق مرا رعایت کردی، در اینکه از برادرم چیزی را که باعث ناراحتی من شد به من نقل کردی، زیرا مرگ همه ما را فرا می گیرد، و در رستاخیز همه حاضر می شویم، و در قیامت همه جمع می شویم و خداوند بین ما حکم می کند، هر کس، از کسی سخن چینی کند، از تو نیز نزد دیگران سخن چینی خواهد کرد.

سخن چینی از مردی نزد اسکندر سخن چینی کرد، اسکندر گفت: ما یلی که این حرفها را از تو، و آنچه را هم او در باره تو گفته است بپذیریم؟ آن مرد گفت: نه. اسکندر گفت: پس از شرّ و بدخواهی خود دست بردار، تا او نیز دست بردارد!

مصعب بن زبیر، احنف را به خاطر چیزی که به او خبر رسیده بود، مورد سرزنش قرار داد، احنف معذرت خواهی کرد، مصعب گفت: شخص مورد اعتمادی را از این امر مطلع ساخته است! احنف گفت: هرگز، ای امیر اگر او مورد اطمینان بود که سخن چینی نمی کرد.

یکی از بزرگان می گوید: پوشیده داشتن آنچه را دیده ای بهتر است از فاش کردن آنچه را که گمان می بری.

حذیفه - خدایش از او راضی باد - می گوید: بهترین روز برایم آن روزی است که در آن روز، غذایی نیابم! از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«خداوند با بنده مؤمنش پیمان بلا بسته است چنان که پدر با خود عهد بسته است تا به فرزندش نیکی کند، و براستی که خدا بنده اش را پرهیز می دهد. همان طوری که کسی مریض را از خوردن پرهیز می دهد.» (101) همیشه حضرت زکریا (ع) فرزندش حضرت یحیی (ع) را اندوهگین، گریان و به خود مشغول می دید، عرض کرد: خدایا من از تو پسری خواستم که من از او بهره ببرم، اما تو پسری دادی که سودی به حال من ندارد! خطاب رسید: تو از من ولیّی از اولیاء را خواستی و ولی جز این نمی تواند باشد؛ نیکان هدف تیرهای بلایند! یکی از بزرگان می گوید: در یکی از کتابهای آسمانی آمده است: هر گاه تندرستی آنان طولانی می شد غمگین می شدند و در خود احساس ناراحتی می کردند اما وقتی که گرفتار بلا می شدند احساس خوشحالی می کردند، و می گفتند: پروردگارتان شما را مورد سرزنش قرار داده است شما هم می توانید با او فاش سخن بگویید.

یکی از بزرگان می گوید: هرگز گرفتاری به من رو نیاورد که به نظر من بزرگ جلوه کند، مگر این که گناهان خود را به خاطر آوردم پس آن گرفتاری در نظرم کوچک شد.

اویس - که خدایش بیامرزد، - می گوید: در پیشگاه خداوند چنان ترسان و

غمگین باش که گویی همهٔ مردم را کشته ای! یکی از بزرگان می گوید: من از مؤمن غمگین تر سراغ ندارم، در گرفتاری زندگی شریک مردم، اما در کار آخرتش تنهاست. موقعی که خداوند ابراهیم را خلیل خود، گرفت، در دل او ترس خود را چنان قرار داد که ضربان قلبش را از دور می شنیدند. همان طوری که صدای پر پرنده را در هوا می شنوند.

براستی که ترس از خدا مقدم بر امیدوار بودن است، زیرا خداوند بهشت و جهنم را آفریده است، و هرگز کسی وارد بهشت نمی شود، مگر این که از روی جهنم گذر کند.

حضرت عیسی (ع) می گوید: تو که نمی دانی مرگ چه وقت تو را فرا می گیرد، پس چرا پیش از فرا رسیدن ناگهانی آمادهٔ مرگ نمی شوی! گویند: گریه دو نوع است: یکی گریهٔ دل و یکی گریهٔ چشم، گریهٔ دل، گریستن بر گناهان است و این نوع گریه مفید است و اما گریه به چشم به این ترتیب است که شخصی را می بینی چشمانش گریان است اما دلش چون سنگ سخت است، خدای تعالی می فرماید: به عزت و جلالم، و به بخشش و گستردگی رحمتم سوگند، چشم بنده ای در دنیا از ترس من گریان نمی شود، مگر اینکه در آخرت خندهٔ او را افزون سازم.

یکی از بزرگان می گوید: اگر آن قدر از خوف خدا بگیریم تا اشکهایم بر گونه ام روان شود، برایم محبوبتر از آن است که کوهی از طلا را صدقه دهم.

دیگری می گوید: خورشید از خوف خدای تعالی می گرید، پس اگر شما نتوانستید گریه کنید، حالت گریه به خود بگیرید، زیرا هیچ چیز خشم خدا را - جز استغفار، گریه و دعا - بر نمی گرداند.

روزی حسن (102) شروع به صحبت کرد، به حدی که تمام حاضران مجلس گریستند، آنگاه گفت: آیا ناله و زاری مانند نالهٔ زنان بدون اراده، براستی برادران یوسف شامگاه نزد پدرشان در حال گریه بازگشتند!

یکی از بزرگان به قدری گریست که نزدیک بود چشمانش را از دست بدهد، پزشك به وی گفت: تو را معالجه می کنم بشرط آنکه گریه نکنی! او در جواب گفت: هر گاه چشمی نگرید چه خیری دارد؟ یکی از بزرگان می گوید: اگر مردم اندازه رحمت و گذشت خدا را بدانند، چشمانشان روشن گردد، و اگر مقدار کیفر، و شدت مجازات الهی را بدانند، هیچ گاه اشك چشمانشان قطع نگردد.

یکی از بزرگان يك سال تمام، شب و روز گریه می کرد، به حدی که پلکهای چشمش فرو افتاد، پسرش به وی گفت: اگر آتش دوزخ را برای تو آفریده بودند، بیش از این کاری از تو بر نمی آمد، پدر گفت: و آیا جز این است که آتش دوزخ را برای من و امثال من آفریده اند؟ خردمندترین مردم، نیکوکاری است که خوف خدا را در دل دارد، و نادانترین مردم، بدکاری است که از عذاب خدا آسوده است.

یکی از بزرگان می گوید: خدا ترس، آن نیست که بگرید و چشمانش را پاك کند، بلکه خدا ترس، آن است که از آن چه باعث ترس اوست خودداری کند مبادا که خداوند او را بدان وسیله عذاب کند.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: غمهایی را که بر شما وارد می شود، با اراده قوی و کمال ایمان و یقین از خود دور سازید! (103) پیامبر (ص) فرمود: «چشمان بنده ای از ترس خدا غرق در اشك نشده است مگر اینکه بدن او را بر آتش جهنم حرام کرده است. پس اگر اشکش بر گونه اش جاری گشت، تنگنای معیشت و ذلت و خواری او را نگیرد، و هیچ عملی نیست مگر اینکه وزن و اجر معینی دارد جز اشك چشم که باعث خاموش کردن دریاهایی از آتش است.» (104) امیر المؤمنین (ع) فرمود: «فخر و سرفرازی خود را بگزار، و کبر و گردنفرزیت را رها کن و متواضع باش، و به یاد خانه قبرت باش.» (105)

فرزدق شنید که ابا برده می گوید: چگونه من افتخار نکنم در حالی که پسر یکی از دو داورم! فرزدق گفت: یکی از آنها نادان و دیگری تبهکار است پس پسر هر کدام می خواهی باش! همین قدر در نکوهش شخصی در باره خود بس که در حضور همه مردم، خود را مذمت کند. (106) از بزرگمهر پرسیدند: آیا نعمتی را سراغ داری که به صاحبش حسد نبرند؟ گفت: آری، نعمت تواضع، سؤال شد: آیا گرفتاری و بلایی را سراغ داری که کسی به گرفتار آن بلا رحم نکند؟ گفت: آری، بلای خودخواهی.

حسن بصری همواره می گفت: همه چیز وابسته به قضا و قدر الهی است جز گناهان.

امیر المؤمنین علی (ع) در وصف دنیا می فرماید: «چگونه خانه ای را توصیف کنم که آغازش رنج و انجامش نیستی و فناست، در حلال آن حساب، و در حرامش کیفر و عقاب است، هر که تندرست بود در امان است و هر که بیمار باشد پشیمان می شود.» و قول آن حضرت در باره دنیا: «ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی که گرفتار و فریفته نیرنگ او هستی، چه وقت تو را نکوهش کرده است؟ و یا کی تو را فریب داده است؟ آیا به خوابگاه پدرانت در خاک و یا خانه های مادرانت که در آنجا پوسیده اند؟ چه بسیار با دستهای خود کمک کردی؟ و چه بسیار با دستانت معالجه کردی؟ برای آنان بهبودی طلبیدی، از اطباء فایده داروها را برای ایشان جستی؟ و دنیا آنها را سرمشق تو قرار داد و هلاک شدن آنان را هلاک شدن تو قرار داد.» (107) حسن بصری مکرر می گفت: ای فرزند آدم! آزمندانه به جمع آوری مال دنیا پرداختی، به سختی پایبند دنیا شدی! بدقت در ظرفی نهادی و دهانه آن را محکم بستی، خواری و ذلت را بر جان خود خریدی، لباس نرم بر تن کردی تا

اینکه مردم گفتند: فلانی مرد و رفت، و خدا می داند عالم برزخست، و در قیامت نیز حساب طولانی است.

همو می گفت: بیچاره فرزند آدم، هنگام اجلاس نامعلوم، بیماریهایش مرموز، اسیر گرسنگی، و مغلوب سیری است! براستی حشره کوچکی او را می آزارد و یک غصه او را می کشد، آغازش ناتوانی و طعمه مرگ است.

و نیز می گفت: هیچ کس، گرفتار طول امل نمی شود مگر اینکه اعمالش بد می شود.

و همو می گفت: هر وقت مردی را دیدید که از تو در دنیا سبقت می گیرد، و حسد می ورزد، تو نیز در امر آخرت بر او پیشی بگیر.

کسی از او پرسید: حالت چطور است؟ گفت: سختترین حال، چگونه حال کسی که صبح و شب منتظر مرگ است، و نمی داند خداوند با او چگونه رفتار خواهد کرد! هنگامی که عمر بن هبیره والی عراق شد، در بین راه وارد شهر واسط شد، کسی را نزد شعبی و حسن بصری فرستاد، و به آنان گفت: یزید بن عبد الملك از ما بیعت گرفت و ما به او قول اطاعت و فرمانبرداری دادیم، مرا بدون اینکه خودم درخواست کنم، به عراق شما فرستاد جز اینکه او هر کس را نزد ما می فرستاد مأمور کشتن مردم، و گرفتن باغ و زمین ما می ساخت، و ما هم اطاعت می کردیم، حال نظر شما چیست؟ اما شعبی جواب نرمی به او داد، و لیکن حسن گفت: ای عمر! من تو را از فرمانبرداری غیر خدا نهی می کنم، مبادا که با او سر کار داشته باشی، که خدا تو را از یزید و همکاری با او منع می کند، اما یزید نمی تواند از اطاعت خدا تو را منع کند! دیری نخواهد پایید که قدرتمندی از طرف خدا از آسمان فرود آید و تو را از تخت قدرت به زیر آورد و از کاخ بزرگ بیرون و به خانه تنگ قبر وارد کند، و دیگر چیزی جز عملت نمی تواند باعث فراخی قبرت شود، «براستی در جایی که نافرمانی خدا باشد آنجا فرمانبردن مخلوق روانیست.» (108)

روزی حسن جنازه ای را دید که نوحه سرایانی به همراه جنازه بودند، مردی به او گفت: ای ابو سعید، آیا این مرد را نمی بینی که می خواهد دوباره به دنیا برگردد؟ حسن در جواب آن مرد گفت: هر چند که تو همه چیز را زشت می بینی، امّا يك خوبی را فراموش کردی که هر چه زودتر به جانب دینت بشتابی! نزد وی سخن از دنیا رفت، گفت:

رؤیاهایی در خواب و یا چون سایه ای نابودشدنی است، براستی که عاقل گول همچون دنیا را نمی خورد! (109) و همو جنازه ای را دید و گفت: براستی کسی که پایان کارش این است، سزاوار است که پارسا باشد، و کاری که سرانجامش چنین است، شایسته است که از آن دوری کنند.

گوید: پیامبر خدا (ص) بهنگام نزول این آیه مبارکه قرآنی: «خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین» فرمود: یعنی: با خویشاوندانی که با تو قطع رحم کرده اند، صلّه رحم کنی، و بر آن که تو را محروم کرده است، بخشش کنی، و از کسی که به تو ستم روا داشته است بگذری. (110) و آن بزرگوار فرمود: «من برانگیخته شدم تا نیکی های اخلاقی را به کمال و تمام برسانم.» (111) و نیز آن گرامی فرمود: «سنگین ترین چیزی که در میزان گذاشته می شود، خلق نیکو است.» (112) مردی حضور پیامبر خدا (ص) شرفیاب شد، عرض کرد: یا رسول الله! دین چیست؟ فرمود: خلق نیکو. دوباره از طرف راست آمد، پرسید: دین چیست؟ فرمود: خلق نیکو. و باز از طرف چپ آمد، عرض کرد: دین چیست؟ فرمود: حسن خلق. آنگاه از پشت سر آمد، عرض کرد: دین چیست؟ باز هم فرمود: خلق نیکو.

پیامبر (ص) نگاهی به آن مرد کرد و فرمود: آیا دین را در نیافته ای، دین آن است که خشمگین نشوی! (113)

عرض شد: یا رسول الله! بدیمنی چیست؟ فرمود: بدخویی است. (114) مردی به پیامبر خدا(ص) عرض کرد: مرا نصیحت کن! فرمود: هر جا هستی از خدا بترس! عرض کرد: بیشتر بفرمایید! فرمود: به دنبال بدی، نیکی کن تا آن بدی را محو کند! باز هم عرض کرد: بیشتر. فرمود: با خلق نیکو با مردم معاشرت کن! (115) از پیامبر خدا(ص) پرسیدند: بهترین اعمال چیست؟ فرمود: خلق نیکو. (116) پیامبر خدا(ص) فرمود: چه نیکو ساخته است خداوند خلق انسانی را و او را آفریده است اما خود آتش را به جانش می خرد! (117) به پیامبر خدا(ص) عرض کردند: فلان زن روز روزه می گیرد و شب نماز می خواند، اما بد اخلاق است و همسایه ها را زخم زبان می زند! فرمود: خیری در او نیست، او از اهل دوزخ است. (118) پیامبر(ص) فرمود: شما که نمی توانید با مالتان به مردم گشایش دهید، با گشاده رویی و نیک خلقی به آنها گشایش بخشید. (119) و نیز فرمود: بد خلقی عمل را تباه می سازد، چنان که سرکه غسل را فاسد می کند. (120) جریر بن عبد الله می گوید: پیامبر خدا(ص) به من فرمود: تو مردی هستی که خداوند تو را نیکو آفریده است، پس تو خود، خلقت را نیکو گردان! (121) از ابن عباس - خدایش از او راضی باد - نقل کرده اند که پیامبر خدا(ص) فرمود: سه چیز است که هر کس آن سه و یا یکی از آنها را نداشته باشد، پس به هیچ کارش توجه نکنید! تقوایی که او را از نافرمانی خدای بزرگ باز دارد، یا بردباری که در برابر نادان جلو او را بگیرد، و یا خویی که در میان مردم با آن خوی خوش زندگی کند. (122) یکی از بزرگان می گوید: همراه مرد بدخویی در سفرش بوده، و هر چه از

او می دید تحمّل می کرد و با او مدارا می نمود، اما وقتی که از او جدا شد می گریست، علّت گریه را از او پرسیدند. گفت: من دلم می سوزد که از او جدا می شوم در حالی که اخلاق او با وی هست و جدا نشده است! یکی از بزرگان می گوید: با مردم با اخلاق رفتار کنید، اما اعمالتان غیر آنها باشد.

و دیگری می گوید: بدخلقی گناهی است که نیکیهای زیاد هم با بودن او بی فایده است.

گفته اند: کسی به کمال اخلاق نرسید، جز پیامبر و امامان(ع)، و نزدیکترین مردم به خدا کسانی هستند که با نیک خوبی راه آنها را بروند.

از بزرگی در باره حسن خلق پرسیدند، گفت: پایین ترین درجه آن تحمل ناملایمات و ترك مجازات و ترحم بر کسی که به او ستم روا داشته است و طلب آمرزش برای اوست! امیر المؤمنین(ع) فرمود: نیک خلقی در سه چیز است: دوری از گناهان، در پی حلال بودن، و گشایش بر خانواده. (123) یکی از بزرگان می گوید: خوش خویی آن است که جور مردم- پس از بررسی کردن تو، حق را- در تو اثر نگذارد.

یکی از بزرگان گوید: حسن خلق، آن است که جز خدا خواسته مهم دیگری نداشته باشی.

سرزنش دیگران

1- إذا زنت خادم أحدكم فليجلدها الحدّ ولا يعيّرهما.

2- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أول من يدخل الجنة شهيد و عبد أحسن عبادة ربه

و نصح لسيده.

3- إخوانكم جعلهم الله تحت أيديكم فمن كان أخوه تحت يده فليطعمه ممّا يأكل و لتكسيه ممّا يلبس و لا يكلّفه ما يغلبه، فان كلفه ما يغلبه فليبعه.

-در نسخه دیگر بجای (فلیبعه)، فلیعنه آمده است. یعنی: باید به او کمک کند-م.

4- «اعلم ابا مسعود! انّ الله اقدر عليك منك عليه» فالتفت فإذا هو النبي... أما لو لم تفعل للفتك النار.

5- مقصود سائل آن بود که صاحب گوسفند کجاست؟ یعنی اینجا نیست و تو می توانی بفروشی، او در جواب می گوید: اگر صاحب گوسفند نیست، خدا که هست!-م.

6- عاتبوا أرقاءكم على قدر عقولهم.

7- عبد صالح خير عند الله من حرّ طالح.

8- او خود را از قریش می داند که قریش از فرزندان اسماعیل پسر حضرت هاجر است.-م.

9- أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك.

10- أشدّ الاعمال ثلاثة: ذكر الله على كلّ حال و مواساة الاخوان بالمال و انصاف الناس من نفسك.

11- أيعجز أحدكم أن يكسب كلّ يوم ألف حسنة، فسأله سائل: كيف يكسب أحدنا ألف حسنة؟ قال: يسبّح مائة تسبيحة فيكتب له ألف حسنة أو يحطّ عنه ألف خطيئة.

12- من أطاع التواني ضيع الحقوق.

13- أشدّ الناس حسابا يوم القيامة المكفى الفارغ، إن كان الشغل مجهدا فالفرغ مفسدة.

14- لا يبلغ العبد أن يكون من المتّقين حتى يدع ما لا بأس به حذرا ممّا به البأس.

-مرتکب شبهات نمی شود از ترس اینکه مبادا دچار محرمات شود-م.

15- العفاف زينة الفقير.

-در بعضی نسخه ها بجای فقیر (تنگدست)، فقر (تنگدستی) آمده است.-م.

16- لا يدخل الجنة من نبت لحمه من السّحت، النار أولى به.

17- إنّ الله حرّم الجنّة أن يدخلها جسد غدى بحرام.

18- أما إنهم قد كانوا يصلّون و يصومون و يأخذون وهنة من الليل و لكنهم كانوا إذا عرض لهم شىء من الحرام وثبوا عليه، المؤمن من هو بماله متبرّع و عن مال غيره متورّع.

19- المؤمن من إذا أصبح نظر إلى رغيته من أين يكتسبه، قال: يا رسول الله أما إنهم لو كلفوه لتكلفوه، قال: أما إنهم قد كلفوه و لكنهم تحسّثوا الدّنيا عشقا.

20- عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب و يفوته الغنى الذي إيّاه طلب فيعيش في

ص: 173

الدنيا عيش الفقراء و يحاسب في الآخرة حساب الأغنياء، و عجت للمتكبّر الذي كان بالأمس نطفة و يكون غدا جيفد و عجت لمن شكّ في الله و هو يرى خلق الله و عجت لمن نسي الموت و هو يرى من يموت و عجت لمن أنكر النشأة الاخرى و هو يرى النشأة الاولى و عجت لعامل دار الفناء و تارك دار البقاء.

21-العاقل من وعظته التجارب، العاقل من ملك عنان شهوته.

22-لا تدخلن في مشورتك بخيلا، يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر و لا جبانا يضعفك عن الامور و لا حريصا يزين لك الشره، فإنّ البخل و الجبن و الحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله.

23-أفضل العمل أدومه و إن قلّ.

24-قليل مدوم عليه خير من كثير ملول منه.

25-تعلموا ما شئتم أن تعلموا فلن ينفعكم الله بالعلم حتى تعملوا به، فإن العلماء همّتهم الرعاية و السفهاء همّتهم الرواية.

26-جاء رجل إلى رسول الله(ص) قال: ما ينفي عني حجة الجهل؟ قال: العلم، قال: فما ينفي عني حجة العلم؟ قال: العمل.

27-الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هو بها ثم، تمنى على الله المغفرة.

28-كونوا بقبول العمل أشدّ اهتماما بالعمل فإنه لا يقلّ عمل مع التقوى و كيف يقلّ عمل يتقبّل.

29-مقصود أن است كه امروز رنج را تحمل می كنم تا فردای قیامت بهره آن عايدم شود-م.

30-كنایه از اینكه هر كس چون کشاورز و دهقانی كه فصل تابستان مقابل گرمایی كه مغز را می جوشاند، او كار می كند تا زمستان از محصول رنجش كامیاب گردد. در فرصت مناسب رنجها را تحمل كند، به موقع از محصول آن بهره مند می گردد-م.

31- أدركت بالجدّ و التشمير ما عجزت *** عنه ملوك بنى مروان إذ حشدوا

ما زلت أسعى بجهدى في ذخائرهم *** و القوم في ملكهم بالشام قد رقدوا

حتى ضربتهم بالسيف فانتبهوا *** من نومة لم ينمها قبلهم أحد

و من رعى غنما في أرض مسبعة *** و نام عنها تولّى رعيها الأسد

32-من نقله الله من ذلّ المعاصى إلى عزّ التقوى أغناه الله بلا مال و أعزّه بلا عشيرة و آن سه بلا أنيس.

33-ما أرى شيئا أضرب بقلوب الرجال من خفق النعال وراء ظهورهم.

لذا علمای اخلاق گفته اند یکی از عوامل قساوت قلب: خفق النعال (صدای کفشها)ی کسانی است که پشت سر انسان حرکت کنند-م.

34- در متن کلمه (جواد) آمده است که احتمال می رود (جراد) باشد، یعنی: هیچ وقتی گروه

ص: 174

ملخها را ندیدم مگر به یاد محشر افتادم-م.

35- من عرف الله منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عني نفسه بالصيام و القيام.

36- ما لي لم أر ميكائيل ضاحكا قط؟ قال: ما ضحك ميكائيل منذ خلقت النار.

37- لو ضرب بمقمة من مقامع الحديد الجبل لفتت فعاد غبارا.

38- أعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار فارحموا نفوسكم فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا فرأيتم جزع أحدكم من الشوكة تصيبه و العثرة تدميه و الرّمضاء تحرقه فكيف إذا كان بين طابقيين من نار ضجيج حجر و قرين شيطان، أعلمتم أنّ مالكا إذا غضب على النار حطم بعضها بعضها لغضبه و إذا زجرها و ثبت بين أبوابها جزعا من زجرته، أيها اليمن الكبير الذي قد لهزه القتير كيف أنت إذا التحمت أطواق النار بعظام الأعناق و نشبت الجوامع حتى أكلت لحوم السواعد.

- این بخش از سخنان امام علی (ع) در ضمن خطبه (182) نهج البلاغه در ذیل حمد و ثنای الهی، و وصف قرآن آمده است با اندک تفاوتی که احتمالا غلط چاپی و استنساخی باشد-م.

39- نعم و الذي نفسى بيده إن أحدهم ليعطى قوة مائة رجل في الأكل و الشرب، قال: فإن الذي يأكل يكون له الحاجة و الجنة طيبة لا خبث فيها؟ قال: عرق فيض من أحدهم كرشح المسك فيضمر بطنه.

40- هل أدلكم على أغراس أفضل منها قل: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فليس منها كلمة تقولها إلا غرس الله لك بها شجرة في الجنة.

* یعنی: پاک و منزّه است خدا، و سپاس خدا را، معبودی جز خدای یکتا نیست، و خداوند یکتا بزرگتر از آن است که توصیف شود-م.

41- ليلة اسري بي مرّ بي إبراهيم عليه السلام فقال: مر امتك يكثر و من غرس الجنة فإن أرضها واسعة و تربتها طيبة، قلت: و ما غرس الجنة؟ قال: لا حول و لا قوة إلا بالله.

- یعنی هیچ نیرو و توانی نیست مگر در خدای یکتا-م.

42- ألا حرّ كريم يدع هذه اللّماظة لأهلها إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة فلا تبعوها إلا بها.

43- فلورميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها لعرفت نفسك عن بدائع ما أخرج إلى الدنيا من شهواتها و لذاتها و زخارف مناظرها بالفكر في اصطفاف أشجار غيّبت عروقها في كئيبان المسك على سواحل أنهارها.

44- خشيبات و ثمامات و عريش كعريش موسى عليه السلام و الشان أقرب من ذلك.

45- أحبّ البلاد إلى الله عزّ و جلّ مساجدها و أبغض البلاد إلى الله أسواقها.

46- لكلّ شيء قمامة و قمامة المساجد لا و الله و بلى و الله.

47- يأتي في آخر الزمان ناس يأتون المساجد فيقعدون فيها حلقا ذكرهم الدنيا وحب الدنيا لا تجالسوهم فليس لله فيهم حاجة.

ص: 175

48- يا أهل لذات الدنيا لا بقاء لها *** إن اغترارا بظلّ زائل حمق

49- الدّنيا دار من لا- دار له و مال من لا مال له و لها يجمع من لا عقل له و يطلب شهواتها من لا فهم له و عليها يعادى من لا علم له و عليها يحسد من لا فقه له و لها يسعى من لا يقين له.

50- ما أسرع السّاعات في اليوم و ما أسرع اليوم في الشهور و ما أسرع الشهور في السنين و ما أسرع السنين في العمر.

مناسب این مقام است شعر یکی از شعرای معاصر با اقتباس از غزل حافظ:

هی ماه و هفته می گذرد از مدار عمر *** بنگر چه زود می گذرد روزگار عمر

ما در پی اقامت، او در پی رحیل *** در دست دیگری است عزیزان مهار عمر

حافظ چه خوش سرود که «بنشین کنار جوی *** آب روان ببین نظر کن گذار عمر»

-م-

51- أمّا بیوتک فی الدنیا فواسعة* فلیت قبرک بعد الموت یتسع.

52- ظاهرا حسن بصری است.

53- أخرجت دارک و عمّرت دار غیرک، غرک من فی الأرض و مقتک من فی السماء.

54- رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبة مشرفة فسأل عنها فقيل: لفلان الانصاري فجاء فسلم عليه فأعرض عنه فشكا ذلك إلى أصحابه فقالوا: خرج فرأى قبتك، فهدمها حتى سواها بالأرض فأخبر بذلك أما إن كل بناء و بال على صاحبها إلا ما لا بد منه.

55- ما يخرج الرّجل شيئا من الصّدقة حتّى يفكّ عن لحيى سبعين شيطانا.

56- تمور في بطن أمتك جنينا لا تخبر و لا تسمع نداء ثمّ أخرجت من مقرّك إلى دار لم تشهدا و لم تعرف سبل منافعها فمن هداك لاجترار الغذاء من ثدى امتك و حرّكك عند الحاجة مواضع طلبك.

57- يقول الله تعالى: يا بن آدم ما تنصّفى أتحبّ إليك بالنعم و تتمقت إلى بالمعاصي خيري إليك منزل و شرّك إلى صاعد و لا يزال ملك كريم يأتيك عنك في كلّ يوم و ليلة بعمل قبيح، يا ابن آدم لو سمعت و صفك من غيرك و أنت لا تعلم- من الموصوف لأسرعت إلى مقتته.

58- من أحدّ سنان الغضب لله قوى على قتل أشداء الباطل.

59- من كفارات الذّنوب العظام إغاثة الملهوف و التنفيس عن المكروب.

60- و أكرم نفسك عن كلّ دنيّة و إن ساقتك إلى الرغائب فإنّك. لن تعترض بما تبذل من نفسك عوضا و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرّاً.

61- من ذبّ عن عرض أخيه كان له ذلك حجاباً من النار.

62- تنبئ عن كلّ أمر دخيلته، كل مودّة عقدها الطّمع حلّها اليأس.

63- و الذي نفسى بيده لا يسلم العبد حتى يسلم قلبه و لسانه و يامن جاره بوائقه، قالوا: و ما بوائقه؟

ص: 176

قال: غشمه و ظلمه.

64- در نسخه ای: هزم بن حسان، است.

65- و لم أر مثل الليل جنة فاتك *** إذا همّ أمضى او غنيمه ناسك

66- اذا أبقت الدنيا على المرء دينه *** فما فاته منها فليس بضائر

67- اذا عظمت امتي الدنيا نزع الله منها هيبه الاسلام.

68- رك. بشماره 52.

69- الدنيا دار ممرّ و الناس فيها رجالان: رجل باع نفسه فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها.

70- أنتم في هذه الدنيا غرض تنتصل فيها المنايا، مع كلّ جرعة شرق و في كلّ أكلة غصص، لا ينالون منها نعمة إلا بفراق اخرى.

71- إنّ الله تعالى يعطى الدنيا على نيّة الآخرة و لا يعطى الآخرة على نية الدنيا.

72- من هوان الدنيا على الله تعالى أن يحيى بن زكريّا اهدي رأسه الى بغيّ في طست من ذهب فيه تسلية لحر فاضل يرى الناقص الدنى يظفر من الدنيا بالحظ السنّى كما أصابت تلك الفاجرة تلك الهدية العظيمة.

73- و إن جانب منها اعذوذ و حلاًّ أمرّ منها جانب فأولى.

74- أرى كلّ مغرور تمثته نفسه *** إذا ما مضى عام السّلامة قابلاً

75- الدنيا قد نعتت لك نفسها و تكشفت لك عن مساويها و إياك ان تغتتر بما ترى من إخلاد أهلها إليها و تكالبهم عليها فإنهم كلاب عاوية و سباع ضارية، يهترّ بعضهم على بعض يأكل عزيزها ذليلها و يقهر كبيرها صغيرها، نعم معقّلة و أخرى مهملة قد أضلّت عقولها و ركبت مجهولها.

76- أهل الدنيا كركب يسار بهم و هم نيام.

77- و أحذركم الدنيا فإنها منزل قلعة و ليست بدارنجعة دار هانت على ربّها فخلط خيرها بشرّها و حلّوها بمرّها، لم يرضها لأوليائه و لم يرضنّ بها على أعدائه.

78- يا طالب الدنيا يغرك وجهها *** و لتندمنّ إذا رأيت قفاها

79- و الله لدنيا كم أهون في عيني من كراع خنزير في يد مجذوم.

80- إنّ الله جعل الصوم مضماراً لعباده ليستبقوا إلى طاعته و لعمرى لو كشف الغطاء لشغل محسن بإحسانه و مسيء بإساءته عن تجديد ثوب أو ترجيل شعر.

81-مالي وللدنيا ما مثلي و مثل الدنيا إلا كراكب سار في يوم صائف فاستظلّ تحت شجرة

ص: 177

ساعة من نهار ثم راح وتركها.

82- وما أنس بالأشياء لم أنس قولها *** وأدمعها يذرين حشو المكاحل

تمتع بذا اليوم القصير فإتاك *** رهين بأيام الشهور الأطول

83- واعلموا رحمكم الله أنكم في زمان، القائل لله فيه بالحق قليل و اللسان بالصّدق قليل فاللازم للحقّ ذليل، أهله معتكفون على العصيان، مصطلحون على الادهان فتاهم عارم و شائبهم آثم و عالمهم منافق و قاريهم مماذق لا يعظّم صغيرهم كبيرهم و لا يعول غنيهم فقيرهم.

84- قلّ ما اعتدل به المنبر إلا قال أمام خطبته: أيها الناس اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فيلهو و لا ترك سدى فيلغو؛ و ما دنياه التي تحسنت له تخلف من الآخرة التي قبّحها سوء المنظر عنده و ما المغرور الذي ظفر من الدنيا بأعلى همّته كالآخر الذي ظفر من الآخرة بأدنى سهمته.

85- يا دنيا يا دنيا إليك عني أبي تعترضت أم إلى تشوّقت، لا حان حينك، هيهات غري غيري لا حاجة لي فيك، قد طلقتك ثلاثا، لا رجعة فيها، فعيشك قصير و خطرك يسير و أملك حقير، آه من قلّة الزاد و طول الطريق و بعد السّفر و عظيم المورد.

86- ألا و إنّ الدنيا قد ولّت جدّا فلم يبق منها إلا صباية كصباية الاناء، ألا و إنّ الآخرة قد أقبلت و لكلّ منها بنون، فكونوا من أبناء الآخرة و لا تكونوا من أبناء الدنيا فإن كلّ ولد سيلحق بأمّه يوم القيامة و إنّ اليوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل.

87- شاید مقصود این باشد که او از مرگ خود خبر داده و منزل اصلیش عالم آخرت را نشان داده که پس از رفتن از یمن دو ماه بعد می میرد-م.

88- الحكمة ضالّة المؤمن فالتفتها و لو من أفواه المشركين.

89- للفرس سهمان و للرجل سهم واحد.

-البيعان بالخيار ما لم يفترقا.

90- تعلّموا العلم و تعلّموا له السكينة و الوقار و الحلم و لا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يقوم علمكم بجهلكم.

91- قطع ظهري اثنان: عالم فاسق يصدّ عن علمه بفسقه و جاهل ناسك يدعو الناس إلى جهله بنسكه.

92- العلم باللّهِ و الفقه في دينه. و كزّرهما عليه، فقال: يا رسول الله أسألك عن العمل فتخبرني عن العلم؟ فقال: إنّ العلم ينفعك معه قليل العمل و إنّ الجهل لا ينفعك معه كثير العمل.

93- نحل، آية 28.

94- النظر في وجوه العلماء عبادة. سئل جعفر بن محمّد الصادق عليهما السلام عنه فقال:

هو العالم الذي إذا نظرت إليه ذكرك الآخرة و من كان خلاف ذلك فالنظر إليه فتنة. -

ص: 178

95- لا تزال هذه الأمة تحت يد الله وفي كنفه ما لم يداهن قرأوها أمراءها و لم يزل علماؤها فجّارها و ما لم يهن خيارها أشرارها، فإذا فعلوا ذلك رفع الله عنهم يده ثم سلّط عليهم جبارتهم فساموهم سوء العذاب ثم ضربهم بالفاقة و الفقر.

96- على العالم إذا علّم أن لا يعنف و إذا علّم أن لا يأنف.

97- من خير المعاش معاش رجل ممسك بعنان فرسه في سبيل الله يطير على منته كلما سمع هبعة طار إليها يبتغي القتل و الموت مظانّه أو رجل في رأس شعفة من هذه الشّعف أو بطن واد من هذه الأودية يقيم الصّلاة و يؤتي الزكاة و يعبد ربّه حتى يأتيه اليقين.

98- زوال الدّنيا أهون على الله من اراقه دم مسلم.

99- إن الغادر ينصب له لواء يوم القيامة فيقال له: هذه غدرة فلان.

100- ليس منّا من غشّ.

101- إنّ الله ليتعاهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الوالد ولده بالخير و إنّ الله يحمي عبده المؤمن كما يحمي أحدكم المريض من الطعام.

102- رك. بشماره 52.

103- اطردوا واردات الهموم بعزائم الصّبر و حسن اليقين.

104- ما اغرورقت عينا عبد من خشية الله إلاّ حرّم الله جسده على النار فإن فاضت على خدّه لم يرهق قتر و لا ذلّة و ما من عمل إلا و له وزن و ثواب إلاّ الدّمعة فإنها تطفى بحورا من النّار.

105- ضع فخرك و أحطط كبرك و اذكر قبرك.

106- كفى بالمرء ذمّا لنفسه أن *** يظهر بها على رؤوس الملاء

107- ما أصف من دار أولها عناء و آخرها فناء، في حلالها حساب و في حرامها عقاب، من صحّ فيها أمن و من مرض فيها ندم و من استغنى فتن و من افتقر حزن. و قوله عليه السلام فيها: أيها الدّام للدّنيا و المغترّ بغرورها متى استدمت إليك بل متى غرتك بمضاجع أبائك من الثّرى أم بمنازل أمهاتك من البلى كم مرضت بكفّيك و كم عالجت بيديك تبتغي لهم الشفاء و تستوصف لهم الاطباء مثلت لك بهم الدّنيا نفسك و بمصرعهم مصرعك.

108- اين جمله را از كلمات قصار امام عليّ(ع) برگرفته است كه در نهج البلاغه ضمن كلمات قصار آمده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»-م.

109- أحلام نوم أو كظّل زائل *** إن اللّيب بمثلها لا يخذع

110- خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين، ثمّ قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: هو أن تصل من قطعك و تعطي من

حرمك و تعفو عمّن ظلمك.

ص: 179

يعنى: عفو و گذشت کن، و به نیکی امر کن، و از نادانان رو بگردان.

-اعراف، آیه 199.

111-بعثت لأتمم محاسن الأخلاق.

112-أثقل ما يوضع في الميزان الخلق الحسن.

113-و جاء رجل الى رسول الله من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين؟ فقال: حسن الخلق، ثم أتاه عن يمينه فقال: ما الدين؟ فقال: حسن الخلق، ثم أتاه من قبل شماله فقال: ما الدين؟ فقال: حسن الخلق، ثم أتاه من ورائه فقال: ما الدين؟ فالتفت إليه و قال: أما تفقه الدين هو أن لا تغضب.

114-يا رسول الله ما الشوم قال سوء الخلق.

115-أتق الله حيث كنت، قال: زدني، قال اتبع السيئة الحسنة تمحها، قال: زدني قال: خالط الناس بحسن الخلق.

116-سئل رسول الله: أي الأعمال أفضل؟ قال: حسن الخلق.

117-ما حسن الله خلق امرء و خلقه فيطعمه النار.

118-لا خير فيها هي من أهل النار.

119-إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم ببسط الوجوه و حسن الخلق.

120-سوء الخلق يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

121-إنك امرء قد أحسن الله خلقك فأحسن خلقك.

122-ثلاث من لم يكن فيه أو واحدة منهن فلا تعتدّن بشيء من عمله: تقوى يحجزه عن معاصي الله عز و جل أو حلم يكف به السفية أو خلق يعيش به في الناس.

123-حسن الخلق في ثلاث: اجتناب المحارم و طلب الحلال و التوسّع على العيال.

ص: 180

حسن خلق به اعتدال درست اندیشیدن در کمال حکمت، برمی گردد، زیرا خشم و شهوت در اختیار عقل و اندیشه قرار دارند، و این با صحت عقل و علاقه به کارهای خوب میسر می شود، چون عاقل علاقه مند است که می تواند اخلاق خود را نیک گرداند و رفتار خویش را آراسته سازد، و نفس خود را بدون آموختن از عالمی مؤدب به آداب اخلاقی کند، مانند: عیسی بن مریم، یحیی بن زکریا و سایر پیامبران و امامان (ع)، و هر کس چنین اراده ای داشته باشد، توانایی دارد و می تواند، و چه بسا از راه تعلیم این حالات به دست می آیند، پس انسان این اخلاق را با مجاهده نفس و ریاضت تحصیل می کند، پس هر که طالب جود است، خود را وادار و موظف می کند تا کار شخص بخشنده را انجام دهد، یعنی بذل مال کند، و همواره خود را به این عمل وامی دارد تا به صورت عادت برای او درآید، و کار ساده و آسان بشود، و او بخشنده شود. و همچنین هر کس می خواهد فروتنی را برای خود کسب کند، راهش این است که اعمال فروتنان را مدتی طولانی با مجاهده نفس مراقبت کند، و خود را به زحمت وادارد، تا به صورت خو و طبیعت درآید، و تواضع کردن برایش سهل و آسان شود، و نتیجه اش آن که این کار برایش لذت بخش باشد. پس بخشنده آن کسی است که از صرف مال لذت می برد، بدون هیچ رنجشی صرف می کند، و متواضع، آن کسی است که از تواضع لذت می برد.

و هیچ خلقی از اخلاق دینی در انسان ریشه دار نمی شود تا وقتی که به تمام

عادات خوب، عادت کرده، و از تمام عاداتهای بد دوری کند، و بر مواظبت افعال نیک- چون کسی که شیفته آنها بوده و از آنها لذت می برد، و از کارهای زشت ناراحت است و از آنها رنج می برد- همت گمارد، چنان که پیامبر خدا(ص) فرمود: نماز باعث روشنی چشم است. و هر وقت انجام عبادتها و ترك گناهان از روی بی میلی و سنگینی انجام پذیرد دلیل کاستی بوده و بدان وسیله به کمال سعادت نتوان رسید جز اینکه در مراقبت بر این اعمال- هر چند از روی بی میلی- خیر کثیر است. اما بین علاقه و بی علاقهگی فرق زیادی است، و این است مفهوم آیه مبارکه: «و انْهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلٰى الْخٰشِعِيْنَ.» (2) پیامبر خدا(ص) می فرماید: خدا را با علاقه عبادت کنید، پس اگر نتوانستید، پس در ایستادگی برابر بی میلی تان خیر فراوانی است. آنگاه در رسیدن به سعادت که در مقابل حسن خلق وعده داده اند، لذت بردن از اطاعت خدا و رنج بردن از معصیت گاه و بی گاه، کافی نیست، بلکه سزاوار است که مداوم و در طول عمر انسانی باشد، و هر چه عمر بیشتر طول کشد، فضیلت سختتر و کاملتر شود؛ و برای همین است که از پیامبر(ص) در باره سعادت که می پرسند، می فرماید: تمام عمر در طاعت خدا گذرانیدن، و از این روست که انبیاء و اوصیاء و افراد صالح مرگ را دوست نداشتند، چون دنیا را کشتزار آخرت می دانستند، و هر چه عبادت در طول عمر بیشتر، اجر و ثواب افزونتر و نفس آدمی پاکیزه تر و کاملتر می شود.

هدف از عبادات، استوارتر شدن اثر آنهاست، و تأثیر آن نیز منوط به مواظبت بیشتر است، و هدف از اخلاق هم آن است که از نفس ریشه حب دنیا قطع شود، و علاقه به آخرت در آن ریشه دواند، و چیزی محبوبتر از لقای پروردگار برای او نباشد، پس تمام مال و وسایلش را جز در راهی که او را به رضای پروردگار برساند، صرف نکند، و دوست بدارد که بر خویشتن رنج عبادت را بچشانند تا به صورت خلق و طبیعتی درآید، و از خواب و آسایش در نزد او نشانی

است آن هم برای هدفی که در نظر دارد، و چیدن میوه این حالت نیز برای او مسلّم است، زیرا قمار باز با اینکه مالش را می بازد و خود را تهی دست می کند، از قمار بازی لذّتی احساس می کند، و با این همه دوست دارد، چون مدّتی دراز با این وضع انس گرفته، و نفسش را خورده است، و هم چنین کبوتر باز، تمام روز روی پاهایش مقابل آفتاب می ایستد، و احساس ناراحتی نمی کند، چون از پرنده ها و پرواز و حرکات آنها لذّت می برد، بلکه ولگرد، تبهکاری گاهی دیده شده است که به رنج و عذاب شلاقی که زده اند، و تا پای داری که پیش می رود، افتخار می کند، پیروزمندانه تحمّل می کند تا این افتخار را برای خود کسب کند! حتی گاهی بعضی از اینها بند از بندش را جدا می کنند که آنچه دست به دست کرده است اقرار کند، اقرار نمی کند و تحمل می کند، و باکی از مجازات ندارد، و به عقیده خودش که يك نوع مردانگی و شجاعت است، خوشحال هم هست، و حال و احوالش با تمام عبرت آمیزیش، باعث چشم روشنی او، و افتخار بر- همکارانش می باشد تا بتواند بین کولپها و رفتگران اظهار فخر و مباهات کند، همچنین میان پادشاهان، دانشمندان و همه طبقات و تمام اینها نتیجه عادت و مواظبت بر يك روش مدّتی طولانی به طور مداوم است.

پس اگر نفس به وسیله عادت بر باطل لذّت می برد، و به کار ناپسند و زشت، میل پیدا می کند، چگونه ممکن است اگر مدّتی طولانی پایبند حق باشد و بر مواظبت آن مجبور شود، لذّت نبرد؟ بلکه میل نفس به این امور ناپسند، غیر طبیعی و شبه علاقه است مانند میل به خوردن گل که در اثر عادت بعضی از مردم، دچار می شوند، اما میل نفس به حکمت و دوستی خدا و شناخت و عبادت او و شناخت پیامبر خدا و امامان (ع) مثل میل به خوردن و آشامیدن است که کشش قلبی دارد، زیرا این امر خداست در صورتی که میل بر طبق خواسته های نفس از ذات انسانی بدور و نسبت به فطرت او عارضی است، برآستی خوراك دل، حکمت و معرفت و حبّ خداست، و لیکن از خواست طبیعی به دلیل بیماری که بر او عارض شده،

تغییر جهت داده است، همان طوری که بیماری دستگاه گوارش باعث بی میلی به خوردن و آشامیدن می گردد، در صورتی که اینها وسیله زنده بودنند. پس هر دلی که به چیزی جز خدا علاقه مند باشد، به هر اندازه که علاقه باشد به همان اندازه آن دل مریض است، مگر اینکه علاقه به آن چیز در جهت محبت خدا و دین خدا باشد که در این صورت دلیل بیماری دل نیست.

حال که به طور قطع دانستی که این اخلاق نیکو را می توان با عادت و تمرین به دست آورد، و تمرین و ریاضت هم جز این نیست که در آغاز کارهایی را از روی زحمت انجام دهد تا سرانجام عادی و طبیعی گردد.

نمونه این مطلب، کسی که قصد دارد نویسنده ماهر شود، به طوری که نویسندگی امری طبیعی و عادی شود راهی ندارد جز اینکه با دست آنچه را که یک نویسنده ماهر انجام می دهد، او نیز انجام دهد، و مدتی طولانی بر این کار - خوش نویسی - مواظبت کند، پس اگر نویسنده خط خوبی نوشت، او هم با زحمت نظیر او می نویسد، و بعد هم مواظبت می کند تا اینکه به صورت ملکه نفسانی شده و به طور طبیعی خط خوب می نویسد. و همچنین کسی که می خواهد فقیه در دین شود، هیچ راهی ندارد جز اینکه کارهایی را که فقها کرده اند یعنی تکرار مطالب برای خبره شدن، او هم انجام دهد تا اینکه فقاهت بر قلب او جایگزین شود، و او فقیه گردد.

هم چنین کسی که مایل است، بخشنده، پاکدامن، فروتن و امثال اینها شود، باید کارهای این قبیل افراد را با زحمت انجام دهد تا به صورت عادت طبیعی درآید. همان طوری که یک دانشجوی فقه از این هدف با تعطیل شدن یک شب ناامید نمی شود، و با تکرار یک شب به هدف نمی رسد، هم چنین کسی که در صدد تزکیه نفس و آراستن آن به اخلاق حسنه است، با یک روز عبادت کردن به هدف نمی رسد، و با سرزدن معصیتی در یک روز هم نباید ناامید شود، و این است مفهوم سخن ما که (5) یک گناه کبیره باعث شقاوت ابدی نمی شود. اما یک

روز تعطیلی درس، تکرار عمل را می طلبد، بعد اندک اندک تکرار می شود، تا اینکه نفس به تنبلی خو می گیرد، و درس خواندن را کلاً ترک می کند، و در نتیجه فضیلت فقاقت را از دست می دهد، و هم چنین گناهان صغیره هر کدام دیگری را در پی خود می کشد، و چه بسا طالب فقه که تعطیلی يك روز و شب را سهل می گیرد، و همین طور پیاپی اتفاق می افتد، تا اینکه مرگ سراغش می آید در حالی که او، يك روز، يك روز به آینده حواله می کرد، تا اینکه طبعش از پذیرفتن فقاقت سر باز زده است، و همچنین کسی که گناهان صغیره را ساده می گیرد، و پشت سر هم نفسش را وعده می دهد که در آینده توبه خواهد کرد، یا مرگ ناگهانی سراغش می آید، و یا اینکه تیرگی گناهان صفحه دلش را یکسره فرا می گیرد، و توبه برایش غیر ممکن می شود، زیرا اندک همیشه افزون را می طلبد، و دل با زنجیرهای شهوات مقید می گردد، دیگر راه رستگاری بر او مسدود می گردد.

چنان که امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است:

«ایمان در دل به صورت نقطه سفیدی پدید می آید، هر چه ایمان بیشتر شود، آن سفیدی افزونتر می شود و هر گاه ایمان بنده ای کامل گردد. تمام دل سفید می شود. و نفاق و دورویی نیز به صورت خال سیاهی در قلب پدید می آید، هر چه نفاق فزونتر، آن سیاهی نیز بیشتر می شود، و هر گاه نفاق شخصی کامل گردد، سراسر دلش سیاه می شود، (6) بنا بر این بر صاحب عقل سلیم و استعداد پاک لازم است که با اهل دانش و خیر و صلاح و دیانت و عفاف هم نشینی کند تا بر زی آنها درآید (7) و به اخلاق آنان متخلّق شود، و از اهل شر و فساد که مایل به دنیا و لذّات دنیایند، دوری کند، تا اینکه طبعش به رفتار آنها علاقه و میل پیدا نکند و به هلاکت افتد.»

1- و جعلت قرّة عيني في الصّلاة.

2- و انها لكبيرة إلا على الخاشعين.

-يعنى: براستی که نماز دشوار است، مگر بر کسانی که در برابر خداوند خاشعند.

-بقره، آیه 45.

3- اعبدوا الله في الرّضا فان لم تستطع ففي الصّبر على ما تكره خير كثير.

4- طول العمر في طاعة الله.

5- عقيدة علمای اخلاق و متکلمان شیعه است-م.

6- الإيمان يبدو في القلب نكتة بيضاء كلّما ازداد الإيمان ازداد ذلك البياض فإذا استكمل العبد الايمان ابيضّ القلب كلّه و إن النفاق ليبدو في القلب لمعة سوداء كلّما ازداد النفاق ازداد ذلك السواد فإذا استكمل النفاق اسودّ القلب كلّه.

7- در بعضی نسخه ها (لیتری بی بافعالهم) آمده است، یعنی با اعمال آنها تربیت شود-م.

شایسته است انسان اخلاق خود را پاکیزه کند، و همچون مریضی که باید بدن و سلامتی خود را حفظ کند، او نیز اخلاقش را حفظ کند، و هیچ چیزی را نمی‌شود معالجه کرد، مگر با ضد آن چیز، معالجه گرمی به سردی، و سردی به گرمی، و خشکی به رطوبت و رطوبت به خشکی است، همین‌طور، بیماریهای اخلاقی؛ بیماری نادانی را به دانش، و بیماری بخل را با سخاوت، و بیماری خود-خواهی را با تواضع، و بیماری حرص را به خودداری از خواسته‌های شهوانی با زحمت می‌توان معالجه کرد، و همان‌طوری که ناگزیر باید تلخی دارو و سختی پرهیز را از آنچه میل آدمی می‌کشد، در معالجه بیماری بدن، تحمل کرد، هم چنین باید تلخی مجاهده با نفس را در مورد پایداری بر عبادت-برای معالجه بیماری قلب-تحمل کرد، بلکه در اینجا سزاوارتر است، زیرا انسان از بیماری بدن با مرگ خلاص می‌شود اما بیماری دل،-پناه به خدا-عذابی است، پس از مردن، برای همیشه ادامه دارد، و اصل تهذیب نفس عبارت از این است که انسان از معایب خود آگاه شود، و هر کس بصیرتش کامل باشد، عیبهایش را سبک نمی‌شمارد، و هنگامی که معایب را شناخت، نجات و خلاصی از آنها امکان پذیر می‌شود. اما بیشتر مردم نسبت به معایب اخلاقی خود ناآگاهند با اینکه گردی را در چشم دیگران می‌بینند، اما يك ساق درختی را در چشم خود نمی‌بینند! پس هر کس می‌خواهد بر عیب خود آگاه شود، باید دوستی را بجوید که

صمیمی، آگاه و متدین باشد، و از او بخواهد که مواظبش بوده و همه حالات و افعال او را - از اخلاق، رفتار و معایب ظاهر و باطن ناپسند - زیر نظر بگیرد و به او بازگو کند، و هر کس مایل است خود را اصلاح کند باید چنین کاری را بکند.

یکی از بزرگان می گفت: خداوند پیامرزد آن کس را که عیبهای مرا به صورت هدیه ای به من بازگو کند. (1) عمر، پیوسته از حذیفه بن الیمان درخواست می کرد و می گفت: تو صاحب سرّ پیامبر خدا (ص) در بین منافقان بودی، آیا در من اثری از نفاق دیدی؟ حذیفه می گفت: تو به حال خود، آگاهتری، دوستان اندک بودند و کسی که شوخی را ترك گفته و جدی عیب را بازگو کند کم بود، و در میان دوستان تو، حسود و مغرض وجود داشت، آنچه را هم که عیب نبود، عیب می دید، و یا کم نبودند کسانی که از روی شوخی بعضی از عیبهای تو را از تو پنهان می داشتند.

برای همین بود که بعضی از بزرگان از مردم کناره می گرفتند، می گفتند:

چرا با مردم معاشرت نمی کنید؟ می گفتند: چگونه با مردمی معاشرت کنیم که عیبهای ما را می پوشانند، براستی دینداران سخت علاقمند بودند که با هشدار دیگران از عیبهایشان آگاه شوند. امروز کار بر عکس شده، مردم زمان ما، هر کس عیبشان را بگوید بدترین مخلوقات در نزد آنهاست، و شاید این مطلب حاکی از سستی ایمان باشد. براستی اخلاق بد چون عقربها و مارهای گزنده ای هستند که اگر کسی بگوید زیر لباسشان عقربی است باید از او ممنون باشیم، و خوشحال باشیم و وضع عقرب را بررسی کنیم که چگونه او را از پا در آوریم. البته صدمه عقرب کشنده بر جسم يك روز یا کمتر از يك روز است! اما صدمه اخلاق ناروا بر بنیاد دل است و ترس از آنکه برای همیشه پس از مرگ و یا هزاران سال باشد! و با این همه ما از آن که ما را هشدار داده است خوشحال نمی شویم و در صدد از بین بردن آن بر نمی آییم، بلکه برای کسی که ما را نصیحت کرده است، مقابل به مثل می کنیم، و می گوئیم، تو نیز چنین و چنان می کنی، و بجای استفاده از نصیحت او

به دشمنی با او برمی خیزیم، ممکن است، این کار در اثر قساوت قلب باشد که زیادی گناهان باعث آن شده است، و ریشه تمام اینها ضعف ایمان است، پس از خدا بخواهیم که ما را به راه رشد و صلاح هدایت کند و به عیبهای نفسانی مان بینا و آگاه سازد، بمنتّه و لطفه.

و هر کس می خواهد بر عیبهای نفسانی خود آگاه شود، و قطع و یقین پیدا کند، از زبان دشمنانش بگیرد، که: «در چشمان ناراضی، بدیها را می نمایند.» (2) و شاید انسان از دشمن پرکینه ای که عیبهایش را بازگو می کند بیش از دوست چاپلوسی که تعریف و ثنای او را می گوید و عیبهایش را پنهان می دارد فایده می برد، جز این که روال طبع انسان بر دروغگو دانستن دشمن و حمل گفتار او بر بخل و حسد است، و لیکن شخص بیدار از گفتار دشمنان بهره برداری می کند، زیرا بدیهایش ناگزیر بر زبان دشمنان می افتد! و انگهی انسان با مردم که معاشرت دارد، هر چه را که در بین مردم بد می بیند پس باید از خود جستجو کند، زیرا مؤمن آینه مؤمن است، پس عیبهای خود را در آینه دیگران باید ببیند، می داند که طبیعتهای انسانی در پیروی از هوای نفس نظیر همند، پس در خود جستجو می کند و خویشتن را از هر خوی بدی که دیگران دارند، پاکیزه می سازد، و همین قدر در تأدیب انسانها بس که اگر همه مردم آنچه را در دیگران نمی پسندند از خود دور کنند همگی از مرئی بی نیاز خواهند بود.

به حضرت عیسی (ع) گفتند: ادب از که آموختی؟ فرمود: کسی به من ادب نیاموخت، من خود زشتی نادانی را دیدم و از نادانی فاصله گرفتم، هر آفت اخلاقی که بر مکلف رو می آورد از پیروی هوا و دلبستگی به شهوتهاست، پس هر که با چشم عبرت دقت کند، بیش از بیشتری یافته و از بیماریهای قلبیش آگاه می شود، و شایسته است که با مخالفت هوای نفس و شهوات، بیماریها را از خود دور سازد، چنان که خدای متعال می فرماید: وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ یعنی: و هر کس جلو هوای نفس را گرفت، برآستی که جایگاهش

در بهشت است. (3) پیامبر خدا(ص) فرمود: «مؤمن درگیر پنج مشکل است: مؤمنی که به او حسد می ورزد، منافقی که با او دشمن است، و کافری که با او در ستیز است، و شیطانی که او را گمراه می کند و نفسی که با او در کشمکش است» (4) بنا بر این بیان پیامبر(ص) نفس دشمنی است، ستیزه جو که باید با او مبارزه کرد.

نقل می کنند که خداوند به حضرت داود(ع) وحی کرد: ای داود! خود بر حذر باش و اصحابت را نیز از خواسته های نفسانی بر حذر کن! زیرا دلها وابسته به خواسته های دنیایی است، و خردهای چنین افرادی از ما غافلند.

حضرت عیسی فرمود: خوشا به حال کسی که شهوت حاضر را به خاطر وعده غایبی که هنوز ندیده است ترك کند! پیامبر گرامی(ص) فرمود: «آزار خود را از خویشان بازدار و از هوای نفس در معصیت خدا پیروی مکن، زیرا روز قیامت، تو خود با خویشان دشمن خواهی بود، و بعضی از شما بعض دیگر را لعنت می کند، جز اینکه خداوند ببخشد و گناهان را ببوشاند.» (5) و نیز رسول خدا(ص) برای گروهی که از میدان جهاد بازگشته بودند، فرمود:

«آفرین بر شما که از جهاد کوچک به جهاد بزرگ بازگشتید! عرض کردند: یا رسول الله! جهاد بزرگ چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» (6) و فرمود: مجاهد آن کسی است که در راه خدا با نفس خود جهاد کند. (7) یکی از بزرگان می گفت: ای نفس، نه در دنیا با شاهزادگان، در ناز و نعمت شریک بودی و نه در راه آخرت با عابدان به تلاش پرداختی.

حسن می گوید: حیوان چموش از نفس تو کمتر نیازمند به لجام محکم و استواری است! مجاهده با نفس به چهار چیز است: از خوراک به مقدار قوت، از خواب، به چشم برهم نهادن، و از سخن به مقدار نیاز، و آزار نرساندن به هیچ کس! بنا بر این، کم خوردن باعث سرکوبی شهوات، و کم خوابی باعث

تقویت اراده، و کم حرفی باعث سلامتی از آفات، و خودداری از آزار دیگران باعث رسیدن به هدفهاست.

یکی از بزرگان گوید: بهشت جز با ترك لذتهای دنیایی به دست نیاید.

همسر عزیز مصر به حضرت یوسف (ع) - پس از اینکه او مالک گنجهای زمین شد - گفت: ای یوسف! حرص و شهوت، پادشاهان را برده می سازد، و پایداری و تقوا بردگان را پادشاه می گرداند. خدای متعال فرموده است: **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**. (8) یعنی: «براستی که هر کس پرهیزکار و بردبار باشد خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.» یکی از بزرگان می گفت: درود بر آب سرد در دنیا! شاید من در آخرت از آن محروم نباشم! مردی به عمر بن عبد العزیز گفت: چه وقت حرف بزنی؟ گفت: هر گاه که خواستی خاموش باشی! گفت: چه وقت خاموش باشم؟ گفت: هر وقت مایلی حرف بزنی! امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هر کس مشتاق بهشت است، باید خواسته های نفسانی را فراموش کند».

دور داشتن نفس از شهوات - تا وقتی که از لذت مباهات جلوگیری نشود - غیر ممکن است، زیرا نفس اگر از برخی مباهات جلوگیری نشود، در محرّمات طمع می کند، بنا بر این هر کس می خواهد از غیبت و پر حرفی زبانش را باز دارد، لازم است، جز در موارد ضروری خاموش بماند و جز سخن حق سخن دیگری نگوید، به این ترتیب سکوت او نوعی عبادت و سخن او نیز عبادت خواهد بود، زیرا آن که به حلال شهوت می راند، همان به حرام نیز میل پیدا می کند، شهوت يك سنخ است. گاهی بر بنده ای واجب است نفس را از حرام باز دارد، حال اگر نفس را عادت ندهد که به مقدار ضرورت از خواسته ها بسنده کند، شهوت بر او غلبه خواهد کرد، زیرا نفس از لذت دنیا خوشنود است و سخت متمایل به آن است، و به آن از

سرمست و گردنفرازی تا آنجا دل‌باخته می‌شود که بمانند مستی که هرگز به خود نیاید، سرمست و از خود بی‌خود می‌شود، توضیح آن که خوشی و شادمانی به دنیا زهری است کشنده که در رگهای آدمی جریان پیدا می‌کند و ترس و اندوه، یاد مرگ و خوف و هراسهای روز رستاخیز را از دل می‌زداید، خداوند متعال می‌فرماید:

وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (*) یعنی: «این مردم به زندگانی دنیا دلشادند، در صورتی که دنیا در مقابل آخرت متاع ناقابلی بیش نیست.» و نیز می‌فرماید: إَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. (**). یعنی: بدانید که زندگی دنیا بازیچه و لهو است... باری بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست. (9) اما نشانهای نیک خلقی: خداوند فرموده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ... أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. یعنی براستی مؤمنان رستگارند؛ آنان که در نمازشان خاضع و خاشعند و... چنین کسانی وارث مقامات بهشتند. (10) و نیز فرموده است: إِنََّّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا یعنی: مؤمنان کسانی هستند که چون ذکری از خدا شود، دل‌هایشان ترسان و لرزان شود... آنان براستی اهل ایمانند. (11) و همچنین فرموده است: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا یعنی: بندگان خدای بخشنده آن کسانی هستند که روی زمین با فروتنی راه می‌روند، و هر گاه مردم نادان به آنان خطاب کنند، با سلامت نفس، جواب می‌دهند. (12) بنا بر این هر کس بخواهد از جریان حال خود آگاه شود، باید خویشتن را با این آیات شریفه بسنجد. وجود این ویژگیها، حسن خلق، و فقدان اینها سوء خلق است، و وجود برخی از این صفات دلیل بر وجود مقداری از حسن خلق است، و (*) رعد، آیه 28.

(** حدید، آیه 20).

باید آنچه را که فاقد است، تحصیل کند، و آنچه را هم که دارد، در حفظ آن بکوشد.

پیامبر(ص) مؤمنان را با ویژگیهای زیادی معرفی کرده است و در ضمن همه آن ویژگیها به حسن اخلاق اشاره فرموده است:

مؤمن کسی است که برای برادرش بپسندد، آنچه را که برای خود می پسندد. (13) هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید، مهمان را گرامی بدارد. (14) هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید سخن نیکو بگوید و یا خاموش باشد. (15) و آن گرامی ویژگیهای ایمان را در حسن خلق خلاصه کرده، و فرموده است:

- از همه مؤمنان، ایمان آن کسی کاملتر است که از همه خوشخوتر باشد. (16) هر گاه مؤمنی را خاموش و آرام دیدید، پس به او نزدیک شوید، که او افاضه حکمت می کند. (17) هر کس را که کار نیک خوشحال و کار بد، بد حال سازد، مؤمن است. (18) بر مؤمن روا نیست که با نگاه آزار دهنده بر برادر مؤمنش بنگرد. (19) بر مؤمن روا نیست که مسلمانی را بترساند. (20) دو همنشین در مجلسی به عنوان امانت الهی مجالست می کنند، پس بر یکی روا نیست، آنچه را که دیگری خوش ندارد، نزد دیگران فاش کند. (21) بعضی از بزرگان نشانه های حسن خلق را جمع کرده، می گویند: مؤمن آن کسی است که پرآزرم، کم آزار، راستگو، کم حرف، پرکار، کم لغزش، بخشنده، بسیار آرام و سنگین، صبور، قانع، بسیار سپاسگزار، اهل مدارا، پاکدامن و مهربان است، و سخن چین، اهل غیبت، شتابزده، کینه توز، بخیل و حسود نیست،

ص: 193

گشاده رو و شادمان است، دوستی و دشمنیش و خوشنودی و ناخوشنودیش برای خاطر خداست. (22) از پیامبر خدا(ص) در باره مؤمن و منافق پرسیدند، فرمود: مؤمن به نماز، روزه و عبادت اهمیت می دهد، اما منافق همچون چهار پایان برخوردن و آشامیدن همت دارد. (23) یکی از بزرگان می گوید: مؤمن همواره در حال اندیشیدن و عبرت آموختن است، و منافق سرگرم حرص و آز است. مؤمن، نیکی می کند و می گیرد، منافق بدی می کند و می خندد. بهترین وسیله آزمون خوشخویی، خویشنداری در برابر اذیت، و تحمل آزار دیگران است. و هر که از بد خلقی دیگران شکوه کند، خود دلیل بر بدخویی اوست، زیرا خوش خلقی جز تحمل اذیت و آزار دیگران نیست.

نقل کرده اند که پیامبر خدا(ص) در حال رفتن بود، و بعضی از اصحاب نیز در خدمت آن بزرگوار بودند، مرد عربی با آن حضرت برخورد کرد، چنان بشدت او را به طرف خود کشید که حاشیه درشت عبای نجرانی که بر دوش داشت، گردن مبارکش را آزد، آنگاه گفت: یا محمد! از آن مالهای خدا که در نزد تو است، به من هم بده! پیامبر(ص) نگاهی به آن مرد عرب کرد و خندید، و دستور داد تا به او چیزی دادند. وقتی هم که آن بزرگوار را افراد قبیله قریش زیاد اذیت کردند، و صدمه زدند، رو به طرف آسمان کرد و عرض کرد: «بار الها قوم مرا بیامرز که آنها نادانند!» (24) و به همین دلیل است که خدای متعال فرمود: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**. (25) یعنی: براستی که توبه خلق عظیمی آراسته ای.

یکی از بزرگان از کوچه ای عبور می کرد کسی طشت پر از خاکستری را روی سر و صورت او واژگون کرد، او از مرکبش پیاده شد و شروع به پاک کردن سر و لباسش کرد، و چیزی نگفت، گفتند: چرا چیزی نگفتی، و او را نکوهش

نکردی؟ گفت: آن کس که سزاوار آتش دوزخ بود، ولی آن آتش با خاکستر مصالحه شد، نباید خشمگین شود.

از کسی در مورد حسن خلق پرسیدند؛ گفت: ده تاست: کمتر مخالفت امر خدا کردن، خوش انصاف بودن، لغزشهای دیگران را نادیده گرفتن، بدیههای دیگران را به چشم نیکی دیدن، عذر و پوزش دیگران را پذیرفتن در ناملایمات، تحمل داشتن، به هشدار نفس لوّامه توجه کردن، به جای عیبجویی از دیگران تنها به شناخت عیبهای خود پرداختن، برای خرد و کلان گشاده رو بودن و با زیر دست و بالا دست خود به نیکی سخن گفتن.

از دیگری راجع به حسن خلق پرسیدند، گفت: کمترین مرتبه اش تحمل ناملایمات و ترك مجازات و انتقام، و دلسوزی به ستمگر و طلب آمرزش و مهربانی به اوست.

نقل کرده اند که امیر المؤمنین (ع)، غلامش را صدا زد، جواب نداد، دوباره صدا زد، و بار سوم صدا زد، باز هم جواب نداد، خود آن حضرت به سراغ او رفت، دید، عمدا بی اعتنایی کرده است، فرمود: غلام! آیا نشیدی؟ عرض کرد: چرا.

فرمود: پس چه چیز باعث جواب ندادنت شد؟ عرض کرد: چون از مجازات شما خودم را در امان دیدم، تبلی کردم. فرمود: برو، تورا در راه خدا آزاد کردم. (26) گویند: سزاوار است که انسان با خودش بگوید: خدا با من است، خدا ناظر و شاهد بر اعمال من است. پس آن که خدا با اوست، پس ناظر و شاهد اعمال او نیز هست، بنا بر این شایسته نیست که مرتکب گناه شود.

ابن عباس - که خدایش از او راضی باد - می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس شکمش پرباشد، نمی تواند وارد ملکوت آسمانها و زمین شود. (27) گفتند: یا رسول الله! چه کسی از همه مردم بهتر است؟ فرمود: آن که کم بخورد و کم بخندد، و به مقدار لباسی که بدنش را بپوشاند، راضی باشد. (28) پیامبر (ص) فرمود: بپوشید، بخورید و بنوشید در حدّ نصف ظرفیت

شکمها تان، که آن جزئی از نبوت است. (29) و آن بزرگوار فرمود: بالا-ترین فرد شما در پیشگاه خدای تعالی آن است که پیش از همه گرسنگی را تحمل کند و بیشتر بیندیشد، و مبعوضترین شما در نزد خدا، آن کسی است که زیاد بخوابد و زیاد بخورد و بنوشد. (30) و باز فرموده است: آدمیزاد هیچ ظرفی را پر نکرده است که بدتر و پزیزانتر از شکم باشد. چند لقمه برای فرزند آدم بس است تا پشت او را محکم کند؛ اگر ناگزیر از استفاده از آن باشد؛ پس یک سوّم را برای خوراک، یک سوّم را برای نوشیدن، و یک سوّم را برای نفس کشیدنش اختصاص دهد. (31) و از آن حضرت است: نزدیکترین مردم به رحمت خدا در روز قیامت کسی است که در دنیا بیشتر گرسنگی، تشنگی و اندوه کشیده باشد، افراد گمنام و پرهیزکاری که اگر در حضور مردم باشند، شناخته نشوند، و اگر در میان مردم نباشند کسی آنها را نجوید، جا به جای زمین آنها را می شناسد، فرشتگان آسمان آنها را در میان گرفته اند، مردمان به دنیا دلخوش، و آنان به اطاعت خدا دلخوشند، مردم فرشها بگسترند، اما پیشانی ها و زانوهای آنها فرش آنهاست، مردم رفتار و اخلاق خویش را تباه سازند، ولی آنان رفتار و اخلاق خود را مراقبند، آنان کسانی هستند که زمین بر فقدا نشان اشگ ریزد، و خداوند بر سرزمینی که از آنان نباشند، خشم گیرد، آنان همچون-در آویختن سگها روی جیفه-به خاطر دنیا با هم در نیاویزند، ژولیده و پژمرده اند، وقتی که مردم آنها را می بینند، تصوّر می کنند مریضند، در صورتی که مریض نیستند، و مردم می گویند خللی در فکرشان پیدا شده و عقل ندارند در حالی که بی خرد نیستند، بلکه مردم به باطن خودشان-که دنیا عقل آنها را ربوده است-می نگرند، پس از نظر اهل دنیا، آنان بی خردانه حرکت می کنند، در صورتی که ایشان آنگاه که عقل از سر مردم برود، عاقلان و خردمندانند. (32) گویند، در تورات آمده است که خدای تعالی عالم فریه را دوست

نمی دارد، زیرا که فربهی دلیل غفلت و پرخوری است که برای همه، بخصوص برای عالم و دانشمند زشت و ناپسند است، و به همین خاطر است که ابن مسعود می گفت: خداوند قاری قرآنی را که فربه باشد دوست نمی دارد.

در حدیث مرسلی آمده است که شیطان نسبت به فرزند آدم بمنزله خونی است که در رگهایش جریان دارد، پس تا می توانید با گرسنگی و تشنگی حرکت شیطان را کند سازید. (33) در خبر است که پس از سیری چیز خوردن باعث پستی است. (34) پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن با یک روده، اما کافر در هفت روده غذا می خورد» (35) یعنی: کافر هفت برابر مؤمن غذا می خورد، و یا هفت برابر او اشتها به غذا دارد، بنا بر این، روده کنایه از اشتهاست، زیرا اشتهاست که پذیرای غذاست و غذا را می گیرد، همان طوری که روده پذیرای غذاست، معنای این عبارت آن نیست که روده منافق بیش از مؤمن است.

بعضی نقل کرده اند که پیامبر (ص) فرمود: «به کوبیدن در بهشت ادامه دهید! تا برای شما باز شود. عرض شد: چگونه به کوبیدن در بهشت ادامه دهیم؟ فرمود: با گرسنگی و تشنگی.» (36) نقل شده است که ابو جحیفه در حضور پیامبر (ص) آروقی زد، پیامبر (ص) فرمود: آروق کم بزن! زیرا روز قیامت بیش از همه مردم آنانی گرسنگی می کشند که در دنیا سیرتر بودند. (37) عایشه همواره این سخن را می گفت: پیامبر خدا (ص) هرگز سیر از جا بلند نشد، و بارها من به حال او که می دیدم گرسنه است، گریه می کردم، و دست به شکم مبارکش می کشیدم و عرض می کردم فدایت شوم، چه مانعی داشت که بمقدار قوت و سد جوع از مال دنیا استفاده می کردی؟ می فرمود: عایشه، برادرانم پیامبران بزرگ به بدتر از این صبر کردند، و با آن حال از دنیا رفتند، و به محضر پروردگار قدم نهادند، مقدمشان گرامی و اجرشان فراوان شد، و من از خود شرم

می‌کنم تا در رفاه باشم و از آنها عقب بمانم، پس چند روزی صبر کنم بهتر است از این که فردای قیامت نصیب کمتری داشته باشم، و چیزی در نزد من بهتر از پیوستن به دوستان و برادرانم نیست. عایشه می‌گوید: به خدا سوگند، پس از آن يك هفته کامل نگذرانده بود که زندگی را بدرود گفت. (38) از انس نقل کرده اند: فاطمه (ع) پاره نانی برای پیامبر خدا (ص) آورد، پیامبر (ص) فرمود: این پاره نان چیست؟ عرض کرد: گرده نانی است که پخته ام، و گوارایم نشد تا این پاره نان را برای شما آوردم. فرمود: بدان که این نخستین خوراکی است که پس از سه روز به دهان پدرت وارد می‌شود، آنگاه فرمود: گرسنگان در دنیا در آخرت سیرند، و مبعوضترین مردم نزد خدا آنانی هستند که معده شان از پر خوری سنگین است، و هیچ بنده ای ترك نمی‌کند خوراکی را که میلش می‌کشد مگر این که در بهشت، درجه ای به او می‌دهند. (39) یکی از بزرگان می‌گوید: از شکم پرستی حذر کنید! زیرا آن باعث سنگینی در زندگی و بدبویی در آخرت است.

لقمان به پسرش می‌گوید: پسرم هر گاه معده ات پر بود، فکر و اندیشه ات می‌خواهد و حکمت فلج می‌شود و اعضای بدن از عبادت باز می‌ماند.

به محمد بن واسع گفتند: خوشا به حال کسی که مختصر خوراکی دارد تا آن را بخورد و از دیگر مردم بی‌نیاز شود. او گفت: خوشا به حال کسی که گرسنه شب را بگذراند و از لطف خدا راضی باشد.

در تورات آمده است: از خدا بترس! و هر گاه سیر بودی بیاد گرسنگان باش! گرسنگی را ستوده اند، و پیامبران (ع) گرسنگی را بکار بسته اند به خاطر چند چیز: گرفتاری و عذاب خدا فراموش نشود، و هم چنین افراد مبتلا و گرفتار از یاد نروند، چون سیر از گرسنه خبر ندارد، و بنده زیرک وقتی که دچار بلایی می‌شود به یاد گرفتاری آخرت می‌افتد، با تشنگی خود، یادآور تشنگی مردم، روز قیامت در محشر می‌شود، و از گرسنگی خود، به یاد گرسنگی اهل جهنم می‌افتد

آنگاه که گرسنه می شوند از زقوم و چرك می خورند، و از آب بودار جهنم می نوشند، و سزاوار نیست که بنده خدا عذاب آخرت را فراموش کند، زیرا یاد آخرت باعث ترس از خدا می شود، و هر کس که هیچ پستی، بیماری، کمبود، و گرفتاری نداشته باشد، عذاب آخرت را از یاد می برد، و در ذهنش تجسم پیدا نمی کند، پس شایسته است که چنین بنده ای گرفتار شود، و اولین چیزی که باعث علاج از گرفتاری آخرت است، رنج گرسنگی است، از این رو به حضرت یوسف گفتند: چرا گرسنه به سر می بری در صورتی که گنجهای زمین را در اختیار داری؟ جواب داد: می ترسم که سیر باشم گرسنگان را فراموش کنم. و مقصود ما از گرسنگی و تشنگی در اینجا ادامه به روزه داری و برخورداری کمتر از لذتهای دنیاست.

نقل کرده اند که حضرت موسی (ع) در انجمنی نشسته بود، يك مرتبه دید، ابلیس دارد می آید و روی سرش کلاه درازی است که هر دم به رنگی در می آید، وقتی که نزدیک موسی (ع) رسید، کلاه را برداشت و کناری گذاشت و بعد نزد موسی (ع) آمد، و سلام عرض کرد. حضرت موسی (ع) پرسید: تو کیستی؟ گفت: من ابلیسم. فرمود: مرگ بر تو! چرا آمدی؟ گفت: آمدم تا به خاطر مقام و منزلتی که نزد خدا داری، سلامی به تو عرض کنم. فرمود: پس آن چه وضعی بود که تو را دیدم؟ گفت: آن وسیله ای بود که دلهای آدمیان را بدان وسیله می ربایم.

موسی (ع) پرسید: آن کدام عملی است که انسان وقتی که انجام می دهد، تو بر او مسلط می شوی؟ گفت: وقتی که آدمیزاد خودخواه می شود، و عملی را که انجام داده بزرگ می پندارد، و از گناهانش فراموش می کند، و من از سه عمل تو را بر حذر می دارم: یکی آنکه هیچ وقت با زن بیگانه ای در جایی تنها مباش! زیرا هیچ مردی با زنی که محرم نیست خلوت نکرد، مگر اینکه من همراهش بودم و او را فریب دادم، دیگر اینکه هیچ پیمانی با خدا مبند مگر اینکه وفا کنی، و سوم اینکه هیچ صدقه ای را مده مگر اینکه قصد قربت داشته باشی، زیرا هیچ کس

صدقه بدون نیت نداد، مگر اینکه من به همراه آن صدقه بودم نه صاحب صدقه، به حدی که بین او و پرداخت صدقه فاصله انداخته ام؛ این حرفها را گفت و رفت در حالی که فریاد می زد: ای وای بر من که موسی دانست که به چه وسیله بنی آدم را هشدار دهد! کسی نامه ای به یکی از برادران دینیش نوشت: اما بعد: پارسایی در دنیا باعث آسایش تن، و علاقه به دنیا باعث غم و اندوه است، وقتی که این نامه ام به شما رسید، توشه راه را آماده کن و از پیش برای عالم آخرت بفرست، و خود وصی خودت باش، نه آن که دیگران را وصی قرار دهی تا ارث تو را تقسیم کنند.

و دوران زندگی را به روزه بگذران و مرگ را موقع افطار بدان!

تهذیب اخلاق

1- در کتاب تحف العقول از سخنان امام صادق چنین آمده است: «احبّ اخوانی الیّ من اهدی الیّ عیوبی» یعنی: بهترین دوستانم آن کسی است که عیبهایم را دوستانه به من هدیه دهد-م.

2- این مصرعی از یک شعر معروفی است:

وعین الرضا عن کلّ عیب کلیلة* فانّ عیون السخط تبدی المساویا [کما ان عین السخط...]-م.

3- ونهی النفس عن الهوی فانّ الجنة هی الماوی.

-نازعات، آیه های 41-42.

4- المؤمن بین خمس شدائد مؤمن یحسده و منافق یبغضه و کافر یقاتله و شیطان یضلّه و نفس تنازعه.

5- کفّ أذاك عن نفسك و لا تتابع هواها فی معصیة الله إذ تخاصمک یوم القیمة فیلعن بعضکم بعضا إلا أن یغفر الله و یستر.

6- مرحبا بکم قدمتم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الاکبر، فقالوا: و ما الجهاد الاکبر یا رسول الله؟ فقال: جهاد النفس.

7- المجاهد من جاهد نفسه فی الله عزّ و جل.

ص: 200

9- من اشتاق إلى الجنة سلا عن الشهوات ولا يمكن دفع النفس عن الشهوات ما لم تمنعها من التمتع بالمباحات فإن النفس إذا لم تمنع بعض المباحات طمعت في المحظورات فمن أراد حفظ لسانه عن الغيبة والفضول فحَقَّه أن يلزم السكوت إلا عن المهمات ولا يتكلم إلا بحق فيكون سكوته عبادة و كلامه عبادة لأن الذي يشتهي به الحلال هو الذي بعينه يشتهي به الحرام فالشهوة واحدة وقد وجب على العبد منعها عن الحرام فإن لم يعودها الاقتصار على قدر الضرورة في الشهوات غلبته الشهوة فإن النفس تفرح بالتمتع في الدنيا وتركن إليها و تطمئن بها أشرا و بطرا حتى تصير ممتلئا به كالسكران الذي لا يفيق من سكره و ذلك أن الفرح بالدنيا سم قاتل يسرى في العروق فيخرج من القلب الخوف و الحزن و ذكر الموت و أهوال يوم القيامة قال الله تعالى: وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ، وقال تعالى إَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ - إلى قوله- وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ .

-رعد، آية 28 - حديد، آية 20 10- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ - إلى قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ .

- مؤمنون، آية های 1-10.

11- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ - إلى قوله- أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا .

- انفال، آية های 2-4.

12- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا .

- فرقان، آية 63.

13- المؤمن يحب لأخيه ما يحب لنفسه.

14- من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه.

15- من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيرا أو ليصمت.

16- أكمل المؤمنين إيمانا أحسنهم أخلاقا.

17- إذا رأيتم المؤمن صموتا وقورا فادنوا منه فإنه يلقي الحكمة.

18- من سرته حسنة و ساءته سيئة فهو مؤمن.

19- لا يحلّ لمؤمن أن يشير إلى أخيه بنظرة تؤذيه.

20- لا يحلّ لمؤمن أن يروّع مسلما.

21- إنما يتجالس المتجالسان بأمانة الله فلا يحلّ لأحدهما أن يفشي على أخيه ما يكره.

22- این سخنان برگرفته از بیانات امیر المؤمنین است، به کتاب «کافی» ج 2 ص 226 باب صفات مؤمن مراجعه کنید-م.

23- سئل رسول الله (ص) عن المؤمن والمنافق فقال: إن المؤمن همته في الصلوة والصيام والعبادة والمنافق همته في الطعام والشراب كالبهيمة.

24- اللهم أغفر لقومي فإنهم لا يعلمون.

25- وإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ.

-قلم، آیه 4 26- أنّ امیر المؤمنین علیاً (ع) دعا غلامه فلم یجبه فدعا ثانيا و ثالثا فلم یجبه فقام الیه فرآه متضجعا فقال: أما تسمع یا غلام؟ فقال، نعم. قال: فما حملک علی ترک جوابی قال: أمنت عقوبتک فتکاسلت فقال: امض فأنت حرّ لوجه الله.

27- لا یدخل ملکوت السموات والأرض من ملأ بطنه.

28- وقیل یا رسول الله صلّی الله علیک ایّ الناس افضل؟ قال: من قلّ طعمه وضحکة ورضی بما یستر عورته.

29- البسوا وکلوا و اشربوا فی انصاف البطون فإنه جزء من النبوة.

30- أفضلکم منزلة عند الله تعالی أطولکم جوعا و تفکرا و أبغضکم الی الله تعالی کلّ نؤوم و أکول و شروب.

31- ما ملأ آدمی و عاء شرا من بطنه. حسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه إن کان لا محالة فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه.

32- إنّ أقرب الناس الی الله تعالی یوم القيامة من طال جوعه و عطشه و حزنه فی الدنیا، الاخفاء الأتقیاء الّذین إن شهدوا لم یعرفوا و إن غابوا لم یفتقدوا تعرفهم بقاع الأرض و تحفّ بهم ملائکة السماء نعم الناس بالدنیا و نعموا بطاعة الله تعالی، افترش الناس الفرش فافترشوا الجباه و الرکب، ضیع الناس فعل النفس و أخلاقهم و حفظوا، هم تبکی الأرض لفقدهم و یسخط الله علی کلّ بلدة لیس فیها منهم، لم یتکالبوا علی الدنیا تکالب الکلاب علی الجیف، شعنا غبرا یراهم الناس یظنون أنّ بهم داء و ما بهم داء و یقال: قد خولطوا و ذهب عقولهم و ما ذهب عقولهم و لكن نظر القوم بقلوبهم الی أمر أذهب عنهم الدنیا فهم عند أهل الدنیا یمشون بلا عقول عقلوا حین ذهب عقول الناس.

33- إنّ الشیطان لیجرى من ابن آدم مجرى الدّم فضیقوا مجاریه بالجوع و العطش.

34- ان الأکل علی الشبع یورث البرص.

35- المؤمن یأکل فی معاء واحد و الکافر یأکل فی سبعة أمعاء.

36- أذیموا قرع باب الجنة یفتح لکم. قلت: و کیف ندیم قرع باب الجنة؟ قال: بالجوع و الظّمأ.

37- أقصر من جشأنک فإن أطول الناس جوعا یوم القيامة أكثرهم شبعاً فی الدنیا.

38- وأقول نفسي لك الفداء لو تبلّغت من الدنيا بقدر ما يقوتك و يمنعك من الجوع فيقول: يا عائشة إخواني أولوا العزم قد صبروا على ما هو أشد من هذا فمضوا على حالهم فقدموا على ربهم فأكرم مآبهم وأجزل ثوابهم فأجدني أستحيي إن ترفّعت في معيشتي أن تقصّرني دونهم فأصبر أياماً قصيرة أحبّ إليّ من أن ينقص حظّي غداً في الآخرة وما من شيء أحبّ إليّ من اللّحوق بأخلائتي وإخواني.

39- جاءت فاطمة عليها السّلام بكسرة خبز لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: ما هذه الكسرة قالت: قرص خبزته و لم تطب نفسي حتى أتيتك بهذه الكسرة فقال: أما إنّه أوّل طعام دخل فم إبيك منذ ثلاثة أيّام فقال صلى الله عليه وآله وسلم: إنّ أهل الجوع في الدّنيا أهل الشّع في الآخرة وإنّ أبغض الناس إلى الله المتخمون الملاء و ما ترك العبد أكلة يشتهيها إلّا كانت له درجة في الجنّة.

ص: 203

بدان که زبان از بزرگترین نعمتهای الهی است، زیرا به وسیلهٔ زبان است که انسان از سایر حیوانات مشخص می‌شود، زبان بالاترین حواس است؛ زیرا چشم غیر از رنگها و شکلها را تشخیص نمی‌دهد، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست به غیر از اجسام دسترسی ندارد، و همین‌طور سایر اعضای بدن، اما میدان عمل زبان وسیع است، هیچ محدوده‌ای ندارد و میدان عملش بی‌پایان است، بنا بر این در راه خیر دامنهٔ عمل زبان گسترده، و در راه شر نیز میدان عملش باز است، بنا بر این هر کس قید را از زبانش بردارد به پرتگاه هلاکت کشانده می‌شود و سرانجام به جهنم سقوط می‌کند، و هیچ چیز باعث افتادن مردم روی بینی هایشان در آتش جهنم نمی‌شود، مگر نتایج و فراورده‌های زبانشان، و از دست زبان نجات نمی‌یابند مگر اینکه آن را مقید به قید شریعت کرده و آزاد نگذارند جز در مواردی که برای دنیا و آخرت سودمند باشد، زیرا پیامبر خدا(ص) فرمود: هر که خاموشی اختیار کرد، نجات یافت. (1) پیامبر(ص) فرمود: «خاموشی، حکمت و تدبیر است و اندکند کسانی که خاموشی اختیار کنند.» (2) یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله، درود خدا بر تو باد، چیزی از اسلام را به من بگو که پس از شما از کسی نپرسم، فرمود: بگو به خدا ایمان دارم و بر این عقیده استوار باش. گفتم: از چه چیز بپرهیزم؟ با دست مبارکش به زبانش

اشاره کرد. (3) عقبه بن عامر می گوید: عرض کردم، یا رسول الله! درود خدا بر شما باد! نجات و راحتی در چیست؟ فرمود: زبانت را در اختیار بگیر، و خانه ات را وسعت بده، و بر خطایی که مرتکب شده ای گریان و غمگین باش! (4) پیامبر (ص) فرمود: هر کس شرّ شکم، شهوت و زبانش را حفظ کند، از هلاکت مصون است. (5) (در این حدیث: قبقب-شکم. ذذب-فرج. لقلق-زبان، است) این سه نوع شهوت باعث هلاک اکثر مردم است.

معاذ بن جبل می گوید: عرض کردم یا رسول الله، درود خدا بر تو باد! آیا ما برای گفتار خود مؤاخذه می شویم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای پسر جبل، و آیا جز محصول زبان مردم، چیز دیگری باعث آن می شود که مردم را برو در آتش جهنّم اندازند؟ (6) پیامبر (ص) فرمود: ایمان بنده ای استوار نگردد تا وقتی که دلش استوار نگردد، و دلش استوار نشود تا وقتی که زبانش راست نباشد، و وارد بهشت نمی شود آن کسی که همسایه اش از شرّ او در امان نباشد. (7) و پیامبر (ص) فرمود: هر کس که خوش دارد در سلامت باشد باید همواره خاموشی گزیند. (8) از ابن مسعود نقل کرده اند که در کوه صفا تلبیه می کرد و می گفت: ای زبان سخن خوب بگو تا سود ببری و یا خاموش باش تا سالم بمانی پیش از آن که پشیمان شوی، پرسیدند: ای ابو عبد الرحمن آیا این حرف خود تو است، یا حرفی است که شنیده ای؟ گفت: حرف خودم نیست، بلکه از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: بیشترین خطاهای فرزند آدم از دست زبانش است. (9) نقل کرده اند که عمر، ابو بکر را دید که زبانش را می کشد، گفت: چه می کنی؟ ابو بکر جواب داد: همین زبان مرا دچار گرفتاریها کرده است!

پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس زبانش را نگهدارد، خداوند سرّ او را بپوشاند، و هر که خشم خود را فرو خورد، خداوند او را از عذاب خود باز دارد، و هر کس از خداوند پوزش بطلبد، خداوند عذر او را بپذیرد. (10) روایت شده است که معاذ بن جبل، عرض کرد: یا رسول الله، درود خدا بر تو باد، مرا نصیحت کن! فرمود: خدا را آن چنان عبادت کن که گویا می بینی، و خود را با مردگان هماهنگ ساز، و اگر مایلی به چیزی تو را آگاه سازم که از همه اینها بیشتر در اختیار تو است، و با دست خود، اشاره به زبانش کرد. (11) گویند: مرد عربی نزد پیامبر خدا(ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله(ص)، عملی به من بیاموز که باعث ورود به بهشت شود. پیامبر فرمود:

گرسنه را سیر و تشنه را سیراب، و امر به معروف و نهی از منکر کن! او اگر نتوانستی جز در راه خیر زیانت را نگهدار، زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی. (12) پیامبر خدا(ص) فرمود: همانا خداوند در نزد زبان هر گوینده ای است، پس باید هر کسی از خدا بترسد و بداند که چه می گوید. (13) و نیز فرمود: هر گاه مؤمنی را خاموش، و آرام دیدید، به او نزدیک شوید، زیرا حکمت را به شما می آموزد. (14) و باز فرمود: برآستی زبان مؤمن در پشت دل اوست، هر گاه بخواهد سخن بگوید، در دل می اندیشد، آنگاه بر زبان می راند، و زبان منافق پیشاپیش دل اوست، پس هر گاه چیزی را قصد کند، بر زبان براند، بدون اینکه در دل بیندیشد. (15) حضرت عیسی(ع) فرمود: عبادت ده جزء است که نه جزء آن در خاموشی و یک جزء دیگر در فرار از مردم است!

- 1- من صمت نجا.
- 2- الصّمت حكم و قليل فاعله. أى هى حكمة و حزم.
- 3- قال بعضهم: يا رسول الله صلّى الله عليك أخبرنى عن الاسلام بأمر لا أسأل عنه أحدا بعدك، قال: قل: آمنت بالله ثم استقم، قلت: فما اتقى فأوماً بيده إلى لسانه.
- 4- وقال عقبة بن عامر: قلت: يا رسول الله صلّى الله عليك ما النجاة؟ قال: أملك عليك لسانك و ليسعك بيتك و ابك على خطيئتك.
- 5- من وقى شرّ قبحه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى.
- 6- وقال معاذ بن جبل: قلت يا رسول الله صلّى الله عليك أنؤاخذ بما نقول؟ فقال: ثكلتك أمك يا ابن جبل و هل يكبّ النَّاس على مناخرهم في نار جهنّم إلاّ حصائد ألسنتهم.
- 7- لا يستقيم إيمان عبد حتّى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتّى يستقيم لسانه و لا يدخل الجنة رجل لا يأمن جاره بوائقه.
- 8- من سرّه أن يسلم فليلزم الصّمت.
- 9- إن أكثر خطايا ابن آدم في لسانه.
- 10- من كفّ لسانه ستر الله عورته و من ملك غضبه وقاه الله عذابه و من اعتذر إلى الله قبل الله عذره.
- 11- أعبد الله كأنك تراه و اعدد نفسك مع الموتى و إن شئت أنبأتك بما هو أملك لك من هذا كلّّه و أشار بيده إلى لسانه.
- 12- جاء أعرابي إلى رسول الله (ص) فقال: دلّنى على عمل أدخل به الجنة قال: أطعم الجائع و اسق الظمآن و أمر بالمعروف و أنه عن المنكر فإن لم تطق فكفّ لسانك إلاّ من خير فانك بذلك تغلب الشيطان.
- 13- إنّ الله عند لسان كل قائل فليتق الله امرء و علم ما يقول.
- 14- إذا رأيتم المؤمن صموتا وقورا فادنوا منه فانه يلقى الحكمة.
- 15- إنّ لسان المؤمن وراء قلبه فإذا أراد أن يتكلّم بشيء يدبّره بقلبه ثم امضاه بلسانه و إنّ لسان المنافق أمام قلبه فإذا همّ بالشيء امضاه بلسانه و لم يتدبّره بقلبه.

وهب بن منبّه می گوید: در حکمت داود آمده است: شایسته است يك فرد خردمند، نسبت به زمان خود آگاه، و پاسدار زبان خویش باشد، و موضع خود را بشناسد.

عمر بن عبد العزيز گوید: هر کس مرگ را یاد کند، از دنیا به اندك راضی خواهد بود، و هر کس گفتار خود را با رفتارش بسنجد، از سخن نامربوط خودداری می کند.

آنچه از سخنان پیامبر (ص) و آثار دیگران در ستایش خاموشی نقل کردیم، ما را از ایراد مطالب بیشتر بی نیاز می سازد، بهتر آن است از گفتار سخن بی معنی خودداری کنی.

بدان که بهترین حالات آن است که زیانت را از غیبت، دروغ، شوخی، دوگانگی و امثال اینها نگهداری، و سخنی روا بگویی که برای خود و برای هر مسلمانی بی زیان باشد، وانگهی سخنی را که نیاز بگفتش نیست و ضرورتی برای گفتن ندارد، بر زبان نیاوری زیرا تو هم وقت خود را ضایع کرده ای، و هم اینکه ارزش تو را به کار برد زیانت می سنجد، و با زیانت گاهی، خود را به عنوان شخص پستی با شخص بهتر جابجا می کنی، زیرا تو اگر عوض حرف زدن بیندیشی، چه بسا که نسیمی از نسیمهای رحمت الهی بهنگام اندیشه- به جان تو بوزد، (1) که چقدر پاداش زیاد بهمراه دارد! و اگر تو تهلیل و تسبیح، تحمید و ذکر

خدا را بگویی، برای تو بهتر خواهد بود. بسا کلمه ای که باعث بنای کاخی در بهشت شود. و آن که قادر بر دست آوردن گنجی از گنجهاست در عوض کلوخ بی سودی را برداشته است، چه زیانکاری که زیانش آشکار است! او این است داستان کسی که ذکر خدا را ترك گفته و به چیز مباح بی فایده ای سرگرم است که هر چند گناهی مرتکب نشده، اما سود کلانی را با ترك ذکر خدا از دست داده است زیرا مؤمن سکوتش جز به اندیشه، و نگاهش جز به عبرت، و سخنش جز به یاد خدا نباید باشد.

رسول خدا(ص) فرمود: سرمایه بنده خدا اوقات عمر اوست، (2) هر گاه این عمر را صرف چیز بی فایده کند و اجر و ثوابی برای خود اندوخته نسازد پس سرمایه را ضایع کرده است. و برای همین است که آن گرامی فرمود: از برجستگی اسلام يك شخص، ترك سخن بی فایده است. (3) ابو ذر- خدایش از او خوشنود باد- می گوید: پیامبر خدا(ص) به من فرمود: آیا می خواهی به تو پیاموزم آن کاری را که انجامش برای انسان کم زحمت و سبک است اما ارزش در میزان بسی سنگین! عرض کردم: آری یا رسول الله!- درود خدا بر تو- فرمود: سکوت، حسن خلق و ترك سخن بی فایده. (4) چون اوقات عمر انسان سرمایه اوست. پس اگر آن را ضایع کرد، زیانکار است، بنا بر این شایسته است که سخن مباح بی فایده نگویی تا چه رسد به سخنان دیگر. بسا اوقاتی که انسان با فامیل و خویشاوندان نشسته و مشاهدات سفرهای خود را- از کوهها، رودها، رویدادها و آنچه از خوراك و پوشاك نظرش را جلب کرده- بازگو می کند، در صورتی که این چیزها را اگر نگوید گناهی مرتکب نشده است و اگر بگوید سودی نبرده است، و هر چند کاملاً دقت کند که چیزی به گفته های خود نیفزاید و یا کم نکند، و خودستایی و غیبت کسی نکرده باشد، با این همه، وقت را ضایع کرده است، و کی که از آفتها و خلافها می توان مصون بود! و بسا که از دیگری چیزی را بپرسی که هیچ فایده ای ندارد،

در این صورت تو عمر را ضایع کرده و رفیقت را نیز وادار به تضییع عمر کرده ای، زیرا تو-به فرض- از عبادت او می پرسی و می گویی: آیا تو روزه داری؟ اگر او بگوید: آری، عبادت خود را اظهار کرده و داخل در ریا شده، و اگر داخل ریا هم نشده باشد، از دیوان سرّ و عبادت پنهانی که به درجاتی از عبادت علنی ثوابش بیشتر است تنزل کرده است، و اگر بگوید: نه، دروغگو خواهد بود، و اگر هیچ چیز نگوید به تو اهانت کرده و باعث رنجش تو شده است، و اگر بخواهد در جواب دادن طفره برود، نیاز به تلاش و زحمت زیادی دارد. در هر صورت تو سؤالی را به او عرضه کرده ای که یا باعث ریاکاری و یا دروغگویی و یا توهین به دیگری و یا زحمت در چاره اندیشی برای طفره رفتن در پاسخ است، و همچنین سؤال از سایر عبادات و پرسش از گناهان و از هر چیزی که طرف، پنهان می دارد و از اظهارش شرم می کند، و پرسش راجع به مطلبی که از دیگران نقل می کند، و می گوید: «شما چه می فرمایید»، «موضع شما چیست» از آن جمله است.

نقل می کنند: مردی را با لباس پشمینه دیدند، پرسیدند: این لباس را برای چه پوشیده ای؟ جواب نداد. گفتند: چرا جواب ندادی؟ گفت: اگر می گفتم: به دلیل پارسایی، خودستایی کرده بودم، و نیز ترسیدم اگر بگویم: به دلیل تنگدستی، خدا را نکوهیده باشم! نقل کرده اند که لقمان(ع)، بر حضرت داود(ع)، وارد شد، دید، زره می بافد، و قبلا- زره بافی را ندیده بود از دیدن آن تعجب کرد، خواست از حضرت داود، چیزی پرسد، حکمت، مانع شد، و خودداری کرد، و چیزی نپرسید. وقتی که کار تمام شد، داود(ع) از جا برخاست، و زره را بر تن کرد، و بعد گفت:

خوب زرهی برای نبرد است. اینجا بود که لقمان گفت: خاموشی حکمت است، و اندکند خاموشان! یعنی آگاهی از راه غیر پرسش به دست آمد و از پرسیدن بی نیاز شدم. بعضی گفته اند: يك سال با تردید سپری کرد و می خواست از آن آگاه شود، و نپرسید، و از این که این سؤال مربوط به او نیست، از پرسیدن خودداری

کرد. و خودداری از سخن بی ربط باعث آسایش زیاد و فایده مهّی است، و برای انسان این حالت گوارا نیست مگر اینکه مرگ را جلوی چشمش ببیند در حالی که از هر سخنش مؤاخذه می کنند و نفسهایی که کشیده، محاسبه می شود، به دلیل آیه مبارکه: «به درستی که بر شما نگهبانان گرامی است که نویسندگانند.» (5) و آیه شریفه: «بیرون نکند از دهان خود سخنی مگر اینکه نگهبانی نزد او آماده است.» (6) آیا کسی شرم نمی کند آنگاه که نامه عمل سراسر يك روزش را بگشاید و ببیند بیشتر مطالب آن نه به دینش مربوط است و نه به دنیایش؟ پیامبر (ص) فرمود: خوشا به حال کسی که زیادی زبانش را باز دارد، و زیادی مالش را انفاق کند. حالا ببین چگونه مردم سخن پیامبر را وارونه کرده اند، زیادی مال را نگاه می دارند، ولی زبان را برای حرفهای زیادی و بیهوده آزاد می گذارند! (7)

آثار بزرگان

1- اشاره به حدیث نبوی معروف دارد که فرمود: الا انّ لله نفعات، فتعرضوا لها.

2- بل رأس مال العبد أوقاته.

3- من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه.

4- ألا أعلمك بعمل خفيف على البدن ثقيل في الميزان قلت: بلى يا رسول الله صلى الله عليك قال: هو الصّمت و حسن الخلق و ترك ما لا يعينك.

5- و إنّ عليكم لحافظين كراما كاتبين.

-انفطار، آیه 11-12-6- ما يلفظ من قول إلاّ لديه رقيب عتيد.

-ق، آیه 18-7- طوبى لمن أمسك الفضل من لسانه و أنفق الفضل من ماله فانظر كيف قلب الناس ذلك فأمسكوا فضل المال و أطلقوا فضل اللسان.

ص: 211

پیامبر خدا(ص) فرمود: جدال و شوخی با برادرت نکن و به او وعده ای نده که نتوانی وفا کنی. (1) و نیز فرمود: هر کس جدال به حق را ترك کند، خداوند خانه ای در بالاترین درجه بهشت، برای او بسازد، و هر کس جدال را ترك کند، در حالی که جدال وی به باطل بوده است، خداوند برای او خانه ای در وسط بهشت بنا کند. (2) یکی از بزرگان می گوید: از جدال با دیگران دوری کنید، زیرا جدال در لحظه های نادانی دانشمند است و موقعی است که شیطان در پی لغزش اوست.

گویند: جدال باعث سنگدلی و ایجاد کینه هاست.

لقمان به پسرش گفت: پسرم، با دانشمندان جدال نکن که نسبت به تو سخت دشمن شوند.

یکی از بزرگان می گوید: با سه هدف علم نیاموز، و به خاطر سه چیز آموختن را ترك نکن: علم را به خاطر جدال با دیگران، مباحات و فخر فروشی به دیگران، و ریاکاری میاموز، و به دلیل شرم از تحصیل، و پارسایی و تن به نادانی دادن، دانشجویی را ترك نکن. زیرا جدال با دیگران خرده گیری به سخن دیگری به دلیل ابراز اشکال در آن است، بدون این که هدفی جز کوچک شمردن او، و اظهار برتری هوشمندی خود داشته باشی! پیامبر(ص) فرمود: مبعوض ترین افراد در پیشگاه خدا کسی است که در

دشمنی تندرو، و شدید العداوه است. (3) و نیز فرمود: هر کس از روی نادانی پافشاری در دشمنی و ستیز کند، همواره مورد خشم خداست تا وقتی که ترك ستیز کند. (4) و گفته اند: از دشمنی و ستیز دوری کنید که باعث نابودی دین است، و هر گاه شخص ستیز جو و اهل جدال، قصد داشته باشد که به وسیله پایداری در ستیز، به طرف تسلط یابد و یا او را بیازارد، و به آنچه به خاطر آن مبارزه جویی کرده، برسد به این ترتیب که در راه خصومت، سخنان آزار دهنده را به صورت شوخی به زبان آورد، و نیازی به کمک گرفتن از برهان و بیان حقیقت، نبیند، و دلیل آن که با طرف روبرو می شود، تنها خصومت و عناد غلبه بر دشمن و شکست دادن او بوده باشد، با این که خود وی گاهی این مقدار کار، و شکست طرف را کار ناچیزی می شمارد، عمل نکوهیده مرتکب شده است.

در بین مردم کسانی پیدا می شوند که به زبان می آورند؛ هدفم دشمنی با طرف و شکست آبرو و شخصیت اوست. اگر کسی چنین هدفی در جدال داشته باشد، جدا مذموم است، و اما کسی که هدفش آن است که حجّت و برهان او در راه شرع-بدون مبالغه در خصومت و تندروی و لجبازی و قصد دشمنی و آزار-غلبه کند، عملش، عمل خلاف و حرام نیست، اما بهتر آن است که پس از اثبات مطلب از جدال خودداری کند، زیرا در مورد خصومت زبان را در حدّ اعتدال نگهداشتن پذیرفته است، اما ادامه خصومت باعث هر چه بیشتر مشتعل شدن آتش درونی و طغیان خشم نسبت به مطلب مورد نزاع است و نتیجه اش کینه و عداوت قلبی بین دو طرف است تا آنجا که هر يك از ناراحتی دیگری خوشحال و از خوشحالی او غمگین می شود! و بسا که زبانش را به هتك حرمت او می گشاید.

بنا بر این هر کس آغازگر خصومت و جدال باشد، در معرض این خطرها قرار گرفته و کمترین حدش آن است که، فکرش ناراحت و مضطرب خواهد شد، حتی گاهی موقع نمازش، در دل مشغول بگومگو با طرف است. پس خصومت و مجادله به این

نحو سرآغاز هر فسادی است، بنا بر این شایسته نیست- جز بهنگام ضرورت- باب جدال و خصومت گشوده شود، و در هنگام ضرورت هم سزاوار است که زبان و دل را از پیامد ناروای مصون داریم، و در این حدّ قابل قبول است، زیرا با خصومت بسیاری چیزها را از دست می دهیم و کمترین چیزی را که از دست می دهیم، سخن خوش و اجر و ثوابی که مترتب بر آن است، زیرا کمترین درجه سخن خوش، اظهار همدمی با دیگران است، و هیچ خشونتی در سخن گفتن، بزرگتر از نیش و اعتراض به طرف نیست که نتیجه اش یا نسبت دادن نادانی و یا دروغگویی به طرف مقابل است، زیرا کسی که با دیگری جدال و مراء و مخاصمه می کند در حقیقت او را نادان و دروغگو پنداشته است و در نتیجه سخن خوش بکار نمی برد. پیامبر(ص) می فرماید: سخن خوش، و دادن طعام به دیگران باعث ورود شما به بهشت است. خداوند متعال هم می فرماید: «با مردم نیکو سخن بگویند.» (5) و نیز پیامبر(ص) فرمود: سخن خوش صدقه است.

و باز فرمود: بپرهیزید از آتش اگر چه به وسیله نصف خرمایی باشد، و اگر ممکن نبود به سخن خوش. (7) یکی از حکما گفته است: هر سخنی که باعث خشم پروردگار نیست و موجب خوشنودی همنشین تو است، از گفتن آن بخل نکن، که شاید خداوند در عوض آن پاداش نیکوکاران را مرحمت کند. تمام این مطالب در فضیلت سخن خوش بود در برابر خصومت و مراء، جدال و لجاجت اما ناسزاگویی و بدزبانی، ممنوع است و نکوهیده و نشأت گرفته از ناشایستگی و سرکوفتگی است.

پیامبر خدا(ص) فرمود: از ناسزا گفتن دوری کنید، زیرا خداوند ناسزاگو و ناسزاپذیر را دوست ندارد. (8) و فرمود: ورود به بهشت بر هر ناسزاگویی حرام است. (9) و آن گرامی فرمود: اگر ناسزاگویی به صورت مردی مجسم می شد، مرد

بدی بود. (10) و نیز فرمود: بد زبانی و فاش کردن راز دیگران دو شاخه از شاخه های نفاقند. (11) (احتمال دارد که کلمه «بیان» در این حدیث همان فاش کردن آنچه را نباید فاش کرد، باشد.) جابر بن سمره می گوید: نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم و پدرم جلوتر از من نشسته بود، پیامبر (ص) فرمود: ناسزاگویی و ناسزاپذیری بهیچ وجه از اسلام نیست، زیرا بهترین مسلمان خوشخوترین آنهاست. (12) مرد عربی به رسول خدا (ص) عرض کرد: مرا نصیحت کن! فرمود:

تقوای الهی را پیشه کن پس اگر کسی، در مورد عیبی که سراغ داشت از تو بد گفت، تو نسبت به عیبی که در او سراغ داری، بد مگو! تا گناه سخن او به گردن خودش و پاداش عمل تو، برای تو باشد. (13) عیاض بن حمّاد می گوید: عرض کردم: یا رسول الله- درود خدا بر شما - مردی از خویشان من به من ناسزا می گوید، در صورتی که همطراز من نیست، آیا اشکالی دارد که من از او انتقام بگیرم؟ فرمود: دشنام دهندگان به يك دیگر دو شیطانند که با هم پارس می کند و همدیگر را می کوبند. (14) و آن گرامی فرمود: دو طرف دشنام آنچه بگویند دو عمل ستمگرانه است تا وقتی که انتقام مظلوم گرفته شود. (15) [در بعضی نسخه ها به جای: (فعلی البادی)، (فعلی الباری حتی یتعدی المظلوم) آمده است. بنا بر این معنی جمله چنین می شود: دو طرف دشنام آنچه گویند، بر خداوند است که مجازات کند و ستمکار را کیفر کند مگر اینکه ستمدیده نیز با دشنام متقابل، به ستم آلوده شود.].

و نیز فرمود: آن کس که پدر و مادرش را ناسزا گوید از رحمت خدا بدور است. (16) و در روایت دیگری آمده است از بزرگترین گناهان کبیره آن است که

کسی به پدر و مادرش ناسزا گوید، گفتند: یا رسول الله (ص)! چگونه می شود که کسی به پدر و مادر خود ناسزا گوید؟ فرمود: کسی به پدر دیگری ناسزا می گوید، آن نیز بر می گردد، به پدر کسی که ناسزا می گوید! (17) اما شوخی، در اصل ممنوع و نکوهیده است مگر به مقدار اندکی که استثنا شده است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: نه با برادر مسلمانان جدال کن و نه شوخی. (18) زیرا کمترین حدّ جدال آزردن دیگران است، چون باعث تکذیب برادر و دوست، و یا نادان شمردن اوست، و اما شوخی که استثنا شده است عبارت از بذله گویی است که خاطری را خوشحال و شاد می کند، اگر به این مقدار بسنده شود، ممنوع نشده است.

بدان که آنچه نهی شده است همان زیاده روی و مداومت بر شوخی است، اما مداومت بر شوخی سرگرمی به کار بیهوده و بازیچه است، و بازیچه مباح است اما ادامه آن نکوهیده و نارواست و اما زیاده روی باعث زیاد خندیدن است، و خنده زیاد دل را می میراند و تخم کینه در دل می افشانند، و شکوه و وقار را از بین می برد، اما اگر از این امور بر کنار باشد، نکوهیده نیست، همان طوری که از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: من شوخی می کنم ولی در شوخیم جز سخن حق نمی گویم، (19) آری کسی همچون پیامبر (ص) می تواند شوخی کند و جز حق نگوید اما دیگران وقتی که باب شوخی را باز می کنند، هدفشان خندیدن و خنداندن دیگران است به هر وسیله ای که ممکن باشد! رسول خدا فرمود: گاهی شخصی سخنی را می گوید، تا هم نشینان خود را بخندانند که در نتیجه خود را به پستی می کشانند! از طرفی خندیدن دلیل بر غفلت از آخرت است. (20) پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر آنچه را که من می دانم، شما هم می دانستید هر آینه زیاد گریه می کردید و کم می خندیدید. (21) مردی به برادرش گفت: آیا به تو گفته اند که تو وارد دوزخ می شوی؟

گفت: آری. گفت: آیا گفته اند که تو از آتش بیرون هم می شوی؟ گفت: نه.

گفت: پس چطور می خندی؟ (22) یکی از بزرگان دید گروهی روز عید فطر می خندند، گفت: اگر اینان از آمرزیدگانند، این کار، کار سپاسگزاران نیست و اگر آمرزیده نیستند، این عمل، عمل کسانی نیست که از عذاب خدا بیمناکند! یکی از بزرگان پیوسته می گفت: آیا می خندی در حالی که ممکن است کفن تو از دست گازر، و پارچه باف در آمده باشد! ابن عباس - خدایش راضی باد - گفته است؛ هر کس گناهی را مرتکب شود، و بخندد وارد جهنم خواهد شد در حالی که می گیرد.

یکی از بزرگان می گوید: هر گاه کسی را دیدی بخاطر بهشت می گیرد، آیا از گریه او تعجب نمی کنی؟ گفتند: چرا. گفت: آن که در دنیا می خندد، در صورتی که می داند سرانجام کارش چیست، تعجب بیشتری دارد، و نکوهیده تر از آن کسی است که غرق خندیدن است. و پسندیده آن است که لبخندی که دندانها دیده شود، بدون صدا باشد، خنده پیامبر خدا و امامان (ع) چنین بوده است.

یکی از بزرگان می گوید: پسر من با شخص بزرگ شوخی نکن، که کینه تو را بر دل می گیرد، و با آدم پست، نیز شوخی نکن، که نسبت به تو جرأت پیدا می کند.

دیگری می گوید: از خدا بترسید، و از شوخی دوری کنید، زیرا که شوخی باعث دشمنی است و زشتی به بار می آورد، با قرآن صحبت کنید و همنشین او باشید، و اگر بر شما سنگین بود، سخن نیکو بگویید.

و دیگری می گوید: آیا می دانید چرا شوخی را شوخی گفته اند؟ برای این که باعث انحراف از حق است، و اگر کسی بگوید؛ که از پیامبر (ص) شوخی نقل کرده اند، پس چطور ممنوع است؟ پاسخ این است که اگر تو توانایی

پیامبر را داشتنی مانعی نداشت. - پیامبر (ص) شوخی می کرد و جز حق، چیزی نمی گفت، و هیچ دلی را نمی آزد، و هیچ گاه، کم و زیادی در شوخی نمی کرد - پس اشکالی بر تو نیست، اما اشتباه بزرگ آن است که انسان شوخی را پیشه کند و همواره بر این روش ادامه دهد و تند روی کند. پیامبر خدا (ص) زیاد تبسم می کرد، و از جمله شوخیهای آن بزرگوار آن است که نقل کرده اند: پیرزنی نزد پیامبر (ص) آمد، پیامبر (ص) فرمود: هیچ پیرزنی وارد بهشت نمی شود، آن زن شروع به گریه کرد.

پیامبر (ص) فرمود: تو آن روز پیر نیستی، خدای متعال فرموده است: «ما آنان را بگونه ای آفریدیم، و ایشان را باکره قرار دادیم.» (23) از زید بن اسلم روایت کرده اند، که زنی به نام ایمن نزد رسول خدا (ص) آمد، عرض کرد: همسرم شما را می طلبد. فرمود: شوهر شما کیست؟ آیا همان مردی است که چشمش سفیدی دارد؟ عرض کرد: نه به خدا قسم چشمش سفیدی ندارد. پیامبر (ص) فرمود: آری در چشمش سفیدی هست. باز عرض کرد:

نه بخدا سوگند، پیامبر (ص) فرمود: هیچ کسی نیست که در چشمش سفیدی نباشد. (24) مقصود پیامبر (ص) از سفیدی، سفیدی داخل چشم است که دور حدقه را فرا گرفته است.

علقمه از ابو سلمه نقل کرده است که پیامبر خدا (ص)، زبانش را برای حسن و حسین (ع) از دهان مبارکش بیرون می آورد، کودکی، زبان آن حضرت را دید، خندید، عینیه بن بدر فزاری، گفت بخدا سوگند پسرم تا وقتی که یک مرد بزرگی شد و ریش در آورد، من او را هرگز نبوسیدم، پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس دل رحم نباشد، مورد لطف خدا قرار نمی گیرد. (25) بیشتر شوخیهای پیامبر (ص) را در مورد کودکان و زنان نقل کرده اند، از آنرو که پیامبر خدا (ص) به جبران ضعف قلب آنان شوخی می کرده است، نه آن

که خود علاقه مند به شوخی باشد.

اما مسخره کردن و دست انداختن دیگران اگر باعث رنجش شود، حرام است، خدای متعال فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید گروهی، گروه دیگر را مسخره کند، شاید که بهتر از ایشان باشند.» (26) مسخره کردن، یعنی کوچک شمردن، توهین، و اشاره به عیبهای و کاستیهای کسی به طوری که باعث خنده شود.

عایشه می گوید: روزی ادای کسی را در می آوردم، پیامبر (ص) فرمود: من دوست ندارم ادای کسی را در آورم، در صورتی که خودم چنین و چنانم، آنگاه به من اعتراض کرد. (27) ابن عباس - خدایش از او خشنود باد - در باره آیه مبارکه: «...»

می گویند ای وای بر ما چیست این نامه که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است، مگر اینکه آن را به شمار آورده است...» (28) می گوید: صغیره، لبخند مسخره آمیز به مؤمن است، و کبیره، خنده قهقهه به این منظور است، و این سخن اشاره دارد که به مردم خندیدن از جمله خطاها و گناهان است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس برادر مؤمنش را با گناهی مشخص کند که از آن توبه کرده است، از دنیا نخواهد رفت تا خود مرتکب آن گناه شود. (29) تمام این سخنان به کوچک کردن و خندیدن دیگری به منظور توهین و ناچیز جلوه دادن وی، بر می گردد.

جدال، شوخی و مسخرگی

1- لا تمار أخاك و لا تمازحه و لا تعده موعدا فتخلفه.

2- من ترك المراء و هو محقّ بنی اللّٰه له بیتا فی أعلى الجنّة و من ترك المراء و هو مبطل بنی اللّٰه له بیتا فی ربض الجنّة.

ص: 219

3- إنَّ أبغض الرِّجال إلى الله الألدَّ الخصيم.

4- من جادل في خصومة بغير علم لم يزل في سخط الله حتى ينزع.

5- يمكِّنكم من الجنة طيب الكلام وإطعام الطعام وقد قال الله تعالى: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا. .

-بقره، آية 78.

6- الكلمة الطيبة صدقة.

7- اتَّقوا النَّارَ ولو بشقِّ تمرَّة، فإن لم يكن فبكلمة طيبة.

8- إِيَّاكُمْ وَالفحشَ فإنَّ الله لا يحبُّ الفحشَ وَالتفحشَ.

9- الجنة حرام على كل فاحش [أن] يدخلها.

10- لو كان الفحش رجلا لكان رجل سوء.

11- البذاء والبيان شعبتان من النفاق.

12- الفحش وَالتفحش ليسا من الاسلام في شيء وإن أحسن النَّاس إسلاما أحسنهم أخلاقا.

13- وقال أعرابي لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أوصني فقال: عليك بتقوى الله فإن امرء عيَّرك بشيء يعلمه فيك فلا تعيِّره بشيء تعلمه فيه يكن وباله عليه وأجره لك.

14- وقال عيَّاض بن حمّاد: قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: عليك الرجل من قومي يستبني وهو دوني فهل عليّ بأس أن أنتصر منه؟ فقال: المتسائبان شيطانان يتعاويان ويتهاثران.

15- المتسائبان ما قالوا فعلى البادى حتى يعتدى المظلوم.

16- ملعون من سبَّ والديه.

17- من أكبر الكبائر أن يسبَّ الرجل والديه قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: وكيف الرجل يسبُّ والديه؟ قال: يسبُّ الرجل [فيسبُّ] أباه فيسبُّ الآخر أباه.

18- لا تمار أخاك ولا تمازحه.

19- إني لا مزح ولا أقول إلا حقا.

20- إنَّ الرجل ليتكلَّم بالكلمة ليضحك بها جلساءه فيهوى بها أبعد من الثريا ولأن الضحك يدلُّ على الغفلة عن الآخرة.

21- لو علمتم ما أعلم لبكيتم كثيرا و لضحكتم قليلا.

22- اشاره به آیه مبارکه: و ان منکم الا واردها... (آیه 73 سوره مریم) که همه خلائق ناگزیرند تا بر آتش وارد شوند اما اگر مستحق عذاب باشند دیگر خروجی نیست-م.

23- أت امرأة عجوز الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال صلى الله عليه وآله وسلم:

لا تدخل الجنة عجوز فبكت فقال: إنك لست يومئذ بعجوز قال الله تعالى: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً.

-واقعه، آیه های 35-36.

ص: 220

24- ما من أحد إلا وبعينه بياض.

25- من لم يرحم لا يرحم.

26- لا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ .

-حجرات، آية 11 27- ما أحب أن أحكي إنسانا ولى كذا وكذا. فانكر عليّ.

28- يا وَيْلَتَنَا ما لِهَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلا أَحْصاها .

-كهف، آية 48 29- من عير أخاه بذنب قد تاب منه لم يمت حتى يعمله.

ص: 221

رسول خدا(ص) فرمود: از دروغ گفتن، دوری کنید، زیرا دروغ و تبه‌کاری باهمند و هر دو در دوزخ. (1) و نیز آن گرامی فرمود: دروغ دری از درهای نفاق است. (2) حسن، (3) می گوید: گویا نفاق هماهنگ نبودن ظاهر و باطن، گفتار و رفتار، و آغاز و انجام کار است، زیرا اساسی که دورویی بر آن نهاده شده است، همان دروغ است.

پیامبر(ص) فرموده است: خیانت بزرگی است که سخنی برای برادرت بازگو کنی، او به تو راست گوید و توبه او دروغ بگویی. (4) ابن مسعود می گوید: پیامبر(ص) فرمود: همواره بنده ای دروغ می گوید، و از روی عمد دروغ می گوید تا آنجا که در نزد خدا دروغگو به حساب آید. (5) و نیز پیامبر(ص) فرمود: خداوند در روز قیامت با سه کس سخن نمی گوید، و بر آنها نظر نمی کند کسی که به دنبال بخشش به کسی، منت گذاری کند، و آن که از کالای خود با قسمتهای خلاف واقع تعریف و ترویج کند، و دیگر کسی که خودخواه و متکبر باشد. (6) و باز فرمود: هیچ کس به خدا سوگند نمی خورد مگر این که چیزی نظیر بال پشه وارد دهان خود می سازد، و آن چیز به صورت نقطه ای تا روز قیامت در قلبش می ماند. (7)

پیامبر خدا(ص) فرمود: وای بر کسی که حرف می زند و سخن دروغ می گوید تا بدان وسیله دیگران را بخنداند، وای بر او! وای بر او! وای بر او! (8) از عبد الله بن جراد نقل کرده اند که از پیامبر(ص) پرسید، یا رسول الله- درود خدا بر تو باد- آیا مؤمن مرتکب زنا می شود؟ فرمود: گاهی ممکن است.

عرض کرد: یا رسول الله- درود خدا بر تو- آیا مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: نه.

آنگاه پیامبر(ص) اضافه کرد: «براستی که دروغ را آنانی که ایمان به آیات خدا ندارند، بر خدا می بندند، و آنان خود دروغگو یانند.» (9) پیامبر(ص) فرمود: هر کس به سوگندی شرعی، سوگند بخورد، تا بدان وسیله مال مسلمانی را بدون حق تصرف کند، مرتکب گناه می شود، روز قیامت خدا را دیدار کند، در حالی که بر او خشمناک است. (10) پیامبر(ص) فرمود: مؤمن به هر خصلتی ممکن است خوب گیرد، و در باطن وی باشد، جز خیانت و دروغ. (11)

دروغ

1- إياكم والكذب فإنه مع الفجور و هما في النار.

2- الكذب باب من ابواب التفاق.

3- احتمالاً حسن بصری باشد-م.

4- كبرت خيانة أن تحدّث أخاك حديثاً هو لك مصدّق و أنت به كاذب.

5- لا يزال العبد يكذب و يتحرّى الكذب حتّى يكتب عند الله كذاباً.

6- ثلاثة نفر لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا ينظر إليهم: المّان بعطيّته و المنفق سلّته بالأيمان الفاجرة و المسبيل إزاره.

7- ما حلف حالف بالله فادخل فيها مثل جناح بعوضة إلا كانت نكتة في قلبه إلى يوم القيامة.

8- ويل للذي تحدّث و يكذب ليضحك به القوم، ويل له، ويل له، ويل له.

9- و عن عبد الله بن جراد أنّه سأل النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا نبيّ الله صلّى الله

عليك هل يزني المؤمن؟ قال: قد يكون ذلك فقال: يا نبي الله صلى الله عليك هل يكذب المؤمن؟ قال:

لا، ثم أتبعها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال هذه الكلمة: «إنما يفتري الكذب على الله الذين لا يؤمنون».

*در متن با اندك تفاوتی - که احتمالا اشتباه ناسخ باشد - آمده است، هر چند که به عنوان آیه نقل نکرده است اما با آیه: 108 سورة نحل تنها تفاوتی که دارد، عبارت «على الله» در آیه نیست - م.

10- من حلف عن يمين يأثم فيها ليقطع مال امرء مسلم بغير حقّ لقي الله يوم يلقاه وهو عليه غضبان.

11- كلّ خصلة يطبع أو يطوى عليها المؤمن إلا الخيانة والكذب.

نگرش در باره غیبت، رشته درازی دارد، ما نخست، نکوهش غیبت و آنچه از شواهد شرعی در باره آن وارد است، بیان می کنیم:

خدای متعال در قرآن مجید، صریحا غیبت را نکوهش کرده و صاحب آن را همانند کسی دانسته است که گوشت مرداری را بخورد، و فرموده است: «...»

بعضی از شما غیبت بعض دیگر را نکنند. آیا کسی از شما دوست می دارد، تا گوشت مردار برادرش را بخورد، پس ناخوش دارید آن را...» (1) پیامبر (ص) فرمود: هر مسلمانی خون، مال و آبرویش بر مسلمان، حرام است، و غیبت آبرو را می برد. (2) و نیز فرمود: نسبت به هم حسد نوزید، و خشم نگیرید، و برخی از برخی دیگر غیبت نکنید، و بندگان خدا و برادران يك دیگر باشید. (3) جابر و ابو سعید نقل کرده اند که پیامبر (ص) فرمود: از غیبت دوری کنید! زیرا غیبت بدتر از زناست، مردی زنا می کند، و بعد توبه می کند، خداوند توبه او را قبول می کند، اما غیبت کننده را خداوند نمی آمرزد تا این که طرفی که غیبتش را کرده است، او را ببخشد. (4) انس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: شب معراج بر گروهی گذر کردم که صورتهای خود را با ناخن می خراشیدند، از جبرئیل پرسیدم: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که غیبت مردم را می کردند، و آبروی آنها را

می ریختند. (5) سلیم بن جابر می گوید: خدمت رسول خدا (ص) رسیدم، عرض کردم:

کار خیری را به من بیاموز تا بدان وسیله خداوند مرا از الطاف خویش بهره مند سازد. فرمود: کار نیک را - هر چند اندک - کوچک مشمار! اگر سطل آبی را در ظرف تشنه کامی بریزی، و یا برادر مسلمانان را با روی باز ملاقات کنی، اما پشت سر غیبتش را نکنی! (6) براء می گوید: پیامبر خدا (ص) برای ما خطبه خواند، به حدی که سخنان آن بزرگوار را دختران در خانه ها می شنیدند، آنگاه فرمود: ای کسانی که تنها به زبان مؤمنید، نه به قلب، غیبت مسلمانان را نکنید، و به دنبال ناموس مردم نباشید، زیرا کسی که ناموس دیگری را دنبال کند، خداوند وسیله دنبال گیری ناموس او را فراهم آورد، و هر کس را که خداوند اراده کند تا ناموسش دنبال شود، در میان خانه خود آن شخص، او را بی آبرو سازد. (7) خداوند به حضرت موسی (ع) وحی کرد: هر کس بمیرد در حالی که از غیبتی که کرده پشیمان و توبه کار باشد، آخرین کسی خواهد بود که وارد بهشت می شود، اما اگر کسی در حال اصرار بر غیبت بمیرد نخستین کسی خواهد بود که وارد آتش جهنم می شود.

انس می گوید: پیامبر (ص) خطبه خواند، و از رباخواری یاد کرد، و آن را مهم شمرد، و فرمود: یک درهم که از راه ربا به دست مرد، می رسد. در نزد خداوند گناهش بیشتر از سی و شش زنایی است که مردی مرتکب شده باشد، و بدترین نوع ربا آن است که مردی آبروی برادر مسلمانش را بریزد. (8) جابر می گوید: در سفری همراه پیامبر خدا (ص) بودیم، رسیدیم به قبرستانی که صاحبان دو قبر مورد عذاب بودند، پیامبر (ص) فرمود: اینها به دلیل ارتکاب گناه کبیره (9) در عذاب نیستند، یکی از اینها غیبت مردم را می کرده است، و دیگری پس از ادرار، استبراء (10) از بول نمی کرده است، آنگاه پیامبر جریده (11)

تازه ای را طلئید، یا دو جریده-و آنها را شکست، و بعد دستور داد هر تکه ای را روی يك قبر کاشتند، و فرمود: بدانید تا وقتی که این چوبها خشک نشده اند از عذاب آنان کاسته خواهد شد. (12) وقتی که پیامبر (ص) مرد زناکاری را سنگسار کرد، مردی به رفیقش گفت: این مرگ فوری بود مثل مردن سگ که زود می میرد، پیامبر (ص)- که آن دو مرد هم همراهش بودند- به مرداری رسید، فرمود: از این مردار با دندانهایتان بجوید. عرض کردند: یا رسول الله! ما مردار را دندان بز نیم؟ حضرت فرمود: آنچه شما نسبت به برادر مسلمانان مرتکب شدید، بدبو تر از این بود! (13) ابو هریره نقل کرده است که فرمود: هر کس گوشت برادرش را در دنیا بخورد، (14) در آخرت همان گوشت را به او عرضه می کنند، و می گویند، این مردار را بخور، همان طوری که زنده او را خوردی پس او را می خورد، در حالی که می نالد و چهره درهم می کشد. و در روایت مرفوعی نیز همین طور نقل شده است.

از مجاهد نقل کرده اند که در باره آیه مبارکه: **وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَّةٌ** (15) گفت: همزه یعنی کسی که به مردم زخم زبان و طعنه می زند، و لمزه، کسی است که گوشت مردم را می خورد. (16) نقل کرده اند که توده مردم در زمان رسول خدا عبادت را به طور کامل - مثل نماز و روزه را- سخت نمی گرفتند، اما در مورد خودداری از آبرو و ناموس مردم، سخت پایبند بودند.

از ابن عباس -خدایش راضی باد- نقل کرده اند: هر گاه خواستی عیبهای برادر مسلمانان را بگویی، از عیبهای خودت یاد کن.

حسن (17) می گفت: ای فرزند آدم، هرگز به حقیقت ایمان نمی رسی، تا این که از مردم عیبجویی نکنی، آن عیبی را که در خودداری، مگر اینکه اول آن عیب خود را اصلاح کنی، و پس از اصلاح، گرفتار خودخواهی نشوی، و بهترین

بندگان در نزد خدا کسی است که این چنین باشد.

یکی از بزرگان می گوید: به یاد خدا باشید که یاد خدا شفابخش است، و از یاد مردم دوری کنید که یاد مردم درد و رنج است.

نقل کرده اند که عیسی (ع) - در حالی که حواریون به همراه او بودند - بر مردار سگی گذر کردند. حواریون گفتند: چقدر این سگ بدبو است! عیسی (ع) فرمود: چقدر دندانهایش سفید است! گویا آنان را از غیبت آن سگ نهی کرد.

بدان که غیبت عبارت از آن است که برادرت را به چیزی یاد کنی که ناراضی است، چه مربوط به کاستی در بدن، یا نسب او باشد و یا اخلاق، رفتار، و یا در دین، و دنیا، و حتی در جامه و لباس او، اما در مورد بدن، بگویی چشمش کم نور، یا کج بین است، یا قدش کوتاه است، و یا سرش تاس است، یا قدش دراز، رنگش سیاه، یا زرد است، و تمام آنچه که امکان توصیف دارد و باعث ناراحتی اوست. اما در مورد نسب، به این ترتیب که بگویند، پدرش نبطی (18)، یا هندی است و یا فاسق، یا خسیس است و یا چیزی از این قبیل که طرف نمی پسندد، هر چه باشد. اما نقص اخلاقی به این ترتیب که بگوید: او بد اخلاق است، بخیل، خودخواه یا اهل جدل، یا تندخو، ناتوان، کم جرأت، یا بی باک است و نظیر اینها. اما نقص در رفتار که مربوط به دین طرف باشد، مثل این که بگویی: دزد، دروغگو، می گسار، خیانتکار، ستمگر، کاهل نماز، یا در دادن زکات سهل انگار است یا رکوع و سجودش را خوب انجام نمی دهد، از نجاسات دوری نمی کند، به پدر و مادرش احسان نمی کند، زکات را به مستحقین نمی دهد.

و اما در کارهای مربوط به دنیا، مثل این که بگویی، او بی ادب است، به مردم توهین می کند، برای هیچ کسی حقی قائل نیست، تنها برای خودش حق قائل است، او پرحرف، پرخور، یا این که او، پر خواب است، یا بی وقت می خوابد، در جای نامناسب خود می نشیند. اما در مورد لباسش، بگویی: آستین گشاد، دامن دراز یا لباسش چرکین است.

بعضی گفته اند: در امور دینی غیبت اشکال ندارد، زیرا نکوهش از چیزی است که خداوند نکوهش کرده است بنا بر این یادآوری گناهان او و نکوهش وی جایز است به دلیل آن روایت که برای پیامبر خدا(ص) از زنی نام بردند، روزه و نماز زیاد انجام می دهد، اما همسایه ها را اذیت می کند، پیامبر(ص) فرمود: آن زن اهل دوزخ است. و باز در حضور آن گرامی از زنی یاد کردند که او بنخیل است.

فرمود: در این صورت چه خیر و نیکی دارد؟! (19) این نظر درستی نیست، زیرا کسانی که در نزد پیامبر از این اشخاص نام می بردند برای این بود که نیاز به سؤال در مورد چنین اشخاص داشتند و هدف آنها نکوهش کردن نبود، و دلیل بر نادرستی این مطلب اجماع امت است بر این که هر کس از دیگری به طوری یاد کند که او اگر بشنود، ناخوشنود شود، او غیبت کرده است، چون او داخل در تعریف غیبتی است که رسول خدا(ص) بیان کرده است، بنا بر این تمام این موارد اگر راست باشد تو غیبت کرده ای و گنهکاری و گوشت مردار برادرت را خورده ای به دلیل روایتی که از پیامبر(ص) نقل کرده اند:

آیا می دانید که غیبت چیست؟ عرض کردند: خدا و پیامبرش دانانند. فرمود: یاد کردن تو برادرت را به چیزی که او نمی پسندد. گفتند: اگر در برادر مسلمانم آنچه می گویم وجود داشت، چه می فرمایید؟ فرمود: اگر آنچه گفتید در او باشد، غیبت کرده اید، و اگر نباشد تهمت زده اید! (20) از عایشه نقل کرده اند که گفت: من در حضور پیامبر خدا(ص) بودم، به زنی گفتم: این زن، لباسش بلند است. پیامبر(ص) فرمود: برگردان از دهن، برگردان! و من پاره گوشتی از دهنم استفراغ کردم. (21) بدان که غیبت کردن با زبان به طور قطع حرام است، زیرا بدان وسیله به دیگران کاستی برادر مسلمان را فهمانده و او را سرزنش کرده ای به چیزی که نمی پسندد، اما غیبت به صورت پهلو زدن و اشاره نیز مانند تصریح است، و عمل غیبت، به این ترتیب که با اشاره چشم و رمز و حرکت و یا به هر وسیله ای که

مطلب را برساند، وارد در غیبت و حرام است.

عایشه می گوید: زنی بر ما وارد شد، و هنگامی که داشت می رفت، با دستم اشاره کردم که او کوتاه اندام است، پیامبر (ص) فرمود: غیبتش را کردی! او مرا از چنان کاری نهی کرد. (22) از جمله انواع غیبت، ادای کسی را در آوردن و دیگر چیزهایی که نشانه غیبت دارند، مثل اینکه از کسی در نزد انسان نام ببرند، او بگوید: خدا را شکر که ما را دچار ورود بر پادشاه و چاپلوسی برای به دست آوردن مال بی ارزش دنیا نکرد، یا بگویی: پناه بخدا از کم شرمی! از خداوند می خواهم که مرا حفظ کند، و البته قصدش آن است که به مردم عیب دیگری را بفهماند، منتهی به صورت دعا یادآور می شود، و همچنین ابتدا ستایش می کند آن کسی را که می خواهد غیبت کند، می گوید: چقدر احوال فلانی- اگر در عبادات کوتاهی نکند- خوب است! اما مقداری دچار سستی شده، و مبتلاست به آنچه همه ما مبتلایم، و آن بی تابی، و از خودش یاد می کند، در صورتی که نظرش نکوهش دیگری است، و یا خویشتن را با تشبیه، به افراد شایسته می ستاید، و در حقیقت آنها را نکوهش می کند، پس او غیبت کننده و ریاکار و خودستاست، و سه امر گناه را يك جا مرتکب شده است و با نادانی خود گمان می برد که او از افراد شایسته مبرا از غیبت است، و این چنین شیطان، نادانان را بازیچه قرار می دهد، وقتی که بدون آگاهی سرگرم عبادت می شوند، شیطان با آنها بازی می کند، و آنها را وادار به اشتباه می کند، می خندد و مسخره می کند. از جمله آن که پیش او عیب کسی گفته می شود، و هیچ کس از حاضران در مجلس نمی فهمد، او می گوید:

سبحان الله، چه شگفت آور است! تا اینکه حاضران به حرف غیبت کننده گوش فرا دهند تا سخن او را بفهمند، و او نام خدا را می برد، و آن را وسیله انجام نیت ناپاک خود قرار می دهد، و بر خدا- به خاطر این که نام او را برده است- از روی نادانی و خودخواهی، منت می گذارد!

و همچنین می گوید: آنچه بر سر همسایه ما آمد، باعث ناراحتی من شد- در صورتی که نظرش سبک کردن اوست- از خداوند مسألت دارم که او را از این گرفتاری نجات دهد! در صورتی که در این ادعای غمخواری و اظهار دعا برای همسایه دروغ می گوید، بلکه قصدش اگر دعا برای همسایه باشد، در تعقیب نمازش در نهان به او دعا خواهد کرد، و اگر غمخوار او باشد، نسبت به اظهار آنچه باعث ناراحتی برادرش می شود نیز اندوهگین خواهد شد.

همین طور، مثلاً می گوید: بیچاره گرفتار آفت بزرگی شده است، خداوند به من و ایشان رحم کند، و از همین جا در غیبت می افتد، زیرا او اظهار تعجب می کند تا نشاط کسی که غیبت را گوش می دهد فزونی بگیرد و به او گوش فرا دهد، گویا او، از وی درخواست غیبت می کند، و می گوید: از این که فهمیدم آن شخص این طوری است تعجب کردم، تمام اینها تصدیق غیبت، غیبت کننده است، و تصدیق غیبت هم، خود غیبت است، حتی آدم ساکت نیز شریک غیبت است! پیامبر خدا(ص) فرمود: شخص ساکت نیز شریک غیبت کننده است. (23) و نیز فرمود: شنونده غیبت، یکی از دو نفر غیبت کننده است. (24) نقل کرده اند که ابو بکر، و عمر غیبت بعضی از مردم را کرده بودند، از پیامبر(ص) درخواست خورشی داشتند تا با نان بخورند، رسول خدا(ص) فرمود:

شما خورش تهیه کردید. عرض کردند: نمی دانیم چه خورشی است؟ فرمود: آری شما گوشت رفیقان را خوردید. پس شنونده از گناه غیبت برکنار نمی شود، مگر این که با زبان اعتراض کند، و اگر می ترسد، به قلب ناراضی باشد، و اگر می تواند از مجلس، برخیزد، و یا سخن طرف را قطع کند، و اگر هیچ کدام از این کارها را نکرد او نیز گنهکار است. و اگر با زبان گفت: ساکت باش! اما در دل مایل به غیبت بود، دور و منافق است، و از غیبت و گناه آن- تا وقتی که به دل ناخوشنود نباشد- برکنار نخواهد بود. (25)

پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس از آبروی برادر مسلمانش وقت غیبت، دفاع کند، بر خداوند لازم است که در روز قیامت از آبروی او، دفاع کند. (26) و نیز فرمود: هر کس از آبروی برادرش بهنگام غیبت او، دفاع کند، حق است بر خدا که او را از آتش دوزخ آزاد کند. (27) بدان که انگیزه های غیبت فراوان است، که ما بعضی از آنها را که ممکن است بیان می کنیم تا شناخته شوند و از آنها خودداری شود:

1- کینه و خشم 2- یک رنگی با دوستان و خوشرفتاری با رفیقان، و همراهی در گفتار، زیرا وقتی که آنان مشغول به آبروریزی دیگران می شوند گمان می کند که اگر بر آنها اعتراض کند، یا مجلسشان را ترک کند، بر آنها سنگین می آید و از اطراف او پراکنده می شوند ناچار با آنها همراه می شود، و این عمل را دلیل حسن رفتار می شمارد و گمان می برد که این کار خوشرفتاری در رفاقت است، پس ناگزیر با آنها غرق غیبت می شود، در صورتی که سزاوار آن است که بر آنها اعتراض کند و اگر نمی تواند از مجلس برخیزد.

3- او- طرف غیبت- را انسانی تصور می کند که ممکن است شخصیت او را مورد حمله قرار دهد و یا زبان درازی کند یا او را نکوهش کند، در نتیجه اقدام به غیبت می کند تا اثر گفته های او را خنثی کند.

4- به او نسبتی داده اند که می خواهد خود را از آن تبرئه کند، در نتیجه آن کسی را که چنین کاری را کرده است نام می برد، در صورتی که حق آن است که او خود را تبرئه کند، نه آن که دیگری را نام ببرد.

5- به قصد، ضایع کردن شخصیت دیگران و فخرفروشی خود، به این ترتیب که خود را با نکوهش دیگران، بالا می برد، می گوید: فلانی نادان و بی خرد است و سخنش سست و بی اساس، و هدفش آن است که در ضمن این حرفها خودش را مطرح کند و به دیگران بفهماند که او از آن شخص برتر است،

و یا این که می ترسد او را نیز مثل وی تعظیم کنند، پس او را مذمت می کند.

6- حسد: به این ترتیب که نسبت به اشخاصی که مورد تمجید قرار می گیرند و مردم آنها را دوست می دارند، و بزرگ می شمارند حسد می ورزد و می خواهد این نعمت از او زوال یابد و برای این کار هیچ راهی جز بدگویی از او پیدا نمی کند، و می خواهد آبروی او پیش مردم بریزد تا از بزرگداشت و تمجید او خودداری کنند.

اینها عواملی است که اگر انسان از آنها دوری گزیند، از غیبت کردن مبرا خواهد بود و هر کس از خدا بیمناک باشد و از او بترسد، می کوشد تا خود را از بدگوییهای مردم باز دارد، زیرا آن باعث خشم خدا خواهد شد و در نزد پروردگار ناشایست و زشت است، پس سزاوار است که انسان از عیبهای خود شروع کند و آنها را اصلاح کند، و هر گاه در خود شایستگی دید آن وقت هر کاری می خواهد بکند! و زشت است که آدمی زبانش را در راه عیبجویی دیگران باز گذارد و از عیب خود غافل باشد، و توجه به عیب خود بهتر است، چون از رسول خدا (ص) رسیده است: خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیبهای دیگران باز داشته، به خود مشغول سازد. (28) و هر گاه عیبی در خود بیابد سزاوار است که شرم کند از این که عیب خود را فروگذارد، و عیب دیگری را نکوهش کند، و بداند که رنجاندن دیگری به وسیله غیبت کردن از آنها مانند رنجیدن اوست به وسیله غیبتی که دیگری از او می کند، پس اگر او بر خود نمی پسندد که مورد غیبت واقع شود، شایسته است که بر دیگران نیز نپسندد آنچه را بر خود نمی پسندد، این است راههای چاره، و بدانید که ریشه تمام این عوامل غیبت، خشم است، پس بهنگام خشم، به یاد فرموده رسول خدا (ص) بیفتد که فرمود: برای جهنم دری است که کسی وارد نمی شود، مگر آن که آتش خشم خود را که در راه نافرمانی خداست، فرو خورد. (29) و نیز فرموده است: هر که از خدا بترسد زبانش - از سخن ناروا - بند می آورد، و اعمال خشم نمی کند. (30) و آن گرامی فرموده است: هر که خشمش را فرو خورد، در حالی که

می توانست اعمال کند، روز قیامت خداوند او را در حضور مردم بطلبد، تا هر يك از حوریان را که می خواهد انتخاب کند. (31) در یکی از کتابهای آسمانی آمده است: فرزند آدم بهنگام خشم، مرا یاد کن تا من هم بهنگام خشمم بیاد تو باشم و تو را آنجا که باید هلاک کنم، هلاک نسازم، پس باید بدانی که تو با غیبت کردنت، خود را در معرض خشم خدا قرار داده ای، و هر کس در معرض خشم خدا قرار گیرد، نابود است؛ و سزاوار نیست که انسان خود را معذور بدارد به این دلیل که بگوید: اگر من غیبت می کنم، فلانی هم غیبت می کند، و اگر من حرام می خورم، فلانی نیز حرام می خورد، و اگر من مال سلطان را می پذیرم فلانی هم می پذیرد، زیرا این سخنان برخاسته از نادانی است. کسی تقلید از کار کسی را که تقلید از او روا نیست، بهانه قرار نمی دهد، زیرا کسی که خلاف دستور خدا را انجام دهد، هر که باشد شایسته تقلید نیست، اگر دیگری وارد آتش دوزخ شود، و تو بتوانی وارد نشوی نباید با او همسو شوی، و اگر با او همسو شوی، دلیل بی خردی تو خواهد بود، و همچون گوسفندی خواهی بود که به دیگران نگاه می کند، اگر دیگری خودش را از کوه پرت کرد او نیز خود را پرت می کند.

غیبت

1- وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. .

-حجرات، آیه 14.

2-كُلَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرْضُهُ وَالْغَيْبَةُ تَنَاوُلُ الْعَرَضِ.

3-لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا يعتب بعضكم بعضا و كونوا عباد الله إخوانا.

4-إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا، إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.

ص: 234

5- مررت ليلة اسري بي على قوم يخمشون وجوههم بأظفارهم فقلت: يا جبرئيل من هؤلاء؟ فقال: هؤلاء الذين يغتابون الناس ويقعون في أعراضهم.

6- لا تحقرن من المعروف شيئا ولو أن تصبّ دلوك في إناء المستسقى وأن تلقى أخاك ببشر حسن وإذا أدبر فلا تغتابه.

7- يا معاشر من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فإنه من تتبع عورة أخيه تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته يفضحه في جوف بيته.

8- إن الدرهم يصيبه الرجل من الربا أعظم عند الله في الخطيئة من ستّ و ثلاثين زنية يزنيها الرجل و أرى الربا عرض الرجل المسلم.

9- غيبت از گناهان كبره است. شاید مقصود پیامبر(ص)، دیدگاه مردم، و كوچك تلقى كردن آنها باشد-م.

10- برای انجام استبراء و خصوصیات آن به مسأله شماره 72 ص 9 توضیح المسائل مراجعه شود-م.

11- جریده، قطعه چوبی بمقدار يك ذراع از درخت خرما یا درخت دیگری است که باید تر و تازه باشد و مستحب است در طرفین میّت چسبیده به بدن قرار دهند-م.

12- إنهما لا يعدبان في كبيرة أما أحدهما فكان يغتاب الناس و أمّا الثانی فكان لا يستبري من بوله و دعا بجريدة رطبة أو جريدتين فكسرها ثم أمر بكلّ كسر فغرس على قبر فقال صلى الله عليه و آله و سلم: أما إنه سيهون من عذابهما ما كانتا رطبتين أو ما لم يبسا.

13- انهشما منها قال: يا رسول الله صلى الله عليك نهش جيفة؟ قال ما أصبتهما من أخيكما أتن من هذه.

14- کنایه از غیبت برادر مسلمان است-م.

15- وَيَلُّ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُمَزَةٌ .

- یعنی: وای بر هر عیبجوی طعنه زننده.

-همزه، آیه 1 16-رك. بشماره 14 17-احتمالا حسن بصری است-م.

18- نبطیه شهری در جنوب لبنان مرکز کشاورزی و تجاری است، نزدیک روستای شقیق ارنون-م.

19- هی في الثار و ذکر له امرأة اخرى بانّها بنخيلة فقال: فما خيرها إذن.

20- هل تدرون ما الغيبة؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، قال: ذكرك أخاك بما يكره قيل: أ رأيت إن كان في أخى ما أقول قال صلى الله عليه و آله و سلم: إن كان فيه ما تقول فقد اغتبتّه و إن لم يكن فيه فقد بهّته.

21-الفظي الفظي فلفظت بضعة من لحم.

22-قد اغتبتها و نهانى عن مثل ذلك.

23-السّاكث شريك المغتاب.

24-المستمع أحد المغتابين.

25-قد ائتمتما فقالا: لا نعلمه فقال: بلى ما أكلتما لحم صاحبكما فالمستمع لا يخرج من إثم الغيبة إلاّ بأن ينكر بلسانه فإن خاف فبقلبه فان قدر على القيام أو قطع الكلام بكلام غيره فلم يفعله لزمه وإن قال بلسانه اسكت و هو مشته لذلك بقلبه فذلك نفاق و لا يخرج منه و من إثمه ما لم يكرهه بقلبه.

26-من ردّ عن عرض أخيه بالغيبة كان حقّا على الله عزّ و جلّ أن يرّدّ عن عرضه يوم القيامة.

27-من ردّ عن عرض أخيه بالغيبة كان حقّا على الله أن يعتقه من النار.

28-طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس.

29-إنّ لجهنّم بابا لا يدخلها إلاّ من شفى غيظه بمعصية الله تعالى.

30-من اتقى ربّه كلّ لسانه و لم يشف غيظه.

31-من كظم غيظا و هو يقدر على أن يمضيه دعاه الله يوم القيامة على رؤوس الناس حتّى يخيره في أىّ الحور شاء.

حرف سخن چین را باور نکن، زیرا او فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست، خدای متعال فرموده است: «...اگر فاسقی خبری برای شما آورد، بررسی کنید، مبادا از روی نادانی به شما آسیب رساند!...» (1) پس لازم است که او را نهی کنید، و نصیحت کنید، و بدکاری او را بازگو کنید. خدای متعال فرموده است: «به نیکی امر کن و از بدی بازدار.» (2) نباید به برادری که دور از تو است، گمان بد ببری از آنرو که خداوند فرموده است: «...از بسیاری گمانها دوری کنید.» (3) و نباید آنچه را که برای تو نقل کردند، باعث تفتیش و جستجو شود، و شایسته است که پس از آن بر خود نپسندی تا آنچه سخن چین را از آن نهی می کردی، خود مرتکب شوی، و نباید قول سخن چین را نقل کنی بگویی: فلانی چنین و چنان گفت، آن وقت تو خود نیز سخن چین و غیبت کننده شوی، و دچار آن چیزی شوی که دیگری را نهی می کردی.

نقل کرده اند که مردی بر عمر بن عبد العزیز وارد شد، و از مرد دیگری نزد وی چیزی گفت، عمر به او گفت: اگر می خواهی در باره تو تحقیق می کنیم، اگر دروغگو بودی، پس مشمول این آیه مبارکه هستی: «...اگر فاسقی خبری برای شما آورد...» (4) و اگر راستگو بودی، مشمول این آیه هستی: «عیجوی بسیار سخن چین» (5) و اگر هم مایلی تو را می بخشیم. آن مرد گفت: ببخشید، دیگر هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

نقل شده است که دانایی از دانیان یکی از برادرانش را ملاقات کرد و از کسی گزارشی به او داد، آن مرد دانا گفت: دیر به دیدار من آمدی، وقتی هم آمدی سه جنایت با خود آوردی: برادرم را با من دشمن کردی، و قلب خالی مرا پریشان کردی، و خودت را نیز متهم کردی.

مردی به یکی از فرمانروایان گفت که فلانی همواره در گفته هایش از توبه بدی یاد می کند. آن امیر به وی گفت: تو حق همنشینی آن مرد را رعایت نکردی، از آنجا که سخن او را برای من نقل کردی و حق مرا نیز بجا نیاوردی موقعی که از برادر مسلمانم به من گزارش کردی و لیکن من به او اعلام می کنم که مرگ همه ما را فرا می گیرد، و قیامت ما را دور هم جمع می کند، و خداوند بین ما داوری می کند که او بهترین داوران است.

سخن چینی

1- إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ... .

-حجرات، آیه 27- وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ .

-لقمان، آیه 17 3- اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ . .

-حجرات، آیه 13 4- رُكَّ بِشِمَارَةِ 1 5- هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ .

-قلم، آیه 12

ص: 238

روایت شده است که مردی عرض کرد: یا رسول الله- درود خدا بر تو باد - مرا به کاری فرمان بده و مختصر بفرما. فرمود: خشمگین نشو، دوباره پرسید، فرمود: خشمگین نشو. (1) و آن بزرگوار فرمود: سرسخت آن نیست که حریفان را بیشتر به زمین افکند، بلکه سرسخت آن کسی است که بهنگام خشم خویشتن داری کند. (2) امام صادق- جعفر بن محمد- (ع) فرمود: خشم، کلید تمام بدیهاست. (3) یکی از بزرگان می گوید: از خشم دوری کن زیرا سرانجام به خواری پوزش می انجامد، و هر کس کمتر از همه مردم خشمگین شود او از همه عاقلتر است، اگر برای دنیا باشد او اندیشمند و زیرک است، و اگر برای آخرت باشد، دانا و بردبار است.

یکی از پیامبران (ع) به پیروانش فرمود: کیست که به من قول دهد که خشم نگیرد تا با من هم درجه باشد، و پس از من جانشین من شود، جوانی از میان آن قوم، گفت: من. دوباره تکرار کرد. باز آن جوان گفت: من، و به قول خود وفا کرد، وقتی که آن پیامبر از دنیا رفت، آن جوان در جای وی قرار گرفت که وی همان ذوالکفل بود، و به این نام، نامیده شد، بخاطر این که خشم خود را بر عهده گرفت و به وعده خود وفا کرد. پس بر عاقل لازم است که در حال خشم به زشتی آن و زشتی چهره خود بهنگام خشم بیندیشد و چهره دیگران را در حال خشم بخاطر

آورد، و به زشتی حالت خشم در وجود خود اندیشه کند و شباهت شخص خشمناك به سگ درنده ای که در حال حمله است، و از آن طرف شباهت يك حكيم راهنما را که خشم را به يك سو نهاده است، به انبياء، علما و حکما، در نظر گیرد و بعد خود را مخیر کند شباهت خود را به سگها، درندگان و مردمان پست بپذیرد، و یا آن که خود را نظیر پیامبران و دانشمندان در راه و روش خود ببیند، حتما مایل خواهد بود، -در صورتی که دارای مختصر عقلی باشد- به این خوبان اقتدا کند. و در باره انگیزه ای که باعث شده تا او به قصد انتقام باشد، و خشم خود را فرو نخورد، بیندیشد و ناگزیر انگیزه آن چیزی نظیر این حرف شیطان است که می گوید، این روش تو را ناتوان و ناچیز و ذلیل و خوار می سازد، و در انظار مردم كوچك می شوی! باید با خود بگوید: عجب از تو ای نفس از احتمال حاضر رنج می بری، اما از خواری روز قیامت بیمناك نیستی، آنگاه که طرف دست تو را بگیرد، و از تو انتقام بکشد، تو امروز می ترسی که در انظار مردم كوچك شوی، اما نمی ترسی از این که در نزد خدا، فرشتگان و انبياء خوار شوی، و هر گاه خشم را فرو می خورد به خاطر خدا فرو خورد، که این خود باعث عظمت او در پیشگاه خدا شود، او را به مردم چه کار! ذلت روز قیامت بدتر است از ذلت در برابر آن که می خواهد از او انتقام بگیرد، آیا دوست ندارد که در روز قیامت -وقتی که منادی ندا دهد هر که مزدی در نزد خدا دارد بپاخیزد- او نیز بپاخیزد، و پنا نمی خیزد، جز آن که دارای گذشت بوده است. این سلسله مطالب و نظایر اینها از معارف ایمان را باید از دل بگذرانند، و هر گاه خشم شما را فرا گرفت باید بگویند:

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» یعنی از دست شیطان مردود از رحمت خدا به خدا پناه می برم. چون خشم از جنود شیطان است.

فرمود: هر گاه کسی که از شما خشمگین شد، در همان حال، با آب وضو بگیرد، چون خشم از آتش است! و در روایت دیگری آمده است: خشم از شیطان است، و شیطان از آتش،

و البته آب است که آتش را خاموش می سازد! پیامبر(ص) فرمود: هر گاه خشمگین شدی پس سکوت اختیار کن. (4) ابو سعید خدری می گوید: پیامبر(ص) فرمود: بدانید که خشم، لگه قرمزی در دل فرزند آدم است، مگر قرمزی چشم او، و حرکت رگهای گردن او را نمی بینید، پس هر کس خود را در این حال دید باید صورت روی خاك بگذارد. (5) اشاره به سجده، و عزیزترین عضو را در پستترین جا- یعنی خاك- نهادن، برای اینکه نفس، طعم ذلت را بچشد، و آن غرور و نازش که باعث خشم شده است، بریزد، خدای متعال فرماید: «... فروخورندگان خشم...» (6) پیامبر(ص) فرمود: هر کس خشم را فرو خورد، و اگر بخواهد بگذرد، بگذرد، خداوند قلب او را از امن و ایمان آکنده کند. (7) عبد الله بن عمر می گوید: پیامبر(ص) فرمود: هیچ نوشیدنی را بنده خدایی ننوشیده است که پراجرتر از فرو خوردن خشم برای رضای خدای بزرگ باشد. (8) نقل کرده اند که اشبح بر پیامبر(ص) وارد شد، شترش را خوابانید و پاهای آن را بست. سپس دو جامه که بر تن داشت، کند و دو جامه از خورجین بیرون آورد و به تن کرد، همه آنها را در جلو چشم پیامبر(ص) انجام می داد، آنگاه به سمت پیامبر خدا آمد، پیامبر فرمود: ای اشبح! تو دارای دو خلق هستی که خدا و رسولش آنها را دوست دارند. عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله، آن دو خلق کدامند؟ فرمود: شکیبائی و وقار. گفت: سپاس خدا را که در من دو خلق قرار داده است که خدا و رسولش آنها را دوست می دارند. (9) پیامبر(ص) فرمود: خداوند، شخص بردبار، باحیا، بی نیاز پاکدامن را دوست می دارد، و دشنامگر بد زبان گدای سمج را دشمن می دارد. (10) و نیز آن بزرگوار فرمود: آیا کسی از شما نمی تواند مانند ابو ضمضم باشد؟ عرض کردند: ابو ضمضم چیست؟ فرمود: ابو ضمضم مردی بود قبل از شما، وقت صبح که می شد، می گفت: بار خدایا من امروز آبرویم را بر آن کسی که به من

ستم روا دارد، صدقه می دهم. (11) و در باره این کلمه: «ربّانین» (12) از قرآن مجید گفته اند؛ یعنی: بردباران و دانشمندان.

پیامبر (ص) فرمود: آنگاه که در روز قیامت خلائق جمع شوند، منادی ندا کند: اهل فضیلت کجایند؟ گروهی از مردم بپاخیزند، و شروع کنند با سرعت به رفتن طرف بهشت، فرشتگان آنها را ببینند و بگویند: شما را می بینیم که به سرعت سمت بهشت می روید؟ جواب می دهند: آری ما اهل فضیلتیم. می پرسند:

فضیلت شما چه بود؟ جواب می دهند: هر گاه کسی به ما ستم روا می داشت ما گذشت می کردیم، و هر گاه کسی به ما بدی می کرد، می بخشیدیم، و هر گاه رفتار جاهلانه ای می کرد، شکیبایی می ورزیدیم، آنگاه گفته می شود: وارد بهشت شوید، چه خوب است مزد نیکوکاران! (13) یکی از بزرگان می گفت: دانش بیاموزید، و به همراه دانش، آرامش و بردباری نیز بیاموزید.

امیر المؤمنین (ع) می فرمود: نیکی آن نیست که مال و فرزند زیاد داشته باشی بلکه نیکی آن است که عملت افزون باشد و شکیبانیت زیاد باشد، و به مردم با عبادت خدا افتخار کنی، و هر گاه نیکی کردی سپاس خدا را گویی، و اگر بدی کردی از خداوند طلب مغفرت کنی. آنگاه امیر المؤمنین (ع) افزود: نخستین عوضی که شخص بردبار از بردباریش به دست می آورد، آن است که همه مردم در برابر نادان، او را یاری می کنند. (14) و یکی از بزرگان در باره آیه مبارکه: «... آنگاه کسی که میان تو و او خصومتی است، همچون دوستی مهربان گردد، و این مقام داده نشود مگر کسانی را که پایدارند، و داده نشود، مگر آن را که بهره زیادی دارد.» (15) می گوید: مقصود آن کسی است که در مقام دشنام به برادر مسلمانش گوید: اگر تو دروغ می گویی خدا از تو بگذرد، و اگر راست می گویی خداوند از

از امام زین العابدین، علی بن الحسین (ع) نقل شده است که کسی آن بزرگوار را دشنام داد، امام (ع) عباى سیاهی را که به دوش داشت، به او مرحمت کرد، و دستور داد تا هزار درهم به او بدهند، بعضی از بزرگان گفته اند، در این عمل امام (ع) پنج خصوصیت بود: بردباری، جلوگیری از اذیت و آزار، و نجات آن مرد از آنچه که باعث دوری از خدا می شد، و وادار ساختن او به توبه و پشیمانی، و بازگشت او از حال نکوهش به ستایش، و آن بزرگوار تمام اینها را با مال ناچیزی از دنیا فراهم کرد.

مردی به امام صادق، جعفر بن محمد (ع) عرض کرد: بین من و گروهی، در موردی، اختلاف و دعواست، و من قصد دارم، ترك نزاع کنم، اما به من می گویند آن کار باعث ذلت است، امام صادق (ع) فرمود: ذلت از آن ستمگر است. (16) مردی به یکی از دانایان گفت: چنان دشنامی به تو دهم که با تو تا گور، همراه باشد، آن حکیم گفت: با تو همراه است نه با من.

پیامبر (ص) فرمود: سه چیز است، جا دارد که روی آنها قسم بخورم سوگند به آن که، جان من در دست قدرت اوست، از مالی که صدقه دهند، کاسته نشود، بنا بر این شما هم صدقه دهید. مردی که درگذرد از ستمی که بر او رسیده است، به خاطر رضای خدا، خداوند آن را توشه روز قیامت گرداند. و هیچ کسی راه درخواست از دیگران را به روی خود نگشاید مگر اینکه خداوند در تنگدستی را بروی او بازگشاید. (17) پیامبر (ص) فرمود: فروتنی، برای انسان، چیزی جز بلندی و رفعت مقام نیفزاید، پس شما هم متواضع باشید تا خداوند برتری بخشد (18) و گذشت و بخشش چیزی جز عزت به بار نیآورد پس گذشت کنید تا خداوند بر شما عزت دهد، و صدقه دادن، جز بر کثرت مال نیفزاید، پس شما هم صدقه دهید تا خداوند شما را بیامرزد. (19)

1- أن رجلا قال: يا رسول الله صلى الله عليك: مرني بعمل وأقل قال: لا تغضب ثم أعاد عليه فقال: لا تغضب.

2- ليس الشديد بالصرعة إنما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب.

3- الغضب مفتاح كل شر.

4- إذا غضبت فاسكت.

5- ألا إن الغضب حمرة في قلب ابن آدم ألا ترون إلى حمرة عينيه وانتفاخ أوداجه فمن وجد من ذلك شيئا فليصق خده بالأرض.

6- (وَ الْكَاطِمِينَ أَلْمِيزِينَ...).

آل عمران، آية 134 7- من كظم غيظا ولو شاء أن يمضيه أمضاه ملأ الله قلبه أمنا وإيمانا.

8- ما جرع عبد جرعة أعظم أجرا من جرعة غيظ كظمها ابتغاء وجه الله عز وجل.

9- يا أشج إن فيك خلقين يحبهما الله ورسوله قال: ما هما بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال:

الحلم والأناة فقال: الحمد لله الذي جبلني على خلقين يحبهما الله ورسوله.

10- إن الله يحبّ الحليم الحبي الغني المتعفف و يبغض الفاحش البذيء السائل الملحف.

11- أو يعجز أحدكم أن يكون كأبي ضمضم قالوا: وما أبو ضمضم قال صلى الله عليه وآله وسلم:

كان رجل فيمن قبلكم إذا أصبح يقول: اللهم إني أتصدق اليوم بعرضي على من ظلمني.

12- رَبَّائِينَ... .

- مائده، آية 44 13- إذا جمع الخلائق يوم القيامة نادى مناد أين أهل الفضل. فيقوم أناس وهم يسير فينطلقون سراعا إلى الجنة فتلقاهم

الملائكة فيقولون: إنّا نراكم سراعا إلى الجنة فيقولون: نحن أهل الفضل فيقولون:

ما كان فضلكم فيقولون: كئنا إذا ظلمنا غفرنا وإذا أسيء إلينا عفونا وإذا جهل علينا حلمنا فيقال: لهم ادخلوا الجنة فنعم أجر العاملين.

14- ليس الخير أن يكثر مالك و ولدك و لكن الخير أن يكثر عملك و يعظم حلمك و أن تباهى الناس بعبادة ربك و إذا أحسنت حمدت الله

و إذا أسأت استغفرت الله فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن أول عوض الحليم من حلمه أن الناس كلهم أعوانه على الجاهل.

(15) - فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - إلى قوله - عَظِيمٌ ...

-فصّلت، آيه های 34-36.

16- إثمًا الذليل الظالم.

17- ثلاث و الذي نفسى بيده: إن كنت لحالفا عليهنّ ما نقصت صدقة من مال فتصدّقوا.

و لا عفى رجل عن مظلّمه يتغى بها وجه الله إلاّ زاده الله بها يوم القيامة. و لا فتح رجل باب مسألة إلاّ فتح الله عليه باب فقر.

18- مناسب اين مقام است:

تواضع سر رفعت افزايدت *** تكبر به خاك اندر اندازدت-م.

19- التواضع لا يزيد العبد إلا رفعة فتواضعوا يرفعكم الله و العفو لا يزيد العبد إلا عزًا فاعفوا يعزكم الله و الصدقة لا تزيد المال إلا كثرة فتصدّقوا يرحمكم الله.

ص: 245

رسول خدا(ص) فرمود: حسد، نیکبها را می خورد، همان طوری که آتش هیمة ها را از بین می برد. (1) انس نقل می کند که روزی خدمت پیامبر(ص) بودیم، فرمود: اکنون از این راه میانه کوه، مردی که اهل بهشت است نزد شما می آید، ناگاه مردی از انصار پیدا شد که آب وضو را از محاسن خود پاک می کرد، و کفشهایش را به دست چپش گرفته بود، سلام داد، فردای آن شب، دوباره پیامبر(ص) عین همان حرف را تکرار کرد، و باز همان مرد، پیدا شد و روز سوّم نیز، همان سخن را گفت، و همان مرد پیدا شد، وقتی که پیامبر(ص) از جا، برخاست عبد الله بن عمرو و ابن عاص به دنبال آن مرد راه افتاد، و گفت: من با پدرم درگیری پیدا کرده ام و سوگند یاد کرده ام تا سه روز نزد او نروم، پس اگر تو مرا نزد خود، جا دهی تا آن سه روز بگذرد، من نزد شما می مانم؟ آن مرد گفت: مانعی ندارد، سه شب نزد او بسر برد، و ندید که او بخشی از شب را قیام کند، جز اینکه هر وقت در بستر از پهلویی به پهلویی می گشت، ذکر خدا را می گفت، و از جا بلند نشد، تا اینکه برای نماز صبح از جا برخاست، می گوید: چیزی از او - جز خیر نشنیدم، وقتی که سه روز تمام شد، خواستم عمل او را ناچیز تلقی کنم، گفتم: بنده خدا ما بین من و پدرم اوقات تلخی و جدایی نبود بلکه من از رسول خدا(ص) شنیدم که چنین و چنان می فرمود، خواستم از کار تو اطلاع پیدا کنم و عمل زیادی از تو ندیدم، پس

تو از کجا به آن مقام رسیده ای؟ گفت: هیچ چیز جز همان که دیدی. و چون من از او خدا حافظی کردم، مرا صدا زد، و گفت: من کاری جز آنچه دیدی نداشتم، مگر اینکه از هیچ مسلمانی در دل خود کینه و حسدی-نسبت به خیری که خداوند به او مرحمت کرده است- ندارم. عبد الله گفت: همان است که باعث رسیدن تو به آن مقام شده است، و مرا یارای چنان حالتی نیست. (2) پیامبر (ص) فرمود: سه چیز است که هیچ کس از آنها خلاصی ندارد:

بدگمانی، فال بد زدن و حسد، و من راه خلاصی از آنها را به شما بازگو می کنم:

هر گاه گمانی بردی، دنبال نگیر، و هر گاه فال بد زدی، آن را باور نکن، و هر گاه به کسی حسد ورزیدی، پس به حدّ ستم مرسان. (3) و در روایت دیگری است که فرمود: کسانی که از این سه نجات یابند اندکند.

پیامبر (ص) فرمود: از بیماریهای امتهای قبل، حسد و کینه توزی به شما سرایت کرده است، کینه حلقه می زند، نمی گویم دور موها حلقه می زند، بلکه به دور دین انسان حلقه می زند، سوگند بر آن که جان محمد به دست قدرت اوست، وارد بهشت نمی شوید، مگر مؤمن باشید، و تا به يك دیگر محبت نکنید، مؤمن نیستید. آیا شما را خبر دهم از چیزی که باعث محبت می شود؟ سلام را در میان خود رایج کنید. (4) آورده اند، چون حضرت موسی (ع) به جانب پروردگار شتافت مردی را در سایه عرش مشاهده کرد، و نسبت به مقام و مرتبه او، غبطه برد، و گفت این مرد چقدر در پیشگاه خدا عزیز است! از خداوند در خواست کرد تا او را معرفی کند، و معرفی نفرمود، اما خطاب رسید سه مورد از خلق و خوی او را به تو بازگو می کنم:

نسبت به مردمی که خداوند آنها را مشمول لطف قرار داده است، حسد نمی ورزد، و عاق والدین نیست، و سخن چینی نمی کند.

پیامبر خدا (ص) فرمود: بیشترین ترس من برای امتم آن است که مال و ثروت آنها زیاد شود و به يك دیگر حسد ورزیده هم را بکشند. (5)

پیامبر خدا(ص) فرمود: نسبت به برآوردن حاجتها در خفا، يك ديگر را كمك كنيد، زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد دیگران است. (6) و نیز فرمود: شش گروه به خاطر شش چیز- پیش از حساب- وارد آتش دوزخ می شوند؛ پرسیدند: یا رسول الله- درود خدا بر تو- آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: فرمانروایان به خاطر ستمگری، عربها به دلیل تعصب و دهقانان به خاطر خودخواهی، بازرگانان به خاطر خیانتکاری، و روستائیان به دلیل نادانی و دانشمندان به خاطر حسد. (7) یکی از بزرگان می گوید: بر هیچ کسی من به خاطر دنیا حسد نورزیدم، زیرا اگر او اهل بهشت باشد، چگونه بر او حسد ورزم بخاطر دنیایی که در نظر اهل بهشت ناچیز است، و اگر از اهل دوزخ باشد، باز هم چگونه بر او حسد ورزم که او سرانجام کارش آتش جهنم است.

به یکی از بزرگان گفتند: آیا مؤمن حسد می ورزد؟ گفت: از پسران حضرت یعقوب فراموش کرده ای، آری حسد، در دل آدمی، به صورت اندوهی پیدا می شود، و تا وقتی که با زبان و دست حسد را نسبت به طرف به کار نبرده ای آن حسد زبانی به تو نمی رساند.

یکی از بزرگان می گوید: هیچ کسی مرگ را زیاد یاد نمی کند مگر این که خوشی و حسدش کم می شود.

حسن (8) می گوید: ای فرزند آدم، چرا نسبت به برادر مسلمان حسد می ورزی، اگر آن شخصی است که خداوند از کرامت خود به او مرحمت کرده است، پس چرا تو نسبت به کسی که مورد لطف خداست حسد می ورزی؟ و اگر آن طور نیست، پس چرا نسبت به کسی که سرانجام کارش با آتش دوزخ است، حسد می ورزی؟

- 1- الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب.
- 2- يطلع عليكم الآن من هذا الفجّ ***رجل من أهل الجنة
- 3- ثلاث لا ينجو منهن أحد: الظنّ و الطيرة و الحسد و سأحدّثكم بالمخرج من ذلك إذا ظننت فلا تحقّق و إذا تطيّرت فامض و إذا حسدت فلا تبغ.
- وقلّ من ينجو منهنّ.
- 4- دبّ إليكم داء الأمم قبلكم الحسد و البغضاء و البغضة هي الحالقة، لا أقول: حالقة الشعر و لكن حالقة الدّين و الّذى نفس محمّد بيده لا تدخلون الجنة حتّى تؤمنوا و لن تؤمنوا حتّى تحابّوا. ألا أتبيّنكم بما يثبت ذلك افشوا السّلام بينكم.
- 5- أخوف ما أخاف على امتي أن يكثر لهم المال فيتحاسدون و يقتتلون.
- 6- استعينوا على قضاء الحوائج بالكتمان فإنّ كلّ ذي نعمة محسود.
- 7- ستة يدخلون النّار قبل الحساب بسنة، قيل: يا رسول الله صلّى الله عليك من هم؟ قال: الامراء بالجور و العرب بالعصبيّة و الدّهاقين بالكبر و التجار بالخيانة و أهل الرّسّاق بالجهالة و العلماء بالحسد.
- 8- احتمالاً حسن بصرى است-م.

پیامبر(ص) به مردار گوسفندی برخورد، فرمود: آیا می بینید که این گوسفند چقدر برای صاحبش بی ارزش است؟ گفتند: آری یا رسول الله، فرمود:

به خدایی که جان من به دست قدرت اوست، این دنیا در پیشگاه خدا از این لاشه گوسفند برای صاحبش کم ارزشتر است، و اگر دنیا به قدر پر پشه ای در پیشگاه خدا ارزش داشت، هیچ کافری را جرعه آبی از آن نمی آشاماند. (1) پیامبر(ص) فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. (2) و نیز آن گرامی فرمود: هر کس دنیا را دوست بدارد، به آخرتش صدمه زده، و هر کس به آخرتش دل بسته باشد، به دنیایش صدمه زده است، بنا بر این باقی را بر فانی مقدم بدارید. (3) و آن بزرگوار فرمود: دوستی دنیا سرلوحه همه خطاهاست. (4) یکی از بزرگان می گوید: در خدمت رسول خدا(ص) بودم، دیدم چیزی را از خودش دور می سازد، عرض کردم: یا رسول الله- درود خدا بر تو و خاندان تو باد- چه چیز را از خود دور می کنی؟ فرمود: این دنیا خود را به من وانمود، گفتم:

از من دور شو! برگشت. گفتم: اگر چه تو از دست من نجات یافتی، اما پس از تو دیگران از دست من خلاص نخواهند شد.

پیامبر(ص) فرمود: سخت در شگفتم از کسی که به عالم آخرت ایمان و باور دارد، با این همه برای دنیای فریبنده تلاش می ورزد! (5)

آورده اند که پیامبر خدا(ص) کنار مزبله ای ایستاد و فرمود: بیاید دنیا را ببینید و پارچه کهنه ای از آن مزبله و یک استخوان پوسیده را روی دست گرفت و فرمود: این و این دنیا هستند! اشاره بر این که زینتهای دنیا مثل این پارچه، کهنه گشته و بدنهایی که بدانها آراسته می گردند همانند این استخوانهای پوسیده اند. (6) و آن بزرگوار فرمود: دنیا شیرینی سرسبزی است، و خداوند شما را در این دنیا خلیفه خود قرار داده است پس بنگرید که چگونه عمل می کنید، بنی اسرائیل وقتی که به مال دنیا رسیدند و مطابق هوای نفسشان، زر و زیور و زنان و جامه و لباس و خوشی، فراهم کردند، حضرت عیسی(ع) فرمود: دنیا را پروردگار خود نپندارید که او شما را برده خود سازد، گنجهای خود را نزد کسی اندوخته کنید، که آنها را تباه نسازد، زیرا آن کس که گنج دنیا دارد، بیم آفت و نابودی در آن می رود، اما صاحب گنج الهی، بیم آفت ندارد. (7) و نیز عیسی(ع) فرمود: ای حواریون! من برای شما دنیا را بی اعتبار کرده و بر زمین زدم، شما دوباره آن را پس از من، بلند نکنید، زیرا از پلیدی دنیاست که در آن خدا را نافرمانی کنند، و از پلیدی دنیاست که ریشه هر خطا و لغزشی محبت همین دنیاست، و بسا هوا و هوسی که باعث غم و اندوهی طولانی شود.

و نیز فرمود: اگر دنیا خود را برای شما بگسترد و شما بر روی آن بنشینید، هیچ کدام از شما، نباید با پادشاهان و زنان، در ستیز باشید، اما با پادشاهان بر سر دنیا در نیفتید، زیرا تا وقتی که شما به دنیای آنها کار نگیرید، آنان متعرض شما نخواهند شد، و اما از زنان به وسیله روزه و نماز بپرهیزید.

و نیز فرموده است: دنیا هم طالب است و هم مطلوب؛ دنیا اهل آخرت را می خواهد تا بدان وسیله تنها روزی خود را به دست آورند، اما طالب دنیا را آخرت، می طلبد، تا مرگ او فرا رسد، و گریبان او را بگیرد.

پیامبر(ص) فرمود: خداوند بزرگ هیچ مخلوقی مبعوضتر از دنیا نیافریده است. (8)

تقل کرده اند که حضرت سلیمان بن داود با کوبه خود در راهی می رفت، مرغان بر سر او سایه افکنده، جن و انس در دو طرف؛ راست و چپش حرکت می کردند، به عابدی از عباد بنی اسرائیل گذر کرد، گفت: به خدا سوگند، ای پسر داود، خداوند به تو سلطنت عظیمی مرحمت کرده است! حضرت سلیمان سخن عابد را شنید، فرمود: يك سبحان الله گفتن در نامه عمل مؤمن، بهتر است از تمام سلطنتی که به پسر داود داده اند، زیرا آنچه به من داده اند از بین می رود، اما يك تسبیح باقی می ماند.

پیامبر (ص) فرمود: زیاده طلبی، شما را به خود مشغول ساخته است، فرزند آدم، می گویی: مالم و ثروتم، آیا جز آنچه را که صدقه داده و باقی گذاری، یا بخوری و از بین ببری و یا بپوشی و مندرس کنی، مالک چیزی از مال خود هستی؟ (9) و آن گرامی فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد، و ثروت کسی است که مال دیگری ندارد، کسی که مال دنیا را جمع می کند نادان است، و کسی که ناگاه است به خاطر دنیا خصومت می ورزد، و آن که آرامش و اطمینان قلب ندارد، به خاطر دنیا حسد می ورزد، و هر که باور ندارد، به دنیا رو می آورد. (10) و آن بزرگوار فرمود: هر که شبی را بگذراند و بیش از هر چیز به فکر دنیا باشد، از رحمت خدا بهره ای ندارد، و دلش را چهار خصلت فرا گیرد: غمی که هرگز جدایی نپذیرد، و آن گرفتاری که هرگز برطرف نشود و آن تنگدستی که هرگز به بی نیازی نرسد، و آرزویی که هرگز به سامان نرسد. (11) ابو هریره می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: ای ابو هریره آیا مایلی که دنیا را با تمام آنچه در آنست به تو بنمایانم؟ عرض کردم: آری یا رسول الله (ص)، آنگاه دستم را گرفت و به بیابانی از بیابانهای مدینه برد، و در آنجا مزبله ای دیدم پر از جمجمه آدمها و فضولات، پارچه کهنه و استخوانها، سپس به من فرمود: ای

ابو هریره! این سرها که می بینی کسانی بودند مثل شما حریص دنیا و مانند شما در دنیا آرزوها داشتند، بعد آنها به صورت استخوانهای بی پوست درمی آیند و بعد خاکستر می شوند و این فضولات غذاهای رنگارنگ شماست که از هرجا شده، آنها را به دست آورند، و بعد به شکمها ریزند، و بعد به این صورت درمی آید که مردم از آن ها اجتناب می ورزند، و اما این کهنه ها همان لباسهای فاخر و پوشاکهای مردم است، به این صورت درمی آید که پس از مدتی پاره پاره در گوشه و کنار باد به این طرف و آن طرف می برد، و این استخوانها، استخوان حیوانات ایشان است که همواره در اطراف این سرزمین در جستجوی آب و علف آنها بودند، پس هر که دلپسته دنیاست باید به حال خود بگریزد. در آنجا، لحظه به لحظه بر گریه ما افزوده می شد! (12) نقل کرده اند وقتی که خداوند حضرت آدم را از بهشت به زمین فرود آورد، به او گفت: ای آدم! بنا کن برای ویرانی و تولید نسل کن برای مردن.

آورده اند که در صحف حضرت ابراهیم نوشته شده است: ای دنیا، با این که خود را ساخته و آرایش کرده ای، چه قدر، در نظر نیکان پست و خواری! من کینه تو را بر دل آنان افکنده، و از تو بر حذر داشته ام، و هیچ مخلوقی را پست تر از تو - در نزد خود - نیافریده ام، تمام جنبه های تو ناچیز و در معرض فناست، روزی که تو را آفریدم، چنان قرار دادم که بر کسی پایدار نمائی و کسی هم در تو پایدار نماند، و اگر کسی در مورد تو بخل ورزد، با تو باشد و حریصتر شود.

پیامبر خدا (ص) فرمود: دنیا از روزی که خداوند آن را آفریده است بین آسمان و زمین معلق است و خداوند هرگز به او نظر نکند، و روز قیامت گوید:

بار خدایا امروز مرا نصیب پست ترین دوستان خود قرار ده! خطاب رسد: ای ناچیز ساکت باش، من در عالم دنیا تو را برای ایشان نپسندیدم، امروز می پسندم؟! (13) و نیز آن گرامی فرمود: روز قیامت، گروههایی از مردم را با اعمالشان که همانند کوه تهامه است، بیاورند، و دستور دهند تا آنها را به دوزخ ببرند، عرض

شد: یا رسول الله، آیا آنان نمازگزاران هستند؟ فرمود: آری، نماز می خوانند، روزه می گیرند، و قسمتی از شب را به شب زنده داری می گذرانند، اما وقتی که چیزی از دنیا بر آنها عرضه شود، به سمت آن می شتابند. (14) آن گرامی در ضمن خطبه ای می فرماید: مؤمن بین دو حالت ترسناک است: مدتی که بر او گذشته است، و نمی داند خداوند در باره آن چه کرده، و مدتی که باقی مانده است و نمی داند قضای الهی در باره آن چیست، بنا بر این باید از دنیای خود برای آخرت توشه گیرد، و از زندگانش برای مرگ، و از جوانیش برای پیری بهره برداری کند، زیرا دنیا را برای شما و شما را برای آخرت آفریده اند سوگند به خدایی که جان محمد در دست قدرت اوست، دنیای پس از مرگ را باید دشوار و پر رنج شمرد، و پس از دنیا هیچ خانه ای جز بهشت، یا دوزخ وجود ندارد. (15) حضرت عیسی (ع) می گوید: دوستی دنیا و آخرت يك جا در دل مؤمن استوار نمی شود، همان طوری که آب و آتش در يك ظرف و يك جا جمع نشوند.

نقل کرده اند که جبرئیل به حضرت نوح (ع) گفت: ای پیامبری که از همه پیامبران عمر بیشتری کردی، دنیا را چگونه دیدی؟ فرمود: همچون خانه ای که دو در دارد، از دری وارد و از دری خارج شدم.

به حضرت عیسی (ع) گفتند: خوب بود خانه ای برای خود می ساختی؟ فرمود: خانه کهنه های پیشینیان برای ما کافی است.

پیامبر گرامی اسلام فرمود: از دنیا بر حذر باشید که آن جادوگرتر از هاروت و ماروت است. (16) از انس نقل کرده اند که روزی پیامبر خدا (ص) با اصحاب خود، بیرون رفتند، آن حضرت رو به آنها کرد و فرمود: کدام يك از شما حاضر است که خداوند کوردلی او را از بین ببرد، و او را بینا و بصیر گرداند؟ بدانید که هر کس شیفته دنیا باشد، و آرزوی دراز داشته باشد به همان اندازه، او را کوردل می سازد

و هر که در دنیا پارسا بوده آرزوی دراز نداشته باشد، خداوند-بدون آموزش- او را علم و آگاهی دهد، و-بدون راهنمایی- او را هدایت کند. آگاه باشید که پس از من گروهی بیایند که سلطنت-جز با کشتار و ستمکاری- برای آنها فراهم نشود، و بدون خودخواهی، و بخل، توانگر نشوند، و جز به دلیل هواپرستی به یک دیگر محبت نکنند، بدانید که هر کس از شما آن زمان را درک کند، و بر تنگدستی بسازد، در حالی که می توانسته است، توانگر شود و خصومت دیگران را تحمل کند در حالی که امکان محبت بوده است، و بر ذلت و خواری بسازد، در صورتی که می توانست، عزیز شود، و در این کارها تنها رضای خدا را در نظر داشته باشد، خداوند اجر و پاداش پندجاه تن از صدیقین را به او مرحمت کند. (17) آورده اند که روزی، باران، رعد و برق کار را بر حضرت عیسی سخت کرد، و به دنبال جایی می گشت تا بدان پناه برد، از دور خیمه ای به چشمش خورد، نزدیک که آمد، زنی را درون خیمه دید، و از آنجا منصرف شد، ناگاه غاری در کوه به نظر او رسید، نزدیک آنجا رفت. ناگهان، شیری درون آن دید، دستش را کنار غار گذاشت، و عرض کرد: خدایا هر چیزی پناهگاهی دارد.

خطاب رسید، جایگاه تو رحمت من است. به عزت و جلالم سوگند که روز قیامت، صد تن از حوریان را به همسری تو در آورم که با دست قدرتم آنان را آفریده ام، و تو را از این همسران چهار هزار سال بهره مند سازم که هر روز آن سالها با تمام عمر دنیا برابر باشد و به منادیی دستور دهم که ندا در دهد: کجایند پارسایان در دنیا؟ بنگرید زفاف و همسری عیسی بن مریم پارسای در دنیا را.

حضرت عیسی (ع) می گوید: وای بر دنیا دار که چگونه می میرد و دنیا را ترک می کند و از دست دنیا در امان است، در صورتی که دنیا او را می فریبد؟ و اطمینان می کند به آن، در حالی که دنیا او را تنها می گذارد؟ وای بر فریفتگان که چگونه تحمل می کنند آنچه را نمی پسندند، و جدا می شوند از آنچه دوست می دارند، و فرا می رسد آنچه بر آنها وعده داده بودند! وای بر کسی که دنیا، هدف

نهایی او، و خطاها و لغزشها آرزوی اوست، که چگونه فردا در پیشگاه خدا رسوا می شود! نقل کرده اند: خداوند متعال به حضرت موسی وحی کرد: ای موسی تو را چه کار به سرای ستمگران، زیرا که آنجا سرای تو نیست، همت خود را از آن بیرون کن و عقلمت را از آن جدا ساز! آنجا بد سرایی است جز برای کسی که عمل صالح انجام دهد که برای او خوب منزلی است، ای موسی من در کمین ستمگرم تا این که انتقام ستمدیده را از او بستانم.

روایت کرده اند که رسول خدا (ص) ابو عبیده بن جراح را به بحرین فرستاد، و او مقداری مال از آنجا آورد، و انصار از برگشتن ابو عبیده آگاهی یافتند، ناگاه بهنگام نماز صبح با پیامبر (ص) نماز گزار شدند، و پس از نماز پیامبر (ص)، برگشتند و خود را به پیامبر نشان دادند. رسول خدا (ص) لبخندی زد و فرمود: گمان می برم، شما شنیده اید که ابو عبیده چیزی از بحرین آورده است؟ گفتند: آری یا رسول الله! فرمود: پس مژده باد، و منتظر چیزی باشید که باعث خوشنودی شماست، به خدا قسم من از تنگدستی برای شما نمی ترسم، بلکه می ترسم از این که دست شما بر مال دنیا باز باشد، همان طوری که، مردم قبل از شما بودند و شما در جمع آوری مال دنیا با هم- مانند پیشینیان- به رقابت برخیزید، و شما را نیز مانند آنها به نابودی کشاند. (18) ابو سعید خدری می گوید: رسول خدا (ص) می فرماید: من بیش از هر چیز بر شما بیمناکم از آنچه خداوند برای شما از برکات زمین بیرون می آورد، پرسیدند: یا رسول الله برکات زمین چیست؟ فرمود: جلوه دنیا. (19) رسول خدا فرمود: دلهایتان را به ذکر دنیا مشغول نکنید. و از یاد دنیا نهی فرمود، تا چه رسد به غرق شدن در دنیا. (20) یکی از بزرگان می گوید: حضرت عیسی (ع) به روستایی گذر کرد، دید، تمام مردم آنجا میان حیاط منزل و کوچه ها مرده اند، رو به حواریون کرد و گفت:

این مردم به دلیل خشم خدا مرده اند و اگر به دلیل دیگری مرده بودند، یک دیگر را دفن می کردند. عرض کردند: یا روح الله! دوست داشتیم که از جریان اینان آگاه می شدیم. حضرت عیسی از خداوند درخواست کرد، و خداوند به وی وحی کرد:

بهنگام شب آنان را صدا بزن، تو را پاسخ خواهند داد، وقتی که آخر شب شد، حضرت عیسی (ع) ندا در داد؛ ای مردم روستا! صدایی آمد: آری یا روح الله! عیسی (ع) پرسید: حال شما و داستان شما چیست؟ عرض کرد: ما شب تندرست و خوش خوابیدیم، و صبح خود را در هلاکت دیدیم، فرمود: چگونه شد؟ گفت:

به خاطر علاقه ما به دنیا و پیروی از گنهکاران بود. فرمود: علاقه شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند علاقه کودک به مادرش، هر گاه دنیا به ما رو می کرد خوشحال، و هر گاه پشت می کرد محزون و گریان بودیم. فرمود: همراهان تو را چه شده است که پاسخ مرا نمی دهند؟ گفت: به دهانهای ایشان لجامی است از آتش، که به دست فرشتگان عذاب است. فرمود: از بین آنها تو چگونه توانستی پاسخ دهی؟ گفت: من با این که در بین آنها بودم، اما از آنها نبودم، و هنگامی که عذاب بر آنها نازل شد، مرا نیز فرا گرفت، و من در لبه جهنم آویخته ام نمی دانم از آن نجات می یابم، و یا سقوط می کنم.

آنگاه حضرت عیسی (ع) به حواریون فرمود: خوردن نان جوین با نمک ناساییده و پوشیدن پلاس، و روی مزبله ها خوابیدن با سلامت و عافیت دنیا و آخرت، خیر کثیر و نیکی فراوان است.

انس می گوید: شتر عضبای پیامبر (ص) جلو نمی رفت، مرد عربی شتری آورد، و آن جلو افتاد، و این کار بر مسلمانان گران آمد، رسول خدا (ص) فرمود:

بر خدا حق است که چیزی را بالا نبرد، مگر این که پست کند. (21) عیسی (ع) می گوید: کیست که بر روی امواج دریا خانه ای همچون دنیای شما بسازد؟ بنا بر این شما در این خانه آرام نگیرید، و آسایشگاه خود مپندارید.

به حضرت عیسی (ع) گفتند: عملی را به ما بیاموز که خداوند به خاطر او ما را دوست بدارد. فرمود: دنیا را دشمن بدارید، تا خداوند شما را دوست بدارد.

ابو درداء می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: اگر آنچه را من می دانم، شما هم می دانستید هر آینه زیاد می گریستید و کم می خندیدید، و دنیا در نظر شما خوار می شد، و آخرت را بر دنیا مقدم می داشتید. آنگاه ابو درداء گفت: اگر آنچه را که من می دانم شما می دانستید، سر به بیابان می گذاشتید، بر حال خود می گریستید، و اموال خود را بی پاسدار و ناظر - جز به مقدار نیازتان - فرو می گذاشتید، اما از دل‌های شما یاد آخرت رفته، و آرزوی دنیا جای آن را گرفته، و در نتیجه دنیا اختیار اعمال شما را به دست گرفته است و شما همچون بی خردان شده اید، و برخی بدتر از چهار پایان از ترس عاقبت کار خود، از دنیا دل نمی کنید، شما را چه شده است که به هم محبت و نصیحت نمی کنید، در صورتی که برادران دینی یک دیگرید؟ چیزی جز ناپاکی شما، بین خواسته‌هایتان جدایی نینداخته است، اگر شما در راه خیر با هم متحد بودید، هر آینه با هم مهربان می شدید، چه شده است که شما در امر دنیا یک دیگر را نصیحت می کنید ولی هیچ کدام آن را که دوست دارید و کمک می کنید، در باره آخرتش نصیحت نمی کنید؟ این روش جز به دلیل کمبود ایمان در دل شما نیست و اگر شما به خیر و شرف آخرت باور داشتید همان طوری که به دنیا باور دارید، هر آینه آخرت خواهی را بر دنیاجویی مقدم می داشتید. (22) عیسی (ع) فرمود: ای جمع حواریون، به پستی دنیا با سلامت دین راضی باشید، همان طوری که اهل دنیا به پستی دین با سلامت دنیا ساخته اند. و در باره همین مطلب گفته اند:

«مردانی را من سراغ دارم که به پستی دین قناعت کرده اند.

در حالی که من آنها را نمی بینم که در باره زندگی به پستی بسازند.

پس به خاطر دین، از دنیای پادشاهان بی نیاز باش! همان طوری که پادشاهان، به خاطر دنیای خود، از دین بی نیازی جسته اند.» (23)

عیسی بن مریم (ع) فرمود: ای طالب دنیا نیکوکار باش! ترك دنیایت نیکتر است.

پیامبر گرامی اسلام فرمود: پس از من فرومایه ای میان شما خواهد آمد که اموال شما را خواهد خورد همان طوری که آتش همیزم را می خورد.

خداوند به حضرت موسی (ع) وحی کرد، که ای موسی به دوستی دنیا دل میند، که هرگز گناه بزرگی مرتکب نخواهی شد که بدتر از اعتماد به دنیا باشد. (24) حضرت موسی (ع) به مردی گذر کرد که داشت می گریست، وقت برگشتن باز هم دید آن مرد می گرید. عرض کرد: بار خدایا این بنده ات از خوف تو می گرید. خطاب رسید: ای پسر عمران! اگر مغز او با اشک چشمانش فرو ریزد و دستش را به قدری به دعا بلند کند که از تنش بیفتد، -چون دنیا را دوست می دارد- او را نخواهم آمرزید.

امیر مؤمنان فرمود: هر کس که در او شش خصلت جمع باشد، برای بهشت وسیله ای و از آتش جهنم راه فراری را فروگذار نکرده است: هر که خدا را بشناسد و فرمان او را ببرد، و شیطان را بشناسد، و نافرمانی نکند، و حق را بشناسد، و از آن پیروی کند، و باطل را بشناسد، و از آن دوری کند، و دنیا را بشناسد، و آن را ترك کند، و آخرت را بشناسد و آن را بجوید. (25) حسن (26) می گوید: خداوند، اقوامی را رحمت کند! که دنیا در نزد آنان امانت است و امانت را به صاحبان امانت بازگردانند، آنگاه سبکبار و آسوده از آن رخت بریندند.

و نیز گفته است: هر کس با تو رقابت در دین تو کند، تو نیز رقابت کن، اما اگر در باره دنیایت رقابت کند، دنیا را به خود او واگذار! لقمان به پسرش گفت: پسرک من! دنیا دریایی عمیق است که مردمان زیادی در آن غرق شده اند، پس کشتی نجات تو باید تقوای الهی باشد، و در کنار

آن ایمان به خدای بزرگ و بادبان آن توگل بر خدا، شاید تو نجات یابی، در حالی که تو را اهل نجات نمی بینم! یکی از دانایان می گوید: تو هرگز در حالتی از دنیا بسر نمیبری، مگر این که قبل و بعد از تو کسانی در آن حال بودند، و برای تو از دنیا جز شامگاه شب و بامداد روز، چیزی نیست پس خود را در حال خوردن نابود نکن، دنیا را روزه دار باش، و آن را بر آخرت افطار کن زیرا سرمایه دنیا هوا و سود آن آتش دوزخ است.

به یکی از پارسایان گفتند: روزگار را چگونه دیدی؟ گفت: بدنها را فرسوده و آرمانها را نو، و مرگ را نزدیک، و آرامش را دور می سازد، پرسیدند: مردم روزگار چگونه اند؟ جواب داد: هر که بر آن دست یافت، رنج دید، و هر کس آن را از دست داد، زمین گیر شد! و در آن باره شعری سروده اند:

«هر کس دنیا را به خاطر زندگی خوشی می ستاید، به جان خودم که پس از اندکی دنیا را سرزنش خواهد کرد هر گاه دنیا پشت کند باعث حسرت شخص شود، و اگر رو آورد، غم و اندوهش افزون شود.» (27) یکی از دانایان می گوید: دنیا زمانی بوده است، و من نبوده ام، و دنیا می گذرد، و زمانی خواهد رسید که من نباشم، بنا بر این شایسته نیست که من دل بر آن ببندم، زیرا زندگی در آن تلخ و زلال آن، تیره و کدر، و اهل دنیا از آن بیمناکند، یا به خاطر نعمت ناپایدارش، و یا مصیبتی که نازل می شود، و یا مرگی که به طور قطع فرا می رسد.

یکی از بزرگان می گوید: از جمله معایب دنیا آن است که به هر کس آنچه را شایسته است، نمی دهد یا بیش از حدّ می دهد، و یا کمتر از ضرورت می دهد.

یکی دیگر می گوید: آیا نعمتهای دنیا را نمی نگری! گویا مورد خشم خدایند که به ناهلان داده شده اند.

مردی به یکی از بزرگان گفت: من از عشق به دنیا گله دارم، در حالی که خانه ای برای خود ندارم. گفت: بر آنچه خداوند از مال دنیا به تو مرحمت کرده است نظر کن! او آن مقداری که حلال است جدا کن و همان را در راه درست صرف کن، در این صورت عشق و علاقه به دنیا زیانبخش نیست. این سخن را از آن جهت گفته است که اگر خود را موظف بر آن روش ببیند، باعث زحمت او می شود، و از دنیا رنجیده شده در صدد چاره و نجات از دنیا خواهد بود.

یکی از بزرگان گوید: دنیا مغازه شیطان است، بنا بر این از مغازه شیطان چیزی را به سرقت نبر، که در پی تو آمده از تو پس خواهد گرفت.

دیگری می گوید: اگر دنیا از طلا بود از بین رفتنی است اما آخرت اگر از سفال هم باشد ماندنی است، بر ما سزاوار است تا آنچه را که می ماند ترجیح دهیم بر آنچه فانی است، تا چه رسد بر اینکه ما سفال فانی را بر طلای باقی ترجیح داده ایم! دیگری گوید: دوری کنید از دنیا زیرا به ما گفته اند که روز قیامت آن بنده ای را که مال و مقام دنیا را بزرگ می شمرده است، نگاه می دارند و می گویند، این است، کسی که بزرگ می شمرد آنچه را خداوند ناچیز می دانست.

ابن مسعود گوید: هیچ کسی در دنیا شب را به صبح نمی رساند مگر این که او مهمان، و مالش عاریه است، و مهمان، سرانجام کوچ کرده و مال عاریه را پس خواهد داد.

گروهی نزد مرد پارسایی رفتند، و در باره دنیا سخن گفتند و آن را نکوهش کردند، آن مرد گفت: از سخن دنیا خودداری کنید اگر علاقه دنیا در دل شما نبود این قدر از دنیا سخن نمی گفتید، بدانید که هر کس چیزی را زیاد دوست داشت بیشتر آن را یاد می کند! شاعری می گوید:

ما مردم دنیای خود را به قیمت نابودی دینمان، اصلاح می کنیم،

در نتیجه نه دینمان باقی می ماند و نه آنچه را که اصلاح کرده ایم.

پس خوشا به حال آن بنده ای که خداوند را پروردگار خود دانسته، و دنیای خود را نثار راه آن چیزی کند که آن را در پیش رو و انتظار دارد.
(28) و نیز گوید:

من طالب دنیا را هر چند که عمر درازی کرده باشد، می بینم.

در حالی که از دنیا به شادیهها و نعمتها دست یافته است.

همچون کسی که ساختمانی را بنا کرده و آن را به آخر رسانده است.

اما همین که ساختمان کامل شد، یکباره از هم فروریزد! (29) دیگری گوید:

علاقه به دنیا تو را دعوت به امانت و آرامش می کند، آیا سرانجام تو نباید از آنجا نقل مکان کنی؟ دنیای تو چیزی جز سایه نیست، که تو را سایه افکند و آنگاه ندای حرکت در دهد! (30) لقمان به پسرش گفت: پسرم! دنیایت را به آخرت خود بفروش تا هر دو را در این معامله سود ببری! و آخرت را به دنیا بفروش که هر دو را ضرر خواهی کرد و از دست خواهی داد.

دیگری می گوید: به پادشاهان و زندگی خوش و لباسهای نرم آنها نگاه نکن بلکه به انتقال سریع آنها از دنیا و سرانجام ناگوار آنان نگاه کن! ابن عباس - خدایش راضی باد - می گوید: خداوند دنیا را سه بخش قرار داده است: بخشی برای مؤمن و بخشی برای منافق و بخش دیگر برای کافر، اما مؤمن از دنیا توشه بر می دارد، منافق آن را می آراید و کافر از دنیا کامروایی می کند.

یکی از بزرگان می گوید: دنیا مرداری است، هر که چیزی از آن

می خواهد، باید به معاشرت سگها بسازد.

گویند:

ای کسی که دنیا را به همسری می خوانی، از طلب دنیا خودداری کن تا در امان باشی! براستی هر که دنیای فریبکار را به همسری خواند، زفافش نزدیک است که به عزا تبدیل شود. (31) ابو درداء می گوید: از پستی دنیا در پیشگاه خداست که خداوند را جز در دنیا نافرمانی نکنند، و کسی بر آنچه نزد خداست نرسد جز آن که دنیا را ترك کند. (32) مردی به امیر المؤمنین (ع) گفت: دنیا را برایم توصیف کن! آن بزرگوار فرمود:

چگونه برای تو وصف کنم سرایی را که هر کس تندرست باشد، غافل از نعمت، و هر گاه بیمار شود، پشیمان و نادم شود، و هر کس تنگدست باشد، غمگین و هر که بی نیاز شود، دچار فتنه و بلا شود، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است. (33) بار دیگر از آن بزرگوار همین درخواست شد، فرمود: مفصل وصف کنم یا مختصر؟ عرض شد: کوتاه، فرمود: حلال دنیا حساب دارد، و حرامش مجازات و کیفر.

حکیمی گوید: از دنیای جادوگر بپرهیزید که دل‌های دانشمندان را سحر می کند! دیگری می گوید: دنیا و آخرت در يك دل جمع می شوند، اما هر کدام که پیروز شد، آن دیگری مطیع وی شود.

دیگری گوید: به اندازه ای که غم دنیا را می خوری، غم آخرت از دلت بیرون شود، و به هر مقدار که در غم آخرت باشی، غم دنیا از دلت بیرون می شود.

حضرت عیسی (ع) فرمود: دنیا و آخرت، دو هویند، پس به هر مقدار که

یکی از آنها را راضی کنی دیگری را رنجانده ای.

حسن(34)گوید: به خدا سوگند، اقوامی را دیدم که دنیا در نظرشان پستتر از خاکی بود که روی آن راه می رفتند، اعتنایی نداشتند که بر آنها بتابد یا از دست آنها برود، به این طرف برود یا به آن طرف.

مردی به حسن(35)گفت: چه می گویی در باره مردی که خداوند مالی به او داده است و او از آن مال صدقه می دهد، و صله رحم می کند و احسان می کند، آیا او حق زندگی یعنی بر خورداری از آن مال را دارد؟گفت: نه، اگر تمام دنیا مال او بود، بیش از مقدار نیاز حق نداشت، و بقیه را برای روز تنگدستی و نیازش می فرستاد.

یکی از بزرگان گوید: از دنیا برای تنت، و از آخرت برای دلت بهره گیری کن! و هب گوید: در یکی از کتابها خواندم: دنیا غنیمت افراد زیرک و باعث غفلت بی خردان است که دنیا را تا از آنجا بیرون نرفته اند نشناسند، آنگاه در خواست بازگشت کنند، اما بازگردانده نشوند.

لقمان به پسرش گفت: پسرم تو از روزی که به دنیا آمده ای، به دنیا پشت کرده ای و روبه آخرت داری پس تو نسبت به منزلی که روبه آن می روی نزدیکتری تا سرایی که از آن دور می شوی.

یکی از بزرگان می گوید: هر گاه دیدی کسی بر دنیایش می افزاید و از آخرتش می کاهد، و به همین حال خوشنود است، پس او فریب خورده ای است که با خود بازی می کند در حالی که نمی فهمد.

یکی از بزرگان روی منبر می گفت: به خدا قسم گروهی را علاقمندتر از شما بر آنچه رسول خدا از آن دوری می جست، ندیدم، به خدا سوگند که هیچ سه نفری بر پیامبر(ص)نگذشتند مگر آن که مخالفان وی پیش از موافقان او بودند.

حسن(36)، پس از این که این آیه را تلاوت کرد: *فَلَا تَعْرَبْكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا* (37)گفت: هر کس بگوید: این دنیا را چه کسی آفریده است؟ آن کسی آفریده است که از شما آگاهتر به آن بوده است، آنچه از دنیا باعث سرگرمی شماست، از آن دوری کنید، زیرا دنیا سخت مشغول می سازد، هیچ کسی، راه سرگرمی به روی خود باز نمی کند، مگر اینکه امکان دارد، از همان يك راه، ده راه سرگرمی دیگر باز شود، فرزند آدم بیچاره است، مالش را اندک می بیند اما عملش را اندک نمی بیند به مصیبت در دینش خوشنود است ولی برای مصیبت در دنیایش بی تابی می کند.

حسن(36)، پس از این که این آیه را تلاوت کرد: *فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا* (37) گفت: هر کس بگوید: این دنیا را چه کسی آفریده است؟ آن کسی آفریده است که از شما آگاهتر به آن بوده است، آنچه از دنیا باعث سرگرمی شماست، از آن دوری کنید، زیرا دنیا سخت مشغول می سازد، هیچ کسی، راه سرگرمی به روی خود باز نمی کند، مگر اینکه امکان دارد، از همان يك راه، ده راه سرگرمی دیگر باز شود، فرزند آدم بیچاره است، مالش را اندك می بیند اما عملش را اندك نمی بیند به مصیبت در دینش خوشنود است ولی برای مصیبت در دنیا پیش بی تابی می کند.

حسن(38) به عمر بن عبد العزیز نوشت: درود بر تو، اما بعد، گویا تو آخرین کسی هستی که باید بمیرد؟ عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت: درود بر تو، گویا تو در دنیا نبوده ای و پیوسته در آخرت بوده ای؟! یکی از بزرگان گوید: شگفتا کسی که می داند مردن حق است، چگونه شادی می کند! و شگفتا آن که می داند آتش دوزخ حق است چگونه می خندد، و شگفتا آن که تغییرات دنیا را نسبت به اهل دنیا می بیند چگونه به دنیا دل می بندد! (39) مردی از اهالی نجران که دویست سال عمر کرده بود، نزد معاویه آمد، معاویه از او پرسید: که دنیا را چگونه دیدی؟ گفت: سالهای گرفتاری، و سالهای خوشی، روزی آن طور، و روزی این طور، شبی چنین و شبی چنان، کودکی به دنیا می آید، دیگری می میرد، اگر نوزادی نبود، هر آینه کسی باقی نمانده بود، و اگر مردن نبود دنیا بر اهلش تنگ می شد، معاویه گفت: هر چه می خواهی از من درخواست کن! گفت: عمری که گذشته است به من باز گردان، و اجلی که فرا می رسد دفع کن! معاویه گفت: اینها در اختیار من نیستند. پیرمرد گفت: بنا بر این من به تو نیازی ندارم.

یکی از بزرگان گوید: فرزند آدم، به رسیدن آرزویت خوشحال می شوی، با گذشت عمر به آرزویت رسیده ای، پس چگونه کار امروز را به فردا می گذاری،

گویی سودش مال دیگری است.

دیگری گوید: هر کس از خدا دنیا را بخواهد مثل این است که، درخواست می کند تا در قیامت بیشتر نگاهداشته شود.

یکی از بزرگان گفته است: هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که تو را خوشحال کند مگر اینکه به دنبال آن چیزی چسبیده است که باعث ناراحتی تو است.

حسن (40) گوید: جان آدمی از دنیا-بدون سه حسرت-بیرون نمی رود: از مالی که جمع کرده سیر نمی شود، و به آرزویش نمی رسد، و توشه نیکو برای خانه آینده اش نمی گیرد.

به کسی گفتند: به بی نیازی رسیده ای! جواب داد: آن کسی بی نیاز شده است که از بردگی دنیا آزاد گشته است.

و دیگری گوید: کسی در برابر خواسته های دنیا نمی ایستد مگر این که در دلش چیزی باشد که او را سرگرم آخرت ساخته باشد.

یکی از بزرگان گوید: ما خود را دلبسته دنیا کردیم، و هیچ کدام دیگری را امر به معروف و نهی از منکر نکرد.

دیگری گوید: اندک دنیا انسان را از نعمتهای زیاد آخرت باز می دارد.

حسن گوید: دنیا را خوار شمارید! به خدا سوگند که دنیا برای کسی که آن را پست شمارد، پست تر از همه چیز است.

و نیز گوید: هر گاه خداوند نسبت به بنده ای اراده خیر کند به او بخششی می کند و بعد آن را قطع کند و آنگاه که آن نعمت تمام شد به سمت او برمی گردد، و هنگامی که بنده ای نزد خدا خوار و پست شود، دنیای او را گشایش بخشد.

دیگری گوید: علاقه دنیا و گناهان قلبی، تا وقتی که خیری به انسان برسد، او را در میان می گیرند.

و هب بن منبه گوید: دل هر کسی که به دنیا شاد شود، حکمت و دانش را از دست داده، و هر کس هوی و شهوت را زیر پا بگذارد، شیطان از سایه او می نالد، و هر کس بر هوای نفس خود غلبه کند پیروز است.

به کسی گفتند: فلانی مرد، گفت: برای دنیا جمع کرد، و خود به آخرت رفت و خود را تباه ساخت، گفتند: او کارهای نیک چنین و چنان کرد، و چندین کار خیر و نیک را نام بردند. گفت: اینها به حال او سودی ندارند، چون او برای دنیا جمع کرد! به حکیمی گفتند: دنیا از کیست؟ گفت: از کسی که ترك دنیا گفته است، گفتند: آخرت از آن کیست؟ جواب داد: از کسی که در پی آن است.

حکیمی گوید: دنیا سرای ویرانه ای است، و ویرانتر از آن دل کسی است که دنیا را آباد سازد، و بهشت سرای آبادی است، و آبادتر از آن دل کسی است که آن را می جوید.

یکی از بزرگان می گوید: سه کس عاقل است: آن که دنیا را ترك کند، پیش از آن که دنیا او را ترك گوید، و قبر خود را آباد کند پیش از آن که وارد آنجا شود، و آفریدگار خود را خوشنود سازد، پیش از آن که او را ملاقات کند.

دانایی می گوید: هر گاه اهل دنیا را دیدی که در باره پارسایی سخن می گویند، بدان که آنها مسخره دست شیطانند.

امیر المؤمنین -علی بن ابی طالب (ع)- فرمود: دنیا شش چیز است:

خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، سوارشدنی، همسری و بوییدنی. بالاترین خوردنی ها عسل است که مکیده زنبور است و بالاترین نوشیدنیها آب است که نیکوکار و بدکار در آشامیدن آن برابرند، و بهترین پوشیدنی ها ابریشم است که بافته کرم است، و بالاترین مرکبها اسبهایند که مردان رزم سوار بر آنها کشته می شوند و بالاترین آمیزش، آمیزش با زنان است که جای ادراری را داخل جای ادرار کردن است، و زن صورت خود را آرایش می کند اما هدفش، زشت ترین موضع

است، و بالاترین بوییدنیها مشک است که خود مقداری خون است.

یکی از بزرگان می گوید: ای مردم، روی فرصت عمل کنید، و از خدا بیمناک باشید، و فریب آرزو را نخورید و مرگ را فراموش نکنید، به دنیا اعتماد نکنید، زیرا دنیا فریبکار و پر مکر است که خود را با فریبکاری برای شما آراسته است، و با اطمینان بخشیدن به شما، شما را می فریبد، خود را همچون عروسی بزرگ کرده برای خواستگاران می آراید، چشمها بر او می نگرد، و دلها به دور او می چرخد، و هواها شیدای اویند، و بسا دلباخته ای را که کشته است، و دل بسته ای را خوار و پست کرده است، پس شما با چشم حقیقت به آن بنگرید، که دنیا سرایی پر از رنج و گرفتاری است که آفریدگارش آن را نکوهیده است، تازه اش کهنه می شود، و سلطنتش فانی است، و عزیزش ذلیل می شود، و زیادش کم می شود، و زنده اش می میرد، و نیکی دنیا نابود می شود، بنا بر این از خواب غفلت بیدار شوید و از حالت چرت به خود بیاید، پیش از آن که بگویند: فلانی بیمار شده و یا بیمار سنگینی است، آیا راهی به دارو و بهبودی و یا پزشکی سراغ دارید، آنگاه پزشکان را برای تو دعوت کنند اما امید بهبودی برای تو نرود، و آنگاه بگویند: فلانی می خواست وصیت کند، اما نتوانست، بعد، بگویند:

زبانش سنگین شده، با دوستانش نمی تواند سخن بگوید، و همسایه ها را نمی شناسد، و در همین وقت عرق مرگ بر جبینت بنشیند، و پیاپی بنالی، و یقین به مردن پیدا کنی و پلکهای چشمت برهم نهاده، و آنچه را گمان داشتی، تصدیق کنی، و زبانت بند آید، و دوستانت بگریند، و به تو بگویند، این پسر تو فلانی است، و این برادر تو، فلانی، تو نتوانی حرف بزنی، و بر زبانت مهر خاموشی زده شود، و گشوده نگردد، سپس حکم الهی اجرا شود، و جان از بدنت بیرون رود، و روح به طرف آسمان بالا رود، در این هنگام دوستانت جمع شوند، و کفن تو را حاضر کنند و تو را غسل داده، کفنت کنند، و تشییع کنندگان از تو جدا شوند و کسانی که نسبت به تو حسد می ورزیدند آسوده شوند، و خانواده ات به سوی مال و

ثروت برگردند، و تو در گرو اعمال بمانی! یکی از بزرگان به پادشاهی گفت: سزاوارتر از همه مردم به نکوهش دنیا و دشمن ترین مردم نسبت به دنیا آن کسی است که دستش به نعمت دنیا باز بوده و به خواسته هایش رسیده است، زیرا او منتظر آفتی است که به مالش برسد، و او نیازمند شود، و یا بر جمعیت او برسد، و پراکنده سازد، و یا به قدرت او برسد، و ارکان قدرت او را از بیخ و بن برکند، و یا بر تن او برسد و بیمار سازد، و یا به مصیبت یکی از دوستانش گرفتار شود که نمی خواست دچار شود، پس دنیا سزاوارتر از هر چیز به نکوهش است که آنچه داده، پس می گیرد، و به آنچه بخشیده، باز می گردد، در آن بین که دنیا دار خندان است دنیا هم به او می خندد، و آن وقت که دنیا به حال او گریان است، ناگاه بر ماتم او می گرید، و آنگاه که دنیا دست شخص را به بخشندگی باز می گذارد، ناگاه آهنگ بازگشت از او را می کند، امروز افسری بر سرش می نهد، و فردا بینش را به خاک می ساید، بی تفاوت است کسی برود، یا بماند، مانده را جایگزین رفته می بیند، و هر کدام را به جای دیگری می پذیرد.

حسن بصری به عمر بن عبد العزیز نوشت: اما بعد، دنیا سرای رفتن است، نه سرای ماندن و حضرت آدم به عنوان مجازات به دنیا فرود آورده شد، پس، از دنیا بر حذر باش ای امیر المؤمنین! زیرا که توشه دنیا، ترك دنیا است، و بی نیازی از دنیا، در نیازمندی است، دنیا هر لحظه کشته ای بجا می گذارد، هر که را عزت داده است، خوار می سازد، و هر جمعی را پراکنده می کند. دنیا چون زهری است که هر که نمی شناسد، آن را می خورد، و باعث قتل اوست. تو در دنیا همچون کسی باش، که زخم خود را معالجه می کند، اندکی پرهیز می کند که مبادا ناراحتیش طولانی شود، و بر سختی معالجه مقاومت می کند، از ترس این که مبادا بیماریش طول بکشد بنا بر این از این دنیای فریبکار، حيله گر ترس که با نیرنگ خود را آراسته و با فریبکاریش کسانی را کشته و با آرمانهایش فریفته، و

خواستگاران را شایسته کرده و خود را چون عروسی زیبا، زینت کرده، چشمها به سوی آن خیره، و دلها، شیدا و نفوس دلباخته آن شده است، در حالی که او تمام همسرانش را کشته است، پس چرا باقیمانده ها از گذشته ها عبرت نگیرند، و آیندگان از پیشینیان درس خودداری نیاموزند، و خداشناسان آنجا که خداوند از حال دنیا خبر می دهد، به خود نیابند. گاهی دلباخته دنیا به حاجت خود برسد، آنگاه مغرور شده سرکشی کند و قیامت را فراموش کرده، فکر خود را مشغول دنیا سازد، تا این که پایش بلغزد، و سخت پشیمان شود و با حسرت زیاد، لحظه های سخت مرگ با تمام شدت در رسد، و حسرت های مردن با تمام غمهایش او را فراگیرند، هر که علاقمند دنیا باشد، خواسته خود را در نیابد، و خود را از رنج آسوده نسازد، و بدون توشه از دنیا بیرون رود، و بی آمادگی رهسپار شود، بنا بر این از دنیا حذر کن، و علاقه مندترین چیز دنیا را خطرناکترین چیز بدان، زیرا دنیا دار هر چه بیشتر به شادمانی دنیا دلبسته باشد با ناراحتی بیشتر از دنیا بیرون رود، و آنچه در دنیا باعث شادی است، فریبنده، و آنچه سودبخش است فردا پر زیان است، خوشی دنیا پیوسته ناخوشی است، و به جای بقا، فناست، و شادی آن آمیخته به اندوههاست، هر که به او پشت کرد و از او روگرداند دیگر برنگشت، و نمی داند چه پیش خواهد آمد، تا منتظر آن باشد، روزهایش (به دلیل زودگذر بودن) دروغین است، و آرمانهایش بیهوده، و زلالش، تیره، و زندگیش نکبت آور. فرزند آدم در دنیا در معرض خطر است، اگر عاقل است باید بیندیشد او در نعمتهای دنیا احساس خطر و از گرفتاریها، پرهیز می کند، حال اگر خداوند از اینها خبر نداده بود، و برای او مثل زده بود، دنیا، خود، خفته را بیدار، و غافل را هوشیار می کرد تا چه رسد که از جانب خداوند متعال باز دارنده و در باره دنیا پند دهنده آمده است.

دنیا در نزد خدا منزلتی ندارد، و از روزی که آفریده است بر او نگاه نکرده است، دنیا کلیدها و گنجهای خود را بر پیامبر (ص) عرضه کرد؛ بدون این که به مقدار بال پشه ای از مقام او در نزد خدا کاسته شود، پیامبر (ص) از پذیرش آن سر باز زد،

و نخواست با امر الهی مخالفت کند، یا آنچه را که آفریدگارش دوست ندارد، دوست بدارد، و آنچه را که مالک او پست می شمارد، او اهمیّت دهد، نیکان را از روی اختیار، از دنیا منع کرده، و دست دشمنانش را از روی فریب، بر دنیا باز گذاشته است، پس آن که فریفته دنیا است و قدرت و توان دارد، گمان می برد که به خاطر دنیا گرامی است، و فراموش کرده است آنچه را که خداوند نسبت به حضرت محمد (ص) - آنگاه که سنگ بر شکم بست - انجام داد؛ او در روایتی آمده است که خدای متعال به حضرت موسی فرمود: هر گاه ثروتی را دیدی می آید، بگو: گناهی است که مجازاتش نزدیک است، و هر گاه فقر و تنگدستی را دیدی، بگو: مرحبا به شعار نیکان، و اگر خواستی به صاحب روح و کلمه، عیسی بن مریم اقتدا کن که می گفت: خورشتم گرسنگی و شعارم، ترس از خدا، لباسم، پشمینه، وسیله گرمایم در زمستان، تابش خورشید و چراغم مهتاب، و مرکبم، پاها و خوردنی و میوه ام، رویدنیهای زمین است، شب را به سر بردم که چیزی نداشتم، و بامداد کردم که چیزی نداشتم در حالی که روی زمین کسی از من بی نیازتر نبود.

ابن منبّه گوید: وقتی که، خداوند موسی و هارون را نزد فرعون فرستاد، فرمود: مبدا شما را شگفت زده کند لباسی که از لباسهای دنیا پوشیده است، زیرا موهای پیشانی به دست من است. مبدا دارایی او از دنیا شما را به شگفت وادارد، زیرا آن جلوه زندگی دنیا و زینت راحت طلبان است، پس اگر می خواستم شما را به زیور دنیا چنان آراسته کنم که فرعون وقتی که ببیند، بداند که قدرت او در برابر آنچه به شما داده ام ناچیز است، هر آینه می آراستم اما من می خواهم شما دو نفر را از دنیا بر حذر دارم، و همچنین تمام اولیاء و دوستانم را که از نعمتهای دنیا دور می کنم، همان طوری که شبان، گوسفندان را از چراگاههای هلاکتبار حفظ می کند، و من آنان را از رفتن به جانب دنیا بر حذر می دارم چنان که شبان مهربان، شترش را از گرفتاری باز می دارد، این نه به خاطر خواری اولیای من است

بلکه برای آن است که بهره خود را از کرامت من، فراوان، برگیرند، من اولیایم را به خواری و خشوع و ترس و به آنچه در دل‌های آنها استوار است، و در بدن‌ها ظاهر می‌شود- جامه‌هایی که می‌پوشند، و لباسهایی که از رو به تن می‌کنند، و باطشان که خود می‌دانند، و راه نجاتی که بدان وسیله رستگارند، و درجاتی که آنان آرزوی آن را دارند، و بزرگواری که بدان می‌بالند، و چهره‌ای که با آن شناخته می‌شوند- می‌آرایم. پس هر گاه آنان را دیدی، در مقابلشان تواضع کن و به قلب و زبان در برابر آنها فروتن باش. و بدان که هر کس، یکی از اولیای مرا بترساند، با من اعلان جنگ کرده است، و من روز قیامت انتقام او را می‌گیرم.

یکی از دانایان می‌گوید: روزها چون تیرها و مردم هدف‌هایی هستند، و روزگار هر روز با تیری شما را هدف‌گیری می‌کند، و به وسیله شب و روزش از پا درمی‌آورد، تا آنجا که همه اعضای بدن را از هم جدا می‌کند پس کدام تندرستی برای تو باقی می‌ماند وقتی روزها و شبها چون تیر با شتاب بر بدنت وارد می‌شوند! اگر نقصانی که از دست روزها، به تو می‌رسد، آشکارا بود، از فرارسیدن هر روز به وحشت می‌افتادی، و می‌خواستی تا ساعتهای کمتری بر تو بگذرد، و لکن تدبیر الهی بالاتر از نظر و خواست تو است، و با فراموش کردن بدیهای دنیا، طعم لذت‌های آن درک می‌شود، در صورتی که دنیا در کام دانا از زهر تلختر است، توصیف کنندگان دنیا از روی کردار ظاهر دنیا عیبهای آن را گوشزد کرده‌اند، و آنچه از عجایب دنیا می‌بینی بیش از مواعظ و پندهایی است که در پیرامون تو است، پس ما باید از خداوند طلب کنیم که راه کمال را به ما نشان دهد.

عمر بن عبد العزیز در ضمن خطبه‌ای می‌گفت: ای مردم شما برای چیزی آفریده شده‌اید که اگر آن را باور دارید، پس معلوم می‌شوید که نادانید و اگر باور ندارید، پس شما در هلاکتید، همانا شما برای جهان ابدی آفریده شده‌اید. اما شما را از سرایی به سرای دیگر منتقل می‌کنند، پس برای آنجا که منتقل می‌شوید و همیشگی است کار کنید. بر خردمندان و اهل فهم و ادب و معرفت لازم است که

بدانند دنیا را خداوند خوار شمرده و برای اولیایش نپسندیده است و دنیا در نزد خدا بسیار کم ارزش است و پیامبر خدا(ص) پارسایی در دنیا بود، و مردم را از فریب دنیا برحذر می داشت. پس بر آنان لازم است که در خوردن رعایت اقتصاد را کنند و زیادی آن را برای آخرت بفرستند، و به قدر نیاز از دنیا بسنده کنند، و هر چه را هوس کردند، رها کنند، و از جامه به مقدار ستر عورت بپوشند، و از خوراک به کمترین مقدار سدّ جوع اکتفا کنند، و با چشمی به دنیا نگاه کنند که او فانی و آخرت باقی است، و از دنیا همچون مسافری توشه بردارند، و دنیا را خراب و بدان وسیله آخرت را آباد کنند، و با چشم دل به آخرت بنگرند، و بدانند که دیری نخواهد پایید که با چشم آخرت را ببینند، و با دلها سفری به آخرت کنند همان طوری که می دانند بزودی با همین بدنها سفر خواهند کرد، و این مدّت اندک دنیا را تحمل کنند تا مدتی دراز در نعمت باشند.

بدان که دنیا زودگذر است، نزدیک است پایان پذیرد، دنیا وعده بقا می دهد، و بعد وفا نمی کند، به دنیا نگاه می کنی می بینی آرام ایستاده در حالی که به شدّت می گذرد و با سرعت کوچ می کند، اما ناظر دنیا حرکت او را احساس نمی کند و اطمینان پیدا می کند، و در موقع پایان عمر، حسرت می خورد، داستان دنیا مثل سایه ای است که در حقیقت متحرک است اما به ظاهر ایستاده، با چشم حرکتش دیده نمی شود اما با چشم بصیرت درک می شود.

وقتی که نزد حسن بصری سخن از دنیا رفت شعری خواند:

رؤیایی در خواب و یا سایه ای است گذرا، براستی که شخص دانا فریب چون آن را نخورد. (42) امام حسن بن علی(ع) دنیا را مجسم می کرد و می فرمود:

ای طالبان لذت دنیا، دنیا بقا ندارد، هر کس به سایه زودگذر، فریب بخورد، نادان است. (43) و همچنین گفته اند:

کسی که بزرگترین هدفش دنیاست، به ریسمان فریب چنگ زده است. (44) مثالی دیگر برای دنیا؛ فریب خوردن به خیال بافیهای دنیا و بعد تهی دستی، و آنگاه رهایی از دنیا به خیالهایی در خواب و رؤیاهای واهی شبیه است.

پیامبر خدا(ص) فرمود: دنیا رؤیا و اهل دنیا مجازات و کیفرشدگانند. (45) یکی از بزرگان گوید: من مثل خود و دنیا را چون مردی می دانم که خفته و در خواب خود، خوب و بد را می بیند، و در آن میان يك باره از خواب بیدار می شود، و هم چنین تمام مردم خفتگانند، وقتی که بمیرند از خواب بیدار شوند و از آنچه به آن دل بسته و خوشحال بودند، چیزی در دست ندارند.

به حکیمی گفتند: چه چیز بیشتر به دنیا می ماند؟ گفت: خواب و خیال.

مثال دیگر برای دنیا در باره عداوت دنیا با اهل دنیا، و نابودسازی فرزندان خود:

بدان که طبیعت دنیا در آغاز، مهربانی اندک، اما سرانجام نابودسازی است، همچون زنی که برای خواستگاران خود را بیاراید و همین که با آنها ازدواج کرد، آنان را سر ببرد و نابود سازد! نقل کرده اند که دنیا بر عیسی بن مریم، ظاهر شد، حضرت عیسی (ع) آن را به صورت پیرزنی دید که دندانهایش ریخته و همه رقم زیور و آرایش کرده، پس فرمود:

با چند نفر ازدواج کرده ای؟ گفت: شمار آنها را نمی دانم، فرمود: همه آنها مرده اند و یا طلاق داده اند؟ جواب داد: بلکه همه را کشته ام. حضرت عیسی گفت: بدا به حال همسران باقیمانده ات که از گذشتگان عبرت نمی گیرند که چگونه آنها را یکی یکی نابود ساخته ای، و از تو دوری نمی جویند!

مثال دیگر در این که ظاهر و باطنش یکی نیست:

بدان که دنیا آراسته ظاهر، زشت باطن است، و به پیر زالی زینت کرده می ماند، که ظاهرش مردم را می فریبد، اما وقتی که از باطنش آگاه شوند، و پوششش از صورتش بردارند، زشتیها بر آنها آشکار می شود و از پیروی آن [یا از خریداری آن] پشیمان، و از کم عقلی خود و فریب ظاهر آن را خوردن، شرمند شونند.

ابن عباس، گوید: روز قیامت دنیا را به صورت پیر زالی با موهای سر سفید و سیاه، کبود رنگ، دندانهای نیشش افتاده، و بد قیافه، در جلو چشم خلاق نگهدارند، بگویند: این را می شناسید؟ مردم بگویند: پناه می بریم بخدا از شناختن این پیر زال، آنگاه بگویند: این همان دنیایی است که شما بر سر آن مشاجره داشتید، و قطع رحم می کردید، و نسبت به هم حسد می ورزیدید، و با هم در ستیز بودید، و فریب آن را می خوردید، و پس از آن، او را در جهنم اندازند و بگویند: بار خدایا کجا هستند پیروان و کسان من، خطاب برسد: پیروان و اهل دنیا را نیز به او ملحق سازید.

یکی از بزرگان می گوید: اطلاع یافتم که روح مردی به معراج رفت، ناگاه زنی سر راهش را گرفت که به هر نوع زر و زیور و جامه آراسته بود، و هیچ کس بر او نگذشته بود، مگر اینکه صدمه زده بود، وقتی که کسی از پشت آن را می دید، بهترین چیزی بود که می دید، اما وقتی که از رو می دید، زشتترین چیزی بود که می دید، پیر زنی با موی سفید و سیاه، آن مرد گفت: به او گفتم: از تو به خدا پناه می برم. گفت: نه به خدا، خداوند تو را پناه نمی دهد، تا اینکه دشمن پول باشی! گفتم: تو کیستی؟ جواب داد: من دنیا هستم.

مثال دیگری در مورد دنیا و عیبهای انسان در ارتباط با دنیا:

بدان که دنیا سه حالت دارد: حالتی که هیچ چیز در آن نبوده که همان حالت پیش از وجود انسان تا آغاز دنیاست، و حالتی که تو شاهد آن نیستی و آن

ص: 275

پس از مرگ تو تا ابد است، و حالتی ما بین ازل و ابد، یعنی ایام زندگی تو در دنیا، پس بنگر چه مدّت است و نسبت به دو جانب، ازل و ابد، چه قدر کوتاه است، تا بدانی که کمتر از مسافت کوتاهی در مسیری طولانی است، و از این رو پیامبر خدا(ص) فرموده است: مرا به دنیا چه کار! مثل من و دنیا همچون مسافری است که در يك روز تابستانی گرم، حرکت کند، و درختی سر راهش ببیند، و در نیم روز، ساعتی زیر سایه آن بیارامد، (46) و هر کس دنیا را با این چشم بنگرد، دل بدان نخواهد بست، و اعتنا نخواهد کرد که روزگار چگونه می گذرد، در سختی و تنگنا و یا در گشایش و رفاه، بلکه خستی روی خست نخواهد گذاشت. پیامبر خدا(ص) زندگی را وداع گفت در حالی که خست روی خست، و چوبی روی چوب نگذاشت، دید یکی از اصحاب خانه ای از گچ می سازد، فرمود: من فرمان الهی و مرگ را سریعتر از آن می بینم، (47) و آن را ناپسند شمرد، و حضرت عیسی(ع) نیز به همین مطلب اشاره فرموده است، آنجا که می گوید: دنیا پلی است از آن بگذرید، و آبادش نکنید، و این مثل روشنی است، زیرا زندگی دنیا گذرگاه آخرت است، و گهواره مثل اوّل پل، و گور، آخر پل و بین آن دو مسافت محدودی است، و بعضی از مردم نیمی از پل را طی کرده و بعضی يك سوّم و بعضی دو سوّم، و بعضی را جز يك گام نمانده است اما او غافل است، و به هر حال باید عبور کرد و رفت.

مثالی دیگر برای دنیا در نرمی آغاز، و درستی انجامش:

بدان که امور دنیا در آغاز، نرم می نماید، کسی که غرق در امور دنیا می شود، تصور می کند که رها کردن دنیا هم، مانند فرو رفتن در آن شیرین و با حلاوت است، و چقدر این دو تفاوت دارند؛ فرو رفتن در کار دنیا آسان است، و لیکن خروج از دنیا با سلامتی و درستی، دشوار است.

امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) به سلمان فارسی(48) -خدایش از او خوشنود باد- در مورد مثل دنیا نوشت: داستان دنیا مانند ماری است که لمس

کردن آن نرم، وزهرش کشنده است، بنا بر این دوری کن از آنچه تو را در دنیا شاد می سازد، زیرا از متاع دنیا اندکی به همراه تو می ماند، و اندوههای دنیا را از خود دور کن، چون به جدایی از آن و دگرگونی آن یقین داری، و هر چه انس و علاقه ات به دنیا بیشتر است، بیم و هراست بیشتر باشد زیرا اهل دنیا هر گاه به آن دل بست، دنیا او را بسختی و ناراحتی می کشاند. (49) مثلی دیگر برای دنیا، در مورد این که پس از غرق شدن در امور دنیا، رهایی از پیامدهای آن دشوار است: پیامبر (ص) فرمود: مثل صاحب دنیا مانند کسی است که روی آب رود، آیا ممکن است کسی در آب راه برود پاهایش تر نشود؟ و این سخن نادانی آن گروهی را می رساند که گمان می برند که ممکن است در نعمتهای دنیا غرق باشند اما دل‌هایشان نسبت به دنیا پاک و علاقه دنیا از باطنشان گسسته باشد، و این يك حيله و مکر شیطانی است، زیرا اگر آنان را از حالتی که دارند، بیرون کنند، از جدایی دنیا بیش از همه می نالند. پس همان طوری که راه رفتن در آب، ناگزیر از تر شدن پاهاست، رابطه با دنیا نیز باعث دلبستگی و تاریکی دل می شود حتی دل به دنیا بستن حلاوت عبادت را از بین می برد. (50) عیسی (ع) فرمود: براستی می گویم: همان طوری که بیمار از شدت درد به غذا می نگرد و لذت نمی برد صاحب دنیا نیز از عبادت لذت نمی برد، و شیرینی آن را درك نمی کند با حلاوتی که از دنیا یافته است به راستی می گویم: هر گاه مرکبی را سوار نشوند و بی اعتنا باشند، بدخو و سرسخت شود، همین طور دلها را اگر با یاد مرگ و انجام عبادت، نرم نکنند، قساوت و خشونت پیدا کند. و براستی به شما می گویم: هر گاه يك مشك پاره نباشد ممکن است ظرف برای عسل شود، هم چنین، اگر دلها را هواهای نفسانی پاره نکنند و طمع آلوده نسازد و یا نعمتهای دنیا به قساوت نکشاند، ظرفهای حکمت خواهند شد.

پیامبر ما (ص) فرمود: از دنیا گرفتاری و آشوبش مانده است. و مثل عمل

شما مانند ظرفی است که اگر بالای آن خوب باشد، پایین آن هم خوب و اگر بالای آن بد و آلوده باشد پایین آن نیز بد خواهد بود. (51) مثلی دیگر برای باقیمانده دنیا و ناچیز بودن آن نسبت به گذشته:

انس می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: داستان این دنیا همانند جامه ای است که از آغاز تا پایانش شکافته است، و به يك نخ در پایان آویخته است، و نزدیک است که آن نخ هم جدا شود. (52) مثلی دیگر برای اینکه دلبستگیهای دنیا در پی يك دیگر می آیند تا آنجا که به هلاکت اهل دنیا می انجامد:

حضرت عیسی(ع) فرمود: مثل دنیا دار مانند کسی است که از آب دریایی می نوشد که هر چه بنوشد، تشنگیش افزون گردد تا اینکه او را از پا در آورد.

مثلی دیگر برای مخالفت دنیا، و شادابی آغاز و پلیدی انجامش:

بدان که علائق دنیا در دل، مانند خواسته های غذا، داخل معده است، که بنده خدا بهنگام مردن از علاقه به دنیا در دل خود، ناراحتی، عفونت و چرك خواهد یافت، همان طوری که از غذاهای لذیذ-وقتی که به آخر معده می رسند -چنین احساسی را دارد. و همان طوری که غذا هر چه لذیذتر و چربتر و با حلاوتتر باشد، بازدهش پلیدتر و بدبوتر است، همچنین هر تمایل قلبی که شهوانی تر و لذیذتر باشد، بهنگام فقدان دردناکتر و تلختر خواهد بود، و مردن بدون از دست دادن متاع دنیا، معنی ندارد.

نقل کرده اند که پیامبر(ص) به ضحاک بن سفیان کلابی فرمود: آیا غذایی خورده ای که شور بوده و روی آن شیر و آب آشامیده باشی؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آیا می دانی که سرانجام چه می شود؟ عرض کرد: شما می دانید. فرمود:

خداوند، دنیا را بدان چه که خوراك فرزند آدم می انجامد، مثل زده و تشبیه کرده است! (53)

ابی بن کعب می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: دنیا را برای فرزند آدمی ضرب المثلی است، بنگر- غذایی را که آمیخته و نمکین ساخته است تا سرانجام کار- از بنی آدم چه چیز دفع می شود! (54) حسن می گوید: گاهی مردم غذاها را با ادویه خوش مزه می کنند. و بعد آنجا که می دانی می ریزند! و خداوند متعال می فرماید: «باید انسان به خوراک خود بنگرد» (55) ابن عباس می گوید: به سرانجام غذایش بنگرد.

یکی از بزرگان همواره می گفت: بیایید تا دنیا را به شما نشان دهم، و آنها را به زباله دانی می برد و می گفت: به میوه ها، مرغها، عسلها و چربیهایشان نگاه کنید، و فرشته ای می گوید: فرزند آدم نگاه کن بر آنچه بنخل می ورزیدی، نگاه کن بر آنچه به خاطر آن دعوا می کردی، نگاه کن بر آنچه به خاطر دستیابی به آن حریص بودی، بین چه شده است! مثلی دیگر در باره نسبت دنیا به آخرت:

پیامبر خدا(ص) فرمود: دنیا نسبت به آخرت همانند آن است که کسی از شما انگشتش را به آب دریا بزند، ببینید چه قدر از آب دریا را بر می دارد؟! (56) مثال دیگر برای دنیا و اهل دنیا در مورد سرگرم شدن به نعمتهای دنیا و غفلت از آخرت و حسرتهای زیاد به خاطر دنیا: بدان که اهل دنیا در غفلت خود همچون آدم مستی است که از می گساریش گساریش لذت می برد و با اطرافیان در باره چیزی مبارزه می کند اما وقتی که بهوش می آید، از کار خود پشیمان می شود، همین طور، انسان در دنیا مست است وقتی که مرگش فرا می رسد، بر آنچه کرده است پشیمان می شود، همان طور که پیامبر(ص) فرمود: مردمان خفتگانند وقتی که بمیرند به خود آیند. (57) مثالی دیگر برای فریفتگی مردم به دنیا و ضعف ایمانشان، از قرآن مجید، و بر حذر داشتن مردم از جنجالهای دنیا:

آورده اند که رسول خدا(ص) به اصحابش فرمود: مثل من و مثل شما و

مثل دنیا همانند آن مردی است که در بیابانی غبار آلود حرکت کنند به طوری که ندانند مقدار راهی که طی کرده اند زیاد است یا کم و یا آنچه مانده چقدر است، توشه راه را تمام کرده و خسته شده و در وسط بیابان بدون توشه و راحله مانده و به مردن خود یقین پیدا کرده اند، و در همان اثنا ناگاه مردی با لباس فاخر را ببینند که از سرش آب می چکد و بگوید این نزدیکی ها زمین پر آب و علف و سرسبزی است، و بزودی به آنجا می رسید. آنگاه همان مرد بگوید: ای مسافران! شما چه کاره اید؟ بگویند: ما همین هستیم که می بینی. گوید: آیا می دانید که اگر شما را به آب روان و باغهای سرسبز راهنمایی کنم چه می کنید؟ بگویند: نافرمانی تو را نمی کنیم، هر چه بگویی انجام می دهیم، گوید: عهد و پیمان الهی با من ببندید، و آنها عهد و پیمان خدایی به او ببندند که نافرمانی وی را نخواهند کرد. آنگاه ایشان را به آب جاری و باغهای سبز راهنمایی کند، و با ایشان تا خدا بخواهد بایستد، و بعد بگوید: حرکت کنید، گویند: به کجا حرکت کنیم؟ به جانب آبی که نظیر این آب و به طرف باغهایی که مانند این باغها نیست. بیشتر آنها بگویند: به خدا قسم ما آنچه در دسترس داریم تصور نمی کنیم بهتر از آن را به دست آوریم، و بهتر از این زندگی نصیب ما شود. اما عده دیگر که اندکند، گویند: مگر شما با این مرد عهد و پیمان الهی نیستید که هیچ نافرمانی نکنید، و او در آغاز دروغ نگفت، به خدا قسم که در آخر هم دروغ نخواهد گفت. در نتیجه پیروانش را آسوده گذاشته بر بقیه که تخلف ورزیده اند حمله کند گروهی از آنها اسیر و جمعی کشته شوند. (58) مثالی دیگر برای برخورداری مردم از نعمتهای دنیا و بعد، ناراحتی و اندوه از جدایی نعمت: بدان که مثال مردم برخورداریشان از دنیا مانند آن مردی است که خانه ای را آماده ساخته و آن را آراسته باشد، و مردم را یکی یکی به آن خانه دعوت کند، و یکی وارد شود، او طبقی از طلا را که معطر به عطر و ریاحین است نزد او بیاورد و او آنها را بیوید و ترك کند برای آیندگان، و از رسم آنجا بی اطلاع

باشد گمان کند که به او طبق را بخشیده و به دلیل همین گمان، دلش به دنبال آن طبق زر باشد، لذا وقتی که از آنجا بازگشت غمگین و متأثر شود، اما آن که از آداب و رسوم آنجا آگاه است، استفاده و سپاسگزاری می کند و با خوشحالی و روی باز باز می گردد، همین طور است کسی که با سنت الهی در دنیا آشناست و می داند که آنجا مهمانخانه ای است که برای مسافران آماده شده نه برای افراد مقیم، تا از آنجا توشه ای بگیرند و از آن بهره مند شوند چنان که مسافران از مسافرخانه ها استفاده می کنند و به آنها دل نمی بندند، تا وقت جدایی زیاد ناراحت نشوند.

این بود مثلهای دنیا و آفتهای آن.

نکوهش دنیا

1- أترون هذه الشاة هيينة على صاحبها قالوا: نعم، قال: و الذي نفسي بيده الدنيا أهون عند الله عزّ و جلّ من هذه على صاحبها و لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء.

2- الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر.

3- من أحبّ دنياه أضربّ بأخرته و من أحبّ آخرته أضربّ بدنيه فأثروا ما يبقى على ما يفنى.

4- حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة.

5- يا عجب كلّ العجب للمصدقّ بدار الخلود و هو يسعى لدار الغرور.

6- هلمّوا إلى الدنيا و أخذ خرقا قد بليت على تلك المزبلة و عظاما قد نخرت فقال: هذه الدنيا و هذه إشارة إلى أنّ زينتها ستخلق مثل تلك الخرق فإنّ الاجسام التي ترونها تصير مثل تلك العظام البالية.

7- إنّ الدنيا حلوة خضرة و إنّ الله مستخلفكم فيها فناظروا كيف تعملون إنّ بني اسرائيل لما بسطت لهم الدنيا و مهّدت بأهوائها في الحلية و النساء و الثياب و الطيب قال عيسى عليه السلام: لا تتخذوا الدنيا ربّاً فتتخذكم عبدا، اكنزوا كنزكم عند من لا يضيعه فإنّ صاحب كنز الدنيا يخاف عليه الآفة و صاحب كنز الله لا يخاف عليه الآفة.

8- إنّ الله جلّ ثناؤه لم يخلق خلقا أبغض إليه من الدنيا.

9-ألهيكم التكاثر يقول ابن آدم: مالى مالى؛ و هل لك من مالك إلا ما تصدّقت فأبقيت أو أكلت فأفنيت أو لبست فأبليت.

10-الدنيا دار من لا- دار له و مال من لا- مال له، لها يجمع من لا عقل له و عليها يعادي من لا علم له و عليها يحسد من لا ثقة له و لها يسعى من لا يقين له.

11-من أصبح و الدنيا أكبر همّه فليس من الله في شيء و ألزم قلبه أربع خصال: همّا لا ينقطع عنه أبداً، و شغلا لا ينفرج منه أبداً، و فقرا لا يبلغ غناه أبداً، و أملا لا يبلغ منتهاه أبداً.

12-يا أبا هريرة هذه الرؤوس كانت تحرص على الدنيا كحرصكم و تأمل آمالكم ثم هي عظام بلا جلد ثم هي صائرة رمادا و هذه العذرات ألوان أطعمتكم اكتسبوها من حيث اكتسبوها ثم قذفوها من بطونهم فأصبحت و الناس يتحامونها. و هذه الخرق البالية كانت رياشهم و لباسهم فأصبحت و الرياح تصفقها. و هذه العظام عظام دوابهم التي كانوا ينتجعون عليها أطراف البلاد فمن كان راكنا إلى الدنيا فليبك، فما برحنا حتى اشتدّ بكأؤنا.

13-الدنيا موقوفة بين السماء و الأرض منذ خلق الله الدنيا لا- ينظر إليها و تقول يوم القيامة: يا رب اجعلنى لأدنى أوليائك نصيبا اليوم فيقول: اسكتى يا لا شيء إني لم أرضك لهم في الدنيا أرضاك لهم اليوم؟! 14-ليجئني يوم القيامة أقوام و أعمالهم كجبال تهامة فيؤمر بهم إلى النار قالوا: يا رسول الله صلى الله عليك: مصليين؟ قال: نعم كانوا يصومون و يصلّون و يأخذون و هنا من الليل فإذا عرض لهم شيء من الدنيا وثبوا عليه.

15-المؤمن بين مخافتين بين أجل قد مضى لا يدري ما الله صانع فيه و بين أجل قد بقى ما يدري ما الله قاض فيه، فليتزود العبد من دنياه لا- خرتة، و من حياته لموته، و من شبابه لهرمه، فإنّ الدنيا خلقت لكم و أنتم خلقتم للآخرة، و الآذى نفس محمّد بيده ما بعد الموت من مستعتب و لا بعد الدنيا من دار إلا الجنة أو النار.

16-احذروا الدنيا فإنّها أسحر من هاروت و ماروت.

17-منكم من يريد أن يذهب الله عنه العمى و يجعله بصيرا ألا إنّه من رغب في الدنيا و طال أمله فيها أعمى الله قلبه على قدر ذلك و من زهد في الدنيا و قصر أمله فيها أعطاه الله علما بغير تعلّم و هدى بغير هداية ألا إنّه سيكون بعدى قوم لا يستقيم لهم الملك إلا بالقتل و التجبّر و لا الغنى إلا بالفخر و البخل و لا المحبّة إلا باتباع الهوى ألا فمن أدرك ذلك الزمان منكم فصبر على الفقر و هو يقدر على الغنى و صبر على البغضاء و هو يقدر على الذلّ و هو يقدر على العزّ لا يريد بذلك إلا وجه الله أعطاه الله ثواب خمسين صديقا.

18-أظنّكم أنكم سمعتم أنّ أبا عبيدة قدم بشيء قالوا: أجل يا رسول الله قال: فأبشروا و أمّلوا ما يسرّكم فوالله ما الفقر أخشى عليكم و لكنّي أخشى عليكم أن تبسط لكم الدنيا كما بسطت على من كان

قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما أهلكتهم.

19- إني أكثر ما أخاف عليكم ما يخرج الله لكم من بركات الأرض فقيل: و ما بركات الأرض قال: زهرة الدنيا.

20- لا تشغلوا قلوبكم بذكر الدنيا، فنهى عن ذكرها فضلا عن إصابة عينها.

21- إنه حق على الله أن لا يرفع شيئا إلا وضعه.

22- لو تعلمون ما أعلم لبكيتم كثيرا، و لضحكتم قليلا، و لهانتم عليكم الدنيا، و لآثرتم الآخرة ثم قال أبو الدرداء: لو تعلمون ما أعلم لخرجتم إلى الصّداء تكون على أنفسكم و لتركتم أموالكم لا حارس لها و لا راج إليها إلا ما لا بدّ لكم منه، و لكن يغيب عن قلوبكم ذكر الآخرة و حضرها الأمل، فصارت الدنيا أملك بأعمالكم، و صرتم كالذين لا يعلمون، فبعضكم شرّ من البهائم التي لا تدع هويها مخافة مما في عاقبتها، مالكم لا تحابون و لا تناصحون و أنتم إخوان على دين ما فرق بين أهوائكم إلا خبث سرائركم و لو اجتمعتم على البرّ لتحاببتم مالكم تناصحون في أمر الدنيا و لا يملك أحدكم النصيحة لمن يحبّه و يعينه على أمر آخرته ما هذا إلا من قلّة الإيمان في قلوبكم، و لو كنتم توقنون بخير الآخرة و شرّها كما توقنون بالدنيا لآثرتم طلب الآخرة.

23- أرى رجالا بأدنى الدّين قد قنعوا*** و لا أراهم رضوا في العيش بالدّون

فاستغن بالدّين عن دنيا الملوك كما*** استغنى الملوك بدنيا هم عن الدّين

24- ليأتينكم بعدى دنيا تأكل أموالكم كما تأكل النار الحطب و أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام: أن يا موسى لا تركنّ إلى حبّ الدنيا، فلن تأتيني بكبيرة هي أشدّ منها.

25- من جمع فيه ستّ خصال ما يدع للجنّة مطلبا و لا عن النّار مهربا، من عرف الله فأطاعه و عرف الشّيطان فعصاه و عرف الحقّ فاتّبعه و عرف الباطل فانتقاه و عرف الدنيا فرفضها و عرف الآخرة فطلبها.

26- احتمالا حسن بصرى است-م.

27- و من يحمد الدنيا لعيش يسره*** فسوف لعمرى عن قليل يلومها

إذا أدبرت كانت على المرء حسرة*** و إن أقبلت كانت كثيرا همومها

28- نرّع دنيانا بتمزيق ديننا*** فلا ديننا يبقى و لا ما نرّع

فظوبى لعبد أثر الله ربّه*** و جاد بدنياه لما يتوّقع

29- أرى طالب الدّنيا و إن طال عمره***

30- هب الدنيا تساق إليك عفوا*** أليس مصير ذلك إلى انتقال

و ما دنياك إلاّ مثل فيء *** أظلك ثمّ أذن للزّوال

31- يا خاطب الدّنيا إلى نفسها *** تنحّ عن خطبتها تسلم

إنّ التي تخطب غدّارة *** قريبة العرس من الماتم.

ص: 283

27- و من يحمد الدّنيا لعيش يسره *** فسوف لعمرى عن قليل يلومها

إذا أدبرت كانت على المرء حسرة *** وإن أقبلت كانت كثيرا همومها

28- نرّقع دنيانا بتمزيق ديننا *** فلا ديننا يبقى ولا ما نرّقع

فطوبى لعبد آثر الله ربه *** وجاد بدنيه لما يتوقع

29- أرى طالب الدّنيا وإن طال عمره ***

30- هب الدّنيا تساق إليك عفوا *** أليس مصير ذاك إلى انتقال

وما دنياك إلاّ مثل فيء *** أظلك ثمّ أذن للزّوال

31- يا خاطب الدّنيا إلى نفسها *** تنحّ عن خطبتها تسلم

إنّ التّي تخطب غداً *** قريبة العرس من الماتم.

32- اين سخن از امير مؤمنان است و در نهج البلاغه، حكمت شماره 377 مى باشد-م.

33- و ما أصف لك من دار من صحّ فيها أمن و من سقم فيها ندم و من افتقر فيها حزن و من استغنى فيها فتن، في حلالها الحساب و في حرامها العقاب.

-أطول أم أقصر فليل له: قصر فقال: حلالها حساب و حرامها عقاب.

34-35-36 (رك. بشماره 25).

37- فلا تغرّبكم الحياة الدّنيا. .

-لقمان، آيه 33 38-رك. بشماره 25 39- اين مضمون در احاديث قدسى نیز آمده است-م.

40-رك. بشماره 25.

41- إنّما الدّنيا سته أشياء مطعوم و مشروب و ملبوس و مركوب و منكوح و مشموم، فأشرف المطعومات العسل و هى مذقة ذبابة، وأشرف المشروبات الماء يستوى فيه البرّ و الفاجر، وأشرف الملبوسات الحرير و هو نسج دودة، وأشرف المركوبات الخيل و عليها يقتل الرّجال و أشرف المنكوحات النساء و هى مبال في مبال، وإنّ المرأة لتزيّن أحسن ما فيها و يراد أقبح ما فيها، وأشرف المشمومات هو المسك و هو بعض دم.

42- أحلام نوم أو كظّل زائل *** إنّ اللّيب بمثلها لا يخدع

43- يا أهل لذات الدنيا لا بقاء لها *** إن اغترارا بظلل زائل حمق

44- وإن امرء دنياه أكبر همّه *** لمستمسك منها بحبل غرور

45- الدنيا حلم وأهلها عليها مجازون معاقبون.

46- مالى و للدنيا إنما مثلى و مثل الدنيا كمثل راكب سار في يوم صائف فرفعت له شجرة فقال

ص: 284

تحت ظلّها ساعة ثم راح.

47- ما أرى الأمر إلاّ أعجل من هذا.

48- مورّخان در نام پیش از اسلام وی اختلاف نظر دارند، بعضی، روزبه، و برخی، بهبود، نوشته اند، پیامبر (ص) او را سلمان نامید، گاهی سلمان الخیر، و گاهی سلمان محمّدی می گفتند. او خود می گفت: من سلمان ابن الاسلام از بنی آدمم، کنیه اش ابو عبد الله، اصلش از شیراز یا رامهرمز و یا شوشتر بود، از خواص اصحاب پیامبر (ص) و علی (ع) بود-م.

49- مثل الدّنيا مثل الحیة یلین مسّها و یقتل سمّها فأعرض عمّا یعجبك منها لقلّة ما یصحبك منها وضع عنك همومها لما أیقنت من فراقها و کن آنس ما تكون فیها أحذر ما تكون فیها فإنّ صاحبها کلّ ما اطمأنّ منها إلى سرور أشخصته إلى مکروه.

50- إنّما مثل صاحب الدّنيا کمثل الماشی فی الماء هل یستطیع أن یمشی فی الماء إلاّ و تبتّل قدماءه، و هذا یعرفك جهالة قوم ظنّوا أنّهم یخوضون فی نعیم الدّنيا بأبدانهم و قلوبهم عنها مطهّرة و علاقتها عن بواطنهم منقطعة و ذلك مکيدة الشّیطان بل لو أخرجوا ممّا هم فیهِ لکانوا أعظم المتفجّعين بفراقها فکما أنّ الماشی فی الماء یقتضي بلاّ لا محالة. یتصق بالقدم فکذلك ملابسة الدّنيا یقتضي علاقة و ظلمة فی القلب بل علاقة القلب مع الدّنيا تمنع حلاوة العبادة.

51- إنّما بقى من الدّنيا بلاء و فتنة و إنّما مثل عمل أحدکم مثل الوعاء إذا طاب أعلاه طاب أسفله و إذا خبث أعلاه خبث أسفله.

52- هذه الدّنيا مثل ثوب شقّ من أوله إلى آخره فیبقى متعلّقاً بخیط فی آخره یوشك ذلك الخیط أن ینقطع.

53- أ لست تؤتی بطعامک و قد مزج و ملح ثم تشرب علیه اللّبن و الماء قال: بلی قال: فإلی ما یصیر؟ قال: الی ما علمت قال: فإنّ الله عز و جل ضرب مثل الدّنيا لما یصیر إلیه طعام ابن آدم.

54- إنّ الدّنيا ضربت مثلاً لابن آدم فانظر ما یرجى من ابن آدم و إن مزجه و ملحه إلى ما یصیر.

55- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ .

-عبس، آیه 25.

56- ما الدّنيا فی الآخرة إلاّ کمثل ما یجعل أحدکم إصبغه فی الیمّ ینظر ما یرجع الیه.

57- الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا.

58- إنّما مثلی و مثلكم و مثل الدّنيا کمثل قوم سلکوا مفازة غبراء حتّى إذا لم یدروا ما سلکوا منها أكثر أم ما بقى أنفدوا الزّاد و خسروا الظهر و بقوا بین ظهرانی المفازة لا زاد و لا حمولة فأیقنوا بالهلاکة فیناهم كذلك إذ خرج علیهم رجل فی حلّة یقطر رأسه ماء فقالوا: هذا قریب عهد بریف و ما جاءکم هذا إلاّ من قریب فلما انتهى إلیهم قال: یا هؤلاء قالوا: یا هذا قال: علی ما أنتم فقالوا علی ما ترى قال: رأیتکم إن هدیتکم إلى ماء رواء و ریاض خضر ما تعملون قالوا: لا نعصیک شیئاً قال: أعطونی عهدکم و مواثیقکم

باللّٰه فأعطوه عهدهم و موآثيقهم باللّٰه لا- يعصونه شيئاً قال: فأوردهم ماء رواء و رياضاً خضراً فمكث فيهم ما شاء اللّٰه ثم قال: الرّحيل قالوا: إلى أين قال إلى ماء ليس كمانكم و إلى رياض ليس كرياضكم فقال أكثرهم: و اللّٰه ما وجدنا هذا حتّى ظننّا أنّنا لا نجده و ما نصنع بعيش خير من هذا قال: و قالت طائفة و هى أقلّهم: ألم تعطوا هذا الرجل عهدكم و موآثيقكم باللّٰه أن لا تعصوه شيئاً و قد صدقكم في أوّل حديثه و اللّٰه ليصدّقكم في آخره فراح فيمن اتّبعه و تخلف بقيّتهم فبدر بهم عدو فأصبحوا بين أسير و قتيل.

بدان که تنها شناخت نکوهیدگی دنیا، تا وقتی که ماهیت این دنیای نکوهیده را شناسی و ندانی که چه چیز سزاوار اجتناب است و چه چیز شایسته اجتناب نیست، تو را کفایت نمی کند، پس ناگزیر باید دنیای نکوهیده ای را که مأمور به اجتناب از آن هستی، بشناسی زیرا آن مورد خشم خدا و راهزن اولیای خداست.

دنیا و آخرت تو از دو حالت از حالات قلب تو است؛ آن که نزدیک و پست است دنیا نامیده می شود و این حالت شامل تمام مدت پیش از مرگ است، اما آن حالتی که بعد از این حالت پست و دور از آن است یعنی پس از مرگ آخرت نام دارد. پس هر چه در حال حاضر-پیش از مرگ-هدف، نصیب، خواسته تو باشد، و یا از آن لذت ببری، اینها در مورد تو-دنیا است، لیکن به هر چیزی که در دنیا میل قلبی داری و از آن لذت و بهره می ببری، همه اینها مورد نکوهش نیست بلکه به شرح زیر سه قسمند:

دسته اول، آنچه که در آخرت با تو همراه است، و نتیجه اش پس از مرگ با تو می ماند، و آن دو چیز است: علم و عمل. مقصود از علم، شناخت خدا و تمام صفات، افعال، فرشتگان، پیامبران، و ملکوت زمین و آسمان او، و همچنین علم و آگاهی نسبت به شریعت پیامبر او(ص)، و مقصود از عمل عبادت خالص و صمیمانه برای رضای خداست.

دسته دوم، آنچه که بهره‌آنی دارد و در آخرت هیچ نتیجه و فایده‌ای ندارد، مانند لذت جویی از تمام گناهان و استفاده از مباحات زایدی که در زمره رفاه و بیهوده کاریهاست مانند برخورداری از اموال فراوان: زر و سیم، اسبان برجسته، چهارپایان (1)، کشتزار، خدمتگزاران مرد و زن، خانه‌ها و کاخها، جامه‌های لطیف و غذاهای لذیذ، بهره‌مندی انسان از تمام اینها، دنیای نکوهیده است، پس هر گاه کسی این وسایل را به قصد رفاه و کامجویی در اختیار بگیرد، از اهل دنیا و شیفتگان به دنیا و خوشیهای آن است، با این تفاوت که علاقه به دنیا گاهی باعث عذاب اخروی و غضب خدا نسبت به انسان است که همان حرام است. و نوع دیگر از علاقه به دنیا آن چیزی است که میان بنده خدا و مقامات عالیه فاصله می‌شود و باعث طولانی شدن حساب در روز قیامت می‌گردد که آن را حلال می‌نامند، و آدم با بصیرت و آگاه می‌داند که در عرصه قیامت، به خاطر حسابرسی، ایستادن به مدت زیاد، خود نیز عذاب است، و هر کس در حسابش خدشه و نقص پیدا شود، در عذاب می‌افتد زیرا پیامبر خدا (ص) فرمود:

حلال دنیا حساب دارد، و حرامش باعث کیفر و مجازات است (2). زیرا اگر هیچ غذایی جز حساب روز جزا نبود، از دست دادن درجات عالی بهشتی، و حسرت از دست دادن آنها به خاطر لذتهای ناچیز، پست و ناپایدار دنیوی، خود نوعی عذاب بود، و اکنون تو حالت خود را در دنیا بسنج! اگر به امثال خود، می‌نگری، که پیش از تو خوشبختیهای دنیا را داشته‌اند، چگونه در دل حسرتها می‌بری در صورتی که می‌دانی تمام آنها خوشبختیهای گذرای ناپایدار و آمیخته به گرفتاریها و تیرگیها بوده‌اند پس چه حالی خواهی داشت در مورد از دست دادن خوشبختیهایی که عظمت آنها وصف‌ناپذیر و ابدی است. بنا بر این، تمام کسانی که از وسایل رفاه دنیوی برخوردارند و هدف اخروی از آنها ندارند، از بهره‌آخروی آنها برخوردار نمی‌شوند.

دسته سوم، اموری که انسان ناگزیر از آن است، و مربوط به خوردن،

آشامیدن، مسکن و لباس است، بنا بر این به مقداری که نیاز انسانی ایجاب می کند، در حدی که شخص را برای اطاعت خدا و تقوای الهی یاری کند، از آنها استفاده می کند، چون این مقدار مربوط به دنیا نیست. و هر کسی که درجه معرفت و آگاهی او بیشتر و یقینش کاملتر است، بیشتر از دیگران، از نعمتهای دنیا بر حذر است، به حدی که حضرت عیسی (ع) وقت خواب سر خود را بر سنگ می نهاد، و بعد از خواب آن را دور می انداخت، چون شیطان برای او مجسم شده و او را دنیا طلب خوانده بود، و به حدی که حضرت سلیمان در زمان قدرت خود، به مردم غذاهای لذیذ را می خوراند، اما خود نان جوین می خورد، و به این ترتیب، سلطنت را وسیله آزمون و ریاضتی برای خود قرار داده بود، و به همین دلیل خداوند متعال دنیا را از پیامبر (ص) دور ساخته بود، و آن بزرگوار چند روز، در حالی می گذراند، که از گرسنگی، سنگ بر شکمش می بست، و برای همین بود که خداوند متعال، گرفتاری و مصیبت را بر انبیا و اوصیا و پس از آنها بر بهترین ها و بهتران، مسلط کرده بود، تمام اینها به خاطر توجه و عنایت به ایشان و مدتی بر ایشان بود، تا در آخرت بهره و نصیب بیشتری داشته باشند، همان طوری که یک پدر مهربان فرزندش را از میوه ها و غذاهای لذیذ منع می کند و به دلیل علاقه ای که به او دارد و نه به خاطر بخل نسبت به او، او را وادار به تحمل رنج خون گرفتن و حجامت (3) می کند، پس آنچه از این امکانات دنیایی به مقدار نیاز مورد استفاده قرار می گیرد به منظور کمک به تقوا و اطاعت پروردگار و در حقیقت برای خداست، هر چند که به ظاهر، صورت دنیایی دارد، و تمام آنچه از مال و منال دنیا به قصد لذت و فخرفروشی به دیگران باشد، برای دنیاست، نه برای خدا و آنچه به خاطر تقوا و اجرای فرمان خدا باشد، برای خداست.

پیامبر (ص) فرمود: هر کس حلال دنیا را برای فزون طلبی و فخرفروشی بخواهد، خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که از او خشمناک است، و هر کس آن را - به منظور حفظ آبرو از در یوزگی و خویشتن داری - بطلبد، روز

قیامت، در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشد، در آن صحنه حاضر شود(4)، بنا بر این در آیه مبارکه دقت کن!»: «کسی که خویشتن را از خواهش نفس باز دارد، بهشت جایگاه اوست(5)». و موارد جلب خواهش نفس پنج مورد است که خداوند در این آیه جمع کرده است: «...زندگانی دنیا؛ بازی، بیهوده کاری، آرایش و فخر فروشی ما بین خودتان، و به رخ دیگران کشیدن زیاده مال و اولاد است(6)» اینهایی را که خداوند در آیه مبارکه بیان داشته است، مربوط به دنیا است، اما آنچه مربوط به خداست همان مقدار ضروری از، مسکن، لباس، خوردن و نوشیدن است و انسان ناگزیر از آنهاست، و دوراندیشی اقتضا می کند که انسان بیمناک باشد و تقوای الهی را پیشه کند، و از این وسایل - به پیروی از پیامبران و اولیا که به مقدار ضرورت بسنده می کردند - به مقدار نیاز برگردد، همان طوری که هرگز سلمان فارسی، غذایی در جلو خود نگذاشت که دو نوع خورش داشته باشد.

آورده اند که سلمان - خدایش پیامرزد - ابو ذر را به مهمانی خواند، و نان جوینی با مقداری نمک سر سفره آورد، او گفت: مقداری سرکه و سبزی هم اضافه کن! سلمان ظرف آبکشی خود را برای تهیه آنها به گرو گذاشت، بعد از غذا ابو ذر گفت: خدا را شکر که به ما قناعت داد، حضرت سلمان گفت: اگر قناعت داشتی، ظرف آب خوری من به گرو نرفته بود، حال نگاه کن به این دو شخصیت بزرگوار با عظمت چگونه سرکه و سبزی را زیادی می دانند.

نقل شده است که امیر المؤمنین (ع) نان جوین و نمک ناساییده میل می کرد.

روایت شده است که آن بزرگوار به یکی از کارکنانش نوشت: «پیشوای تو - علی بن ابی طالب - از دنیای خود به دو قرص نان بسنده کرده است، و گوشت نمی خورد، مگر در سالی یک بار از گوشت قربانی و شما بر چنین رفتاری توانایی ندارید، ولی مرا به پرهیزگاری و کوشش خود یاری کنید(7)». به این مرد

والا-مرتبه، بزرگ منزلت، بنگر، چون وضع دنیا را با نظر تیز بین خود دانسته است، چگونه با بی اعتنائی آن را به دور انداخته، در حالی که از همه کس بیشتر دسترسی داشت، به گفته خود آن بزرگوار:

«به خدا قسم اگر بخواهم، از انواع پارچه های حریر شما، از حریر سفید می پوشم، و از مغز گندم، سینه مرغان تغذیه می کنم و در لطیفترین شیشه و بلور، آب زلال می آشامم(8)». وقتی که مصعب بن عمیر خدمت رسول خدا آمد، پوست دباغی نشده ای بر تن داشت، فرمود: به این مرد نگاه کنید، که خداوند دلش را نورانی ساخته است، من او را دیده بودم که پدر و مادرش، بهترین غذا و نرمترین لباس را در اختیار او قرار می دادند، اما عشق خدا و پیامبر(ص) او را به این حال انداخته است(9). او پس قرنی را به سبب زیادی عبادت و سختگیری بر خویشتن در خوراک، کسانش دیوانه می پنداشتند برای او خانه ای در بیرون منزهای خود ساختند، یکی دو سال می گذشت چهره او را نمی دیدند، اول اذان از منزلش بیرون شده و آخر شب بر می گشت، تا آنجا که پیامبر خدا(ص) فرمود: من رایحه ملکوتی را از طرف یمن استشمام می کنم(10)، مقصودش آن بزرگوار بود؛ بنا بر این زیاده از مقدار نیاز این دنیا انسان را به خود مشغول می کند، و اندک از آن به قدر نیاز، کفایت می کند و به خیر آخرت و نعمتهای آن می انجامد.

مثل بنده در فراموش کردن از خود و هدف خویش، همانند آن زائر خانه خداست که در منزههای سر راه بایستد و به شترش علف دهد، آن را تیمار و نوازش کند و به آن جلهای رنگ برنگ ببوشاند، و انواع علوفه را برای او فراهم کند و آب سرد به او بنوشاند، و سرگرم این کارها شود تا قافله را گم کند، و غافل از حج، و رفتن قافله و ماندن در بیابان، تا اینکه بمیرد و درندگان او و شترش را پاره پاره کنند، اما زائری که هوشیار است، کار شتر را جز مقداری که آن حیوان را قادر بر راه رفتن سازد، اهمیت نمی دهد و در همان حال که شتر را تیمار می کند دلش متوجه کعبه و

حج است، و به مقدار ضرورت به شتر عنایت می کند و بس، همین طور مسافر هوشیار سفر آخرت به تیمار بدن جز به قدر ضرورت توجه نمی کند. و تفاوتی میان وارد ساختن غذا به شکم و خارج ساختن آن نیست، زیرا هر دوی اینها برای بدن ضروری است و هر کس که تنها هدفش خوردن و خوراک باشد، ارزش و بهایش به مقدار آن خواهد بود که از شکم بیرون می دهد!

حقیقت و ماهیت دنیا برای انسان

- 1- در مقایسه با امکانات امروز، به جای، اسبان و چهارپایان و...، اتومبیل های گرانبیقیمت و مستغلات را باید نام برد-م.
- 2- حلالها حساب و حرامها عقاب.
- 3- رسم خونگیری و حجامت با روش و وسایل مخصوصی که اکثرا از بین دو کتف-ناحیه پشت-مطابق دستوراتی که رسیده تا سنوات اخیر متداول بوده است، و هنوز هم شاید در جاهایی مورد استفاده باشد-م.
- 4- من طلب الدنیا حلالا مکاثرا مفاخرالقی الله و هو علیه غضبان و من طلبها استعفافا عن المسألة و صيانة لنفسه جاء يوم القيامة و وجهه كالقمر ليلة البدر.
- 5- وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ .
- نازعات، آیه های 41-42-6- أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ .
- حدید، آیه 20.
- 7- إِنَّ إِمَامَكَ عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ قَدْ اقْتَنَعَ مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ يَسَدُّ فُورَةَ جُوعِهِ بِقَرْصِيهِ وَ لَا يَطْعَمُ الْفُلْدَةَ إِلَّا فِي سَنَةِ أَضْحِيَّةٍ وَ لَنْ تَقْدَرُوا عَلَىٰ ذَلِكَ فَاعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ.
- 8- در نهج البلاغه های موجود، نامه ای را که امام(ع) به عثمان بن حنیف، حاکم بصره، نوشته است تفاوت زیادی با این عبارات دارد-م.
- 9- أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مَصْعَبُ بْنُ عَمِيرٍ وَ عَلَيْهِ إِهَابٌ كَبَشٍ قَالَ: انظروا إلى رجل قد تورّ الله قلبه و لقد رأيته و هو بين أبويه يغذيانه بأطيب الأَطْعَمَةِ وَ أَلْيَنَ اللَّبَاسِ فدعاه حبّ الله و رسوله إلى ما ترون.
- 10- إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ.

خدای تعالی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازند و هر کس چنین کاری بکند از زیانکاران است (1)». و نیز فرموده است: «جز این نیست که اموال و اولادتان بلایند و مزدی بزرگ نزد خداست (2)». و باز می فرماید: «هر کس طالب زندگی دنیا و زینت دنیا باشد، ما به ایشان تمام (نتیجه) کردارشان را می دهیم، و آنان در دنیا مزد عملشان را گم نکنند (3)». و فرموده است: «فخر فروشی به زیادی مال، شما را به غفلت انداخت (4)». پیامبر خدا (ص) فرموده است: مال دوستی و جاه طلبی باعث تفاق در قلب می شود، همان طوری که آب باعث روییدن گیاه می شود (5).

و آن بزرگوار فرمود: زیان ثروت و مال دوستی و جاه طلبی برای دین انسان به مراتب بیشتر از زیان دو گرگی است که به لانه گوسفندان حمله برند (6)! از رسول خدا (ص) پرسیدند: کدام دسته از امت تو، زیانبخشر از همه اند؟ فرمود: ثروتمندان (7). و آن گرامی فرمود: بعد از شما گروهی خواهند آمد که انواع غذاهای لذیذ را بخورند و با زیباترین زنان از طوایف مختلف ازدواج کنند و نرمترین لباسها را از انواع گوناگون آنها بپوشند و بر تندروترین اسبها از انواع

مختلف آنها سوار شوند، شکمهایی دارند که با اندک سیر نگردد و نفسهایشان به زیاد هم قانع نیست، در حالی که دنیا را مأوای خود قرار داده و راحتی را در آن می جویند دنیا را پروردگار خود شمارند نه پروردگار جهان را، از انجام فرمان خدا خودداری، و از هوای نفس پیروی کنند بنا بر این فرض مؤکد از جانب محمد بن عبد الله (ص) بر کسانی که آن زمان را- از نسلهای و فرزندان فرزندان- درک می کنند این است که: بر آن گروه سلام ندهند، از مریضهایشان عیادت نکنند، و از جنازه هایشان تشییع نکنند و بزرگانشان را احترام نکنند، و هر کس این کارها را بکند، بر نابودی اسلام کمک کرده است (8). آن بزرگوار فرمود: دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هر کس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است (9).

و نیز آن گرامی فرمود: فرزند آدم، پیوسته می گوید: مال من، مال من! آیا مال و ثروت از این سه حالت بیرون است؟ آنچه را صدقه دادی ذخیره کردی، آنچه را خوردی، از بین بردی و آنچه را پوشیدی کهنه کردی (10)!! مردی عرض کرد: یا رسول الله (ص)، نمی دانم چرا من مردن را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروت و مالی داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: بنا بر این آن مال را پیش از خود بفرست! زیرا که دل انسان همراه مال اوست، اگر پیش از خود فرستاد، دوست خواهد داشت که خود نیز بدان پیوندد، اما اگر باقی گذاشت، دوست دارد که خود نیز با آن بماند (11).

و آن بزرگوار فرمود: دوستان فرزند آدم سه چیز است: اولی او را تا زمان قبض روحش همراهی می کند، دومی تا قبرش، و سومی تا روز قیامتش، اما آن که تا زمان قبض روحش همراه است، مال و ثروت اوست، و آن که تا قبرش در پی اوست، خانواده اوست، و آن که تا روز قیامت به همراه اوست، عمل وی است (12).

حواریون به عیسی (ع) عرض کردند: چگونه است که شما روی آب راه

می‌روید و ما نمی‌توانیم راه برویم؟ فرمود: ارزش درم و دینار نزد شما چگونه است؟ گفتند: خوب. گفت: اما نزد من ارزش آنها با کلوخ یکسان است.

سلمان فارسی - خدایش از او خوشنود باد - به ابو درداء فرمود: برادر، مبادا مال دنیا را آنقدر جمع کنی که از عهده شکرش بر نیایی، زیرا من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: دنیا داری را که اطاعت خدا را کرده با ثروتش می‌آورند در حالی که مال و ثروتش پیش روی اوست، هر چیزی که مانع عبور او از پل صراط شود، مال و ثروتش به او می‌گوید، بگذر که تو حق الله را از من پرداخته‌ای، و بعد از آن، دنیا داری را که اطاعت خدا را نکرده می‌آورند، در حالی که ثروت و مالش پشت اوست، هر وقت در پل صراط مانع از حرکت او گردند، مال و ثروت به او می‌گوید: وای بر تو که حق خدا را از من پرداخت نکرده‌ای همواره بر این حالت است تا این که ناله و فریادش بلند شود (13).

پیامبر (ص) فرمود: وقتی که انسان می‌میرد، فرشتگان می‌گویند، پیش از خود چه فرستاده است؟ اما مردم می‌پرسند: بعد از خود چه گذاشته است (14)؟ نقل می‌کنند که امیر المؤمنین (ع) درهمی را کف دستش نهاد و فرمود:

بدان که اگر تو از دست من بیرون نشوی سودی به حال من نخواهی داشت (15)! نقل کرده اند که به مردی از ابو درداء بدی رسید، و یا از او کار بدی را مشاهده کرد، گفت: بار خدایا هر کس به من بد کرده است، او را تندرسب بدار، و عمرش را دراز، و مالش را افزون کن! تا ببینم که چگونه با مال زیاد، نهایت گرفتاری را با داشتن تن سالم و عمر زیاد می‌بیند، زیرا که او با وجود اینها ناگزیر از سرکشی و طغیان است.

حسن (16) می‌گوید: به خدا سوگند، هیچ کسی را پول عزیز نکرده است مگر اینکه خداوند او را خوار و ذلیل ساخته است. گویند: درم و دینار، هدف عالی منافقان است که بدان وسیله به طرف آتش دوزخ رانده می‌شوند.

و نیز گفته اند: پول کژدم است، پس اگر خوب تعویذ نکرده‌ای، مبادا

دست بزنی، زیرا اگر تو را بگزد، زهرش تو را می کشد، گفتند: تعویذ پول چیست؟ جواب دادند: از راه حلال دست آوردن و در جای خود مصرف کردن.

یکی از بزرگان موقع مردن عمر بن عبد العزیز گفت: تو کاری کردی که دیگران نکرده بودند، فرزندان را بدون این که درم و دیناری برای آنان ارث بگذاری پس از خود بجا گذاشتی- در حالی که او سیزده فرزند داشت- گفت:

مرا بنشانید، او را نشانند، گفت: اما اینکه گفتم، من درم و دیناری برای فرزندانم باقی نگذاشتم برای این است که من حقی از ایشان را باز نداشته ام و حقی از دیگران را هم به آنها واگذار نکرده ام، فرزندان من یکی از دو گروهند: یا فرمانبردار خدایند، در این صورت خداوند آنها را کافی است، و خداوند سرپرست شایستگان است، و یا نافرمان امر خدایند که در آن صورت هیچ باکی از آنچه افتاده، نیست.

نقل کرده اند که یکی از بزرگان، مال زیادی دستش آمد، به او گفتند:

خوب است این اموال را پس از خود برای فرزندان نگهداری، گفت: اما من آنها را برای خودم، در نزد پروردگارم اندوخته کردم، و پروردگارم را برای فرزندانم، اندوخته کردم.

دیگری گوید: دو مصیبت است که اولین و آخرین مانند آن را برای کسی در مورد مال و ثروتش بهنگام مرگ نشنیده اند، پرسیدند: آنها چیستند؟ گفت:

تمام آن مال را از او می گیرند، و از تمام آن مال از او می پرسند.

نکوهش مال و کراهت مال دوستی

1- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ .

ص: 296

بدان که خداوند در چند مورد از قرآن، از مال تعبیر به خیر کرده و فرموده است:

«...اگر [خیری] را به وصیت باقی گذاشته باشد(1)...» پیامبر خدا(ص) فرمود: مال شایسته برای مرد شایسته خوب است(2). و آنچه در اجر صدقه و حج رسیده است. بر اساس مال است و بدون مال دسترسی بدان ممکن نیست. خدای متعال فرموده است: «...و گنجشان را به وسیله رحمتی از جانب پروردگار استخراج کنند(3)...» و نیز خداوند از باب ممتت به بندگان فرموده است:

«کمک می کند شما را به مالها و پسران و برای شما بهشتها و رودها را قرار می دهد(4)...».

و پیامبر فرمود: تنگدستی نزدیک است به کفر انجامد(5). و این سخن در ارتباط با مال و ثروت است، و نمی توانی به موردی که مال دنیا هم ستایش و هم نکوهش شده است واقف شوی مگر اینکه حکمت و مقصود از مال و همچنین آفات و زیانها و پیامدهای آن را بشناسی. بر تو روشن شود که مال از جهتی خیر است و از جهتی شر، و از آن جهت که خیر است، مورد ستایش و از آن جهت که شر است مورد نکوهش است و براستی ثروت و مال خیر محض و شر محض نیست بلکه وسیله ای برای هر دو است، و چیزی هم که این شرایط را دارد، ناچار،

گاهی خوب و ستوده است و گاهی مذموم و بد، اما شخص آگاه و هوشیار می داند که مال مورد ستایش غیر از مال نکوهیده است، و توضیح مطلب آن است که از مال باید به آن مقدار که مصلحت باشد، برای حفظ دین، و نیرومندی بر اطاعت خدا- که باعث رسیدن به سعادت اخروی یعنی نعمتهای ابدی و جای همیشگی است- کمک گرفت و استفاده کرد، و به این منظور خوردن، آشامیدن، مسکن، ازدواج و پوشاک لازم است. خوردن باعث دوام و بقای جسم است، و ازدواج باعث بقای نسل است و تکمیل و تزکیه و آرایش نفس به زیور دانش و اخلاق در ارتباط با بدن است. هر کس این ترتیب را بشناسد از ارزش مال و علت ارزندگی آن آگاه می شود و می داند که از نظر نیاز بدن به این وسائل به خاطر انجام عبادت، مال ارزش دارد.

و کسی که فایده و نتیجه و هدف مال را بشناسد، و برای همین منظور آگاهانه، مال را مصرف کند و هدف آن را فراموش نکند، کار نیک کرده و سود برده است و به نتیجه ای که رسیده، قابل ستایش است و در این صورت مال وسیله و ابزاری برای هدف درستی است، در صورتی که می توانست وسیله ای برای هدفهای نادرست و فاسدی باشد که مانع وصول به سعادت اخروی گردیده و راه علم و عمل را ببندد پس مال هم خوب است و هم بد، خوب است نسبت به مقصود و هدف خوب، و بد است نسبت به هدف بد، پس هر کس از دنیا بیش از مقدار نیاز استفاده کند، باعث نابودی خود شده است و او ناآگاه و بی خبر از زیان عمل خویش است، همان طوری که در حدیث آمده است.

و چون طبیعت انسانی میل دارد از هواهای نفس که راه خدا را بر او می بندند پیروی کند و مال این کار را ساده می کند و وسیله خطرناکی برای آن است، مقدار اضافه بر کفایت پر خطر است، و پیامبران از شر آن به خدا پناه می بردند.

پیامبر(ص) فرمود: بار خدایا خوراک آل محمد را به مقدار کفاف قرار

ده! و آن حضرت از دنیا جز آن مقدار که خیر محض بود درخواست نمی کرد(6).

و فرمود: بار الهی مرا تنگدست زنده بدار و تنگدست بمیران(7)! و رسول خدا(ص) فرمود: بندگان درم و دینار هلاک شدند و از این هلاکت بخود، نیامدند(8)، و آن بزرگوار بیان داشته است که دوستدار دنیا بنده دنیاست و هر کس سنگی را بندگی کند(9)، بت پرست است.

بدان که مال دنیا همچون ماری است که هم زهر دارد و هم پادزهر، و فواید مال، همان پادزهر آن، و پیامدهای ناگوار آن زهر است، پس هر کس بدیها و خوبیهای آن را بشناسد، امکان آن را خواهد داشت تا از بدی آن دوری کند، و از خوبی آن بهره مند شود.

اما فواید مال دنیا به دو بخش دنیوی و اخروی تقسیم می شود. اما فواید دنیوی مال را نیازی به توضیح نیست، زیرا شناخت آنها همگانی است و اگر چنین نبود، مردم يك دیگر را به خاطر آن نابود نمی کردند، و اما فایده های دینی را در سه بخش محدود می کنیم:

1- برای خود، یا در راه عبادت و یا در راه کمک به عبادت، صرف کند، اما عبادت مانند مگه رفتن و صدقه دادن که جز وسیله مال دنیا امکان وصول به آنها نیست، و این هر دو از مهمترین عبادتهایند، در صورتی که برای آدم فقیر انجام آنها ممکن نیست و در نتیجه از این فضیلت محروم است. و اما راه کمک به عبادت، یعنی همان خوراک، پوشاک، ازدواج، زیرا که این ضرورتها اگر در دسترس نباشند، دل انسان متوجه آنها بوده، و آسوده برای امور دینی نیست، و آنچه که برای انجام عبادتی ضرورت دارد، خود نیز عبادت است و استفاده از مال دنیا به مقدار نیاز، برای کمک به امور دینی از جمله فواید دینی است، پس نباید در این برخورداری، بیش از مقدار نیاز، وارد شد، زیرا در آن صورت تنها کامجویی دنیوی خواهد بود.

2- مالی که در راه مردم از قبیل صدقه، خدمت به دیگران و جوانمردی

و حفظ آبرو، و به خدمت گرفتن دیگری صرف شود:

اما صدقه که اجر و پاداشش بر کسی پوشیده نیست، زیرا که صدقه باعث فرونشاندن خشم پروردگار است و فضیلت‌های صدقه مشهور است و در باره آن سخن را به درازا نمی کشیم.

اما جوانمردی، یعنی صرف کردن مال برای ثروتمندان و اشراف در مهمانی و هدیه و کمک و نظایر اینها که اینها را صدقه نمی گویند، بلکه صدقه همان است که به نیازمندان داده می شود، جز اینکه این کارها نیز از جمله فایده های دینی مال است زیرا بدین وسیله انسان برادران و دوستانی به دست می آورد، و کسب فضیلت و سخاوت می کند و به جمع سخاوتمندان می پیوندد، بنا بر این جز آن که کار نیک انجام داده و راه جوانمردی و فتوت را پیموده، به صفت بخشندگی موصوف نمی شود، و این صفت نیز دارای اجر و ثواب فراوان است، اخبار زیادی در زمینه هدایا، مهمانیها و ولیمه دادن، بدون شرط فقر و تنگدستی در مورد مصارف آنها، رسیده است.

اما حفظ آبرو، مقصود صرف مال در راه دفع بدگویی و هجو شاعران، و بدگویی نادانان و برطرف کردن شر آنها و بریدن زبانشان، که این نیز - با وجود فایده دنیوی - از بهره های اخروی است. رسول خدا (ص) می فرماید: هر مالی که انسان بدان وسیله آبروی خود را حفظ کند، صدقه است (10). چرا صدقه نباشد، در صورتی که غیبت کننده را از گناه غیبت باز می دارد، و از زخم زبان دشمن که باعث ناراحتی و انتقام جویی خارج از حد شرعی می گردد، انسان را حفظ می کند.

اما به خدمت گرفتن دیگری، به این ترتیب است که انسان برای فراهم آوردن وسایل بسیاری از کارها به دیگران نیاز دارد، زیرا اگر خود بعهده گیرد، وقتش ضایع می شود و سلوک راه آخرت با فکر و ذکر که بالاترین مقام سالکان است، غیر ممکن می شود، و کسی که تهی دست است، لازم است تا خود کارهای

شخصی را از قبیل تهیه خوراک و آشپزی، و نظافت خانه، حتی نوشتن کتابی که احتیاج دارد، و هر چه را که ممکن است دیگری انجام دهد و منظور شخص تأمین گردد به عهده گیرد. و اگر دیگری می تواند انجام دهد، تو خود سرگرم آن کار بشوی، مغبونی، زیرا علم، عمل، فکر و ذکر- آن چه که ممکن نیست دیگران بجای تو انجام دهند- بر عهده خود تو است، و هدر دادن وقت در غیر این امور زیانکاری است.

و بدان، مالی که اضافه بر مقدار مورد نیاز باشد، باعث گناهان است، چون خواسته های نفسانی، انسان را بسوی خود می کشند، و ناتوانی گاهی بین انسان و گناه حایل می شود، و از جمله عوامل عصمت قدرت نداشتن بر انجام گناه است، و هر گاه انسان ناامید از انجام نوعی از گناهان باشد انگیزه آن در انسان پیدا نمی شود، اما وقتی که قدرت انجام گناه را داشته باشد انگیزه پیدا می شود، و مال دنیا نوعی از قدرت است که باعث ایجاد انگیزه گناه و ارتکاب کارهای خلاف می شود، و اگر هر چه را انسان خواست، انجام دهد به هلاکت می افتد، و اگر مقاومت کند، دچار ناراحتی می شود زیرا صبر با قدرت سختتر است، و فتنه خوشی بدتر است از آشوب ناخوشی.

3- مال دنیا به بر خورداری از نعمتهای مباح، منتهی می شود، و این از کمترین درجات بندگی است، هر گاه ثروتمندی بتواند از نان جو تغذیه کند و لباس خشن بپوشد و غذاهای لذیذ را ترك کند، همان طوری که حضرت سلیمان در عین قدرت و بهترین حالات خود توانست از رفاه دنیا خودداری کند، چه او می دانست که اینها زودگذرند، نباید خودش را به اینها عادت دهد، و با رفاه انس بگیرد، و علاقمند شود، و در آن حد نماند، و از نعمتی به نعمتی کشیده شود. و اگر زیاد انس بگیرد چه بسا از راه کسب حلال نتواند فراهم آورد، در نتیجه گرفتار مال شبهه ناک گردد، و دچار ریا و دروغ و نفاق و سایر اخلاق پست شود تا بدان وسیله دنیای خود را روپراه کند و بر خورداری از آن برایش ممکن شود،

زیرا هر که مالش بیشتر، نیازش به مردم بیشتر، و هر کس به مردم نیازمند باشد ناگزیر از دورویی با آنها و نافرمانی خدا برای رضای مردم خواهد بود، و اگر چه انسان ممکن است از انجام اعمال خلاف در امان بماند، اما هرگز از نیاز به مردم، در امان نخواهد بود، و از نیاز به مردم است که دشمنی و عداوت به وجود می آید و حسد، کینه، ریا، خودخواهی، دروغ، غیبت، سخن چینی و سایر گناهان مخصوص دل و زبان نیز از نیاز و احتیاج برمی خیزد، و غیر ممکن است که به سایر اعضای بدن نیز سرایت نکند و همه اینها به بدی مال و نیاز به نگهداری و روپراه کردن ثروت مربوط است، و هیچ کسی از صاحبان ثروت نیز بر کنار از آن نیست، وانگهی هر کس را که مالش از یاد خدا باز دارد و اساساً هر چیزی که باعث غفلت از یاد خدا باشد، زیانکاری و خسران است.

و از این رو عیسی (ع) فرموده است: اگر کسی مال را از غیر راه حلال به دست آورد، آن مال سه ویژگی دارد؛ گفتند: اگر آن مال از راه حلال باشد چه؟ فرمود: در راه ناحق صرف کند. گفتند: اگر در راه صحیح صرف کند چه؟ گفت: اصلاح مال از یاد خدا غافل می سازد، و این خود درد کشنده ای است، زیرا اصل عبادت و راز آن یاد خدا و اندیشه در عظمت او و در باره مصنوعات اوست و همه اینها به دلی آسوده نیاز دارد، در صورتی که زمین دار صبح و شام در اندیشه ستیز با کشاورزان و حسابرسی است و دشمنی با افراد شریک و نزاع سرآب و مرزهای زمین و کشمکش با مأموران دولت در باره مالیات، و با مزدوران در مورد کوتاهی در کارشان و با زارعان در باره خیانتشان است و همچنین بازرگان در اندیشه خیانت شریک و سود را تنها بردن، و کوتاهی در کار و از بین بردن سرمایه است، و همین طور صاحب گوسفند و سایر انواع مال، و آن که کمتر از همه گرفتاری دارد، پول نقدی است که زیر زمین مخفی کرده (11) همواره در این فکر است که چگونه خرج کند و چگونه نگهداری کند، و می ترسد از اینکه مبادا کسی از آن مطلع شود، و فکر می کند چگونه طمع مردم را از آن ببرد، و راههای

اندیشه دنیاداران بی نهایت است، اما آن که تنها غذای یک روزش را دارد از تمام اینها آسوده است، و از آنچه که صاحبان مال دنیا رنج می برند از قبیل ترس، غم، اندوه و دفع حاسدان و تحمل شداید، نگهبانی اموال و به دست آوردن مال، در امان است. بنا بر این پادزهر اموال، استفاده به مقدار نیاز از مال دنیاست برای مواردی که قبلاً گفتیم و برای آماده ساختن جسم برای عبادت ضرورت دارد و صرف کردن مقدار اضافه را در مورد همسایه ها و در راههای خیر از قبیل صدقات و نظیر آن، و غیر از اینها سموم و آفات است.

ستایش ثروت و جمع بین ستایش و نکوهش آن

1- **إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ...**

-بقره، آیه 177 2- نعم المال الصالح للرجل الصالح.

3- **وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ.**

-کهف، آیه 82 4- **وَيُؤْمِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا.**

-نوح، آیه 12 5- **كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا.**

6- **اللَّهُمَّ اجْعَلْ قُوَّةَ آلِ مُحَمَّدٍ كِفَافًا فَلَمْ يَطْلُبْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا يَتَمَحَّضُ خَيْرُهُ.**

7- **اللَّهُمَّ أَحِينِي مَسْكِينًا وَأَمْتِنِي مَسْكِينًا.**

8- **تَعَسَ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَ عَبْدُ الدَّرْهَمِ تَعَسَ وَلَا ائْتَعَسَ.**

9- در حدیث چنین آمده است که: هر کس سنگی را دوست بدارد، آن را پرستیده است-م.

10- **مَا وَقَى بِهِ الْمَرْءُ عَرْضَهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ.**

11- **وَيَا دِرْعَمَ مَا مِثْلُهَا بَيْنَ بَانِغِيهَا مِنْ مَخْتَلِفِ بَلُوكَةٍ كَرْدَةٍ بِأَشَدِّ م.**

بدان که تنگدستی، ستایش شده است، لکن سزاوار است که شخص تنگدست قانع بوده، و چشم طمع به مال مردم نداشته باشد، و به آنچه آنها دارند بی توجه باشد، و از طرفی به کسب مال دنیا هم حریص نباشد، و به هر حال، این اوصاف فراهم نمی آید مگر اینکه انسان به مقدار ضرورت از خوردن، آشامیدن، و پوشیدن قناعت کند، و بر مقدار اندک از اینها بسنده کند، و به افزون طلبی و آرزوی زیاد، دل نبندد، زیرا در آن صورت قناعت پیشه نبوده و ناگزیر به طمع و ذلت حرص آلوده می شود و حرص و طمع سرانجام او را به اخلاق ناپسند و اعمال زشتی که بر خلاف جوانمردی است می کشاند. در حالی که سرشت آدمی نیز بر حرص و طمع، دوری از قناعت نهاده شده است.

پیامبر خدا (ص) فرموده است: اگر فرزند آدم دو بیابان پر از طلا داشته باشد، خواهان بیابان سوّمی است، و باطن فرزند آدم را جز خاک چیزی پر نخواهد کرد، در حالی که به آنجا که باید باز گردد باز می گردد (1).

و آن بزرگوار می فرماید: دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: جوینده علم و جویای مال (2).

و نیز آن گرامی فرمود: فرزند آدم هر چه پیر می شود، دو خصلت او جوان می شود: آرزو و علاقه به مال دنیا (3). و چون این طبیعت آدمی باعث گمراهی بوده و غریزه کشنده ای است، خدا و پیامبرش قناعت را ستوده اند.

پیامبر(ص) می فرماید: خوشا به حال کسی که هدایت به اسلام شده و به قدر کفاف زندگی داشته و بدان قانع است(4).

و نیز فرموده است: بی نیازی در ثروت زیاد نیست، بلکه بی نیازی همان مناعت طبع است(5).

و آن بزرگوار از زیادی حرص و طلبی افزون نهی فرموده است: ای مردم، در طلب دنیا نیکوکار باشید. زیرا جز آنچه مقدر است برای کسی میسر نشود و بنده خدا از دنیا نمی رود تا آنچه را که در دنیا برای او مقدر شده بطور کامل استفاده کند، هر چند که او نخواهد(6).

آورده اند که حضرت موسی(ع) از خدای متعال درخواست کرد: بار الها کدام يك از بندگان تو بی نیازتر است؟ خطاب رسید: آن که از همه قانعتر به بخشوده ماست. عرض کرد: کدام يك عادلتر است؟ خطاب رسید: آن که نسبت به خود از همه با انصافتر است.

ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا(ص) فرمود: جبرئیل بر سويدای قلبم دمید که هیچ کسی هرگز نمی میرد تا اینکه روزی خود را بطور کامل بخورد، بنا بر این از خدا بترسید، و در طلب روزی، نیکجو باشید(7).

ابو هریره می گوید: پیامبر به من فرمود: ای ابو هریره، هر وقت گرسنگی به تو سخت گرفت، به گرده نان و کوزه آبی قناعت کن اگر نه دنیا باعث هلاکت است(8).

و آن گرامی فرموده است: پرهیزگار باش تا عابدترین مردم باشی، قناعت پیشه باش تا سپاسگزارترین فرد باشی، و بر مردم پسند آنچه را که بر خود می پسندی تا مؤمن باشی(9).

و رسول خدا(ص) در روایتی که ابو ایوب انصاری نقل می کند و از طمع نهی فرموده است، می گوید: مرد عربی خدمت پیامبر(ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله(ص) مرا به سخنی کوتاه موعظه کن! پیامبر فرمود: وقتی که نماز

می خوانی نماز وداع بخوان، و هرگز سخنی را مگو که بعدها از آن معذرت خواهی کنی، و از آنچه دست مردم است، نومید باش (10)! مالک بن عوف اشجعی می گوید: نزد رسول خدا (ص) نه، یا هشت و یا هفت نفر بودیم، فرمود: آیا شما نمی خواهید با رسول خدا بیعت کنید؟ عرض کردیم: مگر ما تا کنون با شما بیعت نکرده ایم؟ دوباره فرمود: آیا شما با رسول خدا بیعت نمی کنید؟ ما دستهایمان را باز کردیم و با آن بزرگوار بیعت کردیم، یکی از ما گفت: چه بیعت کنیم و روی چه چیز بیعت کنیم؟ فرمود: خدا را عبادت کنید و چیزی را شریک خدا ن شمارید و پنج وعده نماز گزارید، و گوش به فرمان بوده و مطیع باشید و یک کلمه را آهسته فرمود: از مردم چیزی در خواست نکنید (11). اما آن سخن آهسته، ولایت علی بن ابی طالب به عنوان خلافت بعد از آن بزرگوار بوده است. جز اینکه راوی بنا به خواست خود، این مطلب را نگفته است.

یکی از بزرگان می گوید: طمع، خود فقر است، اما چشم نداشتن به مال مردم بی نیازی است، و برآستی آن که از مال مردم چشم پوشی کند از مردم بی نیاز است.

به یکی از حکما گفتند: بی نیازی چیست؟ گفت: آن کم طمعی، و کمی آرزو و رضایت تو، به مقدار کفایت است. و از این رو است که گفته اند:

زندگی چند ساعتی است که می گذرد، و گرفتاریهای روزگار است که تکرار می شود (12). یکی از بزرگان نان خشک را با آب تر می کرد و می خورد و می گفت: هر کس بر این قانع باشد به کسی نیازمند نباشد.

ابن مسعود گوید: هیچ روزی نیست که فرشته ای ندا نکند: ای فرزند آدم، اندکی که تو را بس باشد بهتر است از زیادی که باعث سرکشی تو شود.

دیگری گوید: شکمت یک و جب در یک و جب است، تو را وارد آتش دوزخ نکند.

روایت شده است که خدای متعال فرمود: ای فرزند آدم! اگر تمام دنیا از

آن تو باشد، جز به مقدار قوت مال تو نیست، و من به مقدار قوت به تو داده ام در صورتی که حسابش را به عهده دیگران نهاده ام پس من به تو احسان کرده ام.

ابن مسعود گوید: هر گاه کسی از شما در پی حاجتی بود، اندک اندک آن را بطلبد، تا کسی نیاید و بگوید: همی تو و تو! تا کمر او را بشکنند، زیرا آنچه نصیب او است و یا آنچه روزی شده است به او می رسد.

یکی از بنی امیه به ابو حازم نوشت که نیاز مندیهای خود را به او بنویسد، ابو حازم در جواب نوشت: نیاز مندیهایی را به مولایم نوشتم و او به من آنچه را مرحمت کرد پذیرفتم و آنچه را که نداد، قناعت ورزیدم.

یکی از دانایان می گوید: به نظر من غم حسود از همه کس دراز مدت تر است، و شخص قناعت پیشه از همه کس زندگی گواراتر و خوشتری دارد، و حریص آنگاه که سفره طمع خود را بگسترد از همه کس در برابر اذیت و آزار مقاومتر است، و از همه کس زندگی آن کسی راحت تر است که دنیا را ترك گفته باشد، و از تمام مردم، آن عالمی پشیمان تر است که در وظیفه خود کوتاهی کرده باشد.

مرد عربی برادر خود را به خاطر حرص و آزش سرزنش می کرد و می گفت:

برادر! تو هم طالبی و هم مطلوب؛ چیزی در پی تو است که از دست آن خلاصی نداری، و تو در پی چیزی هستی که به قدر کفایت به تو می رسد و هر چه از نظر تو پنهان بود، بر تو روشن شده است، و تو در آن حال نبودی، که اکنون رسیده ای! برادر، تو گویا هیچ آدم حریصی را ندیده ای که محروم بوده، و پارسایی را ندیده ای که روزی خوار است! یکی از شعرا می گوید:

تورا می بینم که مال فراوانت باعث شده است تا بیشتر حریص دنیا باشی که گویا تو هرگز نمی میری.

پس آیا تو پایانی داری که روزی به آنجا رسیدی بگویی مرا بس است، من به این مقدار بسنده ام (13). یکی از بزرگان گوید: آورده اند که

مردی گنجشکی را شکار کرد، و آن گنجشک به وی گفت: می خواهی مرا چه کنی؟ گفت: می خواهم، سر ببرم و بخورم. گنجشک گفت: به خدا سوگند که من اشتهای تو را نسبت به گوشت فرو نمی نشانم و از گرسنگی سیر نمی کنم، اما می توانم به تو سه خصلت بیاموزم که از تمام دنیا و خوردن من برای تو بهترند؛ یکی از آنها را موقعی به تو می آموزم که هنوز در دست توام و دومی را وقتی که روی درخت باشم، اما سومی را وقتی به بالای بام بروم! آن مرد گفت: بسیار خوب، اولی را بگو! گفت: بر آنچه از دست داده ای اندوهگین مباش! پس آن مرد، او را رها کرد، وقتی که سر درخت رفت، گفت: دومی را بگو! گنجشک گفت: چیزی را که ممکن نیست باور نکن! سپس پرواز کرد و بر بالای بام قرار گرفت و گفت: ای بدبخت، اگر مرا سر می بریدی، از سنگدانم دو مروارید به دست می آوردی که وزن هر کدام بیست مثقال بود! آن مرد لبهایش را از غصه گاز گرفت و اندوهناک شد و گفت: سومی را بگو! گنجشک جواب داد: تو نصیحتهای قبلی را فراموش کردی، چگونه سومی را بگویم؟ مگر من به تو نگفتم:

نباید بر آنچه از دست داده ای تأسف بخوری، و نباید آنچه را که ممکن نیست باور کنی! من با گوشت و پر و بالم بیست مثقال نمی شوم چگونه در سنگدانم دو مروارید ممکن است که وزن هر کدام بیست مثقال باشد! این را گفت و پرواز کرد و رفت، این مثلی است برای طمع زیاد آدمی، زیرا طمع او را از درك حقیقت دور می سازد به حدی که غیر ممکن را ممکن می پندارد.

یکی از بزرگان می گوید: امیدواری رشته ای است در دل که پای تو را بسته است، سر رشته را از دل بر کن تا بند از پای تو بگسلد.

کسی می گوید: بر هارون الرشید وارد شدم، دیدم به کاغذی نگاه می کند که با طلا نوشته شده است، همین که مرا دید لبخندی زد، گفتم: چیز سودمندی است؟ گفت: آری، این دو شعر را در یکی از خزینه های بنی امیه پیدا کردم و نظرم را جلب کرد، و سومین شعر را هم خودم بر آنها افزودم، آنگاه، شعرها را برای

هر گاه دری را که نیاز نداری به روی تو بسته بود، آن را رها کن، برای نیازی دیگر که در آن به رویت باز خواهد بود. همانا پر کردن غلاف شکم تو را بس است. و برای اجتناب از کارهای بد، بدی آنها تو را کفایت می کند تو نباید باعث آبروریزی خود شوی که کیفر و مجازات تو را از ارتکاب گناهان دور می سازد (14).

عبد الله بن سلام از کعب پرسید: چه چیز باعث می شود، که علوم پس از این که شنیده و فهمیده شده اند از صفحه دل دانشمندان پاک می شوند؟ گفت:

حرص و طمع و از مردم چیزی خواستن. یکی گفت: این سخن را بازتر کن؟ گفت: شخص به چیزی طمع می ورزد و آن را می خواهد، و دیش را در آن راه از دست می دهد، و آزمندی نفس به این چیز و آن چیز باعث می شود که انسان نخواهد هیچ چیز را از دست بدهد! و همین طور به چیزی نیاز پیدا می کنی، وقتی کسی نیاز تو را بر آورد، افساری به دماغت زده و به هر جا که بخواهد می کشد، و تو تسلیم او می شوی به خاطر علاقمندیت به دنیا به او سلام می دهی، وقت مریضیش از او عیادت می کنی، در صورتی که نه سلام را برای خدا و نه عیادت از او را برای خدا انجام می دهی، با این که اگر نیازی به او نداشتی، همه اینها برای تو خیر و نیکی بود.

یکی از حکما می گوید: از کارهای شگفت آدمی آن است که اگر به او می گفتند تو برای همیشه در دنیا می مانی در توان قوای وجودیش نبود که این قدر حرص به جمع آوری دنیا داشته باشد با این مدت کوتاه عمر و انتظار زوال که دارد! کسی می گوید: به راهی برخوردیم، پرسیدم: از کجا روزی می خوری؟ جواب داد: از خرمن فیض خداوند مهربان و آگاهی که این آسیا را برای ساییدن آفریده است و با دستش اشاره به دندانهایش کرد!

نكوهش حرص، طمع و ستایش قناعت و قطع امید از مال مردم

- 1- لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى وراءهما ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب على من تاب.
- 2- منهومان لا يشبعان طالب علم و طالب مال.
- 3- يهرم ابن آدم و يشب منه اثنتان: الأمل و حب المال.
- 4- طوبى لمن هدى للإسلام و كان عيشه كفافا و قنع به.
- 5- ليس الغنى كثرة العرض إنما الغنى غنى النفس.
- 6- ألا أيها الناس أجملوا في الطلب فإنه ليس للعبد إلا ما كتب له و ليس يذهب عبد في الدنيا حتى يستكمل ما كتب له في الدنيا و هي راغمة.
- 7- إن روح القدس نفث في روعى أن نفسا لن تموت حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله و أجملوا في الطلب.
- 8- يا أبا هريرة إذا اشتد بك الجوع فعليك برغيف و كوز من ماء و على الدنيا الدمار.
- 9- كن ورعا تكن أعبد الناس و كن قنعا تكن أشكر الناس و أحب للناس ما تحب لنفسك تكن مؤمنا.
- 10- إذا صليت فصل صلاة مودّع و لا تحدثن بحديث تعتذر منه غدا و اجمع الأياس عمّا في أيدي الناس.
- 11- ألا- تبايعون رسول الله قلنا: أو ليس قد بايعناك يا رسول الله؟ ثم قال: ألا تبايعون رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فبسطنا أيدينا فبايعناه فقال قائل: ما بايعناك فعلام نبايعك؟ قال: أن تعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا و الصلوات الخمس و تسمعوا و تطيعوا و أسرّ كلمة خفية و لا تسألوا الناس شيئا.
- 12- العيش ساعات تمرّ *** و خطوب أيام تكرّ
- 13- أراك يزيدك الاثراء حرصا *** على الدنيا كأنك لا تموت
فهل لك غاية إن صرت يوما *** إليها قلت حسبي قد كفيت
- 14- إذا سدّ باب عنك من دون حاجة *** فدعه لأخرى يفتح لك بابها
فإن قراب البطن يكفيك ملؤه *** و يكفيك سوءات الأمور اجتنابها
و لا تك مبذالا لعرضك و اجتنب *** ركوب المعاصي يجتنبك عقابها.

بدان که این دارو معجونی از سه عنصر؛ صبر، علم و عمل است، و باز مجموع اینها وابسته به اموری هستند: به کار بستن اقتصاد و میانه روی در زندگی و مدارا در خرج و صرف مال. پس هر کس خواهان عزت قناعت است، لازم است که درهای حرص را به روی خود در حد امکان ببندد، و خود را به مقدار لازم و ناگزیر قانع سازد، زیرا کسی که بسیار حریص است و در خرج و انفاق، میدان عملش گسترده است نمی تواند قناعت کند. بلکه اگر تنها یک نفر است به یک لباس و به یک غذا- هر چه باشد- باید بسنده کند، و تا ممکن است از خواسته های خود کم کند و نفسش را آرام و سرکوب سازد! اگر عائله دارد، هر کدام از آنها را نیز به این مقدار قانع سازد، زیرا این مقدار با اندک کوشش به دست آید، و می شود از راه صحیح کسب کرد، پس اقتصاد در زندگی اصل و ریشه قناعت است، یعنی صرفه جویی در خرج و مصرف و خودداری از ولخرجی.

پیامبر (ص) فرموده است: کسی که رعایت اقتصاد کند، محتاج نگردد (1).

و نیز فرمود: سه چیز نجات بخشند: ترس از خدا در نهان و آشکار، و میانه روی در هنگام بی نیازی و نیازمندی و عدالت بهنگام خوشنودی و خشم (2).

نقل کرده اند که مردی ابو درداء را دید که دانه ای از زمین می چیند و می گوید: از نشانه های فهم و درک تو آن است که در زندگی، مدارا کنی.

ابن عباس گوید: پیامبر (ص) فرمود: میانه روی و خوشرفتاری و هدایت درست، يك قسمت از بیست و چند قسمت نبوتند (3).

در خبر آمده است: سنجش دخل و خرج نیمی از زندگی است. و پیامبر (ص) فرمود: هر کس میانه رو باشد، خداوند او را بی نیاز سازد، و هر کس ولخرجی کند، خداوند او را تنگدست گرداند، و هر کس به یاد خدا باشد خداوند او را دوست بدارد (4).

و آن گرامی فرموده است: هر گاه قصد انجام کاری را کردی، آرامش و وقار را رعایت کن، تا خداوند برای تو گشایشی فراهم کند، و صرفه جویی در خرج از مهمترین کارهاست (5).

هر گاه روزی به مقدار کفایت برای انسان فراهم بود، سزاوار نیست که به خاطر آینده، زیاد نگران باشد، از این رو، کوتاه کردن آرزو، و توجه به آن که روزی مقدر ناگزیر به او می رسد می تواند به رفع نگرانی کمک کند، و نباید زیاد حرص بزند، زیرا زیادی حرص، باعث زیاد شدن روزی نمی شود، بلکه سزاوار آن است که به وعده الهی مطمئن باشد که فرموده است: «هیچ جنبنده ای در روی زمین وجود ندارد، مگر این که خداوند روزی او را می رساند (6)». و این حالت حرص ناشی از آن است که شیطان به انسان وعده تنگدستی می دهد، و او را به کار ناشایست وامی دارد، و می گوید: اگر بر گردآوری و اندوختن مال حرص نوری چه بسا که بیمار شوی و چه بسا که تنگدست شوی و محتاج شوی تا به ذلت در پیوستگی تن در دهی، همواره او را در تمام طول عمر وادار می سازد تا به دنبال مال دنیا باشد، از ترس اینکه مبادا به رنج و زحمت بیفتد، و در همان حال به او می خندد که چگونه به زحمت افتاده است، و این وعده شیطان با غفلت انسان از یاد خدا همراه است به تصوّر اینکه در حالات بعدی به خدا پناه خواهد برد، و پس از فراغت از جمع آوری مال به یاد خدا خواهد بود، و ای بسا که موفق نمی شود، در همین زمینه گفته اند:

هر کس اوقات خود را در جمع آوری مال صرف کند از ترس اینکه مبادا تنگدست شود، او خود را بیچاره کرده است (7).

پسران خالد به حضور پیامبر رسیدند، فرمود: از روزی خود ناامید مباشید، تا وقتی که سرهایتان بجنبند و زنده باشید، زیرا انسان را مادرش وقتی که می زاید، هیچ گونه وسیله دفاعی ندارد، بعدها خداوند به او می دهد (8)! انسان از حرص و آز دست بر نمی دارد، مگر اینکه به تدبیر الهی حسن نیت داشته باشد و مطمئن باشد که او روزی بندگان را مقدر فرموده است، و روزی ناگزیر با صحیح طلب کردن، به او می رسد بلکه لازم است بدانند که روزی بنده از راههایی که او خود نمی داند بیشتر می رسد، خداوند متعال فرماید:

«هر کس از خدا بترسد، برای او گشایشی قرار داده و از جایی که گمان نمی برد، به او روزی می دهد (9).» پس هر گاه دری را که از آنجا انتظار روزی داشت به روی او بسته شود، نباید نگران و پریشان خاطر شود، پیامبر (ص) فرموده است:

خداوند روزی بنده مؤمنش را نمی رساند، مگر از راهی که او خود تصور نمی کند (10)! یکی از بزرگان می گوید: از خدا بترس که من هیچ پرهیزگاری را محتاج ندیده ام، یعنی، پرهیزگاری کسی را نمی گذارد تا به مقدار نیاز به کسی محتاج شود، بلکه خداوند به دل مسلمانان می اندازد تا روزی او را به او برسانند (11).

یکی از بزرگان می گوید به عربی گفتم: زندگی از کجا تأمین می شود؟ گفت: از راهنمایی حجاج، گفتم: هر گاه مانعی پیش آمد چه؟ شروع کرد به گریه کردن، و گفت: اگر زندگی ما جز از راهی که می دانیم فراهم نمی آمد، ما زنده نبودیم! پس این مطلب باید روشن شود تا ترس و بیمی که شیطان از تنگدستی بر ما وارد می سازد از بین برود و سزاوار است که فایده قناعت، یعنی عزت غنای طبع

و همچنین ذلت حرص و طمع را بدانیم، که انسان در آن صورت، علاقمند به قناعت می شود، زیرا حرص بدون رنج نمی شود، و هیچ رنجی بدون ذلت نیست، و در قناعت تنها رنج صبر در برابر خواسته های زاید است و این رنجی است که هیچ کس از آن آگاه نمی شود بعلاوه اجر اخروی که دارد، و علاوه بر آن عزت نفس و قدرت بر اجرای امر حق را نیز تقویت می کند، و از طرفی کسی که طمع و حرصش زیاد باشد، نیازمندیش به مردم افزون خواهد بود و هر کس نیازش به مردم زیاد باشد، خود را به ذلت افکنده و دینش را به نابودی کشیده است. و هر کس عزت نفس را بر شکم پرستی مقدم ندارد، او کم خرد و ناقص الایمان است.

پیامبر (ص) فرمود: عزت مؤمن در گرو بی نیازی او از مردم است، و آزادگی و عزت در گرو قناعت اوست (12).

امیر المؤمنین (ع) فرمود: تو خود را از همه کس بی نیاز بدان که تو خود نظیر آنهایی. و به هر کس که می خواهی خود را نیازمند کن تا اسیر او باشی، و به هر کس خواستی نیکی کن، تا امیر او گردی (13).

لازم است که آدمی بیشتر در باره رفاه یهود و نصارا و مردمان پست، و نادان از ابلهان و مردم ساده بیابان نشین، و همچنین بی دینان و بی خردان، بیندیشد، و بعد در باره پرهیزگاران و افراد شایسته دقت کند و سخنان آنها را بشنود و در حالاتشان مطالعه کند، آنگاه عقل خود را مخیر سازد بین آن که خود را نظیر دون مایگان قرار دهد، و یا از عزیزترین مردم در پیشگاه خدا پیروی کند، تا اینکه این تحمل روزی اندک و قناعت بر او آسان شود، و بداند که در شکم پرستی، الاغ، پرخورتر از اوست و در برخورداری از غریزه جنسی، خوک بالاتر از اوست و در آرایش پوشاک و مرکب سواری یهود از او بالاترند، حال اگر او به اندک قناعت کند و به آن راضی باشد، به مرتبه او نمی رسند جز اولیاء و انبیاء (ع).

و انسان بداند که جمع آوری مال دنیا خطرها دارد، چنان که قبلا یاد آور

شدیم، آفتهای مال با از دست رفتن مقام اخروی او شروع می شود در جایی که باید حساب پس بدهد، و تنگدستان پانصد سال پیش از او وارد بهشت می شوند، و او اگر به مقدار کفایت بسنده نکند، در زمره ثروتمندان خواهد بود و از جرگه فقرا بیرون می رود، و اگر بخواهد این مقامات را حفظ کند باید به کسانی که در دنیا پایین تر از اویند نگاه کند نه به بالاتر از خود، زیرا شیطان همواره نظر او را به بالاتر و امی دارد، و به او می گوید: از پی مال دنیا بودن کوتاهی نکن که ثروتمندان از نعمت خوراکیها و پوشاکها برخوردارند، و نظر او را در باره دین و توجه به پایین تر منصرف می سازد و می گوید: به خود سخت نگیر، چرا می ترسی در حالی که فلانی داناتر از تو است و نمی ترسد، و همه مردم سرگرم رفاهند، و تو خود را از مردم جدا نکن! ابو ذر- خدایش پیامرزد- می گوید: حبیبم، پیامبر گرامی (ص) مرا نصیحت کرد که به پایین تر از خودم نگاه کنم نه به بالاتر از خودم، یعنی در امور دنیا باید چنین باشم.

ابو هریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه کسی از شما خواست به آن که خداوند مال و نعمتی داده است نگاه کند باید به کسانی که پایین تر از او هستند، بنگرد (14).

به این وسیله است که انسان می تواند قناعت را به دست آورد، و اساس کارها صبر و کوتاهی دامنه آرزوهاست و بدانند که نهایت صبر و پایداری در دنیا چند روزی است که باعث بهره مندی وی در روزگاران طولانی و بی پایان می گردد، چنان که خدای متعال فرموده است: «تا آسمانها و زمین پایدار است در نعمتهای الهی جاودانند (15)» و او چون بیماری است که بر تلخی دارو و بد طعمی آن به خاطر شفا و بهبودی خود، صبر می کند.

1- ما عال من اقتصد.

2- ثلاث منجيات: خشية الله في السرّ والعلاية والإقتصاد في الغنى والفقر والعدل في الرضا والغضب.

3- الإقتصاد و حسن السمت و الهدى الصالح جزء من بضع و عشرين جزءا من النبوة.

4- من اقتصد أغناه الله و من بذر أفقره الله و من ذكر الله عزّ و جلّ أحبّه الله.

5- اذا أردت أمرا فعليك بالتؤدة حتّى يجعل الله لك فرجا و مخرجا و التؤدة في الإنفاق من أهمّ الامور.

6- و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... -هود، آیه 6.

7- و من ينفق الساعات في جمع ماله ***مخافة فقر فالذي فعل الفقر

8- لا تأيسا من الرزق ما تهزمت رؤوسكما فإنّ الانسان تلده امه أجم ليس عليه قشر ثمّ يرزقه الله تعالى.

-کنایه از اینکه انسان در آغاز تولد هیچ چیز ندارد و قادر به هیچ کاری نیست، اما خداوند روزی او را می رساند و به او توان انجام کار می دهد-م.

9- مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. . طلاق، آیه 3.

10- أبى الله أن يرزق عبده المؤمن إلا من حيث لا يحتسب.

11- تقوا چون متضمن ایمان به خداست باعث توکل و قناعت می شود، و خود اینها باعث بی نیازی از خلق و تلاش توأم با اعتماد به خدا گشته در نتیجه خداوند با فراهم آوردن وسایل، روزی انسان با تقوا را من حيث لا يحتسب می رساند بدون نیاز به دیگران-م.

12- عزّ المؤمن استغناؤه عن الناس و في القناعة الحرية و العزّ.

13- استغن عمّن شئت فأنت نظيره و احتج إلى من شئت فأنت أسيره و أحسن إلى من شئت فأنت اميره.

14- إذا نظر أحدكم إلى من فضّله الله تعالى عليه في المال و الخلق فلينظر إلى من هو أسفل منه ممّن فضّل عليه.

15- خالدين فيها ما دامت السماوات و الأرض . . -هود، آیه 107.

بدان که مال دنیا اگر در دسترس نباشد، شایسته است که انسان قناعت پیشه کند و حرص نورزد و اگر مال و ثروتی داشت سزاوار است که آن را در راه خدا صرف کند و ایثار و بخشندگی داشته باشد، و از حرص و بخل دوری کند، زیرا بخشندگی از خصلت‌های انبیاء و ریشه و مایه نجات است.

از پیامبر نقل کرده اند که آن بزرگوار فرمود: سخاوت درختی است از درختان بهشت آویخته تا زمین، هر کس به شاخه ای از آن چنگ زند او را به بهشت می کشاند(1).

جابر گوید: رسول خدا از قول جبرئیل گفت: خداوند فرموده است: این دینی است که من برای خود پسندیده ام، و این دین جز با سخاوت و حسن خلق راست و استوار نشود، پس شما آن را با این دو خصلت، تا می توانید عزیز بدارید(2). و در روایت دیگری است: تا وقتی با آن همراهید، به وسیله سخاوت و حسن خلق عزیز بدارید.

و از آن گرامی (ص) است: خداوند اولیای خود را جز با سخاوت و حسن خلق، با خوی دیگری نسرشته است(3). و از جابر است که می گوید: از رسول خدا پرسیدند: کدام صفت مؤمن بالاتر است؟ فرمود: شکیبائی و بخشندگی(4) و آن بزرگوار فرمود: دو خصلتند که خداوند آنها را دوست می دارد: حسن خلق و سخاوت، و اما آن دو صفتی که مبعوض خداوندند، عبارتند از بد اخلاقی و بخل(5).

یکی از اصحاب می گوید: عرض کردم: یا رسول الله، مرا به عملی راهنمایی کن که باعث رفتنم به بهشت شود؟ فرمود: از جمله عوامل آمرزش، غذا دادن به دیگران، سلام را آشکارا گفتن و سخن نیکو بر زبان آوردن(6).

ابو هریره می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: سخاوت درختی است در بهشت، پس هر کس دارای سخاوت شود به یکی از شاخه های آن چنگ زده است، و این شاخه او را رها نمی کند، تا او را وارد بهشت سازد، و حرص و آز نیز درختی است از آتش، هر کس آزمند باشد به شاخه ای از آن چنگ زده است، تا اینکه وارد آتش جهنم شود(7).

و آن بزرگوار فرموده است: از گناه شخص سخاوتمند بگذرید، زیرا خداوند دست او را هر گاه لغزشی پیدا کند، می گیرد، و هر گاه تنگدست شود، دری به روی او می گشاید(8).

ابن مسعود می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: روزی، به کسی که غذا به دیگران می خوراند، زودتر می رسد تا کارد به گلوگاه شتر، و برآستی که خداوند افتخار می کند به فرشتگان، نسبت به آن شخص که غذا به دیگران می خوراند(9).

و آن گرامی فرموده است: آدم بخشنده، هم به خدا نزدیک است، و هم به مردم، هم به بهشت، و از آتش دوزخ، دور است، و آدم بخیل هم از خدا و هم از مردم و هم از بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است(10).

فضیلت سخاوت

1- السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ مُتَدَلِّيَةٌ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ أَخْذِ مِنْهَا غَصْنًا قَادَهُ ذَلِكَ الْغَصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ.

2- قال جبرئيل عليه السلام: قال الله تعالى: إِنَّ هَذَا دِينِ ارْتَضِيْتَهُ لِنَفْسِي وَ لَنْ يَصْلِحَهُ إِلَّا السَّخَاءُ وَ حَسَنَ الْخَلْقِ فَأَكْرَمُوهُ بِهِمَا مَا اسْتَطَعْتُمْ.

-فأكرموه بهما ما صحبتموه.

3- ما جيل الله تعالى أوليائه إلا على السخاء و حسن الخلق.

4- وعن جابر قيل: يا رسول الله أى الايمان أفضل؟ قال: الصبر و السّماحة.

5- خلقان يحبهما الله عزّ و جلّ و خلقان يبغضهما الله عزّ و جلّ فأما اللذان يحبهما فحسن الخلق و السّخاء و أما اللذان يبغضهما فسوء الخلق و البخل.

6- عن بعضهم قال: قلت: يا رسول الله دلّني على عمل يدخلني الجنة قال: إنّ من موجبات المغفرة بذل الطّعام و إفشاء السّلام و حسن الكلام.

7- السّخاء شجرة في الجنة فمن كان سخياً أخذ بغصن من أغصانها فلم يتركه ذلك الغصن حتى يدخله الجنة و الشّح شجرة في النار فمن كان شحيحاً أخذ بغصن من أغصانها حتّى يدخله النار.

8- تجافوا عن ذنب السّخي فإنّ الله آخذ بيده كلّما عثر و فاتح له كلّما افتقر.

9- الرزق إلى مطعم الطّعام أسرع من السّكين إلى ذروة البعير و إنّ الله تعالى يباهى بمطعم الطّعام الملائكة.

10- إنّ السّخي قريب من الله قريب من النّاس قريب من الجنة بعيد من النّار و إنّ البخيل بعيد من الله بعيد من النّاس بعيد من الجنة قريب من النّار.

ص: 320

خداوند متعال فرماید: «... و کسانی که نفس خود را از بخل باز می دارند، پس آنها، همان رستگارانند(1)». و نیز فرموده است: «آنانی که بخل می ورزند، بدان چه خداوند از فضل خود به ایشان مرحمت کرده است نباید گمان کنند که این عمل بهتر است برایشان، بلکه برایشان بدتر است، روز رستاخیز، هر آنچه را که بخل کرده اند به صورت طوقی به گردن آنها بیندازند(2)». و باز فرموده است: «آنانی که بخل می ورزند، و مردمان را نیز به بخل وامی دارند، و آنچه را که خداوند از فضل خود به ایشان داده است پنهان می دارند(3)». رسول خدا(ص) فرموده است: دوری کنید از بخل زیرا که بخل پیشینیان شما را هلاک کرده و آنها را وادار به خونریزی و حلال دانستن حرامها نموده است(4).

و آن گرامی فرموده است: بخیل، فریبکار، خائن، بدخو، فاسد و کسی که پس از خدمتی به دیگران منتّ زیادی بگذارد، وارد بهشت نمی شود(5).

و آن بزرگوار فرمود: سه کس در هلاکتند: پیری که مرتکب زنا شود، بخیلی که اگر چیزی به کسی داد زیاد منتّ گذارد، و عائله مند محتاجی که از اقدام برای تأمین عائله اش تکبر ورزد(6)!

آن گرامی فرمود: بار خدایا به تو پناه می برم از بخل، و به تو پناه می برم از ترس و به تو پناه می برم از این که به عمر زیادی برسم که باعث شکستگی من شود(7).

رسول خدا(ص) فرمود: خدا را به عزّت و بزرگیش سوگند می دهم که هیچ آدم بخیل و حریص را وارد بهشت نسازد(8).

نکوهش بخل

1- وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. -حشر، آیه:10.

2- وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. -آل عمران، آیه 176.

3- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...-نساء، آیه 42.

4- إِيَّاكُمْ وَالشَّحَّ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ يَسْفِكُوا دِمَائِهِمْ وَيَسْتَحِلُّوا مَحَارِمَهُمْ.

5- لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَخِيلٌ وَلَا خَبٌّ وَلَا خَائِنٌ وَلَا سَيِّئُ الْمَلِكَةِ وَلَا خَبَّالٌ وَلَا مَنَّانٌ.

6- ثلاث مهلكات: الشيخ الزّاني و البخيل المَنَّان و المعيل المختال.

7- اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَخْلِ و أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَبْنِ و أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَرُدَّ إِلَى أَرْضِ الْعَمْرِ.

8- أقسم الله تعالى بعزّته و عظّمته و جلاله لا يدخل الجنّة بخيلا و لا شحيحا.

بدان که سخاوت و بخل هر کدام دارای مراتبی هستند، بالاترین درجه سخاوت ایثار است و ایثار عبارت است از این که با وجود نیاز به مالی آن را به دیگران بخشش کند.

اما سخاوت عبارت از دادن مالی که خود نیاز ندارد به نیازمند و یا غیر نیازمند، البته دادن مال با وجود نیاز مهمتر است! و همان طوری که سخاوت گاهی به آنجا می رسد که با وجود نیاز خود، به دیگران بخشش کند، بخل نیز گاهی به آنجا می رسد که با وجود نیاز، بر خود نیز بخل می ورزد، چه بسا بخیلی که مال را نگه می دارد، و بیمار می شود و خود را مداوا نمی کند، و چیزی را میل دارد اما بخل مانع از پرداخت وجه آن می شود در صورتی که اگر به رایگان به او بدهند، می خورد و او با وجود نیاز، به خود نیز بخل می ورزد، در صورتی که ایثارگر دیگران را به خود ترجیح می دهد با این که خود نیازمند است، حال ببینید چه قدر فاصله است بین این دو نوع آدم، به راستی که اخلاق موهبتی است الهی که به هر کس خدا بخواهد می دهد، و بالاتر از ایثار در مراتب سخاوت مرتبه ای نیست، و خداوند متعال، ایثارگران را ستوده و فرموده است: «...دیگران را بر خود مقدم می دارند، در حالی که خود نیازمندند(1)» آن گرامی فرموده است: هر کس که چیزی را خود بخواهد، اما خواسته خود را نادیده بگیرد و دیگری را بر خود مقدم بدارد، خداوند او را می آمرزد(2).

عایشه می گوید: پیامبر خدا هرگز سه روز پیپی سیر نماند تا دنیا را وداع گفت در صورتی که اگر می خواست، می توانست، اما دیگران را بر خود، مقدم می داشت.

مهمانی برای پیامبر خدا (ص) رسید، و خانواده اش چیزی در اختیار نداشتند، در آن میان، مردی از انصار وارد شد، و طعامی به همراه آورد، و غذا را جلو مهمان گذاشت، پیامبر (ص) به همسرش فرمود تا چراغ را خاموش کند، و آن بزرگوار خود دست به طرف غذا می برد به طوری که گویا غذا می خورد تا اینکه مهمان غذا بخورد، صبح که شد، پیامبر (ص) فرمود: خداوند از عمل شما نسبت به مهمانتان در شگفت شده و آیه مبارکه نازل شد: **وَيُؤْتِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانْ بِهٖمْ خِصَاصَةٌ (3)**.

پس سخاوت، صفتی از صفات خداست، و ایثار بالاترین درجه سخاوت است، و این روش همیشگی پیامبر (ص) بوده است تا آنجا که خداوند آن خلق شریف را بزرگ شمرده است: **«وَاِنَّكَ لَعَلٰى خَلْقٍ عَظِيْمٍ (4)»**.

سهل بن عبد الله گوید: حضرت موسی عرض کرد: بار الهی، مراتب حضرت محمد (ص) و امتش را بر من بنمایان! فرمود: ای موسی تو توان آن مقامات را نداری، اما من يك درجه والای از آن ها را بر تو می نمایانم که به خاطر همان مقام والا او را بر تو و بر جمیع خلائق برتری داده ام، می گوید: آنگاه ملکوت آسمان گشوده شد، حضرت موسی نگریست، و چیزی نمانده بود که از شدت انوار و نزدیکی آنها به درگاه حق، از پا درآید، عرض کرد: بار خدایا، به چه وسیله او را به این عظمت رساندی؟ فرمود: به دلیل خلقی که ویژه او ساخته ام، و آن ایثار است، ای موسی کسی از ایشان نزد من نیاید که زمانی ایثار کرده باشد، مگر اینکه از محاسبه او شرم می کنم و او را در هر جای بهشت که بخواهد، جا می دهم.

نقل کرده اند که عبد الله بن جعفر از شهر به قصد مزرعه ای که داشت بیرون رفت، بین راه به نخلستان متعلق به گروهی رسید و در آنجا غلام سیاهی

کار می کرد، سفره غذایی را آماده ساخته بود تا غذا بخورد، سگی از دیوار باغ آمد، و نزدیک آن غلام که رسید، غلام يك قرص نان را به او داد و او خورد، و دوّمی را پیش او انداخت و سوّمی را، آن سگ خورد، و عبد الله همین طور نگاه می کرد، پرسید: غلام، تو هر روز چند نان خوراکی هست؟ گفت: همین قدر که دیدی.

عبد الله گفت: پس چرا همه را به سگ دادی؟ غلام گفت: در این اطراف سگ نیست، ممکن است این حیوان از راه دوری آمده باشد و گرسنه باشد، نخواستم ناامیدش کنم. عبد الله پرسید: پس خودت امروز چه می کنی؟ گفت: امروز را گرسنه می گذرانم. آنگاه عبد الله بن جعفر گفت: مردم مرا سخاوتمند می دانند، در صورتی که این غلام از من سخنی تر است! و در نتیجه آن باغ و آن غلام را با تمام وسایل موجود خرید، و غلام را آزاد کرد و همه را به او بخشید.

یکی از بزرگان می گوید: برای مردی از اصحاب پیامبر خدا(ص) سرگوسفندی را هدیه آوردند، گفت: فلان برادر مسلمانم از من بیشتر نیازمند است و نزد او فرستاد و او نزد دیگری، تا به هفت منزل دست به دست گردید و سرانجام به خانه اوّلی بازگشت.

علی بن ابی طالب(ع) در بستر پیامبر خدا(ص) خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود: من میان شما فرشتگان نیز عقد برادری بسته ام، و عمر یکی از شما را طولانی تر از عمر دیگری قرار داده ام، حال کدام يك از شما، زندگی خود را به برادرش ایثار می کند؟ هر دوی آنها عمر طولانی را برای خود اختیار کردند، آنگاه خطاب کرد، آیا می توانید مثل علی بن ابی طالب که با محمد(ص) برادرند، بوده باشید که در بستر محمد(ص) خوابیده و خود را فدای او کرده است و زندگی او را بر حیات خود مقدم داشته است، بر زمین فرود آید و او را از دشمن حفظ کنید، این بود که نزول کردند و جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی(ع) ایستادند و جبرئیل ندا در داد: تبریک، تبریک به مثل تو ای پسر ابو طالب که خداوند بر فرشتگان به وسیله تو فخر می کند(5)! و خداوند این آیه را

نازل کرد: «و از مردم کسانی هستند که جان خود را برای رضای خدا می فروشند، و خدا به بندگان مهربان است».

ایثار

1- وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ...

-حشر، آیه 10.

2- ایما امری اشتھی شهوة فردّ شهوته و اثر علی نفسه غفر له.

3- قد عجب الله من صنعكم بضعفكم و نزلت و يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ .

-حشر، آیه 10.

4- وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ .

-یعنی: به درستی که تو بر خلقی عظیم هستی! -قلم، آیه 5.

5- إني آخيت بينكما و جعلت عمر الواحد منكما أطول من عمر الآخر فأيتكما يؤثر صاحبه بالحياة فاختار كلاهما الحيوة فأوحى الله عزّ و جلّ اليهما أفلا كنتما مثل علي بن ابي طالب (ع) آخيت بينه و بين محمد (ص) فبات علي فراشه يفديه بنفسه فيؤثره بالحياة اهبطا إلى الارض فاحفظاه من عدوّه فكان جبرئيل عند رأسه و ميكائيل عند رجليه و جبرئيل ينادي بخ بخ من مثلك يا بن ابي طالب يباهي الله بك الملائكة فأنزل الله تعالى وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ .

-بقره، آیه 204.

ص: 326

بدان که انگیزهٔ بخل، دل‌بستگی به مال دنیا است، و علاقهٔ به مال، دو علت دارد:

يك جهت علاقهٔ به مال دنیا، دل‌بستن به خواسته‌هایی است که جز با مال دنیا و آرزوی دراز، دسترسی به آنها میسر نیست، زیرا انسان اگر بداند که پس از اندك مدتی می‌میرد، چه بسا که نسبت به مال خود، بخل نرزد، زیرا آن مقداری که در يك روز، یا يك ماه و یا يك سال نیازمند است، چیزی نیست. و اگر، آدمی باشد، با آرزوی کم، اما اولادی داشته باشد، فرزندان جایگزین آرزوی طولانی او می‌شوند، زیرا او، بقای فرزندان خود را بمنزلهٔ بقای خود می‌داند و به خاطر آنها بخل می‌ورزد، و به همین دلیل است که پیامبر خدا(ص) فرمود:

فرزندان باعث بخل، و دوری از حقیقت و باعث ناآگاهی، و اگر بر اینها، ترس از تنگدستی و کم اطمینانی به رسیدن روزی هم افزوده شود ناگزیر، بخل زیادتر می‌شود(1). جهت دوم آن است که خود مال را دوست دارد، بعضی مردم با اینکه مقدار کفایت برای باقیماندهٔ عمرشان را دارند، در صورتی که بر طبق جریان عادی هزینهٔ زندگیشان بسنده کنند، و علاوه بر هزینهٔ زندگی اموال زیادی دارند، به سن پیری رسیده و فرزندی هم ندارند، اما با این حال به خود اجازه نمی‌دهند که زکاة بپردازند، یا موقع بیماری خودشان را معالجه کنند، بلکه چنین کسی دل‌بسته و عاشق پول است و از داشتن پول و توانگریش لذت می‌برد، و آنها را زیر زمین

اندوخته می کند(2)، در حالی که می داند، خواهد مرد، و آن مال از بین می رود، و یا دشمنانش صاحب می شوند، با این همه، به خود اجازه نمی دهد که از آن بخورد، و صدقه دهد، پس این يك بیماری قلبی بزرگی است که معالجه اش، به ویژه در سنّ پیری دشوار است، و بیماری مزمنی است که امید معالجه اش نمی رود، در صورتی که هر چیزی علاج پذیر است، و علاج هر بیماری به وسیله ضدّ آن است، دلبستگی به خواستها با قناعت کردن بر اندک، و صبر و پایداری معالجه می شود، و آرزوی زیاد به وسیله زیاد یاد کردن مرگ، و در باره مرگ همگنان و رنج زیادشان در جمع آوری مال و از بین رفتن آن مال پس از ایشان، علاج پذیر است، و دلبستگی به فرزند را به این ترتیب می شود معالجه کرد، که توجه کنیم بر اینکه خداوندی که او را آفریده، روزی او را نیز آفریده است، و بسا فرزندی که از پدر، مالی به ارث نبرده است، در صورتی که وضع او، از فرزندان او، که ارث برده اند، بهتر است، و بداند که او برای فرزندش مال جمع می کند و می خواهد حال او خوب شود، در حالی که او بد می شود! او فرزندش اگر پرهیزگار و شایسته باشد، خداوند او را کفایت می کند، اما اگر فاسق باشد، مال، او را در راه معصیت کمک می کند، و مظلّمه اش عاید پدر می شود، و نیز بیماری قلبیش را با تأمل زیاد در مورد اخبار زیادی که در نکوهش بخل و ستایش بخشندگی و کيفری که خداوند برای بخل وعده داده است، می تواند معالجه کند، پس شایسته است که بداند، گرد آوردن مال فتنه مهمّ و آفت خطرناکی است که صاحبش را به جانب آتش دوزخ سوق می دهد، و خود در دنیا و آخرت مصیبتی است، چون نیاز به پاسداری و نگهداری و نظارت دقیق دارد، و راه کمال انسان را می بندد، جز آن مقداری که خدا می خواهد! و دوری از جمع آوری مال از بزرگترین فایده ها و آسایشهاست، مگر به اندازه ای که نیاز است و برای حفظ آبرو ناگزیر از آن است.

گویند: کسی کاسه بزرگی از فیروزه جواهر نشان بی نظیری برای پادشاهی برد، پادشاه بسیار خوشحال شد، و به یکی از دانایانی که نزد او بود،

گفت: این کاسه را چطور می بینی؟ گفت: آن را یک مصیبت و یا یک بیچارگی می بینم. سؤال کرد: چطور؟ گفت: اگر بشکنند مصیبتی غیر قابل جبران خواهد بود، و اگر دزد ببرد، تو نیاز بدان خواهی داشت، و نظیر آن را پیدا نخواهی کرد، در صورتی که پیش از دریافت این کاسه در آسایش و از چنین مصیبت و نیازی ایمن بودی. و اتفاقاً روزی آن کاسه شکست، و غم او افزون شد و گفت: آن دانا راست گفت، و ای کاش آن کاسه را نزد ما نیاورده بودند! این است حال صاحب مال، که هیچ بهره ای، جز با غم و اندوه ندارد، و رنج آن بیشتر از آسایش آن است، پس هر کس از آفت مال آگاه باشد، انس نخواهد گرفت، و جز بمقدار نیاز از آن فراهم نخواهد کرد، و هر که به مقدار نیاز قناعت کند، دیگر بخل نخواهد ورزید، زیرا آن که به قدر نیازش نگهدارد، بخیل نیست، و آنچه را که نیازمند نیست، خود را به خاطر آن به زحمت نخواهد افکند، و آن را صرف و خرج خواهد کرد، بلکه این مال مانند آب روان کنار دجله خواهد بود که هیچ کس نسبت به آن بخل نمی ورزد، از آنرو که همه مردم به مقدار نیاز خود، از آن بسنده می کنند.

درمان بخل

1- الولد مبخله مجنبه مجهله فإذا انضاف إلى ذلك خوف الفقر وقلّة الثمّة بمجىء الرزق قوى البخل لا محالة.

2- امروز اکثر این قبیل افراد در بانکها بلوکه می کنند-م.

ص: 329

بدان-خداوند به تو توفیق دهد!- که در مورد برتری توانگر سپاسگزار، بر تنگدست بر دبار اختلاف نظر است، و ما برتری تنگدست را بر توانگر توضیح خواهیم داد، و فضیلتی را یادآور می شویم که بعضی از متکلمان در ردّ نظر برخی از علمای توانگر- که به اصحاب توانگر پیامبر استدلال کرده و خود را شبیه آنها دانسته اند- ذکر کرده اند، و از آن جمله نقل کرده اند که حضرت عیسی (ع) می فرمود: ای عالمان بدکار! شما مردم را به روزه و نماز و صدقه دستور می دهید، اما خود آنچه می گوئید انجام نمی دهید، و درسی که به دیگران می آموزید، خود نمی دانید (1)، پس چه بد حکم می کنید که به دیگران حرف و امید تحویل می دهید اما خود مطابق هوا و هوس عمل می کنید! و این راه و رفتارتان که ظاهرتان را آراسته کنید ولی دلتان آلوده باشد، هیچ سودی به حال شما ندارد. و براستی به شما می گوئیم، که مانند غربال نباشید که آرد نرم از آن بیرون می رود و سبوسها می ماند، شما چنان باشید که از دهانتان حکمت بیرون بیاید، و در دلهایتان نادرستی و غل و غش بماند. ای بندگان دنیا! چگونه آخرت را می یابد آن کسی که خواسته خود را از دنیا به پایان نرسانده و علاقه خود را از آن نبریده است.

براستی به شما می گوئیم: دلهای شما از دست اعمال و رفتارتان گریان است، شما دنیا را زیر زبانتان قرار داده اید، در صورتی که عمل را زیر پایتان گذاشته اید.

به حق می گویم: شما آخرتتان را خراب کرده اید، و به آبادی دنیا علاقمندترید تا آبادی آخرت، پس کدام شخص از شما زیانکارتر است؟! اوای بر شما اگر بدانید که چگونه راه را برای راه روان شب هنگام، آماده می کنید، اما خود در موضع افراد سرگردان بسر می برید! گویا شما اهل دنیا گفته می شوید تا به راحتی اندک اندک دنیا را بخورید! اوای بر شما چه چیز شما را از سرای تاریک بی نیاز می سازد که بالای آن چراغی برافروزید، در حالی که داخل آن وحشترا و تاریک است؟! هم چنین شما را این روش بی نیاز نمی سازد که در دهانتان نور دانش باشد و در درونتان خبری از آن نباشد.

ای بندگان دنیا! نه چون بندگان پرهیزگار، و نه چون آزادگان بزرگوار، نزدیک است که دنیا ریشه شما را از بیخ و بن برکند، و رویریتان به سویی افکند و بعد روی بینی تان بیفتد، آنگاه به دلیل اشتباهتان موهای پیشانی تان را به دست گیرند، و سپس پشت سرتان مأموری بفرستند تا شما را برهنه و تنها تسلیم خداوند قهار کند، و آنگاه به خاطر اعمال بدتان نگهدارند و به کیفر اعمالتان برسانند. وانگهی من بیچاره دنیا پرست را دیده ام که شادیش آمیخته به تیرگی است، از خوشحالی اش انواع غمها و گناهان مختلف بر می خیزد، و سرانجام کارش به نابودی و ویرانی است، بیچاره با امید و آرزوی دلخوش است، در صورتی که نه دنیا برایش می ماند و نه آخرت، زیانکار دنیا و آخرت است، و این است زیان آشکارا، وای چه مصیبت بزرگی! چه قدر دردناک است! او چه فاجعه زودرسی! زنهار که رو به خدا باشید، شیطان و یاران او از انسانها با دلایل باطل در پیشگاه خدا، شما را گول نزنند، شما به دنیا چسبیده اید، آنگاه در پی بهانه تراشی و دلایل بیهوده ای برآید، به گمان اینکه اصحاب پیامبر خدا (ص) دارای ثروتها بودند، و آدم فریفته دنیا نام آنها را به عظمت ببرد، تا پیش مردم، بهانه ای برای جمع ثروت داشته باشد، در صورتی که این شیطان است که او را به این بهانه واداشته است، اما او نمی فهمد!

وای بر تو ای کسی که به ثروت عبد الرحمن عوف با حیلۀ شیطان، گول خورده ای، و چه کسی به تو گفته است که مال عبد الرحمن شایسته و خوب بوده است؟! می گویند: وقتی که عبد الرحمن از دنیا رفت، گروهی از اصحاب پیامبر خدا گفتند: ما به خاطر ارثیه ای که عبد الرحمن از خود به جا گذاشت در بارۀ او خائفیم! کعب گفت: چرا خائفید در صورتی که او از راه حلال به دست آورد و در راه حلال صرف کرد و از خود ارثیه حلال به جا گذاشت! این سخن به گوش ابو ذر - خدایش بیامرز - رسید، با حالت خشم از خانه - به قصد دیدار کعب - بیرون رفت، استخوان شکسته شتری پیدا کرد و آن را به دست گرفت و به جستجوی کعب رفت. به کعب گفتند: ابو ذر در پی تو است، کعب وقتی که شنید، فرار کرد و خودش را به عثمان رساند، وقتی که وارد بر عثمان شد، از ترس پشت سر عثمان نشست، که ابو ذر رسید، فرمود: هی یهودی زاده، تو گمان کرده ای که مالی که عبد الرحمن به جا گذاشته است، اشکالی ندارد! در صورتی که رسول خدا (ص) به احد می رفت و من در خدمت آن بزرگوار بودم، فرمود: ای ابو ذر! عرض کردم:

لبیک یا رسول الله، فرمود: آنها که در دنیا زیاد دارند در آخرت کم دارند، مگر کسانی که از راست، چپ، جلو، عقب، چنین و چنان گویند، که آنان بسیار اندکند، آنگاه فرمود: ابو ذر! عرض کردم: آری یا رسول الله (ص) پدر و مادرم فدایت. فرمود: من چقدر مسرورم که به مقدار احد مال داشتم، همه را در راه خدا انفاق می کردم و بعد می مردم، و روز مردنم حتی دو قیراط از آنها را به جا نمی گذاشتم! سپس فرمود: ای ابو ذر تو زیاد را خواهانی و من اندک را (2)! این بود خواست پیامبر (ص). آن وقت تو یهودی زاده می گویی، باکی ندارد، عبد الرحمن آنچه از مال دنیا بجا گذاشته است! دروغ می گویی و هر کس به تو این حرف را آموخته است او نیز دروغگو است. و کعب کلمه ای در جواب او نگفت، تا ابو ذر رفت! و هر وقت تصوّر کردی که به دست آوردن مال حلال بهتر و بالاتر از رها

کردن آن است، به پیامبر اسلام و دیگر پیامبران، خرده گرفته ای و آنان را بر کم علائقی به پارسایی نسبت داده ای. و هر گاه گمان کنی که جمع آوری مال حلال بهتر از ترك آن است. این تصور تو، به آن معناست که پیامبر خدا (ص) خیر امت را نمی خواسته، چون پیامبر آنها را از جمع آوری مال نهی کرده است، در این صورت سوگند به خدا تو، بر رسول خدا دروغ بسته ای، زیرا آن گرامی دلسوز امت بوده و بر آنها مهربان و علاقمند بوده است.

گویند گروهی از اصحاب پیامبر (ص) بودند، که در حال خوشی سپاسگزار، و در ناخوشی، شکیبیا و در هنگام رفاه، حمد و سپاس خدا را می گفتند و برای خداوند خاشع بودند و از جاه طلبی و مال دوستی پرهیز می کردند، از دنیا جز به مقداری که روا بود، برخوردار نبودند. و به لقمه ای از آن راضی بودند، و در دنیا امیدوار بودند، و بر ناگواریهای آن بردبار، و تلخیهای آن را همواره می چشیدند و از نعمتها و خوشی آن کناره می گرفتند.

نقل کرده اند که بعضی از آنها چنان بودند که وقتی دنیا به آنها رو آور بود، افسرده می شدند و می گفتند گناهی است که مجازات آن بزودی خواهد رسید.

اما وقتی که فقر به آنها رو می آورد، خوشحال می شدند و می گفتند مرحبا به شعار شایستگان! گفته شده است که اگر بعضی از آنها می دیدند از مال دنیا چیزی در خانه دارند، افسرده و غمگین می شدند، وقتی چیزی نبود، خوشحال و شادمان بودند، به آنها می گفتند: مردم وقتی که چیزی ندارند، غمگین، اما وقتی که چیزی دارند خوشحالند، شما چرا این طور نیستید؟ جواب می دادند: وقتی که ما نزد خانواده چیزی می بینیم، ناراحت می شویم، زیرا به آل محمد (ص) اقتدا نکرده ایم.

گویند، وقتی که راه خوشی به روی آنها باز می شد، ناراحت شده و دوری می کردند، و می گفتند: ما را به دنیا چه کار! و آن را نمی خواستند، بطوری که گویی از آن می ترسیدند، و وقتی که گرفتاری به آنها رو می آورد خوشحال شده و

يك ديگر را بشارت می دادند، و می گفتند: اکنون ما به وعده خود با خدا وفا کردیم این چنین حال و وصف پیشینان، و اوصاف ایشان پیش از اینها بود، تو را به خدا آیا تو نیز چنینی؟ و احوال تو را نیز ای فریب دنیا خورده، خواهیم گفت: آری تو هنگام بی نیازی، سرکش، و در ناخوشی و سختی، حیران، و در وقت خوشی، شادمانی، از شکرگزاری ولی نعمت، غافل و بهنگام تنگدستی ناامید، و در وقت گرفتاری، خشمگینی، تنگدستی را دوست نداری، و از بی چیزی ناراحتی، در صورتی که همان مایه افتخار پیامبران است و تو از آنچه باعث فخر آنهاست برحذری، مال را از ترس فقر، جمع می کنی و آن را اندوخته می سازی، همه اینها دلیل بدگمانی به خدا و باور نداشتن تو بر این که او ضامن روزی است. و همین گناه تو را بس است! شاید تو مال دنیا را به خاطر نعمتها، خوشیها، شهوتها و لذتها جمع می کنی! شنیده ایم که پیامبر خدا(ص) فرمود: بدهای اتمم کسانی هستند که در نعمت بسر برند و در نعمت رشد کنند(3).

یکی از اهل حکمت می گوید: روز قیامت گروهی بیایند و بپرسند: کو حسنات ما؟ در پاسخ بگویند: آیا شما در زندگی دنیاتان، از خوشیها خودداری کردید؟ در صورتی که برخوردار بوده، و در غفلت به سر می بردید، اکنون از نعمت آخرت به دلیل نعمت دنیا محرومید، پس چه حسرت و مصیبت بزرگی است! آری شاید تو مال را برای فخرفروشی و برتری جویی، و آرایش و افتخار در دنیا جمع کنی! گویند: هر کس در پی دنیا باشد به خاطر اینکه به رخ دیگران بکشد و فخرفروشی کند، خدا را ملاقات کند در حالی که از او خشمگین است، تو وقتی که مال و جاهت را به رخ دیگران می کنی از خشم خدا باکی نداری، و شاید، در دنیا بودن برای تو محبوبتر از رفتن به جوار رحمت حق است، تو از دیدار خدا ناراضی، خداوند هم از دیدن تو ناراضی تر است و تو در غفلتی! شاید تو به خاطر از

دست دادن مال دنیا افسرده و متأسف باشی! نقل کرده اند که رسول خدا(ص) فرمود: هر کس به خاطر دنیا افسوس بخورد، به قدر مسافت یکماه به آتش دوزخ نزدیک شده است(4). تو به خاطر از دست دادن چیزی متأسفی، و باکی نداری از اینکه به عذاب خدا نزدیک شوی! آری شاید تو به خاطر فزونی دنیایت، دینت را رها کرده ای، و خوشحالی که دنیا رو به تو آورده، و از این رفاه شادمانی! شنیده ایم که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس دنیا را دوست بدارد، و خوشحال باشد، ترس آخرت از دل او بیرون شده است(5). شاید مصیبت گناهانت در نظر تو سهلتر از مصیبت کاستی دنیا است! آری ترس تو به خاطر از دست رفتن مال دنیا بیشتر از ارتکاب گناهان است، و شاید تو مردم را به قیمت خشم خدا می خواهی راضی داری! تا تو را احترام و تعظیم کنند. وای بر تو! شاید کوچک شمردن خداوند تو را در قیامت، سهلتر است در نظر تو از ناچیز شمردن مردم! شاید تو از مردم گناهانت را پنهان می داری و اهمیّت نمی دهی که خداوند مطلع باشد! و گویا بی آبرویی نزد خدا از نظر تو سهلتر از رسوایی نزد مردم است! و گویا ارزش مردم برای تو بیشتر از خداست! گویند، حضرت عیسی(ع) با مردی همراه شد و فرمود: همراه تو خواهم بود، رفتند تا به کنار رودی رسیدند و نشستند و مشغول خوردن غذا شدند، سه قرص نان داشتند، دو نان را خوردند و یکی ماند. حضرت عیسی(ع) کنار رود رفت، تا مقداری آب خورد و برگشت، دید از آن نان خبری نیست، به آن مرد گفت: نان را کی برداشت؟ گفت: نمی دانم، رفتند تا رسیدند به یک آهویی که دو بچه نوزاد دنبال سرش بودند. حضرت عیسی(ع) یکی از آنها را طلبید، نزد او آمد و او را ذبح کرد و بریان کرد، و میل کردند، آنگاه به بچه آهو خطاب کرد: به اذن خدا زنده شو! او زنده شد و رفت، سپس به آن مرد فرمود: تو را به آن خدایی که این معجزه را نمود، بگو بینم؛ گرده نان را چه کسی برداشت؟ گفت: نمی دانم. باز راه افتادند و رفتند به بیابان پر آبی رسیدند،

حضرت عیسی (ع) دست آن مرد را گرفت و روی آب راه برد، وقتی که گذشتند، فرمود: به حق آن کسی که این معجزه را وانمود، بگو ببینم چه کسی نان را خورد؟ باز هم گفت: نمی دانم. می گوید: رفتند تا به کویری رسیدند، و نشستند، حضرت عیسی (ع) مقداری خاک و یا شن جمع کرد و فرمود: به اذن خدا، طلا شوید! طلا شدند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرد و گفت: یک سوم مال من، و یک سوم آن مال تو و یک سوم از آن کسی که نان را برداشته است. آن مرد گفت:

حال که این طور است، نان را من برداشتم، حضرت عیسی (ع) فرمود: پس تمام این طلاها مال تو باشد. گویند حضرت عیسی (ع) از او جدا شد و آن مرد در همان کویر با طلاها به دو مرد برخورد، و آنها می خواستند از دست او بگیرند و او را بکشند، گفت: طلاها را ما بین خود، به سه قسمت تقسیم می کنیم و گفت: حال یک نفر از شما به این روستا برود مقداری غذا فراهم کند و یکی را فرستادند و رفت، و آن که رفته بود با خود گفت، چرا من بگذارم این مال بین آنها تقسیم شود، من مقداری زهر داخل غذا می کنم و آنها را می کشم! او غذا را مسموم کرد، و از آن طرف آن دو نفر هم گفتند، چرا یک سوم این مال را به او بدهیم، وقتی که از راه رسید، او را می کشیم و تمام مال را بین خود تقسیم می کنیم، همین که برگشت، دو نفری حمله کردند و او را از پا درآوردند و خود مشغول خوردن غذا شدند، و غذای سمی آنها را نیز از پا درآورد، و آن مال در کویر ماند و کشته آنها نیز یک طرف افتاده بود، که حضرت عیسی گذر کرد و آنها را به این حال دید، به اصحابش فرمود: این است حال دنیا، از آن بر حذر باشید! آورده اند که ذو القرنین، به امّتی از امتها برخورد که چیزی از مال دنیا در اختیار نداشتند، قبرهایی حفر کرده بودند، وقتی که صبح می شد، با آن قبور تجدید عهد می کردند، و آنها را جارو می کردند و کنار آنها عبادت می کردند، و مانند چهار پایان از گیاهان تغذیه می کردند، و خداوند زندگانی آنها را از گیاه زمین مقدر کرده بود، پس ذو القرنین کسی را نزد پادشاه آنها فرستاد و گفت: نزد

ذو القرنین بیاید، اما او گفت: من کاری با ذو القرنین ندارم، پس ذو القرنین نزد او رفت، و گفت من کسی را فرستادم تا شما بیایید، و اینک من خود نزد شما آمده ام، او در جواب گفت: اگر مرا به شما نیازی بود، می آمدم! ذو القرنین گفت:

چه گونه است که من شما را در حالتی می بینم که هیچ يك از امتهای را در این شرایط ندیده ام؟ گفتند: چه حالتی؟ ذو القرنین گفت: نه شما دنیا دارید و نه چیزی، آیا شما زر و سیمی به دست نیاورده اید تا از آنها استفاده کنید؟ گفتند:

ما زر و سیم را دوست نداریم، زیرا آنها را به کسی ندادند، مگر اینکه او را فریفته کرده و خواهان بالاتر از او می شود. ذو القرنین گفت: چرا این قبرها را کنده اید؟ و بهنگام صبح، با آنها تجدید دیدار می کنید و آنها را جارو می کنید و در کنار آنها عبادت می کنید؟ گفتند: می خواهیم هر وقت آنها را می بینیم اگر آرزوی دنیا داشته باشیم، قبرهایمان ما را از آرزو داشتن باز دارد. ذو القرنین پرسید: من می بینم شما خوراکی جز گیاه بیابان ندارید، مگر شما از حیوانات چهار پا در اختیار ندارید تا از شیر آنها بخورید و بر آنها سوار شوید، و از آنها بهره مند شوید؟ گفتند: ما نمی خواهیم شکممان را قبرستان حیوانات قرار دهیم. و ما از گیاهان زمین نیازمان را برمی آوریم، و آدمیزاده را کمترین خوراك زندگی کافی است.

و غذا وقتی که از گلو پایین می رود، هر چه باشد، دیگر انسان طعم آن را نمی فهمد (6)! آنگاه پادشاه آن سرزمین دستش را به پشت سر ذو القرنین دراز کرد و جمجمه ای را برداشت و گفت: ای ذو القرنین آیا می دانی این کیست؟ گفت: نه، مگر او کیست؟ جواب داد: او شاهی از پادشاهان روی زمین که خداوند سلطنت تمام زمین را به او داده بود، اما به ظلم و ستم دست زد و از حدّ خود تجاوز کرد، و خداوند در آن وقت رشته حیات او را قطع کرد، و او چون سنگی روی زمین افتاد، و اعمال او را خداوند برای مجازات اخروی ضبط کرد، دوباره جمجمه پوسیده ای را برداشت و گفت: ای ذو القرنین! آیا می دانی این کیست؟ گفت: نه، نمی دانم، مگر او کیست؟ جواب داد: پادشاهی که بعد از آن پادشاه به سلطنت

رسیده است، و او که عمل پادشاه قبل از خود را از ظلم و ستم به مردم دیده بود، رفتاری متواضعانه داشت و در برابر خداوند بزرگ خاضع و خاشع شده و در بین مردم با عدالت رفتار می کرد، باز هم، چنین شد که می بینی! خداوند عمل او را برای پاداش اخروی حفظ کرد، آنگاه اشاره به کاسه سر ذو القرنین کرد و گفت:

این مجسمه نیز گویا چنین خواهد شد، پس بین چه می کنی! ذو القرنین از او خواست که آیا مایلی همراه من، برادر و مشاور و وزیر من - و در آنچه از مال دنیا خداوند مرحمت کرده است - شریک من باشی؟ گفت: من و تو در یک جا جور نمی آییم، و اساساً نمی توانیم یک جا باشیم، ذو القرنین پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه تمام مردم با تو دشمن و با من دوست خواهند بود! پرسید: چرا؟ گفت با تو - به خاطر داشتن قدرت، و مال دنیا دشمن بوده و من چون اینها را پذیرا نیستم، و نیازمند و بی چیزم، کسی دشمن من نخواهد بود، می گویند: ذو القرنین با تعجب در حالی که موعظه شده بود، از آنجا برگشت.

نکوهش توانگری و ستایش تنگدستی

1- شاعره پارسی گو در این باره گوید:

آموزگار خلق شدی لیکن *** نشناختی خود الف و با را - م

2- الأکثرون هم الأقلون يوم القيامة إلا من قال: هكذا وهكذا عن يمينه و عن شماله و قدّامة و خلفه و قليل ما هم.

- شاید منظور حضرت از این سخن انفاق و بخشش اموال باشد - م.

- و ما سرتی أن یکون لی مثل احد انفقہ فی سبیل اللّٰه ثمّ أموت يوم أموت و لا أترك منه قیراطین.

- یا ابا ذرّ أنت ترید الأکثر و أنا ارید الأقل.

3- شرار أمتی الذین غدوا بالنعمیم و نبتت علیه أجسامهم.

4- من أسف علی دنیا فاتته اقترّب من التّار مسیرة شهر.

5- من احبّ دنیا و سرّ بها ذهب خوف الآخرة من قلبه.

6- یعنی: غذا تا وقتی که در دهان است، طعم و لذتی دارد، اما وقتی که از گلوبه پایین رفت، دیگر هر غذایی باشد، مزه اش قابل درک نیست، بنا بر این چه فرقی بین علف و غذاهای لذیذ است!!-م.

ص: 339

رسول خدا(ص) فرمود: بسا آدم ژولیده غبار آلوده ملبّس به جامه کهنه که کسی به او اعتنا ندارد، اگر به خدا سوگند یاد کند، من راستگویی او را تصدیق می کنم(1)؛ و آن بزرگوار فرمود: آیا مایلید که اهل بهشت را به شما معرفی کنم؟ هر ناتوان، با عفت نفس که اگر به خدا سوگند خورد، من او را تأیید می کنم. و هر متکبر، خودخواه و پرخوری اهل دوزخ است(2).

و آن گرامی فرمود: هر ژولیده غبار آلود با جامه کهنه که مورد توجه کسی نیست، اهل بهشت است، آن کسانی که اگر از فرمانروایان اجازه ملاقات بخواهند، اجازه ندهند، و اگر از زنان خواستگاری کنند، با آنان ازدواج نکنند، و اگر سخن بگویند کسی گوش ندهد، آنان نیازمندند، اما نیاز خود را در دل خود پنهان دارند، و آنها را روز قیامت اگر نور آنها را میان همه مردم تقسیم کنند، همه را فرا گیرد(3).

و نیز فرمود: بعضی از امت من کسانی هستند که اگر به یکی از شما مراجعه کند، و از او نیازی بخواهد، به او ندهد، و اگر درمی بخواهد باز هم ندهد، و اگر فلسی درخواست کند باز هم ندهد! در صورتی که اگر از خداوند متعال بهشت را درخواست کند به او بدهد، و اگر دنیا را از خداوند بخواهد به او ندهد، و ندادن دنیا به خاطر پستی دنیا در نزد خداست(4).

دیدند کسی کنار قبر پیامبر خدا می‌گردد، پرسیدند: چرا می‌گریی؟ گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: اندکی از ریا هم شرک است.

و خداوند پرهیزگاران گمنامی را دوست دارد که اگر غایب باشند، کسی نبودن آنها را احساس نکند، و اگر حاضر باشند کسی آنها را نشناسد، دل‌های آنان چراغهای هدایت است (5).

پیامبر خدا (ص) فرمود: بیش از همه اولیای خدا بنده مؤمنی مورد رشک و غبطه است که کم ثروت، اما بهره مند از نماز است، عبادت پروردگارش را نیکو انجام دهد، و در نهان او را اطاعت کند در بین مردم گمنام است، کسی با انگشت به او اشاره نکند، کیست که در چنین شرایطی بماند! -آنگاه رسول خدا (ص) دست بر دست زد و فرمود: -و مرگش در حالی فرا رسد که ارش ناچیز و گریه کنانش اندک باشند (6).

یکی از بزرگان به دیگری می‌گفت: تو را چه باک که کسی از تو ستایش نکند، و چه باک که اگر تو نزد خدا ستوده باشی و پیش مردم نکوهیده! خداوند متعال فرموده است: «این است سرای آخرت، ما آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین برتری و فساد نمی‌خواهند، و پایان نیک از آن پرهیزگاران است (7)». و نیز خدای متعال فرموده است: «کسی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به ایشان تمام می‌دهیم، در برابر کردارشان در دنیا و ایشان در دنیا گم نشوند، آنانند که در آخرت جز آتش برایشان نیست، و عمل آنها در دنیا نابود است و آنچه انجام می‌دادند بر باطل است (8)». پیامبر (ص) فرمود: هیچ دو گرگ خون آشامی بر کوخ گوسفندان حمله نبرده است که زیانش به دین مرد مسلمان از حبّ جاه و مال بیشتر باشد (9).

و نیز فرمود: برآستی که نابودی و هلاکت مردم در پیروی هوای نفس و دوست داشتن مال دنیا است (10).

1- رَبِّ أَشْعَثُ أَغْبِرُ ذِي طَمْرِينٍ لَا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرِهِ.

2- أَلَا أَدْلِكُمْ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ كُلِّ ضَعِيفٍ مَتَعَفِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرِهِ وَأَهْلِ النَّارِ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ جَوَّازٍ.

3- إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلِّ أَشْعَثُ أَغْبِرُ ذِي طَمْرِينٍ لَا يُؤْبَهُ لَهُ الَّذِينَ إِذَا اسْتَأْذَنُوا عَلَى الْأَمْرَاءِ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ وَإِذَا خَطَبُوا النِّسَاءَ لَمْ يَنْكَحُوا وَإِذَا قَالُوا لَمْ يَنْصِتْ لَهُمْ حَوَائِجُ أَحَدِهِمْ يَتَجَلَّجَلُ فِي صَدْرِهِ لَوْ قَسَمَ نوره يوم القيامة على النَّاسِ لَوْسَعَهُمْ.

4- إِنَّ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَوْ أَتَى أَحَدَكُمْ يَسْأَلُهُ دِينَارًا لَمْ يَعْطِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَهُ دَرَاهِمًا لَمْ يَعْطِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَهُ فَلَسًا لَمْ يَعْطِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ سَأَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْجَنَّةَ أَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَ لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا لَمْ يَعْطِهِ إِيَّاهَا وَ مَا مَنَعَهُ إِيَّاهَا لَهَوَانَهُ عَلَيْهِ.

5- إِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ الرِّيَاءِ شَرٌّ وَ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا غَابُوا لَمْ يَفْقَدُوا وَ إِنْ حَضَرُوا لَمْ يَعْرِفُوا، قُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهَدْيِ.

6- إِنَّ أَغْبَطَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَفِيفُ الْحَاذِ ذُو حِظٍّ مِنَ الصَّلَاةِ أَحْسَنُ عِبَادَةِ رَبِّهِ وَ أَطَاعَهُ فِي السِّرِّ وَ كَانَ غَامِضًا فِي النَّاسِ لَا يَشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ نَقَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِهِ فَقَالَ: وَ عَجَلَتْ مِنْتَهُ وَ قَلَّ تَرَاثُهُ وَ قَلَّتْ بَوَاكِيهِ.

7- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ .

-قصص، آیه 84.

8- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

-هود، آیه های 18-19.

9- ما ذئبان ضاريان ارسلنا في زريبة غنم بأكثر فسادا من الشرف و حب المال في دين الرجل المسلم.

10- إنما هلاك الناس باتباع الهوى و حب المال.

ص: 342

در چندین مورد این سخن پیامبر خدا(ص) را بیان کردیم: «دنیا کشتزار آخرت است(1)» پس هر چه که در دنیا خلق شده است، امکان دارد برای آخرت از آن بهره برداری کرد. و همان طوری که از کمترین مال برای خوراک و پوشاک ناگزیریم، پس از کمترین مقام برای ضرورت زندگی با مردم نیز ناگزیریم و انسان همان طوری که از غذا خوردن بی نیاز نیست، پس لازم است که خوراک و یا مالی داشته باشد تا بدان وسیله غذایی بخورد، هم چنین بی نیاز از خدمت، خدمتگزار نیست و به کمک رفیق نیازمند است، و حکومتی لازم است تا او را نگهبانی کند و ستم اشرار را از او دفع کند، و علاقه اش بر این که در دل خدمتکارش جایگاهی داشته باشد تا انگیزه خدمتکاری او شود، نکوهیده نیست.

و علاقمندیش بر اینکه در قلب رفیقش جایی داشته باشد تا او مایل به رفاقت وی باشد و او را کمک کند نکوهیده نیست. و علاقه اش بر این که در دل استادش جایی داشته باشد تا او را خوب ارشاد و تعلیم دهد و به او توجه کند، نکوهیده نیست، و دوست داشتن جایگاهی در دل حاکمی که شری را از وی باز دارد، نیز نکوهش نشده است، زیرا مقام نیز مانند مال وسیله ای برای رسیدن به این اهداف است، و فرقی ندارند جز اینکه باید توجه داشت که مال و جاه به ذات خود دوست داشتنی نیستند بلکه علاقه به اینها از قبیل آن است که انسان در خانه اش دستشویی برای قضای حاجت لازم دارد. و دوست دارد، که اگر نیازی به قضای

حاجت نداشت، دستشویی نمی خواست، و به طور مسلم این دوستداری دستشویی محسوب نمی شود، و هر چه باعث وصول به هدف مورد علاقه ای شود، در حقیقت آن هدف را دوست دارد، نه آن وسیله را.

بدان که بیشتر مردم، به خاطر ترس از مردم و علاقه به ستایش آنها، هلاک شده اند، و حرکات و سکنات ایشان، همگی در گرو رضای مردم و امیدواری به ستایش و ترس از نکوهش مردم شده، و این از عوامل نابودی انسان است، پس شایسته است که انسان به ستایش ستایشگران دلخوش نباشد بلکه آن کار را بر خود، و عقل خود عرضه کند و انصاف دهد، آنگاه اگر همان طور بود که مردم می گویند، سپاسگزار حق باشد و به لطف خدا و متنی که به خاطر عنایات و نیکوکاریهایش بر او نهاده است، شادمان باشد، و خود را به آن ستایش بسنده نکند بلکه خود را وادارد تا خداوند بیشتر به او بدهد، اما اگر خالی از آن اوصاف بود، خوشنودیش به ستایش مردم از نهایت دیوانگی است. و مثل او مثل کسی خواهد بود که کسی او را مسخره کند و او بگوید: سبحان الله چقدر این هرزه گوئیها خوشبو است و با چه بوهای خوش موقع رفع حاجت بیرون می آید! در صورتی که او خود می داند داخل معده او چه نجاسات و عفونتهاست با این همه خوشحال شود! و همین طور است وقتی که مردم تو را به درستی و پرهیزگاری بستیند و تو خوشحال شوی در صورتی که خداوند از ناپاکی باطنت و آلودگی نهانت آگاه است، این روش از نهایت جهل و نادانی تو است، زیرا اگر آن ستایش کننده راست می گوید پس تو باید از صفتی خوشحال باشی که خدا لطف کرده است و اگر دروغ می گوید، شایسته است که ناراحت شوی نه خوشحال.

باید بدانی که در پی محبت قلبی مردم بودن و خوشنودی بدان، باعث تنزل مقام تو در نزد خداست. پس چگونه خوشنود می شوی، بلکه ستایش ستایشگر باید تو را غمگین ساخته و ناراحت و خشمگین کند، زیرا گفته اند: هر کس به ستایش ستایشگری دلخوش شود، شیطان توانسته وارد درون او شود.

یکی از بزرگان گوید: وقتی به تو بگویند: مرد خوبی هستی، خوشت بیاید تا بگویند: مرد بدی هستی، به خدا سوگند که تو بد مردی هستی! و آن که تو را نکوهش می کند از سه حال بیرون نیست: یا راست می گوید، و قصد دوستی و مهربانی دارد و یا قصد اذیت و آزار تو را دارد، و یا این که دروغگو است. پس اگر راست می گوید، سزاوار نیست او را ملامت کنی و بر او خشم گیری و از این رو کینه او را به دل گیری. بلکه سزاوار است، متنی از او بپذیری زیرا هر که عیبهای تو را به تو هدیه دهد تو را بر عیبهات توجه داده است تا از آنها بپرهیزی (2). و شایسته است که خوشحال باشی و اگر بتوانی به نابود ساختن صفت ناپسند از خود پردازی، زیرا اندوه تو و ناراحتیت از آن جهت و نکوهش کردن از وی، نهایت نادانی تو است، و اگر قصد آزرده و رنجاندن تو را داشت باز هم از سخن او، تو سود برده ای، چون تو را به عیبت رهنمون شده اگر نمی دانستی و اگر هم غافل بودی باز یادآوری کرده و یا در نظر تو بد جلوه داده است تا علاقه تو را بر زدودن آن عیب از خود برانگیزد، اگر قبلاً تو آن عیب را حسن می پنداشتی و تمام اینها از عوامل خوشبختی تو است، که از آن استفاده کرده ای پس مشغول کسب سعادت خود باش که با شنیدن نکوهش او وسائل آن برایت فراهم شده است. هر گاه بخواهی بر پادشاهی وارد شوی و لباسهای آلوده به نجاست باشد و تو ندانی در صورتی که اگر همان طور وارد شوی، بیم آن می رود که به خاطر آلوده کردن مجلسش، گردنت را بزند، اگر کسی به تو بگوید: ای کسی که به نجاست آلوده ای، خود را پاک کن! پس شایسته است که خوشحال شوی، چون به خود آمدنت با گفتار او غنیمت است. و همه خویهای بد در روز قیامت باعث هلاکتند، و انسان وقتی که از قول دشمنش آنها را بشناسد باید غنیمت شمارد. و اما قصد دشمن بدخواه، جنایتی از طرف او نسبت به دین خود اوست، اما برای تو نعمتی است که نباید از او خشمگین شوی که تو را آسوده و خود را زیان رسانده است.

حالت سوّم آن است که بر تو تهمت بزنند که تو از آن در نزد خدا مبرّایی، در این صورت هم نباید ناراحت شوی، و نباید آن را که به تو تهمت زده است، بدگویی کنی، بلکه باید در باره سه چیز بیندیشی:

1- اگر از آن عیب مبرّایی اما از عیبهایی نظیر آن و معایبی که خداوند پنهان داشته فراوان داری پس خدا را شکر کن که کسی از آنها آگاه نشده، و با گفتن عیبی که تو آن را نداری از آن معایب که داری، رد شده است.

2- این تهمت کفاره دیگر بدیها و گناهان است، گویا کسی این عیب را به تو نسبت داده تا تو را از گناهایی که آلوده بوده ای، بشوید. و هر کسی که غیبت تو را می کند، گویا خوبیهای خود را به تو هدیه کرده است. اما آن که تو را می ستاید کمر تو را شکسته است، پس چرا توبه به شکست کمر خوشحال و از هدیه دادن نیکی هایی که باعث نزدیکی به خداست غمگین می شوی، در صورتی که تو معتقد به قرب الهی و بدان علاقمندی؟! 3- آن بیچاره به دین خودش صدمه زده است، نه به دین تو، به حدّی که از چشم خدا افتاده و خود را با تهمتی که به تو زده است، هلاک کرده و در معرض بدترین عذاب خدا قرار داده است. پس سزاوار نیست که بر او خشم بگیری در حالی که خدا از او خشمگین است، و شیطان هم او را دشنام می دهد. تو نباید بدگویی: بار خدایا او را نابود کن! بلکه شایسته است که بدگویی: بار خدایا او را اصلاح کن و بر او رحم کن! همان طوری که پیامبر (ص) گفت: بار خدایا قوم مرا که نادانند، ببخش! (3) (در آن موقعی که مردم نادان او را مورد ضرب قرار دادند.) از جمله چیزهایی که ناراحتی نکوهش را برای تو آسان می کند، بریدن طمع است، زیرا آن کس که از او بی نیازی، هر گاه تو را نکوهش کند، اثر نکوهش او، اثری در دلت نمی گذارد، اساس دیانت، قناعت است، و بدان وسیله است که از جاه و مال طمع بریده می شود، و تا وقتی که طمع باشد، حبّ جاه و

ستایش کسی که به او چشم طمع داری غالباً در دلت وجود خواهد داشت، و همّت بر کسب مقام در قلب او خواهی گمارد، و اینها جز به قیمت خرابی دین، امکان ندارد، و سزاوار نیست که طالب مال و مقام و کسی که ستایش مردم را دوست دارد و از نکوهش آنها بدش می آید، به دیش لطمه زند، به راستی که، خیلی بعید است.

مقام دنیوی قابل ستایش

1- الدّنيا مزرعة الآخرة.

2- قبلا این حدیث از امام صادق گذشت: «أحبّ اخوانی علیّ من اهدى الیّ عیوبی»-م.

3- إذ قال اللّهم اغفر لقومی فإنّهم لا یعلمون.

ص: 347

بدان که ریا حرام است، و شخص ریا کار نزد خدا مغضوب است، و آیات و اخبار شاهد بر این مطلب است:

مانند این آیه مبارکه: «وای بر نمازگزاران ریائی، آنهایی که در نماز سهو کنند و آنان که ریاکارند(1)». و باز فرماید: «البتّه ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم، از شما پاداش و سپاسی نمی خواهیم(2)». خداوند افراد با اخلاص را از این روستایش کرده است که جز رضای خدا چیزی نمی خواهند، و ریا ضدّ اخلاص است! و نیز فرموده است: «کسی که امید دیدار رحمت پروردگار را دارد، باید عمل شایسته انجام دهد و به پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد(3)». این آیه مبارکه در باره کسی نازل شده است که برای عبادات و اعمالش، هم اجر و هم ستایش را طالب است.

پیامبر(ص)-موقعی که مردی از وی پرسید: یا رسول الله نجات در چیست؟-فرمود: در آن است که بنده ای کاری در مورد اطاعت خدا نکند که مردم را در نظر گرفته باشد(4). در حدیثی از آن بزرگوار روایت کرده اند که فرمود:

سه کس است:

1- کشته در راه خدا.

2- کسی که مالش را صدقه می دهد.

ص: 348

3- کسی که قاری قرآن است. که خداوند به هر يك از آنها می گوید:

تو دروغ گویی، بلکه قصد تو آن است که بگویند، فلانی شجاع است؛ دروغ گویی، می خواهی مردم بگویند فلانی بخشنده است، دروغ می گویی، می خواهی مردم بگویند، فلانی قاری است. آنگاه پیامبر خدا فرمود: براستی آنها اجر و مزدی به خاطر اعمالشان ندارند(5).

پیامبر(ص) فرمود: بیشترین ترس من برای شما از شرك کوچکتر است! عرض کردند: شرك کوچکتر چیست؟ فرمود: ریا! خداوند بزرگ روز قیامت- وقتی که به بندگانش اجر و پاداش اعمالشان را می دهد- می گوید: بروید، به سمت آن کسانی که در دنیا ریاکار بودند، و ببینید آیا آنها پاداشی دارند(6)؟ حضرت عیسی(ع) به حواریون فرمود: وقتی که یکی از شما روزه دارد، سروریش و لبهایش را با زیتون، روغن بزند، تا مردم ندانند که او روزه دار است. و هر گاه صدقه ای را با دست راست می دهد باید از دست چپ پنهان دارد. و هنگامی که نماز می خواند، باید پرده در را ببندد که خداوند، ثناگویی مردم را همانند روزی تقسیم می کند! پیامبر(ص) فرمود: همانا خداوند عملی را که در آن ذره ای ریا باشد، نمی پذیرد(7)! و نیز فرمود: در سایه عرش- آن روزی که جز آن سایه، سایه دیگری نیست- مردی است که با دست راستش صدقه دهد و دست چپش نداند، و از این جهت است که امتیاز عمل نهانی بر عمل علنی هفتاد برابر است(8).

و آن گرامی فرمود: روز قیامت به ریاکار ندا می رسد، ای بدکار، ای حيله گر، ای ریاکار! عملت تباہ، و اجرت ضایع گشت، برو اجرت را از آن کسی بگیر که برای او کار کردی(9).

یکی از بزرگان مردی را دید که گردنش را کج گرفته است، گفت: ای صاحب گردن! گردنت را بالا- بگیر، حالت خشوع به گردن چه ربطی دارد، بلکه

خشوع در دلهاست. یکی از بزرگان، مردی را در مسجد دید که در سجده اش می‌گرید، گفت: ای مرد چه خوب بود که همین گریه را در خانه ات داشتی.

امیر مؤمنان فرمود: ریاکار سه نشانی دارد: وقت تنهایی کسل و در بین مردم با نشاط است، وقتی که تعریفش کنند، بر عملش بیفزاید اما بهنگام نکوهش مردم، از عملش می‌کاهد (10).

از آن بزرگوار پرسیدند که کسی از ما کار خوبی را انجام می‌دهد و دوست دارد که تعریف کنند و یا مزد و پاداش دهند، به او فرمود: آیا مایلی که مورد خشم خدا قرار گیری؟ گفت: نه. فرمود: پس هر کاری که انجام می‌دهی، خالص گردان (11)! گویند: کسانی بودند که در عمل ریا می‌کردند، و امروز کار به جایی رسیده است که عمل نکرده، ریا می‌کنند. عکرمه می‌گوید: خداوند به نیت پاداشی می‌دهد که در برابر عمل آن چنان پاداشی نمی‌دهد، زیرا که در نیت، ریا امکان ندارد.

پس شایسته است که عبادتها و طاعات تنها برای رضای خدا باشد، و تا ممکن است در پنهان انجام شود و همت بر پنهان انجام دادن، بیش از اظهار آن، باشد. همان طوری که مردم سعی می‌کنند تا بدیها را پنهان دارند. و سزاوار است کسی که در پی پاداش الهی است، بر پنهان داشتن عمل و طاعت خود همت گمارد، زیرا او می‌خواهد عملش را تنها برای خدا انجام دهد، تا خداوند روز قیامت مطابق اخلاص او در حضور مردم او را پاداش دهد، چون که می‌داند خداوند در روز قیامت جز عمل خالص را پذیرا نیست، و می‌داند که نیاز و احتیاج به مزد آن روز خیلی زیاد است، زیرا آن روز نه مال و نه فرزند هیچ کدام سودی ندارند، و پدر به درد فرزند نمی‌خورد، و حتی راستان به خود مشغولند و همه می‌گویند: خودم، خودم، تا چه رسد به دیگران! و شایسته است کسانی که پیرو فرمان حقند و خدا را عبادت می‌کنند همچون زائران خانه خدا باشند، وقتی که رو به زیارت مکه می‌روند، به همراه خود، جز طلای مغربی بسیار خوب و بی‌غش،

نمی‌برند، زیرا می‌دانند که بادیه نشینان طلای مغشوش و پست را قبول نمی‌کنند و در بادیه نیاز بیشتری دارد، نه وطن است که از کسی خواهش کند و نه دوستی هست که به او متوسل شود! پس جز طلای خالص چیزی به درد نمی‌خورد، همچنین خداوندی که بر این دلها گواه است، روز قیامت از باطنها آگاه است، چشم بر هم زدنی از او پوشیده نیست، هیچ چیزی را پذیرا نیست مگر اینکه از هر شائبه‌ای خالص باشد. و آنگاه که انسانی فرق می‌گذارد بین عملی که بنده‌ای از آن آگاه شود، و یا بشنود، پس نوعی از ریا در آن عمل وجود دارد. و اگر با اخلاص باشد و تنها به دانستن خداوند اکتفا کند عمل خود را از افرادی که می‌خواهند از آن آگاه شوند، پنهان می‌دارد، و باور دارد که دادن روزی او، و اجر زیاد، یا کاهش در عقاب، به دست آنها نیست. در این صورت او نباید از آگاهی مردم نسبت به اعمال و طاعتش دلخوش باشد.

اگر کسی بگوید: ما کسی را نمی‌بینیم که از اطلاع دیگران نسبت به طاعتش خوشحال نشود، می‌گوئیم، همه خوشحالی‌ها مذمت نشده‌اند، بلکه خوشحالی به دو بخش ستوده و نکوهیده تقسیم می‌شود، اما شادی ممدوح سه قسم است:

1- قصد انسان پنهان داشتن عبادت و اخلاص برای خدا بوده است، اما وقتی که مردم از آن با خبر می‌شوند، می‌داند که خداوند آنها را آگاه ساخته و صفات خوب او را آشکار کرده است این را دلیل بر کار خوب و نظر لطف خدا نسبت به خود می‌داند که او عبادت و بندگی و همچنین گناه و معصیتش را پنهان می‌دارد خداوند هم معصیت او را پنهان می‌سازد، اما طاعت او را بر ملا می‌کند. و هیچ لطفی از این بالاتر نیست که زشتی را بپوشاند و خوبی را آشکار کند. پس خوشحالیش به دلیل لطف خدا بر اوست نه به خاطر ستایش مردم، و محبوبیت در دلهای مردم. خداوند متعال فرموده است: «ای پیامبر به مردم بگو که شما باید منحصرًا به فضل و رحمت خدا خوشنود شوید (به نزول قرآن مسرور باشید) (12)» پس

گویا چون بر او ثابت شده است که عملش در پیشگاه خدا مورد قبول افتاده، خوشحال است.

2- استدلال کند بر اینکه چون خداوند خوبی او را فاش، و زشتیش را در دنیا پنهان داشته است، پس در آخرت نیز چنین خواهد کرد. زیرا پیامبر خدا(ص) فرموده است: خداوند عیب بنده ای را در دنیا نمی پوشاند، مگر این که در آخرت نیز می پوشاند. پس در صورت اول خوشحالیش به خاطر قبولی طاعت و در صورت دوم به خاطر پوشش معصیت است(13).

3- افراد با خبر از طاعت وی او را می ستایند، اما به خاطر این که مردم طاعت او را می ستایند و چون خدا را اطاعت کرده است او را دوست دارند، و دل‌های ایشان به طاعت مایل شده، خوشنود است، زیرا بعضی از اهل ایمان وقتی که اهل طاعت و عبادت را می بینند به دلیل حسد، او را مورد خشم قرار داده، نکوهش و مسخره می کنند و به ریاکاری نسبت می دهند و ستایش در برابر عملش نمی کنند، پس این نوع خوشحالی خوب است، و نشانیش اخلاص در خوشحالی است.

اما خوشحالی مذموم آن است که برای مقامی که پیش مردم پیدا کرده تا از او تعریف کنند و به او احترام گزارند و حاجت او را برآورند، و در رفت و آمدش با احترام به او برخورد کنند، خوشحال است، این خوشحالی نکوهیده است، زیرا اصل ریا عبارت است از دنیاپرستی و فراموش کردن آخرت، و کم اندیشیدن در باره آنچه نزد خداست و کم تأمل کردن در باره آفتهای زندگی دنیوی و عظمت نعمتهای آخرت، و ریشه همه اینها علاقه به دنیا و غلبه شهوتهاست که خود بالاترین خطاها و سرچشمه تمام گناهان است، زیرا اگر عبادت فقط برای خدا و برکنار از هر گونه شائبه و ریا باشد جز اجر خدا و مزد اخروی منظور نظر نخواهد بود. و ریا کاری ضد همه اینهاست، چون انسان به جاه طلبی و کسب منزلت در دل‌های مردم و برخورداری از نعمتهای دنیا تمایل دارد، و این است آنچه دل را تیره می کند و میان دل و اندیشیدن در باره عاقبت کار و استفاده از نور علم الهی، فاصله

می اندازد. اگر کسی بگوید: آن کسی که قلبا از ریاکاری متنفر است، همین تنفر از ریا باعث بزرگواری او می شود، با این حال از تمایلات طبیعی و علاقه به آنها و درگیری با آنها برکنار نیست. اما راضی به داشتن چنین علاقه ای نیست و نفسش نیز پاسخگوی چنین تمایلی نیست، آیا باز هم در ردیف ریاکاران است؟ بدان که خدای تعالی بنده را جز به اندازه توانش مکلف نساخته است، و در توان بنده نیست که از وسوسه های شیطان جلوگیری کند و ریشه طمع را از بیخ و بن برکند، تا هیچ میلی به شهوات نداشته باشد و درگیر آنها نشود، و تنها کاری که می تواند بکند آن است که در ضمن آگاهی از پیامدها و آموختن علم دین و اصول ایمان به خدا و روز جزا با شهوات مبارزه کند. و در این صورت، نهایت تکلیف خود را ادا کرده است زیرا خواسته هایی که باعث ریا می شود از جانب شیطانند، و پیروی نکردن از تمایلات و خواسته های نفسانی و دوری از آنها مربوط به ایمان و از ره آوردهای عقل است، بنا بر این شایسته است که همواره در برابر خواسته های نفس، محکم بایستیم، زیرا شهوت پرستی نابودی و هلاکت در پی دارد.

پیامبر (ص) فرمود: بهشت در گرو سختیها و جهنم در گرو شهوتهاست (14).

نکوهش ریاکاری

1- فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ...

-ماعون، آیه های 5-6.

2- إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا..

-دهر، آیه 10.

3- فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا..

-کهف، آیه 110.

4-قال النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم حين سأله رجل يا رسول الله صلى الله عليك فيم النجاة؟

ص: 353

(فقال أن لا يعمل العبد بطاعة الله يريد بها الناس).

5-الثلاثة المقتول في سبيل الله و المتصدّق بماله و القارئ لكتابه و أنّ الله يقول لكلّ واحد منهم: كذبت بل أردت أن يقال: فلان جواد كذبت بل أردت أن يقال: فلان شجاع كذبت بل أردت أن يقال: فلان قارى فأخبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم أنّهم لم يثابوا على ذلك.

6-إنّ أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر قالوا: و ما الشرك الأصغر يا رسول الله قال: الرّياء يقول الله عز و جلّ يوم القيامة إذا جازى العباد باعمالهم: اذهبوا إلى الذين كنتم تراءون في الدّنيا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء.

7-إنّ الله لا يقبل عملا فيه مثقال ذرّة من رياء.

8-إنّ في ظلّ العرش يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه رجلا يتصدّق بيمينه فيكاد أن يخفيها شماله و لذلك ورد أنّ فضل عمل السرّ على عمل الجهر سبعين ضعفا.

9-إنّ المرائي ينادى يوم القيامة يا فاجر يا غادر يا مرائي ضلّ عملك و حبط أجرك اذهب فخذ أجرك ممّن كنت تعمل له.

10-للمرائي ثلاث علامات يكسل إذا كان وحده و ينشط إذا كان في الناس و يزيد في العمل إذا اثنى عليه و ينقص إذا ذمّ.

11-و سئل بعضهم فقال: أهدنا يصطنع المعروف يحبّ أن يحمد به أو يوجر فقال له: أ تحبّ أن تمقت فقال: لا قال: فإذا عملت لله عملا فأخلصه.

12-قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا... .

-يونس، آية 58.

13-ما ستر الله على عبد في الدّنيا إلاّ ستر عليه في الآخرة فيكون الأوّل فرحا بالقبول و الثّاني فرحا بالستر.

14-حفّت الجنّة بالمكاه و حفّت النار بالشّهوات.

ص: 354

بدان که اصل در اخلاص برابری ظاهر و باطن انسان است، همان طوری که به بعضی از اصحاب گفته شده است: بر عمل آشکارا اقدام کن! گفتند: عمل آشکارا چیست؟ فرمود: وقتی که مردم از آن عمل تو با خبر شدند شرم نکنی، و این مقام يك مقام بزرگی است که هر کسی بدان نائل نمی شود و هیچ کس از گناهی که قلبا و یا با اعضای بدن خود مرتکب شده باشد بر کنار نیست اما پنهان می دارد زیرا نمی خواهد مردم از آن با خبر شوند، بخصوص آن خواسته ها و آرزوهای قلبی که در ذهن انسان خلجان می کند در صورتی که خداوند از همه آنها آگاه است، پس این که بنده ای می خواهد، آنها را از دیگر بندگان پوشیده دارد زیرا چه بسا او گمان می برد که آن ریای ممنوع باشد، در صورتی که چنین نیست، بلکه آنچه منع شده آن است که آن را پوشیده دارد تا مردم او را پرهیزگار بدانند و تصور کنند که او از خدا می ترسد، با اینکه در واقع چنین نیست و او ریاکار پنهانی است.

اما راستگو آن کسی است که، با پنهان داشتن گناهان، ریاکاری نمی کند، و از این که مردم از گناه او مطلع شوند غمگین و از این که خداوند گناهِش را ببوشاند خوشحال می شود، و هنگامی که بر ملا شود، از آن جهت که در دنیا پرده حرمتش دریده شده است، اندوهگین شده، می ترسد که در آخرت نیز پرده حرمتش دریده شود، زیرا در خبر است که خداوند گناه هر کس را در دنیا

پوشیده دارد، در آخرت نیز پنهان می دارد، و این اندوه، از نیروی ایمان سرچشمه می گیرد.

دیگر آن که بدانند که خداوند متعال آشکار کردن گناهان را نمی پسندد، و پنهان داشتن گناهان را دوست دارد، همان طوری که پیامبر (ص) فرموده است:

هر کس از این اعمال پلید مرتکب شود، باید، با پوشش الهی پوشیده دارد (1)، به این ترتیب که کسی نافرمانی خدا را مرتکب شده، اما دلش از محبت دوستان خدا خالی نیست. و این خود نشأت گرفته از ایمان به ناراضی بودن خداوند بر فاش شدن گناهان است و دلیل صدق آن ایمان، این است که خود نیز از آشکار کردن گناه دیگران ناراحت و افسرده می شود. سوّم آن که نمی خواهد مردم او را به خاطر گناه سرزنش کنند، از آن جهت که نکوهش مردم او را افسرده کرده قلب و عقلش را از اطاعت خدا باز می دارد، چون طبیعت آدمی از نکوهش دیگران آزرده می شود و با عقل انسانی درگیر شده و او را از اطاعت حق باز می دارد، و به همین دلیل است که نباید از ستایشی هم که انسان را از یاد خدا باز می دارد، و دل را فرا می گیرد، و مانع ذکر می شود، خوشحال بود و این نیز، در صورتی که دل به خاطر طاعت، به راستی خواهان فراغت باشد، دلیل بر ایمان قوی است.

چهارم آن که شرم و خجلت خود نوعی رنج است، سوای آن رنجی که از مذمت مردم، عارض می شود، و آن خود خوی نیکی است که از آغاز کودکی پیدا می شود، از آن روزی که پرتو عقل بر انسان می تابد، و در نتیجه انسان از کارهای زشت - در صورتی که مشاهده کنند - شرم می کند، و این خوی پسندیده ای است. رسول خدا (ص) فرموده است: سراسر حیا و شرم خیر و نیکی است (2). و نیز فرموده است: حیا بخشی از ایمان است که جز با نیکی فراهم نیاید (3). و نیز می فرماید: خداوند آدم با حیای بردبار را دوست می دارد (4).

اما آن کس که کار خلاف می کند و هیچ باکی هم ندارد که خلافش برای مردم فاش شود، علاوه بر خلاف، پرده دری و وقاحت و بی شرمی را نیز در

خود جمع کرده است و خیلی بدتر است از کسی که گنااهش را پنهان می دارد و از دیگران شرم می کند، جز این که این شرم با ریاکاری توأم، و با اشتباه بزرگی آمیخته شده است که کمتر آدمی، می تواند آنها را تفکیک کند. بلکه حیا خلقی است برخاسته از طبعی والا و شرم داشتن از خدا بسی والاتر از شرم و حیای از مردم است، خداوند متعال فرموده است: «بلکه آدمی از خویشتن آگاه است (5)». بنا بر این لازم است که آفت عبادت ریائی شناخته شود. و هیچ گناهی بزرگتر از ریاکاری نیست زیرا آن، انگیزه خشم خدا، کیفر و عذاب، و زبونی دنیوی است، آنجا که روز قیامت در حضور مردم ندا در دهند، ای تبهکار! ای گمراه و ای ریاکار! آیا شرم نکردی آنگاه که طاعت خدا را به بهای متاع دنیا از دست دادی و علاقه مردم را خواستی اما اطاعت خدا را به مسخره گرفتی، و به قیمت دشمنی با خدا خود را محبوب مردم کردی. و با زشتی نزد خدا خود را برای مردم، جلوه دادی و به بهای دوری از خدا، خود را به مردم نزدیک کردی و با خشم خدا، خوشنودی مردم را کسب کردی، آیا کسی از تو پستتر نزد خدا هست؟! پس اگر بنده ای در این وضعیت اندکی بیندیشد، و در برابر آنچه از بندگان خدا عایدش می شود، و در دنیا پیش آنها جلوه می کند، از دست دادن اجر و پاداش عملش را در نظر بگیرد، از ریا کاری دست بر می دارد و بسا که يك عمل اگر فقط برای خدا باشد - باعث سنگینی ثواب او در میزان سنجش اعمال می شود، اما اگر با ریاکاری همان عمل فاسد شود، به كَفَّهٔ گناهان منتقل می شود و آن را سنگین تر می کند و او را سرازیر آتش می سازد. اگر هیچ چیز در ریاکاری نبود جز همین دگرگونی پاداش عمل خوب به کیفر، برای شناخت ضرر و زیان ریا بس بود. در صورتی که اگر ریا نبود، او با این يك حسنه به مقام والایی نزد خدا، در ردیف انبیا و صدیقین نائل می شد و حال این که به سبب ریا آن عمل نیکو از نامه اعمالش پاك شده و او به جمع تبهکاران باز می گردد.

علاوه بر تمام این ها، در نظر گرفتن علاقه مردم انبوه گرفتاری و غم پدید می آورد، زیرا که تأمین خشنودی همه مردم هدفی است امکان ناپذیر، هر جا که گروهی راضی باشند، عده ای ناراضی خواهند بود، خوشنودی بعضی در ناخشنودی بعضی است. و هر کس خواهان رضای مردم به قیمت خشم خدا باشد، خداوند بر او خشم می گیرد و مردم را نیز از او خشمناک می سازد و انگهی برای وی از ستایش مردم و مقدم داشتن مذمت خدا بر ستایش مردم چه سودی عاید می شود، در حالی که ستایش مردم نه روزی او را زیاد می کند و نه عمر او را طولانی و نه در روز حاجتمندی و بیچارگیش یعنی روز قیامت به درد او می خورد.

اما طمع داشتن به مال مردم، باید دانست که خدا روزی دهنده است و بخشش او بهترین بخششهاست، و هر کس چشم طمع به مردم بدارد، از خواری و ذلت برکنار نماند، و اگر به مقصود خود نیز برسد از منت و حقارت به دور نخواهد بود، پس چگونه آدم عاقل آنچه را نزد خدا است در برابر امیدی واهی و خیالی فاسد از دست می دهد که گاهی ممکن است برسد و یا نرسد! و هنگامی هم که برسد، لذتش به رنج منت و ذلتش نمی ارزد، پس شایسته است که این مطالب، و ضرر و زیان و سرانجام کار را با خود بسنجد، تا میل به مال دیگران فرو نشیند و مقدر الهی را با جان و دل بپذیرد، زیرا عاقل به چیزی که پر زیان و کم فایده است، دل نبندد و او را همین قدر بس که اگر مردم از هدف ریاکارانه و اظهار خلوص او آگاه شوند، ناراحت می شوند، و دیری نخواهد پایید که خداوند پرده از راز او بردارد، و بر مردم ریاکاری او را باز شناساند و آنها را از او خشمگین سازد، و خود نیز بر او خشم گیرد، در صورتی که اگر برای خدا اخلاص داشت، خداوند برای مردم، خلوص او را فاش ساخته و محبوب خلق می ساخت، و مردم را مسخر او کرده زبانشان را به ستایش او می گشود، با این که نه در ستایش آنها کمالی و نه در نکوهش ایشان نقصانی است، همان طوری که شاعر بنی تمیم می گوید:

براستی که ستایش من آرایشی، و نکوهش از من ننگ است.

رسول خدا(ص) خطاب به او می فرماید: به خدا دروغ بسته ای آن خدایی که جز او خدای بحقّی نیست، زیرا که آرایشی جز در ستایش خدا و ننگی جز در نکوهش او نیست، پس تو را چه خیری در ستایش مردم است در حالی که نزد خدا نکوهیده و از اهل دوزخ باشی و کدام شرّ و ننگی در نکوهش مردم است در صورتی که نزد خدا ستوده و در زمره انبیای مقرب بوده باشی (6)؟!.

پس آن که در دلش به یاد آخرت و نعمتهای جاودانه و مقامات والا در پیشگاه خدا باشد، امکانات مردم را در اوقات زندگی با توجّه به کدورتها و ناراحتیهایی که دارند، ناچیز می شمرد و تمام توجّه قلبیش را متوجه خدا می کند، و خود را از ذلّت ریاکاری و سنگدلیهای مردم نجات داده و خداوند انواری بر دلش تابانده، قلبش را با آن گشایش می بخشد و درهای لطف خود را که باعث انس بیشتری با او می شود، بروی او می گشاید، و هم چنین باعث وحشت از مردم و کوچک شمردن دنیا و اهمّیت به آخرت و سقوط منزلت خلق از قلبش می شود، و در نتیجه انگیزه ریا از بین می رود اینهاست داروهای علمی که می تواند ریشه های ریا را از بیخ و بن برکند، اما داروی عملی، آن است که خود را به پنهان داشتن عبادات و بستن تمام درها بر عبادتهای خود- همان طوری که بر اعمال زشت می بندند- عادت دهد، تا آنجا که به علم و آگاهی خداوند بر عبادت خود بسنده کرده، در صدد مطلع کردن غیر خدا در نیاید، پس هیچ دارویی برای بر کندن ریشه ریا مانند پنهان داشتن طاعات و عبادات نیست، و این کار دشواری است، و تنها با زحمت و استقامت است که سنگینی آن از میان می رود و با پیوستن به الطاف خدا و پی گیری قدم به قدم آسان می شود، به حدّی که به صورت توفیق و تأییدی از جانب خدا در می آید و لیکن خداوند حال قومی را دگرگون نمی سازد مگر خود، احوالشان را دگرگون سازند (7). بنا بر این از بنده مجاهدت و تلاش و از خداوند هدایت و راهنمایی، از بنده کوبیدن در، و از خداوند گشودن آن، و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد، پس اگر حسنه باشد، دو چندان پاداش دهد، و از جانب خود

پاداشی بزرگ مرحمت کند(8).

جواز پنهان داشتن گناهان و کراهت مطلع ساختن مردم از آنها

1- من ارتكب شيئاً من هذه القاذورات فليستتر بستر الله عليه.

2- الحياء خير كله.

3- الحياء شعبة من الإيمان لا يأتي إلا بخير.

4- إن الله يحب الحيي الحليم.

5- بل الإنسان على نفسه بصيرة .

-قيامت، آیه 14.

6- كذبت ذاك الله عز وجل لا- إله إلا هو إذ لا زين إلا في مدح الله ولا شين إلا في ذمه، فأى خير لك في مدح الناس وأنت عند الله مذموم ومن أهل النار وأى شر لك في ذم الناس وأنت عند الله محمود في زمرة النبيين المقربين.

(7) مضمون آیه مبارکه است: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ... رعد، آیه 13-م.

(8) مضمون آیه 45 سوره نساء: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا-م.)

ص: 360

ترك طاعات به خاطر ترس از ریا!

بدان که بعضی از مردم از ترس این که مبادا ریا کاری شود، عباداتی را ترك می گویند، و این کار غلط و موافق خواست شیطان است. و بدان که طاعات مربوط به تن آدمی که نه به دیگران سر و کاری است، و نه در خود آن طاعات لذت بدنی وجود دارد، مانند نماز، روزه و حج، سه نوع خطر ریا در آنهاست:

1- ریایی که پیش از انجام عمل است که از آغاز برای دید مردم، اقدام می کند و انگیزه دینی ندارد، شایسته است که چنان عملی را ترك کند، چون معصیت است نه طاعت، زیرا که به ظاهر طاعت است اما در باطن به خاطر جلب نظر مردم است، پس انسان باید سعی کند انگیزه ریا را از خود دفع کند، و به خود بگوید، آیا از خدا شرم نمی کنی که عمل را به خاطر او انجام نمی دهی، و به خاطر بندگان خدا انجام می دهی و خود را مبتلا- به ریاکاری می سازی، نفس را وادارد تا عمل را برای خدا انجام دهد، و به مجازات ریاکاری و کفاره آن نفس را وادارد تا برای خدا عمل کند و شروع کند.

2- برای خدا اقدام به عمل کند، اما در آن بین ریا به سراغش بیاید، با اینکه در آغاز نیت عبادت داشته است، نباید عمل را ترك کند، زیرا با انگیزه دینی شروع کرده است اما باید خودش را وادارد تا ریا را ترك کند، و اخلاص را با همان روشی که گفتیم تأمین کند، یعنی نفس را به ناپسندی ریا و پذیرا نشدن آن وادارد.

3- عبادت را با اخلاص شروع کند بعد ریا و انگیزه های ریاکاری پیدا شود، در این صورت سزاوار است که بکوشد تا ریا را دفع کند اما عمل را ترك نکنند، و به خود تلقین کند که به حالت اخلاص برگردد، تا عملش پایان پذیرد، زیرا شیطان اول انسان را وادار به ترك عمل می کند، اگر اجابت نکرد، و مشغول عبادت شد، به ریا می خواند، و اگر ریا را هم نپذیرفت می گوید: این عملت خالص نیست و توریاکاری و رنجت بیهوده است، کاری که اخلاص ندارد چه فایده دارد، تا وادار به ترك عمل کند، وقتی که عمل ترك شد، او به هدفش رسیده است! مثل کسی که عمل را از ترس این که مبادا ریا شود، ترك می گوید، مثل آن کسی است که اربابش مقداری گندم به او بدهد که در میان آنها کمی خاک باشد، بعد به او بگوید: این گندمها را از خاکها جدا کن و کاملاً خالص کن، اما او اصل عمل را ترك کند و بگوید: من ترسیدم که اگر این کار را بکنم به طور کامل نتوانم پاکیزه کنم و کار را از اصل ترك کند. و از این قبیل است آن که عمل را ترك گوید از ترس این که مبادا مردم بگویند؛ او ریاکار است و دچار معصیت شوند و این یکی از دامهای شیطان است، زیرا وی اولاً به مسلمانها بدگمانی کرده است، او چنین حقی که به مردم گمان بد ببرد نداشته است.

وانگهی اگر چنین چیزی بود، حرف مردم چه زیانی به حال او داشته است، او ثواب عبادت را از دست داده است، و عمل را به خاطر این حرف مردم که وی ریاکار است، ترك گفتن، عین ریاکاری است، زیرا اگر او ستایش مردم را دوست نداشت و ترس از نکوهش مردم نداشت، او را چه به حرف مردم که بگویند: او ریاکار است! یا بگویند: او با اخلاص است! پس چه فرقی بین این که عمل را از ترس این که بگویند، ریاکار است ترك کند، و بین اینکه عمل را خوب انجام دهد از ترس اینکه مبادا بگویند: او در غفلت است و کوتاهی می کند. بلکه ترك عمل بدتر از این است. تمام اینها از فریبکاری شیطان نسبت به بندگان نادان است، ترك عمل به بیهودگی و ترك خیرات می انجامد، پس تا

وقتی که انگیزه دینی بر انجام عمل داشتی عمل را ترك نکن و در برابر خطر ریا تلاش کن و دلت را به حیا و شرم از خدا وادار ساز! زیرا نفس تو را وادار کرده است تا بجای ستایش پروردگارت ستایش مخلوق را بپذیری در حالی که خداوند از باطنت آگاه است. و اگر مردم از دلت آگاه بودند که تو ستایش آنها را طالب هستی هر آینه آنها تو را تقبیح می کردند! بلکه اگر می توانی - به دلیل شرم از خدا و مجازات نفست، عمل بیشتری انجام دهی، انجام ده! پس اگر شیطان بگوید: تو ریاکاری، از دروغ او - با آنچه در دل از ناپسندی ریا احساس می کنی - آگاه باش! اما اگر در دلت احساس نارضایتی از ریا نداری، و انگیزه دینی برای عبادت نمی بینی، بلکه تنها انگیزه ات ریاکاری است، در این صورت شایسته است عمل را ترك کنی که آن کار از کسی که عمل را برای خدا آغاز کرده است بعید است. زیرا ناگزیر باید اصل تبت اجر و ثواب با عمل همراه باشد! بعد از تمام این حرفها شایسته است که در سایر اوقات قلب انسان مطمئن باشد که خداوند از تمام طاعات و عباداتش آگاهی دارد. و کسی به آگاهی خدا معتقد و مطمئن نمی شود مگر آن که غیر از خدا از کسی نترسد، و تنها به خدا امیدوار باشد - زیرا کسی که از غیر خدا بترسد و امیدوار باشد، مایل است که او از کارهای خوب و حالاتش آگاه شود - پس اگر به این مرحله رسیده است، باید دلش را به دستور عقل و ایمان، از خطر برخورد با خشم خدا ناراضی بدارد، و خود را بر طاعات بزرگ پر مشقتی وادارد که جز او را توان انجام آنها نباشد، زیرا نفس در چنین وقتی دیگ حرص و آزش برای افشای عمل بجوش می آید و می گوید: اگر چنین کار بزرگ، یا ترس زیاد، و گریه فراوان را مردم بدانند، بهتر خواهد بود! چه کسی می تواند این طور باشد؟! پس چگونه راضی به پنهان داشتن آنها می شوی تا مردم از جایگاه تو ناآگاه بوده و مقام تو را نشناسند، و از تقلید تو محروم شوند، پس در چنین موردی شایسته است که ثابت قدم باشد. و در برابر عظمت کارش عظمت خدا را که نعمتهایی از قبیل آفرینش، حیات، قدرت، و

وسایل کار و سهولت عمل به او داده، و عظمت ملك آخرت و نعمت بهشتی و جاودانگی آن و همچنین عظمت خشم خدا و زشت شمردن او عمل کسی را که در برابر عملش مزد بخواهد، همه اینها را به خاطر بیاورد، و بداند که در پی اظهار عمل بودن باعث محبوبیت در نزد دیگران و سقوط در پیشگاه خداست، و بگوید:

چگونه چنین عملی را به بهای ستایش مردم بفروشم در صورتی که آنان عاجز و ناتوانند و روزی و عمر من به دست آنها نیست. و این را در قلب خود پذیرا باشد، و سزاوار نیست که دلش را تضعیف کند، و بگوید: تنها افراد قوی، می توانند اخلاص داشته باشند، اما افراد ضعیف، توان چنین کاری را ندارند و در نتیجه تلاش برای داشتن اخلاص را ترك کند، و این خود از نادانی است، بلکه باید برای اخلاص در راه خدا، تا آنجا تلاش کند که عملی را جز برای رضای خدا انجام ندهد، زیرا خداوند جز عمل خالص را پذیرا نیست، و این هم برای کسی ممکن است، پاکان، یا زیرکان، ناتوان از آن نیستند، پس همت در این باره بر هر مکلفی واجب است، و لازم است چنان حالتی داشته باشد که اگر در حال عبادت تمام مردم از عبادت با خبر شدند، نه بر خشوع او افزوده شود، و نه به جهت اطلاع مردم، خوشحال شود، و اگر به طبع بشری کمی در دل خوشحال شد، بکوشد تا با نیروی عقل و ایمان دست رد به سینه آن بزند، و دلش را متوجه مردم نسازد، جز خطوره‌های کم رنگی که زدودن آنها از دل زحمتی نداشته باشد، بنا بر این از جمله نشانه های راستی، در این مورد، آن است که اگر او دو دوست دارد یکی توانگر و دیگری تنگدست، از دیدن توانگر، نشاط بیشتری برای پذیرایی او پیدا نمی کند، مگر آن که دوست توانگرش را به سبب علم، یا تقوای بیشتری که دارد، احترام کند. نه به خاطر توانگریش، پس هر که آرامشش با دیدن توانگران بیشتر باشد، ریاکار و یا پر طمع است، اگر نه، نگریستن به تنگدستان میل به آخرت را افزایش داده، و به دلها آرامش می بخشد، و نگریستن به توانگران چنین نیست! پس چگونه آرامش او به دیدن توانگران بیش از تنگدستان است، و اگر گرامیداشت توانگر پیش تو-

چون ما بین شما حق دوستی و سابقه ای است-مهمتر است، اما به طوری است که اگر همین رابطه را در مورد فقیر هم داشته باشی، هرگز احترام و گرامیداشت توانگر را بر او مقدم نداری، چون فقیر در نزد خدا عزیزتر از توانگر است! پس مقدم داشتن تو توانگر را بر او به سبب دوستی دلیل طمع و ریاکاری است! وانگهی اگر تو در مجالست، بین آنها فرق نگذاشتی باز هم این خطر هست که تو حلم و خشوع بیشتری برای توانگر ابراز کنی تا آن دوست فقیر، و همین ریاکاری و یا طمع خفی است، همان طور که ابن سماء به کنیزش می گوید: چه طور شده وقتی که من بغداد می آیم، زبان حکمت گشوده می شود؟ او در جواب گفت: طمع است که زبانت را روان می سازد! و این زن درست گفته است که زبان آن طوری که برای توانگر باز می شود برای تنگدست باز نیست و همین طور، حالت خشوع و تواضعی که نزد او پیدا می شود نزد تنگدست پیدا نمی شود، و حيله و جنایات نفس در این باره منحصر و محدود نیست، و راه نجاتی برای تو نیست مگر این که غیر خدا را از دل بیرون سازی، و دلت برای باقیمانده عمرت بسوزد، و به خاطر شهوتها و خواسته های کم ارزش در مدت کوتاه عمر، آتش را به جان خود نپسندی، و در دنیا چون پادشاهی از پادشاهان باشی، که راه شهوات او باز و امکان رسیدن به لذات را دارد، اما در بدنش مرضی است که هر ساعتی-اگر شهوترانی کند- احتمال مرگ و نابودی دارد، و می داند که اگر پرهیز کند و با میلش مبارزه کند زنده می ماند و ملکش پایدار است، و چون به این مطلب واقف است با پزشک و داروساز همنشین می شود، و خود را به خوردن داروهای تلخ عادت می دهد، و بر تلخی آنها صبر می کند، و همه لذتها را ترك گفته بر فراق آنها می سازد، در نتیجه بدنش هر روز از روز پیش به دلیل کم خوری، لاغرتر، ولی بیماریش هر روز، به جهت پرهیز زیاد، کمتر می شود، پس هر وقت نفس او را به طرف شهوتی می کشد، او نسبت به پیامد دردها، و رنجها و سرانجام مرگی که میان او و سلطنتش جدایی می اندازد که خود باعث سرزنش دشمنان می شود-در باره تمام اینها می اندیشد و

هر وقت نوشیدن داروی تلخ دشوار شد در باره شفایی که باعث برخورداری از ملك و نعمتهای آن با خوشی و تندرستی و قلب شاد و فرمان نافذ است، می اندیشد، در نتیجه از دست دادن لذتها بر او سهل می شود هم چنین مؤمنی که قصد ملك آخرت را دارد، از تمام عواملی که باعث هلاکت او در آخرت است، خودداری می کند و لذتهای دنیا و خوشی آن را ترك می گوید، و به اندك از آن بسنده می کند، و لاغری، گمنامی، غم، ترس را- از ترس اینکه مبادا خشم خدا او را فرا گیرد و هلاك شود-، و به امید این که از عذاب خدا نجات یابد، می پذیرد، و به هنگام یقین و ایمان قوی به سرانجام کار، و به نعمتهای جاودانه که خداوند در بهشت خود برای همیشه آماده ساخته، همه آنها آسان می شود، و انگهی می داند که خداوند بخشنده مهربان همواره به بندگان مشتاق رضای او، كمك کرده و مهربان است، در همین جا سخن را در باره ریا، پایان می دهیم.

خداوند در چند مورد در قرآن مجید تکبر و خودخواهی را نکوهش کرده و شخص خودخواه را مورد سرزنش قرار داده و فرموده است: «بزودی آنانی را که بناحق در زمین، تکبر می ورزند، از آیات خود باز می گردانیم» (1) و نیز فرموده است:

«آن که ننگ دارد از عبادت پروردگار و گردنکشی می کند» (2).

و می فرماید: «... امروز به عذاب سختی کیفر می شوید، بدان سبب که بر خدا ناحق می گفتید، و از آیات او سرکشی می کردید» (3).

و خدای متعال فرماید: «... بد جایی است، آرامگاه متکبران (4)!» و خداوند متعال فرماید: «... این چنین خداوند مهر می گذارد بر هر دل، تکبرکننده گردن فراز (5)». و باز فرموده است: «... و ناامید شد، هر سرکش حق ناپذیر (6)». پیامبر خدا (ص) فرموده است: هر که به اندازه ذره ای خودخواهی در دلش باشد، وارد بهشت نشود و هیچ کسی که در دلش ذره ای از ایمان باشد، وارد آتش دوزخ نگردد (7).

و نیز آن بزرگوار می گوید: خداوند فرموده است: بزرگی زیننده من است، و عظمت از آن من، پس هر کس در یکی از اینها با من در ستیزد، او را در جهنم افکنم (8).

و آن گرامی می فرماید: گردنفر از وارد بهشت نشود، و نه بخیل و آن که بدخواست (9).

و فرمود: بنده ای که خودخواه و تجاوزگر است، و خداوند بزرگ و برتر را فراموش کرده است، بد بنده ای است. بد بنده ای است. بد بنده ای است آن که گردنکش و متکبر است، و بزرگی خدای متعال را فراموش کرده است. بد بنده ای است آن بنده ای که فراموش کار و در لهو و لعب است، قبرها و خاک شدن این بدن را فراموش کرده است، بد بنده ای است آن که سرکش و ستمگر است و آغاز و انجامش را فراموش کرده است (10).

گفتند: یا رسول الله! چقدر فلاینی متکبر است فرمود: آیا پس از آن مرگ نیست (11)؟ حضرت عیسی (ع) فرمود: خوشا به حال کسی که خداوند کتاب خود را بر او آموخته، و انگهی او با حالت سرکشی از دنیا نرفته است.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: محبوبترین شما نزد ما و نزدیکترین شما به ما در آخرت، خوشخوترین شماست، و مبغوضترین شما نزد ما و دورترین شما از ما، پر حرفترین، بی حسابترین در سخن گفتن و متفیهقون اند، عرض کردند: یا رسول الله - درود خدا بر شما - ما دو مورد اول را فهمیدیم، متفیهقون چه کسانی هستند؟ فرمود: گردنکشان و خودخواهانند (12)! و آن گرامی فرمود: متکبران در روز قیامت به صورت ذره ناچیزی محشور می گردند و به گونه مردانی هستند که هر چیز کوچکی، آنها را از جا می کند و به زندانی در جهنم می افکند که به آنجا «بولس» (13) گویند و آنان را تپه هایی از آتش بالا می برد، و از گل فاسدی که عصاره اهل دوزخ است بیاشامند (14).

و آن بزرگوار فرمود: گردنکشان خودخواه روز قیامت به صورت ذره ای محشور شوند که به خاطر پستیشان در پیشگاه خدا مردم آنها را لگدکوب سازند (15).

و هب می گوید: وقتی که خداوند بهشت برین را آفرید، نگاهی به آن کرد و فرمود: تو بر تمام خودخواهان، حرامی.

یکی از بزرگان گوید: هرگز بر دل کسی، چیزی از خودخواهی و کبر وارد

نشود، مگر اینکه همان قدر، یا کم و بیش از عقلش کاسته شود.

حسن (16) گوید: عجب از فرزند آدم است که هر روز دو بار با دست خود، فضولاتش را می شوید، با این حال گردنکشی می کند و با پروردگار آسمانها در ستیز است، در حالی که خداوند فرموده است: «و در خودتان، آیا نمی بینید (17)؟» پیامبر (ص) فرمود: خداوند بر آن بنده ای که از روی تکبر، دامن کشان راه رود، توجه نمی کند (18).

رسول خدا فرمود: در وقتی که مردی در لباس تکبر حرکت می کند، و خودبین است، خداوند زمین را باز کرده است و او فرو می رود به زمین تا روز رستاخیز (19).

و نیز فرمود: خداوند به مردی که دامن کشان و متکبرانه راه می رود، نظر نمی کند (20).

و باز فرمود: هر کس خودبین باشد و در راه رفتنش متکبرانه حرکت کند، خداوند را دیدار کند در حالی که بر او خشمگین است (21).

جوانی با لباس زیبا بر حسن (22) گذر کرد، او را طلبید و گفت: فرزند آدم به جوانیش و به حالت خود مغرور است گویا قبر بدنت را فرا گرفته و با عملت، روبرویی او ای بر تو دلت را معالجه کن، زیرا لطف خداوند نسبت به بندگان، آرایش دل آنهاست.

یکی از بزرگان مهلب (23) را دید که جامه خزی بر تن دارد با تکبر راه می رود، گفت: بنده خدا این روش را خدا و پیامبر دوست ندارند. مهلب گفت: مگر مرا نمی شناسی؟ گفت: چرا می شناسمت که آغازت نطفه گندیده و پایانت مردار پلید است! او تو در این میان، نجاسات را حمل می کنی! مهلب رفت و آن روش راه رفتن را ترك کرد. اما مجاهد می گوید: او با همان حالت تکبر میان کسانش رفت!

نكوهش خودخواهی و تكبر

1- سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ . .

-اعراف، آیه 145.

2- وَمَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ . . .

-نساء، آیه 172.

3- الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ . .

-الأنعام، آیه 94.

4-فبئس مثوى المتكبرين.

5- كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ . .

-مؤمن، آیه 37.

6- وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ . .

-ابراهيم، آیه 26.

7-لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر ولا يدخل النار رجل في قلبه مثقال حبة من إيمان.

8-الكبرياء ردائي والعظمة ازارى فمن نازعنى في واحد منهما ألقيته في جهنم.

9-لا يدخل الجنة جبار ولا بخيل ولا سيئ الملكة.

10-بئس العبد عبد تجبر واعتدى ونسى الجبار الأعلى، بئس العبد عبد تجبر واختال ونسى الكبير المتعال، بئس العبد عبد سهى ولهى و نسي المقابر والبلى، بئس العبد عبد عتا وبغى ونسي المبدأ والمنتهى.

11-وقيل: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ما أعظم كبر فلان فقال أليس بعده الموت.

12-إن أحبكم إلينا وأقربكم منّا في الآخرة أحسنكم أخلاقاً وإن أبغضكم إلينا وأبعدكم منّا الثرثارون المشدقون المتفیهقون قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله قد علمنا الثرثارون والمشدقون فما المتفیهقون قال: المتكبرون.

13)در بعضی نسخه ها «بوس» آمده است-م.

14- يحشر المتكبرون يوم القيامة ذرًا مثل صور الرجال يعلوهم كلّ شيء من الصغار ثم يساقون إلى سجن في جهنم يقال له: بولس يعلوهم نار الاثبار يسقون من طين الخبال عصارة أهل النار.

ص: 370

15- يحشر الجبارون و المتكبرون يوم القيامة في صورة الدر يطأهم الناس لهوانهم على الله.

16- ظاهرا حسن بصرى است-م.

17- وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

-ذاريات، آية 22.

18- لا ينظر الله إلى رجل يجر إزاره بطرا.

19- بينما رجل يتبختر في بردته قد اعجبته نفسه خسف الله به الأرض فهو يتجلجل فيها إلى يوم القيامة.

20- لا ينظر الله إلى رجل يجرّ إزاره خيلاء.

21- من تعظّم في نفسه و اختال في مشيته لقي الله و هو عليه غضبان.

22- رك. به شماره 16.

23- ظاهرا مهلب بن ابي صفرة ازدي است كه از طرف عبد الملك بن مروان حاكم خراسان بود، جدّ مهلبى وزير معزّ الدولة ديلمى است.

ص: 371

پیامبر خدا(ص) فرمود: خداوند در برابر گذشت بنده بر عزّت او می افزاید، و کسی برای خدا تواضع نکرد مگر اینکه خداوند مقام او را بالا برد(1).

پیامبر خدا(ص) فرماید: هیچ کسی نیست مگر اینکه دو فرشته همراه او آیند و به وسیلهٔ مهاری که در آن شخص است او را حفظ می کنند. پس هر گاه سرش را بالا گرفت ناگهان آن دو فرشته آن را می کشند و بعد آن دو فرشته گویند:

بار خدایا او را متواضع کن، و اگر فروتن شد، گویند بار خدایا مقام او را بالا ببر(2)! و آن گرامی فرمود: خوشا به حال کسی که متواضع است، بدون این که از کسی در خواستی کند و مالی را که جمع کرده در راه غیر معصیت صرف می کند، و به مردم خوار و درمانده، مهربان است و با اهل بینش و دانش معاشرت دارد(3).

ابو سلمه مدنی از قول پدر و نیایش نقل می کند که رسول خدا(ص) در «قبا»(4) نزد ما روزه دار بود، و ما موقع افطار کاسه ای شیر آوردیم، و مقداری عسل میان آن ریختیم همین که پیامبر(ص) آن را بلند کرد و چشید، و مزهٔ عسل را درک کرد، فرمود: چیست؟ عرض کردیم: یا رسول الله(ص) مقداری عسل میان آن ریخته ایم! پیامبر(ص) کاسه را روی زمین گذاشت و فرمود: بدانید که من آن را حرام نمی دانم اما هر کس برای خدا تواضع کند، خداوند او را بلند گرداند، و هر کس تکبر کند، او را پست سازد، و هر کس اقتصاد در زندگی را رعایت کند،

خداوند او را بی نیاز سازد، و هر کس اسراف کند، خداوند او را تنگدست سازد، و هر که زیاد به یاد خدا باشد، خداوند او را دوست بدارد(5).

آورده اند که پیامبر خدا(ص) با جمعی در میان خانه غذا می خوردند که فقیری در خانه آمد، و بیماری داشت که از آن رنج می برد، پیامبر(ص) به او اجازه داد، وقتی که وارد شد به یک پهلو بنشست، پیامبر(ص) فرمود: غذا بخور! مردی از قریش در مجلس بود که از او نفرت داشت و اظهار ناراحتی کرد، این مرد نمرد تا وقتی که به همان بیماری مزمن دچار شد.

پیامبر خدا(ص) فرمود: خداوند مرا بین دو کار مخیر کرد که من بنده ای پیامبر باشم و یا فرشته ای پیام آور! و من نمی دانستم کدام را اختیار کنم، همان وقت از فرشتگان جبرئیل مهمان من بود، سرم را بلند کردم، گفتم: در برابر پروردگارت تواضع کن! گفتم: بنده ای پیامبر(6).

خداوند متعال بر حضرت موسی(ع) وحی کرد: من نماز کسی را می پذیرم که برای عظمت من تواضع دارد و بندگانم را بزرگ نمی شمارد، و در دلش خوف مرا دارد، و روزش را با یاد من گذرانده است، و به خاطر من خود را از خواسته های نفسانی باز داشته است.

پیامبر(ص) فرمود: بزرگواری همان تقوا، و شرف، همان تواضع، و مرتبه یقین همان مقام فناست(7). حضرت عیسی(ع) فرمود: خوشا به حال فروتنان در دنیا که آنان صاحبان مقامات والا در روز قیامتند، خوشا به حال اصلاح دهندگان میان مردم در دنیا که روز قیامت وارثان فردوسند! و خوشا به حال کسانی که دلشان در دنیا پاک است و روز قیامت در رفاه و نعمتند! پیامبر خدا(ص) فرمود: هر گاه خداوند متعال بنده ای را به اسلام هدایت کند، و خوش صورت بگرداند و او را در جای ناشایست قرار ندهد و با همه اینها تواضع را نصیب او گرداند، وی از برگزیدگان الهی است(8). و آن گرامی فرمود:

هر گاه بنده ای تواضع کند، خداوند او را تا آسمان هفتم بالا برد(9).

و نیز فرمود: براستی تواضع برای بنده جز بلند مقام نیاورد، پس خدا شما را بیامرزد، تواضع کنید(10). روایت شده است که پیامبر خدا(ص) مهمانی می داد که مرد سیاه چهرهٔ آبله رویی آمد که پوست بدنش ورآمده بود نزد کسی نمی نشست مگر اینکه از پهلویش برمی خاست. پیامبر(ص) او را در پهلوی خود نشانده.

و آن گرامی فرمود: این کار مرا به شگفت وامی دارد که مردی چیزی در اختیار داشته باشد که مردم از آن خوششان بیاید اما او خود به دلیل خودخواهی، از خود دور کند(11)! و نیز فرمود: چرا من در شما حلاوت عبادت را نمی بینم؟ عرض کردند:

حلاوت عبادت چیست؟ فرمود: تواضع(12).

و باز فرمود: هر گاه فروتنان از امت مرا دیدید، شما هم برای آنها تواضع کنید، و هر گاه متکبران را دیدید، شما هم با آنها تکبر کنید، که این باعث خواری و کوچکی آنهاست(13).

یکی از بزرگان می گوید: وقتی که بنده ای برای خدا تواضع کند، خداوند دانش او را زیاد می کند. و نیز فرمود: فروتن باش، خدایت بیامرزد که هر گاه تکبر کنی، خداوند در روی زمین صولتت را درهم شکنند. و بگوید: خاموش باش، خداوند تو را خاموش سازد، در حالی که پیش خود، بزرگ است، در صورتی که جلو چشم مردم خار است به حدی که از خوک هم پستتر است.

جریر بن عبد الله گوید: زیر سایه درختی رسیدیم که مردی آنجا خوابیده بود، روپوش پوستی به روی خود داشت و آفتاب از روپوش به او می تابید، من آن را راست کردم تا آفتاب نتابد، آن مرد از خواب بیدار شد، دیدم سلمان فارسی است کاری که کرده بودم به اطلاع او رساندم، گفت: ای جریر برای خدا در دنیا فروتن باش، که هر کس در دنیا برای خدا فروتنی کند، خداوند او را در قیامت بالا برد، آیا می دانی تاریکی آتش جهنم در قیامت چیست؟ گفتم: خیر. فرمود: آن، ستم

مردم به يك ديگر است.

از بزرگی پرسیدند: تواضع چیست؟ جواب داد که تواضع آن است که در مقابل حق خاضع بوده و از حق پیروی کنی هر چند که از زبان کودکی آن را بشنوی.

گویند: بالاترین تواضع آن است که در مقابل زیر دست در جهت نعمت دنیوی فروتن باشی، به طوری که به او بفهمانی از نظر دنیایت بر او فضیلتی نداری، و خودت را بالاتر از بالا دست در جهت دنیوی بدانی، به نحوی که بر او اعلام کنی که از نظر دنیایش بر تو فضیلتی ندارد.

یکی از بزرگان گوید: هر کس را، مالی، یا جمالی و یا دانشی داده اند، و او به خاطر آنها تواضع نکند، روز قیامت، بار سنگینی برای او خواهد شد.

گویند: خداوند به عیسی (ع) وحی کرد: هر گاه نعمتی را به تو دادم، آن نعمت را با آرامش و وقار پذیرا باش تا کاملتر دهم.

گفته اند: هیچ نعمتی را خداوند در دنیا به بنده ای مرحمت نفرموده است که به خاطر آن نعمت شکر خدا را بگویند، و برای خدا تواضع کند، مگر اینکه خداوند، مقام او را در دنیا بالا برده و در آخرت نیز مرتبه او را بالا ببرد، و هیچ نعمتی را خداوند در دنیا به بنده ای نداده است که آن را سپاس نگویند و تواضع برای خدا نکنند مگر اینکه خداوند او را از سود آن نعمت در دنیا باز دارد، و در قیامت، طبقاتی از آتش را به روی او باز کند تا او را اگر بخواهد عذاب کند و یا از او درگذرد.

به عبد الملك بن مروان گفتند: کدام شخص از همه بالاتر است؟ گفت:

آن که موقع قدرت فروتن و با داشتن توانایی، پارسا باشد.

آورده اند که یکی از بزرگان بر هارون الرشید وارد شد، گفت: یا امیر المؤمنین! تواضع با بزرگی برای تو مهمتر از خود بزرگی است، هارون گفت:

چه خوب گفتی! آنگاه گفت: یا امیر المؤمنین کسی را که خداوند زیبایی داده و

یا جایگاهی در نسب و دستش را باز گذاشته است، و او با داشتن جمال، پاکدامن و در مال و دارائیش مواسات کند، و با داشتن مقام، فروتن باشد، خداوند نام او را در دیوان خود از صاحبان اخلاص نویسد، هارون، قلم و کاغذی خواست و این عبارات را با دست خود نوشت! سلیمان بن داود (ع) صبح که می شد، چهره توانگران و اشراف را به دقت می نگریست، تا وقتی که به مستمندان می رسید، با آنها می نشست، و می گفت:

مستمندی از مستمندان.

می گویند: بالاترین مقامی که بنده نزد خدا دارد، همان مرتبه ای است که در نزد خویش، خود را پایین تر از همه می بیند، و پستترین مقام بنده نزد خدا آن است که شخص خود را پیش خود بالاتر از همه می پندارد.

یکی از بزرگان گوید: پارسایی بدون تواضع مانند درختی بی میوه است.

دیگری گوید: هر کس ریاست طلب باشد، هرگز رستگار نمی شود.

و نیز گویند: زلزله و باد سرخی اتفاق افتاد، و ما نزد پیرمردی که در بین ما بود رفتیم، گفتیم ای بنده خدا تو پیرمرد بزرگی هستی، پس از خدای متعال بخواه! [که بلا را دفع کند] پیرمرد گریه کرد و گفت: کاش من باعث هلاکت شما نشده بودم! یکی از بزرگان گوید: هیچ بنده متواضع نمی شود مگر اینکه خود را بشناسد.

و نیز بزرگی می گوید: تا وقتی که بنده ای تصوّر می کند میان مردم بدتر از او وجود دارد، او متکبر است، و فروتنی هر کسی به قدر معرفت او نسبت به پروردگارش و نسبت به خود اوست.

دیگری گوید: تواضع در همه مردم خوب است، اما در توانگران خوبتر است، و خودخواهی در همه مردم زشت است و در تنگدستان زشتتر است.

می گویند: عزّتی نیست جز برای آن که در برابر خدا خوار باشد و مقامی

نیست جز برای کسی که در برابر خدا متواضع باشد، و ایمنی نیست مگر برای کسی که از خدای بزرگ بترسد، و سودی نیست مگر برای کسی که خود را از خداوند بزرگ خریداری کرده باشد.

مردی از قریش نزد سلمان فارسی -خدایش از او خوشنود باشد- مباحث کرد، حضرت سلمان فرمود: اما من از نطفه ای گندیده به دنیا آمده و به يك مردار گندیده هم تبدیل می شوم، از آنجا به میزان سنجش اعمال برده می شوم، اگر اعمالم سنگین بود که من بزرگوام و اگر سبک بود، من آدم پستی هستم.

پیامبر(ص) فرمود: هر که در دلش ذره ای از خودخواهی باشد وارد بهشت نمی شود(14) و خودخواهی مانعی در برابر بهشت است، زیرا خودخواهی میان آن شخص و میان اخلاق همه مؤمنان فاصله شده است و اخلاق مؤمنان همان درهای بهشتند، خودخواهی و خود بزرگ بینی تمام آن درها را می بندد، زیرا وی نمی تواند برای مؤمنان بپسندد، آنچه را که برای خود دوست می دارد. و در جایی که مقداری از عزت وجود دارد، و نمی تواند متواضع باشد در صورتی که تواضع در رأس اخلاق مؤمنان است و در آن عزت است. و نمی تواند کینه توزی را ترك کند که در آن عزت است، و نمی تواند به راستگویی ادامه دهد، در حالی که راستی مایه عزت است، و نمی تواند حسد را ترك گوید، و حال آن که در آن عزت است، و نمی تواند غضب را ترك کند که ترك غضب و خشم باعث عزت است، و قادر بر فرو خوردن خشم نیست در حالی که باعث عزت است، و نمی تواند خوش برخورد باشد، در صورتی که آن باعث عزت است، و نمی تواند نصیحت دیگران را قبول کند و حال آن که در آن عزت است و از سرزنش و غیبت مردم نمی تواند خودداری کند در صورتی که ترك اینها باعث عزت است، سخن را به درازا کشیدن خوب نیست، خلاصه هیچ خلق نکوهیده ای نیست، جز اینکه صاحب عزت و کبر، محتاج بدانهاست تا عزت خود را حفظ کند! و هیچ خوی پسندیده ای نیست مگر اینکه او -از ترس اینکه مبادا عزت خود را از دست بدهد- توانایی آن را ندارد، و

از این رو کسی که در دلش ذره ای از کبر باشد، وارد بهشت نمی گردد، و همه اخلاق نکوهیده با او همراه است که هر کدام ناگزیر دیگری را می طلبد، و بدترین نوع خودخواهی همان است که از استفاده دانش، و قبول حق و اطاعت از حق سر باز زند، و در این باره آیاتی وارد شده است که خودخواهان را نکوهیده است، خداوند می فرماید: «از درهای جهنم برای همیشه وارد شوید، بد جایی است جای خودخواهان(15)».

فضیلت تواضع

- 1- ما زاد الله عبدا بعفو إلا عزا، و ما تواضع أحد لله إلا رفعه الله.
- 2- ما من أحد إلا و معه ملكان و عليه حكمة يمسانه بها فإن هو رفع نفسه جذباها ثم قال: اللهم ضعه و إن وضع نفسه قال: اللهم ارفعه.
- 3- طوبى لمن تواضع في غير مسألة و أنفق مالا جمعه في غير معصية و رحم أهل الدل و المسكنة و خالط أهل الفقه و الحكمة.
- 4- محلی نزدیکی مدینه که مسجد معروف «قبا» آنجاست و امروز متصل به شهر مدینه شده است-م.
- 5- ما هذا؟ قلنا یا رسول الله جعلنا فيه شيئا من غسل فوضعه و قال أما إني لا احرمه و من تواضع لله رفعه و من تكبر وضعه و من اقتصد أغناه الله و من بذر أفقره الله و من أكثر ذكر الله أحبه الله.
- 6- خیرنی ربی بین امرین عبدا رسولا- و ملکا نبیا فلم أدر أيهما أختار و كان ضیفی من الملائكة جبرئیل فرفعت رأسی فقال: تواضع لربك فقلت: عبدا رسولا.
- 7- الكرم التقوی و الشرف التواضع و یقین الفناء.
- در بعضی نسخه ها کلمه: (فنا) را ندارد-م.
- 8- إذا هدى الله عبدا للإسلام و حسن صورته و جعله في موضع غير شائن له و رزقه مع ذلك تواضعا فذلك من صفوة الله.
- 9- إذا تواضع العبد رفعه الله إلى السماء السابعة.
- 10- إن التواضع لا يزيد العبد إلا رفعة فتواضعوا رحمكم الله.

11-إنه ليعجبني أن يحمل الرجل الشيء في يده يكون مهتئا لأهله يدفع به الكبر عن نفسه.

12-مالي لا اري عليكم حلاوة العبادة قالوا:و ما حلاوة العبادة؟قال:التواضع.

13-إذا رأيتم المتواضعين من أمّتي فتواضعوا لهم وإذا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم فإنّ ذلك لهم مذلة وصغار.

14-لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذرة من كبر.

15-أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ.

-مؤمن، آية 76.

ص: 379

بدان که خودخواهی چیزی است که هیچ کسی از مقداری از آن بر کنار نیست، و زدودن آن بر همه کس لازم است، و تنها با آرزوی نداشتن کبر، از بین نمی رود، بلکه باید معالجه کرد، و داروهای شفابخش را بکار بست، و معالجه آن دو مرحله دارد: یکی اینکه ریشه آن را از بیخ و بن برکند، و درخت خودخواهی را از اعماق دلش قلع و قمع کند، دوّم آن که با وسائل ویژه ای که انسان بدان وسایل بر دیگران کبر می ورزد، آن را برطرف کند:

مرحله اول در دستیابی به ریشه کبر و معالجه علمی و عملی آن که بهبودی بیماری کبر جز با هر دوی آنها میسر نمی شود؛ اما علاج علمی آن است که خود و آفریدگار خود را بشناسد و این خود کافی است برای از بین بردن خودخواهی، که خود را آن طوری که هست، بشناسد. بداند که از هر خواری خوارتر و از هر ناچیزی ناچیزتر است و جز فروتنی و خواری را در خور نیست، و هر گاه پروردگار خود را بشناسد، متوجه خواهد شد که جز خدا کسی را عظمت و کبریائی نزیبد، اما شناخت پروردگار و عظمت و جلال او، سخن در این باره فراوان است! و اما خودشناسی نیز رشته درازی دارد، و لیکن ما آنچه را در ایجاد تواضع و فروتنی سودبخش است، یادآور می شویم، و در این باره کافی است که با معنی يك آیه از قرآن مجید آشنا شویم، زیرا برای کسی که صاحب بصیرت و بینش است، علم اولین و آخرین در قرآن است، خداوند متعال فرموده است:

«کشته باد انسان، چه قدر ناسپاس است او، از چه چیز خداوندش آفرید؟ از نطفه آفریدش، پس به اندازه او را مقرر فرمود، سپس راه او را آسان گردانید، آنگاه بمیراند او را، و بعد در قبر کند او را، سپس هر گاه خواهد، زنده کند او را(1)». آیات شریفه به آغاز خلقت انسان تا پایان کارش، و به فاصله آن دو اشاره دارد، پس باید انسان دقت کند تا معنی این آیات را درک کند، اما آغاز کار انسان، که چیزی قابل گفتن نبوده است، سپس خداوند او را از پستترین چیزها و بعد از نجس‌ترین‌ها آفرید، زیرا او را از خاک و بعد از نطفه سپس از خون بسته و بعد از تکه گوشتی تا آن را استخوان بندی می‌کند و روی آن استخوان گوشت می‌پوشاند، این آغاز پیدایش انسان است، تازه آن موقعی که چیزی قابل ذکر بود، و قابل ذکر نشد مگر اینکه با بهترین اوصاف و ویژگیها همراه شد، زیرا انسان در آغاز کامل آفریده نشده است، بلکه خداوند او را به صورت جمادی بی روح آفرید، نه می‌شنید، و نه می‌دید، حس و حرکت نداشت، حرف زدن و راه رفتن بلد نبود، ادراک و آگاهی نداشت، پس خداوند، مرگ او را پیش از حیات، ضعف او را قبل از قوتش، نادانی را پیش از دانایی، نابینائی را پیش از بینایی، ناشنوایی را پیش از شنوایی، گنگی را پیش از سخنگویی و ناتوانی او را قبل از توانائیش آغاز کرده است، این است معنی آیه مبارکه: *مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (2)* و معنای آیه مبارکه: «(آیا) می‌دانید که بر انسان وقتی از روزگار آمده است که چیزی قابل ذکر نبود، ما انسان را از نطفه مخلوط با هم آفریدیم(3)» این چنین او را در آغاز آفرید، سپس او را استوار ساخت و فرمود: *ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (4)* و این آیه مبارکه اشاره دارد به آنچه در مدت حیات تا زمان مردن برای انسان، میسر کرده، و از این رو فرموده است: «از نطفه ای مخلوط انسان را آفریدیم، تا بیازماییم او را، سپس او را شنوا و بینا ساختیم، به راستی ما او را هدایت کردیم به راه راست، یا سپاسگزار و یا ناسپاس است(5)». مقصود آن است که خداوند انسان را پس از اینکه، اولاً جماد خاکی بی روح و در ثانی نطفه ای بود، زنده گردانید، و پس از آن که ناشنوا بود،

شنوا ساخت، و بعد از آن که فاقد بینائی بود، بینا کرد، و بعد از ناتوانی، توانمند و پس از نادانی، دانا قرار داد، و اعضای بدن را با تمام شگفتیها و نشانه های قدرت، با اینکه از اول نداشت، برایش آفرید، و پس از نیازمندی او را بی نیاز و بعد از گرسنگی، سیرش کرد، و با اینکه برهنه بود، پوشاند و پس از گمراهی، هدایتش کرد، حال بین چگونه او را اندیشمند ساخته و چگونه به راه راست هدایتش کرده است و از آن طرف طغیان انسان را ببین که چگونه ناسپاس است، و به نادانیش نگاه کن که چگونه آشکار کرده و خداوند فرموده است، «آیا نفهمید انسان که ما او را از نطفه ای آفریدیم پس ناگهان او دشمن آشکارا شد (6)»، «از نشانه های قدرت اوست که آفرید شما را از خاک، پس شما انسانید که پراکنده می شوید (7)»، پس به نعمت خدا بر این انسان نگاه کن که چگونه او را از آن پستی و ناچیزی و زبونی و پلیدی به این مقام، و بزرگواری رسانده است، و پس نیستی، هست، و بعد از مرگ، حیات یافته است. و به ذات خود هیچ بوده است. و چه چیز از هیچ پستتر است- سپس به لطف خدا چیزی شده است. او را از خاک پست و نطفه گندیده آفرید، تا پستی ذات او را بشناساند و او بدان وسیله خود را بشناسد، و خداوند نعمت را بر آدمی کامل ساخت تا به وسیله شناخت خود، پروردگارش را بشناسد (8)، و بدان وسیله از عظمت و جلال او آگاه شود، و بداند که کبریایی جز او را زینده نیست، و از این رو آدمی را آراسته و استوار ساخت، می فرماید: «آیا برای او دو چشم، زبان و دو لب قرار ندادیم؟ و به خیر و شر آگاهی ساختیم (9)». اول او را توجه به پستیش داده و فرموده است: «آیا انسان نطفه ای از منی که ریخته می شود، نبود؟ و بعد خون بسته ای (10)؟» و بعد، منت خود را یادآور شده و فرموده است: «پس آفرید و استوار ساخت و بعد از آن، دو زوج نر و ماده قرار داد (11)» تا وجود انسان نسل به نسل باقی بماند، زیرا وجود آدمی از آغاز با اجتماع پیدا نشده است.

پس آن که آغاز و احوالش این است، خودخواهی، تکبر، فخر فروشی و خودپسندی از کجا؟ ادر صورتی که به طور مسلّم او پستترین پستها و ناتوانترین ناتوانان است، آری اگر او را کامل سازند و هستیش را پایدار دارند، ممکن است که طغیان کند و آغاز و انجام را فراموش کند! و لیکن خداوند در وجود انسان بیماریهای سهمگین و دردهای مهمّ و آفات گوناگون و طبایع متضاد از قبیل صفرا، بلغم، باد و خون (12) را خلق کرده و بر او مسلّط گردانیده است، که پاره ای از آنها بخش دیگر را - چه بخوهد و چه نخواهد، راضی یا ناراضی - از بین می برد، با اینکه نمی خواهد، گرسنه و تشنه می شود، بیمار می شود و می میرد، هیچ گونه اختیاری از سود و زیان خود ندارد، می خواهد چیزی را به خاطر بیاورد فراموش می کند و می خواهد چیزی را فراموش کند و از او غافل بماند، اما غفلت حاصل نمی شود، و بسا که چیزی را طالب است که نابودیش در آن است، و چیزی را نمی خواهد در حالی که زندگی در گرو آن است، لحظه ای از شب و روزش در امان نیست، که مبادا شنوایی، بینایی را از دست بدهد، و اعضایش فلج شود، عقلش را از دست بدهد و روحش از قفس تن بیرون رود، پس چه چیز - اگر او خود را بشناسد - پستتر از اوست؟ و اگر نادان نباشد، کی در خور بزرگی است؟ پس این وضع دوران زندگی اوست که باید دقت کند، و اما پایان عمر که شروع آن با مردن است و در آیه مبارکه: *أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ* (13) بدان اشاره شده است، و مقصود از آیه آن است که خداوند، روح، شنوایی، بینایی، نیرو، آگاهی، حسّ، درک و حرکت را از انسان می گیرد، دوباره به حالت جماد بر می گردد، همان طوری که قبلا بوده، جز شکل اعضا و صورت بی حس و حرکت چیزی نمی ماند سپس در *خالك* می گذارند و مرداری گنبدیده می شود، چنان که در آغاز نطفه ای بدبو بوده است، و بعد اعضای بدنش، پوسیده و هر جزئی از جزء دیگر گسسته و استخوانهایش از هم بپاشد و خوراک کرما شود، از حدقه های چشمش آغاز کرده، آنها را بخورند، و گونه هایش را و سایر اجزایش

از هم پاشیده شود و در داخل بدن کرمها به صورت فضولات در آمده مرداری شود که هر جاننداری از آن کناره گیری کرده و هر انسانی آن را پلید شمرد و به خاطر بدبوئیش از آن فرار کند، و بهترین حالاتش آن است که به وضع سابق برگردد و خاک شود و پس از اینکه موجودی بوده است، دوباره مفقود گردد، و طوری شود -همان طوری که در آغاز کار زمانی دراز بوده است- که گویی دیروز چیزی به حساب نمی آمد، و کاش همان طور بماند، و چه قدر خوب بود که به صورت خاک رها می شد، بلکه او را -پس از مدتی گرفتاری- زنده می کنند، تا به گرفتاری سختتری دچار شود، پس از بهم پیوستن اعضا و اجزای پراکنده اش، از قبر بیرون، و رو به هول و هراسهای قیامت می رود، می بیند قیامت برپاست، و آسمان در هم ریخته و شکافته و زمین دگرگون شده، و آتش جهنم شعله ور، گنهکار به بهشت می نگرد و حسرت می خورد، و نامه های اعمال را گشوده می بیند، و به او می گویند:

نامه عملت را بخوان! می گوید: چه بخوانم؟ گفته می شود، این همان نامه ای است که دو فرشته ای که مراقب تو بودند و در زندگی بر تو گمارده شده بودند نوشته اند -تو دلخوش به زندگی و در غرور نعمتهای آن و مفتخر به وسایل آن بسر می بردی -آنچه حرف می زدی یا انجام می دادی، کم و بیش، ناچیز و ناچیزتر، خوردن، آشامیدن، برخاستن و نشستن، همه را می نوشتند، تو فراموش کرده ای اما خداوند آنها را ضبط کرده است، اکنون پای حساب بیا! و آماده پاسخگویی باش! او یا به سمت خانه عذاب رانده می شوی، از ترس این سخن -پیش از اینکه نامه عملش گشوده شود و بدبختیهای آنجا را ببیند- رشته قلبش بریده می شود! اما وقتی که نامه عملش را می بیند، می گوید: «وای بر ما، چیست این نامه را که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر اینکه بر شمرده است (14)». و این است سرانجام کار انسان! و همین است فرموده خدا: «پس چون خواهد او را زنده گرداند (15)». پس کسی را که حالش این است چه کار به تکبر، بلکه او را چه يك لحظه خوشحالی تا چه رسد به خودپرستی و خود بزرگ بینی! اگر بنده

گنهکار وضع آتش دوزخ را ببیند، از ترس و وحشت مردم آنجا وزشتی چهره شان بیهوش می شود، و اگر بوی گندش به مشام وی برسد از عفونت آن هلاک می شود، و اگر قطره ای از نوشیدنی آنجا که اهل جهنم می آشامند، به دریاهاى دنیا بریزند، از مردار هم بدبوتر می شوند. پس کسی که سرانجام کار و حالش این است- مگر اینکه مورد عفو قرار گیرد! در صورتی که او نمی داند بخشوده خواهد شد یا نه- چگونه تکبر می ورزد، و چگونه خود را چیزی می بیند تا چه رسد که خود را برتر از دیگران بداند! او کدام بنده ای است که مرتکب گناهی نشده و بدان جهت مستحق کیفر نباشد، مگر اینکه خداوند کریم، به لطف خود ببخشاید؟! آیا دیده ای آن کسی را که نسبت به پادشاهی، جرمی مرتکب شده و استحقاق هزار تازیانه یافته است، پس در زندان بازداشت شده و منتظر است تا او را بیرون ببرند و در حضور مردم مجازات کنند، و نمی داند که عفو می شود، یا نه؟ وضع ذلت بار او در این زندان چگونه است، آیا ممکن است او به دیگر زندانیان تکبر کند؟ و هیچ بنده گنهکاری نیست مگر اینکه دنیا زندان اوست و استحقاق مجازات از طرف خدا را دارد، و نمی داند که جریان او چه می شود، پس این خود در غم، ترس، انعطاف، خواری و ذلت او بس است، و این است راه معالجه علمی و بنیان کن، اصل و ریشه خود بینی.

اما معالجه عملی خودخواهی؛ تواضع در عمل برای خدا و دیگر مردم و داشتن اخلاق متواضعان. همان طوری که حالات صالحان را بازگو کردیم، حتی پیامبر (ص) روی زمین غذا می خورد و می گفت: من بنده ای هستم غذا می خورم، همان طوری که هر بنده ای می خورد (16).

به حضرت سلیمان گفتند: چرا لباس خوب نمی پوشی؟ فرمود: من بنده ای هستم، هر وقت آزاد شدم- اشاره به آزادی آخرت می کرد- خواهم پوشید! تواضع، پس از شناخت، جز با عمل انجام پذیر نیست، و از آنرو، مردم

عربی که بر خدا و رسولش تکبر می ورزیدند مأمور شدند تا ایمان داشته باشند و هم نماز بخوانند، و به نماز، ستون دین، گفتند، و در نماز اسراری است که به خاطر آنها ستون است، که از آن جمله تواضع در حال ایستاده، رکوع و سجود است، عربها در قدیم از خم شدن عار داشتند، و این طور بودند که اگر از دست یکی تازیانه می افتاد، خم نمی شد تا آن را بردارد! و بند کفش کسی پاره می شد، سرش را خم نمی کرد تا آن را ببندد، و چون سجده در نظر آنها نهایت ذلت و خواری بود، و کودکان [از اول تکلیف] مأمور به سجده شدند، تا بدان وسیله خودخواهیشان بریزد و کبرشان از بین برود، و تواضع در دلشان جایگزین شود، و سایر مردم نیز مأمور به سجده شدند، زیرا رکوع و سجود و سر پا ایستادن عملی است که تواضع را می طلبد، و از این رو کسی که خود را بشناسد باید به کارهایی که باعث خودخواهی اوست نگاه کند و خلاف آنها را انجام دهد تا تواضع برایش به صورت عادت درآید، زیرا دلها جز به وسیله علم و عمل به اخلاق پسندیده خونی نمی گیرند، و از جمله چیزهایی که مانع خودخواهی می شود، آگاهی از دردها و بیماریهایی است که انسان به آنها دچار می شود، و برآستی اگر عضله ای از عضلات دستش درد کند، ناتوانتر از هر ناتوان و خوارتر از هر خواری می شود، و اگر مگس چیزی از او برباید، قادر بر باز گرفتن آن نخواهد بود، و اگر کنه ای وارد بینی او شود و یا مورچه ای داخل گوش او بشود، او را از پا درمی آورد. و اگر خاری به پای او فرورود، او را ناتوان می کند، و تب يك روزه آن قدر نیروی او را می کاهد که تا مدتی قابل جبران نیست! حال کسی که طاقت خاری را ندارد و در برابر کنه ای مقاومت نمی کند، و مگسی را از خود نمی تواند براند، سزاوار نیست که به نیرومندی خود بیالد. و آن کسی هم که می بیند فاسقی بر او تکبر می ورزد، شایسته نیست که بگوید: این شخص از من گنہکارتر است، زیرا گناهان قلبی از قبیل خودبینی، حسد، ریا، فریبکاری، وسوسه، همه اینها در نزد خدا بد است، و بسا که در باطن تو گناهان خفی صورت گرفته و تو در نزد خدا مبعوض گشته ای،

و برای آن فاسق، از طاعات قلبی مانند: حبّ خدا، خلوص نیت، ترس از خدا، و حال تعظیم، پیش آمده است که برای تو پیش نیامده و همین ها باعث محو گناهان او شده است، و روز قیامت که پرده ها به یکسو روند، درجات او را بالاتر از خود بینی، و این امکان دارد، پس اگر در این باره فکر کنی به عامل بازدارنده ای از تکبر و از اینکه خود را بالاتر از دیگران بینی، دست خواهی یافت.

یکی از بزرگان می گوید: عقل بنده ای کامل نیست مگر این که در او ده خصلت باشد. آنگاه نه مورد را برشمرد تا به دهمی رسید، گفت: دهم، چه دهمی! که بدان وسیله کاخ عظمتش استوار و شهرتش جهانگیر می شود، آن است که همه مردم را از خود بهتر ببینند، زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برتر و بالاتر از او هستند و دسته ای بدتر و پستتر، و او برای هر دو دسته از صمیم قلب تواضع می کند، اگر دیگران را بهتر از خودش دید، نفسش درهم شکسته و آرزو می کند که از آنها باشد، و اگر بدتر از خود دید، از خداوند متعال برای او و برای خودش طلب آمرزش می کند و همواره خائف خواهد بود.

آورده اند که عابدی از بنی اسرائیل، در کوهی جا داشت، در خواب به او گفتند: نزد فلان کفّاش برو و از او درخواست کن تا برای تو دعا کند، پس نزد او رفت و از کارش پرسید، و او در جواب گفت: روزها روزه می گیرد و کاسبی می کند، و مقداری از درآمدش را صدقه می دهد، و با بقیه خرج زن و بچه اش را فراهم می کند. برگشت در حالی که می گفت: البتّه این کار خوبی است، اما مانند اطاعت خالص برای خدا نیست، پس دوباره در خواب دید به او گفتند: برو نزد آن کفشدوز و از او بپرس: این صفا و جلوه صورتت از چیست؟ پس نزد او آمد و از او پرسید، او در جواب گفت: من هیچ کسی از مردم را ندیدم، مگر اینکه از دلم گذشت او اهل نجات است و من اهل هلاکت! عابد گفت: این است رمز مطلب! و آنچه دلیل بر اهمّیت این خصلت است این آیه مبارکه است: «و آنان که

می دهند آنچه از صدقات که می دهند، و دلپایشان ترسناک است (17)...»، و آیه: «به درستی آنانی که از ترس پروردگارشان بیمناکند (18)». و آیه مبارکه: «به درستی که ما پیشتر در میان کسانمان بیمناک بودیم (19)». خداوند متعال فرشتگان را با این که آنان، از گناهان پاک و پیوسته در حال عبادت هستند، به بیمناک بودن از خداوند متعال توصیف کرده است، می فرماید: «شب و روز بدون وقفه تسبیح می گویند» (و ایشان از ترس پروردگارشان بیمناکند (20)). پس هر وقت ترس و بیم از بین رفت، تکبر پیدا می شود که باعث هلاکت است، و هر وقت ترس و بیم در قلبی پیدا شد، تواضع نیز حاصل می شود، پس در این صورت آنچه را يك عابد به سبب داشتن کبر، حسد، غش، کوچک شمردن مردم، و به آنها با نظر تحقیر نگرستن باعث فساد آن می شود، بیش از آن چیزی است که به سبب اعمال ظاهری باعث اصلاح آن می گردد. این بود معارفی که بدان وسیله بیماری کبر، حسد، و تیگی قلب معالجه می شود و بس، لیکن پس از شناخت، گاهی دل تواضع را پنهان می دارد و ادعای بیزاری از خود بینی می کند اما او دروغ می گوید و هنگامی که حادثه مورد نظر اتفاق افتاد و سپری شد، دوباره بر می گردد و وعده خود را فراموش می کند، در این موقع شایسته نیست که برای معالجه تنها به شناخت اکتفا شود، بلکه سزاوار است، در مقام عمل برآمده و نفس خود را به کارهای افراد متواضع - در مواقع هیجان خودخواهی نفس - عادت دهد! توضیح آن که باید نفس را به پنج چیز آزمایش کرد:

1- در هر موردی خود را با فردی از همگنان مقایسه کند، پس اگر حرف حقی بر زبان آن رفیقش جاری شد پذیرش و اعتراف، و تشکر از او به خاطر توجه دادن و آشنا ساختنش با حق، بر او گران آمد این خود دلیل داشتن خودخواهی است که باید به خدا پناه برد و به معالجه آن پردازد، اما از نظر علمی به این ترتیب است که پستی نفس و خطر سرانجام کار را به یاد آورد، و

توجه کند که بزرگی تنها شایسته خداست و اما از نظر عملی، خود را بر آنچه که برای او گران بود- از قبیل اعتراف به حق- وادار کند، و زبان حمد و سپاس بگشاید، و بر ناتوانی خود، اقرار کند و از استفاده ای که کرده است، از دوستش سپاسگزار باشد، و بگوید: چه قدر خوب فهمیدی! من غفلت داشتم از آنچه تو یادآوری کردی، خدا تو را جزای خیر دهد چرا که حکمت گم شده مؤمن است، پس هر گاه بر آن دست یافت، شایسته است از کسی که راهنمایی کرده است ممنون باشد، هر گاه چندین بار پیایی مواظبت کند، به صورت عادت درآمده و سنگینی حرف حق از دلش بیفتد و پذیرشش گوارا شود. و هر گاه سپاسگزاری از دوستان به دلیل خوبیهایشان بر وی سنگین باشد، پس دارای خودخواهی است، اما اگر در خلوت بر او گران نبود و در حضور مردم بر او گران بود، پس خودخواه نیست، و لیکن ریاکار است، باید آن را با بریدن چشم طمع از مردم- به روشی که گفتیم- معالجه کند، و اگر هم در خلوت و هم در حضور مردم گران آمد، او هم مبتلا به خودخواهی، و هم مبتلا به ریاکاری است و تا وقتی که از هر دو خلاص نشده است، خلاصی از یکی سودی به حال او ندارد. پس باید هر دو بیماری را با هم معالجه کند که هر دو مهلکند.

2- با همگنان و امثال خود در انجمنهایی که گرد هم می آیند، آنان را بر خود مقدم بدارد و پشت سر آنها راه برود، و پایین تر از ایشان بنشیند، اگر این حالت بر او سنگین بود، پس متکبر است و باید با دقت مواظبت کند تا این سنگینی را از خود دور کند و بدین وسیله خودخواهی را از خویشتن بزدايد.

3- دعوت افراد تنگدست را بپذیرد، و برای رفع نیاز دوستان و خویشان خود به بازار برود، اگر این امر بر او گران آمد، پس خودخواه است، زیرا همه آنها از مکارم اخلاق است و دارای اجر فراوان، و فرار نفس از آنها جز به دلیل ناپاکی باطنی آن نیست، در این صورت باید تمام آنچه را از معارف نامبرده که باعث زدایش بیماری خودخواهی است به خاطر آورد.

4-وسایل مورد نیاز خود، خانواده و دوستانش را از بازار به خانه شخصا حمل کند، پس اگر از انجام این کار نفسش سرباز زد او خودخواه و ریاکار است، اما اگر تنها در موقع خلوت بودن راه گران آمد، خودخواه است، و لیکن اگر جز در وقت مشاهده مردم سنگین نیامد، پس او ریاکار است! و همه اینها از دردها و بیماریهای مهلك قلبی است.

5-لباس مذلت و خواری بر تن کند، فرار نفس در حضور مردم از آن حالت ریاست، و در خلوت خودخواهی است.

پیامبر(ص) فرمود: من بنده ای هستم که روی زمین غذا می خورم، و شترم را می بندم، و انگشتانم را می لیسم، و دعوت غلامان و بردگان را می پذیرم، هر کس از این روش من رو برتابد، از من نیست(21). پس آنچه مربوط به حضور مردم است، ریاکاری است، و آنچه مخصوص خلوت است، خودخواهی می باشد، باید شناخته شوند، زیرا تا کسی بدی را نشناسد، نمی تواند از آن دوری کند، و هر کس بیماری را تشخیص ندهد، نمی تواند آن را معالجه کند.

درمان خودخواهی و کسب تواضع

1- قَبِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ .

-عبس، آیه های 18-23.

2- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ .

-عبس، آیه 18.

3- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً إِنْآ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ ...

-دهر، آیه های 1-2.

4- ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ .

ص: 390

-عبس، آیه 20.

5- مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

-دهر، آیه های 2-3.

6- أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ .

-یس، آیه 78.

7- وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ .

-روم، آیه 20.

8- اشاره به دسته ای از روایات دارد که غایت خلقت را شناخت خدا و شناخت خدا را در بعضی از روایات، در گرو خودشناسی می داند، از قبیل: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»-م.

9- أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ .

-بلد، آیه های 9-11.

10- أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٍ مِنْ مَتْنِي يَمْنِي ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً...

11- فخلق فسوى فجعل منه الزوجين الذكر والانثى.

12- به اعتقاد قدمای از اطبّا و علمای اخلاق؛ در بدن انسان، چهار طبع مخالف سرکش وجود دارد که اگر اعتدال حفظ نگردد و یکی از آنها غلبه کند، هلاکت حتمی است-م.

13- أَمَانَةٌ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ .

-عبس، آیه های 2-21.

14- يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا .

-كهف، آیه 48.

15- ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ.

-عبس، آیه 23.

16- إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ آكَلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ.

17- يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ... .

- مؤمنون، آية 63.

18- إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. .

- مؤمنون، آية 57.

19- إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. .

- طور، آية 27.

20- يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ. .

- أنبياء، آية 20.

ص: 391

- وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُسْفِقُونَ .

- انبياء، آية 30.

21- إنما أنا عبد آكل بالأرض وأعقل البعير وألعق أصابعي وأجيب دعوة المملوك فمن يرغب عن سنتي فليس مني.

ص: 392

بدان که آفت‌های خودپسندی فراوان است، زیرا که خودپسندی انگیزه خودخواهی می‌شود، چه آن یکی از عوامل خودخواهی است، همان طوری که قبلاً گفتیم، از خودپسندی، خودخواهی، و از خودخواهی، آفات زیادی پدید می‌آید که بر کسی پوشیده نیست! این خودپسندی است نسبت به مردم؛ اما نسبت به خدا، خودپسندی، باعث فراموشی گناهان و ساده گرفتن آنها می‌شود، در نتیجه انسان به بعضی از گناهان توجه نمی‌کند، و آنها را ترك نمی‌گوید، و به فراموشی می‌سپارد، و آنچه را هم که مورد توجه قرار می‌دهد، كوچك می‌شمارد و اهميت نمی‌دهد، در نتیجه برای جبران و تلافی آنها كوشش نمی‌کند، بلکه گمان می‌برد که خداوند از آنها می‌گذرد! اما عبادات و اعمال خود را بزرگ می‌شمارد، دلخوش است، و بر خدا به خاطر انجام آنها متّ داند و نعمتهای الهی از قبیل حیات، قدرت، و امکانات عبادت را فراموش می‌کند. وقتی هم که خود پسند شد از دیدن آفات کور می‌شود، و هر کس آفات عمل را دور نکند، بیشتر تلاشش تباه و بیهوده است، زیرا اعمال ظاهری هر گاه خالص از شوائب نباشد کم فایده است و موقعی آفات دور می‌شود، که ترس و بیم از عذاب بر انسان چیره شود، نه خود پسندی.

آدم خودپسند، به خود مغرور است و تصوّر می‌کند که در نزد خدا مقامی دارد، و خود پسندی او را وادار می‌کند تا خود را ستایش و تعریف کند و به فکر و

عمل و عقل و خردش بیابد و در نتیجه از استفاده و مشورت با دیگران و درخواست و پرسش مطلبی خودداری می کند و مستبد و خود رأی بار می آید، و از پرسش مشکلات از آن کسی که دانایتر است خودداری می کند، و چه بسا به نظر غلطی که از ذهنش گذشته است، مغرور، و دلخوش است که از جمله نظرات اوست، نه نظرات دیگری، و پافشاری می کند و به نصیحت و اندرز گوش نمی دهد، بلکه به دیگران به چشم حقارت می نگرد، و بر اشتباهات خود اصرار می ورزد، اما اگر به نفس خود خوشبین نباشد و به فکر خود دلگرم نباشد و از نور ایمان، برخوردار باشد، و از دانشمندان دینی کمک بگیرد، و همواره در پی بحث علمی بوده باشد و از اهل بصیرت مشکلات خود را بپرسد، البته که این عوامل او را به حق رهنمون خواهند شد.

این چیزها و نظایر اینها از آفات خودپسندی است، و به همین جهت از مهلکاتند. و از جمله مهمترین آفات خودپسندی آن است که - به گمان اینکه اورستگار است و بی نیاز - از کوشش و تلاش در طلب دانش کوتاهی کند، که خود هلاکت واضح و روشنی است بدون هیچ تردید! وسایل خودپسندی چند چیز است: از جمله احساس زیبایی در بدن:

جمال، صورت، تندرستی، نیرومندی و تناسب اندام، و زیبایی صورت، خلاصه کلام، به برتری خلقتش عجب می ورزد، و به زیبایی خود توجه می کند و فراموش می کند که جمال، نعمتی است خدا داده، و به هر حال، در معرض زوال است، و راه چاره اش همان است که گفتیم، از قبیل اندیشه در پلیدی باطن کار، و اندیشه در آغاز و انجام آن، و اندیشه در باره چهره های زیبا و بدنهای نرم که چگونه زیر خاک از هم پاشیده و در دل خاک گنبدیده است، به طوری که طبع انسان از آنها متنفر است. و اندیشه در نیرو و توان، همان طوری که از قوم عاد، نقل کرده اند، هنگامی که گفتند: نیرومندتر از ما کیست؟ وقتی که به نیرومندی خود، عجب ورزیدند، چگونه خداوند نیرو را از آنها گرفت و آنان را هلاک ساخت!

عجب و خودپسندی به عقل و کیاست و فهم دقایق امور که باعث استبداد رأی و ترك مشورت شده و مردمی را که مخالف نظر او هستند نادان بشمارد، راه علاجش آن است که خدا را برای نعمت صحت عقلی که داده است سپاس گوید، و بیندیشد که وی با کمترین بیماری، مغزش صدمه می بیند، چگونه در عقلش بی نظمی و خلل پیدا می شود، به طوری که خنده آور و مسخره می شود، پس اگر وی به اندیشه خود، عجب دارد، و سپاسگزار نیست نباید ایمن از سلب عقل خود باشد، او باید عقل و دانش خود را ناچیز شمرده، و بداند آن مقدار از علم و دانش که به ایشان داده اند ناچیز است و اگر دانش زیادی دارد، پس شایسته است مقدار عقلی را که دارد از دیگری بداند، نه از خود، و نه از دشمنان و دوستانش.

براستی چرب زبانی، چاپلوسی و ثناگویی اشخاص باعث افزایش خودپسندی می شود، و انسان برای خود، جهل و نادانی تصوّر نمی کند و در نتیجه بر عجب و خودپسندیش افزوده می شود.

اما در مورد عجب به نسب و خویشاوندی، خدای متعال فرموده است:

«ای مردم ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم (1)...» یعنی: هیچ تفاوتی در نسبتهای شما نیست، زیرا تمام شما به يك اصل برمی گردید. و پس از اینکه فایده نسبتها را بیان کرده می فرماید: «گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست (2)» وقتی که از رسول خدا (ص) پرسیدند: چه کسی از همه مردم گرامی تر و چه کسی هوشیارتر است؟ فرمود: آنانی که بیشتر به یاد مرگ بوده و آماده ترند (3).

آن گرامی فرمود: ای توده قریش! روز قیامت مردم را با اعمالشان بیاورند، و شما دنیا را به همراه خود می آورید در حالی که روی گردنتان بار کرده اید، یا محمّد یا محمّد می گوید، و من می گویم: این چنین از شما روگردانم (4)، و بیان فرمود که اگر آنها به دنیا علاقمند شوند، نسبت قریش بحالشان سودی ندارد. وقتی که آیه مبارکه: *وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ* نازل شد،

پیامبر(ص)، يك يك خویشاوندانش را فریاد زد تا آنجا که فرمود: ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب - عمه رسول خدا - شما دو تن نیز برای خودتان عمل کنید، زیرا من، شما را از هیچ وظیفه ای از وظایفی که در نزد خدا دارید، نمی توانم بی نیاز کنم (5)! پس هر کس با این امور آشنا باشد می فهمد که چیزی جز تقوا سودی به حال او ندارد.

اما عجب به اولاد، اموال، خدمتگزاران، نوکران، فامیل، خویشان و یاران، چنان که کافران می گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم! علاجش آن است که در باره ناتوانی این افراد و ناتوانی خود بیندیشد و در اینکه همه آنها بندگان عاجزند، اختیار سود و زیان، زندگی و مرگی را برای خود ندارند، پس چگونه به وسیله آنها عجب و خودپسندی کند که همه آنها وقت مردن از او جدا می شوند و او را با ذلت و خواری، تنها در قبر می گذارند بدون این که فرزند، خانواده، دوست، و فامیلی همراه او باشند او را به دست، مارها، عقربها و کرمها می سپارند، و هیچ نیازی را از او رفع نمی کنند، در صورتی که او سخت نیازمند به آنهاست و هم چنین روز قیامت آنان از او فرار می کنند - آن روزی که انسان از برادر، مادر، پدر، همسر، فرزند و فامیلی که به او پناه می دادند، فرار می کند - پس چه خیری است در آن کسانی که در بدترین حالات از تو جدا می شوند و از تو فرار می کنند؟ چگونه بدان عجب می ورزی در حالی که نه در قبر، و نه در قیامت و صراط هیچ چیز جز عمل خودت و لطف خدا سودی ندارد و چگونه بر کسانی که سودی به حال تو ندارند، اعتماد می کنی؟ و نعمتهای آن کس را که اختیار سود و زیان، مرگ و زندگی تو را دارد، فراموش می کنی؟ آیا به مال عجب می ورزی چنان که خداوند متعال از قول صاحب آن دو باغ می فرماید: «... من از تو بیشتر مال دارم، و از نظر کمک و نفع افزونترم (6)». پیامبر خدا(ص) مرد ثروتمندی را دید که کنارش فقیری نشست، و او چهره اش را درهم کشید و لباسهایش را جمع کرد، پیامبر(ص) فرمود: آیا ترسیدی

از فقر او چیزی به تو سرایت کند(7)؟ این خودبینی به ثروت است. و علاجش آن است که در باره آفتها، حقوق و عظمت گرفتاریهای مال، و از طرفی فضیلت فقرا و پیشی گرفتن آنها در ورود به بهشت، و هم چنین در این باره که ثروت باعث فریب و دلخوشی است، و با وجود آفتها و امکان تلف شدن ناپایدار است، بیندیشد.

این سخن پیامبر(ص) که مردی با لباس زیبا متکبرانه راه می رفت و گرفتار عجب و غرور بود، ناگهان زمین به امر خدا او را در خود فرو برد. و او تا روز قیامت در دل خاك می ماند(8)، اشاره به کیفر خودپسندی و غرور به مال و جان، دارد.

ابو ذر- خدایش بیامرزد- می گوید، با پیامبر(ص) بودم، وارد مسجد شد، به من فرمود: ابو ذر سرت را بالا کن، بالا نگاه کردم، مردی را با لباسهای زیبا دیدم، دوباره به من فرمود: سرت را بالا کن! سرم را بالا کردم، مردی با لباس کهنه دیدم، فرمود: ابو ذر، این مرد در نزد خدا از تمام ثروت زمین بهتر است(9) و بیانگر ناچیزی توانگر و شرافت تنگدستان در نزد خداست، پس چگونه قابل تصور است که مؤمن مغرور به مال باشد، بلکه از اینکه مبادا در پرداخت حقوق مال، و به دست آوردن از راه حلال و در جای خود مصرف کردنش کوتاهی کند، بیمناک است، و هر کس این طور نباشد، سرانجام کارش، بدبختی و هلاکت و خواری است پس چگونه به جان و مالش عجب می ورزد.

اما مؤمنانی که گنهکارند و خودشان را با این سخن که خداوند بخشنده است فریب می دهند، و به امید گذشت اویند و با این امید اعمال نیک خود را ترك گفته و سهل انگاری می کنند که نعمت و لطف خدا زیاد و رحمت و کرمش فراگیر است، چگونه گناهان بندگان در دریاهای رحمت او، معلوم می شود؟ ما یکتا پرست و مؤمنیم و به ایمان خود امیدواریم، این سخن درست و دلنشین است اما شیطان، آنان را مسخره می کند، می فریبد و گمراه می سازدشان، زیرا ایمان به تنهایی- اگر خالی از عمل باشد- سود زیادی ندارد، ایمان به حقیقت نیاز دارد،

و حقیقت ایمان، عمل است، و عمل به ایمان فرمانبرداری از اوامر خدا و خودداری از موارد نهی خداست. در قرآن مجید، آیات زیاد و بی شماری در این باره رسیده است، مانند این جمله: «پاداش اعمالی که انجام می دادند (10)». و سخن پیامبر (ص): «هوشیار کسی است که برای پس از مرگ عمل کند. و نادان کسی است که از هوای نفسش پیروی کرده، و از خدا آرزو دارد (11)». این آرزوی از خداست که شیطان نام آن را عوض کرده و امیدواری گذاشته تا نادانان را بدان وسیله فریب دهد، در صورتی که خداوند، امیدواری را خود معرفی کرده و شرح می دهد: «آنان که ایمان آوردند و آنانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند، آنان به رحمت خدا امیدوارند (12)». یعنی: امیدواری لایق آنهاست، و این بدان جهت است که اجر و مزد آخرت را پاداش اعمال انسان دانسته است: «جزاء بما كانوا يعملون (13)». و فرموده است: «...البته پاداشهای خود را روز قیامت به طور کامل دریافت می دارید (14)». دروغ می گوید آن کسی که اجیر شده است، ظروفی را مرمت کند، و اجرتی را برای این کار تعیین کرده اند، و طرف قرار داد شخص کریمی است که به وعده خود وفا می کند، و هر وعده ای را که داده تخلف نمی ورزد، بلکه بیشتر هم می دهد، حال آن اجیر شده تمام ظرفها را شکسته و نابود کرده، بعد، منتظر مزد و اجرت نشسته و کارفرما را بخشنده و کریم پندارد! خردمندان انتظار چنین کسی را افترا و نادرست شمرده اند. آیا چنین شخصی يك آرزومند فریب خورده است یا يك امیدوار واقعی؟! این دلیل ناآگاهی از تفاوت بین امیدواری و بین آرزوی فریبنده است.

به حسن (15) گفتند: گروهی می گویند: ما به خدا امیدواریم، و عمل را تبه می کنند! گفت: هیئات! هیئات! آن آرمانهایی است که خود آنها می پسندند! آن که امیدی دارد، در پی امید می رود. و هر که از چیزی بیم دارد، از آن فرار می کند، اعتماد به آرمانها سرمایه احمقان، و کار مغروران به خداست، و بزودی خواهند فهمید، آن وقتی که عذاب گمراهان را مشاهده کنند. و از جریان اینان پس از

مرگ آگاه خواهی شد که می گویند: بار خدایا ما را بینا و شنوا کن و به دنیا بازگردان تا عمل شایسته انجام دهیم. یعنی: ما دانستیم که در آخرت اجر و مزدی - جز به عمل صالح - ندهند، پس ما را بازگردان تا عمل صالح بجا آوریم. و ما حقیقت را درک کردیم که جز محصول تلاش کسی را به او ندهند، و او نتیجه کوشش خود را به زودی می بیند، هر گاه جمعی در آتش جهنم افکنده شوند، خازنان جهنم، از آنان پرسند: مگر شما را بیم دهنده ای نیامد (16)؟ آیا سنت الهی را نسبت به بندگان، نشنیدید که او مزد عمل هر کسی به طور کامل می دهد، و هر کس در گرو عمل خویشتن است، پس چه چیز باعث فریب شما نسبت به خدای متعال شده است، پس از آن که این سخن خدا را شنیده و فهمیدید:

«گویند: اگر ما می شنیدیم و یا می اندیشیدیم، از اهل جهنم نبودیم، پس به گناهانشان اعتراف کنند، و خدا رحمت خود را از اهل آتش دور گرداند (17).» حال اگر بگویی که گمان امید و مقام والا و ستوده آن چه می شود؟ جواب این است که امید در دو مورد ستوده است:

1- در باره گنهکار گرفتار، وقتی به فکر توبه می افتد، شیطان به او می گوید: کجا توبه ات پذیرفته می شود؟ او را از رحمت خدا ناامید می کند، آنجا لازم است که گنهکار ناامیدی را با آب امید بشوید و به یاد آورد که خداوند کریم است و توبه بندگان را می پذیرد، و توبه عبادتی است که گناهان را می پوشاند.

خداوند متعال فرموده است: «ای بندگان من که بر خود اسراف روا داشته اید از رحمت خدا ناامید نباشید که خداوند همه گناهان را می آمرزد، برآستی که او آمرزنده ای مهربان است، و به سوی پروردگارتان باز گردید و فرمان او را ببرید پیش از آن که عذاب شما را فرا رسد (18).»، آنان را به توبه و بازگشت دستور داده است: «...به درستی که من آمرزنده ام آن کسی را که توبه کند و ایمان آورد (19)....».

پس اگر توقع آمرزش به وسیله توبه دارد، او امیدوار است و اگر او آمرزش

را با پافشاری بر گناه توقع دارد، پس او فریب خورده است و باید با انجام فرائض و اعمال با فضیلت خود را یاری کند، و خود را به نعمتهای بهشتی و وعده های الهی به صالحان امیدوار سازد تا این که این امید باعث نشاط در عبادت شود و او بر عبادت و اعمال صالح رو آورده این سخن خداوند را به خاطر آورد: «مؤمنان به حقیقت رستگارند، که در نمازشان خاضعند» تا آنجا که می فرماید: «آنان وارثانند، و آنان فردوس را به ارث می برند و در آنجا جاودانند (20)». پس امیدواری اول ناامیدی را که مانع توبه است، از بین می برد، و امید دوم، سستی مانع از نشاط و آمادگی را از بین می برد، پس هر کسی که توقع دارد به توبه و آمادگی و کوشش در عبادت وادار شود، این نوعی امیدواری است! او هر کسی که توقع و انتظار دارد، با سستی در عبادت و بیهوده گذرانی کار درست می شود، این فریب و گول خوردن است، چنان که اگر از فکرش بگذرد که گناه را ترك کند و مشغول عمل صالح شود ولی شیطان به او بگوید: چرا خودت را رنج می دهی و ناراحت می کنی، خدای بخشنده و مهربانی داری، و بدین وسیله او را از توبه و عبادت سست کند، این درست همان گول خوردن است.

پس در این صورت لازم است که بنده خدا به جای امید، ترس و بیم داشته باشد و خود را بیم دهد از خشم و کیفر سخت الهی و بگوید: با این که او بخشنده گناهان است، سخت کیفر نیز هست، و با این که او کریم است، کافران را برای همیشه گرفتار آتش دوزخ می سازد، با این که کفر کافران زبانی به او نرساند، خداوند عذاب، غمها، بیماریها و گرفتاریها و فقر را بر تمام بندگان مسلط گرداند. در حالی که او قادر است تا آنها را از بین ببرد، اما این سنت پروردگار نسبت به بندگان است، و او مرا از کیفر بیم داده است، پس من چگونه از او بیمناک نباشم، و چگونه به آن مغرور باشم. پس بیم و امید، جلوداران و عواملی هستند که انسان را به عمل خیر وامی دارند، و آنچه انگیزه عمل نباشد آرمان و فریب است.

پیامبر(ص) اطلاع داده و یاد آور شده است که خودخواهی و غرور، در آخر الزمان بر این امت چیره خواهد شد(21)، و از جمله خبر داده است: مردم در زمانهای نخستین، مواظب عبادات بوده و آنچه باید انجام دهند، انجام می دادند و دلهایشان بیمناک و تمام شب و روز در طاعت خدا بودند، در تقوا و پرهیز از شهوات، پافشاری داشتند و در خلوتها به حال خود می گریستند، اما اکنون، مردم را در امن و امان و شاد و مطمئن می بینید، بدون هیچ گونه ترسی بر خویشتن، با این که سخت دچار گناهانند و غرق دنیا و دور از خدا می باشند، گمان می برند که آنها به لطف و کرم خدا و عفو و مغفرت او امیدوارند گویی که آنها از لطف و کرم چیزی را درک کرده اند که پیامبران، اولیا و پیشینیان صالح درک نکرده بودند و گویی که با آرزو می شود به اینها رسید و با هوای نفس قابل دریافت است، پس گریه آنان و بیم و اندوهشان برای چه بوده است؟! رسول خدا فرموده است: زمانی بر مردم بیاید که قرآن در دلهای مردم کهنه شود همان طوری که جامه ها بر بدنها کهنه شود، در صورتی که تمام قرآن از آغاز تا انجامش، هشدار و بیم دادن است و هیچ اندیشمندی در آن نیندیشد مگر اینکه غمش بیشتر و ترسش افزونتر شود(22)، خدای متعال فرماید: «...آن از برای کسی است که از مقام من بیمناک و از وعده عذابم بترسد.» در صورتی که مردم قرآن را روان و با سرعت می خوانند و مخارج حروف رعایت کنند، و رفع، جر و نصب آن را دقت کنند، گویی شعری از اشعار عرب را می خوانند، و هیچ توجهی به معانی آن و عمل به محتوای آن نکنند، و آیا در جهان بالاتر از این غرور و فریبی وجود دارد؟ بعضی از مردم گمان می برند که طاعتشان بیشتر از گناهشان است زیرا آنها محاسبه نفس نکرده و در صدد ترك گناهان بر نمی آیند و اگر طاعتی دارند آن را حفظ کرده و مورد توجه قرار می دهند، مثل این که به زبان استغفار، یا صد بار در هر روز تسبیح می گویند، بعد به غیبت مسلمانان پرداخته و آبروی آنها را می برند، و در تمام روز بی حساب و بی شمار سخن خلاف رضای خدا می گوید، و

تنها نظر به آن چند تسبیح خود دارد، صد بار استغفار گفته و غافل از بیهوده گوئیهای سراسر روزش که اگر آنها را می نوشت صد برابر تسبیحش می شد، در صورتی که کرام الکاتبین آنها را نوشته و خداوند به هر کلمه اش وعده عذاب داده و می فرماید:

«هیچ سخنی را از دهان بیرون نیکند جز اینکه نگهبانی آماده نزد اوست(23)». چنین کسی همواره در فضایل تسبیحات، حمد گفتنها و تهلیلات دقت می کند اما هیچ توجهی به مطالبی که در باره کیفر غیبت کنندگان، دروغگویان، منافقان و سخن چینان آمده نمی کند.

به جان خودم سوگند که اگر فرشتگان نویسنده الهی مزد نویسندگی تسبیح، و هم چنین مزد سخن بیهوده ای که گفته و آنها نوشته اند که بیش از تسبیح او بوده است، از او بخواهند، در این صورت زبانش را از تمام مطالب مهمش باز خواهد داشت، و آنها را خواهد شمرد، و حساب خواهد کرد و با تسبیحاتش خواهد سنجید که مبادا اجرش زیاد شود! شگفتا کسی که محاسبه نفس دارد و بر ذره ای از تسبیحش احتیاط می ورزد که مبادا در آخرت از ثوابش بی بهره بماند اما احتیاط از ترس این که مبادا بهشت برین و نعمتهای آن را از دست دهد، نمی ورزد، این نیست جز مصیبت بزرگی برای آن که در این باره بیندیشد، و این چیزی است که اگر تردید کنیم، در زمره کافران منکر حق خواهد بود، و اگر معتقد باشیم از جمله نادانان فریفته خواهیم بود پس این روش کسانی نیست که قرآن و آنچه را که پیامبر(ص) آورده، باور دارند، و ما پناه می بریم به خدای تعالی از این که از ناسپاسان و فریب خوردگان باشیم و به آرزوهای بیهوده و بهانه های شیطانی و هوای نفس تکیه کنیم.

آفت خودپسندی

1- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... .

-حجرات، آیه 13.

2- إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ.

3-رك. شماره 1 3-قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله: من أكرم الناس من أكرههم للموت ذكرا وأشدّهم له استعدادا.

4-يا معشر قريش يأتي الناس بالأعمال يوم القيامة و تأتون بالدنيا تحملونها على رقابكم تقولون:

يا محمّد يا محمّد فأقول: هكذا، أعرض عنكم.

5-لَمَّا نَزَلَ قَوْلُ تَعَالَى: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ فَناداهم بطنا حتى قال: يا فاطمة بنت محمّد يا صفية بنت عبد المطلب عمّة رسول الله امعلا لأنفسكما فإني لا اغنى عنكما من الله شيئا.

6- أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَرًا. .

-كهف، آیه 32.

7-رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا- غنيا جلس بجانبه فقير فانقبض منه و جمع ثيابه فقال صلى الله عليه وآله و سلم: أخشيت أن يعدو إليك فقره.

8-بينما رجل يتبختر في حلّة له قد أعجبتة نفسه إذ أمر الله الأرض فأخذته فهو يتجلجل فيها إلى يوم القيامة.

9-يا أبا ذرّ هذا عند الله خير من ملا قراب الأرض.

10-در آيات متعدد آمده است: «جزاء بما كانوا يعملون».

11-الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و الأحق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله.

12- إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ. .

-بقره، آیه 216.

13-جزاء بما كانوا يعملون.

14- إِنَّمَا تُوفَّقُونَ لِأَجْرِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. .

-آل عمران، آیه 183.

15-ظاهرا حسن بصرى است-م.

ص: 403

16- این قسمت از آیه پنجم سوره ملک و ما قبل و ما بعد آن نیز برگرفته از آیات مختلف است -م.

17- قالوا: لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير فاعترفوا بذنبهم فسحقا لأصحاب السعير .

-ملك، آیه های 11-12.

18- يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعاً إنه هو الغفور الرحيم و أنيبوا إلى ربكم و أسلموا له .

-زمر، آیه های 53-54.

19- وَإِنِّي لَعَفَاؤٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ .

-طه، آیه 84.

20- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

-مؤمنون، آیه های اوایل سوره مبارکه.

21- أَنْ الْغُرُورِ سَيُغْلَبُ عَلَى آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

22- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَخْلُقُ الْقُرْآنَ فِي قُلُوبِ الرِّجَالِ كَمَا تَخْلُقُ الثِّيَابَ عَلَى الْأَبْدَانِ وَالْقُرْآنُ كُلُّهُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ تَحْذِيرٌ وَتَخْوِيفٌ لَا يَتَفَكَّرُهُ مَتَفَكِّرٌ إِلَّا وَيَطُولُ حَزَنُهُ وَيَعْظُمُ خَوْفُهُ.

-ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِي .

-ابراهيم، آیه 17.

23- مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ .

-ق، آیه 17.

ص: 404

دانشمندانی که تمام علوم شرعی و عقلی را کاملاً فرا گرفته در آنها مهارت یافته اند، و بدانها سرگرمند و در عمل به عبادات و اجتناب از کارهای ناروا سهل انگار و به دانش خود مغرورند که مقامی در پیشگاه خدا دارند! اگر به چشم بصیرت بنگرند، خواهند دانست که علم بر دو قسم است: علم به خدا و صفات حق تعالی و دیگری علم به حلال و حرام و شناخت اخلاق ناپسند و پسندیده، و کیفیت معالجه اخلاق ناپسند، و هدف از اینها عمل است و اگر نیازی به عمل نبود، هیچ فایده ای نداشتند، پس هر علمی که هدف از آن عمل است، بدون عمل هیچ فایده ای ندارد، مثل چنین کسی مثل آن مرد بیماری است که خود دارای مرضی است که باید معالجه کند و بی نیاز از دارویی مخلوط از اجزای فراوان نیست که این ترکیب را جز پزشکان ماهر تشخیص نمی دهند، پس می کوشد تا پزشک ماهری را پیدا کند، اکنون پس از مسافرتی دراز به دکتر ماهری دست یافته و آن دارو را به وی آموخته و تمام اجزا و اندازه و منابع تهیه کردنش را به او یاد داده و هم به او آموخته است که چگونه هر جزئی را بساید و مخلوط کند تا معجون درست شود، حالا که از او آموخته است و یک نسخه از دستور پزشک را با خط زیبایی نوشته و به خانه اش برگشته آن دستورات را تکرار می کند و می خواند و به بیماران می آموزد، و نه می خورد و نه استعمال می کند، به دروغ می گوید که این اعمال، بیماری او را معالجه می کند، هیئات! اگر هزار نسخه از آن بنویسد، و به

هزار بیمار تعلیم دهد، و هر شب هزار بار تکرار کند، چیزی از بیماریش را بهبود نمی بخشد، تا این که از پول بگذرد و دارو را بخرد، و طبق دستور مخلوط کند و بخورد، و تلخی آن را تحمل کند، و به وقت هم مصرف کند و پس از پرهیز و در نظر گرفتن تمام شرایط باز هم هر که گمان کند که او را کفایت می کند و بهبود می بخشد، اظهار غرور کرده است، همین طور است حال فقیهی که علم عبادات را به خوبی فرا گرفته و عمل نمی کند، و علم اخلاق پسندیده را به خوبی آموخته اما خود صاحب آن نیست، چنین کسی مغرور است، خداوند متعال فرموده است:

«به تحقیق رستگار است آن که خود را پاک کرد(1)» و فرموده است: رستگار است هر که کیفیت تزکیه نفس را بیاموزد، و در این باره کتاب بنویسد و به دیگران تعلیم دهد، و در این هنگام است که شیطان به او می گوید: این حرفها تو را نفریبند، درست است که علم به دارو، بیماری را از بین نمی برد، اما هدف تو تنها قرب به خدا و اجر و مزد الهی است، و علم هم که خود، اجر و مزد الهی را در پی دارد، و اخباری را که در فضایل علم رسیده است بر او می خواند، پس اگر بیچاره کم خرد فریفته شد، بر طبق خواست شیطان بوده و اطمینان پیدا می کند، و عمل را رها می کند، اما اگر هوشیار باشد به شیطان می گوید: آیا تو فضایل علم را به خاطر من می آوری، و آنچه در باره عالم تبهکاری که به علم خود عمل نمی کند رسیده است از خاطر من می بری؟ مانند آیه مبارکه: «... همانند سگی است که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد، و اگر اعتناش نکنی زبان از دهان بیرون آورد(2)» و مانند این آیه مبارکه: «مثل آنانی که به تورات مکلف شده اند، و بعد به آن عمل نکردند، همانند خری است که کتابی چند حمل می کند(3)» پس کدام نکبت از تمثیل به سگ و خر بالاتر است، و پیامبر(ص) فرموده است: هر کس بر علم خود بیفزاید و بر هدایتش نیفزاید، جز دوری از خدا چیزی افزون نکرده است(4). و مثل این سخن پیامبر(ص): بدترین مردم عالمان بدنند(5)، و سخن مقسم بن ابو درداء: وای - یک مرتبه - بر آن کسی که چیزی نمی داند، و وای -

هفت مرتبه- بر آن کسی که می داند، یعنی اینکه علم بر او حجتی است، زیرا می گویند: چرا به آنچه می دانستی عمل کردی، و چگونه شکر نعمت خدا را بجا آوردی.

پیامبر(ص) فرمود: از همه مردم عذاب آن عالمی در روز قیامت سختتر است که به علمش، عمل نکرده است(6)، و از عملش سودی نبرده است. و ما آنچه را که بیان داشتیم با عالم بدکار تطبیق نمی کند، بلکه آنچه در فضیلت علم رسیده است، مطابق اوست! پس شیطان دل او را بدان متوجه می سازد که مطابق میل اوست، و آن خود عین غرور و فریب است، زیرا که وی اگر با چشم بصیرت بنگرد، مثل او همان بود که ما گفتیم، و اگر به چشم ایمان بنگرد، آن کسی که از فضیلت علم او را خبر داده است، همان از نکوهش عالم بد نیز خبر داده است و هم اینکه خبر داده است که حال ایشان از حال نادانان بدتر است! مثل عالم به خدا و صفات و اسماء پروردگار که عمل ندارد، و فرمان و حدود الهی را ضایع می کند مثل کسی است که می خواهد به پادشاهی خدمت کند، پادشاه و اخلاق و صفات، رنگ، شکل، و طول، عرض، عادت و موضع او را بشناسد، لکن در حالی که قصد خدمت او را دارد کلیه کارهایی که موجب خشم پادشاه می شود، انجام دهد و از تمام آنچه که مورد محبت او است- از قبیل: لباس، شکل، حرکت و سکون- دستش تهی می باشد، به همه آنچه که باعث نارضایتی آن پادشاه است آلوده است و تنها به شناخت خود او، نسب، نام و نشان و روش او در تنبیه خدمتکاران چسبیده است. و این شخص واقعا فریب خورده است، زیرا اگر علاوه بر شناخت خود او و اسم و نسب و راه و روشش، به آنچه که او دوست دارد، آراسته شود و امر او را اطاعت کند، به طور قطع به رسیدن مقصود یعنی تقرب به او و از خواص او شدن، نزدیک خواهد بود، جز اینکه کوتاهی و تقصیر او در تقوا، و پیروی از خواسته های نفسانی دلیل بر آن است که از شناخت خدای تعالی تنها اسم بدون واقعیت و معنی نصیب او شده است. زیرا

اگر به حقیقت خدا را شناخته بود باید می ترسید و پرهیزگار بود، تصور نمی رود عاقلی شیر را به خوبی بشناسد، از او ترس و هراس نداشته باشد. خداوند به داود(ع) وحی کرد: ای داود از [عذاب] من بترس همان طوری که از درندگان می ترسی! از این رو خدای متعالی فرموده است: «...از بندگان خدا فقط دانایان از خدا می ترسند(7)»، و در آغاز زیور آمده است: بالاترین حکمت ترس از خداست. یکی از بزرگان گوید: در ترس از خدا همین قدر بس که انسان دانا باشد، و در نافرمانی از خدا همین بس که نادان باشد، پس دانا کسی است که امر و نهی او را خوب بشناسد و پسند و ناپسند از صفات او را بداند این است معنای دانا!

دانشمندان به خود مغرور

1- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا .

-شمس، آیه 10 2- كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ .

-اعراف، آیه 176 .

3- مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا .

-جمعه، آیه 5 .

4- من ازداد علما و لم يزد هدى لم يزد من الله إلا بعدا .

5- شرّ النَّاسِ علماء السَّوءِ .

6- أشدّ النَّاسِ عذاباً في القيامة عالم لم يعمل بعلمه و لم ينفعه علمه .

7- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ .

-فاطر، آیه 26 .

ص: 408

خداوند متعال فرموده است: «اگر ایمان دارید، پس به خدا توکل کنید (1)». و نیز فرموده است: «پس باید مؤمنان، به خدا توکل کنند (2)». و باز می فرماید: «هر که بر خدا توکل کند، خداوند او را بس است (3)». و فرموده است: «به درستی که خداوند دوست دارد توکل کنندگان را (4)». بالاترین مقام به نام محبت خدا از آن کسی است که دارای توکل است، و او در پناه حمایت خداست و هر کس را که خدا کفایت کند، دوست بدارد و مورد توجه و لطف قرار دهد، به رستگاری بزرگی رسیده است. و خداوند متعال می فرماید: «آیا خداوند بنده اش را کفایت نمی کند (5)؟...؟» پس هر که از غیر او کمک بطلبد توکل را از دست داده است، و این آیه را تکذیب کرده است که خدای متعال فرموده است: «... و هر کس بر خدا توکل کند. پس به راستی که خدا غالب و حکیم است (6)». یعنی: او عزیز است و کسی را که به او پناه ببرد خوار نمی سازد و آن را که به ساحت قدسش پناهنده شود و به عنایت او تمسک جوید، تباہ نمی کند. و حکیم است یعنی: تدبیر آن کس را که به تدبیر او توکل کند، تیره نمی سازد، خداوند متعال فرماید: «بدرستی که آن کسانی را که شما - غیر از خدا - می خوانید، بندگانمانند شمایند (7)». می فرماید: جز خدا همه چیز مسخر فرمان اویند، نیازمندند، همان طوری که توبه او نیازمندی، پس چگونه

توبه او توکل نمی کنی؟! او هر چه در قرآن راجع به توحید سخن گفته شده است، هشدار می است بر قطع توجّه از توکل و اعتماد به غیر خدا.

پیامبر خدا (ص) فرموده است: اگر شما چنان که شاید، بر خدا توکل کنید، هر آینه خداوند روزی شما را خواهد داد، همان طوری که روزی یک پرنده را می دهد، که صبح گرسنه است اما شب که می شود کاملاً سیر است (8). و نیز فرموده است: هر که تنها به خدا توکل کند، خداوند هزینه زندگی و روزی او را از جایی که او انتظار نداشته کفایت می کند، و هر که تنها امیدش به دنیا باشد، خداوند او را به دنیا واگذارد (9)! و آن گرامی فرموده است: هر کس دوست دارد که بی نیازترین مردم باشد، باید بدان چه نزد خداست بیش از آنچه در دست خود اوست مطمئن باشد (10).

از پیامبر (ص) نقل کرده اند وقتی که کار بر خانواده اش سخت می شد، می فرمود: برخیزید نماز بخوانید، و می فرمود: پروردگارم مرا چنین دستور داده و فرموده است: «کسانت را به نماز امر کن و بر آن استوار باش، از تو روزی نمی خواهیم، ما تو را روزی می دهیم و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است (11)». آورده اند وقتی که ابراهیم (ع) را از منجنیق به میان آتش انداختند، جبرئیل گفت: آیا نیازی داری؟ فرمود: اما به تو، خیر. خداوند به وعده خود:

«خدا مرا بس است و او نیکو و کیلی است» وفا کرد. موقعی حضرت ابراهیم این را گفت که او را به آتش انداختند، آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد: «و ابراهیم که به طور کامل وظیفه خود را انجام داد (12)».

خداوند به داود وحی کرد: هیچ بنده ای نیست که تنها به من - نه به بندگانم - اعتماد و توکل کند، و آسمانها و زمین با او ناسازگاری کنند، بلکه راه نجاتی و روزنه امید برایش پیدا می شود. یکی از دانایان می گوید: هر که به خدا اعتماد ورزد، قوت خود را یافته است.

و یکی از علما می گوید: مقدار تضمین شده از روزیت تو را از وظیفه

واجبی که باید عمل کنی باز ندارد و در نتیجه آخرت خود را از دست بدهی.

یکی از بزرگان به اویس قرنی -خدایش خوشنود باد-گفت: تو می گویی من کجا باشم؟ به سمت شام اشاره فرمود، پرسید: زندگی در آنجا چگونه است؟ فرمود: وای بر این دلهایی که زنگار شك و تردید آنها را گرفته است پس موعظه آنها را چه سود!

فضیلت توکل

1- وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

-مائده، آیه 27.

2- وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ .

-ابراهیم، آیه 15.

3- وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ .

-طلاق، آیه 4.

4- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ .

-آل عمران، آیه 154.

5- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ .

6- وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

-انفال، آیه 52.

7- إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ .

-اعراف، آیه 194.

8- لو أنكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماسا و تروح بطانا.

9- من انقطع الى الله كفاه الله كل مؤنة و رزقه من حيث لا يحتسب و من انقطع الى الدنيا و كله الله اليها.

10- من سره أن يكون أغنى الناس فليكن بما عند الله أوثق منه بما في يده.

11- أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَصَابَ أَهْلَهُ خِصَاصَةٌ قَالَ: قَوْمُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ يَقُولُ: بِهَذَا أَمَرَنِي رَبِّي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى. .

-طه، آية 133.

12- وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. .

-نجم، آية 38.

ص: 412

بدان که تمام امت اسلامی برآنند که دوستی برای خدا و پیامبرش، واجب است به دلیل آیه مبارکه: «... خداوند آنان را دوست می دارد، و ایشان خدا را دوست می دارند(1)» و آیه مبارکه: «... در دوستی خدا شدیدترند(2)» که اینها دلیل بر اثبات دوستی اند، و پیامبر(ص) محبت را شرط ایمان قرار داده است در موارد زیادی از جمله ابورزین عقیلی سؤال می کند: یا رسول الله ایمان چیست؟ فرمود: ایمان آن است که خدا و پیامبرش از همه چیز و همه کس نزد تو محبوبتر باشند(3).

و در حدیث دیگری آمده است: هیچ بنده ای مؤمن نیست تا این که من نزد او از زن و فرزند و مال و همه مردم محبوبتر باشم(4). و در روایتی آمده است: و از خودش.

خداوند متعال فرموده است: «بگو ای پیامبر! اگر پدرانتان، و پسرانتان، و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و امواتان که اندوخته اید و تجارتی که از کسادی آن می ترسید و خانه هایی که بدانها دلبسته اید، از خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا دوستتر دارید(5)» پیامبر(ص) فرمود: خدا را به خاطر نعمتهایی که بشما داده است دوست بدارید و مرا به خاطر دوستی خدا(6). آورده اند که مردی عرض کرد: یا رسول الله من شما را دوست دارم، فرمود: آماده تنگدستی باش! عرض کرد: خدا را هم

دوست دارم: فرمود: آماده بلا باش (7)؛ در خبر مشهوری آمده است که حضرت ابراهیم، وقتی که ملك الموت برای قبض روحش آمده بود فرمود: آیا دوستی را دیده ای که دوست خود را بمیراند؟ خداوند وحی کرد: آیا تو هم دوستی را دیده ای که از دیدن دوستش ناراضی باشد؟ حضرت ابراهیم آنگاه به ملك الموت گفت: هم اکنون روح مرا قبض کن (8)؛ و این حالت را من ندیده ام جز نزد کسانی که از صمیم قلب خدا را دوست دارند. پس اگر کسی بداند که مرگ وسیله دیدار است، دل بدان سو پرواز می کند و محبوب دیگری برایش نخواهد بود تا به او توجه کند.

مرد عربی نزد پیامبر (ص) آمد عرض کرد: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ فرمود: تو چه وقت آماده قیامتی؟ عرض کرد: نماز و روزه زیادی تهیه ندیده ام، جز اینکه خداوند و پیامبرش را دوست دارم، پیامبر خدا (ص) فرمود:

انسان با آنچه دوست دارد محشور می شود. راوی گوید: مسلمانان را ندیدم که پس از اسلام به چیزی بیش از این سخن خوشحال شوند (9).

حسن گوید: هر که خدا را بشناسد، او را دوست می دارد، و هر که دنیا را بشناسد، پارسایی کند و شخص مؤمن، آن قدر به بیهودگی سرگرم نمی شود تا از خدا غافل شود، و هر گاه بیندیشد، اندوهگین می شود. و نقل کرده اند که حضرت عیسی (ع) به سه نفر گذر کرد که نشان لاغر و رنگشان دگرگون شده بود، فرمود:

شما را چه شده است؟ چه می بینم؟ گفتند: از اشتیاق به بهشت این طور شده ایم.

فرمود: بر خداست که آنچه امید دارید، به شما مرحمت کند، و بعد از آنها گذشت و به سه تن دیگر رسید، که بیشتر لاغر و رنگ پریده بودند، گویا در چهره هایشان درخششی از نور بود، فرمود: چه رسیده است به شما، چه می بینم؟ گفتند: ما خدا را دوست داریم، دو مرتبه فرمود: شما مقربید! شما مقربید! بدان - خدا تو را توفیق دهد! - محبت از طرف دوست خالص نمی شود، مگر اینکه حقیقت حال محبوبش را به خوبی بشناسد، و خداوند متعال با آثار

خلقتش بر چنین شناختی رهنمون است، همان طوری که امیر المؤمنین(ع) در خطبه ای می فرماید:

«سپاس خداوندی را سزاست که با آفریده هایش بر هستی خویش راهنمایی فرموده است، و به وسیلهٔ حدوث مخلوقات بر ازلیت خود دلالت کرده است، و با شباهت داشتن مخلوقات به يك دیگر، نشان می دهد، که چیزی شبیه او نیست، حواس انسانی به کنه ذاتش نرسد، و هیچ پوششی او را پنهان نسازد، برای اینکه فرق است بین آفریدگار و آفریده و بین تعیین کننده حدّ و موجود محدود، و بین پروردگار و پروریده، او خدای یکتاست، نه آن یکی که در عدد، حساب می کنند، او آفریدگار است، نه به معنای آفرینش با حرکت و زحمت، شنوا و بیناست، نه به وسیله آلت گوش، و نه به وسیلهٔ برگرداندن حلقهٔ چشم، او همه جا حاضر است نه به وسیلهٔ دیدار، و جدای از موجودات است نه به معنی دوری مسافت، و آشکار است نه با دیدن چشم، و پنهان است، نه به معنی ظریف و لطیف بودن از دیگر موجودات جداست با غلبه و قدرت و توانایی که بر آنها دارد، و همه چیز از او جدایند، با خضوع و کوچکی که در برابر او دارند و به سوی او بر می گردند، کسی که او را وصف کند، او را محدود ساخته و هر که او را محدود کند، او را در ردیف دیگر موجودات به حساب آورده، و کسی که او را در ردیف موجودات بشمارد، ازلیت او را باطل کرده است، و هر که بگوید: چگونه است؟ خواسته تا او را وصف کند؟ و هر کس بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قرار داده است! او دانا، پروردگار و توانا بوده است، آنگاه که هیچ معلوم، و پروریده و مقدروری وجود نیافته بوده است(10)». به هشام بن حکم گفتند: آفریدگارت را به چه وسیله شناختی؟ گفت: به وسیله خودم زیرا که من، خود نزدیکترین چیز به خودم هستم، توضیح آن که من خود را اجزایی فراهم آمده و بهم پیوسته می یابم که به ظاهر با هم ترکیب یافته اما از نظر ساخت غیر هم و بر اساس خط و شکل مختلف پی ریزی شده اند فزونی پس

از کاستی و کاهش پس از افزایش یابند، از حواس مختلف و اعضای متفاوت و از قبیل: بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، و بساوایی فراهم آمده و به طور طبیعی رو به کاستی و ناتوانی هستند، آنچه را که یکی از آنها درک می کند، دیگری درک نمی کند، و توان آن را ندارد، این مجموعه از جلب منافع و دفع زیانهای خود عاجز است، و از نظر عقلی وجود يك مجموعه بدون فراهم آورنده، و دادن صورتی بدون صورتگر محال است، در نتیجه دانستم که آفریدگاری دارد که آن را آفریده و صورتگری که آن را صورتگری کرده است که از هر جهت غیر اوست؟ خدای متعال فرموده است: «در خودتان مگر نمی بینید (11)؟». و می فرماید: «بزودی آیات خود را در آفاق و در خودشان، بر آنان می نمائیم تا آشکار گردد که او حق است آیا پروردگارت تو را کافی نیست که او بر همه چیز گواه است (12)». و نیز فرموده است: «آیا در عجایب آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند آفریده است، نمی نگرند؟ و در آن که شاید به حقیقت اجلشان نزدیک شده باشد، پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند آورد (13)؟» و باز فرموده است: «آن که هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده است، در آفرینش خداوند بخشنده تفاوتی نمی بینی، پس چشم را بگردان، آیا نقصانی می بینی؟ سپس دوباره چشم را باز گردان (14)». و این قبیل آیات و سخنان دلیل بر آن است که باید، تدبیر و تفکر کرد و با نظر عبرت و دقت در آثار قدرت حق نگریم، و اینها چیزهایی است که برای شناخت باید از آنها کمک گرفت که نتیجه اش محبت و عمل به طاعات و عبادات است، و بیشتر مردم-به دلیل بی توجهی و دقت نکردن و سرگرمی به شهوات دنیا- درک و فهمشان از آن قاصر است، پس تدبیر و دقت در ملکوت خدا همان حقیقت ایمان است، زیرا هیچ ذره ای از بالاترین آسمانها تا ژرفای زمین وجود ندارد، مگر اینکه دارای نشانه های شگفت آوری است که دلیل بر قدرت، حکمت، جلال و عظمت خدا می باشد، و این نشانه های قدرت غیر قابل شمار است، بلکه اگر دریا برای

کلمات پروردگارم، مداد شود، هر آینه آن دریا به پایان رسد، پیش از آن که کلمات پروردگارم به آخر رسد، هر چند که همانند آن دریا را کمک آن بیاوریم(15)» افعال پروردگار فراوان است و ما کمترین، کوچکترین و ناچیزترین آنها را بازگو می کنیم و در عجایب آن می نگریم. کمترین مخلوقات زمین است که با تمام آنچه در زمین است نسبت به ملکوت آسمانها کمترین و ناچیزترین چیز است، زیرا تو اگر کره زمین را از نظر ماده و عظمت وجودی در نظر بگیری خورشید - با حجم کوچکی که می بینی - چندین برابر زمین است، حال کوچکی زمین را نسبت به خورشید در نظر بگیر، و بعد کوچکی خورشید را نسبت به کهکشانی که این منظومه در آن جا گرفته است، بسنج که هیچ قابل مقایسه نیست! و این منظومه در آسمان چهارم قرار گرفته است که نسبت به آسمانهای بالاتر و بعد تمام هفت آسمان در برابر کرسی مانند انگشتری که در فلاتی باشد، و کرسی در برابر عرش همین طور است(16) و این مطالب نظر به اندازه و مقادیر ظاهری است که چقدر زمین نسبت به تمام آنها ناچیز است، بلکه نسبت به دریاها(17) چقدر کوچک است، رسول خدا(ص) فرموده است: زمین در میان اقیانوس(18) همچون اصطبل و جای بستن دامها، نسبت به تمام کره زمین است(19)! و این با مشاهده و آزمایش شناخته شده است، و از سویی واضح است که آن مقدار از زمین که بیرون آمده از آب است همچون جزیره کوچکی نسبت به تمام زمین است و بعد به مخلوقات روی زمین توجه کن! به جانداران دیگر و بین نسبت به زمین چقدر کوچکند، حال تمام اینها را رها کن و کوچکترین جانوران از قبیل پشه و مورچه را در نظر بگیر، به پشه با اندازه کوچکش بنگر و با عقل حاضر و اندیشه سالم دقت کن و ببین که چگونه خداوند آن را به شکل فیل آفریده است که بزرگترین جانوران است.

زیرا که برای پشه نیز همانند فیل خرطومی و به شکل کوچکش مانند سایر اعضای فیل بعلاوه دو بال آفریده است و ببین خداوند چگونه اعضای ظاهری این جانور را، هر کدام در جای خود نهاده است. بال این جانور را استوار ساخته و دست و پایش را

بیرون آورده، و چشم و گوشش را باز کرده است و در درون آن دستگاه گوارشی مانند آن که در سایر جانوران است، تنظیم کرده و در این جانور کوچک، دستگاه های: گوارش، جذب، دفع، ماسکه و هاضمه-همچون سایر جانوران با تفاوت شکل و اندازه اش-قرار داده است، سپس به راهیابی او توجه کن که چگونه خداوند او را به مواد غذائیش راهنمایی کرده و به او معرفی نموده است. و بعد، چگونه وسیله پرواز را به او داده، و خرطوم درازی با نوک تیز به او مرحمت کرده است، چگونه سوراخهای پوست بدن انسان را به او نشان داده تا خرطوم خود را در یکی از آنها وارد سازد، وانگهی چگونه او را نیروی فرو بردن خرطوم در بدن انسان را داده و چگونه مکیدن و اندک اندک خوردن خون را به او آموخته و چگونه خرطومش را با همه ظرافت، تو خالی آفریده تا خون رقیق در آن جریان پیدا کند تا به درون جانور برسد، و داخل دیگر اجزاء آن روان گردد، و بدان وسیله تغذیه کند.

بین چگونه آشنا کرده است وقتی که انسان به قصد او، دست به طرف او دراز می کند، راه فرار، و ابزار لازم را به او تعلیم داده است، و برای آن جانور گوشه آفریده است که صدای آرام حرکت دست را با اینکه هنوز دور است، می شنود، و مکیدن را ترک می کند و فرار می کند، وقتی هم که دست از حرکت باز می ایستد، دوباره بر می گردد.

و نگاه کن، که چگونه خداوند برای آن، دو حلقه آفریده تا جای غذای خود را ببیند و با حجم کوچک چهره اش، به سمت غذا توجه کند. و به حلقه هر جانور کوچکی دقت کن، چون به دلیل کوچکی حلقه چشمش پلکها را نمی تواند حمل کند، و از طرفی پلکها باعث پاک کردن آینه حلقه چشم از خاشاک و غبار است، خداوند برای پشه و مگس دو دست آفریده است. به مگس می نگری و می بینی که همواره چشمانش را با دستهایش پاک می کند، اما انسان و جانوران بزرگ، پلکهایی برای حلقه های چشمش آفریده شده تا یکی را روی دیگری بگذارد، و دو طرف پلکها باریکتر است تا غباری را که به حلقه چشم

می رسد، جمع آوری کرده، و آنها را به سمت مژه ها رد کند، و مژه ها را آفریده است تا چشمها را موقع حرکت گرد و خاک آرام نگهدارد، تا از پشت شبکه های مژه ها ببیند، بطوری که این شبکه ها مانع ورود گرد و غبار بوده اما مانع دیدن نیستند.

اما برای پشه خداوند دو حذقه صاف بدون پلك آفریده است و کیفیت پاك کردن آنها را با دستهایش به او یاد داده تا خوب ببیند، به سمت چراغ پرواز می کند، چون چشمش ناتوان، و در جستجوی روشنایی روز است، بیچاره وقتی که شب هنگام روشنی چراغ را می بیند، گمان می برد که در شب تار است، و چراغ روزنه ای از شب تار به سمت جایی روشن می باشد، و همین طور همواره در پی روشنایی خود را به آن طرف می زند، اما وقتی که از چراغ رد شد و دوباره تاریکی را دید گمان می برد که به آن روزنه نرسیده است، و درست آنجا را نشان نگرفته، بار دیگر، آن قدر برمی گردد تا می سوزد، و شاید تو گمان کنی که این کار از روی نقص و جهل اوست! پس بدان که جهل انسان بیشتر از جهل و نادانی پشه است.

بلکه این موجود به صورت آدمی در هجومش به شهوتهای دنیا بگونه پروانه در پروازش به سمت آتش است، زیرا درهای شهوت از جهت ظاهری برای آدمی جلوه می کند، و او بی خبر از اینکه در زیر این جلوه ظاهری سم کشنده، است پس همواره خود را به شهوتها می زند تا آنجا که غرق شهوت شده و گرفتار می شود، و به هلاکت ابدی می افتد، پس ای کاش نادانی آدمی در حد نادانی پروانه بود که پروانه به ظاهر روشنی فریفته می شود و اگر بسوزد در دم می میرد و خلاص می شود، اما آدمی برای همیشه و مدتهای دراز در آتش دوزخ می ماند! و از این رو پیامبر (ص) فریاد می زد و می گفت: همانا شما به سمت آتش می شتابید همان طوری که پروانه می شتابد و من شما را باز می دارم (20). این بود شمه ای از عجایب خلقت خدا در کوچکترین جانوران! و همین جانور كوچك آن قدر شگفتیها دارد که اگر اولین و آخرین مردم برای اطلاع از تمام آنها جمع

شوند، از رسیدن به واقعیات آنها ناتوان، و بر امور روشن از ظاهر شکل او، آگاهی کامل نیابند تا چه رسد به رازهای نهفته آن که جز خدا کسی آنها را نمی داند.

وانگهی در هر جاندار و گیاه شگفتی و شگفتیهایی است که ویژه آن است و دیگران مشارکتی ندارند، به زنبور عسل و شگفتیهای ویژه آن نگاه کن، چگونه خداوند به او الهام کرده تا در کوهها و همچنین در درختان لانه بسازد (21)، و چگونه از لعاب خود، موم و عسل می سازد که یکی وسیله روشنی و دیگری شفابخش است، وانگهی اگر در باره تغذیه این جانور از گلها و شکوفه، و خودداری از تغذیه نجاسات و فضولات توجه کنی، و فرمانبرداری همه از یک زنبوری که از همه بزرگتر و فرمانروای آنهاست و همچنین رفتار فرمانروا در بین آنها به عدل و داد، به طوری که هر کدام از آنها اگر از نجاسات تغذیه کرده باشند جلو در کندو، او را اعدام می کنند! دچار شگفتی می شوی! مشروط بر اینکه دارای بصیرت بوده، و از فکر شکم، شهوت و تمایلات نفسانی و تجاوز به ممنوعان و به دوستی دوستان، فارغ باشی! از خود تمام اینها را دور کن آنگاه به دقت بر طرز ساختن کندوها از موم، و انتخاب شکل شش ضلعی از میان اشکال هندسی نگاه کن، کندو را دایره، چهار ضلعی و پنج ضلعی درست نمی کند، جز شش ضلعی که از ویژگی برخوردار است که مهندسان از درک آن عاجزند، و آن ویژگی این است که شش ضلعی از تمام شکلها وسیعتر و بهتر است، زیرا چهار ضلعی، زوایای بی مصرفی دارد، چون شکل زنبور، دایره ای و دراز است، از این رو چهار ضلعی نساخته است تا زاویه های بیهوده نماند اما اگر به شکل دایره می ساخت، در بیرون لانه ها سوراخهای زایدی می ماند، زیرا که شکلهای دایره ای یک جا کنار هم که بیابند باز هم به صورت دایره می شوند، و هیچ شکلی از اشکال زاویه دار نداریم که از شکل دایره ای جاگیرتر باشد، به طوری که پس از فشردن زوایا هیچ گوشه ای نماند، جز شش ضلعی این است که ویژگی شکل شش ضلعی، پس بین چگونه خداوند به زنبور عسل با همه کمی جثه اش، آنچه را که نیازمند بوده است، الهام

فرموده تا زندگی خوشی داشته باشد! پاك و منزّه است خداوند، چه قدر والا مقام و پر لطف و منت بر مخلوقات است! پس تو با این مقدار ناچیز از راز آفرینش کوچکترین جانوران عبرت بگیر، لازم نیست که به شگفتیهای آفرینش ملکوت آسمانها و زمین بیندیشی زیرا آن مقداری که فهم قاصر ما برسد، آنهم بدون تفصیل عمر ما را بس می کند و هیچ طرف مقایسه نیست دانسته های بشر با آنچه که در علم خدا گذشته است بلکه دانسته های بشر را در برابر علم خدا نمی شود علم نامید.

با دقت در این قبیل مسائل است که میزان معرفت بالا می رود، و با بالا رفتن معرفت، محبت بیشتر می شود، پس اگر طالب سعادت لقاء الله هستی دنیا را پشت سر بینداز و عمر را در ذکر مداوم و اندیشه پیوسته بگذران، که شاید به مقدار اندکی از آن محبت برخوردار شوی! البته با همان مقدار اندک به سلطنت عظیم بی کرانی دست می یابی.

پس صاحبان عقل و اندیشه اگر از عجایب آفرینش خداوند در آفریده ها مطلع شوند، از راه عجایب آفرینش، به رازهایی می رسند که عقل و اندیشه آنها را مات و حیران کرده و ناگزیر خدا را هر چه بیشتر والا و بزرگ می دارند، و هر چه بیشتر از شگفتیهای خلقت آگاه شوند، به عظمت و جلال آفریدگار بیشتر پی می برند، و از این رو به شناخت و محبتشان افزوده می شود، و بیشتر به انجام طاعات و اجتناب از کارهای ناپسند می پردازند.

به عنوان مثال، هر گاه عالم فقیهی دارای تألیفات زیادی باشد، وقتی که فقیه دیگری به تألیفات او بنگرد، آنچه می بیند باعث تعجب او می شود و تحسین او را بر می انگیزد، مقام او را شناخته و به او ناگزیر محبت می ورزد، و هر چه بیشتر از نوشته های او مطلع شود، بر میزان محبتش افزوده می شود، و چنین کسی در مورد شاعری که معتقد به زیبایی اشعار اوست و آنها را دوست می دارد اگر بشنود که آن شاعر اشعاری پخته و شگفت انگیز سروده است بر معرفتش افزوده شده و در نتیجه

بیشتر به او علاقمند شود و هم چنین سایر صنایع و فضایل.

اما آدم عامی گاهی می شنود فلانی کتابی تألیف کرده و خوب کتابی است اما از محتوا خبر ندارد. در نتیجه شناختش ناقص و محبتش نسبت به او کمتر است، و لیکن شخص خبره وقتی که کتابها را بررسی می کند و مطالب قابل تحسینی در آنها می بیند ناگزیر محبتش چندین برابر می شود، زیرا عجایب صنعت، شعر و تصنیف دلیل بر صفات برجسته و کمال مؤلف است، و باعث افزایش محبت دلها می گردد، و هر گاه محبت در دل نشست، حال رضا و خوشنودی به تمام آنچه از طرف خدا- از قبیل بیماری، تندرستی، تنگدستی، توانگری، سختی، راحتی، و شدت و محنت- برسد، در بنده حاصل می شود (22).

نقل کرده اند که پیامبر خدا (ص) به قومی گذر کرد و از آنها پرسید: شما در چه حالید؟ گفتند: در حال ایمان، فرمود: نشانه ایمانتان چیست؟ گفتند: به هنگام گرفتاری بردبار و در هنگام خوشی سپاسگزاریم و بر آنچه از طرف خدا برسد، راضی هستیم، پیامبر (ص) فرمود: به پروردگار کعبه که شما مؤمنید (23). و در روایت دیگری فرمود: آنها دانیان و عالمانی هستند که در اثر فهم عمیقشان نزدیک است که به پیامبران برسند. و در خبری آمده است که فرمود: خوشا به حال کسانی که به اسلام رهنمون شده و روزی کافی دارند و بدان راضیند (24).

پیامبر (ص) فرمود: هر کس به روزی اندک از خدا راضی باشد، خداوند به عمل ناچیز وی راضی خواهد بود (25).

و نیز فرمود: وقتی که روز قیامت فرا رسد، خداوند به گروهی از امتم پر و بال دهد تا با آنها از آرامگاهشان به سمت بهشت پرواز کنند و در آنجا خوش و مرفه- هر طوری که بخواهند- بسر می برند، و فرشتگان به آنها بگویند: آیا شما حساب شدید؟ جواب می دهند: ما حسابی ندیدیم. آیا در پل صراط مجازات شدید؟ جواب می دهند: ما پل صراطی ندیدیم. پس می گویند: آیا جهنم را دیدید؟ می گویند: ما چیزی ندیدیم. آنگاه فرشتگان می گویند: شما از امتان کدام

پیامبرید؟ جواب می دهند: از امت حضرت محمد (ص). فرشتگان می گویند شما را به خدا سوگند، بگوئید؛ کار شما در دنیا چه بود؟ می گویند: ما دو خصلت داشتیم که خداوند بدان وسیله به لطف و رحمت خود این مقام را به ما مرحمت کرد، می پرسند: آن دو خصلت چه بودند؟ می گویند: در خلوت ما از خدا شرم می کردیم که مرتکب گناه شویم، دیگر آن که هر چه خداوند روزی ما کرده بود راضی بودیم، فرشتگان می گویند، این مقام زینده شماس است (26).

و آن گرامی فرمود: خوشنودی دلتان را تقدیم پیشگاه خدا کنید، تا به مزد تنگدستیتان برسید و اگر نه نمی رسید (27).

و نیز فرمود: هر کس می خواهد مقام خود را در پیشگاه خدا بشناسد باید ببیند خدا در نظر او چگونه است زیرا خداوند، به بنده همان مقام و منزلت را می دهد که بنده به خدا در دل خود می دهد (28).

ابن عباس می گوید: نخستین کسانی که روز قیامت به طرف بهشت خوانده می شوند کسانی هستند که در هر حال خدا را سپاسگزارند.

مردی در پای یکی از بزرگان زخمی را دید، گفت: دلم به حال تو به خاطر این زخم می سوزد! او در جواب گفت: من خدا را سپاسگزارم که این زخم از اینجا درآمد و از چشمم در نیامد.

در اسرائیلیات (29) آمده است که عابدی مدت درازی خدا را عبادت کرده بود، در خواب دید که فلان زن در بهشت همسر اوست، از آن زن جویا شد تا او را پیدا کرد، و سه مرتبه از او پذیرائی کرد تا عمل او را ببیند، دید خودش شب را به نماز می گذراند و او به خواب، و خود روزها روزه دار، و او روزه هم نمی گیرد پرسید:

آیا تو عملی جز آنچه من دیدم، داری؟ گفت: نه به خدا قسم همان بود که دیدی، غیر از آنها چیزی بلند نیستم، آن عابد هی دوباره پرسید: بگو چه عملی داری تا اینکه آن زن گفت: یک خصلت کوچکی دارم و آن این است که اگر در تنگنا باشم آرزوی رفاه نمی کنم، و اگر بیمار شوم آرزوی تندرستی نمی کنم و اگر ناخوش

باشم آرزوی خوشی نمی کنم. پس عابد دستش را روی سرش گذاشت و گفت: به خدا که این يك خصلت كوچك! این خصلت به خدا سوگند بزرگ است و دیگران توانایی آن را ندارند.

پیامبر(ص) فرمود: ایمان بنده ای کامل نمی شود مگر این که اندك داشتن چیزی را بیشتر از زیادی آن و گمنامی را بیش از شهرت دوست بدارد(30).

و نیز فرمود: سه چیز است که هر کس دارا باشد ایمانش کامل است: از سرزنش سرزنش کننده ای در راه خدا ترسد، و در هیچ کارش ریاکاری نکند، و هر گاه دو کار بر او عرضه شود که یکی مربوط به دنیا و دیگری مربوط به آخرت، آن کاری را که مربوط به آخرت است، بر کار دنیا مقدم دارد(31).

پیامبر(ص) فرمود: ایمان بنده ای کامل نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد: هر گاه خشمگین شد، این خشم باعث بیرون شدن از حق نگردد، و اگر خوشحال بود، خوشحالی باعث بیهوده گرایی او نشود، و هر گاه توانا بود، به چیزی که حق ندارد دست درازی نکند(32). پس اینها شرایطی است که پیامبر(ص) برای ایمان بیان کرده است، و عجب از کسی که ادعای دینداری دارد، و در خود ذره ای از این شرایط را نمی بیند!

دوستی برای خدا و پیامبر(ص)

1- يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ .

-مائده، آیه 59.

2- أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...

-بقره، آیه 161.

3- إِذْ قَالَ أَبُو رَزِينِ الْعَقِيلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِمَّا سِوَاهُمَا.

ص: 424

4- لا يؤمن العبد حتى أكون أحب إليه من أهله و ماله و الناس اجمعين.

-و من نفسه.

5- قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ .

-توبه، آية 24.

6- أحبوا الله لما يغدوكم من نعمه و أحبوني لحب الله.

7- ان رجلا قال: يا رسول الله إني أحبك فقال: استعد للفقير فقال: إني احب الله فقال: استعد للبلاء.

8- أن إبراهيم قال لملك الموت إذ جاءه بقبض روحه: هل رأيت خليلا يميت خليله فأوحى الله تعالى اليه: هل رأيت محبا يكره لقاء حبيبه فقال: يا ملك الموت الآن فاقبض.

9- جاء أعرابي إلى النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله متى الساعة فقال: ما ذا أعددت لها فقال ما أعددت كثير صلاة و لا صيام إلا أني أحب الله و رسوله فقال رسول الله: المرء مع من أحب.

10- الحمد لله الدال على وجوده بخلقه و بمحدث خلقه على أزليته و باشتباههم على أن لا شبيه له لا تستلمه المشاعر و لا تحجبه السواتر لافتراق الصانع من المصنوع و الحاد من المحدود و الرب من المربوب، الأحد لا بتأويل عدد و الخالق لا بمعنى حركة و نصب و السميع لا بأداة و البصير لا بتفريق آلة و الشاهد لا بمماسة و البائن لا بتراخي مسافة الظاهر لا برؤية و الباطن لا بلطافة، بان من الأشياء بالقهر لها و القدرة عليها و بانت الأشياء منه بالخشوع له و الرجوع إليه، من وصفه فقد حده و من حده فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزليته و من قال: كيف فقد استوصفه و من قال: أين فقد حيزه، عالم إذ لا معلوم و رب إذ لا مربوب و قادر إذ لا مقدور.

-خطبه: 152 ص 211 از نهج البلاغه (صباحي صالح)-م.

11- وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

-ذاريات، آية 21.

12- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ .

-فصلت، آية 53.

13- أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ .

-اعراف، آية 185.

14- الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ.. .

ص: 425

14- الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ . .

-ملك، آیه 4.

15- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا .

-كهف، آیه 110.

16- جهت اطلاع از روایات مربوط به منظومه شمسی و آسمانها و زمین و مقایسه آنها به بخش «السماء و العالم» کتاب «بحار الانوار» مراجعه شود. -م.

17-18) احتمالاً مقصود از بحار، و اقیانوس، هوا و جوی باشد که محیط بر زمین است -م.

19- الأرض في البحر كالاصطبل في الأرض.

20- إنكم تتهافتون على النار تهافت الفراش وأنا آخذ بحجزكم.

21- به آیه مبارکه: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» اشاره دارد. سوره نحل، آیه 70-م.

22- مناسب این مقام است:

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران *** پسندم آنچه را جانان پسندد

م 23- إن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم مرّ بقوم فقال لهم: ما أنتم؟ فقالوا: مؤمنون. فقال: ما علامة إيمانكم؟ قالوا: نصبر على البلاء و نشكر عند الرخاء و نرضى بمواقع القضاء فقال: مؤمنون برّب الكعبة.

-حکماء علماء کادوا من فقهم أن يكونوا أنبياء.

24- طوبى لمن هدى للإسلام و كان رزقه كفافا و رضى به.

25- من رضى من الله بالقليل من الرزق رضى الله منه بالقليل من العمل.

26- إذا كان يوم القيامة أنبت الله لطائفة من امتي أجنحة فيطرون من قبورهم إلى الجنان يسرحون فيها و يتنعمون كيف شاءوا فتقول لهم الملائكة: هل رأيتم حسابا؟ فيقولون: ما رأينا حسابا.

فيقولون: هل جزتم على الصراط؟ فيقولون: ما رأينا صراطا. فيقولون لهم: هل رأيتم جهنم؟ فيقولون: ما رأينا شيئا فتقول الملائكة: من امّة من أنتم؟ فيقولون: من امّة محمد صَلَّى الله عليه وآله و سلم فيقولون:

نشدناكم الله حدّثونا ما كانت أعمالكم في الدنيا فيقولون: خصلتان كانتا فينا فبلغنا الله هذه المنزلة بفصل رحمته فيقولون: و ما هما؟ فيقولون: كنّا إذا خلونا نستحي أن نعصيه و نرضى باليسير ممّا قسّم لنا فتقول الملائكة: يحقّ لكم هذا.

27- أعطوا الله الرضا من قلوبكم تظفروا بثواب فقركم وإلا فلا.

28- من أحبّ أن يعلم ما له عند الله عزّ و جلّ فلينظر ما لله عزّ و جلّ عنده فإنّ الله تعالى ينزل العبد

ص: 426

حيث أنزله العبد من نفسه.

29- اخبار منسوب به تورات-م.

30- لا يستكمل العبد الايمان حتى يكون قلّة الشيء أحبّ إليه من كثرته و حتى يكون أن لا يعرف أحبّ إليه من أن يعرف.

31- ثلاث من كنّ فيه استكمل إيمانه لا يخاف في الله لومة لائم ولا يرئى بشيء من عمله وإذا عرض عليه أمران أحدهما للدنيا والآخرة والآخرة أثر الأمر الآخرة على أمر الدنيا.

32- لا يكمل إيمان العبد حتى يكون فيه ثلاث خصال إذا غضب لم يخرج غضبه عن الحقّ، وإذا رضى لم يدخله رضاه في باطل، وإذا قدر لم يتناول ما ليس له.

ص: 427

خداوند متعال فرموده است:

«وسایل سنجش برای روز قیامت قرار می دهیم پس بر کسی چیزی ستم نشود، و اگر به مقدار دانه خردلی باشد، آن را بیاوریم، و ما را حساب کنندگان بس است(1)». و باز می فرماید:

«آن کتاب نهاده شد پس گنهکاران را می بینی که از وضع خود ترسناکند و می گویند: وای بر ما چیست این نامه را که گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر اینکه آن را بشمار آورده است، و هر عملی که انجام داده اند، حاضر یافتند. و پروردگارت به کسی ستم روا ندارد(2)». و نیز فرموده است:

«روزی که همه آنها را خداوند برانگیزد، پس بدان چه انجام داده اند آگاه سازد ایشان را، خداوند آن را ضبط کرده و خود ایشان فراموش کرده بودند و خداوند بر همه چیز شاهد است(3)». و می فرماید:

«آن روز مردم به صورت پراکنده باز گردند تا اعمال خود را بنگرند. پس هر که به مقدار ذره ای نیکی کرده می بیند و هر کس به اندازه ذره ای بدی کرده است می بیند(4)».

«سپس به هر نفسی آنچه را اندوخته است به طور کامل می دهند، و به ایشان ستم نمی شود(5)». و فرموده است:

«روزی که هر کسی آنچه را که از خوبی انجام داده و آنچه را که از بدی انجام داده است، می بیند، آرزو می کند کاش میان او و عملش مسافت دوری بود، و خداوند شما را از خود می ترساند(6)...» و می فرماید:

«و بدانید که خداوند آنچه در باطن شماست می داند، پس از او بترسید(7)». پس اهل بصیرت را هشدار داده است که خداوند در کمین است، و آنان در پای حساب محاسبه می شوند و از خطوره‌های قلبی و لحظه‌های عمر به اندازه ذره ای هم باشد مؤاخذه می شوند، بنا بر این شایسته است، که باور داشته باشد از این خطرها-جز با ضرورت محاسبه نفس و مراقبت حق و در تمام لحظه‌ها و حرکات و داشتن نفس به پایبندی بر طاعات-راه نجاتی ندارد، و هر که پیش از فرا رسیدن وقت محاسبه، از خود حساب بکشد، حسابش روز قیامت سبک، و بهنگام سؤال پاسخش آماده، و سرانجامش نیکو باشد، اما کسی که از خود حساب نکشد و کار آخرت را سهل انگارد، و نفسش پیرو هواها و لذت‌های دنیوی باشد، برای همیشه حسرت خورد، و در عرصات قیامت، ایستایش به دراز کشد، و شهوتها و لذتها او را به نکبت و خواری رهبری کنند، و هیچ چیز او را از این هول و هراسهای بزرگ نجات ندهد، مگر پایبندی به طاعت و پایداری بر آن و ملازمت نفس با آنچه رضای خدا در آن است، به دلیل این آیه مبارکه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و پایدار باشید و آماده باشید، و از خدا بترسید، شاید شما رستگار شوید(8)».

پس پابندی به طاعت جز با اعتقاد به محاسبه نفس امکان پذیر نیست، بنا بر این بر هر صاحب خردی که ایمان به خدا و روز جزا دارد، لازم است که در حرکات و سکناتش از خویشتن خود غافل نباشد، زیرا هر لحظه ای از عمر گوهر گرانبهائی است که عوض ندارد، و ممکن است با او گنجی از گنجهایی را خرید که برای همیشه نعمتهایش پایان نپذیرد، پس گذراندن این نفسها بی فایده و یا در راهی که باعث هلاکت است، زبانی بزرگ و سهمگین است که هیچ عاقلی مرتکب آن نمی شود.

پس هر گاه بنده ای بامدادان از خواب بیدار شود و از فریضه صبح فارغ شود، لازم است که ساعتی دل را برای محاسبه نفس فارغ دارد، همان طوری که يك بازرگان وقتی که می خواهد مال التجاره را به شريك بسپارد مجلس را برای محاسبه خلوت می کند، او نیز به نفس بگوید: من سرمایه ای جز عمر ندارم، و هر گاه سرمایه ام از دست برود، خسارت و زبانی متحمل شده ام، و نومیادی از بازرگانی حتمی است، این روز جدید که خدا به من فرصتی داده و اجلم را به تأخیر انداخته و مرا مورد لطف قرار داده است، در حالی که اگر مرگ مرا رسانده بود، آرزو می کردم کاش يك روز مرا به دنیا باز می گرداند تا عمل صالحی انجام دهم، پس گمان کن که تو مرده بودی، و بعد تو را باز گردانده اند، پس مواظب باش، مبادا که امروز را تباه سازی! زیرا هر لحظه گوهری است که قیمت ندارد، بدان ای نفس که هر روز و شبی بیست و چهار ساعت است، و در خبر است که هر روز بیست و چهار خزانه پیاپی به روی بنده گشوده می شود، پس يك خزانه به روی وی گشوده می شود آن را پر از حسنات عملی می بیند که در آن ساعت انجام داده و شاد و مسرور می شود، و با دیدن انواری که در نزد خداوند بزرگ وسیله رستگاریند خوشحال می شود، به طوری که اگر این خوشحالی را به تمام اهل دوزخ تقسیم کنند، آنها را از احساس عذاب دوزخ، غافل گرداند. و خزانه دیگری، تیره و تار گشوده می شود که بوی بد آن پراکنده و تاریکیش گسترده است.

این همان ساعتی است که بنده نافرمانی خدا را می کند و از ترس و عذاب قیامت، بقدری به او می رسد که اگر بر تمام اهل بهشت تقسیم کنند، تمام نعمتهای بهشتی بر آنها تیره شود، و در خزانه دیگری به روی او گشوده گردد تهی هم از باعث خوشحالی و هم از انگیزه بدحالی، و این همان ساعت خواب و یا غفلت و یا سر- گرمی به کار مباحی از امور دنیاست پس حسرت می برد از اینکه چرا تهی است و از این مغبون شدن آنقدر غم بزرگی بر دل او می نشیند که چنان حسرت و اندوهی ندیده است (9) و همین طور خزینه های تمام اوقات زندگی و با خود می گوید: ای نفس امروز بکوش تا خزینه هایت را پر کنی، مبادا آنها را تهی از گنجهایی قرار دهی که وسایل دولت ابدی است، و مبادا به تبلی و آسایش و راحتی خو کنی تا از درجات عالی که دیگران می رسند تو باز بمانی و تنها حسرت دائمی آن برای تو باقی بماند، و اگر وارد بهشت هم شوی باز هم رنج مغبون شدن و حسرت طاقت فرسایی در پی داری.

یکی از بزرگان می گوید: فرض کن که گنهکار را بخشیدند آیا اجر نیکوکاران را از دست نداده است؟ به همین غبن و حسرت آیه شریفه اشاره دارد:

«روزی که جمع می کند شما را برای روز جمع شدن، آن روز، روز مغبون کردن است (10)». این بود سفارش به نفس، آنگاه سفارش دیگر اعضای هفتگانه را آغاز می کند، یعنی: چشم، گوش، زبان، شکم، آلت، دست و پا که به منزله رعیتهایی در خدمت نفسند.

اما چشم را از نگاه به صورت نامحرم و یا به عورت مسلمان و یا به نظر حقارت بر مسلمانی نگریستن، بلکه از هر نگاه بیهوده ای که لازم نباشد، باز می داری، زیرا خداوند متعال از هر نظر بیهوده نیز- همان طوری که از سخن بیهوده مؤاخذه می کند- می پرسد، وانگهی اگر از این هم خودداری کردی نباید قانع باشی بلکه باید به چیزی مشغول سازی که مصلحتت در آن است و به خاطر آن

آفریده شده‌ای، از قبیل نگاه عبرت آمیز به عجایب خلقت، و نگاه به اعمال نیک برای عمل بر طبق آنها، و نگاه به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و مطالعه کتابهای حکمت و موعظه جهت پند گرفتن و استفاده کردن، و همین کار را لازم است که در باره يك يك اعضا بویژه زبان و شکم انجام دهی.

اما زبان، چون بالطبع آزاد است و هزینه ای برای حرکتش لازم نیست، و جنایتش فوق العاده است، مثل غیبت، دروغ، سخن چینی، خودستایی، نکوهش دیگران، طعنه زدن، لعن و نفرین بر دشمنان و پر حرفی و نظایر اینها، که زبان عهده دار همه اینهاست با اینکه زبان برای ذکر، یادآوری، تکرار علم، و آموزش، و راهنمایی بندگان خدا به راه حق، و اصلاح بین برادران اسلامی و سایر کارهای نیک آفریده شده است. پس باید با خود عهد کند که در تمام روز زبانش را -جز به ذکر خدا- نجنباند، زیرا سخن مؤمن، ذکر و خاموشی، اندیشه، و نگاهش پند است، و هیچ سخنی بر زبان نمی راند مگر اینکه دو فرشته رقیب و عتید ناظرند و او را از عاقبت سهل انگاری بر حذر می دارند و او را هم چون برده گریز پای متمردی نصیحت می کنند، زیرا نفس به طبع خود، نسبت به طاعات متمرد و از بندگی خدا سرکش است، اما پند و اندرز در آن اثر می کند، یادآوری کن که یادآوری مؤمنان را سودمند است (11)، و خدای متعال فرموده است: «... و بدانید که خداوند آنچه در باطن شماست می داند، پس، از او حذر کنید (12)...» عبادة بن صامت از پیامبر (ص) نقل می کند، در پاسخ مردی که از آن بزرگوار درخواست پند و موعظه کرده بود، فرمود: هر گاه قصد کاری را داشتی، در - باره عاقبت آن بیندیش، پس اگر کار خوبی بود، اقدام کن، و اگر خلاف بود، از آن خودداری کن (13).

یکی از دانایان می گوید: اگر می خواهی عقلت بر هوای نفس غالب شود، به دستور شهوت عمل نکن! لقمان می گوید: مؤمن سرانجام کار را می بیند، بنا بر این از پشیمانی در امان است.

شداد بن اوس از پیامبر(ص) نقل می کند که آن بزرگوار فرمود: هوشیار آن کسی است که محاسبه نفس کند و برای پس از مرگ کار کند، و نادان کسی است که پیرو هوای نفس بوده، و از خدا آرزومند باشد(14). (دانه نفسه) یعنی:

محاسبه نفس کند. و یوم الدین، همان روز حساب است، و قول خدای تعالی:

«أنا لمدینون(15)» یعنی: آیا براستی ما محاسبه شدگانیم؟ یکی از بزرگان می گوید: خویشان را محاسبه کنید پیش از آن که محاسبه شوید، و بسنجید آن را قبل از اینکه شما را بسنجند، و آماده شوید، برای آن صحنه بزرگ! از جبرئیل در باره عملی که پاداش فراوان دارد پرسیدند، گفت: آن است که خداوند را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی، زیرا تو اگر او را نمی بینی او تو را می بیند(16).

خدای متعال فرموده است: «آیا نمی داند که خدا او را می بیند(17)؟» و نیز می فرماید: «براستی که خدا ناظر بر شماست(18)» یکی از بزرگان می گوید: هر گاه خواستی دیگران را موعظه کنی، اول به خود و قلب خود موعظه کن، و مبادا اجتماع مردم تو را گول بزند، زیرا آنها ظاهر تو را می بینند و خدا ناظر بر باطن تو است.

نقل کرده اند، یکی از دانشمندان مورد توجه جمعی بود که رفت و آمد می کردند و برای استفاده، مدتها به محضر او حاضر می شدند، و از آن میان جوانی را احترام می کرد، و بر دیگران مقدم می داشت، یکی از یارانش گفت: چرا این را که هنوز جوان است، این قدر احترام می کنی؟ در صورتی که ما پیرمردیم. پس چند پرنده طلبید، و به هر کدام يك پرنده با يك چاقو داد و گفت: باید هر کدامی از شما پرنده خود را در جایی سر ببرد که هیچ کس نبیند، و به آن جوان هم، مانند دیگران يك پرنده و يك چاقو داد، و همان حرفی را که به دیگران گفته بود، به او نیز گفت. پس از لحظه ای هر کدام با پرنده ذبح شده خود باز گشتند اما آن جوان

برگشت در حالی که پرنده روی دستش زنده بود، سؤال کردند تو چرا مثل دیگران پرنده ات را سر نبریدی؟ گفت: جایی را نیافتم که هیچ کس مرا در آنجا نبیند، زیرا خداوند در همه جا بر احوال من مطلع است، آنها با شنیدن این سخن، مراقبت او را تحسین کردند.

آورده اند، وقتی که زلیخا با یوسف خلوت کرد، اول برخاست و روی بتی که داشت پرده ای انداخت و روی آن را پوشاند، یوسف (ع) پرسید، چه می کنی؟ آیا تو از نظارت يك جماد شرم می کنی اما از مراقبت خداوند بزرگ حیا نمی کنی؟ نقل کرده اند، که جوانی به کنیزی پیشنهاد عمل شنیعی را کرد، آن کنیز گفت: آیا شرم نمی کنی؟ جوان گفت: از که شرم کنم؟ کسی جز ستارگان ما را نمی بیند، کنیز گفت: پس آفریدگار ستارگان کجاست؟ یکی از بزرگان گوید: مراقب کسی باش که همواره ناظر تو است و سپاسگزار کسی باش که نعمتهایش را از تو قطع نمی کند، و مطیع کسی باش که از او بی نیاز نیستی، و در برابر کسی خاضع باش که از قلمرو قدرت و سلطنت او بیرون نیستی.

گفته اند: دل انسان به هیچ چیز آراسته نمی شود که بالاتر از علم بنده به آن باشد که هر جا هست خدا ناظر بر اوست.

سلیمان بن علی به حمید طویل گفت: مرا موعظه کن! حمید در جواب گفت: اگر هنگامی که معصیت خدا را در جای خلوتی، مرتکب می شوی، گمان می کنی که او تو را می بیند پس بر کار مهمی گستاخی می کنی و اگر گمان میبری که او نمی بیند پس کافری! دیگری می گوید: مراقب کسی باش که چشم بر همزدنی بر او پوشیده نیست، و به کسی امیدوار باش که به وعده خود می تواند وفا کند، و از کسی بترس که کیفر و مجازات به دست اوست.

و دیگری می گوید: آدم منافق به اطرافش نگاه می کند وقتی که کسی را ندید، مرتکب کار خلاف می شود، و تنها مراقب مردم است نه مراقب خدا، پس پناه به خدا از نادانی و غفلت که این پایه و اساس هر بدبختی و هر زیانکاری است، زیرا شایسته آن است که بنده هنگامی که قصد انجام کاری را دارد و اعضای بدن را به تلاش وامی دارد از اقدام و تلاش دست نگهدارد، ببیند اگر برای خداست آن را انجام دهد و اگر برای هوای نفس است، خودداری کند.

پیامبر (ص) فرمود: سه چیز است که در هر کسی باشند، ایمانش کامل است:

1- در راه خدا از سرزنش کننده ای ترسد.

2- در هیچ کاری خودنمایی نکند.

3- هر گاه دو کار بر او عرضه شد که یکی برای دنیا و دیگری برای آخرت، آن که برای آخرت است بر کار دنیا مقدم بدارد (19).

و فرموده آن بزرگوار است: از نشانه های درستی اسلام شخص انجام ندادن چیزی است که بی فایده است! (20) و نیز فرمود: خداوند بیمارزد آن مردمی را که دیگران آنها را بیمار می پندارند در صورتی که آنها بیمار نیستند (21).

حسن گوید: آنها کسانی هستند که عبادت تاب و طاقت را از ایشان گرفته است. خداوند متعال فرماید: «و آنان که می دهند آنچه که باید از صدقات بدهند، و دلهایشان ترسان است (22)». پیامبر (ص) فرمود: خوشا به حال کسی که عمر طولانی کرده و عملش پسندیده است (23).

حسن (24) می گوید: من اقوامی را می شناسم و با بعضی از آنها رفاقت داشتم که به چیزی از امور دنیا که به آنها رو می آورد، شادمان نمی شدند. و اگر چیزی هم از دستشان می رفت ناراحت نمی شدند، و دنیا در چشم آنها پست تر از این خاکی بود که شما زیر پایتان پایمال می کنید، اگر یکی از آنها تمام عمر خود

ص: 435

را می گذارند، هرگز نه بفکر جامه ای برای خود بود و نه به فکر تهیه غذایی، خانواده خود را مأمور می ساخت، و ما بین خود و زمین هرگز چیزی قرار نمی دادند، و من آنها را عامل به کتاب خدا و سنت پیامبرشان یافتم، وقتی که شب تار فرا می رسید، روی پاهایشان ایستاده، رو به طرف آسمان گشوده، اشگهایشان روی صورتها جاری، برای آزادی از آتش جهنم با پروردگارشان مناجات می کردند، وقتی که کار نیک انجام می دادند شادمان، و پیوسته خدا را سپاس می گفتند، و هر گاه مرتکب گناهی می شدند، اندوهناک بوده از خدا طلب مغفرت می کردند، به خدا سوگند که همیشه چنین بودند.

همو گفته است که گروهی آهنگ سفر داشتند، و در بین راه، از جاده منحرف شدند، تا به راهی رسیدند که از مردم جدا زندگی می کرد، او را ندا در دادند، و او سر از صومعه در آورد، گفتند: ای راهب! ما راهمان را گم کرده ایم، راه کدام طرف است؟ با سرش به طرف آسمان اشاره کرد، آن گروه مقصود او را فهمیدند، گفتند: راهب! ما از تو سؤالی داریم آیا جواب می دهی؟ گفت: پرسید اما زیاد حرف نزنید، زیرا روزی که رفت، بر نمی گردد، و عمری که گذشت، دوباره به دست نمی آید، و شب و روز در پی یک دیگر می گذرند. پس آن گروه از سخن وی در شگفت شدند، پرسیدند: ای راهب! مردم فردای قیامت نزد پروردگارشان بر چه اساسی حاضر می شوند؟ گفت: بر پایه و اساس یتیمهایشان گفتند: ما را نصیحت کن؟ گفت: به مقدار طول سفرتان، زاد و توشه بگیرید، زیرا بهترین توشه آن است که تا مقصد برساند، آنگاه راه را به ایشان نشان داد، و سرش را داخل صومعه کرد.

دیگری می گوید: به صومعه راهی از رهبانان چین، گذر کردم، صدا زدم یا راهب، جواب ندا دو باره صدا زدم، جوابم را ندا، مرتبه سوم صدا زدم، از بالا نگاهی کرد، گفت: ای مرد، من راهب نیستم، راهب آن کسی است که از خدا با عظمتی که دارد بترسد، و او را در مقام کبریائیش تعظیم کند، و بر

نعمتهایش بستاید، و به خاطر لطفش تواضع کند و در برابر عزّتش، ذلیل، و در مقابل قدرتش، تسلیم، و برای شکوهش خاضع باشد، و در باره حساب و کيفرش بیندیشد، پس روزها روزه دار و شب را در حالت عبادت بسر برد، یاد آتش دوزخ و درخواست از خدای بزرگ خواب را از چشم او برباید، چنین کسی راهب است، اما من سگ گزنده ای هستم که نفسم را در این صومعه به خاطر مردم زندانی کرده ام تا آنها را نگزد! گفتم: ای راهب، چه چیز باعث شده است تا مردم بعد از آن که خدا را شناختند، از او ببرند؟ گفتم: برادر! مردم را از خدا جدا نکرده است مگر محبت دنیا و زر و زیور آن، زیرا که دنیا جای معاصی و گناهان است، پس عاقل کسی است که محبت دنیا را از دل بیرون کرده و از گناهِش به خدا پناه ببرد و بر آنچه که باعث نزدیکی به خداست، رو آورد.

به یکی از بزرگان گفتند: چه خوب بود ریشت را رها می کردی! گفتم: در آن صورت آسوده و راحت بودم! از مردی از یاران امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند: که گفت:

نماز صبح را پشت سر امام (ع) خواندم وقتی که سلام نماز را داد، به سمت راست متمایل شد، در حالی که اثر غم بر چهره مبارکش بود، درنگ کرد، تا آفتاب برآمد، آنگاه دستهایش را از شدت تأسف برهم مالید و گفت:

به خدا سوگند یاران محمد (ص) را دیدم و دیگر تا امروز کسی نظیر آنها را ندیده ام، روزها با لباس ژولیده و پژمرده بسر می بردند، شب را برای خدا در حال سجده و قیام می گذراندند، قرآن تلاوت می کردند، یا روی پاها و یا بر پیشانیهایشان (در حال سجده) بودند، وقتی که خدا را یاد می کردند، همچون برگ درخت در برابر وزش باد، می لرزیدند، و از چشمانشان اشک می بارید به حدی که جامه هایشان تر می شد و گویا، مردم پیرامون آنها در حال غفلت بسر می بردند (25).

یکی از بزرگان می گوید، در آن میان که در بین راه داشتم می رفتم، ناگهان صدایی شنیدم، وقتی که نگاه کردم، دیدم مردی این آیه را تکرار می کند:

«روزی که هر کسی، آنچه کار خیر کرده، حاضر کرده، و آنچه کار بد کرده،

می بیند، آرزو می کند که کاش میانه آن و میان او مسافتی دور بود، و خداوند شما را از خود می ترساند (26).» می گوید: آنگاه از خود بی خود شد، و هنگامی که بخود آمد، شنیدم می گفت: خدایا پناه می برم به تو از موضع دروغگویان، پناه می برم به تو از کردار بیهوده کاران، پناه می برم به تو از اعراض غفلت زده گان، سپس گفت:

دلهای بیمناکان برای تو خاضع، و آرمانهای تقصیرکاران به امید تو بسته و دلهای عارفان در برابر عظمت تو شکسته است، آنگاه گفت: کو روزگاران گذشته و کجايند مردم زمانهای پیش؟ در دل خاک پوسیده و در طول زمان از میان رفته اند.

بدان که دشمنترین دشمنان تو، نفس تو است که در درون خودت می باشد، و همان است که به شدت تو را به سمت بدی می کشد، و گرایش به بدی دارد، و از نیکی سخت گریزان است، و به ما دستور داده اند تا آن را تزکیه و استوار کنیم و آن را وادار به عبادت پروردگار و آفریدگار خود سازیم، و از میل به طرف شهواتها و لذتهایش باز داریم، و اگر آن را آزاد بگذاریم، نافرمانی و چموشی کند، و دیگر غلبه بر آن ممکن نخواهد بود و اگر همواره آن را سرزنش و ملامت کنیم نفس مطمئنه ای خواهد شد، و باعث خواهد شد که در زمره بندگان شایسته درآییم، پس مبدا يك ساعت از یادآوری و سرزنش آن غفلت کنی، و مادامی که نخست خود را موعظه نکرده ای مبدا دیگران را موعظه کنی.

گویند؛ خداوند متعال به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی کرد: خود را موعظه کن! پس اگر پند گرفتی آنگاه مردم را موعظه کن، و اگر نه از من شرم کن! و خداوند بزرگ فرموده است: «یادآوری کن که یادآوری، مؤمنان را سودبخش است (27).» و راه تو آن است که به نفست توجه کنی و نادانی و کودنیش را بر او ثابت کنی، زیرا آن همواره به زیرکی و راه شناسی خود مغرور است و تکبر می ورزد، و هر گاه به نادانی نسبت دهند باور ندارد، خطاب به نفست می گویی:

ای نفس، تو چقدر نادانی! تو ادعای حکمت و هشیاری و زرنگی داری، در حالی

که از همه مردم نادانتر و احمقتری، آیا نمی دانی که بهشت و جهنم پیش روی تو است و تو بزودی به یکی از آنها می انجایی، پس چطور، خوشحال، خندان و به بیهوده کاری مشغولی، تویی که هدف این همه خطرات بزرگی! و شاید تو امروز و یا فردا به شدت مؤاخذه شوی، به نظر می رسد که تو مرگ را دور می بینی و خداوند آن را نزدیک می بیند، آیا نمی دانی که هر چه در آینده خواهد شد، نزدیک است، و دور، آن چیزی است که نخواهد آمد، آیا تو نمی دانی که مرگ ناگهان بدون این که پیکی بفرستی، و بدون قرار و مقدمه، فرا می رسد؟ این طور نیست که زمستان بیاید نه تابستان، و یا تابستان بیاید نه زمستان، و یا در روز، نه در شب، و یا در شب، نه در روز، فرا رسد؟ در کودکی نیاید، در جوانی بیاید، یا در جوانی نیاید، در کودکی بیاید؟ بلکه در هر لحظه ای از عمرت ممکن است مرگ ناگهان فرا رسد، و اگر مرگ ناگهانی هم نرسد، بیماری ناگهانی ممکن است برسد و بعد همان بیماری منجر به مرگ شود! پس چرا تو برای مرگ که از هر نزدیکی به تو نزدیکتر است، آماده نمی شوی؟ آیا در باره این آیه مبارکه نمی اندیشی؟:

«مردمان را حساب شان نزدیک شد در حالی که ایشان در بی خبری اعراض کنندگانند، هیچ پندی تازه از جانب پروردگارشان نیامد مگر اینکه شنیدند آن را و در حال بازی بودند، دلهاشان در غفلت است (28)...» وای بر تو ای نفس اگر گستاخی تو بر نافرمانی خدا به خاطر اعتقادی است که؛ خدا تو را نمی بیند، پس چقدر تو کافری! و اگر با علم بر این است که خدا مطلع از کار تو است پس چقدر وقیح و کم شرمی! وای بر تو ای نفس، اگر برده ای از بردگان بلکه برادری از برادرانت در جلوروی تو کار ناپسندی انجام دهد، چگونه بر او خشم می گیری و غضبناک می شوی! پس با چه جراتی خود را در معرض خشم و غضب و مجازات شدید خدا قرار می دهی؟ آیا تو گمان می بری که تاب و طاقت عذاب الهی را داری؟ هیهات، خود ترا بیازمای! اگر دیدی نفست مانع از اندیشیدن در باره کیفر شدید الهی است، پس خود را یک ساعت در مقابل آفتاب داغ و یا در داخل حمام

زندانی کن، و یا انگشت را نزدیک آتش بگیر تا میزان تاب و توانت روشن شود، و آیا به کرم، لطف خدا و این که خدا از طاعت و بندگی تو بی نیاز است، مغرور شده ای؟ پس چرا در کارهای دنیایت به خدا توکل و اعتماد نداری؟ و هنگامی که دشمنی قصد تو را کرد و تو هیچ راه چاره ای نیافتی، او را به کرم و بزرگی خدا واگذار نمی کنی؟ و وقتی که نیاز به مورد شهوتی از شهوات دنیایی پیدا می کنی که جز به وسیله زر و سیم فراهم نمی شود، چطور، روح را در راه به دست آوردن به حيله های گوناگون بر می انگیزی، پس چرا به کرم خدا اعتماد نمی کنی، تا گنجی را به تو نشان دهد و یا بنده ای از بندگانش را مسخر تو کند تا بدون زحمت و رنج حاجت تو را بر آورد؟ آیا تو گمان می کنی که خدا فقط در آخرت کریم است نه در دنیا، با این که آنقدر فهمیده ای که سنت الهی تغییر پذیر نیست و پروردگار دنیا و آخرت یکی است و جز محصول زحمت و تلاش به هیچ کس نمی رسد! وای بر تو ای نفس! چقدر تو منافقی و چه ادعاهای بیهوده داری، تو به زبان مدعی ایمانی در صورتی که علامت دوروئیت پیدا است؟ آیا سرور و مولایت به تو نگفت «هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزیش بر خداست (29)» و در باره آخرت فرمود: «و برای انسان جز محصول رنج و تلاشش نیست (30)». و بخصوص امر دنیای تو را پروردگار بر عهده گرفته است، در صورتی که تو با رفتارت او را تکذیب می کنی! او سخت به دنیا چسبیده و همچون نگرانی که از هیچ کار زشتی روگردان نیست، بشدت حریص دنیایی! خداوند کار آخرت را موكول به تلاش خودت ساخته و تو چون آدم مغرور که به نظر حقارت به چیزی نگاه کند، از آخرت اعراض کرده ای، اینها از علایم ایمان نیست! وای بر تو ای نفس! گویا تو به روز حساب ایمان نداری، و گمان می بری، وقتی که مردی، رها شده و نجات یافته ای، هیهات! آیا تو گمان می کنی که تو را آزاد می گذارند؟ آیا تو نطفه ای از منی نبودی بعد خون بسته ای شدی و خدا تو را آفرید و استوار ساخت؟ آیا همان خدا قادر نیست که مرده ها را دوباره زنده

گرداند، اگر در باطن این طور فکر کنی تو چقدر کافر و جاهلی! آیا نمی اندیشی که خداوند تو را از چه چیز آفریده؟ از نطفه ای آفریده و بعد در اندازه ای مقرر داشته، سپس راه را بر تو آسان گردانید. و آنگاه بمیراند و در قبر قرار دهد (31). آیا تو خدا را در باره این فرموده اش - هر گاه اراده کند تو را زنده می کند - تکذیب می کنی (32)؟ و اگر او را تکذیب نمی کنی پس چرا باکت نیست، و اگر يك نفر یهودی و یا نصرانی به تو بگوید: که همین غذای بسیار خوشمزه ات باعث زیان و بیماری تو است، البته باور می کنی و خودداری کرده و مبارزه با نفس می کنی، آیا سخن پیامبران که پشتوانه عصمت و معجزه هم دارند و هم چنین سخن خدا در کتابهای آسمانی پیش تو کم ارزشتر و کم اثرتر از سخن يك یهودی است که از روی حدس و تخمین و گمان، با نقص عقل و کاستی علم، حرف می زند؟ عجب این است که اگر کودکی به تو خبر دهد که عقربی میان لباسهایت وارد شد، فوری لباسهایت را دور می اندازی، بدون این که از او دلیل و برهان بخواهی! آیا سخن انبیاء، دانشمندان و حکما در نزد تو از قول يك کودک که در زمره نادانان بشمار می رود کمتر است؟ و یا حرارت آتش جهنم و سختیها و زقومیهای جهنم و وعده هایی که خداوند در جهنم داده است، نزد تو از يك عقرب ناچیزتر است؟ در صورتی که درد گزیدن عقرب را يك روز و یا کمتر احساس می کنی. این روش و رفتار عقلا نیست، بلکه اگر این حالت تو برای چهارپایان معلوم شود به تو و به عقل تو می خندند! ای نفس اگر تو تمام اینها را می دانی و باور داری پس چرا در مقام عمل امروز و فردا می کنی در صورتی که مرگ در کمین تو است؟ و شاید یکبار به بدون این که مهلتی در باره فرارسیدن مرگ داشته باشی، تو را برباید؟! فرض کن به تو وعده فرصت صد ساله هم داده اند، آیا تو گمان میبری آن که به حیوانی در سراسیمگی گردنه خوراک می دهد، رستگار می شود و می تواند آن گردنه را به وسیله آن حیوان طی کند؟ اگر چنین گمانی داشته باشی، چقدر نادانی! آیا دیده ای کسی بخواهد در دیار غربت تحصیل کند، و سالها در آنجا

بیهوده و بیکار بگذرانند، و پیوسته به خودش وعده دهد که من سال آخر وقتی که بخوایم به وطنم برگردم، برای تخصص علمی تلاش می‌کنم! آیا تو به عقل و اندیشه و به این تصور او که در مدت کمی نفس می‌تواند به تخصصی برسد و یا به این حساب که مقام فقاقت و تخصص را بدون زحمت و تلاش با تکیه به کرم خدای سبحان می‌شود به دست آورد نمی‌خندی؟ بعلاوه فرضاً که تلاش و کوشش در آخر عمر مفید باشد و تو را به درجات عالی برساند شاید همین امروز، روز آخر عمرت باشد پس چرا مشغول نمی‌شوی؟ پس چه چیز مانع از اقدام فوری و چه انگیزه‌ای برای امروز و فردا کردن داری؟! آیا جز ناتوانی تو در برابر شهوت انگیزه دیگری هست؟ چون مخالفت با نفس رنج و زحمت دارد! آیا به انتظار آن هستی که روزی بیاید که مخالفت با شهوتها سخت و دشوار نباشد؟ چنین روزی را هرگز خدا نیافریده و نخواهد آفرید؟ پس بهشت، جز در سایه تحمل سختیها میسر نیست و سختیها هم هرگز برای نفس سبک و آسان نیست، این امر محالی است! ای نفس آیا نیندیشیده‌ای از آن آغازی که به خود وعده می‌دهی، و فردا، فردا می‌گویی، چقدر فردا آمده و امروز شده است، پس به چه نتیجه‌ای رسیده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که فردایی که آمده و امروز شده حکم دیروز را پیدا کرده است؟ نه، بلکه تو از آنچه امروز عاجزی فردا عاجزتری زیرا شهوت همچون درختی ریشه دار است که بنده موظف به کندن آن است، اما وقتی که به دلیل ضعف، خود را ناتوان دید و کندن آن را موکول به فردا کرد، همچون کسی است که از کندن درختی خود را ناتوان ببیند، با اینکه او جوان نیرومندی است، و به سال دیگر موکول سازد، در صورتی که می‌داند در طول این مدت نیرو و ریشه درخت بیشتر و عمیقتر می‌شود، و از آن طرف به ضعف و سستی شخص افزوده می‌شود، پس چیزی را که در جوانی نتواند انجام دهد، در پیری نیز نخواهد توانست، بلکه تمرین و ریاضت در پیری بسیار دشوار است و پاکداشت از گناه، خود نوعی عذاب است، و چوب تر قابل انحناست اما وقتی که خشکید و روزگاری بر او گذشت، غیر

ممکن است، پس ای نفس اگر این امور واضح را نمی فهمی و به امروز و فردا دلبسته ای چطور ادّعی دانایی داری؟ و کدام نادانی بالاتر از این است؟ شاید نفس تو می گوید: هیچ مانعی سر راه درستی و راستی من نیست جز حرص و طمع بر لذّت شهوات و کم صبری در برابر رنجها و سختیها! پس چقدر تو کودنی و چه بد بهانه ای داری! تو اگر راست می گویی، برخورداری از خواسته های خالی از تیرگیهای ابدی را که جاودانه اند، جستجو کن! که هیچ جا جز در بهشت فراهم شدنی نیست. و اگر هم توجه داری به شهوت در جهت مخالفت با آن دقت کن که بسا لقمه ای که مانع وعده های زیادی از خوردن است! نظر تو در باره عقل آن بیماری که پزشك از خوردن آب سرد، به مدّت سه روز منع کرده- تا بهبود یابد و تمام عمرش از آب گوارا برخوردار باشد- چیست؟ و به او گفته که اگر از آن آب بخوری دچار بیماری مزمنی می شوی و برای همه عمر از آشامیدن آن محروم می گردی؟ پس اقتضا عقل در باره شهوت و میل به آب چیست؟ آیا این سه روز را صبر کند تا تمام عمر از نعمت آب برخوردار باشد یا خواسته نفسش را فوری برآورده کند؟ نمی دانم رنج تحمل و ایستادگی در برابر شهوات سختتر و درازمدّت تر است، یا رنج و درد آتش دوزخ، پس آن که بر رنج مبارزه با نفس طاقت ندارد، چگونه می تواند عذاب الهی را تحمل کند؟! من دلیلی برای سهل انگاری تو از مورد توجه قرار دادن خودت نمی بینم جز کفر خفی و یا نادانی و حلق جلی، اما کفر خفی همان ضعف ایمان تو نسبت به روز قیامت و کمی معرفت و شناخت تو نسبت به اهمیت و اندازه پاداش و کیفر است! اما نادانی جلی و واضح تو همان تکیه داشتن بر عفو و کرم خدا بدون توجه به زشتی کار، و بی نیازی خدا از عبادت تو است با این که تو بر کرم او در باره لقمه نان و یا ذره ای از مال و یا يك کلمه ای که از مردم می شنوی، اعتماد نداری بلکه به خاطر هدفت به تمام راههای حيله متوسّل می شوی، و به دلیل همین نادانی سزاوار لقب حماقت از جانب رسول خدا شده ای آنجا که می فرماید: زیرك و هوشیار آن کسی است که بر نفس خود مسلّط

باشد و برای پس از مرگ عمل کند، و احمق کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد، و از خدا مزد بخواهد (33)؛ وای بر تو ای نفس! سزاوار نیست که زندگی دنیا تو را بفریبد، و نباید نسبت به خدای خود مغرور باشی. توجه کن! که کار تو برای دیگری اهمیت ندارد، اوقات را بیهوده تلف نکن، نفسها قابل شمارش است، هر گاه دمی را پشت سر گذاری، بخشی از زندگی تو رفته است، پس تندرستی را پیش از بیماری و آسودگی را پیش از گرفتاری، و ثروت را پیش از تنگدستی و جوانی را پیش از پیری و زندگی را قبل از فرارسیدن مرگ غنیمت شمار، و برای آخرت به اندازه ای که آنجا می مانی آماده شو! ای نفس چگونه برای زمستان به اندازه تمام مدت زمستان آماده می شوی، و غذا، لباس، هیزم و تمام وسایل لازم را جمع می کنی، و در باره آن به فضل و کرم خدا توکل نمی کنی تا خدا سرما را بدون لباس و پالتو، و بدون هیزم، و امثال اینها از تو دفع کند، زیرا که او بر تمام اینها قادر است، ای نفس! آیا تو گمان میبری که سرمای زمهریر جهنم کمتر و مدتش از سرمای زمستان کوتاهتر است؟ آیا گمان می کنی که بنده بدون تلاش و کوشش از زمهریر جهنم خلاص می شود؟ هیهات! همان طوری که سرمای زمستان جز با لباس و آتش و سایر وسایل دفع نمی شود، همچنین گرمای آتش جهنم و سرمای زمهریر جز در حصار توحید و حفر خندق طاعات قابل دفع نیست، و کرم خدا تنها در این است که راه به دست آوردن امکانات و فراهم آمدن وسایل را به تو بشناساند، همان طوری که در مورد دفع سرمای زمستان کرم خدا آن است که آتش را آفریده و تو را به تهیه کردن آن از میان آهن و سنگ راهنمایی کرده تا بتوانی بدان وسیله سرمای زمستان را از خود دفع کنی! او همان طوری که خرید هیزم و لباس از جمله چیزهایی است که کمک می گیری، در صورتی که آفریدگارت هیچ نیازی بدان ندارد، و تو برای خودت آنها را می خری، چون خداوند آن را وسیله ای برای آسایش تو آفریده، همچنین از طاعت تو نیز خداوند بی نیاز است، و تنها راهی برای نجات

تو می باشی، هر کسی نیکی کند بسود خود کرده، و هر که بدی کند، به زیان خود اوست، و خداوند از جهانیان بی نیاز است.

وای بر تو ای نفس! از نادانی خود بیرون بیا و آخرت را با دنیایت مقایسه کن! که «آفرینش و انگیزش شما جز همانند یک نفس واحد نیست (34)» و «همان طوری که خلق را در آغاز آفریدیم، دوباره برمی گردانیم وعده ای است بر ما (35)»، «و همچنان که نخست شما را آفرید، باز می گردید (36)». و سنت الهی است «و هرگز در سنت خدایی تغییر و تبدیلی نخواهی دید (37)». وای بر تو ای نفس! من تو را جز در حال انس و دلبستگی به دنیا نمی بینم پس با آن انس گرفته ای و جدایی از آن برایت دشوار شده و نزدیکی به دنیا را مورد توجه قرار داده ای، و در باطن خود هر چه بیشتر می خواهی آن را دوست بداری، حال فرض کن که تو از کیفر و پاداش الهی و از هول و هراس قیامت و احوال آن غافل، پس مرگ را که بین تو و دوستانت جدایی می افکند، باور نداری! آیا به نظر تو آن کسی که وارد کاخ پادشاهی شده تا از طرف دیگر آن بیرون رود، پس چشمش را به چهره زیبایی می دوزد که می داند سراسر قلب او را پر می کند و بعد ناگزیر باید از او جدا شود، چنین کسی از عقلا به حساب می آید و یا از نادانان؟ آیا نمی دانی که دنیا سرای قدرتمندترین قدرتمندان است، و تو در آنجا عاریه ای و هیچ چیز دنیا با عاریه نشینان پس از مرگ، همراهی نمی کند، از این رو سرور آدمیان (ص) فرموده است: روح القدس به سویدای قلبم دمید: هر چه را می خواهی دوست بدار که تو از آن جدا خواهی شد، و هر کاری می خواهی بکن که تو مطابق آن پاداش داده می شوی، و هر چه می خواهی زندگی کن، که سرانجام خواهی مرد (38)! وای بر تو ای نفس! آیا نمی دانی که هر که به حصار دنیا توجه کند و بدان جا دل ببندد-با اینکه مرگ در پی اوست-موقع جدایی حسرتش بیشتر خواهد بود، و از زهر کشنده ای بهره می گیرد که خود نمی فهمد! آیا نمی بینی آن کسانی را که رفتند چگونه ساختند و برافراشتند و بعد

رفتند و تهی گذاشتند، و چگونه سرزمین و دیار آنها را خداوند به دشمنان آنها سپرد؟ آیا نمی بینی چگونه جمع می کنند، آنچه را که نمی خورند، و می سازند آنچه را که خود در آن سکنا نمی گیرند، و آرزوی چیزی را می کنند که بدست نمی آورند؟ هر کدام کاخ سر به آسمان کشیده ای می سازند در صورتی که آرامگاهشان گودی قبر در زیر زمین است پس آیا در دنیا، حماقت، و خسارتی بالاتر از این وجود دارد؟ کسی دنیای خود را آباد می کند در حالی که به طور یقین از آنجا رفتنی است، و آخرتش را ویران می سازد در صورتی که به یقین سرانجامش آنجاست.

ای نفس! آیا شرم نمی کنی که به این افراد نادان در کارهای احمقانه شان کمک می کنی؟ فرض کن تو نمی توانی امور را درک کنی، و به طور طبیعی به این روش و دنباله روی آنان کشیده شده ای! پس عقل انبیاء، علما و دانایان را با عقل این شیفتگان دنیا مقایسه کن و از دو گروه از آن که عاقلتر است پیروی کن، اگر در خودت عقل و هوشی سراغ داری! ای نفس! چقدر کار تو شگفت آور است و چقدر نادانی! همین سرکشی تو باعث خودبینی شده، چگونه نسبت به این امور روشن و واضح کور شده ای! اوای نفس شاید تو را مقام پرستی مست کرده و عقل و هوش را از تو گرفته است؟! آیا نمی اندیشی که مقام چیزی جز میل دل‌های گروهی از مردم به جانب تو، نیست، پس این طور فرض کن که تمام مردم روی زمین تو را سجده کنند و فرمانبردار تو باشند، چه می دانی که پس از پنجاه سال نه تو می مانی و نه یکی از افرادی که روی زمین تو را بندگی و سجده می کردند و زمانی خواهد آمد که نه نامی از تو بماند و نه از کسانی که نام تو را می بردند، همان طوری که بر پادشاهان پیش از تو چنان زمانی گذشت، پس آیا کسی از آنها را می بینی و یا صدایی هر چند خفیف از آنان می شنوی؟ پس ای نفس! چطور چیزی را که جاودانه است می فروشی به بهای چیزی که بیش از پنجاه سال نمی ماند، و ظاهراً این قدر هم نماند، این در صورتی است که تو شاه شاهان باشی و تمام خاور و باختر سر در

فرمان تو باشند! چگونه، و حال اینکه چه بسا امر يك محله بلکه کار اداره منزل خودت به تو واگذار نیست تا چه رسد به محله ات؟ ای نفس! اگر تو دنیا را به خاطر علاقه به آخرت ترك نمی کنی، آن هم به دلیل نادانی و کوردلیت! پس چرا از دست پستی و فرومایگی دنیا داران، و برکناری از رنج فراوان دنیا و از سرعت فنا و زوال آن، ترك نمی کنی، مگر تو را چه شده است که از اندک دنیا هم - با این که زیادش از دسترس تو دور مانده است - چشم پوشی نمی کنی؟ و چه شده تو را که اگر دنیا به کام تو باشد این قدر شادمانی، در صورتی که جمعی از یهود و مجوس پیش از تو در این سرزمین بوده اند و بیش از نعمت و زینت دنیا برخوردار بودند، پس آف به این دنیایی که چنان افراد فرومایه ای قبل از تو آن را در اختیار داشتند! پس تو چقدر نادان و دون همّتی؟ و چقدر کم فکری که می خواهی - به جای این که در ردیف مقربان و صدیقین، و پیامبران در جوار رحمت پروردگار جهان برای همیشه بوده باشی - در درجه پستی از جمله نادانان، به هلاکت افتاده نادان باشی، آن هم چند روزی اندک! پس وای بر تو که دنیا و دین را از دست دادی! وای بر تو ای نفس، بشتاب! هلاکت و مرگ تو نزدیک، و اعلام خطر شد، بعد از تو چه کسی بجای تو نماز می گذارد و روزه می گیرد؟ و چه کسی پس از مرگ، خوشنودی پروردگار جهانیان را از طرف تو فراهم می آورد؟ وای بر تو ای نفس! به جز چند روزی در اختیار نداری و سرمایه تو همان است، اگر بتوانی تجارتی بکنی، در صورتی که بیشتر این سرمایه را تباه ساخته ای، پس اگر باقیمانده عمرت را بر آنچه از عمر تباه ساخته اشک بریزی، حق خودت را ادا نکرده ای، تا چه رسد که باقیمانده را نیز تباه سازی و بر گردنفرزیت پافشاری کنی! ای نفس آیا تو می دانی که وعده گاهت مرگ، و خانه ات، قبر و خاک بستر تو، و کرما مونس تو، و بزرگترین خطر پیشروی تو است؟

ای نفس! آیا تو نمی دانی که سپاه مرگ بر در شهر ایستاده منتظر رفتن تو است، و تمام افراد سپاه با سوگندهای مؤکد عهد کرده اند که از جای خود حرکت نکنند تا تو را با خود ببرند؟ ای نفس! آیا نمی دانی که مردم آرزو دارند که روزی به دنیا برگردند تا آنچه از دستشان رفته جبران کنند، و تو هم اکنون از آن مردم آرزومندی؟ و یک روز از روزهای عمر را اگر به بهای تمام دنیا می فروختند البتّه آنها اگر می توانستند می خریدند! تو اوقات عمر را در غفلت و بیهودگی تباه می سازی! وای بر تو ای نفس! آیا شرم نمی کنی که ظاهر خود را برای مردم آراسته می کنی در صورتی که در نهان با انجام گناهان کبیره با خدا می ستیزی؟ از مردم حیا می کنی و از آفریدگار خجالت نمی کشی؟ آیا او از همه ناظران بر تو، پست تر است؟! آیا تو مردم را به نیکی دستور می دهی و خود آلوده به کارهای بدی؟ دیگران را به نیکی دعوت می کنی و خود از نیکی فرار می کنی؟ و مردم را به یاد خدا می اندازی و خود از خدا فراموش کرده ای؟ ای نفس! آیا نمی دانی که گنهکار بدبوتر از نجاست است، و البتّه نجاست چیز دیگری را پاک نمی سازد اما تو چرا به فکر پاک ساختن دیگرانی در صورتی که خود ناپاکی؟ وای بر تو! ای نفس اگر تو خود را به خوبی می شناختی، آن وقت این احتمال را می دادی که تمام گرفتاریهای مردم از بد یمنی تو است.

وای بر تو ای نفس! تو خود را خر ابلیس ساخته ای که تو را به هر جا بخواهد می راند و تو را مسخره می کند، با این همه چگونه با گناهان فراوانت به عمل خود مغروری؟ وای بر تو ای نفس! چقدر وقیحی! وای بر تو چقدر نادانی! وای بر تو چه باعث جرأت تو بر گناه شده است؟ وای بر تو چه پیمانها که می بندی و پیمان شکنی می کنی! وای بر تو چه عهدها که می کنی و بعد مکر می کنی! وای بر تو ای

نفس! آیا با این خطاها باز هم به آبادانی دنیا سرگرمی به طوری که گویی از دنیا کوچ نمی کنی؟ آیا اهل قبور را نمی بینی که چگونه بوده اند، فراوان جمع کردند و کاخهای محکم برافراشتند و آرزوهای دراز داشتند، اما جمعشان پراکنده، و ساختمانهایشان قبرها و آرمایشان فریب و غرور است! وای بر تو ای نفس! آیا از آنها عبرت نمی گیری؟ آیا بدانها نمی نگری؟ آیا تو گمان میبری که آنها را به آخرت خواندند و تو در دنیا جاودانه ای؟ هیهات! هیهات! چه بدگمانی! تو از اول که از شکم مادر به دنیا آمدی در پی ویران سازی بنای عمر خود بودی پس روی زمین کاخ خود را بنا کردی، در حالی که دل زمین، بزودی قبر تو خواهد شد! آیا نمی ترسی از آن وقتی که روح حیوانیت به گلوگهت برسد، و فرستاده های پروردگار با رنگهای سیاه و چهره های درهم کشیده به سمت تو سرازیر شوند، و برای تو مژده عذاب آورند، آیا آن روز پشیمانی سودی دارد؟ و یا غم و اندوه تو پذیرفته است؟ و یا کسی به گریه تو ترحم می کند پس ای نفس! جای تعجب بسیار است که با این همه ادعای بینش و هوشیاری می کنی! و از نشانه های هوشیاریت آن که هر روز به افزایش مال دلخوشی، و برای کاهش عمرت اندوهناک نیستی! در صورتی که زیادی مال و کاستی عمر را چه سود! وای بر تو ای نفس! تو از آخرت روگردانی در حالی که آن روبه تو می آید، و تو رو به دنیا آورده ای در صورتی که دنیا به تو پشت کرده است، و بسا کسانی که وارد روزی شدند و آن را کامل به سر نبردند، و کسانی که آرزوی فردا را کشیدند و به فردا نرسیدند! و تو همه اینها را در مورد برادران و خویشان می بینی و شاهد حسرت آنان بهنگام مردنی! با این همه از نادانی خود بر نمی گردی! پس ای نفس بیچاره بترس! از آن روزی که خداوند تو را به خود بازگرداند! و هیچ کسی را فروگذار نکند که در دنیا مورد امر و نهی قرار داده بود، مگر این که از ریز و درشت، و ظاهر و باطن عملش بازخواست می کند! پس دقت کن که در پیشگاه او

با کدام بدن می ایستی، و با کدام زبان پاسخ می دهی؟ و برای آن پرسش و بازخواست، جواب و از میان جوابها جواب درست را آماده کن! و باقیمانده عمرت را در این روزهای کوتاه، برای روزگاری دراز، و در سرای فانی برای خانه باقی و در سرای اندوه و رنج برای خانه نعمت و جاودانی، کار کن، پیش از آن که نتوانی کار کنی! از دنیا با اختیار و انتخاب بیرون شو همچون آزادگان، پیش از آن که از روی جبر بیرون کنند، و بر آنچه نزد تو از خوشیهای دنیا وجود دارد دلخوش مباش! که بسا شادمان که مغبون است و بسا مغبون که نادان است! پس وای بر کسی که جای او آتش است و چون نمی داند، می خندد، شاد است، سرگرم بازی و شوخی است، می خورد و می نوشد! او در قرآن مجید، ثابت است که او هیمه جهنم است! پس ای نفس باید به دنیا با نظر عبرت بنگری، بطوری که تلاش تو در آنجا اضطراری و ترك دنیا برایت اختیاری و در پی آخرت شتاب بیشتری داشته باشی! و از آن کسانی نباشی که از شکر نعمت موجود عاجزند و در پی نعمت بیشترند و دیگران را نهی می کنند و خود را باز نمی دارند! بدان ای نفس که دین و ایمان را عوضی و کوشش و تلاش را جایگزینی نیست! او مرکب هر کس شب و روز است که خواه و ناخواه او را می برند، هر چند که او نخواهد برود! پس ای نفس از این موعظه پند گیر و این نصیحت را بپذیر، زیرا کسی که از موعظه رو برگرداند به آتش دوزخ تن در داده است در صورتی که تو را نه تسلیم و راضی بر آتش، و نه شنوای این موعظه می بینم، پس اگر قساوت قلبت مانع از پذیرش موعظه است از دوام تهجد و نماز کم بگیر! باز هم اگر آن حالت برطرف نشد، با روزه داری، و اگر نشد، با کم کردن معاشرت و کم حرفی، و اگر نشد با صله رحم و محبت به یتیمان، و اگر با همه اینها نشد، بدان که تیرگی گناهان تمام ظاهر و باطن تو را گرفته است، خود را برای آتش دوزخ آماده کن! پس اگر فرصتی برای پند پذیری نداشتی از خودت ناامید باش (39)، با این که نومیدی گناه بزرگی از گناهان کبیره است، پناه می بریم به خدا از حالت ناامیدی!

آنگاه، ببین که اکنون غم این مصیبت تو را فراگرفته و آیا از چشمت قطره اشکی، از باب ترحم به خود جاری می شود، پس اگر جاری شد، پس آن اشک از دریای رحمت برگرفته، هنوز جای امیدواری است.

پس بر نوحه و گریه به حال خود، ادامه بده و به ارحم الراحمین پناهنده شو و به پیشگاه بخشنده ترین بخشندگان شکوه کن! این مدد خواهی را ادامه بده و مبادا از طول مدت بیچارگی و گدایی در خانه خدا افسرده شوی، شاید خداوند به ناتوانیت رحم کند، زیرا مصیبت و گرفتاری تو بزرگ است، گمراهیت به درازا کشیده است، هیچ پناه و نجات بخشی جز مولایت نداری، پس به زاری، در درگاهش بنال! و در این زاری خضوع و خشوع داشته باش، به میزان عظمت نادانی و فزونی گناهانت، زیرا که خداوند به بنده ای که با خواری و ذلت می نالد رحم می کند، و بر جوینده دلسوز کمک می کند، و دعای درمانده بیچاره را می پذیرد، و به خدا سوگند که تو بیچاره ای و به رحمت خدا نیازمند، راهها بر تو تنگ شده و چاره ها به بن بست رسیده است، و موعظه ها در تویی اثر و سرزنشها دل تو را نمی شکنند، و از سویی طرف تقاضا بخشنده و جواد است و آن که از او کمک می طلبی بخشاینده و مهربان و خوان رحمتش گسترده است، کرمش نامتناهی و بخشندگیش همگانی است، و بگو: «یا ارحم الراحمین یا رحمان یا رحیم، یا حلیم، یا عظیم، یا کریم، انا المذنب المصّر انا الجریء الذی لا ینتهی انا المتمادی الذی لا ینتجی هذا مقام المتضرع المسکین و البائس الفقیر، و الضّعیف الحقیر و الهالك الغریق، فعجل اغاثتی و فرجی و ارنی آثار رحمتک و اذقنی برد عفوک و مغفرتک و ارزقنی قوّة عصمتک یا ارحم الراحمین (40)». و بعضی از بزرگان که زیاد گریه می کردند و در ضمن گریه شان عرضه می داشتند: «انا الذی کَلّما طال عمری زادت ذنوبی انا الذی کَلّما هممت بترك خطیئة عرضت لی شهوتی اخری ویلی خطیئة لم تبیل و صاحبها فی طلب اخری ویلی ان کانت الذّار لی مقبلا- و مأوی، ویلی ان کان المقامع لرأسی تھیّاً (41)».

و دیگری می گوید: در شهر کوفه، شنیدم عابدی در یکی از شبها مناجات می کرد با پروردگار خود و می گفت: «یا ربّ و عزّتک و جلالک، ما اردت بمعصیتک مخالفتک، و لا عصیتک اذ عصیتک، و انا بمکانک جاهل و لا بنظرک مستخفّ و لکن سوّلت لی نفسی الامارة و غزنی سترک المرضی علیّ فعصیتک بجهلی و خالفتک بفعلی فمن عذابک الآن من یستقذنی او بحبل من اعتصم ان قطعت حبلک عنی، و اسواتاه من الوقوف بین یدیک غدا اذا قیل للمخفّین:

جوزوا و للمثقلین حظّوا مع المخفّین اجوز ام مع المثقلین احظّ؟ ویلی کلّمَا کبرت سنّی کثرت ذنوبی و کلّمَا طال عمری کثرت معاصی فالی متی اتوب؟ و الی متی اعود؟ اما آن لی ان استحیی من ربّی (42).» پس این چنین سزاوار است که انسان نفس خود را مخاطب ساخته، سرزنش و تنبیه کند، و هر کس سرزنش و تنبیه نفس را ترک کند، مواظب نفس خود نبوده و ممکن است خداوند از او خوشنود نشود!

محاسبه نفس

1- وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ .

-انبیاء، آیه 47.

2- وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَدَ غَيْرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يُظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا .

-كهف، آیه 48.

3- يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ .

-مجادله، آیه 8.

4- يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .

ص: 452

-زلزال، آية های 8-9.

5- ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

-بقره و آل عمران، آية های 281 و 161.

6- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ .

-آل عمران، آية 30.

7- وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ .

-بقره، آية 237.

8- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

-آل عمران، آية 200.

9- أنه ينشر للعبد كل يوم أربعة وعشرون خزانة مصفوفة فتفتح له منها خزانة فيراها مملوءة نورا من حسناته التي عملها في تلك الساعة فينالها من الفرح والسرور والاستبشار بمشاهدة تلك الأنوار التي هي وسيلة عند الملك الجبار ما لو وزع على أهل النار لأدهشهم ذلك الفرح عن الاحساس بالمرارة، وتفتح له خزانة أخرى سوداء مظلمة يفوح ننتها ويتغشاها ظلامها وهي الساعة التي عصى الله فيها فينالها من الهول والفرح ما لو قسم على أهل الجنة لتتغصص عليهم نعيمها، وتفتح له باب خزانة أخرى فارغة ليس فيها ما يسره ولا ما يسوؤه وهي الساعة التي نام فيها أو غفل عنها أو اشتغل بشيء من مباحات الدنيا فيتحسّر على خلوها ويناله من غبن ذلك ما يلحقه حزن عظيم.

10- يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ .

-تغابن، آية 9.

11- وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ .

-ذاريات، آية 55.

12- وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ .

-بقره، آية 237.

13- عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال لرجل سأله أن يوصيه وبعظه: إذا أردت أمرا فتدبر عاقبته فإن كان رشدا فامضه وإن كان غيبا فانتبه عنه.

14- الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والأحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله.

15- أَيْتَا كَمَدِيُونَنَ؟.

-صافات، آيه 53.

16- سئل جبرئيل (ع) عن الاحتساب فقال: أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك.

ص: 453

17- أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟

-علق، آية 14.

18- إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا .

-نساء، آية 1.

19- ثلاث من كنّ فيه استكمل إيمانه لا يخاف في الله لومة لائم ولا يرانى بشيء من علمه وإذا عرض عليه أمران أحدهما للدنيا والآخرة والآخرة أثر الآخرة على الدنيا.

20- من حسن إسلام المرء ترك ما لا يعينه.

21- رحم الله أوقاما يحسبهم الناس مرضى وما هم بمرضى.

22- وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ .

-مؤمنون، آية 60 23- طوبى لمن طال عمره وحسن عمله.

24- ظاهرا حسن بصرى است-م.

25- واللّه لقد رأيت اصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم وما أرى اليوم شيئا يشبههم كانوا يصبحون شعنا غربا صفرا قد باتوا الله سجّدا وقيامما يتلون كتاب الله يراوحون بين أقدامهم وجباههم وكانوا إذا ذكروا الله مادوا كما يميد الشجر في الرّيح وهملت أعينهم حتى تبلّ ثيابهم وكان القوم باتوا غافلين (يعنى من كان حوله).

26- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ .

-آل عمران، آية 30.

27- وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ .

-ذاريات، آية 55.

28- اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ . . .

-أنبياء، آية 1-3.

29- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا .

-هود، آية 6.

30- وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى . .

-نجم، آیه 39.

31-32- عبس، مضامین آیه های 19-23.

33-الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و الأحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله.

ص: 454

34- فَمَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ .

-لقمان، آیه 28.

35- كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا .

-انبیاء، آیه 104.

36- كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ .

-اعراف، آیه 28.

37- سُنَّةَ اللَّهِ ... وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا .

-احزاب، آیه 63.

38- إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَحَبُّ مَا أَحَبَّتَ فَإِنَّكَ مَفَارِقُهُ وَعَمَلٌ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ تَجْزِي بِهِ وَعِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ .

39- در بعضی نسخه ها «نامید مباش» آمده است، که مناسبتر همان است-م.

40- یعنی: «ای بخشنده ترین بخشندگان، ای بخشنده، ای مهربان، ای بردبار، ای بزرگ، ای بخشاینده، من گنهکاری هستم که بر گناهکاریم پافشاری داشتم، من آن گستاخی هستم که باز نمی ایستاد، من آن سرکشی هستم که شرم نمی کرد، این جای که من ایستاده ام، جای يك بنده زار، بیچاره، در مانده، تهی دست، ناتوان، ناچیز، به هلاکت رسیده غرق شده ای است! پس در كمك و گشایش من تعجیل کن! و آثار رحمت را به من بنمایان! و آرامش عفو و بخشش را به کام من بچشان! و نیروی عصمت را نصیب من کن ای بخشنده ترین بخشندگان!» 41- «منم آن که هر چه عمرم زیاد می شود، بر گناهانم افزوده می شود، منم آن که هر گاه قصد ترك گناهی را می کنم، شهوتم گناه دیگری را به من عرضه می کند! وای بر من، خطایی که نه نشده، خطاکار در پی خطای دیگری است! وای بر من اگر آتش دوزخ جا و مأوای من باشد! وای بر من اگر گرزها برای سر من آماده باشد.» 42- «پروردگارا به عزت و جلالت سوگند که من از معصیت قصد مخالفت با تو را نداشتم، و آنگاه که معصیت می کردم به قصد نافرمانی از تو نبودم، من از مقام تو ناآگاه بودم! و من به قصد سبک شمردن نگاه تو نبودم، بلکه نفس اماره ام گمراهم کرد، و پرده پوشی آسایش بخش تو مرا مغرور ساخت، پس به علت نادانی خود، گناه کردم و به کردارم مخالفت تو را کردم، اکنون چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد؟ و یا به ریسمان چه کسی - اگر ریسمانت را از من بگسلی - چنگ بزنم؟ وای بر حال من از فردایی که در پیشگاه تو بایستم آنگاه که به سبکباران بگویند: بگذرید! و به سنگین باران بگویند:

فروریزید! نمی دانم آیا با سبکباران می گذرم، یا با سنگین باران فرو می افتم؟ وای بر من هر چه سنم زیاد، گناهانم بیشتر، و هر چه عمرم طولانی نافرمانیم افزونتر! پس کی توبه می کنم؟ و کی بر می گردم؟ آیا وقت آن نرسیده که من از پروردگارم شرم کنم؟»

ص: 455

خداوند متعال به اندیشیدن و تدبر در موارد بیشماری از قرآن مجید، امر کرده، و اندیشمندان را مدح گفته و فرموده است: «... و می اندیشند در باره آسمانها و زمین، پروردگار ما، این را بیهوده نیافریدی (1)...» این عباس می گوید: گروهی در باره خداوند بزرگ می اندیشیدند، پیامبر (ص) فرمود: در باره آفرینش بیندیشید، نه در باره خدا، زیرا که شما هرگز توانایی درك عظمت او را ندارید (2).

پیامبر (ص) روزی بر گروهی گذشت که می اندیشیدند، فرمود: در باره چه چیز می اندیشید؟ عرض کردند: در باره آفرینش خدای بزرگ، فرمود: همین کار را بکنید و در باره خلق خدا بیندیشید، نه در باره ذات خدا (3)! از مادر ابو ذر در باره عبادت ابو ذر پرسیدم؟ گفت: سراسر روز را بدور از مردم، فکر می کند. یکی از بزرگان می گوید: يك ساعت اندیشه بهتر از يك شب نماز خواندن است.

دیگری می گوید: اندیشه چون آینه ای است که خوبیها و بدیهایت را می نمایاند.

و باز دیگری گفته است: اندیشه مغز خرد است.

و شاعری سروده است: وقتی که شخص دارای اندیشه باشد پس هر چیزی برای او پند است (4).

از حضرت عیسی (ع) پرسیدند: چه کسی از همه مردم برتر است؟ فرمود:

کسی که سخنش ذکر خدا و سکوتش اندیشه و نگاهش پند است.

و دیگری می گوید: هر کس سخنش ذکر نباشد، پس آن سخن، یاوه است، و هر که سکوتش اندیشه نباشد پس آن سکوت سهواست، و هر که نگاهش عبرت گرفتن نباشد، آن نگاه بیهوده است.

رسول خدا (ص) فرمود: چشمانتان را از عبادات بهره مند سازید، پرسیدند: یا رسول الله! بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نگاه به قرآن و اندیشه در آن و پند گرفتن از شگفتیهای آن (5).

لقمان (ع) زیاد تنها می نشست و اربابش می آمد و می گفت: لقمان زیاد تنها می نشینی اگر با مردم همنشینی کنی، انس بیشتری خواهی داشت، لقمان می فرمود: تنهایی زیاد، برای اندیشه سودمندتر است، و زیاد اندیشیدن راهنمای راه بهشت است.

وهب بن منبه گوید: هرگز اندیشه کسی به طول نینجامید، مگر اینکه آگاه شد، و هرگز آگاه نشد کسی مگر این که عمل کرد.

دیگری گوید: اندیشه در باره نعمتهای خدا از بالاترین عبادتهاست.

و باز دیگری می گوید: اگر مردم در باره عظمت خدا می اندیشیدند، نافرمانی خدا را نمی کردند.

ابن عباس گوید: دو رکعت نماز با اندیشه بهتر از نماز يك شب بدون حضور قلب است.

یکی از بزرگان راه می رفت، و هر گاه می نشست می گریست، پرسیدند:

علت گریه تو چیست؟ گفت: در باره گذشت عمر و کمی عمل و نزدیکی اجلم اندیشیدم.

و دیگری گفت: چشمانتان را به گریه عادت دهید، و دلهایتان را به اندیشه.

و نیز گفت: اندیشه در باره دنیا حجابی از آخرت است، و اندیشه در باره آخرت باعث حکمت و حیاتبخش دلهاست.

ابن عباس می گوید: اندیشه در باره نیکی، انگیزه ای است برای عمل، و پشیمانی بر کار بد انگیزه ای برای ترك آن کار است.

حسن(6) می گوید: خردمندان همواره از ذکر به فکر بازمی گردند و از فکر به ذکر تا این که از دلهایشان سخن می طلبند و دل از حکمت سخن می گوید.

و دیگری می گوید: برای سخن، از خاموشی کمک بگیرید، و برای کشف مطالب از اندیشه یاری بطلبید. گویند: نگرش صحیح در کارها باعث نجات از غرور، و تصمیم در رأی رهایی از تقریط و پشیمانی است. دقت و اندیشه نشانگر هوشیاری، و مشورت با دانایان باعث استواری یقین و نیروی بینش است، پس پیش از تصمیم به کاری بیندیش، و قبل از اقدام به کاری فکر کن، و پیش از دست به کار شدن، مشورت کن! سزاوار آن است که بنده بامداد هر روز تمام هفت عضو بدن را بدقت بررسی کند، آنگاه تمام بدن را به طور اجمال، که آیا در حال انجام معصیتی است که ترك کند، و یا دیروز مرتکب معصیتی شده، با ترك گفتن آن گناه و پشیمانی جبران کند، و یا امروز ممکن است مرتکب گناه شود، آمادگی برای اجتناب و دوری از آن، پیدا کند، نخست در باره زبان دقت کند و بگوید: او در معرض غیبت کردن، دروغ گفتن، خودستایی، مسخره کردن دیگران، شوخی و سخن یاوه گفتن و دیگر نارواهاست. اولاً با خود فکر کند که این کارها در نزد خدا نارواست و در شواهد قرآن و اخبار پیامبر(ص)، و نهی شدیدی که شده است و مرتکب آنها را وعده عذاب داده اند، بیندیشد، و پس از آن در حالات خود فکر کند که چگونه این موارد بدون این که بفهمد، پیش می آید، آن وقت می اندیشد که چگونه از آنها دوری کند! او می داند که خودداری از اینها جز با عزلت و تنهایی امکان ندارد، به این ترتیب که جز با افراد شایسته همنشینی نکند تا بر او اعتراض

کند و هر وقت سخن ناپسند خدا را بر زبان می راند او را ملامت کند، تا این که با این روش انس بگیرد، و این است راه چاره دوری از خطرات زبان! و در باره شنوایی بیندیشد که اگر گوش به غیبت داده و دروغ و سخنان زاید و بیهوده و بدعت را می شنود، چگونه باید از آنها دوری کند؟ با عزلت و کناره گیری از مردم، یا هر جا که شنید، نهی از منکر کند.

و در باره شکمش بیندیشد، که با خوردن و آشامیدن معصیت خدا را می کند، یا با پر خوری از راه حلال که نزد خدا کار ناپسند و مقوی شهوت است که شهوت هم اسلحه شیطان دشمن خداست، و یا با خوردن حرام و شبهه ناک، پس بنگرد که خوراک، پوشاک و مسکنش از چه راهی فراهم آمده است و در باره حلال و درآمد آن بیندیشد و در باره راههای چاره در دستاورد حلال، و اجتناب از حرام، فکر کند، و در قلب خود بپذیرد که بدن وقتی که از راه حرام تغذیه کند، پرده ای روی دل را می پوشاند، در نتیجه آن را غفلت فرا می گیرد، و جامه وقتی که از راه حرام باشد، نماز در آن جامه پذیرفته نیست، و از آن طرف خوراک حلال، و پوشاک حلال، اساس تمام عبادت‌هاست.

و همین طور در باره تمام اعضایش بیندیشد، و در همین حد، بررسی نهایی کافی است، و هر وقت شناخت واقعی به این حالات را از راه اندیشه به دست آورد، تمام روز را مشغول مراقبت شود، تا اعضای بدن را از همه زشتیها باز دارد، آنگاه در کیفیت انجام عبادات و حفظ و نگهداری آنها از نقصان و کاستی و کیفیت جبران کاستیها، وسیله نافله ها، بیندیشد. سپس به تک تک اعضا بر می گردد، و در باره حالات مربوط به هر کدام، که خداوند آنها را دوست دارد، می اندیشد، مثلاً با خود می گوید: چشم برای نگرستن به ملکوت آسمانها و زمین به منظور پندگیری آفریده شده است، و باید در راه طاعت خدا به کار اندازیم، و باید به قرآن و سنت پیامبر (ص) نظر کنیم، و من می توانم چشمم را به مطالعه قرآن و سنت مشغول کنم، پس چرا نمی کنم! و من می توانم به فلان کس نگاه کنم

که مطیع خداست، پس با دیده احترام به او می نگرم، و دل او را شاد می کنم، و همین طور در باره گوشش، می گوید: من می توانم به سخن آدم گرفتاری گوش دهم، و یا حکمت، علم، قرائت و ذکری را بشنوم، پس چرا-با این که خداوند نعمت شنوایی را به من داده و آن را به امانت به من سپرده است-مهمل بگذارم؟ باید این نعمت را سپاس بگذارم پس چرا این نعمت خدا را با تباه ساختن و مهمل گذاشتن، ناسپاسی می کنم؟ و همین طور، در باره زبان بیندیشد و با خود بگوید:

من می توانم به وسیله آموزش، ذکر خدا، و ایجاد محبت در دل نیکان، و جستجوی از حال فقرا و شاد کردن دل آنها به خدا نزدیک شوم. و همچنین در باره ثروتش می اندیشد و می گوید: من می توانم آن قدر از مال خودم به فلان نیازمند بدهم تا او را بی نیاز سازم، و هر وقت هم من نیازمند شدم، خداوند روزی رسان است، و حتی اگر هم اکنون من نیاز دارم، پس ایثار کنم که من به اجر و ثواب نیازمندترم از مال! آنگاه در باره عوامل مخرب و مهلکی که جایگاه آنها دل است، می اندیشد. یعنی در باره: بخل، خودخواهی، خودبینی، خودنمایی، حسد، بدگمانی، غفلت و امثال اینها فکر می کند تا از دلش این صفات رذیله را بیرون کند و اگر گمان می برد که دلش از اینها پاك است، در باره آزمودن و دست آوردن نشانه های این پاکدلی، می اندیشد، پس اگر نفس همواره به خود وعده نیکی می دهد و خلف وعده می کند، و هر گاه نفس مدعی تواضع و دوری از خودخواهی است، خود را با حمل وسایل مورد نیاز از بازار به خانه می آزماید، چون پیامبر(ص) فرموده است: هر کس خود، و سائل مورد نیازش را حمل کند، از خودخواهی برکنار است(7). و هر گاه ادعای بردباری دارد، خود را در معرض خشمی که از دیگران به او می رسد، قرار دهد و بعد خود را به فرو خوردن خشم بیازماید! و همین طور در سایر صفات، چنان که اگر در نفس خود، نسبت به عملی، خودستایی دید، بیندیشد و با خود بگوید: عمل من وسیله دست، و عضوی از

اعضایم و با قدرت و اراده ام انجام گرفته که همه آنها آفریده و مرحمتی خدایند، اوست که مرا آفریده و اعضا و جوارح، قدرت و اراده را به من داده است، پس چگونه من خودستایی کنم، در صورتی که این ابزار به وجود آورنده عمل من، آفریده و مرحمتی خداست، پس در تمام اینها منت از آن خداست.

و هر گاه در خود احساس خودخواهی کرد، آنچه باعث حماقت شده، آن را کشف می کند و با خود می گوید: چه باعث بزرگ بینی تو شده است؟ در صورتی که بزرگ آن است که نزد خدا بزرگ باشد، و برای خود توضیح می دهد که اصل و مبدأ او از نطفه پست و سرانجامش مردار گندیده است، و وقتی که دانست خودخواهی بیماری کشنده ای است و ریشه اش نادانی است، در باره راه معالجه و بهبودی آن با انجام کارهای افراد فروتن، می اندیشد و چاره جویی می کند.

و هر گاه در خود شهوت خوراک، و میل به شهوات را احساس کرد، بیندیشد و به خود بگوید که اینها از ویژگیهای چهار پایان است، اگر در شهوت خوردن و عمل جنسی کمالی بود، اینها را از ویژگیهای فرشتگان مقرب قرار می دادند و هر چه حرص بر اینها بیشتر و بر او غالبتر شود، به چهار پایان شبیه تر و از ملائکه مقرب دورتر خواهد بود. آنگاه در باره راه نجات از قبیل، توبه و ندامت بر گناهان و تصمیم بر تکرار نکردن گناه، و ایستادگی در برابر آزمون الهی و شکر بر نعمتهای خدا و ترس و امید از او، پارسایی در دنیا، اخلاص و صدق در طاعات، دقت کند و بیندیشد، پس باید هر روز، بنده در باره آنچه از این صفات باعث قرب بخداست اندیشه کند، و هر گاه به چیزی از اینها نیاز دارد باید بداند که این حالات نتیجه علوم، و علوم چیزی جز نتایج اندیشه ها نیست، پس هر گاه خواست برای خود حال توبه و پشیمانی را فراهم کند باید نخست گناهان خود را بررسی کند و در باره آنها بیندیشد، و همه آنها را در خود ببیند و مهم بشمارد، و بعد به وعده کفر و شدت مجازاتی که در شرع آمده توجه کند و در دل بپذیرد که اینها باعث خشم خداست، تا حالت پشیمانی در او ایجاد شود.

و هر گاه خواست که در دلش حالت سپاسگزاری پیدا شود، باید به احسان و نعمتهای خدا نسبت به خود بنگرد، و هر گاه بخواهد بیمناک شود، باید نخست در گناهان ظاهریش و بعد به مرگ و سكرات مرگ و جریان پس از مرگ از قبیل سؤال نكیر و منكر و عذاب قبر بیندیشد، وانگهی در باره ترس فریاد در هنگامه نفخه صور، آنگاه در باره ترس محشر در حضور جمیع خلایق در يك جا، و بعد در مورد سختی حساب و تنگنای در حد پوسته نازك بین مغز و دانه خرما، سپس خطرات قیامت را در نظر بگیرد، و بعد در پیش خود، جهنم و عمق آن، و گرزها و خطرات و انواع عذاب آنجا را و چهره زشت زبانیه دوزخ را مجسم کند که هر گاه پوستهای اهل جهنم پخته شود، پوستهای دیگری جای آنها قرار دهیم تا عذاب را بچشند (8)، و هر گاه بخواهند از آن بیرون روند، از غم، باز گردانده شوند در آن (9)؛ او چون ببیند ایشان را از راه دور، جوش خشم و خروش از آنان بشنوند (10).

و هر گاه بخواهد با چشم امید بنگرد، باید به بهشت و نعمتهای آن و آنچه را که خداوند از دولت جاوید و نعمتها، و حوریان و لذتهای آن آماده ساخته است، بنگرد، این چنین است راه اندیشه ای که بدان وسیله طلب علوم می شود، پس همواره قرآن بخوان و در باره آن بیندیش، زیرا قرآن جامع تمام مقامات و حالات است و در آن شفا برای مردم جهان، و انگیزه بیم و امید، صبر و شکر و سایر صفات است، و در قرآن مجید است آنچه انسان را از تمام صفات ناپسند باز می دارد، پس باید بنده آن را تلاوت کند، و آیه ای را که نیاز به اندیشیدن دارد، بارها بخواند، حتی صد مرتبه بخواند، چون يك آیه را با اندیشه و دقت خواندن بهتر از يك ختم قرآن بدون اندیشه و فهم است، و باید بایستد و دقت کند هر چند که يك شب طول بکشد، زیرا در ضمن هر کلمه ای از قرآن رازهای زیادی نهفته است که فهم آن جز با اندیشه دقیق و از صمیم قلب میسر نمی شود، و همچنین مطالعه سخنان پیامبر خدا (ص) که به آن گرامی جوامع الکلم داده اند و هر کلمه ای از کلماتش دریایی از دریاهاى حکمت است، و هر گاه خردمند آن

طوری که باید تأمل کند، سراسر عمرش بدون وقفه، از آن قطع نظر نخواهد کرد! شرح آیات و اخبار در این زمینه به درازا می کشد.

به سخن پیامبر (ص) بنگر، آنجا که می فرماید: روح القدس به ژرفای دلم دمید: آنچه را می خواهی دوست بداری، دوست بدار، که سرانجام از آن جدا خواهی شد، هر چه می خواهی در دنیا زندگی کن سرانجام خواهی مرد، و هر کاری می خواهی انجام بده، پاداش آن را خواهی دید (11).

این سخنان جامع حکمتهای اولین و آخرین است، و برای اهل دقت و اندیشه سراسر عمر بس است، زیرا اگر در باره معانی این عبارات دقت و تأمل کنند و بر دلشان یقین حاکم باشد، البته آنها را فرا خواهد گرفت، و میان آنان و عشق به دنیا جدایی کامل خواهد انداخت.

این است راه اندیشیدن، و این است علمی که برای هر انسانی شایسته است که تمام وقت در باره آنها بیندیشد، تا اینکه دلش را اخلاق پسندیده و مقامات عالی اخلاقی فرا گیرد، و ظاهر و باطنش از ناروئیها و پستیها پاک شود، و تا از صفات نفسانی که باعث دوری او از خدای تعالی می گردند و همچنین از حالاتی که باعث قربند، غفلت نوزد، بلکه بر هر انسانی شایسته است که دفتری تهیه کند و در آن دفتر تمام صفات نابودکننده و صفات نجات بخش را و تمام معصیتها و طاعتها را ثبت کند و همه روزه، آن دفتر را مروری کند. صفات مهلکه یعنی:

بخل، خودخواهی، خودپسندی، خودنمایی، حسد، خشم، شکم پرستی، مال و مقام دوستی، و صفات نجات بخش، یعنی: پشیمانی از گناهان، پایداری در مقابل گرفتاریها و شکر نعمتهای الهی، پارسایی در دنیا و اخلاص در عمل، و خوشرفتاری با مردم، ترس از خدا و خشوع در برابر او. و هر گاه از صفت ناپسندی خودداری کرد، آن را در دفترش یادداشت کند، دیگر در باره آن لازم نیست بیندیشد، آنگاه به دیگر صفات پردازد، و همواره یکی پس از دیگری را از خود دفع کند تا همه صفات نکوهیده را از بین ببرد، و همچنین صفات نجات بخش را

بطلبد، و هر گاه مثلاً صفت توبه و پشیمانی را کسب کرد، آن را یادداشت کند، و سرگرم کسب دیگر صفات شود، و این کاری است که هر کسی که از مقام والایی برخوردار است و دامن همت بر کمر زده تا صفات نیک را تحصیل کند، باید انجام دهد، اما بیشتر مردمان شایسته- جز انگشت شماری- لازم است که در دفترشان، گناهان واضح، مانند خوردن مال شبهه ناک، زبان گشایی بر غیبت، سخن چینی، خودستایی، زیاده روی در دشمنی با دشمنان و دوستی دوستان، چرب زبانی و چاپلوسی با مردم در باره ترك گفتن امر به معروف و نهی از منکر، را نیز یادداشت کنند، زیرا بیشتر کسانی که خود را از صالحان برجسته می شمارند، همواره از این گناهان در اعضای مختلف بدن بدور نیستند. و تا وقتی که اعضای بدن از گناهان پاک نگردد نمی تواند به آبادانی و پاکیزه گی دل پردازد، بلکه در هر گروهی از مردم، نوعی از معصیت غلبه دارد، پس شایسته است که بیشتر در صدد پاکسازی آن بوده و در باره آن بیندیشند. خلاصه، سزاوار است آن که رهرو راه صالحان است و می خواهد در دنیا و آخرت بدان چه آنها دارند برسد، از دل خود حبّ جاه و مال، تعریف و تعظیم دیگران را بیرون کند، زیرا تخم نفاق همین هاست، و از این روست که پیامبر (ص) می فرماید: حبّ جاه و مال، در دل، نفاق را چنان می رویاند که آب، گیاه را (12). و باز می فرماید: هیچ گرگان درنده ای که به گلّه ی گوسفندی بزنند، پر مفسده تر از حبّ جاه و مال در دین شخص مسلمان نیستند (13). و حبّ جاه و مال از دل بیرون نمی رود مگر با قناعت به روزی اندک، و طمع نبستن به مال مردم، پس سزاوار است شخص علاقمند به این کار، اندیشه در باره زوایای نهفته این صفات را ترك نکند و در مورد راه خلاصی از آنها بیندیشد، این است روش پرهیزگاران صالح، اما افرادی نظیر ما باید در باره آنچه که باعث تقویت ایمانمان نسبت به روز قیامت شود بیندیشیم، زیرا اگر گذشتگان صالح، ما را می دیدند به طور قطع می گفتند که اینان به روز حساب ایمان ندارند! راستی اعمال ما، اعمال کسانی نیست که به بهشت

و دوزخ معتقد است، زیرا کسی که از چیزی بترسد از آن فرار می کند و اگر به چیزی امیدوار باشد، در پی آن می رود، و به یقین می دانیم که فرار از آتش دوزخ، ترك شهوتها، حرام و گناهان است، در صورتی که ما غرق در اینهایم، و از آن طرف بهشت خواستن به انجام نافله های فراوان و همواره در طاعت خدا بودن است، و ما در واجبات کوتاهی می کنیم! پس شأن آن کسی که عالم به حلال و حرام است، این نیست، زیرا علم به حلال برای آن است که پیروی کنند و علم بر حرام نیز برای آن است که دوری کنند، بنا بر این از داشتن علم ما را به جز حرص به دنیا و چون سگان، جیفه را از چنگ هم در آوردن، سود دیگری ندارد، پس پناه به خدا از دست تمام آنچه ما را از خدا دور می سازد! از خداوند درخواست می کنیم که آنچه باعث تقرب است فراهم آورد که او شنوا و پذیرنده است.

تفکر

1- الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...

-آل عمران، آیه 190.

2- تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَقْكُرُوا فِي اللَّهِ فَيَأْتِكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا قَدْرَهُ.

3- خرج رسول الله ذات يوم على قوم يتفكرون فقال: ما لكم تتكلمون فقالوا: نتفكر في خلق الله عز وجل فقال: وكذلك فافعلوا تفكروا في خلقه ولا تتفكروا فيه.

4- إذا المرء كانت له فكرة***ففي كل شيء له عبرة

5- قال رسول الله (ص): أعطوا أعينكم حظها من العبادة فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ما حظها من العبادة قال: النظر في المصحف و التفكر فيه و الاعتبار عند عجائبه.

6- ظاهرا حسن بصرى است-م.

7- من حمل حاجته فقد برئ من الكبر.

8- كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ..

-نساء، آیه 60.

ص: 465

9- كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا. .

-حج، آية 22.

10- وَإِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا. .

-فرقان، آية 14.

11- إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَحَبُّ مَا أَحَبَّتِ فَإِنَّكَ مَفَارِقُهُ وَعَشْرُ مَا شَتَّتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَعَمَلٌ مَا شَتَّتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ.

12- حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يَنْبِتُ التَّفَاقُ فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ.

13- مَا ذُبَّانُ ضَارِيَانِ أَرْسَلَا فِي زُرْبِيَّةِ غَنَمٍ بِأَكْثَرِ فِسَادٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ.

ص: 466

بدان که هر چه در جهان هستی جز خدای تعالی، از آسمان و زمین و ما بین آنهاست و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین وجود دارند همگی آفریده خدایند، و هر چه در جهان هستی از جوهر، و عرض وجود دارد، دارای بسی شگفتیهایی است که نمایانگر حکمت، قدرت، جلال و عظمت خداست، و اینها غیر قابل شمارشند! زیرا اگر آب دریا برای نوشتن کلمات و مخلوقات خدا مرگب شود، پیش از اینکه کلمات پروردگار پایان یابد آب دریا پایان پذیرد، هر چند که همانند آن دریا را نیز بر آن بیفزاییم (1)، ولیکن ما به مقداری از آنها اشاره می کنیم تا نمونه ای از دیگر موجودات باشند.

آسمانها را با ستاره ها، خورشید، ماه، افلاک و حرکت و گردش ستارگان، طلوع و غروب آنها را مشاهده می کنیم، و زمین را با تمام کوهها، معادن، رودها، دریاها، حیوانات، گیاهان و میان آسمان و زمین؛ جو را با ابرها، بارانها، برفها، رعد و برقها، صاعقه ها و بادهای وزنده اش می بینیم! همه این مشاهدات ما از آسمانها و زمین و موجوداتی که در آنهاست که هر کدام به انواعی و هر نوعی به اقسامی و هر قسمی به گروههایی تقسیم می شود، که این انقسام و انشعاب و اختلاف صفات، شکلها و هدفهای ظاهری و باطنی نامتناهی است، همه اینها میدانی است برای اندیشیدن! و تمام اینها با صفات، شکلها و هدفهای گوناگون ظاهری و باطنی گواه بر یگانگی خدا و دلیل بر جلال و کبریائی اوست و اینها

نشانه‌هایی است که ما را بر وجود او رهنمون است. و در قرآن مجید دستور اندیشه در باره این نشانه‌ها رسیده است همان طوری که می‌فرماید «همانا در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شبانه روز نشانه‌هایی است (2)»... و هم چنین در مواردی از اول تا آخر قرآن می‌فرماید: وَ مِنْ آيَاتِهِ...

پس کیفیت اندیشه را در باره پاره‌ای از آیات و نشانه‌ها یادآور می‌شویم:

از جمله آیات الهی، همین انسانی است که از نطفه آفریده شده است! و نزدیکترین چیزها به تو، خودت می‌باشی! و در وجود توبه مقداری از شگفتیهای دال بر عظمت خدا وجود دارد، که تمام عمر جهت اطلاع بر جزئی از دهها جزء آن کافی نیست در صورتی که تو غافل از آنی! پس ای کسی که از خویشتن غافل و ناآگاهی! چگونه در شناخت دیگر اشیا طمع داری؟ در حالی که خدای متعال در قرآن مجید دستور داده است تا در باره خود بیندیشی، و فرموده است: «و در خود شما آیا پس نمی‌بینید (3)؟» و یاد آور شده است که تو از نطفه‌ای آفریده شده‌ای، که خدا آن را آفریده و به اندازه مقرر داشته و بعد، راه را آسان گردانیده، سپس انسان را می‌میراند و وارد قبر گرداند، آنگاه وقتی که بخواهد زنده گرداند (4).

و نیز فرموده است: «و از نشانه‌های قدرتش آن که شما را از خاک آفرید، سپس شما انسانید که پراکنده می‌شوید (5)». و باز می‌فرماید: «آیا شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم، و آن را در جایی استوار قرار دادیم تا مقدری معین (6)». و فرموده است: «آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم پس ناگهان او دشمنی آشکارا شد (7)». و نیز می‌فرماید: «ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا بیازماییم (8)»... آنگاه یادآور است که چگونه نطفه را خون بسته و خون بسته را گوشت و گوشت را استخوان قرار داد، و فرموده است: «ما انسان را از گل صاف آفریدیم،

سپس او را به صورت نطفه ای در محلّی استوار ساختیم، و بعد آن نطفه را خون بسته گردانیدیم (9).» در قرآن مجید کلمه نطفه را تکرار فرموده است تا دقت و اندیشهٔ بیشتری در معنای آن شود، مبادا که از آن غفلت شود، اکنون در بارهٔ نطفه بیندیش که قطرهٔ آب نجسی است، اگر ساعتی در معرض هوا قرار گیرد، فاسد و گندیده شود، چگونه خداوند از میانهٔ پشت و استخوانهای سینه بیرون آورده است، و چگونه انس و محبت در دلها افکنده، و چطور با زنجیر شهوت آنها را به طرف هم کشیده است و چگونه نطفه از مرد با حرکت و جنبش بیرون زده و از آن طرف خون حیض از ژرفای پی ها پذیرای آن شده و با هم در رحم زن در آمیخته اند، سپس چگونه مولود از نطفه آفریده شده و با آب حیض سیر و سیرآب شده، رشد و نمو کرده و بزرگ شده است؟ و چگونه نطفه را که سفید روشن بود، به صورت خون بسته سرخ در آورده است؟ و بعد چگونه اجزاء نطفه که مثل هم بودند بطور برابر به صورت استخوانها، اعصاب، پیها، عروق و مویرگها و گوشت، تقسیم کرده است؟! آنگاه چگونه از آنها گوشت، عصب، پی و دیگر اعضای ظاهری را ترکیب و تنظیم کرده است؟ سر را کروی و گوش و چشم و بینی، دهن و سایر منافذ بدن را شکافته است، سپس دست و پا را کشیده و در انتهای آنها انگشتها و انگشتها را تقسیم به بند انگشتان کرده است، و بعد اعضای درون بدن را ببین چگونه، قلب، معده، کبد، سپرز، رحم، مثانه و روده ها را به شکل مخصوص و اندازه معین تنظیم کرده است؟! وانگهی چگونه هر يك از این اعضا را به اجزایی تقسیم کرده است؟ چشم را از هفت بخش و برای هر بخشی ویژگی خاص و وضع مخصوصی است که اگر قسمتی از اینها تباه شود و یا صدمه ببیند، تمام چشم از کار می افتد، پس اگر ما در بارهٔ شگفتیهایی که در يك يك این اعضا وجود دارد بیندیشیم، عمرمان کفاف نمی دهد! اکنون استخوانها را در نظر بگیرید، اینها اجسام محکم و سختی هستند،

چگونه از نطفه نازک بی مقاومت آفریده، و آنها را باعث استحکام و ستون استوار برای بدن قرار داده است، و بعد آنها را در اندازه ها و شکلهای مختلف که بعضی کوچک و بعضی بزرگ، دراز و گرد، تو خالی، تو پر و پهن و باریک است. چون آدمی نیاز به حرکت داشت، که تمام یا بعضی از اجزای بدن را برای رفع نیاز مندیها حرکت دهد، روی این اصل، یک استخوانه نیافریده بلکه استخوانهای زیاد با بندهای میانه قرار داده تا حرکت آسان باشد و اندازه و شکل هر کدامی مطابق حرکت لازم، و بعد هم بندها را بهم پیوسته و هر استخوانی را با استخوان دیگر به وسیله مویرگهایی که از یک طرف استخوان روئیده، همانند طنابی بهم مربوط ساخته است! آنگاه در یکی از دو طرف استخوان مقدار زیادی بیرون از آن آفریده و در استخوان دیگر گودالی فرو رفته مطابق اندازه و شکل همان استخوان برآمده خلق کرده است تا داخل هم قرار گرفته و منطبق شوند، و انسان هر گاه بخواهد عضوی از بدنش را حرکت دهد، مشکلی نباشد، و اگر همین بندها نبودند، حرکت اعضا غیر ممکن بود.

آنگاه به استخوان سر دقت کن که چگونه آفریده و تنظیم و ترکیب کرده و در اندازه های معین از پنجاه و پنج استخوان با صورت و شکل گوناگون، قرار داده است، چنان که بعضی را با بعضی دیگر هماهنگ کرده تا همان طوری که می بینی کره سر درست شده است، شش قطعه از این استخوان ها مخصوص بالای مغز و چهارده تا برای فك بالا و دو تا برای فك پایین، و بقیه دندانها ایند که بعضی پهن برای نرم و آسیا کردن و بعضی تیز برای بریدن، یعنی دندانهای نیش، ثنایا و آسیا (10)، و بعد گردن را با سر در آمیخته و از هفت فقره تو خالی و دایره ای شکل با تحریف و زیاد و کمی به وجود آورده است تا قسمتی با قسمت دیگر منطبق شود، و نقل دلیل و حکمت هر کدام به درازا می کشد! و از آن طرف گردن را از سمت پایین به انتهای استخوان پشت از سه قسمت مربوط ساخته است که از طرف پایین به استخوان نهایی که خود نیز از سه بخش مختلف تشکیل یافته است، آنگاه

استخوانهای پشت را به استخوانهای سینه و شانه و اندام و استخوانهای بالای آلات تناسلی از دو طرف و استخوانهای رانها و ساقها و انگشتان پاها، متصل ساخته است که ما با ذکر اعداد و ارقام سخن را به درازا نمی کشانیم. مجموع استخوانهای بدن انسان -بجز استخوانهای کوچکی که در لابلای بندها قرار گرفته اند- دویست و چهل و هشت قطعه است!! حال بین که چگونه همه اینها را از نطفه ای بی ارزش و بی مقاومت آفریده است، و مقصود ما از این که تعداد استخوانها را نام بردیم آن نیست که شمار آنها دانسته شود زیرا که این خود علم تخصصی است که پزشکان و جراحان آن را می دانند بلکه هدف ما این است که از اینها به عظمت آفریدگار و مدبر آنها پی ببریم که چگونه آنها را فراهم و تنظیم کرده است، و به اشکال و اندازه های مختلف آن هم با این عدد معین قرار داده است که اگر يك استخوان بر این تعداد افزوده بود، باری سنگین بود که باید قطع می شد و اگر کمتر از این بود انسان ناقص بود باید جبران می شد، پس پزشك به آنها می نگرد تا راه معالجه آنها را پیدا کند، اما اهل بینش به آنها نگاه می کنند، تا به عظمت آفریدگار و صورتگر آنها پی ببرند و چقدر بین این دو نوع نگرش فاصله است!! آنگاه فکر کن که خداوند متعال چگونه ابزاری را برای به حرکت در آوردن استخوانها آفریده است، یعنی عضلات که در بدن انسان پانصد عضله آفریده و هر عضله ای فراهم آمده از گوشت، عصب، تار و پوسته ها، و این عضلات به شکلها و اندازه های مختلف -بر حسب اختلاف مواضع و نیازها- می باشند، بیست و چهار عضله از مجموعه عضلات برای به حرکت در آوردن حدقه و پلکهای چشمند و اگر یکی از آنها کم شود، کار چشم بهم می خورد، و همچنین هر عضوی به تعداد معینی عضله دارد، و جریان کار عصبها و پیها، تارها و شراین و تعداد و جای رویش هر کدام و انشعاب آنها، شگفت آورتر از اینهاست و شرح هر يك به درازا می کشد.

بنا بر این در مورد هر يك از این اجزاء و در باره هر يك از اعضا و بعد در- باره مجموعه بدن مجال اندیشیدن وجود دارد، و همه اینها نظر به عجایب مادی بدن و شگفتیهای معنوی و صفاتی که با حواس قابل درک نیستند، مهمترند، پس هم اکنون به ظاهر و باطن، به پیکره و ویژگیهای آن دقت کن، قدرت نمایی در آنها خواهی دید که مایه شگفتی است. و تمام اینها ساخته دست خداوند از قطره آب نجسی است! پس، از همین جا با قدرت آفریدگار آشنا می شوی! پس قدرت نمایی خدا در ملکوت آسمانها و زمین، و ستارگان چگونه است؟! و حکمت او در- باره اوضاع اشکال و اندازه ها، اعداد، و ارتباط آنها با يك دیگر و جدایی و فاصله آنها نسبت به هم، و اختلاف صورت آنها و تفاوت جای طلوع و غروب هر کدام، چه می باشد؟! هرگز تصور نکن که ذره ای از ملکوت آسمانها و زمین از حکمتها تهی باشد، در صورتی که از نظر آفرینش و ساختار از پیکر انسان، محکمتر و استوارتر است و دارای شگفتیهای بیشتری است، بلکه تمام موجودات زمین، هیچ قابل مقایسه با عجایب آسمانها نیست! و از این رو خدای متعال فرموده است: «آیا آفرینش شما سختتر است یا آسمانی که بنا کرده است آن را (11)».

دوباره برگرد به نطفه، حالت اول آن را مورد دقت قرار ده و بعد، ببین حال چه شده است؟ و فکر کن که اگر تمام جنّ و انس جمع شوند و بخواهند برای این نطفه، گوش، چشم، عقل، قدرت، علم و روان بیافرینند، و همچنین، استخوانها، پیها، عصب یا پوست و مو، در آن ایجاد کنند، آیا می توانند؟ بلکه اگر بخواهند حقیقت ذات و کیفیت آفرینش انسان را- پس از اینکه خداوند آفریده است- بشناسند، برآستی که ناتوانند (12). پس تعجب از تو که اگر نقشی روی دیوار مشاهده کنی که نقاش در تصویر آن مهارت به خرج داده، به حدی که به شکل انسان شباهت نزدیکی داشته باشد، و بیننده بگوید که گویا او انسان بزرگی بوده است، چیره دستی نقاش، مهارت و هوشیاری زیاد او تو را به شگفتی واداشته، و جایگاه والایی در قلب تو پیدا می کند، با اینکه می دانی این تصویر با رنگ آمیزی قلم،

دیوار و با دست، قدرت، علم، و اراده انجام گرفته است، و هیچ کدام از اینها کار نقاش و آفریده او نیست، بلکه تمام اینها آفریده خداست، و تنها کار نقاش ارتباط دادن رنگ آمیزی با دیوار به ترتیب مخصوص است، با این حال از او بیشتر تعجب می کنی و بزرگش می شماری! در صورتی که تو نطفهٔ نجس را می بینی که چیزی نبود، و آفریدگار آن را در اصلاّب و پشت پدران آفریدی، و بعد از آنجا بیرون آورده، و صورتگری کرد و چه خوب تصویر کرد، و به اندازهٔ معینی مقرر کرد، و چه اندازه و شکل خوبی داد! و اجزای همانند را به اجزای گوناگون تقسیم کرد، و هر استخوانی را در جای خود استوار ساخت، و شکل نیکویی به اعضای بدن داد، و ظاهر و باطن آنها را آراست، و پی ها و اعصاب را مرتب کرد، و برای غذایش مجرای تعیین کرد تا وسیلهٔ بقای آن شود و آن را شنوا، بینا، دانا، و گویا قرار داد، و پشت را به عنوان پایه و اساس بدن، و شکم را وسیلهٔ تغذیه، و سر را مرکز قوای حسّی آفریدی، و چشمها را گشوده و طبقات چشم را فراهم کرده و شکل و رنگ و کیفیت زیبایی به آنها داد، و بعد آنها را با پلکها حفاظت کرد، تا پوششی برای چشمها بوده و آنها را نگاهبانی کند و پاکیزه نگهدارد، و جلو خاشاک را بگیرد، و بعد در اندازهٔ یک عدسی، صورت آسمانها را با همهٔ وسعت و گسترش اطراف و پیرامون آنها و دوری نواحی آنها، نمایاند که انسان به وسیلهٔ همین عدسی همهٔ آنها را می نگرد، سپس گوشهایش را شکافت و آب تلخی در آن قرار داد تا شنوائیش را حفظ کند و حشرات را از گوش دفع کند، و در پیرامون آن صدف گوش را آفرید تا صدا را جمع کند و به استخوان گوش ردّ کند به طوری که حتی صدای حشرات را بشنود، و در گوش پیچ و تابها و کجیهای قرار داده است تا حرکات حشره ای که وارد شود طولانی و مسافت زیاد باشد، در نتیجه اگر حشره ای قصد داشته باشد وارد گوش شود، صاحب گوش از خواب بیدار شود. وانگهی بینی را برآمده و به شکل زیبایی وسط چهرهٔ آدمی قرار داد، و دو سوراخ بینی را گشود، و حس بویایی را در آن به ودیعت نهاد تا بدان وسیله از بوهای خوردنیها و غذاهایش

آگاه شود، و با این سوراخها، اکسیژن هوا را به عنوان خوراک قلب، و رفع حرارت درونی (دفع کربن)، استنشاق کند، و دهن را باز گشود و زبان را وسیله سخن در دهن قرار داد تا بازگوینده مقاصد قلبی باشد. و دهن را وسیله دندانها آراست تا وسیله ای برای آسیا کردن، شکستن و بریدن، باشند با ریشه های محکم و نوکهای تیز، رنگهای سفید! در ردیفهای منظم که سردندانها برابر و فاصله های مرتب که گویی درهای به رشته کشیده اند! و لبها را با رنگ و شکل زیبا آفرید تا روی دهان قرار بگیرند و سوراخ دهن را بپوشانند و حروف سخن به وسیله آنها تلفظ شود. و پس از آن حنجره را آفریده و آن را برای بیرون شدن صدا آماده کرده است.

و زبان را برای حرکتها و برش دادن سخن آفریده تا صدا را در مخارج به شکلهای مختلف، فشرده یا گسترده، درشت و آرام و با جوهره سخت و نرم، دراز، و کوتاه برش دهد، تا این که بدان وسیله صداها با هم متفاوت بوده و دو صدا مثل هم نباشند بلکه در دو صدا فرقهایی باشد که شنونده بعضی از مردم را از روی صدا در تاریکی از دیگران تشخیص دهد، و انگهی سر را به وسیله موهای نرم اطراف پیشانی آراسته، و صورت را با ریش و ابروها و ابرو را با موهای نرم، و چشمها را با مژه ها زینت داد.

سپس اعضای درونی بدن را آفرید و هر کدام را ویژه عملی قرار داد، معده را برای هضم غذا، کبد را برای تبدیل غذا به خون، سپرز و کیسه صفرا و کلیه را برای خدمت کبد، مسخر کرد. سپرز در خدمت کبد است و سوداء را جذب می کند، کیسه صفرا، زرداب را جذب می کند و کلیه نیز آب را جذب می کند، اما مثانه با پذیرش آب از کبد، و بیرون دادن آن از راه آلت تناسلی انجام وظیفه می کند، پی ها در رساندن خون به سایر اطراف بدن با کبد همکاری می کند. آنگاه دستها را آفریده و آنها را کشیده قرار داده است تا به تمام مفصلها برسد، و کف دست را پهن و انگشتها را به پنج قسم و هر انگشت را به سه بند تقسیم کرده است و چهار انگشت را يك طرف و انگشت ابهام را طرف دیگر قرار داده تا انگشت

ابهام روی تمام انگشتان بچرخد! و اگر اولین و آخرین جمع شوند، تا با دقت نظر به گونه دیگری - جز آن گونه که خداوند انگشت ابهام را از چهار انگشت دیگر با فاصله و درازا، و ترتیب قرار گرفتن - قرار دهند، نمی توانند، چون با این ترتیب است که دست می تواند، باز و بسته شود و چیزی را بگیرد و بدهد، وقتی که انسان انگشتها را باز می کند مانند يك طبقی آماده برای گذاشتن چیزی است، و اگر انگشتها را جمع کند، وسیله ای برای زدن است، وقتی که بهم می بندد داخل آنها پر و شکننده است، و هنگامی که دست را باز و انگشتها را بهم متصل کند، وسیله ای برای پاك کردن و زدودن است.

وانگهی، ناخنها را بر سر انگشتها آفریده است تا هم زینتی برای بند انگشتان بوده و هم پشتوانه ای باشد تا مبادا انگشت بریده شود، و چیزهای باریکی را که نوک انگشت نمی تواند بگیرد، با ناخن بگیرد، و موقع لزوم بدنش را بخارد، پس ناخنی که پست ترین عضو بدن است، اگر انسان فاقد آن بود، و به عنوان مثال بدنش می خارید، ناتوانترین موجود بود، و هیچ کس بجای او بدنش را نمی خارید، آنگاه خداوند چنین توانی به دست داده است که جای خاریدن را می داند و بدان جا کشیده می شود، حتی در حال خواب، و غفلت، بدون اینکه فکر کند و به دنبالش بگردد! و اگر از دیگری بخواهد این کار را بکند او جای خاریدن را نمی فهمد، مگر پس از زحمت زیادی! همه اینها را از نطفه آفریده موقعی که در داخل رحم و در سه موضع (13) تاریک بسر می برده است و اگر مانع و حجابی نبود و بدقت مورد توجه قرار می گرفت بخوبی دیده می شد که چگونه خطوط و شکل و تصویر در مراحل مختلف از نطفه تا جنین، به وجود می آید بدون اینکه نقاش و صورتگر را ببینیم! آیا نقاشی را دیده ای که بدون تماس با کار خود آن را نقاشی کند؟ پس این خود دلیل بر قدرت و توانایی اوست که همه چیز را بدون تماس به وجود آورده است، زیرا آن که قدرتش از غیر است کاری را جز با تماس نمی تواند انجام دهد و یا در تماس

با وسیله ای که آن وسیله کار را انجام می دهد اما پاك و منزّه است خداوند بزرگی که قادر بالذات و عالم بالذات است، همه چیز را از نیستی به وجود آورده و آفریدگار اشیاء است! و فرمان او چنان است که هر چه را اراده کند، و بگوید:

هست شو! موجود می شود (14)، چقدر با عظمت است و برهان عظمتش روشن!! سپس به عظمت قدرت و کمال رحمت او بنگر که چون رحم برای كودك، تنگ است، وقتی که او بزرگ می شود چگونه او را راهنمایی می کند تا این که روی سر حرکت می کند و از آن تنگنا-هم چون خردمندی بینا راه را جسته-بیرون می آید، و پس از این که بیرون آمد، نیازمند به غذاست، چگونه او را به گرفتن پستان رهبری کرده است! و از آن طرف چون بدن نازك است تاب هضم غذاهای سنگین را ندارد، خداوند متعال برای او شیر نرم را آماده کرده و از میان خون و فضولات، شیر روان و خالص را بیرون آورده است، دو پستان خلق کرده و شیر را در آنجا جمع می کند و دو نوک پستان مطابق دهان كودك روی پستانها ایجاد کرده است و انگهی روی هر نوک پستان سوراخ تنگی گشوده است تا شیر جز با مك زدن تدریجی، بیرون نریزد، زیرا كودك جز به مقدار اندك نمی تواند فرو ببرد، و بعد چگونه كودك را آماده مکیدن ساخته تا بتواند از آن راه تنگ موقع گرسنگی شیر را بیرون آورد.

به لطف و مهربانی او بنگر که چگونه خلقت بعضی از اجزای بدن را تا دو سال به تأخیر انداخته است زیرا در این دو سال كودك جز شیر از غذای دیگر بخوبی تغذیه نمی کند، پس از دندان بی نیاز است، اما وقتی که بزرگ می شود، دیگر شیر نرم او را کافی نیست و به غذاهای درشت نیاز دارد و آن نوع غذاها به جویدن و نرم کردن نیازمندند، بنا بر این به هنگام نیاز دندانها را داده نه جلوتر و نه دیرتر! پس پاك و منزّه است خداوند چگونه این استخوانهای محکم و سخت را از آن لثه های نرم بیرون آورده و بعد هم دل پدر و مادر را نسبت به او مهربان ساخته تا وقتی که او از انجام کارهای خود ناتوان است، او را اداره کنند که اگر خداوند

چنین محبتی در دل آنها نینداخته بود، کودک ناتوانترین موجود در انجام کارها بود، سپس بنگر که چگونه بتدریج او را قدرت، هوش، عقل و راهنمایی می بخشید تا به حد بلوغ و کمال می رسد، نوجوان و جوان و بعد میان سال و سپس پیر می شود! به مصداق فرموده خدای تعالی: «آیا می دانید که بر انسان روزگاری گذشته است که چیز قابل ذکری نبود. ما انسان را از نطفه بهم آمیخته آفریدیم تا بیازماییم و او را شنوا و بینا قرار دادیم، و به او راه راست را نشان دادیم، یا سپاسگزار است و یا ناسپاس (15)». بنا بر این به لطف و بخشندگی او نگاه کن و هم چنین به قدرت و حکمتش که این آثار قدرت ربانیش تو را به حیرت اندازد، پس نهایت تعجب از آن کسی است که خط زیبایی و یا تصویری روی دیوار ببیند و بسی زیبا و نیکو شمارد و تمام همتش را صرف اندیشه و تفکر روی نقاش و خطاط کند که چگونه نقاشی کرده و خط را نوشته است! و چگونه چیره دست بوده است؟! و همواره به چشم عظمت بدانها می نگرد و با خود می گوید: چقدر ماهر بود و چه کار مهمی! او چقدر توانایی! اما به این عجایب خلقت می نگرد چه در وجود خودش و چه در پیکر دیگران و غافل از سازنده و صورتگر، بدون این که عظمت و جلال و حکمتش او را به شگفت و حیرت اندازد!! این بود شمه ای از شگفتیهای پیکر خودت که بررسی تمام آنها ممکن نیست و نزدیکترین میدان است برای اندیشه تو و روشنترین گواه است بر عظمت آفریدگارت و تو غافل از همه اینها سرگرم شکم و شهوتی و از وجود خود چیزی نمی دانی جز اینکه گرسنه شدی بخوری تا سیر شوی و بخواهی و شهوتت که ایجاب کند، شهوترانی کنی و موقع خشم به مقابله با دیگران برخیزی! در صورتی که چهارپایان در شناخت تمام اینها با تو شریکند و تنها خاصیت انسان که دیگر حیوانات از آن محرومند شناخت خدا از روی اندیشه و نگرش به ملکوت آسمانها و زمین و شگفتیهای آفاق و انفس است، زیرا بنده خدا بدان وسیله در ردیف فرشتگان مقرب قرار گرفته و در زمره پیامبران و صدیقان مقرب درگاه پروردگار

جهانیان درآید و این مقام برای چهارپایان و آن انسانی که از دنیا فقط تمایلات حیوانی را پسندیده است، نیست، زیرا او از چهارپایان بدتر است چون چهارپا چنین توانی ندارد، اما او را خداوند قدرت و امکان داد، تا فکر کند و سپاسگزار باشد اما او نمی اندیشد و کفران نعمت می کند پس آنان چون چهارپایان، بلکه گمراه ترند! حال که راه اندیشیدن در باره خود را دانستی، پس بیندیش! پس در باره زمینی که جای زندگی تو است و در باره رودها، دریاها، کوهها و معادنش بیندیش! آنگاه به ملکوت آسمان بنگر و در باره آنها نیز فکر کن.

اما زمین که از جمله نشانه های قدرت اوست که زمین را بستر، و گهواره گونه آفریده است و در آن راههای کوچک و بزرگ ساخته و رام کرده است تا روی آن راه بروید، و آن را (به ظاهر) ثابت و بدون حرکت قرار داده و کوهها را مانند میخها در آن میخکوب کرده است تا از لغزاندن شما مانع شود، و نواحی آن را چنان گسترده است که انسانها از رسیدن به تمام گوشه و کنارهای آن ناتوانند، هر چند که عمر طولانی داشته و فراوان در سیر و گردش باشند، خداوند متعال فرموده است: «و کاخ آسمان را ما به قدرت خود برافراشتیم و مائیم که پر کاری تواناییم، و زمین را بگسترديم، و چه نیکو گهواره ای بگسترديم (16).» و «او خدایی است که زمین را برای شما بگسترده (17)» و در قرآن مجید در باره زمین آیات زیادی آمده است تا در شگفتیهای آن بیندیشیم، آیا پشت زمین را برای زنده ها جای آرامش و داخل آن را برای مردگان آرامگاه نساخته است، خداوند سبحان می فرماید: «آیا ما زمین را جامع تمام نیازهای شما قرار ندادیم، تا زنده ها روی زمین و مرده ها زیر زمین جایگزین شوند (18).» به زمین نگاه کن که بی جان است، وقتی که آب بر آن می ریزد، شاد و شاداب می شود و سبز و پر از گیاهان شگفت انگیز می شود، و بعد بین که چگونه اطراف زمین کوههای سر به فلک کشیده محکم و استوار به زمین استحکام بخشیده اند، و چگونه آبها را در زیر

کوهها به ودیعت نهاده و چشمه سارها را بگشاید و رودها را روی زمین جاری می سازد، و از میان سنگ خشك و خاك تیره آب گوارا، رقیق، صاف و زلال را بیرون آورد و همه چیز را بدان وسیله زندگی بخشد، و درختان و گیاهان گوناگون از دانه برویند، انگور، زیتون، خرما، انار و میوه های زیاد غیر قابل شمار، با اشکال و رنگها و طعمها و صفات و بوهای مختلف، که بعضی خوردنی ترند تا بعضی دیگر، همه با يك آب سیراب می شوند و از يك زمین بیرون آیند.

اگر کسی بگوید: اختلاف این میوه ها در اختلاف بذر و ماده اصلی آنهاست، پاسخ آن است که چه وقت در هسته خرما، درختی با خوشه های خرمای چون گلوبند وجود دارد و کی در يك دانه هفت خوشه و در هر خوشه يك صد دانه بوده است! آنگاه به بیابانها بنگر و ظاهر و باطن آن را با هم مقایسه کن، خواهی دید که ظاهر آن خاکی همسان است اما وقتی آب باران روی آن می بارد، شاداب شده، رشد می کند و از هر نوع گیاهان زیبا با رنگهای مختلف و گیاهان همسان و غیر همسان بروید، که هر کدام طعمی و رنگی و بویی و شکلی غیر از دیگری دارد، به انواع فراوان و گوناگونی و شکلهای مختلف آنها بیندیش! سپس در باره طبیعت و خواص گیاهان و منافع فراوان آنها دقت کن که چگونه خداوند در گیاهان دارویی سودمند به ودیعت نهاده است، که یکی جنبه غذایی و دیگری جنبه تقویتی دارد، این یکی کشنده است و آن یکی باعث سردی است و آن دیگری در معده هضم شود، صفر را از اعماق پی ها می زداید، و این یکی در صفر تجزیه می شود، و یکی بلغم و سوداء را از بین می برد، و آن دیگری خود بلغم و سودا تولید می کند، یکی خون را تصفیه می کند و دیگری در خون تجزیه می شود، و از زمین هیچ برگ و گیاهی نمی روید مگر این که دارای منافی است که انسان قادر نیست تا به دلیل فراوانی آنها، از خواص آنها مطلع شود، و ما اگر بخواهیم انواع مختلف گیاهان، منافع، حالات، و شگفتیهای آنها را باز گو

کنیم روزگار عمر در تعریف آنها به پایان می رسد، و تورا از هر نوع نمونه کوچکی کافی است تا تورا به روش اندیشه در باره قدرت نمایی خدا که همه چیز را کامل و استوار آفریده است رهنمون باشد! از جمله نشانه های قدرت او سنگهای گران قیمت و گوهرهایی است که در زیر کوهها، و معدنهای زمین به ودیعت نهاده است، در روی زمین قسمتهای بهم پیوسته مختلفی وجود دارد، که به کوهها نگاه کن که چگونه گوهرهای گرانبه از طلا، نقره، فیروزه، لعل و دیگر چیزها از آنجا استخراج می کنند، بعضی از آنها مانند طلا و مس، سرب و آهن در کوره و زیر چکش ساخته می شوند و بعضی مانند فیروزه، و لعل نقش پذیر نیستند، حال چگونه خداوند انسان را به استخراج و تصفیه و ساختن ظروف و وسایل و درم و دینار و زیور آلات رهبری کرده است، و بعد به معادن زیر زمین از قبیل نفت، گوگرد، قیر (19) و امثال اینها دقت کن، کمترین معدن نمک است که هیچ نیازی به آن نیست جز خوشخور ساختن غذا! در صورتی که اگر يك شهر این ماده معدنی را در اختیار نداشته باشد، هلاکت و نابودی مردم آنجا را فرا خواهد گرفت. به رحمت خدا نگاه کن که چگونه بعضی جاها را ذاتا نمکزار آفریده است بطوری که آب زلال باران در آنجا جمع می شود پس از مدتی به نمک تلخ سوزان مبدل می شود که خوردن يك مثقال از آن ممکن نیست، و همین نمک را خداوند برای گوارایی غذایت آفریده است، تا غذا را گوارا میل کنی، و هیچ جماد، حیوان و گیاهی وجود ندارد مگر اینکه دارای حکمتی از جانب خداست، و هیچ کدام را بیهوده و بازیچه نیافریده است بلکه همه را به حق و روی حساب و بطور شایسته و در خور حکمت، لطف، جلال و کرمش آفریده است، و از این رو فرموده است: «ما آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنهاست به بازیچه نیافریدیم (20).» و از جمله نشانه های قدرت حق، ملکوت آسمانها و ستاره های آنجاست، و به حق هر کس از عجایب آسمانها بی خبر است در حقیقت از عجایب جهانی

بی خبر است، زمین، دریاها، هوا و هر جسمی جز آسمانها، نسبت به آسمانها همچون قطره ای در دریا و یا هنوز کوچکتر است! سپس دقت کن که خداوند چگونه سازمان آسمانها و ستارگان را در قرآن مجید مهم و عظیم شمرده است، هیچ سوره ای نیست مگر این که در چند مورد در- باره عظمت آنها سخن گفته (21) و چه سوگندها که در قرآن مجید بدانها خورده است مانند آیه مبارکه: «سوگند به آسمانی که صاحب برجها است» (22) و «سوگند به آسمان و طارق آن تو نمی دانی طارق چیست» (23) و «قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است» (24)»، «به آسمان بلند و آن که این کاخ را برافراشت» (25)»، «قسم به آفتاب و تابش آن، قسم به ماه که در پی آفتاب است» (26)». و مانند آیه: «قسم می خورم به ستارگان بازگردنده، که به گردش در آمده و در جا رخ پنهان کنند» (27)»، و آیه: «قسم به ستاره (نبوت) آنگاه که از آسمان فرود آید» (28)»، «سوگند به مواقع نزول ستارگان، و اگر بدانید این قسم سوگند بزرگی است» (29)». «قبلا دانستی که عجایب موجود در نطفه پلید انسانی آن چنان است که اولین و آخرین از درك آن ناتوان است، با این همه خداوند به آن سوگند یاد نکرده است. پس در باره چیزهایی که خداوند سوگند یاد کرده است چه فکر می کنی! او خداوند آن کسانی را که در باره آن می اندیشند ستوده و فرموده است: «و در باره آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند» (30)».

پیامبر خدا (ص) فرمود: «وای بر کسی که این آیه را بخواند و بعد دست به سیلش بکشد» (31)! یعنی: از کنار آن بدون فکر بگذرد! و افراد بی تفاوت و اعراض کننده را نکوهش فرموده است: «آسمان را سقفی محفوظ و طاقی استوار آفریدیم، و این کافران غافل از مشاهده آیات، اعراض می کنند» (32)». پس چه نسبتی میان زمین و دریاها با آسمان است، زمین و دریا

زود به زود تغییر پذیرند، اما آسمانها محکم و سختند و تغییر ناپذیر، خدای متعالی فرموده است: «آسمان را سقفی محفوظ و طاقی استوار قرار دادیم (33)» و می فرماید:

«و بالای سر شما هفت طبقه استوار برافراشتیم (34)»، و فرموده است: «آیا شما در خلقت سخت ترید یا آسمانی که برافراشته است؟ بلند گردانید سقف آن را و استوار ساخت (35)» پس به ملکوت نگاه کن، و نگاه کردن آن نیست که چشم به طرف آسمان بدوزی و رنگ آبی آسمان و روشنی ستاره ها و پراکندگی آنها را ببینی، زیرا چهارپایان در این نگاه با تو شریکند، و اگر مقصود از نگرش این بود، پس ابراهیم (ع) را چرا خداوند متعال توصیف کرده و فرموده است: «و این چنین نشان دادیم به ابراهیم ملکوت آسمانها را (36)». پس ای خردمند، بیشتر دقت کن و ببیندیش، و به آسمانها، ستاره ها، گردش ستارگان، طلوع و غروبشان، و به خورشید و ماه و اختلاف مشرق و مغربشان و حرکت مداوم بی وقفه، و بدون تغییر مسیرشان، نگاه کن، تمام این کرات در منزلگاههای منظم و با حساب معین بدون کم و زیاد در حرکتند تا وقتی که خداوند آنها را چون پیچیدن طومار نامه ها در هم پیچد، سپس به گردش خورشید در مدار خود توجه کن. وانگهی در هر روز، آن طلوع و غروب دارد، منزه است آن خدایی که آن را آفریده و رام کرده است! اگر طلوع و غروب خورشید نبود، شب و روزی در کار نبود، و اوقات شناخته نمی شد، و همیشه یا تاریکی و یا روشنایی همه جا را فراگرفته بود، و هنگام کار از وقت آسایش تشخیص داده نمی شد، پس بنگر که چگونه شب را برای آسایش و روز را برای زندگی تعیین کرده است، و به فرو رفتن شب در روز و روز در شب، و پیدایش زیادی و کاستی به ترتیب مخصوصی بر شبانه روز، دقت کن! که هر چه بیشتر اندیشه کنی، به شناخت آفریدگار بیشتر دست یابی و هر گاه به شناخت شگفتیهای آفرینش آفریدگار بیشتر توفیق پیدا کنی، معرفت تو نسبت به خداوند بیشتر خواهد شد و همان طوری که يك دانشمند را با شناخت مقام علمی او بیشتر بزرگ می داری، و

هر چه با کتاب، یا شعر شگفت آمیزش بیشتر آشنا شوی، بر معرفت تو نسبت به خود او بیشتر شده و بر محبت، بزرگداشت، تعظیم و احترامش می افزایی تا آنجا که هر کلمه از کلماتش و هر شعری از اشعارش باعث افزایش مقام او در قلبت می شود و انگیزه بزرگداشت او را در خود احساس می کنی! همچنین در آفرینش و تصنیف و تألیف کتاب آفرینش بیندیش تا علم و معرفت نسبت به پروردگار جهان بیشتر شود.

کیفیت اندیشه در باره آفرینش

1- لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا .

-کهف، آیه 110.

2- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ

-آل عمران، آیه 189.

3- وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

-ذاریات، آیه 21.

4- مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ .

-عبس، آیه های 20-23.

5- وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ .

-روم، آیه 20.

6- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ .

-مرسلات، آیه های 20-23.

7- أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ .

-يس، آیه 77.

8- إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ .

-دهر، آیه 3.

9- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً .

- مؤمنون، آیه های 13-14.

10- از انتهای چانه به ترتیب ظاهراً در هر طرف فکی چهار یا پنج دندان آسیا و دو ثنایا و بقیه نیشند که مجموعاً در دو فك سی و چهار یا سی و دو دندان وجود دارد، با شانزده استخوان تشکیل دهنده چانه ها و شش استخوان بالای مغز کلا پنجاه و پنج و یا به قولی پنجاه و چهار قطعه می شود-م.

11- أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا .

- نازعات، آیه 28.

12- در تأیید این سخن، می بینیم پس از گذشت قرن‌ها و با همه پیشرفت علوم، دانشمندان بزرگ بر عجز خود اعتراف دارند و آلکسیس کارلها کتاب «انسان موجود ناشناخته» و کورسی مورسون ها کتاب «انسان راز ناشناخته» را نوشته اند-م.

13- مقصود از سه موضع تاریک: 1- تاریکی مشیمه که در عرف عام، به آن جفت بچه می گویند که بهنگام ولادت همراه وی متولد می شود. 2- تاریکی رحم. 3- تاریکی شکم، که این سه به ترتیب یکی پس از دیگر جنین را در میان گرفته اند-م.

14- إِنَّمَا امره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون.

15- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّا ذُكِّرُوا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً .

- دهر، آیه های 1-5.

16- وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ .

- ذاریات، آیه های 47-48.

17- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً .

- بقره، آیه 22.

18- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً أَحْيَاءً وَأَمْواتاً .

- مرسلات، آیه های 25-26.

19- قیر یکی از صدها مشتقات نفتی است، شاید مقصود مصنّف نوع دیگری از قیر باشد!-م.

20- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعِينِ .

- دخان، آیه 38.

21- البته در سوره های مخصوصی چنین است اگر نه به طور مطلق همه سوره ها این طور نیست-م.

22- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ .

-بروج، آیه 1.

23- وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ .

ص: 484

-طارق، آیه های 1-2.

24- وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ .

-ذاریات آیه 6.

25- وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا .

-شمس، آیه 5.

26- وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا .

-شمس، آیه های 1-2.

27- فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ .

-تکویر، آیه های 15-16.

28- وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى .

-نجم، آیه 1.

29- فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ .

-واقعه، آیه های 75-76.

30- يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ...

-آل عمران، آیه 191.

31- وويل لمن قرء هذه الآية ثم مسح بها سبلته.

32- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ .

-انبیاء، آیه 32.

33- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا .

-انبیاء، آیه 32.

34- وَ بَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا .

-نبأ، آية 13.

35- أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا. .

-نازعات، آية 27-28.

36- وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ. .

-أنعام، آية 76.

ص: 485

پیامبر خدا(ص) فرمود: «زیاد یاد کنید در هم شکننده لذتها را(1)» معنای سخن پیامبر(ص) آن است که با یاد مرگ، لذتها را تیره کنید تا اعتماد شما به لذتهای دنیا از بین برود.

و نیز فرمود: اگر چهارپایان به آنچه فرزند آدم در باره مردن، آگاهی دارد، آگاه می شدند، دیگر شما گوشت حیوان فربهی نمی توانستید بخورید(2).

یکی از اصحاب پرسید: یا رسول الله آیا کسی با شهدا محشور می شود؟ فرمود: آری، آن کسی که در شبانه روزی بیست مرتبه مرگ را یاد کند(3). علت این فضیلت آن است که یاد مرگ باعث دوری از دنیا می شود و انسان را برای آخرت آماده می کند، و غفلت از مرگ موجب غرق شدن در شهوتهای مادی می شود.

و آن گرامی فرمود: مرگ ار مغانی برای مؤمن است(4)، زیرا دنیا زندان مؤمن است و او همواره به خاطر ریاضت نفس و مبارزه با شهوات و کشمکش و دفاع از شیطان در رنج است، مرگ باعث آزادی او از عذاب است و آزادی در حقیقت هدیه ای سربسته است که به شکل نعمتهای ابدی به او می رسد.

و نیز فرمود: مردن کفاره ای است برای شخص مسلمان(5). مقصود از مسلمان واقعی، مؤمن راستین است که مردم از دست و زبانش ایمن باشند و دارای خلق و خوی مؤمنان باشد.

بعضی نقل کرده اند که پیامبر خدا(ص) به مجلسی گذرش افتاد که

صدای خنده بلند بود، فرمود: انجمن خود را با یاد تیره کننده لذتها در آمیزید. عرض کردند: تیره کننده لذتها چیست؟ فرمود: مرگ(6).

و آن بزرگوار فرمود: مرگ را یاد کنید که یاد مرگ گناهان را از بین می برد، و باعث پارسایی در دنیا می شود(7).

و باز فرمود: مرگ برای پند و اندرز دادن بس است(8)! پیامبر خدا(ص) به طرف مسجد می رفت، ناگاه گروهی را دید که با هم حرف می زدند و می خندند. فرمود: به یاد مرگ باشید، هان به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، اگر هر آنچه را من می دانم شما هم می دانستید، کم می خندیدید و زیاد می گریستید(9)! در خدمت پیامبر(ص) از مردی یاد کردند و او را ستودند، فرمود: این رفیق شما نسبت به یاد مرگ چگونه بود؟ گفتند: ما به خاطر نداریم که او را به یاد مرگ دیده باشیم، فرمود: پس رفیق شما شایسته این ستایشها نیست(10)! یکی از بزرگان می گوید: مردی از انصار، از پیامبر خدا(ص) پرسید:

زیرکترین و گرامی ترین مردم کیست؟ فرمود: آن که از همه بیشتر مرگ را یاد کند، و آماده، مرگ باشد. آنانند زیرکان که هم شرافت دنیا را دارند و هم در آخرت بزرگ و بزرگوارند(11).

حسن گوید: مرگ دنیا را رسوا کرده است، برای هیچ خردمندی خوشی نگذاشته است. یکی از دانایان به مردی از دوستانش نوشت: ای برادر از مرگ در این دنیا بترس بیش از آن که به منزل دیگر منتقل شوی، و کسی از شما در آنجا آرزوی مرگ کند، و مرگ سراغش نیاید.

عمر بن عبد العزیز همواره جماعتی را در پیرامون خود جمع می کرد و آنها مرگ و قیامت را یاد می کردند و می گریستند بطوری که گویی در مقابل آنها جنازه ای است! یکی از بزرگان می گوید: دو چیز است که علاقه دنیا را از دل من برده

است: یکی یاد مرگ و دیگری حاضر شدن در برابر خدای عزّ و جلّ (برای حساب).

دیگری می گوید: هر که مرگ را بشناسد، مصیبتها و گرفتاریهای دنیا بر او آسان می شود.

و باز می گوید: یاد مرگ دل‌های بیمناکان را بریده است، به خدا سوگند آنها را جز در حالت سرگردانی و بهت زدگی نمی بینی! حسن گوید: خردمندی را ندیدم مگر این که از مرگ او را بر حذر داشتم.

عمر بن عبد العزیز به یکی از دانشمندان گفت: مرا موعظه کن! آن دانشمند گفت: تو خواهی مرد! عرض کرد: بیشتر موعظه کن! گفت: هیچ يك از پدران تو تا آدم وجود ندارد که تلخی مرگ را نچشیده باشد و اکنون نوبت تو است.

وی از شنیدن این سخن به گریه درآمد.

دیگری می گوید: این مرگ، بر مردم مرفّه، رفاه را تیره می کند، پس رفاهی را بجوید که مرگ در آن نباشد.

از بزرگی پرسیدند: آیا مردن را دوست داری؟ گفت: خیر. گفتند: چرا؟ گفت: اگر به يك انسان بدی کرده باشم نمی خواهم با او روبرو شوم، پس چگونه بخوام با خدا روبرو شوم در صورتی که معصیت او را کرده ام! بدان که مرگ، هول و هراس دارد و خطرناک است، و غفلت مردم از آن، به دلیل آن است که کمتر در اندیشه مرگ اند و کمتر آن را یاد می کنند، و کسانی هم که به یاد مرگ هستند با دل فارغ یاد نمی کنند بلکه دل مشغول شهوتهای دنیا بوده، و یاد مرگ در آن دل اثر نمی کند، راه درست آن است که انسان دلش را از هر چیز بجز یاد مرگ تهی کند. آن مرگی که پیش روی اوست، مانند مسافری که در بیابان خطرناک و یا در دریایی، حرکت می کند، جز در باره سفرش به چیزی نمی اندیشد، پس اگر یاد مرگ در دل او نشیند، شاید مؤثر باشد، و در این صورت از خوشی و دل‌بستگی به دنیا کاسته شود و دلش بشکند، و

روشنترین راه آن است که بیشتر به یاد مرگ امثال و اقربان خود باشد که پیش از وی از این دنیا رفته اند، مردن آنها را وزیر خاک تیره قرار گرفتنشان را یاد کند، و همچنین وضع آنها را در پست و مقامی که داشتند و حالات آنها را به خاطر آورد، و بنگرد که چگونه خاک صورت زیبایشان را نابود ساخته است و چگونه اعضای بدن آنها در دل قبرها از هم پاشیده و زنهایشان بیوه و فرزندانشان یتیم و اموالشان تار و مار و مسجدها و انجمن ها از ایشان خالی و آثارشان گسسته شده است! پس هر چه يك يك افراد را بیشتر یاد کند و در دلش حالت، و کیفیت مردن او را به خاطر آورد، و چهره شاداب او، و رفت و شد، آرمان زندگی و ادامه حیات، و فراموشی او از مردن، و فریب خوردنش به امکانات موجود، و اعتمادش به نیرو و جوانی و علاقه اش به خندیدن و بازی کردن، و غفلت از مرگ حتمی و هلاکت قطعی که در پیش روی او بوده، به یاد آورد. و هم اینکه او چگونه رفت و آمد می کرد، و اکنون پاهایش و مفاصلش از هم پاشیده است، و چگونه حرف می زد و حالا کرمها زبانش را خورده اند، و چگونه می خندید، در حالی که خاک دندانهایش را نابود ساخته، و چگونه نیازمندیهای خود را يك جا برای بیست سال فراهم می کرد، در صورتی که بیش از يك ماه به مردنش نمانده بود، و او غافل از هدف آفرینشش؛ تا این که مرگ سر وقت بدون حساب قبلی می رسد و حقیقت بر او کشف می شود، و به گوشش این ندا می رسد که بهشت یا آتش دوزخ! آنگاه تو به خود می نگری که تو نیز مانند ایشان و چون ایشان در غفلتی و سرانجام کار تو نیز بسان سرانجام آنهاست! ابو درداء می گوید: هر گاه به یاد مرده ها افتادی خود را مانند آنها بدان! گویند: خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد! بنا بر این چنین فکر و اندیشه با رفتن به قبرستان و دیدن بیماران باعث تجدید خاطره مرگ می شود و این خاطره در دل به طوری مؤثر می افتد که همیشه مرگ جلو چشم است، و امید آمادگی برای مرگ و دوری از سرای فریب می رود، اگر نه تنها با ظاهر دل و

لقلقةً زبان، برای ترس و هشدار کم فایده است، و هر گاه دل به چیزی از دنیا خوش شد، سزاوار است که در همان حال به یاد آورد که ناگزیر از جدایی و ترك دنیاست! گویند: یکی از بزرگان روزی به سرای خود نگاهی کرد، و زیبایی آن خیلی باعث شگفتی او شد، شروع کرد به گریه و گفت: به خدا سوگند، اگر مردن نبود، به تو دلخوش می شدم و اگر نبود که سرانجام به تنگنای قبر دچار می شدم، چشمم به تو روشن بود! آنگاه با صدای بلند گریه سختی کرد!

یاد مرگ

1- أكثروا ذكر هادم اللذات معناه نغصوا بذكره اللذات حتى ينقطع ركونكم إليها.

2- لو تعلم البهائم من الموت ما يعلم ابن آدم ما أكلتم منها سمينا.

-کنایه از اینکه حیوانات از قبیل گوسفند از یاد مرگ، لاغر می شوند و پر خوری و لذایذ حیوانی خود را ترك می کنند، تا چه رسد به تو که انسانی، و می دانی که مردن حتمی است-م.

3- سأله بعضهم فقال: يا رسول الله هل يحشر مع الشهداء أحد قال: نعم من يذكر الموت في اليوم و الليلة عشرين مرة.

4- تحفة المؤمن الموت.

5- الموت كفارة لكل مسلم.

6- مرّ بمجلس قد استعلاه الضحك فقال: شوبوا مجلسكم بذكر مكدر اللذات قالوا: و ما مكدر اللذات قال: الموت.

7- أكثروا من ذكر الموت فإنه يمحص الذنوب و يزهّد في الدنيا.

8- كفى بالموت واعظا.

9- خرج رسول الله (ص) الى المسجد فإذا قوم يتحدّثون و يضحكون قال: أذكروا الموت أما و الذي نفسى بيده لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

10- ذكر عند رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم رجل فأحسنوا الثناء عليه فقال: كيف كان ذكر صاحبكم للموت قالوا: ما كتنا نكاد نسمع يذكر الموت قال: فإن صاحبكم ليس هناك.

11- سأل رجل من الأنصار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: من أكيس الناس وأكرم الناس؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: أكثرهم ذكرا للموت وأشدّهم استعدادا له أولئك هم الأكياس ذهبوا بشرف الدنيا وكرامة الآخرة.

ص: 491

پیامبر خدا(ص) به عبد الله بن عمر فرمود: هر گاه بامداد کردی، به فکر شامگاه نباش، و هر گاه به شب رسیدی، سخن از بامداد مگو! و از زندگی برای مرگ، و از تندرستیت برای روز بیماری خود بهره گیری کن، زیرا تو ای عبد الله چه می دانی که فردا چه نام داری. (1) و آن گرامی فرمود: بیش از هر چیز برای شما از دو چیز می ترسم: پیروی هوای نفس و آرزوی طولانی، اما پیروی هوی باعث انحراف از حق می شود و آرزوی طولانی باعث محبت دنیاست، بدانید که خدای تعالی دنیا را هم به آن که دوست می دارد و هم به آن که دشمن می دارد، مرحمت می کند، و اگر بنده ای را دوست داشته باشد به او ایمان می بخشد، بدانید که دنیا و آخرت هر کدام فرزندانان دارد، بنا بر این از فرزندان آخرت باشید، نه از فرزندان دنیا، بدانید که دنیا پشت کرده و می رود، و بدانید که آخرت رو کرده و می آید، بدانید که شما در روز عمل قرار گرفته اید که در آن جای حساب نیست، و بدانید که نزدیک است در روز حساب قرار بگیرید، که در آن عملی در کار نیست. (2) یکی از بزرگان می گوید: رسول خدا(ص) شامگاهی به جمعی از مردم برخورد و فرمود: ای مردم آیا از خدا شرم نمی کنید؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: جمع می کنید آنچه را نمی خورید، و آرزو می کنید آنچه را به دست نمی آورید، و بنا می کنید خانه هایی را که ساکن نمی شوید (3)!!

ابو سعید خدری گوید: اسامه بن زید، کنیزی را به صد دینار به مدّت یکماه خرید، شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود: آیا از اسامه تعجب نمی کنید که يك ماهه معامله می کند؟ چه اسامه بن زید آرزوی طولانی دارد، به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، چشمم را نمی گردانم مگر اینکه تصور می کنم پلکهای چشمم بهم نرسیده خداوند قبض روحم خواهد فرمود، و چشمم را نمی گشایم مگر اینکه فکر می کنم که آیا می توانم ببندم پیش از آن که قبض روح شوم؟ و لقمه ای را بر نمی دارم مگر این که گمان می برم، به آسانی فرو نمی برم مگر اینکه گلوگیر می شوم! آنگاه فرمود: ای فرزندان آدم اگر عاقلید، خود را از مردگان بدانید، پس به خدایی سوگند که جان من در دست قدرت اوست همانا شما را وعده ای که داده اند فرا خواهد رسید، و شما ناتوان نیستید(4).

آورده اند که پیامبر(ص) سه ترکه چوب به دست گرفت، یکی را در پیش رو و دیگری را در پهلوئی خود کاشت، اما سوّمی را دور انداخت، و فرمود:

آیا می دانید که این چه بود؟ گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: این چوب خود انسان است، و آن دیگری اجل آدمی است و اما سوّمی آرزو است که فرزند آدم را به خود مشغول می کند و اجلس پیش از آرزو او را فرا می گیرد. (5) پیامبر(ص) فرمود: فرزند آدم از روزی که روی پایش ایستاده، در کنارش نود و نه بلا، نیز ایستاده اند، اگر تیر بلاها که او را هدف گیری کرده اند، به خطا روند، او به پیری خواهد رسید. (6) ابن مسعود گوید: انسان و اطرافش را این گرفتاریها به سرعت گرفته اند و پیری نیز به دنبال آنها و آرزو نیز در پی پیری! پس او آرزو می کشد، و گرفتاریها به طرف او حمله و روند، پس او را بازداشت کرده و می گیرند، و اگر تیر بلاها هم به خطا روند، پیری او را در حالی از پا درمی آورد که چشمش در پی آرزوست.

پیامبر(ص) فرمود: فرزند آدم پیر می شود و دو چیز در وجود او جوان می شوند: حرص و آرزو(7)!

آورده اند که عیسی بن مریم (ع) نشسته بود و پیرمردی مشغول بیل زدن بود و زمین را می کند، عیسی (ع) گفت: بار خدایا از دل او آرزو را بیرون کن! پیرمرد با شنیدن این حرف بیل را يك طرف انداخت و خوابید، ساعتی گذشت. عیسی (ع) عرض کرد: بار الها آرزو را به او باز گردان، دوباره پیرمرد بلند شد و شروع به کار کرد، حضرت عیسی (ع) از علت پرسید؛ جواب داد: وقتی که من مشغول کار بودم، نفسم به من گفت: تا کی کار می کنی تو پیرمرد افتاده ای! این بود که بیل را انداختم و خوابیدم، بعد دوباره نفسم گفت: به خدا سوگند که تو تا وقتی که هستی احتیاج به زندگی داری، این بود که بیل را برداشتم.

پیامبر خدا (ص) فرمود: آیا همه شما دوست دارید که وارد بهشت شوید؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آرزویتان را کوتاه و اجلهایتان را مقابل چشمانتان قرار دهید، و از خداوند چنان که شایسته است، شرم کنید. (8) رسول خدا (ص) در دعایش همواره عرض می کرد: خدایا به تو پناه می برم از دست دنیایی که مانع خیر آخرت باشد، و از آن زندگی که مانع خیر مردن باشد، و پناه می برم به تو از آرزویی که مانع عمل خیر است. (9) یکی از بزرگان می گوید: اگر می دانستم کی اجلم فرا می رسد، از اینکه عاقلم را از دست بدهم، بیمناک می شدم! لیکن خداوند بر ما بندگان ممت نهاده است که از مرگ غافل باشیم، و اگر این غفلت نبود، زندگی بر مردم خوش نمی بود، و بازارها بر پا نبود.

سلمان فارسی که خدایش از او راضی باد! می گوید: سه چیز مرا به شگفت آورد تا آنجا که مرا به خنده واداشت: آن کسی که آرزومند دنیا است، در صورتی که مرگ او را می طلبد، و آن که از مرگ غافل است، اما مرگ از او فراموش نمی کند، و شخصی که از خوشحالی زیاد، می خندد، اما نمی داند که پروردگار عالم از او راضی است یا ناراضی! و سه چیز مرا به حدی غمگین ساخت که به گریه افتادم: دوری و غم جدایی پیامبر (ص)، هول و هراس قیامت

یکی از بزرگان می گوید: پارسایی در دنیا، کوتاهی آرمان و آرزوست نه خوردن خوراک ساده و پوشیدن لباس خشن! حسن می گوید: مرگ به موهای پیشانی شما بسته است، و دنیا به پشت شما چون کوله باری پیچیده است.

عمر بن عبد العزیز در خطبه ای گفت: هر سفری ناگزیر توشه ای لازم دارد، پس شما هم، تقوا را برای سفر آخرتتان از دنیا توشه بردارید، و همچون کسی باشید که پاداش و کیفری را که خداوند آماده ساخته است، به چشم می بیند، مشتاقانه عمل کنید، و بترسید، فرصت زیادی برای شما نمانده است. تا قساوت قلب شما را فرا گیرد، و مطیع دشمنان باشید، زیرا به خدا سوگند، گسترده نخواهد بود آرزوی آن کسی که نمی داند پس از شب صبحی دارد و پس از صبح به شب می رسد، یا نه! و چه بسا که در همان میان هدف هجوم تیرهای مرگ شود، و چقدر اشخاصی را من و شما دیده ایم که مغرور و فریفته دنیا بوده اند. و دنیا آنها را نابود کرده است، و تنها آن کسی شادمان است که مطمئن به نجات از عذاب الهی باشد، و تنها آن کسی خوشحال است که از هول و هراس روز قیامت ایمن باشد.

یکی از بزرگان به دوستش در نامه ای نوشت: غم دنیا طولانی و مرگ در چند قدمی انسان است و کاهش هر روز از عمر انسان، سهمی از مرگ او را دارد، و فرسایش جسم او، قدمی به طرف مردن است. پس پیش از آن که اعلام رفتن کنی در عمل بشتاب! یکی از بزرگان می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: ای فریفته به تندرستی طولانی خود آیا هیچ مرده ای را ندیده ای که بیمار نشده بمیرد؟ ای فریب خورده به فرصت طولانی، آیا کسی را ندیده ای که بدون آمادگی قبلی یکباره دستخوش مرگ باشد؟ برآستی تو اگر در باره طول عمرت بیندیشی، خواهی دید

که لذت‌های گذشته را فراموش کرده‌ای، آیا به تندرستی مغرورید؟ و یا به عافیت طولانی شادمانید؟ یا از مردن ایمنید؟ که فرشته مرگ وقتی که بیاید، نه ثروت و نه وابستگان زیاد نمی‌تواند جلو او را بگیرند! آیا نفهمیده‌ای که لحظه مردن، لحظه غم و غصه و پشیمانی از تقصیرات است! آنگاه می‌گفت: خدا بیامرزد آن بنده‌ای را که در باره خود بیندیشد پیش از آن که مرگ گریبان او را بگیرد.

آورده اند که سلیمان بن عبد الملك در مسجد الحرام بود، ناگاه سنگ نوشته‌ای را آوردند و او کسی را طلبید تا آن سنگ را بخواند، پس وهب بن منبه را آوردند و خواند: فرزند آدم اگر بدانی، باقیمانده عمرت نزدیک است، هر آینه در باره آرزوی طولانی خود، پارسا خواهی بود. و به افزایش عمل رغبت خواهی داشت، و از حرص و حيله گريت خواهی کاست، و فردا پشیمانی تو را درمی‌یابد، اگر پایت بلغزد، و خانواده کسانت تو را واگذارند، و فرزندان نزدیکت از تو جدا شوند و پدر و فامیل نزدیک از تو دور شوند، دیگر تو به دنیا بر نمی‌گردی و چیزی بر حسنات افزوده نمی‌شود. بنا بر این امروز برای روز قیامت - پیش از فرا رسیدن حسرت و پشیمانی - کار کن! پس سلیمان گریه زیادی کرد.

یکی از بزرگان به دوستش نوشت: سلام بر تو که به شکرانه دوستی تو! من حمد و سپاس خدایی را به جا می‌آورم که معبودی جز او نیست. اما بعد، من تو را هشدار می‌دهم، نسبت به انتقالت از سرای فرصت به سرای زیستت و پاداش اعمالت، که سرانجام پس از روی زمین، در زیر زمین قرار خواهی گرفت، دو فرشته نکیر و منکر به سراغت آمده تو را بنشانند اگر خدا با تو باشد، ترس و وحشتی و هیچ نیازی نخواهی داشت، و اگر جز این باشد پس پناه بخدا از آرمگاه بد، و خوابگاه تنگ! سپس ندای حشر به گوش تو برسد و در صور دمیده شود، و دستور قیام از طرف پروردگار برای تعیین وضع مردم صادر شود، و زمین از اهلس و آسمان از ساکنانش تهی شود، آنگاه رازهای نهفته فاش و آتش دوزخ برافروخته، و ترازوهای سنجش برقرار شود، پیامبر و شهدا را بیاورند، و میان آنها به حق

داوری کنند و گویند سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، چه بسا افرادی رسوا و بسا کسانی که پوشیده اند، بعضی در هلاکت و برخی رستگارند، و بسا کسانی که در عذابند و گروهی که در رحمتند، پس ای کاش می دانستم حال من و تو آن روز چگونه است، این است آنچه باعث برهم زدن لذتها و بریدن شهوتها و کوتاهی آرزوها و بیداری خفتگان، و هشدار غفلت زدگان می شود.

خداوند ما و شما را بر این خطر بزرگ کمک و یاری کند و موقعیت دنیا و آخرت را همان طوری که در دل پرهیزگاران است در دل ما نیز قرار دهد.

عمر بن عبد العزیز خطبه ای ایراد کرد. پس از آن که حمد و ثنای الهی را بجا آورد، خطاب به مردم گفت: ای مردم شما را بیهوده نیافریده اند، و مهمل وانگذاشته اند، و محققا شما روزی باز می گردید. خداوند در آن روز همه را جمع می کند. تا میان شما داوری کند و خوب و بد را جدا سازد، پس آن بنده ای بیچاره و بدبخت است که خداوند او را از رحمتش که همه چیز را فرا گرفته و بهشتی که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است، محروم کند، و تنها برای کسانی فردا ایمن است که بیمناک بوده، تقوا داشته و اندک را به زیاد، و فانی را به باقی و بدبختی را به خوشبختی فروخته اند. آیا نمی بینید که در میان گذشتگان گروهی در هلاکتند، و پس از شما گروهی را جاودانه به جای خود خواهند گذاشت. آیا شما نمی بینید که هر روز بامداد، و شامگاه گروهی رهسپار به جانب خدا را تشییع می کنید، که مرگشان فرا رسیده و آرزوهایشان قطع شده است و آنها را در زیر خاک تیره بدون بستر و بالش نرم می گذارید. از همه چیز بریده و از دوستان جدا و رو در روی حساب قرار گرفته اند! سوگند به خدا من این سخن را به آن خاطر نمی گویم که در شما گناهان بیشتر از خودم سراغ دارم، و لیکن اینها سنتهای عادلانه الهی است که ما را امر به طاعت و نهی از معصیتش فرموده است، و من برای خود، و شما طلب مغفرت می کنم، آنگاه آستینش را روی صورتش گذاشت و شروع کرد به گریه کردن آنقدر گریست که محاسنش تر شد، و دیگر به آن

یکی از بزرگان می گوید: هر کس از وعده مجازات بترسد، آرزوهای درازش کوتاه می شود و هر کس آرزوی طولانی داشته باشد، در عمل ناتوان خواهد بود، محققا آنچه باید بیاید نزدیک است! بدان که هر چه باعث اعراض تو از پروردگارت شود برای تو بد است، و بدان که تمام مردم دنیا سرانجام از اهل قبورند و بر آنچه بجا می گذارند پشیمان و بر آنچه پیش می فرستند شادمانند، و بر آنچه اهل قبور پشیمانند اهل دنیا بر سر آن در ستیزند و بر يك دیگر سبقت می گیرند! یکی از بزرگان می گفت: بسا کاخهای آباد و مستحکم که بزودی ویران شوند و بسا کسی که مقیم در آنهاست و به آن دل بسته است که بزودی کوچ می کند، پس با بهترین چیزهایی که در اختیار دارید، بار سفر را نیکو ببندید. و توشه بردارید. که بهترین توشه ها تقواست! برآستی دنیا همچون سایه است، می آید و می رود، و در آن میان فرزندان آدم بر دیگران سبقت می گیرد و چشمش به دنیا روشن است، که ناگهان خداوند او را به مردن دعوت می کند و با تیر مرگ هدفش می سازد و آثار او را سلب و دنیای او را می گیرد و به گروهی دیگر با همه ساخته های او، وامی گذارد، و معنای این سخن آن است که دنیا آنقدر که زیان دارد خوشی ندارد، اندکی شادمان است اما فراوان اندوهناک! یکی از بزرگان می گفت: کجایند زیبارویان که چهره زیبایشان در جوانی باعث غرور آنها بود کجایند آن پادشاهانی که شهرها ساختند و قلعه ها استوار کردند، روزگار آنان را خوار کرد و چه زود در تاریکیهای قبر گرفتار آمدند.

طول امل و سبب آن و فضیلت قصر امل

1- إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء، وإذا أمسيت فلا تحدث نفسك بالصباح، وخذ من حياتك لموتك و من صحتك لسقمك فإتاك يا عبد الله ما تدري ما اسمك غدا.

(-كنايه از اينكه شايد در زمرة مردگان و يا جزء بيماران باشى -م).

2- إنَّ أشدَّ ما أخاف عليكم إثنين أتباع الهوى و طول الأمل فأما أتباع الهوى فإنه يعدل عن الحق و أمّا طول الأمل فإنه الحبّ للدنيا ألا إنَّ الله تعالى يعطي الدنيا لمن يحبّ و يبغض و اذا أحبّ عبدا أعطاه الايمان ألا إنَّ للدنيا أبناء و للآخرة أبناء فكونوا من أبناء الآخرة و لا تكونوا من أبناء الدنيا ألا إنَّ الدنيا قد ارتحلت موليّة ألا إنَّ الآخرة قد ارتحلت مقبلة ألا و إنكم في يوم عمل ليس فيه حساب ألا و إنكم يوشك أن تكونوا في يوم الحساب ليس فيه عمل.

-نظير اين سخن با اندك تفاوتى در عبارات، از امام امير المؤمنين(ع) در نهج البلاغه آمده است-م.

3- اطلع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ذات عشية إلى الناس فقال: أيها الناس أما تستحيون من الله قالوا: و ما ذاك يا رسول الله. قال: تجمعون مالا تأكلون و تأملون مالا تدركون و تبنون مالا تسكنون.

4- اشترى أسامة بن زيد وليدة بمائة دينار الى شهر فسمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: ألا تعجبون من أسامة المشتري إلى شهر إنَّ أسامة بن زيد لطويل الأمل و الذى نفسى بيده ما طرفت عيناي إلا ظننت أن شفرای لا يلتقيان حتى يقبض الله روحى و لا رفعت طرفى فظننت أنى واضعه حتى أقبض و لا- لقمتم لقمة إلا- ظننت أنى لا أسيغها حتى أغص بها ثم قال: يا بنى آدم إن كنتم تعقلون فعدّوا أنفسكم من الموتى فو الذى نفسى بيده إنما توعدون لآت و ما أنتم بمعجزين.

5- أخذ ثلاثة أعواد فغرس عودا بين يديه و الآخر الى جنبه و أمّا الثالث فأبعده و قال: هل تدرون ما هذا؟ قالوا: الله و رسوله أعلم قال: هذا الإنسان و هذا الأجل و هذا الأمل يتعاطاه ابن آدم و يختلجه الأجل دون الأمل.

6- مثل ابن آدم و إلى جنبه تسع و تسعون منية إن أخطأته المنايا وقع في الهرم.

7- يهرم ابن آدم و تشبّ منه اثنتان: الحرص و الأمل.

8- أكلكم يحب أن يدخل الجنة قالوا: نعم يا رسول الله قال: قصّروا من الأمل و ثبتوا آجالكم بين أبصاركم و استحيوا من الله حق الحياء.

9- اللهمّ إنى أعوذ بك من دنيا تمنع خير الآخرة و من حيوة تمنع خير الممات و أعوذ بك من أمل يمنع خير العمل.

بدان که طول امل دو علت دارد: یکی نادانی و دیگری دنیا دوستی، اما دنیا دوستی چنین است که وقتی انسان با دنیا و شهوتها و لذتها و دل‌بستگیهای دنیا انس گرفت، جدایی از آنها بر دلش سنگینی می‌کند و قلبش از یاد مرگ سرباز می‌زند همان مرگی که سبب جدایی از دنیا است، و هر چه را که انسان خوش نداشته باشد پس می‌زند، و آدمی با آرمانهای بیهوده همواره چیزی را آرزو می‌کند که مطابق میل اوست و بقای در دنیا مطابق خواست اوست، پس همواره چنان می‌پندارد، و دار دنیا را بقا تصور کرده در پیرامون وسایل دنیا و آنچه از مال، خانواده، منزل، دوستان و وسیله سواری و دیگر وسایل مورد نیاز، می‌اندیشد، پس دلش بر این اندیشه متمرکز شده و از یاد مرگ باز می‌ماند و هرگز به آن نزدیک نمی‌شود، و اگر گاهی بر قلبش جریان مرگ و نیاز به آمادگی برای مرگ خطور کند، امروز و فردا می‌کند و خود را به آینده وعده می‌دهد و می‌گوید: هنوز روزها در پیش داری، بزرگ می‌شوی و توبه می‌کنی، وقتی هم که بزرگ می‌شود می‌گوید: تا پیر شوی! و وقتی که پیر شد می‌گوید: وقتی که از ساختن این سرا و عمارت، این زمین و باغ خلاص شوم و از این سفر بازگردم، و یا از دامادی و عروسی این فرزندم و جهازیۀ او فارغ شوم، و برای او خانه ای تهیه کنم، و از ستیز فلان دشمن که با من درگیر است رها شوم! همواره امروز و فردا می‌به تأخیر می‌اندازد، هنوز وارد يك کاری نشده است و سرگرم پایان دادن آن است که ده

کار دیگر پیدا می شود، و همین طور کم کم امروز را به فردا وامی گذارد و هر کاری را به کار دیگر بلکه به کارهای دیگر می کشاند، تا اینکه مرگ او را نابهنگام می رباید (1) آنگاه است که غمش طولانی و تأثرش فراوان باشد. که بیشترین فریاد اهل دوزخ از دست این امروز و فرداهاست! می گویند وای بر ما از دست امروز و فردا، و امروز و فردا گوینده بیچاره نمی داند که امروز را وعده فردا می دهد، فردا نیز همین حالت را دارد. بلکه با گذشت زمان قویتر و ریشه دارتر می شود در صورتی که او گمان می برد که برای دوستدار و پاسدار دنیا فراغتی هست، هیئات! هرگز کسی از دنیا فارغ نشد مگر به یکباره آن را ترك کرد، چنان که شاعر عرب گفته است:

هیچ کسی نیاز خود را از دنیا برنیآورد* و هیچ گاه نیازی برآورده نشده که نیاز دیگری در پی نیآورد. (2) ریشه تمام این آرزوها حب دنیا و انس به دنیاست و غفلت از بیان پیامبر (ص): هر چه را می خواهی دوست بدار که سرانجام از آن جدا خواهی شد. (3) اما نادانی چنین است که انسان متکی به جوانی خود بوده و مرگ را با وجود جوانی بعید می داند و بیچاره فکر نمی کند که اگر افراد پیر شهر و دیارش را بشمارد، کمتر از ده نفرند، و این خود دلیل آن است که مرگ در جوانی بیشتر سراغ آنها آمده و در نتیجه کمتر مانده اند و تا يك پیر می میرد، هزاران کودک و جوان می میرد، و گاهی به دلیل تندرستی، مرگ را بعید می شمارد و نمی داند که بعید نیست و اگر مرگ ناگهانی بعید باشد، بیماری ناگهانی بعید نیست و تمام بیماریها ناگهانی است، و انسان وقتی هم که بیمار شد، مردن، دور نیست. و اگر این آدم غفلت زده بیندیشد و بداند که مرگ وقت معینی ندارد، جوانی، میان سالی، پیری، تابستان، زمستان، پاییز و بهار، در شب یا روز! درکش بیشتر شده و برای مرگ آماده می شود، ولیکن نادانی و ناآگاهی به این امور و از طرفی حب دنیا او را به آرزوی طولانی و به غفلت از نزدیکی مرگ وامی دارند و با اینکه

مرگ را در پیش رو دارد، مردن خود را باور ندارد، و همیشه گمان می کند که جنازه ها را تشییع می کند و تشییع جنازه خود را باور نمی دارد، زیرا این امور را زیاد دیده و انس گرفته است. او مردن دیگران را می بیند اما با مردن خود انسی نگرفته و گمانی چنان نیز ندارد، چون مرگ او اتفاق نیفتاده است و هنگامی هم که اتفاق بیفتد، دیگر بار اتفاق نمی افتد چه آن اولین و آخرین بار می میرد! و راه چاره آن است که خود را با دیگران مقایسه کند و بداند که ناگزیر روزی جنازه او را حمل و در قبرش دفن کنند، و شاید خشتی را که با آن لحدش را می پوشانند، زده شده و آماده باشد، و او نمی داند و امروز و فردا کردنش نادانی محض است! حال که دانستی علت طول امل نادانی و حبّ دنیاست، اکنون راه علاج این بیماری را بشنو! اما نادانی را وسیله اندیشه صحیح از دلی آگاه و با شنیدن موعظه و حکمت برخاسته از دل‌های پاک می شود برطرف کرد.

اما علاج حبّ آن است که باید محبت دنیا را از دل بیرون برد و این کاری است دشوار! و آن درد سختی است که اولین و آخرین از معالجه آن در مانده اند، و هیچ راه چاره ای ندارد، جز ایمان به روز قیامت، و باور داشتن کیفر سخت و پاداش فراوان در عالم آخرت، و هر گاه چنین یقینی در دل حاصل شد، محبت دنیا از دل بیرون می رود. زیرا محبت زیاد است که محبت کم را از بین می برد، وقتی که انسان پستی دنیا و ارزش آخرت را بداند دیگر از توجه به دنیا خودداری می کند هر چند که تمام سلطنت دنیا را از مشرق تا مغرب به او واگذارند، چرا نکنند، در حالی که برای هر بنده ای جز به مقدار اندک از زندگی آنهم توأم با رنج و ملال در دنیا میسر نیست، پس چگونه به دنیا شادمان و یا با وجود ایمان به آخرت، دل به محبت دنیا بسپارد، از خدا درخواست می کنیم که دنیا را چنان که به بندگان صالحش نمایانده است به ما بنمایاند! و هیچ راه چاره ای در باور داشت قبلی مرگ مانند توجه به امثال و اقاربی

که می میرند وجود ندارد، و این که چگونه مرگ نابهنگام بر آنها نازل شده است، اما کسی که آمادگی داشته باشد به رستگاری والایی رسد، و کسی که فریفته آرمانهای طولانی باشد، دچار زبانی سخت شود.

انسان در هر لحظه باید به اطراف و اعضای خود بنگرد، و بیندیشد که چگونه استخوانهایش از هم بگسلد و کرمها نخست حدقه راست چشم، و بعد حدقه چشم چپش را می خورند و هیچ عضوی در بدنش نمی ماند مگر اینکه طعمه کرمها می شود، و چیزی جز علم و عمل خالص برای خدا سودی به حال او ندارد، و همچنین در باره عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر و راجع به حشر و نشر و خطرات قیامت و بیم ضجه و بی تایی روز رستاخیز فکر کند، چنین فکر و اندیشه هاست که یاد مرگ را در دلش تازه و او را برای پذیرش آن آماده و مستعد می کند.

علت آرزوی دراز و درمان آن

1- به قول بزرگی: ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد! او یا به گفته سخندان پارسی گوی:

طمع کرده بودم که کرمان خرم *** که ناگه بخوردند کرمان سرم!-م.

2- فما قضی أحد منها لبانته *** و الا انتهى أرب منها إلى أرب

3- أحب ما أحببت فإتاك مفارقة.

-قبلا داشتیم که جبرئیل موعظی را به پیامبر (ص) عرضه داشت، و از آن جمله این فراز بود-م.

ص: 503

بدان که مردم در این جهت متفاوتند، بعضی از مردم آرزوی جاودانگی دارند، و همیشه می خواهند بمانند، چنان که خداوند متعال فرموده است: «...آیا یکی از ایشان دوست دارد که هزار سال عمر کند. (1)» و دسته ای آرزوی ماندن تا زمان پیری را دارند یعنی تا آخرین مدت عمری که دیده اند، و چنین افرادی به دنیا سخت دل بسته اند.

پیامبر خدا(ص) فرمود: پیر- اگر چه از پیری استخوانهای گردنش کج شده باشد- باز هم در طلب دنیا جوان است، جز کسانی که خدا ترسند و آنان اندکند. (2) و گروهی از مردم آرزوی يك ساله دارند، و به بیشتر از آن نمی اندیشند، و در سال بعد، زندگی خود را مسلم نمی دانند، اما این قبیل افراد تابستان برای زمستان و در زمستان برای تابستان تدارك می بینند، و هنگامی که به اندازه نیاز آن سال را فراهم کردند، مشغول عبادت می شوند، و بعضی آرمان خود را به يك شب و يك روز محدود می کنند و چنین کسی جز برای همان روز تدارك نمی بیند، و به فکر فردا نیست.

حضرت عیسی(ع) فرمود: در غم روزی فردا نباشید، پس اگر فردا جزء عمرتان باشد روزی شما همراه عمرتان خواهد رسید و اگر از عمرتان نباشد، پس در غم عمر دیگران نباشید!

پیامبر(ص) فرمود: -بالاتر از آن- بنده خدا هر گاه صبح کردی، به فکر شام نباش و هر گاه شام کردی، به فکر صبح مباش! (3) این بود طبقات مردم، و هر کدام نزد خدای متعال مقامی دارند.

دلیل کوتاهی آرزو، اقدام کردن بر کار خوب است، و هر کس ادعا کند که آرزویش کوتاه است، دروغگوست، زیرا این ادعا در اعمال شخص ظاهر می شود، و تنها علامت توفیق آن است که مرگ جلوی چشم باشد بدون لحظه ای غفلت از آن، و چنان کسی برای مرگی آماده می شود که در همان لحظه فرا می رسد، پس اگر تا شام زنده بود، خدا را شکر می کند که او را مهلت داده و خوشنود می شود که روزش را بیهوده تلف نکرده بلکه بهره برداری کرده و آن را برای خود اندوخته است، و بعد تا بامداد چنان رفتاری را از سر می گیرد، و همین طور وقتی که صبح کرد. و چنین حالتی برای کسی میسر نمی شود مگر آن که دلش را از علایق دنیا و هستی دنیا تهی کند و چنین کسی اگر بمیرد خوشبخت و کامیاب از دنیا رفته و اگر زنده بماند، بر حسن عمل و لذت مناجات خود، شادمان است، و مردن برای او سعادت، و زندگی باعث افزایش درجه و کرامت است، پس ای بیچاره! مرگ را باید به خاطر داشته باشی، زیرا تو در راه سرگرم شده ای و از خود غافل! شاید به سر منزل نزدیک شده و مسافت را طی کرده باشی، در حالی که تویی خبری! و نجات و پیروزی جز در سایه عمل- با استفاده از فرصتی که به هر کسی داده اند- ممکن نیست.

درجات مردم در درازی و کوتاهی آرزو

1- يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ .

-بقره، آیه 91.)

ص: 505

2- الشَّيْخُ شَابٌّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَإِنْ التَّفَّتْ تَرْقُوتَاهُ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا الَّذِينَ اتَّقَوْا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ.

3- أَعْلَىٰ مِنْ ذَلِكَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ.

ص: 506

پیامبر(ص) فرمود: هیچ کس از شما انتظار نمی برد، مگر ثروتی را که باعث طغیان است، یا تنگدستی را که باعث فراموش کردن حق است. و یا بیماری را که باعث تباهی و یا پیری که باعث زمینگیری، و یا مرگی را که باعث رفتن از این دنیا است، و یا منتظر دجال است که دجال همان موجود شر غایب از انظار است که مردم منتظر آنند، و یا منتظر رستاخیز است که آن هنگامه ای دردناکتر و تلختر است(1)!. و آن بزرگوار، مردی را که پند می داد، فرمود: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار! جوانی را قبل از پیری، تندرستی را قبل از بیماری، توانگری را قبل از تنگدستی، و آسایش را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مردنت(2)!. و نیز فرمود: دو نعمتند که بیشتر مردم در مورد آنها زیان برده اند: تندرستی و آسودگی(3)، یعنی مردم، قدر آنها را نمی دانند و پس از اینکه از دست می روند، قدر می دانند!! و نیز آن بزرگوار فرمود: هر که بترسد، تند راه می رود، و آن که تند حرکت می کند، زود به منزل می رسد، بدانید که کالای الهی گران قیمت است و بدانید که کالای الهی همان بهشت است(4)!. و باز فرمود: معنی: «جاءت الراجفة، تتبعها الرادفة» یعنی مرگ با همه پیامدهایش فرا رسیده(5)!

پیامبر(ص) وقتی که از اصحابش غفلتی و یا حالت فریفتگی به دنیا می دید، با صدای بلند می فرمود: مرگ دیر یا زود، با شقاوت و یا با سعادت بر شما وارد خواهد شد. (6) و نیز فرمود: من بیم دهنده از عذابم، مردن دگرگون کننده زندگی و قیامت وعده حتمی است. (7) و آن بزرگوار فرمود: هر گاه نور ایمان وارد قلب شد، قلب باز می شود.

گفتند: یا رسول الله! آیا آن حالت نشانه ای دارد؟ فرمود: نشانه آن کناره گیری از سرای فریب، و توجه به سرای جاوید و آمادگی برای مرگ پیش از فرا رسیدن است. خدای متعال فرمود: «خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید، کدام نیکو کردار ترید» یعنی: کدام يك بیشتر به یاد مرگ بوده و آماده تر هستید، و بیم و ترستان بیشتر است. (8) گویند: هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه يك منادی فریاد می زند، ای مردم! کوچ، کوچ، کوچ! او مؤید این مطلب است قول خدای تعالی: «به راستی آن یکی از آن بزرگ هاست که بیم دهنده بشر است برای کسی از شما که بخواهد پیش رود یا باز ایستد» (9) یعنی: در مردن! یکی از بزرگان می گوید: عجله نکردن در هر کاری خوب است جز در کارهای آخرت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «... خودتان را فریب دادید...» گفته اند: با شهوتها و لذتها، «... و انتظار بردید...» یعنی: وسیله توبه و «...»

دچار تردید شدید...» یعنی شك کردید. «تا این که فرمان خدا فرا رسید» یعنی:

مرگ و «... و آرزوها شما را فریب داد» (10). «حسن (11) گوید: در برابر گرفتاریهای دنیا بایستید، تا راست و استوار باشید، که دنیا چند روز اندکی است و شما مسافرانی هستید که توقف کرده اید و نزدیک است که دستور حرکت برسد و بی تأمل پاسخ گوئید، بنا بر این بهترین

دیگری گوید: هیچ فردی از شما نیست که شب را صبح کند، جز اینکه، او، خود مهمان و مالش عاریه است، و مهمان باید کوچ کند، و مال عاریه به صاحبش برگردد.

کسی در هنگام بیماری حسن بصری که به مرگش انجامید، بر او وارد شد، حسن به او گفت: مرحبا، خوش آمدی، درود خدا بر شما و خداوند ما و شما را در بهشت جا دهد. این نشانه خوبی است اگر شما بردبار باشید و باور و یقین داشته باشید، اگر شما این خبر را با گوش بشنوید و از این گوش بیرون دهید، - خدا شما را بیمارزد- بهره ای از آن نخواهید برد! زیرا هر که پیامبر خدا (ص) را دید، آن بزرگوار را دید که صبح و شام در حالی گذرانند که نه خشتی روی خشت و نه نیی بر روی نی قرار داد، و لیکن برای آن حضرت هدفی مشخص شد که او نیز برای رسیدن به آن هدف، دامن همت بر کمر زد، [فرمود]: «شتاب! شتاب! زود! زود! به چه وسیله عروج می کنید و به کمال می رسید! خداوند کسی را بیمارزد که زندگی را يك لحظه قرار داده و پاره نانی خورده و لباس کهنه ای پوشیده، و [با فروتنی] به زمین چسبیده و در عبادت کوشا، و بر گناهی که از او سرزده گریان، و از کیفر گریزان، و طالب رحمت حق است تا وقتی که بر این منوال اجلش فرا رسيد. (12)» از بزرگی درخواست موعظه شد، فرمود: ای مرد! مبادا کثرت مردم در راه غلط تو را از خودسازی باز دارد، زیرا فرمان الهی [مربوط به تو] ویژه تو است نه آنها، و مگو اینجا می روم! و بیهوده روز بر تو بگذرد، زیرا آن فرمان الهی در مورد تو محفوظ است. و هرگز چیزی را برای جستن بهتر و نه برای دریافت نتیجه سریعتر از نیکی تازه در برابر گناهی انجام شده نخواهی یافت.

هان ای فرومایه آماده نبرد شو* و اگر چه تو شاهد لذتها باشی آیا جاودانه خواهی بود (13)؟

اقدام در كار

1- ما ينتظر أحدكم إلا غنى مطغيا أو فقرا منسيا أو مرضا مفسدا أو هرما مقيدا أو موتا مجهزا أو الدجال فالدجال شرّ غائب ينتظر، أو الساعة فالساعة أدهى وأمرّ.

2- لرجل يعظه: اغتتم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك.

3- نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس الصّحة و الفراغ.

4- من خاف أدلج و من أدلج بلغ المنزل ألا إن سلعة الله غالية ألا إن سلعة الله الجنة.

5- معنى جاءت الرّاجفة يتبعها الرّادفة جاء الموت بما فيه.

-نازعات، آيه هاى 7-8، چنین است: «يوم ترجف الرّاجفة تتبعها الرّادفة»-م.

6- أتتكم المنية راتبة لازمة إما بشقاوة وإما بسعادة.

7- أنا التّذير و الموت المغير و الساعة الموعد.

8- إن التور إذا دخل الصدر انفسح، فقيل له: هل لذلك علامة؟ فقال نعم، التّجافي عن دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزوله قال الله تعالى: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، اى أَيْكُمْ أَكْثَرَ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا و احسن له استعداد و اشد منه خوفا و حذرا.

-ملك، آية 3.

9- إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ .

-مدثر، آيه هاى 39-41.

10- فَتَنَّاكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصُّكُمْ وَ ارْتَبْتُمْ ... حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ .

-حديد، آية 14.

11- ظاهرا حسن بصرى است-م.

12- الوحا الوح النجا النجا على ما تعرجون فرحم الله امرء اجعل العيش عيشا واحدا فأكل كسرة و لبس خلقا و لصق بالأرض و اجتهد في العبادة و بكى على الخطيئة و هرب من العقوبة و ابتغى الرّحمة حتى يأتيه أجله على ذلك.

13- ألا أيّ هذا اللاتم احضر الوغى*** و إن تشهد اللدات هل أنت مخلد.

گویند: چون معاویه در آستانه مرگ قرار گرفت، گفت: مرا بنشانید، وقتی که نشست گفت: ای معاویه، حالا- بعد از پیری و افتادگی به یاد پروردگارت می افتی! بدان که این حالت و حالت جوانی هر دو شاخهٔ يك درختند! آورده اند که در آخرین خطبه ای که معاویه خواند، گفت: ای مردم هر کس آنچه کاشت، درو خواهد کرد، و من بر شما حکومت کردم، و پس از من هرگز بر شما حکومت نخواهد کرد مگر کسی که بدتر از من است، همان طوری که حاکم پیش از من بهتر از من بود، ای کاش من مردی از قبیلۀ قریش بودم و هرگز حکومتی بر مردم نداشتم.

و چون عبد الملك بن مروان در آستانهٔ مرگ قرار گرفت، روزی لباسشویی را بیرون شهر دمشق دید که جامه ای را با دست می پیچد و بعد روی سنگ می گذارد و می کوبد، با خود گفت: عبد الملك! به خدا سوگند کاش من لباسشوی بودم و از دسترنج خود، روز بروز می خوردم، و هرگز حکومت مردم را در دست نداشتم! این سخن به ابو حازم رسید، گفت: سپاس خدای را اینان را طوری قرار داده است که بهنگام مردن آرزوی مقامی را می کنند که ما داریم! به عبد الملك بن مروان در وقت بیماریش گفتند: خود را چگونه می بینی یا امیر المؤمنین؟ گفت: آن چنان که خدای متعال فرموده است: «و هر آینه بسوی

ما تنها آمدید، چنان که شما را اولین بار آفریدیم، و آنچه را که به دست آورده بودید پشت سرتان گذاشتید(1)...» فاطمه دختر عبد الملك زن عمر بن عبد العزيز گوید: شنیدم که عمر بن عبد العزيز در همان بیماری که به مرگ انجامید، می گفت: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. (2) و بعد خاموش شد، دیگر از او حرکت و سخنی نشنیدم، به وصیف گفتم: بین او خوابیده است؟ نگاه کرد و دید او از دنیا رفته است.

-وقتی که همین عمر بن عبد العزيز در آستانه مرگ قرار گرفت، گفتند: یا امیر المؤمنین آیا وصیتی دارید؟ گفت: من شما را از این حالت خودم بر حذر می دارم که همه شما هم ناگزیر از آنید! نقل کرده اند وقتی که بیماری عمر بن عبد العزيز سنگین شد، پزشکی آوردند، و پزشک وقتی به او نگاه کرد گفت: این مرد را در حالی می بینم که مسموم شده و زهر در بدن او کارگر افتاده است، و از مرگ در امان نمی بینم. عمر چشمهایش را باز کرد، و گفت: آن که مسموم هم نشده است، از مرگ در امان نیست، و هنگام مردن، گفت: مرا بنشانید، وقتی که نشانند، گفت: خدایا منم آن که هر امری کردی کوتاهی کردم و از هر چه نهی فرمودی، نافرمانی کردم! آورده اند که هارون الرشید، موقع مردن، کفن خویش را با دست خود، انتخاب و آماده کرد، و همواره به آن نگاه می کرد و می گفت: «مال و ثروتم مرا بی نیاز نکرد، و قدرت و سلطنتم از بین رفت. (3)» مأمون از خاکستر بستری درست کرده بود و روی آن می خوابید و می گفت: ای کسی که سلطنتت پایدار است رحم کن به کسی که سلطنتش ناپایدار است(4)! معتصم عباسی بهنگام مردن می گفت: اگر من می دانستم که عمر چنین کوتاه است، آنچه کردم، نمی کردم!

منتصر عباسی موقع مردن در میان بستر نگران بود، پرسیدند: تو را چه شده است؟ گفت: چیزی نیست جز اینکه هم دنیا از دستم رفت و هم آخرت! عمرو بن عاص موقع مردن به صندوقهای گوشه خانه که اموالش میان آنها بود نگاه می کرد و می گفت: چه کسی آنها را صاحب می شود، شاید من بهبودی یافتم! حجاج وقت مردنش می گفت: خدایا مرا بیمارزبا اینکه همه مردم عقیده دارند که تو مرا نمی آمرزی! یکی از بزرگان موقع مردن می گفت: خدایا همیشه من از تو می ترسیدم، اما امروز به تو امیدوارم! یکی را بهنگام مردن دیدند دارد می گرید، پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: من به خاطر دنیا زاری نمی کنم، بلکه به یاد نصیحت پیامبر (ص) افتادم که فرمود: بهره شما از دنیا بقدر توشه مسافری است. (5) یکی از بزرگان در وقت مردن بیهوش شد، وقتی که بیهوش آمد و چشمانش را گشود، گفت: سفرم طولانی و توشه ام اندک! یکی از بزرگان موقع مردن گریه می کرد، پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: به خاطر آیه ای از قرآن مجید: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** (6) یعنی:

خداوند فقط از پرهیزگاران می پذیرد.

گویند: یکی از پارسایان وقت احتضار، مرگ و جان کندهش سخت شد، پرسیدند: گویا تو، به زندگی زیاد علاقمندی؟ گفت: نه بلکه ورود بر خدا دشوار است! به یکی از بزرگان در وقت مردن گفتند: برای زن و بچه ات وصیتی نداری؟ گفت: من از خدا شرم دارم که زن و فرزندم را به غیر او بسپارم و دیگری را وصی قرار دهم! یکی از بزرگان در حال احتضار دید زنش گریه می کند، گفت: چرا گریه

می کنی؟ گفت: به حال تو گریه می کنم. گفت: اگر می خواهی گریه کنی به حال خودت گریه کن! که من چهل سال برای این حالت خویش گریسته ام.

به یکی از بزرگان در وقت مردن گفتند: ای بنده خدا در چه حالی؟ گفت: در حالی که از دنیا می روم، از دوستانم جدا و با اعمال بدم روبرویم!

مختصری از سخنان افراد مختصر

1- وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ .

-أنعام، آیه 94.

2- یعنی: آن است سرای آخرت، آن را برای کسانی قرار دادیم که روی زمین قصد برتری و فساد نداشتند، و انجام نیک از آن پرهیزگاران است. قصص، آیه 84.

3- مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ هَلَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ .

-الحاقه، آیه های 29-30.

4- در دعای جبّاران نیز شائبه خود خواهی و داعیه است، زیرا اولیای خدا در برابر قدرت نامتناهی او، خود را چیزی و کسی به حساب نمی آورند، تا چه رسد به مقایسه و اظهار سلطنت هر چند محدود و ناپایدار!-م.

5- أَنَّهُ يَكُونُ بَلِغَةً أَحَدَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَزَادِ رَاكِبٍ .

6- إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . .

-مائده، آیه 27.)

ص: 514

بدان که جنازه، وسیلهٔ عبرتی برای اهل بینش است، و باعث هشدار و یادآوری است، اما اهل غفلت با دیدن آنها، جز بر قساوت قلبشان چیزی افزوده نشود! زیرا آنان گمان می برند که همیشه ناظر جنازهٔ دیگرانند و گمان نمی کنند که خود نیز ناگزیر بصورت جنازه ها حمل می شوند، و یا این را قبول دارند، اما آن را نزدیک نمی دانند، و فکر نمی کنند که همهٔ اینهایی که روی جنازه ها حمل می شوند این چنین تصویری داشتند و تمام تصور آنها باطل درآمد، و خیلی زود روزگارشان سرآمد، پس سزاوار نیست که بنده ای بر جنازه ای نگاه کند مگر اینکه خود را بجای آن ببیند، و دیری نخواهد پایید که مانند آن جنازه حمل می شود، و شاید رفتش فردا یا پس فردا باشد! آورده اند که بزرگی هر گاه جنازه ای را می دید، می گفت: بروید که من در پی شما خواهم آمد! و یکی از بزرگان وقتی جنازه ای را می دید، می گفت: شما بامدادان بروید که ما شامگاه خواهیم رسید، رفتن شما پندی رساست و ما در غفلتی زشت و ناپسندیم، پیشین می رود و پسین در بی خردی و نادانی است.

شایسته است آن که جنازه ای را می بیند، با خود چیزی نگوید جز آن که با او نیز چنین رفتاری خواهد شد و سرانجامش این است! و امروز ما مردمی را که در تشییع جنازه ها حاضر می شوند، جز در حال خنده و بیهودگی نمی بینیم، و

سخنی نمی گویند مگر در باره میراث میّت و آنچه برای ورثه گذاشته است! او امثال و اقرا ن او نمی اندیشند مگر در باره این که چه کنند تا به چنان ثروتی که او رسیده، برسند! و هیچ يك از اینها در باره این که خدا راجع به جنازه خود او، و سرانجام کارش چه خواهد خواست، نمی اندیشد و چیزی موجب این حالت نیست جز قساوت قلب به دلیل معصیت و گناه فراوان! تا آنجا که ما، خدا، روز قیامت و خطراتی را که پیش روی خود داریم فراموش کرده به لهو و لعب و غفلت و کارهای بی فایده می پردازیم، پس باید از خدا درخواست کنیم تا ما را از این غفلت، بیدار کند که بهترین حالات حاضران بر جنازه میّت، گریستن بر میت است، در حالی که اگر عاقل باشند باید بر حال خود بگریند نه بر میت، همان طوری که یکی از دانشمندان می گوید:

بر مردگان می گرید و از خود فراموش کرده* گمان می برید که مصیبت وی از سوک آنها کمتر است پس اگر او خردمند و باهوش و درایت است* باید بر خود گریه کند نه بر مردگان(1)! مردی حضور پیامبر خدا(ص) عرض کرد: چه کسی از همه مردم پارسا تر است؟ فرمود: آن که از قبر و پوسیدگی بدن فراموش نکند، و زیور زاید دنیا را ترك کند، و آنچه را می ماند، بر آنچه ناپایدار است، مقدم بدارد، و فردا را از زندگی خود نشمارد، بلکه خود را از اهل قبور بداند(2)! پیامبر(ص) فرمود: هیچ منظره ای را ندیدم مگر اینکه منظره قبر دردناکتر از آن بود.(3) گویند: نخستین چیزی که پس از مرگ با فرزند آدم سخن می گوید، قبر اوست که می گوید: من خانه کرمها و خانه تنهایی و غربت و سرای تاریکی و ظلمتم! این است آنچه خود آماده کرده ای، و من اینها را مهیا نساختم ام.

ابو ذر فرمود: آیا شما را از روزی آگاه نسازم که آن روز، روز تنگدستیم،

روزی است که مرا در قبرم می نهید؟ امام جعفر بن محمد الصادق (ع) وقتی که شبانگاه به قبرستان می رفت می گفت: ای اهل قبور! چه شده است که هر چه شما را صدا می زنم، جواب نمی دهید؟ آنگاه می فرمود: به خدا سوگند میان آنها و پاسخ گفتن فاصله افتاده است! و گویا ما هم نظیر ایشان خواهیم شد، و بعد رو به قبله می ایستاد تا طلوع آفتاب. (4) یکی از بزرگان بارها می گفت: ای خفته در دل خاک و تنها مانده در قبر، و ای که در زیر زمین با اعمال خود، انس گرفته ای! کاش می دانستم که به کدام عملت خوشحال و از کدام دوستت شادمانی، آنگاه گریه می کرد به حدی که دستارش را با اشک چشم تر می کرد و می گفت: به خدا قسم که به اعمال شایسته اش شاد و از دوستانی که در راه اطاعت خدا او را یاری کردند، شادمان است. و او همواره به قبرها می نگرست و بشدت نعره می کشید! یکی از بزرگان می گوید: هر کس به قبرستان گذر کند و در اندیشه خود نباشد، و برای اهل قبور دعا نکند هم به خود و هم به ایشان خیانت کرده است.

یکی از بزرگان می گفت: ای مادر کاش مرا نزیاده بودی که پسر مدت درازی باید در دل قبر زندانی شود و بعد از آن، از آنجا نیز کوچ کند.

یکی از بزرگان می گفت: ای فرزند آدم، آفریدگارت تو را به سرای امن [بهشت] دعوت کرده است، حال ببین که از کجا پاسخ خواهی داد، اگر از دنیا پاسخ دهی و از دنیا [با عمل صالح] بروی، وارد آنجا می شوی اما اگر از قبر پاسخ دهی [یعنی غافل بمیری] وارد نخواهی شد.

بعضی از بزرگان وقتی که وارد قبرستان می شدند، می گفتند: ای قبرستان چه ظاهر خوبی داری اما گرفتاریها در دل تو است! بزرگی آنگاه که شب پرده تاریکی خود را می افکند. به قبرستان می رفت و می گفت: ای اهل قبور شما مریدید و ای از مردن! و شما نتیجه اعمالتان را دیدید،

وای بر عمل! یکی از بزرگان بارها می گفت: هر کس زیاد به یاد مرگ باشد آنجا را باغی از باغهای بهشت خواهد یافت، و هر کس از یاد مرگ غافل باشد آن را گودالی از آتش دوزخ خواهد دید.

یکی از بزرگان گودالی به صورت قبر در خانه اش کنده بود، و هر گاه در دل خود قساوتی می دید وارد آنجا می شد و می خوابید و مقداری درنگ می کرد و می گفت: «بار خدایا مرا بازگردان تا شاید کار نیکی در آنچه وا گذاشتم انجام دهم (5)» و بعد با خود می گفت: فلانی حال تو را باز گرداندند، پس کار نیک کن! دیگری می گفت: زمین از آن کسی که جای خوابش را آماده می کند و بسترش را درست می کند، در شگفت است و می گوید: فرزند آدم! آیا گرفتاری طولانی خود را به خاطر نمی آوری و میان من و تو چندان فاصله ای نیست؟! عمر بن عبد العزیز به قبرستان می رفت، و وقتی که چشمش به قبرها می افتاد می گریست! او بعد می گفت: اینها قبرهای پدرانم بنی امیه است گویی آنها در لذتها و خوشیهای خود مردم را شرکت نداده اند، آیا نمی بینی که آنها مبتلایند، بدبختیها ایشان را فرا گرفته و مصیبت آنان سخت دشوار است و حشرات به بدنشان حمله ورنند، آنگاه می گریست.

دیدم بر سنگ گوری نوشته اند:

قبرها در عین خاموشی با تو به آرامی سخن می گویند ساکنان قبور نیز در زیر خاک خاموشند! ای کسی که دنیا را -بدون بهره گیری- جمع می کنی برای چه کسی جمع می کنی، در حالی که خود می میری (6)! بر سر قبر طبیعی دیدم نوشته اند:

من همان را گفتم که دیگری به من گفت: نعمان (7) نیز سرانجام زیر خاک

دفن شد.

پس کجاست آنچه را که از طبّ او توصیف می کردند و کاردانی او در آب، آن همه درك و بینش او؟ زنهار! آن که از خود نتواند دفاع کند هرگز از دیگری نمی تواند خطری را دفع کند(8)؟ و بر سر قبوری این نوشته را دیدم:

ای مردم من هم آرزویی داشتم اما اجل دست مرا از آن کوتاه کرد.

من تنها نیستم که امروز تنها به سر می برم همه به چنین جایی منتقل می شوند.

پس باید از خدای بزرگ بترسد آن که خداوند بر او امکان انجام کاری را داده است. (9) اشعاری که بر سر قبرها نوشته شده است از آنرو است که ساکنان آن قبور پیش از مرگ از عبرت و پندگیری کوتاهی کرده اند. و بیدار آن کسی است که به قبر دیگران نگاه کند و جای خود را، پشت سر آنها ببیند و بداند که دیر یا زود به آنها خواهد پیوست، و باید بداند که اگر او يك روز از ایام زندگیش را بر آنها عرضه کند که خود بیهوده تلف کرده است، هر آینه آن يك روز برای ایشان از تمام هستی دنیا پرارزتر خواهد بود، چون ایشان ارزش عمل را می دانند و حقیقت کارها بر آنها فاش شده است، آنها حسرت يك روز عمر را می برند که کوتاهی و کمبود خود را جبران کنند و خود را از مجازات و کیفر نجات بخشند، و مقام خود را بالا ببرند و اجر خود را بیشتر کنند؛ آنها پس از گسستن رشته عمر قدر و قیمت عمر را می دانند و حسرت آنها برای ساعتی از عمر است در حالی که تو آن ساعت را در اختیار داری و شاید تو ساعتها در اختیار داری که آنها را بیهوده تلف می کنی، پس توجه کن اگر بهره گیری نکنی از ساعتهای عمرت با اقدام به کار نیک- پس از بیرون شدن اختیار کار از دستت- حسرت مداوم برای تلف

ص: 519

کردن آنها خواهی داشت.

یکی از صالحان می گوید: دوستی را در خواب دیدم و به او گفتم:

ای فلائی! اکنون که بحمد الله، زنده ای! گفت: اگر بتوانم آن را بگویم، یعنی: يك الحمد لله گفتن را از تمام دنیا و هستی آن بیشتر دوست دارم.

سخن عارفان کنار جنازه ها و در گورستان

1- و بیکی علی الموتی و یترك نفسه *** و یزعم أن قد قلّ عنهم عزاؤه

فلو كان ذا عقل و رأي و فطنة *** لكان عليه لا عليهم بكاؤه

2- قال رجل: يا رسول الله صلى الله عليك من ازهد الناس؟ قال: من لم ينس القبر و البلى و ترك فضل زينة الدنيا و أثر ما يبقى على ما يفنى و لم يعدّ غدا من أيامه و عدّ نفسه من أهل القبور.

3- ما رأيت منظرا إلاّ و القبر أفضح منه.

4- يا أهل القبور ما لي إذا دعوتكم لا- تجيبون ثمّ يقول: حيل و الله بينهم و بين الجواب و كأنّي أكون مثلهم ثمّ يستقبل القبلة إلى طلوع الشمس.

5- رَبِّ اذْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ. .

-مؤمنون، آیه های 101-102.

6- تناجيك أجدات و هنّ سكوت *** و سكّانها تحت التراب خفوت

أيا جامع الدنيا لغير بلاغه *** لمن تجمع الدنيا و أنت تموت.

7- نعمان بن منذر ملقب به ابو قابوس، آخرین پادشاه حیره از خاندان بنی لحم، مسیحی مذهب بود، دست نشانده هرمز چهارم پادشاه ایران، نابغه ذیبانی در دربار او می زیست (580-602 م) -م.

8- قد قلت لما قال لي قائل *** قد صار نعمان الي رمسه

فأين ما يوصف من طبه *** و حذقه في الماء مع حسّه

هيهات لا يدفع عن غيره *** من كان لا يدفع عن نفسه.

-شعر پارسی زیر مناسب این مقام است:

طیبی که خود باشد او زرد رو *** از او داروی سرخ رویی مجو-م.

9- یا ایها الناس کان لی أمل ***قصرنی عن بلوغه الأجل

ما أنا وحدی الذی خصت به ***کلّ الی مثل ذا سینتقل

فلیتق الله ربّه رجل ***أمکنه فی حیاته العمل.

ص: 521

سزاوار است آن که فرزندش و یا یکی از نزدیکانش از دنیا رفته است، خود را در جلوتر مردن وی چنین تسلی دهد که آن دو با هم، در سفر بودند، فرزندش به شهری که محل زندگی و وطن وی بود، زودتر رسیده است، و نباید زیاد تأسف بخورد، زیرا او نیز دیری نخواهد پایید که به او خواهد پیوست، و میان آن تفاوتی جز در جلو و عقب بودن نیست. مردن هم چنین است، و معنای مردن، جلورسیدن به وطن است تا این که عقب مانده هم برسد! و هر گاه چنین عقیده ای داشته باشد، غم و زاریش کمتر خواهد بود، بخصوص که در مرگ فرزند، اجر فراوانی نصیب آن کسی است که خود را به هر وسیله تسلی دهد و صبر کند.

پیامبر خدا(ص) فرمود: جنین سقطشده ای را جلوتر بفرستم، برای من بهتر است تا صد سوار مجاهد در راه خدا را بعد از خود بجا گذارم (1)! پیامبر(ص) سقط را نام برده است تا از مرتبه پایین به مرتبه بالایی برده شود، اگر نه که اجر و پاداش به قدر موقعیتی است که فرزند در دل انسان دارد.

گویند: یکی از فرزندان حضرت داود(ع) از دنیا رفت، و او سخت اندوهگین شد! به وی گفتند: نزد شما این فرزند، معادل چه بود؟ گفت: تمام زمین پر از طلا! گفتند: پس همین قدر شما اجر و پاداش دارید.

پیامبر خدا(ص) فرمود: کسی از مسلمانان سه فرزند از دست نمی دهد که در مصیبت آنها صبر کند، مگر آن که برای او سپری در برابر آتش جهنم

گردند، زنی عرض کرد: یا رسول الله! دو فرزند چه طور؟ فرمود: و یا دو فرزند (2) او باید پدر هنگام مرگ فرزند، خالصانه برای او دعا کند که دعایش امیدبخشتر و به پذیرش نزدیکتر است.

یکی از بزرگان کنار قبر فرزندش می گفت: بار خدایا من به او بخشیدم آنچه را او در نیکی به من کوتاهی کرده است، پس تو نیز به او ببخش آنچه را از اطاعت تو کوتاهی کرده است!

آنچه شایسته گفتن در مرگ فرزند است

1- لأن أقدم سقطا أحبّ الی من أن أخلف مائة فارس کلهم یقاتل فی سبیل الله.

2- لا یموت لأحد من المسلمین ثلاثة من الولد فیحتسبهم إلا كانوا له جنّة من النار فقالت امرأة عند رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و اثنان قال صلّی الله علیه و آله و سلّم أو اثنان.

ص: 523

زیارت قبور، به طور اجمال برای تذکر و عبرت گرفتن مستحب است، و زیارت قبور امامان (ع) به دلیل روایاتی که در زمینه تشویق بر زیارت مشاهدشان رسیده است، استحباب دارد و هم به خاطر اجر و ثوابی که دارد، و در اینجا محلّ ذکر آنها نیست.

ابو ذر-خدایش رحمت کند-می گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: قبرها را زیارت کنید تا بدان وسیله به یاد آخرت بیفتید، و در غسل دادن اموات شرکت کنید که سر و کار با چنین اعمال باعث ثواب و پند، مؤثر است، و بر جنازه ها نماز بگذارید که شاید باعث اندوه شما شود، و اندوهناک در سایه خداست (1)! دیگری از پیامبر خدا (ص) نقل می کند: اموات را زیارت کنید و بر آنها درود و سلام بفرستید که برای شما پند و اندرزند (2).

و آن گرامی فرمود: مردی که پدرش از دنیا رفته و او عاق پدر و مادر بوده است، و برای پدر و مادرش پس از مرگ آنها دعا می کند، خداوند او را از فرزندان نیکوکار بشمار می آورد (3).

و نیز فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم بر او حتمی است (4).

زيارت قبور و دعا براى ميّت

1- زر القبور تذكر بها الآخرة و اغسل الموتى فإنّ معالجته مثوبة و موعظة بليغة و صلّ على الجنائز لعلّ ذلك أن يحزنك فإنّ الحزين في ظلّ الله.

2- زوروا موتاكم و صلّوا عليهم و سلّموا عليهم فإنّ لكم فيهم عبرة.

3- إنّ الرّجل ليموت والده و هو عاق لهما فيدعو الله لهما من بعدهما فيكتبه الله من البارّين.

4- من زار قبرى فقد وجبت له شفاعتى.

ص: 525

پیامبر خدا(ص) فرمود: میّت را وقتی که در قبرش می گذارند، قبر به او می گوید: وای بر تو ای فرزند آدم، چه چیز تو را از من غافل ساخت؟ آیا نمی دانستی که من سرای آشوب، تاریکی، تنهایی و سرای کرمهایم، چه چیز مرا از یاد تو برد در صورتی که بارها از کنار من گذشتی؟ اگر میّت شخص صالحی باشد، از طرف او به قبر پاسخ می رسد و می گوید: آیا تو دیده ای آن کسی را که امر به معروف و نهی از منکر می کرد؟ پس قبر می گوید: در این صورت به گونه باغ سرسبز بهشتی می شوم و جسد او نورانی می شود و روحش به جانب خدا بالا می رود(1).

یکی از بزرگان می گوید: هیچ میّتی از دنیا نمی رود، مگر اینکه قبری که او را در آنجا دفن می کنند، به صدای بلند می گوید: منم خانه تاریکی و تنهایی، پس اگر در زمان حیات خود مطیع امر پروردگار بوده ای امروز من برای تو رحمتم، و اگر نافرمان او بوده ای، من امروز عذابم برای تو، منم آن که هر کس با حال اطاعت خدا وارد من شود، خوشحال بیرون رود، و اگر گنهکار وارد من شود، در حالی از من بیرون شود که از رحمت خدا به دور است.

دیگری می گوید: شنیده ام شخص را وقتی که در قبرش می گذارند، اموات همسایگی او صدا می زنند ای بازمانده پس از برادران و دوستان و همسایه ها در دنیا آیا تو از ما پند نگرفتی؟ آیا از اینکه ما جلوتر از تو رهسپار این دیار شدیم،

باعث اندیشیدن تو نشد؟ آیا تو گسستن رشته اعمال ما را ندیدی؟ در حالی که تو فرصت داشتی، پس چرا آنچه را برادرانت از دست داده بودند، برای خود تدارک ندیدی؟ و قطعات زمین صدا می زند: ای که گول ظاهر دنیا را خوردی آیا به بستگانی که در زیر زمین پنهان شدند از آن کسانی که پیش از تو فریب دنیا را خورده بودند و اجل آنها را پیش از تو رهسپار قبرها کرد، و تو می دیدی که دوستانشان آنها را به سرعت به طرف قبر می بردند، عبرت نگرفتی؟! دیگری می گوید: شنیدم میت را وقتی که در قبر می گذارند، از اعمال خود بیمناک است تا اینکه خداوند اعمالش را به زبان می آورد، می گویند: ای بنده تنها مانده در قبر که از دوستان و بستگان جدا افتاده ای، امروز جز ما انیسی و همدمی نداری! یکی از بزرگان می گوید: هر گاه بنده صالح و فرمانبر پروردگار را در قبر می گذارند، اعمال شایسته او مانند نماز، روزه، حج و صدقه او را در میان می گیرند: و فرشتگان عذاب از طرف پاها می آیند! پس نماز می گوید: دور شوید از او، که شما را راهی بر او نیست. او مدت‌ها برای رضای خدا به انجام من اقدام کرده است. بعد از طرف سر میت می آیند، روزه می گوید: شما را تسلطی بر او نیست زیرا او در دنیا روزها برای خدا تشنگی کشیده است، پس شما را راهی بر او نیست! سپس از پهلوی جسد او می آیند، حج می گوید: دور شوید از او که بدن خود را رنجانده و خویشتن را به زحمت انداخته و برای خدا مراسم حج به جا آورده است، پس شما را بر او راهی نیست. آنگاه از طرف دست‌هایش می آیند، صدقه می گوید: از او خودداری کنید، از صاحب من دست بردارید چه بسیار صدقه‌هایی که از این دست‌ها بیرون و به خاطر خدا در دست خدا قرار گرفته است! پس شما را بر او تسلطی نیست. آنگاه خطاب می رسد: گوارا باد تو را، زندگی و مرگ بر تو گوارا باد! فرشتگان رحمت می آیند و بستری از رحمت برایش می گسترند و بر او جامه ای بهشتی می پوشانند و قبرش تا آنجا که چشم انداز است گشوده

می شود، و قنبدیلی از بهشت می آورند که تا روز قیامت از روشنی آن برخوردار است! و بزرگی می گوید: من شنیدم که رسول خدا (ص) فرمود: میت می نشیند و صدای پای تشییع کنندگان را می شنود اما چیزی جز قبرش با او سخن نمی گوید و قبر خطاب می کند: وای بر تو ای فرزند آدم! آیا تو از من و از تنگنا و کرمهای من بیمناک نبودی؟ پس برای من چه تهیه دیدی (2)؟

سخن گور با مرده و سخن مردگان به زبان حال

1- يقول القبر للمیت حین یوضع فی قبره: ویحک یا بن آدم ما غرک بی ألم تعلم انی بیت الفتنة و بیت الظلمة و بیت الوحدة و بیت الدود ما غرک بی إذ كنت تمرّ بی مرارا فإن کان صالحا أجاب عنه مجیب للقبر فیقول: أ رأیت إن کان ممّن یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر فیقول القبر: انی إذا تحوّل علیه خضراء و یعود جسده نورا و تصعد روحه إلى الله.

2- إن المیت یقعد و هو یسمع خطوة مشیّعه فلا یكلّمه شیء إلاّ قبره فیقول: ویحک یا بن آدم أ لیس قد حدّرتنی ضیقی و هولی و دودی فما ذا أعددت منّی.

ص: 528

براه بن عازب می گوید: همراه پیامبر خدا(ص) برای تشییع جنازه مردی از انصار رفتیم، پیامبر خدا(ص) کنار قبر او نشست و سر مبارکش را پایین انداخته بود، عرض می کرد: بار خدایا به تو پناه می برم از عذاب قبر! سه مرتبه تکرار کرد- آنگاه فرمود: مؤمن وقتی که رو به آخرت می رود، خداوند فرشتگانی را بر او می گمارد که سیمایشان چون خورشید می درخشد و حنوط و کفن وی نیز همراه آنهاست، پس در مقابل چشمش می نشینند وقتی که روح از بدنش بیرون شد، تمام فرشتگان بین آسمان و زمین و تمام فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند و درهای آسمان به روی او گشوده می شود، و هیچ دری از درهای آسمان نیست مگر این که دوست دارد روح وی از آن وارد شود، و هنگامی که روحش بالا رفت، گویند: بار خدایا بنده ات فلانی است! خطاب می رسد: او را برگردانید تا به او نشان دهم نعمتهایی را که برایش آماده ساخته ام که من به او وعده داده ام! «از آن آفریدیم شما را و بدان باز می گردانیم، و بار دیگر از آن شما را بیرون می آوریم» (1) و او صدای پای تشییع کنندگان را می شنود آن هنگامی که برمی گردند تا این که فرشتگان الهی می پرسند: ای انسان پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟ جواب می دهد: خدای یکتا پروردگار من است، و محمد(ص) پیامبر و علی(ع) امام من و يك يك امامان را می شمرد. فرمود:

آن دو فرشته با صدای بلندی او را وامی گذارند و این آخرین خطری است که متوجه

ص: 529

او می شود. و پس از گفتن آن جوابها منادی ندا می دهد: راست گفتمی، و همان است معنای سخن خدای متعال که فرمود: «خداوند آنانی را که گرویدند به گفتار ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت ثابت می گرداند.» (1) آنگاه شخصی خوش سیما، خوش بو و خوش لباس می آید و می گوید: مژده باد به رحمت پروردگارت و بهشتهایی که در نعمت آن جاودانه ای! او می گوید: خداوند تو را به دلیل نیکیت بشارت بهشت دهد! تو کیستی؟ در جواب می گوید: من عمل صالح توام، به خدا سوگند که من تو را در راه طاعت خدا شتابان و در راه نافرمانی خدا کند و بی اعتنا دیدم، پس خداوند تو را پاداشی نیکو داد، فرمود: سپس منادی فریاد می زند، برای او بستری از بسترهای بهشتی بگسترید! دری به جانب بهشت باز می شود، و می گوید: بار خدایا قیامت را بزودی پیادار! تا به خانواده، و مالم برگردم، و اما کافر برعکس، در برابر تمام نعمتهایی که نصیب مؤمن می شود، به او عذاب می رسد (1)!

عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر

1- اللهم اني أعوذ بك من عذاب القبر ثلاثا ثم قال: إن المؤمن إذا كان في إقبال من الآخرة بعث الله له ملائكة كأن جوههم الشمس معهم حنوطه و كفته فيجلسون مدّ بصره فإذا خرجت روحه صَلَّى عليه كل ملك بين السماء والأرض و كل ملك في السماء و فتحت له أبواب السماء فليس منها باب إلا يحب أن تدخل روحه منه فإذا صعد بروحه قيل: أي ربّ عبدك فلان فيقول: أرجعوه فأروه ما أعددت له من التّعيم فأني وعدته: منها خلقتناكم و فيها نعيدكم و منها نُخرجكم تارة أُخرى * و إنّه ليسمع خفق نعالهم إذا ولّوا مدبرين حتى يقال: يا هذا من ربك و من نبيك و من إمامك؟ فيقول: ربّي الله و نبيي محمّد و إمامي عليّ و يعدّ الأئمة واحدا واحدا قال: فينتهرانه انتهارا شديدا و هي آخر فتنة تعرض عليه فإذا قال ذلك نادى مناد صدقت و هي معنى قوله يُثبّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ **، ثمّ يأتيه آت حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب فيقول: ابشر برحمة من ربك و جنّات فيها نعيم مقيم، فيقول: و أنت بشرك الله بالخير بالجنّة.

من أنت؟ فيقول: أنا عمّلك الصّالح و الله ما علمتك إلا سريعا في طاعة الله تعالى بطيّا عن معصية الله.

ص: 530

1- ابراهيم، آية 33.

فجزاك الله خيرا قال: ثم ينادي مناد أن افرشوا له من فراش الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيفرش له فرش من الجنة ويفتح له باب إلى الجنة فيقول: اللهم عجل قيام الساعة حتى أرجع إلى أهلي و مالي، وأما الكافر فبالعكس كما يلحق المؤمن من النعيم يلحقه من العذاب.

ص: 531

از مطالب گذشته سختی احوال میت را از سختی جان کندن، و بعد شدت تاریکی قبر و کرمها و حشراتش و پس از آن سؤال نکیر و منکر، وانگهی عذاب، دانستی، مهمتر از همه اینها خطراتی است که در پیش رو دارد از قبیل دمیدن صور، برانگیخته شدن در روز رستاخیز و عرضه شدن بر خداوند پر عظمت و پرسش از کم و زیاد، و بپا شدن میزان، بعلاوه، گذشتن از صراط با آن باریکی و تیزیش اسپس انتظار-در موقع یکسره شدن کار- این که بگویند: [از اهل بهشتی یا از اهل جهنم!] اینهاست هول و هراسها و حالات مختلفی که ناگزیر باید آنها را شناسی و بدانها به طور قطع و یقین ایمان آوری، و بعد در باره آنها زیاد بیندیشی، تا انگیزه های آمادگی برای آنها در دلت پیدا شود.

پیامبر خدا(ص) فرموده است که خداوند متعال می فرماید: فرزند آدم به من ناسزا گفت، در صورتی که روا نبود او به من ناسزا بگوید، و تکذیبم کرد در حالی که شایسته نبود که تکذیبم کند! اما ناسزا گفتش به من، این بود که می گوید: مرا فرزندی است! و اما تکذیبش آن است که می گوید: هرگز بمانند آغاز کار مرا باز نمی گرداند! (1) از این روست که خداوند متعال فرموده است: «آیا این انسان نمی بیند که ما او را از نطفه ای آفریدیم، پس ناگهان او دشمنی آشکار شده است (2)» و باز فرموده است: «آیا آدمی گمان می برد که بدون حساب و مهمل واگذاشته خواهد

شد، آیا او نطفه ای نبود از آب گندیده ای که ریخته شود(3)؟! بنا بر این، در آفرینش انسان، با شگفتیهای فراوان و ترکیبات گوناگون اعضا، از عجایبی است که به عجایب برانگیختن و دوباره زنده کردن او افزوده می شود، پس آن کسانی که اینها را در آفرینش و قدرت خدا می بینند از قدرت و حکمت او بعید می شمارند و انکار می ورزند؟ پس اگر ایمان تو ضعیف است، ایمانت را با نگرش به خلقت نخستین و آفرینش اولین، تقویت کن! زیرا جهان دّوم [و عالم آخرت] مانند این عالم بلکه از آفرینش اول آسانتر است(4) و اگر ایمانت قوی است پس موارد ترس و خطرات را از دل خود بگذران! و بیشتر فکر کن و بیندیش تا از دلت آرامش و قرار را بگیرد و برای حضور در پیشگاه حق تعالی آمادگی پیدا کنی.

نخست در باره آنچه گوش اهل قبور را می رنجاند یعنی شدّت دمیدن در صور، بیندیش! که آن غرّشی است که باعث شکافتن قبرها از ناحیه سر مردگان می شود و همه آنان یکباره از جای خود حرکت می کنند، و با خود تصوّر کن که تو نیز از جا بلند شده ای سر و صورت و اندامت از سر تا پا آلوده به خاک قبر دگرگونه از شدّت نعره حیرت زده چشمها به طرف صدا خیره شده، و همه مردم از قبرهایی که مدّتی دراز مبتلا بودند، و ترس و وحشت آنها را از پا در آورده علاوه بر تمام غم و اندوهها و سختی حالت انتظار، اکنون يك باره از جا بلند شده اند! همان طوری که خدای متعال می فرماید: «و در صور دمیده شود، پس تمام کسانی که در آسمانها و در زمین اند، جز آن کسانی که خدا بخواهد، از خود بیخود شوند، سپس دیگر بار در صور دمیده شود پس ناگاه آنان بپا خاسته و می نگرند. (5)» و نیز می فرماید: «چون در صور دمیده شود، پس آن است که آن روز دشوار و بر کافران آسان نیست(6)». و باز فرموده است: «و می گویند: کی باشد این وعده اگر شما راستگویانید، انتظار نمی برند، مگر يك فریادی را که ایشان را فرا خواهد گرفت در حالی که ایشان دشمنی می ورزند، پس نمی توانند وصیّت کنند و نه می توانند نزد خاندانشان برگردند، و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از قبرها به سوی

پروردگارشان می شتابند، گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه وعده داده بود خدای بخشنده و فرستادگان خدا راست گفتند (7)!! و اگر در برابر مردگان هیچ چیز جز همین ترس نفخه صور نباشد، سزاوار است که انسان بترسد، زیرا يك نفخه و نعره ای است که تمام اهل آسمانها و زمین از خود بیخود می شوند، یعنی جز کسانی را که خواست خداست، همه می میرند! و از آن روست که پیامبر خدا (ص) فرموده است: چگونه من در آسایش و نعمت بسر ببرم که صاحب صور [حضرت اسرافیل] آن شیپور مخصوص را به دست گرفته و روی انگشتان نشسته و گوش فرا داده است تا فرمان برسد و او در صور بدمد. (8) گویند: صور همان بوق است، توضیح آن که اسرافیل دهانش را بر آن صور که به گونه بوقی است و بر آن دایره ای که بر سر آن است و به اندازه پهنای آسمانها و زمین است، قرار داده و چشم به طرف عرش خدا دوخته و منتظر است تا فرمان برسد و نخستین نفخه را بدمد، و هنگامی که می دمد تمام کسانی که در آسمانها و زمینند از خود بی خود می شوند، یعنی همه جانداران از شدت ترس می میرند جز آن کسانی که خداوند خواسته است، و بعد، پس از نفخه نخست، مردم، چهل سال در عالم برزخ می مانند، آنگاه خداوند اسرافیل را زنده می کند، و او را مأمور می سازد تا دوّمین بار بدمد و این است معنای آیه مبارکه: «... سپس بار دیگر در صور دمیده شود، پس ناگاه ایشان بپا خاسته می نگرند (9)» روی پاهایشان برخاسته به صحنه قیامت می نگرند.

پیامبر خدا (ص) فرمود: وقتی که صاحب صور [اسرافیل] مبعوث می شود، پس صور را به طرف دهانش گرفته و يك پا جلو و پای دیگر عقب گذاشته منتظر فرمان خدا برای دمیدن در صور است. همان از آن دمیدن بترسید، و در باره مردم و خواری و ذلت و بیچارگیشان موقع برانگیختن، از ترس این بیهوشی و به خاطر انتظاری که می کشند که آیا به سعادت آنها و یا به شقاوتشان حکم خواهد

شد، بیندیش که تو نیز در آن میان بماند آنها شکسته و خوار و چون ایشان حیرت زده و سرگردانی، بلکه اگر در دنیا جزء اسراف کاران و ثروتمندان مرقّه بودی، که پادشاهان روی زمین آن روز خوارترین اهل زمین و کوچکترین و ناچیزترینند، زیر پاها مانند ذره ای لگد کوبند، و در آن هنگام جانوران وحشی از کوهها و بیابانها با همان حالت سر به پایین می آیند با مردمی که سخت در وحشتند مخلوط می شوند، خوار و زبون برای روز رستاخیز، بدون کمترین خطایی که مرتکب شوند و لیکن شدت بیهوشی و ترس نفخه صور آنها را گرفته و از فرار و وحشت مردم آنها را بازداشته است! و این است معنای قول خدای تعالی: «و آنگاه که جانوران وحشی محشور گردند (1)»، آنگاه شیاطین متمرّد، پس از نافرمانیشان، رو آورند، در حالی که از ترس حاضر شدن در پیشگاه خداوند با فروتنی باور کنند، به حکم این آیه مبارکه: «پس سوگند به پروردگارت که ما هر آینه ایشان را با شیاطین محشور گردانیم و آنگاه حاضر خواهیم کرد در پیرامون جهنم در حالی که به زانو در آمده اند.» (2)(10) بنا بر این در باره خود و حال دلت در آن جا بیندیش!

نفخه صور

1- شتمنی ابن آدم و ما کان ینبغی له أن یشتمنی و کذبني و ما کان له أن یکذبني أما شتمة ایای فیقول: إن لي ولدا و أما تکذیبه فیقول: لن یعیدنی کما بدانی.

2- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ .

-نحل، آیه 4.

3- أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى . .

-قیمة، آیه 37-38.

4) براستی اگر معماری چیره دست در بیابانی بدون هیچ گونه مصالح کاخی برافرازد، و پس از

ص: 535

1- تکویر، آیه: 6.

2- مریم، آیه: 70.

سالها اگر آن کاخ ویران شود آیا جا دارد که شخص عاقل تردید کند که آیا می تواند همان معمار، دوباره چنان کاخی بنا کند؟ هرگز-م.

5- وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .

-زمر، آیه 68.

6- فَإِذَا تَفَرَّقَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ .

-مدثر، آیه های 8-11.

7- وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ .

-یس، آیه های 48-52.

8- كيف أتتعم وصاحب الصور قد التقم القرن و جثا جثية واصغى بالأذن حتى يؤمر فينفخ.

9- ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .

-زمر، آیه 69.

10- فآهوى به إلى فيه وقد قدم رجلا- و آخر أخرى ينتظر متى يؤمر بالنفخ الأ- فأتقوا النفخة، فتفكر في الخلائق و ذلهم و انكسارهم و استكاثرتهم عند الانبعاث خوفا من هذه الصعقة و انتظارا لما يقضى عليهم من سعادة أو شقاوة و أنت فيما بينهم منكسر كانكسارهم متحير كتحيرهم بل إن كنت في الدنيا من المسرفين و الأغنياء المتتعمين فملوك الأرض في ذلك اليوم هم أذل أهل الأرض و أصغرهم و أحقرهم يوطئون بالأقدام مثل الدرر و عند ذلك تقبل الوحوش من الجبال و البرارى منكسة رؤوسها مختلطة بالخلائق بعد توحيشها ذليلة ليوم التشور من غير خطيئة تدنس بها و لكن حشرهم شدة الصعقة و هول النفخة و شغلهم ذلك عن الهرب من الخلق و التوحش منهم و ذلك قوله تعالى: و إذا الوحوش حشرت* ثم أقبلت الشياطين المردة بعد تمردها و أذعنت خاشعة من هيبة العرض على الله تعالى تصديقا لقوله تعالى: فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا .

ص: 536

پس از همهٔ مراحل قبلی، بین که بعد از برانگیخته شدن و دوباره زنده شدن، با پای برهنه و عریان به زمین محشر سوق داده می شوند، به زمین براق و صافی که هیچ کجی و اعوجاجی در آن نمی بینی، و نه تپه ای که زیر آن انسانی پنهان شود، و نه گودی که از چشم پوشیده بماند، بلکه خاکی یک نواخت و ساده، بدون هیچ گونه تفاوتی، دسته جمعی، بدان جا سوق داده می شوند، پاك و منزّه است آن خداوندی که همهٔ خلایق را با تمام اختلاف صنفی که دارند از همه جای زمین، در يك جا گرد آورد، آنگاه که با غرّش و لرزشی که پیامدی در پی دارد، آنان را جابجا سازد. (راجفه، همان نفخه اولی و رادفه، نفخهٔ دوّم است.) و سزاوار است که آن روز این دلها ترسان و این دیدگان فرورفته و گریان باشند.

رسول خدا (ص) فرمود: مردم روز قیامت روی زمینی سفید رنگ گندمگون چون قرص نان سفید، محشور شوند، که برای کسی نشانه ای روی آن صفحهٔ زمین وجود ندارد. خورشید، ماه و ستارگان آسمان از بین می روند، (2) پس ای بیچاره به هول و هراس و سختی روز قیامت فکر کن. وقتی که تمام خلایق روی آن خاک گرد آیند، ستارگان آسمان بالای سرشان از هم فرو ریزند و خورشید و ماه تاریک شوند، و زمین نیز به دلیل خاموش شدن چراغش، تیره و تار است، و در آن میان که تو در آن شرایط بسر میبری ناگاه آسمان بالای سرشان دور می زند و با تمام زبری

و استحکامش به فاصله پانصد سال از هم شکافته شود، و فرشتگان روی جوانب و نواحی خود بپاخیزند، پس چه سهمگین است صدای شکافتن آسمانها در گوش تو و چقدر ترسناک است روزی که آسمان با تمام صلابت و سختیش شکافته می شود! آنگاه روان می شود، و همچون نقره گداخته، آمیخته با رنگ زرد، جاری می شود، و مانند روغن زیتون گلگون و آسمان چون مس و نقره گداخته، و کوهها چون پشم از هم بپاشند و مردم چون پروانه پراکنده با یک دیگر برخورد کرده و پا برهنه و عریان در حال حرکتند! پیامبر (ص) فرمود: مردم روز قیامت، پا برهنه و عریان و دست خالی برانگیخته می شوند، عرق از سر و رویشان می ریزد، و به بنا گوششان می رسد (3)! سوده همسر پیامبر (ص)، راوی حدیث می گوید: عرض کردم: یا رسول الله!- درود خدا بر تو!- چه دردناک است که بعضی از مردم به حال بعضی می نگرند! فرمود: نه، هر کدام گرفتارند، هر کسی آن روز، کاری دارد که دیگران را از خاطر می برد، چه روز سختی است که در آن روز پرده ها به یکسو می رود و رازها بر ملا می شوند، و نگاه و نگرش خطا نمی کند! چگونه، در حالی که بعضی از مردم روی شکمها و صورتهایشان راه می روند، و توان نگرستن به دیگران را ندارند. (4)

توصیف زمین محشر و اهل محشر

1- اشاره به آیه های: 6-9 نازعات دارد-م.

2- يحشر الناس يوم القيامة على أرض بيضاء عفراء كقرصة النقي ليس فيها معلم لأحد و السماء تذهب شمسها و قمرها و نجومها.

3- يبعث الناس يوم القيامة حفاة عراة عزلا قد الجمهم العرق و بلغ شحوم الاذان.

4- قالت سودة زوج النبي صلى الله عليه و آله و سلم راوية الحديث: قلت يا رسول الله صلى الله

عليك و اسوأته ينظر بعضنا بعضا فقال: شغل الناس عن ذلك لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه، فيا عظم يوم تنكشف فيه العورات و يؤمن فيه النظر و الالتفات كيف و بعضهم يمشى على بطونهم و وجوههم فلا قدرة لهم على الالتفات إلى غيرهم.

ص: 539

ای بیچاره، برای آن روز مهمی که جریانش طولانی و زمانش سهمگین، و روزگار قدرتش نزدیک است، آماده باش. روزی که آسمان بشکافد، و ستارگان از ترس از هم پاشند، و ستاره های درخشان تیره و تار و خورشید تاریک و بی نور شوند و کوهها روان، و شتران باردار، بار نهند، و جانوران وحشی محشور، و دریاها موج گیرند و روانها با بدنها در آمیزند، و آتش جهنم برافروخته شود، و بهشت [برای پرهیزگاران] آماده شود، و کوهها از جا کنده شوند، و زمین گسترده شود! آن روزی که زمین را در حال لغزش ببینی که بارهایش را بیرون داده، و مردم آن روز پراکنده باز گردند تا اعمال خود را ببینند، روزی که زمین و کوهها از جا برداشته شده و یکباره برهم زده شوند، پس آن روز آن واقعه [رستاخیز] به وقوع پیوندد، و آسمان شکافته شود، و فرشتگان در اطراف آن، و عرش پروردگارت را بالای سر ایشان در آن روز هشت فرشته حمل کند، در آن روز بر ملا می شوید و هیچ رازی از رازهای شما پنهان نخواهد ماند. (1) روزی که کوهها روان گردند و زمین را خشک و پژمرده ببینی! روزی که زمین به سختی حرکت کند و کوهها ریز ریز شود، و به صورت ذرات پراکنده گردد (2) روزی که مردم چون پروانه پراکنده، و کوهها چون پشم وزده شوند (3)، روزی که هر مادر شیر دهنده از بچه ای که شیر می داد، فراموش کرده، و هر بارداری بارش را وامی گذارد، و مردم را به صورت مستان می بینی، در صورتی که مست نیستند، و لیکن عذاب الهی سخت است (4)،

روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها مبدل گردد، و برای خداوند یکتای غالب آشکار گردند. (5) روزی که کوهها در آن روز بسختی برافشانده شوند و به صورت ساده و هموار واگذارده شوند و در آنها کجی و برآمدگی مشاهده نکنی (6) روزی که کوهها را جامد می پنداری در حالی که همچون ابرها روانند، روزی که آسمان شکافته شود و چون روغن زیتون، گلگون شود، آن روز از گناه هیچ انس و جنّی نپرسند، روزی که سخنوران را از سخن گفتن باز دارند، و از جرم کسی نپرسند، بلکه به موهای پیشانی و قدمها گرفته شوند، روزی که هر کسی هر عمل خیری که کرده است پیش روی خود ببیند، و عمل بدی که کرده دوست دارد تا بین او و عملش مسافتی طولانی فاصله افتد، روزی که هر کس به آنچه آماده کرده است آگاه بوده و به آنچه قبل و بعد از خود فرستاده است می نگرد، روزی که زبانها لال می شود، اما اعضای بدن سخن می گویند، روزی که یادش سرور انبیا را پیر کرد، زیرا وقتی که از آن بزرگوار پرسیدند: یا رسول الله! می بینیم که پیر شده اید؟ فرمود: سوره های: هود، واقعه، مرسلات، عم یسائلون و اذا الشمس کورت مرا پیر کردند (7)! پس ای قاری قرآنی که مرتکب گناهی! تنها بهره تو از قرآن خواندن، آن است که کلمات و حروف را می جوی و زیانت را بدان می جنبانی! اگر تو در باره آنچه می خوانی بیندیشی، هر آینه سزاوارتر خواهی بود به رنج و مرارت از دست آنچه که سرور و سالار بشر (ص) را پیر کرده است، و هر گاه به تنها حرکت دادن زبان بسنده کنی، از نتیجه قرآن بی بهره مانده ای، روزی که بهانه ها پذیرفته نشود، و رازها فاش شوند، و پنهانها بر ملا شوند و اسرار از پرده بیرون بیفتد، روزی که چشمها به گودی افتد و صداها خفه شود، و توجه به دیگران اندک، کارهای نهانی آشکارا و خلافها هویدا شود. روزی که بندگان سوق داده می شوند در حالی که گواهان به همراه ایشانند، خردسال را پیر، و بزرگ سال را از خود بیخود می کند، آن روز وسایل سنجش اعمال برقرار و نامه های اعمال باز گشوده شوند، و

جهنم ظاهر شود و آب داغ جهنم بجوش آید، و آتش دوزخ شعله ور شود، و کافران نومید شوند و آتش دوزخ افروخته شود، رنگها پریده، زبانها لال و اعضای جوارح انسان به زبان آیند! پس ای انسان چه چیز تو را نسبت به پروردگار بخشنده مغرور ساخت، آنگاه که درها را بسته، پرده ها را آویخته و از چشم خلائق پوشیده، مرتکب گناه شدی؟ آن وقت که اعضای بدنت گواهی دهند، چه می گویی؟ پس وای بر ما توده غفلت زدگان که خداوند سرور انبیا(ص) را می فرستد و کتاب بیانگر را نازل می فرماید و تمام این ویژگیهای رستاخیز را برای ما بازگو می کند و غفلت زدگی ما را به ما خبر می دهد و می فرماید: «وقت حساب مردم نزدیک شد و آنان در بی خبری اعراض دارند، هیچ بندی نو از طرف پروردگارشان برایشان نرسید، مگر این که آن را شنیدند و مشغول بازی بودند، دلهاشان در بی خبری(8)»، آنگاه نزدیک شدن قیامت را به ما بازگو می کند و می فرماید: «قیامت نزدیک شد، و ماه شکافت(9)»، «مردم آن را دور و ما او را نزدیک می بینیم(10)» و «تو چه می دانی شاید که رستاخیز نزدیک باشد(11)». وانگهی بهترین سخن ما آن است که آموزش قرآن را به صورت شغلی درآورده و در معانی آن نیندیشیم و در اسامی و ویژگیهای روز قیامت فکر نکنیم و برای نجات از گرفتاریهای آن روز آماده نشویم، پناه می بریم بخدا از چنین غفلت و بی خبری اگر خداوند با رحمت و بخشش بی کرانش جبران نکند!

توصیف روز قیامت و گرفتاریهای آن

1- وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيُؤْمِنُ بِوَقْعَتِ الْوَاقِعَةِ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ، يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ .

ص: 542

-الحاقه، آیه های 15-19.

2- وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا .

-واقعه، آیه های 4-5.

3- يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ . .

-قارعه، آیه های 4-5.

4- يَوْمَ تَرُوهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ . .

-حج، آیه 3.

5- يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ . .

-ابراهيم، آیه 50.

6- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا . .

-طه، آیه های 106، 107.

7- إذ قيل له: يا رسول الله نراك قد شبت فقال: شيبتي هود و الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون و إذا الشمس كورت.

-در این سوره ها آیات مربوط به قیامت آمده است-م.

8- اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَأِهيَةً قُلُوبُهُمْ . . .

-انبياء، آیه های 2-3.

9- اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ . .

-قمر، آیه 2.

10- إِنَّهُمْ يَرُوهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا . .

-معارج، آیه 6.

11- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا . .

-احزاب، آية 63.

ص: 543

آنگاه، ای بیچاره! بعد از همه این حالات در باره پرسشی که در پیش داری بیندیش که از کم و زیاد، کوچک و بزرگ، مورد پرسش قرار می گیری، در آن میان که تو گرفتار مصیبت قیامت می باشی و عرق می ریزی و دچار مشکلات بزرگی هستی ناگهان فرشتگان تناور و بزرگ با پیکرهای درشت و خشن از اطراف آسمان فرود آیند که مأمورند تا موهای پیشانی گنهکاران را بگیرند و آنان را به پیشگاه خداوند ببرند.

پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند بزرگ فرشته ای دارد که ما بین دو پلک چشمش مسافت صد سال راه است (1)، پس تو چه گمان میبری وقتی که چنین فرشتگانی را ببینی؟ آنگاه که برای بردن تو به موضع حساب گسیل شوند، و تو آنها را به هیكلهای بزرگی مشاهده کنی، در حالی که به دلیل سختی آن روز آنها را شناسی، و خشم پروردگار نسبت به بندگان را به سبب فرود آمدن آنها احساس کنی! هیچ پیامبر و صدیق و صالحی نماند مگر اینکه از خوف به زانو در آیند که مبادا از جمله مؤاخذه شدگان باشند، این است حال مقربان تا چه رسد به تبهاران عصیانگر! و اینجاست که فرشتگان صف در صف ایستاده و در اطراف خلایق از هر سو حلقه زنند، و ظاهر همه را ذلت و خواری و بیم و ترس - به خاطر سختی آن روز - فرا گرفته است، آنگاه فرشتگان جلو می آیند، و یکی یکی صدا می زنند: ای فلانی فرزند فلان، به محل حساب حاضر شو! آنجاست که

بدن‌ها می‌لرزند و اعضای بدن لغزان و عقول در حیرت و سرگردان، گروهی آرزو می‌کنند که کاش وارد آتش می‌شدند و اعمال زشت آنها را بر خداوند جبار عرضه نمی‌کردند و راز آنها بر تودهٔ خلائق فاش نمی‌شد، و در این موقع، به جبرئیل خطاب می‌رسد، آتش جهنم را بیاور! جبرئیل می‌آید و می‌گوید: جهنم آفریدگارت را اجابت کن! جبرئیل با خشم و غضب جهنم روبرو می‌شود، پس آتش جهنم پس از ندا چیزی نمی‌گذرد که می‌خروشد و بر می‌افروزد و به طرف خلائق شعله می‌کشد و غرش می‌کشد، که مردم صدای خروش و غرش آن را می‌شنوند و خازنان جهنم از هر سو پراکنده به مردم حمله‌ورند از خشمی که به گنهکاران و مخالفان امر الهی دارند! پس با خود فکر کن و از دل خود آن حالت دل‌بندگان را بگذران که دل‌ها پر از ترس و بیم شده و بر روی هم به پشت و بعضی به صورت افتاده‌اند و ستمگران و تبهکاران نالهٔ واویلا برآورند، و صدیقان، به فکر خود باشند! و در آن بین که هر کس به خود مشغول است، آتش دوزخ دوباره شعله‌ور شود، ترس مردم دوچندان شده، و نیرویشان به سستی گراید، گمان‌کنند که آنها را می‌گیرند، سپس آتش دوزخ برای بار سوم افروخته گردد، مردم روی صورتشان بیفتند و چشم‌ها خیره شده با خواری و ذلت بنگرند، پس دل‌ستمگران از جا کنده شود، و از شدت تشنگی فشار به حلقشان برسد! خطاب برسد: فرزند آدم! آیا من تو را گرامی نداشتم و سروری ندادم؟ و همسر برایتان نیافریدم، و اسب و شتر را برای شما مستخر نکردم؟ آیا به شما نعمت جوانی ندادم؟ پس در چه راهی آن را به پیری رساندی؟ آیا به تو فرصت عمر را ندادم؟ پس در چه راهی گذراندی؟ آیا به تو مال و ثروت ندادم؟ پس در چه راهی صرف کردی؟ آیا تو را بوسیلهٔ علم و دانش بزرگ نکردم؟ پس چرا به دانسته‌هایت عمل نکردی؟ پس چقدر بی‌حیا و بی‌شرمی! در صورتی که خداوند نعمت خود و نافرمانی تو، و بخششهای او، بدیهای تو را به حساب می‌آورد، و تو با

دلی گرفته، غمگین، بیمناک، حالت خضوع، ذلت و قلب شکسته در محضر او ایستاده ای، و نامه عملت را به دست تو داده اند که هیچ ریز و درشتی را فروگذار نکرده مگر اینکه بر شمرده است، و بسا عمل زشتی که تو آنها را فراموش کرده ای، که به خاطر می آورد، و بسا طاعتی که در وقت خود غفلت کرده ای، از بدیهای آن تو را آگاه می سازد! پس چقدر جای شرمندگی و ترس است، نمی دانم با کدام نیروی پا در برابر او می ایستی؟ و با کدام زبان به پرسشها پاسخ می دهی؟ و با کدام عقل، می سنجی و حرف می زنی؟ وانگهی در باره عظمت جنایت خود بیندیش، آنگاه که گناهانت را خاطر نشان کند و بگوید: بنده من آیا از من شرم نکردی که با زشتی به مبارزه من برخاستی؟! در صورتی که از مخلوق من شرم می داشتی و به آنها خوب جلوه می دادی، آیا تو مرا از بندگانم کمتر می پنداشتی و مرا در نظر خود سبک جلوه دادی؟ پس چرا غیر مرا بزرگ و مهم پنداشتی؟! رسول خدا (ص) فرمود: هر يك از شما را باید در پیشگاه خدا نگهدارند تا خداوند خطاب کند: آیا مال و ثروت به تو ندادم؟ جواب دهد: چرا دادی، آیا پیامبر بر شما نفرستادم؟ پاسخ دهد: چرا فرستادی! آنگاه از راست و چپ نگاه کند، جز آتش چیزی نبیند، پس باید هر کدام از شما پرهیزد از آتش دوزخ هر چند به نیم خرمایی باشد و اگر نداشت با سخن نیکو! آنگاه می گوید: فرزند آدم، چه تو را نسبت به من مغرور ساخت، چه کردی آنچه کردی؟! فرزند آدم چرا به پیامبران گوش ندادی؟ آیا من ناظر بر تو نبودم، ناظر بر چشمان تو و تو با آنها به موارد حرام می نگریستی؟ آیا ناظر گوشهای تو نبودم؟ و همین طور سایر اعضا را نام می برد (2).

گویند: پای بنده ای در برابر خدا نمی لغزد تا وقتی که از چهار خصلت او می پرسند، از عمرش که در چه راهی صرف کرد، و از علمش که با او چه کرده، و از پیکرش در چه راهی فرسوده و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی صرف کرده است!

پس ای بیچاره چقدر جنایت تو بزرگ و چقدر خطرناک است! او تو در آن حال از دو حالت بیرون نیستی: یا این که به تو بگویند، لطف کردم و بخشیدمت، که چقدر باعث شادی و شادمانی تو خواهد بود و اولین و آخرین بر تو رشک ببرند، و یا آن که به فرشتگان خطاب رسد: او را بگیرید و در غل و زنجیر کنید و بعد به طرف دوزخ کشان کشان ببرید! در این هنگام است که اگر آسمان و زمین به حالت گریه کنند- به علت بزرگی مصیبت و حسرت زیادت بر آنچه از طاعت خدا کوتاهی کرده و آخرت را به دنیایت فروخته ای، دنیای پستی که تو را همراه نیست- سزاوار خواهد بود! بدان که هیچ کس از بیم آن روز در امان نیست مگر آن که از خود حساب کشیده و در ترازوی شرع، رفتار، گفتار و قدمهایی که برمی دارد و لحظات عمرش را بسنجد، همان طوری که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فرمود: پیش از آن که به حساب شما برسند، از خود حساب بکشید و قبل از اینکه اعمال شما را بسنجدند، شما خود بسنجید (3)! حسابرسی خود انسان از خویشتن آن است که از هر معصیتی پیش از مردن صمیمانه توبه کند و کوتاهی در انجام واجبات الهی را جبران کند و مظالم را دانه به دانه باز دهد! و از آن کسانی که به زبان و یا دستش آزرده است، حلال- بود، بطلبد تا دل آنها را به دست آورد تا این که بهنگام مردن مظلومه و واجبی در گردن او نماند، چنین کسی بدون حساب وارد بهشت می شود، و اگر پیش از آن بمیرد در خطر از هول و بیم آن روز گرفتار خواهد بود و باید از شر آنجا به خدا پناه ببری موقعی که به تو با زبان پیامبرش خاطر نشان می سازد و می گوید: «و هرگز مپندار که خداوند از کردار ستمکاران غافل است بلکه کیفر ظالمان را به تأخیر می اندازد تا آن روزی که چشمهایشان در آن روز خیره و حیران است، و در آن روز ستمکاران سخت هراسان، سر به بالا کرده و چشمها نگران و دلهاشان از شدت عذاب در اضطراب و نگرانی است. (4)»

همان طوری که امروز با آبروی مردم بازی می کنی و اموال آنان را حیف و میل می کنی و خوشحالی. آن روز چقدر پرحسرتی، وقتی که تو را بر روی بساط عدالت باز دارند و برای مجازات مورد خطاب قرار دهند، در حالی که تویی چیز، تنگدست، ناتوان و بی چاره ای، نه قادر بر انجام حق و نه توان ابراز بهانه ای را داری! سپس بنگر ای از خود بی خبر، و فریفته سرگرمیهای این دنیای در آستانه زوال و نابودی! اندیشه این زندگی را فرو گذار که تو از آن جدا خواهی شد، فکرت را به سرانجام کارت صرف کن! زیرا به تو گفته اند که همه باید وارد آتش بشوند، خدای متعال فرموده است: «و هیچ کدام از شما نمی ماند مگر اینکه وارد دوزخ می شود، و این حکم پروردگار حتمی است، پس از ورود همه در دوزخ، افرادی را که خدا ترس و باتقوایند از جهنم نجات خواهیم داد، و ستمگران را و امی گذاریم تا در آتش به زانو در افتند. (5)» پس تو به طور قطع وارد جهنم می شوی اما نجات یافتنت از آتش جهنم مورد تردید است، پس با خود در باره ترس و بیم آنجا بیندیش شاید برای نجات آماده شوی، و در باره حال مردمان فکر کن که رنج و درد روز قیامت را چنان که باید بکشند می کشند و با همه این درد و ترسها ایستاده و منتظر عملی شدن و به وقوع پیوستن آنهایند، هنگامی که گنهکاران را تاریکیها فرا گرفته و خشم و غضب بر آنها سایه افکنده است، صدای گرفته و خفه ای که بیانگر شدت خشم اوست، به گوش می رسد، اینجاست که گنهکاران، یقین به هلاکت خود یافته و امتهای به زانو در افتند به حدی که نیکان نیز از بدی موضع خود بیمناک شوند، و از میان شعله آتش منادی ندا کند: ای فلانی که به علت طول امل در دنیا خود را وعده امروز و فردا می دادی و عمر خود را در راه عمل بد تباه ساختی. سپس با گرزهای آهنین به سراغش می آیند و با تهدید بر مصائب بزرگ با او روبرو می شوند و او را روی سر واژگونه در سرایی بسیار تنگ، با راههایی بس تاریک، و هلاکت گاههای تیره و تاریک، می اندازند.

در آنجاست که بر تقصیراتی که در برابر امر خدا داشته اند پشیمان می گردند و تأسف می خورند اما پشیمانی آنان را نجات نمی بخشد. و تأسف آنها را بی نیاز نمی سازد، بلکه به رو در آتش می افتند از بالای سر آتش و از زیر، آتش بین قسمت‌هایی از آتش و پوشش‌هایی از قطران و در کات جهنم می سوزند و درگیر مصائب جهنم اند، آتش آنان را همچون دیگها می جوشاند، و فریاد و ناله آنها بلند است، اما هر چه بیشتر فریاد می زنند، از بالای سرشان آب جوشان می ریزد، تمام امعاء درون شکمشان و پوستشان آب می شود، اما هر که از اهل شفاعت باشد، شفاعت را درک می کند، همان طوری که سرور انبیا(ص) فرموده است: شفاعتم را برای اتمم که مرتکب گناهان کبیره اند، اندوخته ام(6) و نیز فرموده است: بعد از اینکه سوخته و خاکستر شدند از آتش بیرون می آیند، و هر کس که از اهل جهنم برای همیشه باشد وای بر حال او از عذاب دائمی جاودانه، پناه می بریم بخدا(7)! بدان آن سرایی که با غمها و اندوههای آشنا شدی در برابر آن سرای دیگر یعنی بهشت است، و ناگزیر هر کس از آن دور شود در این یکی مستقر می شود، بنا بر این با اندیشه زیاد در حالات جهنم ترس و بیم بیشتری را در قلب خود برانگیزان و با اندیشه مداوم در باره نعمتهای جاودانه ای که به نیکوکاران وعده داده اند، حالت امید را در دل خود ایجاد کن و از طرفی نفس را با تازیانه ترس و بیم، رام کن و از سوی دیگر با زمام امید آن را به راه راست سوق بده، که بدین وسیله به سلطنت دایم می توان رسید و از عذاب دردناک الهی در امان ماند، در باره بهشتیان و چهره های شاداب در ناز و نعمت بیندیش که از شراب صاف مهر خورده که جای مهرش مشک است، سیراب شوند(8) و بر کرسیهایی از یاقوت سرخ، زیر خیمه هایی از لؤلؤ سفیدتر و تازه بنشینند، در آنجا فرشهای گرانهای سبز رنگ گسترده و بر پشتیهایی که در اطراف رودهای مملو از شراب و عسل قرار داده شده، تکیه کنند، در پیرامونشان، غلمان و پسر بچه گان حلقه زده، آراسته به حور العین

زیبارو که در درخشندگی چون یاقوت و مرجاند و پیش از آنها جنّ و انسی، آنان را لمس نکرده در مقامات بهشتی قدم می زنند و هر گاه در راه رفتنشان دامن بر زمین بکشند، هفتاد هزار از آن پسر بچه گان دامنهایشان را بگیرند، بر اندامشان لباسهایی از پارچه های گرانبهای ابریشم سفید پوشانده اند چنان که چشمها را خیره کنند، تاجهای جواهرنشان با لؤلؤ و مرجان بر سر، و با ناز و کرشمه، خوشبو و بدور از پیری و فرسودگی، پرده نشینان در کاخهایی از یاقوت سرخ که در میان باغهای بهشتی بنا شده است، با حدقه فراخ فروهشته چشمانند. آنگاه با قدحها و ابریقها و جامی از شراب سفید برایشان بگردانند که برای آشامندگان لذتبخش است. (9) گویند: در بهشت حوری است که به آن «عیناء (10)» می گویند، وقتی که راه می رود از طرف راست و چپش هفتاد هزار پسر بچه راه می روند و او می گوید:

کجایند آنانی که امر به معروف و نهی از منکر می کردند؟ دیگری گفته است: ترك دنیا سخت است اما از دست دادن بهشت سختتر است، و از طرفی ترك دنیا کابین آخرت است! و نیز همو گوید: با این که با طلب دنیا خواری و ذلت همراه است، شگفتا به آن کسی که در پی دنیا است! ابن بابویه از محمد بن قاسم، و او از محمد بن علی کوفی، از قول محمد بن خالد، به نقل از رجال حدیث خود، از قول داود رقی و او از ابو حمزه ثمالی، نقل می کند که امام باقر (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) خطاب به اصحابش گفت: آیا به شما خبر ندهم که فقیه واقعی کیست؟ عرض کردند: چرا یا امیر المؤمنین، فرمود: فقیه راستین آن است که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد و از عذاب خدا نیز ایمن نگرداند، و در نافرمانیهای خدا آنان را رخصت ندهد، و به خاطر گرایش به مطالب دیگر، قرآن را رها نکند. بدانید که خیری نیست در آن علمی که درك حقیقت را در پی نداشته باشد! بدانید که در قرائت قرآنی که

ژرف نگری و اندیشه به همراه نداشته باشد، خیری نیست! بدانید، در آن عبادتی که توجه نباشد، خیری نیست! (11) یکی از بزرگان می گوید: در ظاهر بیش از دیگران شادمان باش! در حالی که در باطن از دیگران بی چیزتر هستی! یکی از شعرا می گوید:

در سفر گمراهی و نادانی مدتها بسر برده بودم* تا این که نزدیک به چهل و پنج سالگی رسیدم امروز و فردا می کردم تا این که فهمیدم* طرف حساب من بخشنده و کریم است از تمام گناهانم توبه کردم که شاید* این حالت تازه آن صفات کهنه را از بین ببرد(12)! یکی از دانایانی که کنار تابوت اسکندر ایستاده بودند، گفت: به رؤیای شخص خوابیده بنگر که چه زود پایان گرفت! او به ابر بهاری نگاه کن که زود برطرف شد! رابعه قیسیه می گوید: هیچ وقت نشد که اذان را بشنوم مگر اینکه به یاد منادی روز قیامت می افتادم، و هیچ وقت چشمم به برف نیفتاد مگر اینکه پرش نامه های اعمال به خاطر آمد! او هیچ گاه ملخها را ندیدم جز اینکه به یاد محشر افتادم! امام جعفر بن محمد(ع) از قول پدرانش نقل می کند: رسول خدا(ص) فرمود: هر کس خدا را بشناسد دهانش را از سخن [بیهوده]، و شکمش را از غذای [حرام] باز دارد و خویشتن را به روزه و نماز وادارد(13)! پیامبر خدا(ص) روزی به جبرئیل فرمود: چگونه شده است که میکائیل را هرگز خندان ندیده ام؟ جبرئیل عرض کرد: میکائیل از زمانی که خداوند آتش جهنم را آفریده است، نخندیده است. (14)

گویند: جهنم زبانه ای می کشد که از صدای آن زبانه هیچ فرشته و پیامبری نمی ماند مگر اینکه به رو می افتد، اعضای بدنش می لرزد، حتی حضرت ابراهیم به زانو در می آید و می گوید: خدایا جز نجات خودم چیزی از تو نمی خواهم! خدایا از امام(ع) نقل می کند: اگر یکی از آن تازیانه های آهنین را بر کوهی بزنند درهم می شکند و به صورت غبار در می آید. (15) یکی از بزرگان می گوید: آن غلهای آتشین در گردن اهل دوزخ گذارده نشده است، از این روست که آنان پروردگار را ناتوان می دانند، اما وقتی که شراره آتش آنها خاموش گردد، آنها را داخل آتش اندازند. آنگاه از خود بی خود شده و در حالی که اشکش جاری بود گفت: فرزند آدم، خودت را حفظ کن! خودت را نگهدار، زیرا تو یک نفس بیش نداری اگر نجات یافت، نجات یافته ای و اگر هلاک شد، هر کس دیگر نجات یابد، سودی به حال تو ندارد! هر نعمتی جز بهشت ناچیز و هر مصیبتی جز آتش دوزخ سهل است.

یکی از بزرگان می گوید: وقتی که آتش دوزخ را آفریدند، دل فرشتگان از جا کنده شد، اما همین که شما [انسانها] را آفریدند، دلشان آرام گرفت.

در روایتی با حذف سند از ابو عبد الله، امام صادق(ع) در باره معنای این فرموده پیامبر(ص): «دخلت الجنة فرأيت اكثر اهلها البله»(*) است، که راوی می پرسد: معنی ابله چیست؟ می فرماید: آن که در کار خیر، عاقل، و از کار بد، غافل است، آن که در هر ماهی سه روز، روزه می گیرد. (16) از امام صادق(ع) است که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا(ع) در هر روز به دنبال هر فریضه نزد من بهتر از هزار رکعت نماز در هر روز است. (17) از پیامبر(ص) نقل کرده اند که فرمود: در آخر الزمان دانشمندانی پیدا می شوند که دوری می کنند از دنیا اما پارسا نیستند و تمایل به آخرت دارند، اما به دل مایل نیستند، و دیگران را از ورود به دربار فرمانروایان نهی می کنند اما خود، خویشان را باز نمی دارند، از تنگدستان دوری می کنند و به ثروتمندان نزدیک

می شوند، آنان ستمگران و دشمنان خدایند. (18) از امام صادق (ع) نقل شده است که آن بزرگوار فرمود: هر کس روز نامعلوم [یوم الشک: آن روزی که معلوم نیست آخر ماه رمضان است یا اول شوال] را روزه بدارد به خاطر توجه به دینش، گویا هزار روز از روزهای آخرت را روزه گرفته است که از روشنی بدرخشد و شباهتی با روزهای دنیا نداشته باشد! (19) راوی می گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید، عرض کرد: هر چه من خدا را می خوانم اجابتی نمی بینم؟ فرمود: خدا را به صفاتی خوانده ای که در خور او نیست، دعا چهار ویژگی دارد: اخلاص قلبی، حضور نیت و توجه کامل، شناخت وسیله، و انصاف داشتن در مورد درخواستی که می شود، آیا تو دعایی که کردی با این چهار ویژگی آشنا بودی؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس آنها را بشناس (20).

از امیر المؤمنین (ع) است، فرمود: بدان که نماز اندازه ای دارد، مانند ساطور قصاب که اگر از حدّ بند بگذرد، می شکند. (21) مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) نقل می کند: سزاوار نیست کسی را که امین دانسته ای متهم سازی و خائنی را که آزموده ای، امین بدانی. (22) از ابو جمیله از قول ابو جعفر (ع) است: هر کس از بنده ای از بندگان خدا دروغی را بشنود و از کسی که امین می دانست خیانتی مشاهده کند، باز هم او را بر امانت خدا امین بداند، بر خداوند لازم خواهد بود، که او را به خیانت آن خائن گرفتار کند و بعد هم جبران نکند و پاداشی نیز به او مرحمت نکند. (23) پیامبر اکرم (ص) بارها می فرمود: شخص امین به تو خیانت نکرده است، بلکه تو خائن را امین دانسته ای. (24) در مورد آیه مبارکه فَاْمْتَحِنُوْهُنَّ... (2) (5) نقل کرده اند که امتحان کردن پیامبر (ص) از آنها [زنان] به این ترتیب بود که آنها را قسم می داد تا بگویند: به خدا قسم از دست خشم همسرم، و به خدا سوگند به خاطر علاقه به این سرزمین، و

به خدا سوگند به خاطر مال دنیا از خانه شوهرم بیرون نشده ام! جز برای رضای خدا و پیامبرش بیرون نیامده ام.

یکی از بزرگان می گوید: عقل همان دانایی اولیه ای است که انسان را از کار زشت باز می دارد، و قوه بازدارنده هر کس که بیشتر باشد او خردمندتر است.

گویند: عقل نیرویی است در دل آدمی که او را از کار زشت باز می دارد.

و نیز گفته اند: عقل نیروی شناختی است که زشت و زیبا را جدا می سازد، و تفاوت عقل و علم، آن است که بعضی افراد با اینکه پاره ای از علوم را نمی دانند، ممکن است دارای عقل کامل باشند، اما آن که مقداری از عقل را کم دارد نمی تواند عالم کامل باشد، اما کسی که دارای عقل کامل است، فاقد علم نیست، زیرا [مثلاً] می تواند تشخیص دهد، این انار شیرین و یا ترش است! خدای متعال فرموده است: «و استعینوا بالصبر و الصلوة (26)»، صبر، عبارت از جلوگیری نفس از خواستها و باز داشتن از هوا و هوس است. صبر، خوی پسندیده ای است که خداوند بدان امر فرموده و بر او راهنمایی کرده است، [و بر دو نوع است: صبر بر طاعت خدا و صبر بر اجتناب از نافرمانی او. اما دلیل یاری خواستن از نماز، از آن روست که در نماز تلاوت قرآن، و دعاست، و خضوع و خشوع برای خدا و آرامش دل وجود دارد، و اینها کمکی است در برابر کشش نفس به جاه طلبی و سرکشی از تن دادن به اطاعت پروردگار.

پیامبر خدا (ص) را هر گاه چیزی غمگین می کرد، از روزه و نماز کمک می گرفت. (27) عمار سجستانی از امام صادق (ع) و از قول پدر بزرگوارش امام باقر (ع) نقل می کند، که آن بزرگوار فرمود: هیچ خیری در تنبلی نیست، (28) هر گاه کسی با تنبلی رکوع و یا وضوی خود را پایان ببرد، برای آخرتش سودی ندارد، و هر گاه در کاری که برای زندگی دنیای اوست تنبلی بورزد، خیری برای دنیای او نخواهد

داشت. (28) اسماعیل بن زیاد از امام صادق(ع) نقل کرده است که رسول خدا فرمود:

تنگدستی برای مؤمن بهتر از توانگری است، مگر آن کسی که سربار دیگران شود و یا اینکه دچار مصیبتی شود. (29) از امام صادق(ع) نقل کرده اند که به یکی از شاگردانش فرمود: از من چه چیز آموخته ای؟ عرض کرد: آقا جان! هشت مسأله آموخته ام، امام(ع) فرمود:

آنها را بازگو کن تا من ببینم! عرض کرد:

1- هر چیز مورد علاقه ام را که دیدم هنگام مردن از صاحبش جدا می شود، همتم را از او برگرفتم و صرف چیزی کردم که از من جدا نشود، بلکه موقع تنهائیم مونس من گردد و آن کار نیک است. امام فرمود: به خدا سوگند کار نیکی کرده ای! 2- گروهی را دیدم به فامیل خود افتخار می کنند، و گروهی به مال و فرزند، در صورتی که اینها افتخاری ندارند. و من افتخار بزرگ را در سخن خدا یافتیم: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** (*) پس تلاش کردم تا اینکه در نزد خدا گرامی باشم. امام(ع) فرمود: به خدا قسم کار نیکی کرده ای! 3- عرض کرد: مردم را سرگرم بازی و بازیچه شان دیدم، اما من گوش به آیه مبارکه: **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ** (*) داده و در راه جلوگیری نفسم از هوا و هوس کوشیدم، تا اینکه سر به طاعت خدای متعال نهاد. امام(ع) فرمود: به خدا سوگند که کار خوبی کرده ای! 4- دیدم هر کسی چیزی را که دارد، دوست می دارد و در نگهداری آن می کوشد، و من این سخن خدای سبحان را شنیدم: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ** (*) پس چند برابر را خواسته و خودم را پاسدارنده تر از او ندیدم. پس هر چه را که دیدم ارزشمند است پیش خودم، تقدیم به پیشگاه او داشتم تا برای وقت نیاز مندیم اندوخته بماند. امام(ع) فرمود: به خدا

ص: 555

قسم کار خوبی کرده ای! 5- مردم را دیدم که به خاطر روزی نسبت به يك دیگر حسد می ورزند و از طرفی سخن خدای متعال را شنیدم که می فرماید: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ. (*) بنا بر این به کسی حسد نورزیده و بر آنچه از دستم رفت غم نخوردم. امام(ع) فرمود: به خدا سوگند کار خوبی کرده ای!

6- دشمنی بعضی از مردم را با بعضی دیگر در این دنیا و کینه هایی را که از يك دیگر در دل دارند، مشاهده کردم، و من گوش به سخن خدا دادم که می فرماید: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا (*) این بود که من به جای دشمنی با دیگران به دشمنی با شیطان پرداختم! امام(ع) فرمود: به خدا سوگند که کار نیکی کرده ای! 7- دیدم مردم در طلب روزی سخت در تلاش و کوششند و من گوش به این آیه مبارکه دادم که می فرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (*) و یقین دانستم که وعده و گفتار او راست است، پس دل به وعده او بستم و به فرموده او راضی شدم، و به جای آنچه من نزد او دارم [روزیم]، به حقی که او بر عهده من دارد سرگرم شدم. امام(ع) فرمود: به خدا قسم، کار نیکی کرده ای! 8- عرض کرد: دیدم گروهی به تندرستی و جمعی به سرمایه و مال فراوان خود و دسته ای بر مخلوقی نظیر خودشان دل بسته اند، اما من به این سخن خداوند گوش دل فرا دادم که می فرماید: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. (*) از این رو بر خدا توکل کردم، و از غیر او رو برتافته و دل برگرفتم. امام(ع) فرمود: به خدا سوگند که تورات، انجیل، زبور، قرآن و سایر کتابهای آسمانی بر محور این هشت

مسأله دور می زند. (30) جلد اول از کتاب مجموعه شیخ فقیه کامل، عالم عامل سعید ورام بن ابی فراس - قدس الله روحه و نور ضریحه بحق محمد و آله - پایان گرفت و به دنبال آن جلد دوم می آید که محمد بن حسن قصبانی از ابراهیم بن محمد بن مسلم ثقفی (تا آخر سند) نقل کرده است. سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

کیفیت پرشی در روز قیامت

1- إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ مَلَكًا مَا بَيْنَ شَفْرِي عَيْنَيْهِ مَسِيرَةَ مِائَةِ عَامٍ.

2- لَيَقْفَنَ أَحَدَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَوْتِكَ مَا لَا يَقُولُ: بَلَى أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيَقُولُ: بَلَى. ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ فَلَيَتَّقِ أَحَدَكُمْ النَّارَ وَ لَوْ بَشَقَّ تَمْرَةً فَإِذَا لَمْ تَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ ثُمَّ يَقُولُ: يَا بَنَ آدَمَ مَا غَرَّكَ بِي يَا بَنَ آدَمَ مَا عَمَلْتَ فِيمَا عَلِمْتَ يَا بَنَ آدَمَ مَا ذَا أَجَبْتَ الرَّسُلَ يَا بَنَ آدَمَ أَلَمْ أَكُنْ رَقِيبًا عَلَيْكَ عَلَى عَيْنَيْكَ وَأَنْتَ تَنْظُرُ بِهَا مَا لَا يَحِلُّ لَكَ أَلَمْ أَكُنْ رَقِيبًا عَلَى آدُنِكَ وَ هَكَذَا يَعِدُّ سَائِرَ الْأَعْضَاءِ.

3- حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبُوا وَ زَنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوْزَنُوا.

4- وَلَا تَحَسَدَنَّ لِلَّهِ غَافِلًا - عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفِيدَتْهُمْ هَوَاءً. .

- ابراهیم، آیه های 42-43.

5- وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا. .

- مریم، آیه های 71-72.

6- ادّخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی.

7- یخرجون من النار بعد ما یصیرون حمما و فحما و من كان من أهل الخلود فالویل له بالعذاب الدائم المقيم نعوذ بالله من ذلك.

8- فِي وُجُوهِهِمْ نَصْرَةُ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ... .

- مطففين، آیه های 25-26.

ص: 557

9- برگرفته از آیات مختلف سوره های: صفات، الرحمن، واقعه.

10- زیبا چشم 11- ألا أخبركم بالفقيه حقا قالوا بلى يا أمير المؤمنين قال: من لم يقتط الناس من رحمة الله و لم يؤمنهم من عذاب الله و لم يرخّص لهم في معاصي الله و لم يترك القرآن رغبة الى غيره ألا لا خير في علم ليس فيه تفهّم، ألا لا خير في قراءة ليس فيها تدبّر، ألا لا خير في عبادة ليس فيها تفقّه.

12- كنت في سفرة الغواية و الجهل *** مقيما فحان منى قدوم

بعد خمس و أربعين لقد *** ما طلت لولا أنّ الغريم كريم

تبت عن كلّ مآثم فعسى *** يمحي بهذا الحديث ذاك القديم

13- من عرف الله منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عتّا نفسه بالصيام و القيام.

14- ما لى لم أر ميكائيل عليه السلام ضاحكا قطّ فقال: ما ضحك ميكائيل منذ خلقت النار.

15- لو ضرب بمقمع من مقامع الحديد الجبل لفتّ فعاد غبارا.

16- دخلت الجنة فرأيت أكثر أهلها البله*، قال: قلت ما الأبله. قال: العاقل في الخير الغافل عن الشرّ الذي يصوم في كلّ شهر ثلاثة أيام.

(*يعنى: وارد بهشت شدم، ديدم بيشت اهل بهشت را افراد ساده لوح تشكيل داده اند-م.

17- تسبيح فاطمة عليها السلام في كلّ يوم دبر كلّ فريضة أحبّ إليّ من صلاة ألف ركعة في كلّ يوم.

18- سيأتى في آخر الزمان علماء يزهّدون في الدنيا و لا يزهّدون في الآخرة و لا يرغبون و ينهون عن الدخول على الولاية و لا ينتهون و يباعدون الفقراء و يقربون الأغنياء أولئك هم الجبارون أعداء الله.

19- من صام يوم الشكّ فرارا بدينه فكأنما صام ألف يوم من أيام الآخرة غرّا زهرا لا تشاكل أيام الدنيا.

20- جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إني دعوت الله فلم أر الإجابة فقال لقد وصفت الله بغير صفاته و إنّ للدعاء أربع خصال: إخلاص السريرة و إحضار النيّة و معرفة الوسيلة و الإنصاف في المسألة فهل دعوت و أنت عارف بهذه الأربعة قال: لا قال: فاعرفهنّ.

21- ألا و إنّ للصلاة حدّا كمضراب الجزّار متى تعدّى المفصل كسر.

22- ليس أن تتهم من ائتمنته و لا تأمن الخائن و قد جرّبتّه.

23- من عرف من عبد من عبید الله كذبا إذا حدّث و خيانة إذا ائتمن ثم ائتمنه على أمانة الله كان حقا على الله عزّ و جلّ أن يبتليه فيها ثمّ لا يخلف عليه و لا يأجره.

24- لم يخنك الأمين و لكن ائتمنت الخائن.)

25- وفَامْتَحِنُوهُنَّ... .

يعنى: اى مؤمنان، چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بيابند، بيازماييدشان كه خدا به ايمانشان دانتر است، پس اگر آنها را با ايمان تشخيص داديد به كافران باز نگردانيد...

-ممتحنه، آيه 10.

26- واستعينوا بالصبر والصلوة.

27- إذا أحزنه أمر استعان بالصوم والصلوة.

28- لا خير في الكسل إذا كسل الرجل أن يتم ركوعه و طهوره فليس فيه خير لأمر آخرته و إذا كسل عمّا يصلحه بمعيشة دنياه فليس فيه خير لأمر دنياه.

29- الفقر خير للمؤمن من الغنى إلا من حمل كلاً أو أعطى في نائبة.

30- عن الصادق عليه السلام أنه قال لبعض تلامذته: أى شىء تعلمت منى؟ قال له: يا مولاي ثمان مسائل قال له عليه السلام: قصها على لأعرفها. قال:

الأولى رأيت كلّ محبوب يفارق عند الموت حبيبه فصرفت همّتى إلى مالا يفارقنى بل يؤنسني في وحدتى و هو فعل الخير فقال: أحسنت و الله.

الثانية قال: رأيت قوما يفخرون بالحسب و آخرين بالمال و الولد و إذا ذلك لا فخر و رأيت الفخر العظيم في قوله تعالى: إن أكرمكم عند الله أتقاكم* فاجتهدت أن أكون عنده كريماً قال: أحسنت و الله.

الثالثة قال: رأيت لهو الناس و طربهم و سمعت قوله تعالى و أمّا من خاف مقام ربّه و نهى النفس عن الهوى فإنّ الجنة هي المأوى* فاجتهدت في صرف الهوى عن نفسى حتى استقرت على طاعة الله تعالى قال: أحسنت و الله.

الرابعة قال: رأيت كلّ من وجد شيئاً يكرم عنده اجتهد في حفظه و سمعت قوله سبحانه يقول: من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له و له أجر كريم* فأحببت المضاعفة و لم أرا حفظ ممّا يكون عنده فكلمّا وجدت شيئاً يكرم عندى و جّهت به إليه ليكون لى ذخراً إلى وقت حاجتى إليه قال: أحسنت و الله.

الخامسة قال: رأيت حسد الناس بعضهم لبعض في الرزق و سمعت قوله تعالى: نَحْنُ قَسَمٌ مِّمَّنْ بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُدّاً حَرِيّاً وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ* فما حسدت أحدا و لا أسفت على ما فاتنى قال: أحسنت و الله.

السادسة قال: رأيت عداوة بعضهم لبعض في دار الدنيا و الحزازات التى في صدورهم و سمعت قول الله تعالى: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا* فاشتغلت بعداوة الشيطان عن عداوة غيره قال: أحسنت و الله.

السابعة قال: رأيت كدح الناس واجتهادهم في طلب الرزق وسمعت قوله تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ* مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»

ص: 559

فعلت أن وعده وقوله صدق فسكنت إلى وعده ورضيت بقوله واشتغلت بماله عليّ عمّا لي عنده قال:

أحسنت والله.

الثامنة قال: رأيت قوما يتكلمون على صحة ابدانهم وقوما على كثرة اموالهم وقوما على خلق مثلهم وسمعت قوله تعالى: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* فاتكلت على الله وزال اتكالي على غيره فقال له: والله إن التورية والإنجيل والزبور والفرقان وسائر الكتب ترجع إلى هذه الثمان المسائل.

(*يعني: بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

-حجرات، آیه 13.

(*يعني: و هر کس از حضور در پیشگاه خدا بترسید و از هوای نفس دوری کرد، البته بهشت جایگاه اوست.

-نازعات، آیه های 40-41.

(*يعني: کیست آنکه آن کس وام دهد خدا را وامی نیکو پس زیاده گرداند او را و مر اوراست پاداش سودمند.

-حدید، آیه 11.

(*يعني: ما روزی آنها را در زندگی دنیا ما بین آنها تقسیم کرده ایم و بعضی را (در مال و جاه) به بعضی برتری داده ایم، تا بعضی از مردم، بعضی دیگر را مسخر خدمت کنند، در صورتی که رحمت خدا از آنچه جمع می کنند بسی بالاتر است.

-زخرف، آیه 33.

(*يعني: شیطان سخت دشمن شماست، شما هم او را دشمن بدارید! -فاطر، آیه 6.

(*يعني: جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا به یکتایی پرستش کنند و ما از آفرینش آنها رزق و هیچ گونه سودی نخواستیم.

-ذاریات، آیه های 55-58.

(*يعني: و هر کس خداترس و پرهیزگار باشد خداوند راه بیرون شدن (از گناهان و بلا و حوادث سخت عالم) را بر او می گشاید و از جایی که گمان نبرد به او روزی می رساند.

-طلاق، آیه های 2-3.) اللهم اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان! اللهم اجعل هذا ذخرا ليوم فقري وفاقتي، يوم لا ينفع مال ولا بنون. آمين! محمد رضا عطائي

ص: 560

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

